

ایران

از آغاز تا اسلام

تألیف

ر. بکیر شمن

ترجمه

محمد معین

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی



ایران از آغاز تا اسلام

تألیف

ر. بکیر شمن

ترجمه

محمد معین

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ
أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمُ أُولُوا الْأَلْبَابِ .

پس بشارت ده بندگان مرا، آنان که سخن را می شنوند
و بهترینش را پیروی می کنند، آنان کسانی هستند که
خدای هدایتشان کرده و خردمندان هم آنانند .

ایران

از آغاز تا اسلام

تألیف
رومن گیرشمن

ترجمه
محمد معین

شرکت انتشاران علمی و فرهنگی

Ghirshman, Roman	گیرشمن، رمان، ۱۸۹۵ - ایران از آغاز تا اسلام.
کتابنامه: [۲۳۱]-۲۳۶.	
۱. ایران - تاریخ - پیش از اسلام. الف. معین، محمد، ۱۲۹۱-۱۳۵۰. مترجم. ب. عنوان.	
DSR	
۹۵۵/۰۱	۱۲۰



شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

وابسته به

وزارت فرهنگ و آموزش عالی

ایران از آغاز تا اسلام

چاپ اول: ۱۳۳۶... چاپ نهم: ۱۳۷۲

تعداد: ۵۰۰۰ جلد

چاپ: چاپخانه شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

فهرست مندرجات

۱۵۹	سفرهای جنگی داریوش	۱۵	دیباجه مؤلف بر متن فرانسوی
۱۶۷	اعمال سیاسی وقضائی داریوش	۱۷	دیباجه مؤلف بر کتاب حاضر
۱۷۱	دین	۱۹	دیباجه مترجم
۱۸۱	زبانها وخطوط	۲۰	مؤلف کتاب
۱۸۳	هنر	۲۱	متن فرانسوی کتاب حاضر
۲۰۱	حیات اقتصادی واجتماعی	۲۳	ترجمه انگلیسی
۲۱۰	جانشینان داریوش	۲۳	کتاب حاضر
۲۱۲	خشیارشا (۴۸۶ - ۴۶۵ ق. م. م.)		دیباجه :
۲۱۷	اردشیر اول (۴۶۵ - ۴۲۴ ق. م. م.)	۱	وضع طبیعی ایران
۲۲۱	داریوش دوم (۴۲۴ - ۴۰۵ ق. م. م.)		فصل اول - ماقبل تاریخ :
۲۲۲	اردشیر دوم (۴۰۵ - ۳۵۹ ق. م. م.)	۹	انسان غار
۲۲۷	اردشیر سوم (۳۵۹ - ۳۳۸ ق. م. م.)	۱۱	نخستین ساکنان دشت
	فصل چهارم - غرب ضد شرق وعکس العمل مشرق :	۱۶	تمدن ماقبل تاریخی ایران در هزاره چهارم ق. م.
۲۳۵	پایان شاهنشاهی هخامنشی - اسکندر	۳۱	ایران در آغاز هزاره سوم ق. م.
۲۵۳	سلوکیان	۳۸	ایران در هزاره سوم ق. م.
۲۷۰	هنر	۴۹	ایران در هزاره دوم ق. م.
۲۷۶	زندگانی اقتصادی واجتماعی	۵۳	عیلام
	فصل پنجم - پارتیان :	۵۴	کاسیان
۲۸۵	پارتیان		فصل دوم - ورود ایرانیان :
۳۰۷	پارتیان و شرق	۹۵	مهاجرت مادها و پارسیان
۳۱۰	تشکیلات و ادارات	۸۷	تشکیل وحدت ماد
۳۱۵	پارتیان و یونانیان	۹۷	کیمریان وسکاکیان
۳۱۸	دین	۹۹	پادشاهی ماد
۳۲۴	شهرسازی ، معماری ، هنر	۱۰۰	اشیاء مفرغی لرستان
۳۳۶	حیات اقتصادی واجتماعی	۱۰۸	کیاکرار
	فصل ششم - توسعه تمدن ایرانی :	۱۰۸	گنجینه سقر
۳۴۵	ساسانیان	۱۱۶	پادشاهی ماد
۳۷۱	سازمان ، اداره ، قشون	۱۲۳	عیلام وپارسیان - آغاز هخامنشیان
۳۷۸	دین		فصل سوم - شرق ضد غرب :
۳۸۴	هنر ، ادبیات ، علوم	۱۳۴	شاهنشاهی هخامنشی
۴۰۲	حیات اقتصادی واجتماعی	۱۳۶	کوروش (۵۵۹ - ۵۳۰)
۴۲۰	نتیجه	۱۴۰	سقوط بابل
۴۳۱	فهرست منابع	۱۴۴	پاسارگاد
۴۳۷	فهرست نملها	۱۴۷	کبوجیه (۵۳۰ - ۵۲۲ ق. م. م.)
۴۶۵	تصاویر	۱۵۱	داریوش (۵۲۲ - ۴۸۶ ق. م. م.)
		۱۵۵	اداره

اشكال

- ۱ - نقشه برآمدگی‌های نجد ایران مقابل صفحه ۱
- ۲ - مقطع نجد ایران بین خلیج فارس و دریای خزر ۲
- ۳ - مقطع نجد ایران بین بغداد و دریای خزر ۳
- ۴ - سیلک : ظروف سفالین منقوش، از طراز اول ۱۳
- ۵ - سیلک : استعمال‌هاون و دسته‌آن برای بزك ۱۴
- ۶ - سیلک : نخستین آجر پخته ۱۶
- ۷ - سیلک : طرح‌ترینات با صور جانوران ۱۸
- ۸ - شوش : اسب پرز و الواسکی که روی استخوان
کنده شده ۱۹
- ۹ - سیلک : خمره ، از طراز سوم ۲۱
- ۱۰ - شوش : جام ، از سبك اول ۲۲
- ۱۱ - تخت جمشید : جام سفالین منقوش ۲۳
- ۱۲ - تپه حصار : گیلان منقوش ۲۴
- ۱۳ - ظروف منقوش سیلک و شوش ۲۴
- ۱۴ - سیلک : نقوش مهرها ۲۷
- ۱۵ - نقشه ایران قبل از تاریخ مقابل صفحه ۲۹
- ۱۶ - خط عیلامی مقدم ۳۲
- ۱۷ - سیلک : قبرهای متعلق به عهد خط عیلامی مقدم ۳۵
- ۱۸ - سیلک : لوحه عیلامی مقدم ۳۶
- ۱۹ - سیلک : مهرهای استوانه‌یی متعلق به عهد
لوحه‌های عیلامی مقدم ۳۷
- ۲۰ - نقشه باستان‌شناسی آسیای غربی مقابل صفحه ۴۱
- ۲۱ - ستل هورین شیخ‌خان ۴۲
- ۲۲ - نقش برجسته انوبانی نی ، پادشاه لولوبیان ۴۳
- ۲۳ - شوش : ظرف سفالین ، از سبك دوم ۴۷
- ۲۴ - گیان : ظرف سفالین ، از طراز چهارم ۴۸
- ۲۵ - گیان : ظروف سه‌پایه ، از سطح سوم ۵۸
- ۲۶ - گیان : ظرف گلی ، از سطح دوم ۵۹
- ۲۷ - گیان : جام ، از سطح اول ۶۰
- ۲۸ - شهر سیلک : طرح مجدد ۷۱
- ۲۹ - سیلک : زینت‌آلات سیمین و مفرغی
از گورستان ب ۷۲
- ۳۰ - سیلک : اسلحه و ابزار مفرغی و آهنین
از گورستان ب ۷۴
- ۳۱ - مهر استوانه‌یی سنگی و اجزای ساز و برگ
مفرغی و آهنی از گورستان ب ۷۵
- ۳۲ - سیلک : ظروف گلی منقوش از گورستان ب ۷۶
- ۳۳ - سیلک : ظرف گلی منقوش از گورستان ب ۷۸
- ۳۴ - شهر کیشیم در شمال غربی ایران ، از يك
لوحه برجسته آشوری ۸۱
- ۳۵ - شهر و معبد مصیصر در شمال غربی ایران ،
از روی يك نقش برجسته آشوری ۹۱
- ۳۶ - لرستان : شمیر آهنی ۱۰۱
- ۳۷ - لرستان : قبضه خنجر مفرغی ۱۰۱
- ۳۸ - لرستان : کلنگ مفرغی ۱۰۲
- ۳۹ - لرستان : سنجاق‌های مفرغی ۱۰۲
- ۴۰ - لرستان : سیتول‌های مفرغی ۱۰۴
- ۴۱ - گنجینه سقر : دوری سیمین ۱۱۱
- ۴۲ - گنجینه سقر : کتیبه هیروگلیفی روی
بشقاب سیمین ۱۱۳
- ۴۳ - گنجینه سقر : کمر بند زرین ۱۱۵
- ۴۴ - يك مادی ، از روی نقش برجسته آشوری ۱۲۱
- ۴۵ - همدان : شیر سنگی ۱۲۱
- ۴۶ - دکان داود : قبر صخره‌یی نزدیک سرپل ۱۲۲
- ۴۷ - قبر صخره‌یی فخریکا در جنوب دریاچه
اورمیه ۱۲۳

۳۲۵	۸۰ - آشور : کاخ پارتی	۴۸ - لوحه زرین اریارمنه : خط میخی
۳۲۶	۸۱ - هترة : کاخ پارتی	پارسی باستان
۳۲۸	۸۲ - هترة : طرح معبد	۴۹ - طرح تپه مسجد سلیمان
۳۲۸	۸۳ - تکسیلا : طرح معبد پارتی	۵۰ - قبر صخره‌یی دا و دختر ، درفارس
۳۳۵	۸۴ - شوش : ظروف سفالین عهد پارتی	۵۱ - پاسارگاد : سربك شیرسنگی
۳۴۹	۸۵ - نقشه شاهنشاهی ساسانی مقابل صفحه ۳۴۹	۵۲ - خرابه‌های پاسارگاد
۳۵۱	۸۶ - بیشاپور : فتح شاپور اول	۵۳ - پاسارگاد : آتشگاه
۳۸۵	۸۷ - نقشه شهر بیشاپور	۵۴ - نقشه ایالات شاهنشاهی هخامنشی در زمان داریوش مقابل صفحه ۱۵۷
۳۸۷	۸۸ - طاق گره	۵۵ - نقش رستم : مقایر سنگی پادشاهان هخامنشی و آتشگاه
۳۸۷	۸۹ - خط پهلوی ساسانی	۵۶ - شوش : قبر عهد هخامنشی
۳۸۸	۹۰ - کاخ فیروزآباد	۵۷ - شوش : زینت آلات زرین در مقبره عهد هخامنشی
	۹۱ - کاخ فیروزآباد، از مقابل (بازگردانده به حالت اول)	۵۸ - شوش : بشقاب سیمین از مقبره عهد هخامنشی
۳۸۸	۹۲ - استخر : دیوار گرد شهر ، از خشت خام	۵۹ - تصویر اهورمزدا ، خدا
۳۸۹	۹۳ - بیشاپور : نقشه آتشگاه	۶۰ - شوش : گاونر بالدار از آجرمینایی
۳۹۰	۹۴ - فیروزآباد : برج دارای آتشگاه	۶۱ - سطحه تخت جمشید
۳۹۱	۹۵ - فیروزآباد : تریین گچ اندوده قصر	۶۲ - ستونهای تخت جمشید
۳۹۲	۹۶ - طاقستان : جزئیات يك سرستون به شکل برجسته	۶۳ - تخت جمشید : سرستون به شکل سرانسان
۳۹۲	۹۷ - بیستون : سرستون‌های يك ساختمان از بین رفته	۶۴ - تخت جمشید : گاونر بالدار در دروازه خشیارشا
۳۹۴	۹۸ - طاقستان : نقش برجسته، معرفشکارشاهی	۶۵ - سطحه تخت جمشید
۳۹۶	۹۹ - بیشاپور : ستودان سنگی حجاری شده	۶۶ - تخت جمشید : لوحه تریینی مفرغی
۳۹۹	۱۰۰ - بیشاپور : ستودان سنگی حجاری شده (بتفصیل)	۶۷ - تخت جمشید : پایندان مفرغی
۴۰۰	۱۰۱ - تصویر شاهان در صنعت زرگری ساسانی	۶۸ - تخت جمشید : بشقاب از سنگ حجاری شده
۴۰۱	۱۰۲ - جام سیمین ساسانی	۶۹ - مهر استوانه‌یی داریوش
	۱۰۳ - نشان روی سنگ شفاف جام زرین ، گنجینه سندی - کتابخانه ملی پاریس	۷۰ - نقش برجسته تخت جمشید : شمیر يك صاحب منصب مادی
۴۰۱	۱۰۴ - نقش برجسته «نقش رستم» : اردشیر	۷۱ - تخت جمشید : تیر جنگی و دهنة مفرغی
۴۰۳	برابر اهورمزدا	۷۲ - تخت جمشید : ظروف سفالین عهد هخامنشی
۴۰۵	۱۰۵ - کلیسای بیک (اندر) : پرستش‌مغان، هنردینی	۷۳ - استخر : سرستون سنگی
۴۰۴	فرانسه در قرن دوازدهم مسیحی	۷۴ - طرح معبد کنگاور
۴۰۶	۱۰۶ - کوزه زرین متعلق به گنجینه منسوب به اتیلا	۷۵ - خرابه‌های معبد کنگاور
۴۰۷	۱۰۷ - نقش مرکزی کوزه‌ای زرین متعلق به گنجینه منسوب به اتیلا	۷۶ - ستونهای معبد گرهه
۴۰۶	۱۰۸ - گچ‌بری بودایی مونگ‌اوی (ترکستان چین)	۷۷ - نقشه شاهنشاهی پارت مقابل صفحه ۲۸۹
۴۰۶		۷۸ - خط پهلوی اشکانی
		۷۹ - دورا - اروپوس : يك تیر زره پوشیده پارتی ۳۱۴

تصاویر

- شماره‌های سمت چپ نماینده صفحاتی است که در آنها به تصاویر زیر
- صفحه ۴۶۵ ۱ - ابزارهای سنگی ازغار «تنگ‌پیده»
- ۲ - سیلك ، دسته استخوانی حکاکی شده برای سنگ چخماق
- ۳ - سیلك ، قبر ، از طراز اول
- ۴ - ری ، ظرف قرمز سفالین
- صفحه ۴۶۶ ۵ - تپه حصار ، ظرف سیاه
- ۶ - سیلك ، قبری از گورستان ب
- ۷ - ستل نرم سین
- ۸ - لرستان ، تبر مفرغی
- صفحه ۴۶۷ ۹ - لرستان ، تبر مفرغی
- ۱۰ - لرستان ، انتهای مفرغی مالبندگردونه
- ۱۱ و ۱۲ - لرستان ، قطعاتی از یراق‌اسب
- ۱۳ - لرستان ، زنگ دهنه مفرغی
- صفحه ۴۶۸ ۱۴ - لرستان ، سنجاقهای مفرغی
- ۱۵ - لرستان ، بزکوهی مفرغی
- ۱۶ - لرستان ، مجسمه کوچک مفرغی
- ۱۷ - گنجینه سقر ، ته غلاف طلا
- صفحه ۴۶۹ ۱۸ - مجسمه مفرغی ملکه ناپیر - اسو
- ۱۹ - لرستان ، آئینه مفرغی
- ۲۰ - گنجینه سقر ، لوحه طلا
- ۲۱ - لرستان ، دهنه مفرغی
- صفحه ۴۷۰ ۲۲ و ۲۳ - همدان (?) ، طلای کارشده
- ۲۴ - لرستان ، شی - نذری مفرغی
- ۲۵ و ۲۶ - گنجینه سقر ، سروصه زرین‌اثانه

۱۰۵	صفحه ۴۷۱ ۲۷ - لرسنان ، ظرف مفرغی
۱۰۳ و ۱۰۴ و ۳۳۰	صفحه ۴۷۲ ۲۸ - لرسنان ، سنجاقهای نذری
۱۱۳ و ۱۱۴	۲۹ - گنجینه سقر ، لوحه طلا از يك كمر بند
۱۹۶	صفحه ۴۷۳ ۳۰ - آویز زر
۱۱۴	۳۱ - دستبند زرین
۱۱۴	۳۲ - سینه بند زرین (موزه تهران)
۱۱۶	صفحه ۴۷۴ ۳۳ - کالاردشت . جام زر (موزه تهران)
۱۱۶	۳۴ - آذربایجان ، جام بشکل سرحیوان از گل پخته (موزه تهران)
۱۲۸	صفحه ۴۷۵ ۳۵ - سطحه مسجد سلیمان
۱۵۵ و ۱۸۹	۳۶ - تخت جمشید ، پلکان اپادانه
	۳۷ - تخت جمشید ، منظره هوایی
۱۴۴	صفحه ۴۷۶ ۳۸ - پاسارگاد ، فروهر بالدار
	۳۹ - بیستون ، داریوش کبیر
۱۴۲	۴۰ - پاسارگاد ، آرامگاه کوروش
	۴۱ - بیستون ، نقش برجسته داریوش
۱۹۱ و ۱۹۹	۴۲ - تخت جمشید ، داریوش هنگام باردادن
۱۷۵	صفحه ۴۷۷ ۴۳ - نقش رستم ، آتشگاه
۱۸۲	۴۴ - شوش ، منظره هوایی
۱۸۹	صفحه ۴۷۸ ۴۵ - تخت جمشید ، سگ از مرمر سیاه
۱۹۳	۴۶ - تخت جمشید ، مجسمه یونانی از مرمر (موزه تهران)
۱۹۵	۴۷ - تخت جمشید ، سربك امیر از خمیر سنگ لاجورد (موزه تهران)
۱۹۱	۴۸ - تخت جمشید ، نقش برجسته از تالار صدستون
	صفحه ۴۷۹ ۴۹ - نقش دال شیر در کاشی مینا
	۵۰ - تخت جمشید ، لوحه طلا
۱۹۶	صفحه ۴۸۰ ۵۱ - تاج گل زرین
	۵۲ - یکی از سرستون های کاخ هخامنشی
۱۹۶	۵۳ - ظرف مفرغی هخامنشی
۱۹۷	۵۴ - دستبند زرین
۱۵۵	صفحه ۴۸۱ ۵۵ - نقش کمانداران در کاشی مینا
۱۸۹ و ۱۹۶	۵۶ - تخت جمشید ، باج آوران سوریه
۱۹۶	صفحه ۴۸۲ ۵۷ - همدان (?) ، دسته مزین زرین برای سنگ فسان
۱۸۲ و ۱۹۸ و ۲۰۱ و ۲۲۴	۵۸ - مسکوکات هخامنشی والواح عیلامی (موزه تهران)
۲۴۰	صفحه ۴۸۳ ۵۹ - بمبئی ، موزائیک جنگ داریوش و اسکندر در ایوس
۳۳۲	۶۰ و ۶۱ - تخت جمشید ، نقش برجسته بر سردر معبدی در زیر سطحه
۲۷۶	۶۲ - دینور (?) : سر سیلنوس Silenus
۲۷۶	۶۳ - دینور (?) : سربك ساتیر Satir
۳۳۰	صفحه ۴۸۴ ۶۴ - شمی ، مجسمه مفرغی
۲۷۵	۶۵ - نهاوند ، مجسمه های کوچک مفرغی از معبد یونانی

۳۳۰	صفحه ۴۸۵ ۶۶ - شمی ، مجسمه كوچك مفرغی
۳۳۰	۷۶ - شمی ، سريك امير از مرمر
۳۲۲	صفحه ۴۸۶ ۶۸ و ۶۹ - شوش ، قبر پارتی (قبر انفرادی)
۳۲۲	۷۰ - شوش ، قبر پارتی (گورستان عمومی)
۳۳۰ و ۲۷۵	صفحه ۴۸۷ ۷۱ - شمی ، سرمفرغی آنتیوخوس چهارم (؟)
۲۷۶	۷۲ - بدنه مجسمه مرمر یونانی
۳۳۱	صفحه ۴۸۸ ۷۳ - شوش ، سرملکه موزا Musa (؟) از مرمر
۳۳۱	۷۴ - شوش ، سرمرد از سنگ آهك
۳۳۱	۷۵ - همدان ، سرمرد از سنگ آهك
۳۳۳	صفحه ۴۸۹ ۷۶ - پيكر بلاش سوم (؟)
۳۳۲	۷۷ - بيستون ، نقش برجسته پارتی
۳۳۲	۷۸ - شوش ، نقش برجسته اردوان پنجم (موزه تهران)
۳۳۲	صفحه ۴۹۰ ۷۹ - تنگ سرك ، نقش برجسته پارتی
۳۳۲	۸۰ - نقش برجسته مهرداد دوم و گودرز دوم
۳۳۵	صفحه ۴۹۱ ۸۱ - سوار پارتی از گل پخته
۳۳۲	۸۲ - تنگ سرك ، نقش برجسته پارتی
۳۳۴	صفحه ۴۹۳ ۸۳ - مجمر مفرغی
۳۳۵	مجسمه های كوچك پارتی از استخوان كنده کاری شده (موزه تهران)
۳۳۶	صفحه ۴۹۳ ۸۵ - شوش ، نشان از گل پخته
۳۱۷	۸۶ - مسكوكات شاهنشاهی پارتی
۳۸۹	صفحه ۴۹۴ ۸۷ - تیسفون ، كاخ ساسانی
۳۹۱	۸۸ - بیشاپور ، تالار بزرگ كاخ ساسانی
۳۸۹	۸۹ - بیشاپور ، كاخ ساسانی ، شاه نشین با گچ بری و تزیینات آن
۳۹۹	صفحه ۴۹۵ ۹۰ - دوری سیمین مطلا - پادشاه ساسانی در حال شكار
۴۰۰	۹۱ - بطری سیمین مطلا (موزه تهران)
۴۰۱	۹۲ - ساغر سنگی بلورین
۴۰۳	صفحه ۴۹۶ ۹۳ - پارچه عهد بعد از ساسانی
۴۰۱	۹۴ - دوری سنگی بلورین
۳۹۲	صفحه ۴۹۷ ۹۵ و ۹۶ - موزائیک های كاخ ساسانی
	صفحه ۴۹۸ ۹۷ - بیشاپور ، جایگاه نذور با دوستون
۳۸۷ و ۳۹۰	۹۸ - بیشاپور ، آتشگاه
۳۹۵	صفحه ۴۹۹ ۹۹ - نقش رستم ، اعطای منصب اردشیر اول
۳۹۵	۱۰۰ - بیشاپور ، فتح شاپور اول
۴۰۲	صفحه ۵۰۰ ۱۰۱ - شوش ، مهر ساسانی
۴۰۸	۱۰۲ - مسكوكات شاهنشاهی ساسانی

دییاجه مؤلف بر متن فرانسوی

یافتن نیکو است،
جستن نیکوتر است
ادوارد هریو ۱

در این کتاب که هدف آن شرح باستان‌شناسی و تاریخ و تمدن ایرانی است، از لحاظ جغرافیایی، از حدود غربی نجد^۲ ایران - جز به ندرت - بحث نخواهد شد. در نظر جغرافی‌دانان، نجد مذکور در مشرق به کوههایی که سند را احاطه کرده‌اند پایان می‌یابد، اما این بخش شرقی همیشه جزو شاهنشاهی پارس نبوده است. بدین وجه، خواننده در این کتاب از گذشته‌ها و پارسیان، مخصوصاً قوم اخیر، که نخستین شاهنشاهی جهانی را تشکیل دادند و معرف مهم‌ترین قسمت این شعبه از ملل آریایی - یعنی ایرانیان - بودند، آگاه خواهد شد. در عهد باستان، محوطه‌ای که اقوام ایرانی‌الاصل - یعنی آنان که جزوی از قسمت شرقی خانواده بزرگ هند و اروپایی بودند - در آن سکونت داشتند، بسیار پهناور بود. ایرانیان از شط فرات تا آسیای غربی و مرکزی و حتی سرحدات چین، و از روسیه جنوبی تا مصب شط سند را اشغال کردند. پارسیان و مندها، سگزیان و سرمتها، خوارزمیان، سفدیان و بلخیان، کوشانیان و سکااییان، هفتالیان و ساکنان واحه‌های ترکستان چین، اقوام ایرانی بودند که در اعصار مختلف، ممالک خود را تشکیل دادند، تمدنهایی برای خود به وجود آوردند و هنر خویش را طرح ریخته پرورش دادند. این اقوام ایرانی، که بخشی از آنان خانه نشین و بخش دیگر

۲- راجع به کلمه «نجد» در صفحه اول متن کتاب حاضر شرح خواهیم

Ed. Herriot - ۱

داد. (مترجم)

بدوی و متحرك بودند ، جهان قدیم را سه قسمت کردند : خود آنان مرکز را اشغال نمودند و بدین وسیله مغرب - یعنی تمدنهای سامی و یونانی و رومی - را از شرق اقصی یعنی چین و هند جدا ساختند . بنابراین به سهولت میتوان به اهمیت وظیفه میانجی‌گری که اقوام ایرانی در تماس و نزدیکی بین فرهنگهای غربی و شرقی و همچنین در توسعه تمدن جهانی داشتند ، پی برد .

صفحات آینده شامل تاریخ گذشته ایران (به معنی اخص) است ، یعنی تاریخ قوم پارس که وظیفه عمده را در حیات اقوام ایرانی ایفا کرده است . تتبعات باستان‌شناسی که در جریانست ، قطعاً روزی موجب خواهد شد تاریخ اقوام ایرانی دیگر که قسمتی از «ایران خارجی» را (به قول يك خاورشناس معروف) تشکیل میدادند ، تألیف شود .
شوش - ر. گ.

دیباچه مؤلف بر کتاب حاضر

از اینکه این بنگاه تصمیم گرفت کتاب «ایران» مرا به زبان فارسی ترجمه کند ، نمیتوانم خشنودی خود را پنهان دارم ، ولی آنگاه که شنیدم دوست بسیار فاضلم ، دکتر معین استاد دانشگاه ، ترجمه کتابی را که معرف ثمره ربع قرن تحقیقات من در سرزمین ایران میباشد ، به عهده گرفته است ، بهیچوجه شایبه خود پسندی ، این خشنودی را مشوب نکرد .

هیچ فرد ایرانی ، چه فارغ التحصیل دانشگاه و چه دهقان ساده - که اشعار فردوسی جاویدان را شنیده - نیست که از تاریخ افتخارآمیز خود بی خبر باشد . بهر حال ، من بدانان نمی اندیشم . مسرت من آنگاه کامل و منظور من آن زمان برآورده خواهد شد که این کتاب در دست طبقه جوان ایرانی ، که مایه امیدواری هستند و چشم آینده مملکت بدانان روشن است ، بیفتد . امید است جوانان درباره گذشته میهن خود بیندیشند ، و قلب آنان از غرور خدمات نیاکان خود بیالبد ، ولی در عین حال بخواهند که ایران در میان اقوام جهان همان وظیفه ای را که پیشتر ایفا میکرده است ، انجام دهد .

اقوام قدیم که به اوج قدرت رسیدند بسیارند ، اما از غالب آنان ، بجز خاطره ای - آنهم گاهی مبهم - که بیل و کلنگ باستان شناسان میکوشد آنرا احیا کند ، چه باقی مانده است ؟ تنها ایران ، بی اعتنا به قرنهای هزاره ها ، مانند صخره ای صما برپاست .

امیدوارم که خواندن صفحات تاریخ گذشته این کشور در جوانان حس میهن پرستی را برانگیزد ، اما نه میهن پرستی تعصب آمیز ، بلکه میهن پرستی توأم با سعه صدر ، بلندی همت و اغماض ، چنانکه آنرا در نوشته هایی که از داریوش بزرگ به جای مانده ،

میتوان دریافت . همچنین آرزو مندیم آنان آثار و ابنیه تاریخی را - که شواهد گذشته هستند - دوست بدارند و از این میراث خویش دفاع کنند .

که میداند ؟ شاید این کتاب بتواند استعداد های نهفته را برانگیزد و نسلی جدید از باستان شناسان ایرانی پدید آورد که موجب سرافرازی باستان شناسان گذشته و حال باشند. اینان بلا شك خارجی هستند ، اما همواره مورد محبت و مهمان نوازی ایرانیان - که هیچ ملتی در این باب نمیتواند بایشان داعیه برابری داشته باشد - بوده اند .

تهران . ر. گ.

دییاجه مقررجم

روزی دوست فاضل ، آقای دکتر یارشاطر ، صورت کتابهایی را که بنگاه ترجمه و نشر کتاب در نظر داشت ترجمه کند ، به نگارنده دادند تا یکی را برای ترجمه به زبان پارسی برگزیند . در آن صورت نام چند کتاب در موضوعهای زبان شناسی ، تاریخی ، جغرافیایی و غیره مندرج بود . نگارنده از میان آنها کتاب حاضر را به چند جهت انتخاب کرد .

درباره تاریخ ایران پیش از اسلام تنها کتاب نسبتاً مستند به زبان پارسی «ایران باستانی» تألیف مرحوم مشیرالدوله پیرنیا است که در سال ۱۳۰۶ در تهران چاپ و منتشر شده است ، و بعدها مؤلف همانرا با مراجعه به مدارک بسیار با تفصیل بیشتر در چهارمجله تدوین و سه مجلد آنرا در سالهای ۱۳۱۱-۱۳۱۳ به نام «ایران باستان» در تهران منتشر کرده . دوره ممتع این کتاب در پایان دوران اشکانی (مجلد سوم) متوقف شده و یادداشتهای آن مرحوم درباره دوره ساسانیان به طبع نرسیده است ، هرچند شاید کتاب «ایران در زمان ساسانیان» تألیف کریستنسن و ترجمه مرحوم رشید یاسمی (باتجدید نظر آقای منوچهر امیرمکری ، تهران ۱۳۳۲) بتواند این نقیصه را جبران کند .

از تألیف «ایران باستانی» مدت سی سال و از تألیف دوره «ایران باستان» ربع قرن میگذرد ، و در این مدت حفاریهای باستان شناسان و تحقیقات محققان ، روشنائیهای بسیار بر تاریخ گذشته ایران افکنده است . از سوی دیگر سه مجلد «ایران باستان» بالغ بر ۲۷۲۳ صفحه است که برای خواننده عادی قرائت همه آنها خسته کننده است . کتاب حاضر میتواند این نقایص را جبران کند .

۱- استاد سعید نفیسی نیز مشغول تألیف دوره «تاریخ تمدن ایران ساسانی» هستند ، و جلد اول آن جزو انتشارات دانشگاه تهران ، شماره ۱۴۶ ، تهران ۱۳۳۱ منتشر شده است

مؤلف کتاب مؤلف کتاب حاضر آقای دکتر گیرشمن^۱ باستان‌شناس فرانسوی است. وی در ۱۸۹۵ م. متولد شد و در دانشگاه سربن^۲، مدرسه تحصیلات عالی^۳ و مدرسه لوور^۴ به تحصیل اشتغال ورزید. در ۱۹۳۰ م. همراه هیأت باستان‌شناسان فرانسوی در «تلو» واقع در عراق به حفريات پرداخت. در سالهای بعد به ریاست هیأتی مأمور ایران شد و در گیان، لرستان، اسدآباد و سینک^۵ مشغول حفريات گردید. در ۱۹۳۵ در شهر شاپور - شهر ساسانی که در قرن سوم م. بنا شده - به کار پرداخت و در ۱۹۳۶ با نخستین هیأت باستان‌شناسی مأمور افغانستان همکاری کرد. در ۱۹۴۱ به سمت ریاست هیأت باستان‌شناسان فرانسوی در افغانستان منصوب شد، و پس از جنگ، از طرف حکومت فرانسه مأمور همکاری با دو هیأت فرانسوی که به ایران اعزام شدند، گردید. در ۱۹۴۹ با کاروانی در کوههای بختیاری سفر کرد، و در آن ضمن، نخستین بار در ایران، گورستانی را در موضعی کشف کرد که در عهد حجر متأخر مسکون بود. وی اینک سالهاست که ریاست هیأت باستان‌شناسان فرانسوی مأمور حفريات شوش را داراست. دکتر گیرشمن عضو عده‌ای از انجمنهای علمی فرانسه و خارجه میباشد و مکرر از طرف «فرهنگستان کتیبه‌ها و ادبیات»^۶ مورد تقدیر قرار گرفته است و آثار متعدد در باب باستان‌شناسی، تاریخ، کتیبه‌ها و مسکوکات ایران و افغانستان انتشار داده که اهم آنها از این قرار است:

- ۱ - حفريات تپه گیان نزدیک نهاوند، با همراهی دکتر کنتنو^۷، لوور، سلسله باستان‌شناسی، ج ۳، پاریس، گتنر^۸، ۱۹۳۵.
- ۲ - حفريات سيلك^۹، ج ۱، لوور، سلسله باستان‌شناسی، ج ۴، پاریس، گتنر، ۱۹۳۸ (این کتاب از طرف فرهنگستان کتیبه‌ها و ادبیات پاریس تقدیر شده است).
- ۳ - حفريات سيلك، ج ۲، لوور، سلسله باستان‌شناسی، ج ۵، پاریس، گتنر، ۱۹۳۹.
- ۴ - بگرام^{۱۰}، تتبعات باستان‌شناسی و تاریخی در باب کوشان - خاطرات هیأت باستان‌شناسی فرانسوی در افغانستان، ج ۱۲، انستیتوی فرانسوی باستان‌شناسی شرقی، قاهره، ۱۹۴۶.
- ۵ - هونهای هفتالی - خاطرات هیأت باستان‌شناسی فرانسوی در افغانستان، ج ۱۳، انستیتوی فرانسوی باستان‌شناسی شرقی، قاهره، ۱۹۴۸ (این کتاب نیز از طرف فرهنگستان کتیبه‌ها و ادبیات تقدیر شده است).
- ۶ - ایران، از مبادی آن تا ظهور اسلام، پاریس ۱۹۵۱^{۱۱}. کتاب حاضر ترجمه

۱ - D. R. Ghirshman
 ۲ - Sorbonne
 ۳ - École des Hautes Études
 ۴ - École du Louvre
 ۵ - Sialk
 ۶ - Académie des Inscriptions et Belles Lettres
 ۷ - Dr. G. Contenau
 ۸ - Geuthner
 ۹ - Bégram
 ۱۰ - L'Iran, des Origines à l'Islam Payot Paris, 1951
 ۱۱ -

همین کتاب است .

نگارنده سالیان دراز است که با آقای دکتر گیرشمن آشنایی و دوستی دارد ، و همواره در ملاقاتهایی که دست داده ، از اطلاعات وسیع ایشان در زمینه باستان‌شناسی و تاریخ استفاده کرده ، و این خود دلیلی دیگر برای ترجیح کتاب حاضر بر کتب دیگر بوده است . مؤلف در این کتاب کوشیده است که گذشته ایران را از حدود

متن فرانسوی

پانزده هزار سال قبل از مسیح تا حمله عرب شرح دهد . وی

کتاب حاضر

دست خواننده را میگیرد و به درون غارها ، اعماق طبقات

زیرزمینی ، بالای تپه‌ها و پشته‌ها میبرد ، فرهنگ و تمدن اقوام و ملل - ایرانی و غیر ایرانی را بدو نشان میدهد . از سادگی نخستین جوامع بشری شروع میکند و تا دوران تجمل شاهان اقوام را در اوج قدرت آنان ، پرده بدرده از نظر خواننده میگذراند . مؤلف شالده کار خود را بر شش موضوع گذاشته است : ماقبل تاریخ ، ورود ایرانیان ، شرق ضد غرب ، غرب ضد شرق و عکس العمل مشرق ، توسعه تمدن ایرانی ، نتیجه . وی در زمینه کار خود از اقوام و خاندانهای آریایی : سکاییان ، مادها ، پارسیان ، پارتیان ، ساسانیان ، کوشانیان و هندوان بحث میکند ؛ و در حاشیه تصنیف خویش از اقوام و ملل غیر آریایی : شومریان ، اکدیان ، بابلیان ، آشوریان ، عیلامیان ، یهودیان ، یونانیان ، رومیان و چینیان در عرض اقوام نخستین سخن میراند ، مع هذا هدف اصلی او اقوام آریایی ایرانی است و بالاخص - چنانکه در دیباچه خود بر متن فرانسوی یادآوری کرده - قوم پارس است . استاد مالوان^۱ ، این کتاب را «تلویزیون عهد باستان» نامیده و گوید که این کتاب نقاشان ظروف سفالین با کون در عهد ماقبل تاریخ ، ورود نخستین سواران آریایی به نجد ایران ، کاخهای تخت جمشید ، داریوش سوم در حال فرار از برابر اسکندر ، شکست امپراتور روم از شاهنشاه ساسانی و مناظر بسیار دیگر را یکی بعد از دیگری از نظر خواننده میگذراند . نویسنده همان گونه که پیروزیهای ملتها را با علل آنها شرح میدهد ، شکستهای آنان را هم با سببهای آنها بیان میکند .

مزیت دیگر کتاب حاضر آنست که تنها به ذکر پادشاهان و جنگهای آنان قناعت نورزیده است ، بلکه در هر مبحث از : ادیان ، هنرها ، ادبیات و علوم ، زندگانی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی بحث میکند . خواننده از اصول آیین‌های زرتشتی ، مسیحی ، مانوی و مزدکی آگاهی می‌یابد . انواع هنرها از ظروف سفالین ، ابزارهای ضروری زندگی و لوازم آرایش گرفته تا نقاشی ، مجسمه‌سازی و معماری در طی قرون مورد بحث قرار میگیرد . مؤلف جای جای از ظهور انواع خطوط و ترویج علوم گفتگو میکند . زندگانی طبقات اجتماعی در هر دوره و روابط کارگر با کارفرما و طبقه سوم با طبقه اول همواره از

نظر خواننده میگذرد. وضع کشاورزی و بازرگانی در هر عهد تشریح و نشان داده میشود که ایران در همه اعصار واسطه تجارت و ترانزیت شرق و غرب بوده است. پیوسته شرق با غرب، ایران بایونان یا روم - جانشین یونان -، مقایسه و وجوه اشتراك و افتراق آنها بیان میشود.

حسن دیگر این کتاب آنست که بیش از تواریخ دیگر که در باب دوره پیش از اسلام ایران نگاشته شده، اطلاعات باستان‌شناسی همه جا با تتبعات تاریخی قرین یکدیگر نقل شده است.

دیگر از مزایای این کتاب، تصاویر و نقوش و نقشه‌هایی است که مطالب کتاب را زباندار و جاندار معرفی میکنند.

موضوع دیگر که باید یادآور شد حس احترام و اعجابی است که دکتر گیرشمن همه جا در طی کتاب خود نسبت به استعداد و نبوغ قوم ایرانی نشان میدهد، بدون آنکه از ذکر نقاط ضعف وی خودداری کند.

تأثیر ایران و ایرانی در کشورهای دیگر، و اقوام شرق و غرب و تأثیر ایرانیان از آنها در تضعیف کتاب بخوبی آشکار است.

مؤلف سجایای عالی و مزایای ایرانی را برمی‌شمارد، و به جای خود از انتقاد نیز باز نمی‌ایستد. بدیهی است جای جای مطالبی پیش می‌آید که شاید برای خواننده ایرانی خوشایند نباشد، در برخی از این موارد اختلافی آشکار بین مؤلف و بعض محققان دیگر وجود دارد و مترجم کتاب حاضر در حواشی نکات لازم را تذکر داده است، و برخی دیگر حقایق تاریخی است که مورخ را در بازگفتن آنها خرجی نیست.

نتیجه‌ای که مؤلف در پایان کتاب آورده خلاصه‌ایست از تاریخ چهار هزار ساله نجد ایران و نشیب و فراز و ترقی و انحطاط اقوام ایرانی، و در عین حال فلسفه تاریخ ایران پیش از اسلام است.

با این همه، مؤلف سرگذشت نجد ایران را در مدتی متجاوز از بیست هزار سال در کتابی کم حجم گنجانیده است^۱.

پیش از ترجمه کتاب حاضر، در محافل اهل فن گفتگوی این کتاب به میان آمده بود، و آقای دکتر یارشاطر مقاله‌ای در مجله سخن، سال ششم، شماره هشتم (ص ۷۵۳-۷۵۷) و مجله دانشکده ادبیات تهران، سال سوم، شماره اول (ص ۷۳-۷۹) انتشار دادند و مزایای این کتاب را برشمردند، و ضمناً ایرادی چند بر آن وارد دانستند. این ایرادات بر دو بخش بود، قسمتی متوجه ترجمه انگلیسی بود و مؤلف در آنها دخالتی نداشت، و بخش دیگر تسامحات یا نظرات خاص مؤلف بود. مترجم کتاب حاضر آنها را در حواشی یاد کرده است.

۱- متن فرانسوی دارای ۳۲۶ صفحه به قطع ۱۳ × ۲۲ سانتیمتر است.

استاد مالوان گوید^۱ «هیچ فردی نمیتواند امیدوار یا مدعی باشد که رأی نهایی و موثق را در باب مسایل پیچیده‌ای که در طی کتاب حاضر پیش می‌آید، صادر کند، ولی هیچکس بیش از مؤلف این کتاب صلاحیت ندارد که آراء خود را بایبانی سهل اظهار کند و گاهی مباحث مشکلتر و مورد مجادله را متروک گذارد.»

کتاب «ایران» گیرشمن توسط مارگارت مون رانکین^۲ دانشیار باستان‌شناسی خاور نزدیک در دانشگاه کمبریج (انگلستان) به انگلیسی ترجمه شده، و دیانا کیرک‌براید^۳ در آن تجدیدنظر و اصلاحاتی کرده و مالوان^۴ استاد باستان‌شناسی آسیای غربی در دانشگاه لندن - که سمت ناشر کل بخش باستان‌شناسی خاور نزدیک و آسیای غربی را در سلسله کتب پلیکان^۵ نیز داراست - بر آن دیباچه‌ای نوشته است.

در ترجمه انگلیسی تاحدی تلخیص به عمل آمده و جای جای تصرفات و اصلاحاتی در متن شده است و حواشی نیز بر آن افزوده اند.

این ترجمه در ۱۹۵۴ م. در بنگی، سفک^۶ (انگلستان) جزو کتب پنگوین^۷ به طبع رسیده است. استاد مالوان گوید^۸: «ترجمه کتاب ایران تألیف گیرشمن کار آسانی نیست.»

بنگاه ترجمه و نشر کتاب از مترجم کتاب حاضر خواست که متن فرانسوی را به فارسی ترجمه و با ترجمه انگلیسی مقابله و اضافات ترجمه اخیر را نقل کند، وی نیز چنین کرد. در بعض موارد بین دو متن مزبور اختلافی وجود دارد، نگارنده در این باب نظر مؤلف را استفسار کرد، و وی تمایل خود را به پیروی از متن فرانسوی اظهار داشت، مترجم رأی او را محترم شمرد، و سزاوار نیز همین بود، ولی برای استفاده خوانندگان ایرانی موارد اختلاف هم در حواشی ثبت شد. در برخی از موضوعات اختلافی در مفهوم بین اصل و ترجمه انگلیسی نیست، ولی سبک بیان مطلب اندکی فرق دارد، و گاهی ترجمه انگلیسی به سبک زبان پارسی نزدیکتر مینماید؛ در این موارد محدود، مترجم با در نظر گرفتن متن فرانسوی، از ترجمه انگلیسی پیروی کرد و در عین حال همواره مراعات امانت را نصب العین قرار داد.

در کتاب «ایران» اصطلاحات جدید و نیز لغات معمول در مورد مفاهیم تازه به کار رفته که فقط بین اهل فن متداول است و هنوز در فرهنگها وارد نشده. مترجم در این موارد با مؤلف مذاکره کرد و در نتیجه اصطلاح یا جمله‌ای را فراخور اصل

۱- مقدمه ترجمه انگلیسی کتاب حاضر، ص ۱۷ Miss Margaret Munn-Rankin - ۲
 ۳- Miss Diana Kirkbride ۴- Prof. M.E.L. Mallowan ۵- Pelican
 ۶- Bungay, Suffolk ۷- Penguın ۸- ترجمه انگلیسی، ص ۱۸

انتخاب نمود .

در مورد اسماء خاص (اعلام) ، آنچه در ایران سابقه استعمال داشته همانها را به کار بردیم^۱ و در موارد نامأنوس ، تلفظ اروپایی آنها را هم نقل کردیم ، و آنچه که معادل آنها یافته نشد ، اصل آنها (یعنی یونانی ، لاتینی ، پارسی باستان و غیره) را گذاشتیم . برای اطلاع از تلفظ صحیح اسماء خاص و معادل اروپایی اصطلاحات ، در حاشیه نخست تلفظ فرانسوی و سپس تلفظ انگلیسی را با علامت اختصاری (ت.ا.) ثبت کردیم؛ اما هر جا نام یا اصطلاحی در هر دو متن یکی بود از تکرار خودداری نمودیم .

در برخی موارد که محققان معاصر نظرهای دیگری - جز آنچه مؤلف آورده - دارند، ما آنها را در حاشیه نقل کردیم . مترجم لازم دید که گاه اصطلاح یا اسم خاصی را برای خوانندگان - که شاید بعضی آنان از مطالب مورد بحث آگاهی نداشته باشند - مختصراً در حاشیه شرح دهد .

بنابر آنچه گفته شد، کتاب حاضر مزایای دو متن فرانسوی و انگلیسی هر دو را داراست، علاوه بر یادداشت‌هایی که مترجم افزوده است. از سوی دیگر باید تذکر داد که در متن فرانسوی فهرست مآخذ و منابع یاد نشده، ولی در ترجمه انگلیسی دو صفحه آخر به «منابع منتخب» اختصاص داده شده است . چون فهرست اخیر کافی نبود، نگارنده از مؤلف درخواست کرد فهرستی نسبتاً کامل از منابع تاریخی و باستان‌شناسی ایران پیش از اسلام تهیه کند که عین آنرا در پایان کتاب افزوده‌ایم، و البته این فهرست که شامل اسامی کتب و مؤلفان است نیازی به ترجمه ندارد . همچنین در پایان کتاب فهرست موضوعات و فهرست اعلام درج شده است . نکته دیگر آنکه تعداد تصاویری که روی کاغذهای مخصوص طبع شده در ترجمه انگلیسی بیش از متن اصلی است؛ بنگاه ترجمه و نشر کتاب کلیشه آنها را از بنگاه ناشر ترجمه انگلیسی خریده و برای کتاب حاضر مورد استفاده قرار داده است .

محمد معین

تهران - دی ماه ۱۳۳۵

۱- همین امر موجب ایراد بعضی جوانان گردید ، ولی تصور میکنیم که راه صحیح همین باشد . در مورد بعضی اسماء مانند «آتن» و «اسپارت» (یونان) که کاملاً متداول شده و ائینه و اطیه (اسپارته) متروک گردیده ، در طبع حاضر همان صورت فرانسوی (آتن) و (اسپارت) ثبت گردیده .



مجمر مغربی

دباجه

وضع طبیعی ایران

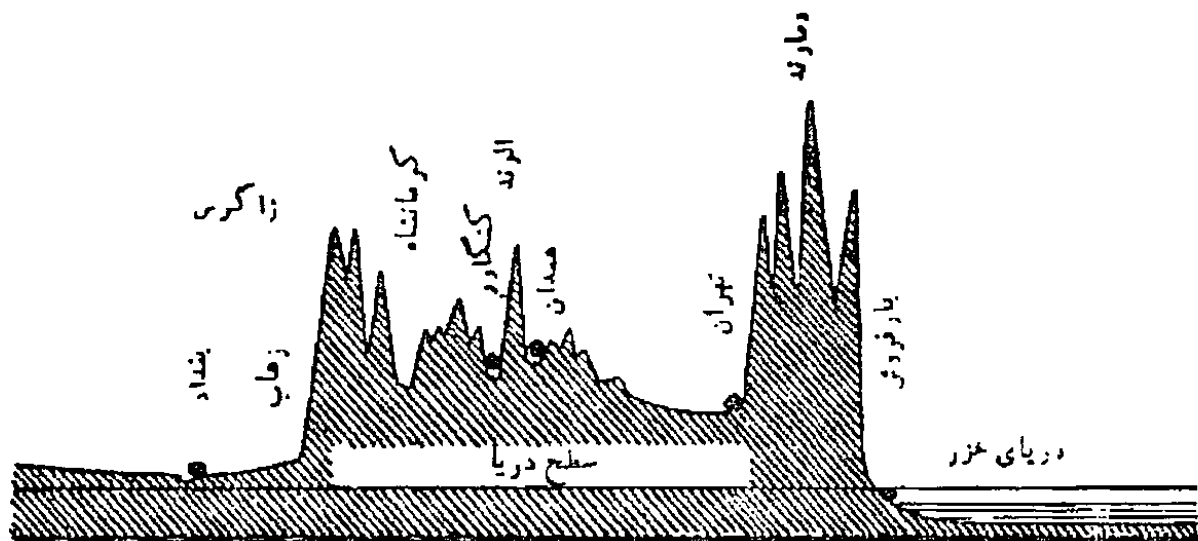
نجد^۱ ایران مثلثی است بین دو فرورفتگی: خلیج فارس در جنوب و دریای خزر در شمال (ش ۱) و آن بمنزله پلی بین آسیای مر کزی و آسیای غربی^۲، تشکیل برآمدگی می دهد که جلگه های آسیای داخلی را به نجاهای آسیای صغیر و اروپا متصل می کند .

این وضع جغرافیایی وظیفه تاریخی را که فلات مذکور در طی هزاران سال تاریخ بشریت ایفا کرده است توضیح میدهد .

مثلث مذکور محدود به کوهپایی است که در پیرامون فرورفتگی مر کزی - که امروز ناحیه ای است بی آب و علف و بستر دریایی خشک شده - برآمده اند . کوههای مغرب یا سلسله زاگرس^۳ از شمال غربی به جنوب شرقی ممتد است

۱ - Plateau در زبانهای اروپایی بمعنی بلندی بسیار بزرگی بر روی کره زمین است . مترجمان کتب اروپایی در ترجمه این کلمه لغت تازی فلات را - فقط به شباهت لفظی - بکار برده اند ، در صورتیکه فلات بمعنی بیابان قفر و بی آب و علف است (اقرب الموارد ، منتی الارب . محیط المحيط) و بجای آن در زبان تازی نجد و هضبه بکار میرود که دومین در فارسی مستعمل نیست . مرحوم اقبال آشتیانی و مرحوم کسروی نیز بر استعمال « فلات » بمعنی مذکور معترض بودند ولی بعض نویسندگان معاصرین غلط مشهور را پذیرفته اند (م .) ۲ - در متن فرانسوی : آسیای مقدم

و متجاوز از ۱۰۰۰ کیلومتر طول و ۲۰۰ کیلومتر عرض دارد، ارتفاع این سلسله جبال به ۱۰۰۰ تا ۱۷۰۰ متر^۱ می‌رسد و شامل چینهای متوازی متعدد و دره‌هایی که ۵۰ تا ۱۰۰ کیلومتر طول و ۱۰ تا ۲۰ کیلومتر عرض دارند^۲ می‌باشد (ش ۲). زیر امراتع واقع در دامنه‌های مرتفع کوه‌های فوق بقایای جنگلهای انبوه سابق - که دارای باوط، گردو، سندیان، بادام وحشی و پسته بوده - گسترده شده است. پایینتر، در دره‌های



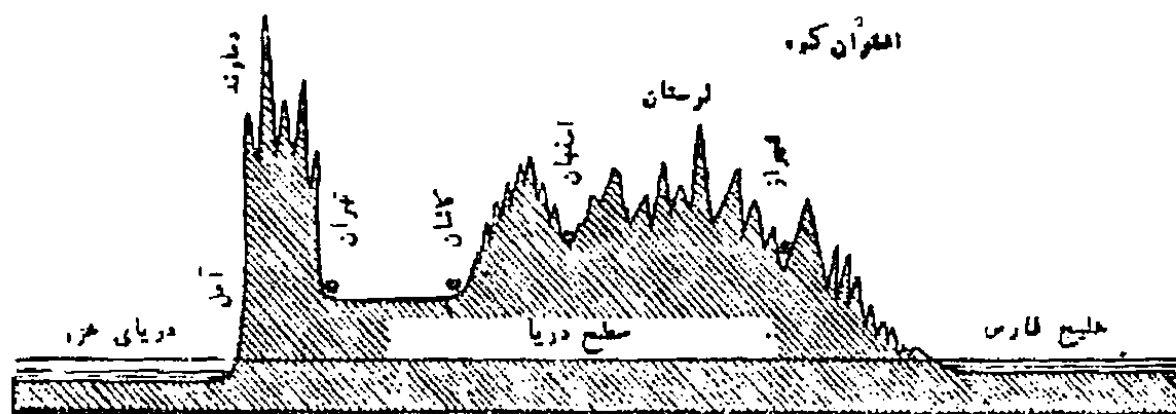
ش ۲ - مقطع نجد ایران بین خلیج فارس و دریای خزر

مرتفع، مو، انجیر و انار می‌روید. در این مناطق گندم، جو، خشخاش پنبه و تنباکو بسیار کاشته می‌شود. گرمای تابستان در دره‌های پست مردمی را که به تربیت بز، میش و اسب اشتغال دارند مجبور می‌کند که به مراتع مرتفع صعود نمایند. بدین وجه بخش بزرگی از سکنه به زندگانی چادر نشینی که طبیعت و آب و هوا بدانان تحمیل کرده است ادامه می‌دهند. در قسمت مرکزی زاگرس، برآمدگی تیزی می‌شود که به سوی مغرب می‌رود و داخل دشت بین‌النهرین می‌گردد و پیچی در رود دجله که در این نقطه به فرات نزدیک می‌شود ایجاد می‌کند. برآمدگی مذکور شکلی کاردی را

۱ - ۶۲۰ میل طول، ۱۲۰ میل عرض، از ۳۲۸۰ تا ۵۵۷۰ فوت ارتفاع (ت. ۱. ۰) ۲ - ۳۰ تا ۶۰ میل طول، ۶ تا ۱۲ میل عرض (ت. ۱. ۰)

دارد که گویی دشت را از بالا تهدید می کند . از همینجا ، یعنی لرستان کنونی ، بود که کاسیان در هزاره دوم ق . م . به بابل حمله بردند و مدتی متجاوز از پنج قرن بر آنجا تسلط داشتند

قسمت شمالی مثلث مذکور به وسیله سلسله جبال البرز که مرتفعترین قله آن موسوم به دماوند متجاوز از ۵۶۰۰ متر ارتفاع دارد مشخص است ، و در امتداد سواحل منحنی شکلی جنوب دریای خزر کشیده شده و سد مرتفع و باریکی را تشکیل می دهد (ش ۳) که ناحیه ساحلی را با نباتات فراوان آن از منطقه بیابانی مرکزی جدا می کند . سلسله جبال البرز در انتهای غربی آذربایجان ایران - که در مرکز آن دریاچه شور اورمیه قرار دارد - می پیوندد . این منطقه پرجمعیت ترین ناحیه ایران است و در دره های حاصلخیز آن گندم ، ارزن ، پنبه ، برنج ، تنباکو ، کرچک و خرپزه کاشته می شود .



ش ۳ - مقطع نجد ایران بین بغداد و دریای خزر

آذربایجان - که اصطلاحاً آنرا «برزخ مادی»^۳ گویند - بواسطه جاده هایی که از سمت شمال غربی و شمال و شمال شرقی به طرف آن می رود یکی از سهلترین نواحی مملکت از نظر رفت و آمد است . این ایالت که یکی از دوشکاف زره کوهستانی ایران

۳ - Isthme médique

۲ - ۱۹۰۰۰ فوت (ت . ا .)

۱ - Kassites

محسوب می‌شود، در طی تاریخ شاهد ورود و اقامت مادها، پارسیان^۱، کردان، مغولان و ترکان تاتار در دره‌های حوالی دریاچه بوده است. سلسله‌های مادی و پارسی از آنجا برخاسته‌اند، بعلاوه در این ناحیه که به منزلهٔ مدخل ایران است شاهنشاهی پارس قرن‌ها به نگهبانی پرداخته و راه بسیاری از مهاجمان را که از جلگه‌های روسیهٔ جنوبی آمده و قفقاز را در نور دیده بودند، به وسیلهٔ ایجاد استحکاماتی که هنوز برپا مانده، سد کرده است. اختلاط نژادها و آب و هوای سخت و در عین حال سالم با خاک حاصلخیز این ناحیه نژادی زحمت‌کش و نیرومند پرورانده که در توسعه و خوشبخت ساختن این ایالت باستانی ایران مساعدت بسیار کرده است.

در مشرق، سلسلهٔ البرز جبال خراسان را ایجاد می‌کند که چندان مرتفع نیست و عبور از آن سهل است و دارای دره‌های بسیار حاصلخیز است که در آنها گندم، جو، برنج، ینبه، مو و خشخاش می‌روید. این انبار غلهٔ ایران نظر به وضع جغرافیایی خود دومین مدخل برای نفوذ به داخل نجد است. امواج مهاجمانی که از دشتهای آسیای میانه - که هزاران کیلومتر به سوی شمال و مغرب و مشرق گسترده شده - می‌آمدند، از این راه به داخل نجد سر ازیر می‌شد. خراسان نیز مانند آذربایجان چهار راه اقوام است و تا آخر قرن نوزدهم میلادی مورد تاخت و تاز ترکمانان بوده است. درهٔ اترک و دشت گرگان بین دریای خزر و جبال البرز واحه‌های طبیعی مهاجرت به سوی ایران می‌باشند. پادشاهان ساسانی برای دفاع از خود در آنجا دیواری آجری به طول چندین کیلومتر بنا کرده بودند که بقایای آن هنوز دیده می‌شود. از این منطقهٔ شمال شرقی ایران چندین سلسله مانند اشکانیان و صفویید^۲ و قاجاریه برخاسته‌اند.

۱- چنانکه خواهیم دید. مرکز پارسیان نخست شمال ایران بوده است (م. م) ۲- صفویه از شمال غربی ایران برخاسته‌اند (دکتر یارشاطر: مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران ۱۳: ۷۸).

سلسله جبال گرداگرد مثلث ایران با يك رشته جنوبی که عبارت از مکران کوه باشد، تکمیل می شود که دو معبر آنرا شکافته است: یکی راه بندرعباس که سابقاً بندری معمور در خلیج عمان بوده و دیگر معبری که به مشرق به طرف بلوچستان و گویش می رود.

در بخش مرکزی نجد که دو رشته کوه داخلی از آن می گذرد فرو رفتگی مشاهده می شود که بی آب و علف و بایرترین کویر جهان است. این منطقه به دو قسمت تقسیم می شود: دشت کویر در شمال و دشت لوت در جنوب، نخستین عبارت از يك سلسله جلگه های گل آلود و نمکزار است که در آن هیچ چیز نمی روید و هیچ جانوری زیست نمی کند. در بعض مواضع اطراف گودیهایی که نمک آنها کمتر است زندگانی امکان دارد. این قبیل نقاط واحه های حقیقی را تشکیل می دهد. کویر لوت بعکس ناحیه ای کاملاً خشک است و تعداد انگشت شماری از کاشفان که جرأت عبور از این بیابان نامهمان دوست را داشته اند می گویند که صحراهای بزرگ آسیای مرکزی مانند کبی^۱ در مقایسه با این نواحی حاصلخیز به نظر می رسد.

بنا بر آنچه گفته شد، در نجد ایران زندگانی فقط در دره های سلسله جبال عظیمی که آنرا احاطه کرده یا در واحدها ممکن است توسعه یابد، ولیکن در دشتهای پهناور داخلی و خارجی ایران نیز زندگانی پیشرفت بسیاری داشته است. مهمترین دشتهای مذکور دشت خوزستان است که در جنوب غربی واقع شده و همان سوزیانای^۲ قدیم است و از لحاظ جغرافیایی نیز چیزی جز امتداد دشت بین النهرین نیست. این دشت در سلسله زاگرس نفوذ کرده قرینه ای نسبت به زاویه خارجی کوهستان لرستان یعنی پشتکوه تشکیل می دهد. سوزیانا ناحیه ای بود که از قدیم به مدنیت گرایید و در همه قرنهای در اقوام کوهستانی بدوی و نیمه بدوی که در حدود آن می زیستند تأثیر

نمود. هنگامی که سرحداتی سیاسی شاعنشاهی ایران در سمت مغرب زاگرس به اقطار بعید کشیده شد، در همین دشت بود که بزرگترین شهر پایتخت - شوش - ایجاد شد. شوش مرکز اداری بود که با وسایل ارتباطی سهل با بین‌النهرین و آسیای صغیر مربوط می‌گردید.

دشت خارجی^۱ دیگری نیز در پشت جبال مجاور دریای خزر قرار دارد. سد مرتفع این جبال جلوا برها را می‌گیرد و موجب بارندگی فراوان بر این قطعه زمین باریک که فوق‌العاده حاصلخیز است می‌شود. این ناحیه منطقه حاره ایران به شمار می‌رود و از بیشه‌ها و باتلاقها و جنگلها پوشیده شده است. در این ناحیه برنج، پنبه، تنباکو، چای، نیشکر، نارنج، لیمو، توت، انجیر و انار می‌روید، و غذای قریب به ثلث جمعیت کشور از آن تهیه می‌گردد. در هر حال دشتهای خارجی در توسعه تمدن ایران در درجه دوم قرار دارند. بدین وجه از قدیمترین ازمینه، تمدن مذکور در واحدهای متفرق در سلسله جبالی که گردا کرد نجد ایران را احاطه کرده و ابرهای باران دار را می‌گیرد، متمرکز شده است. مرکز این محدوده تماماً بی‌آب و علف است به استثنای موضعی که خاک رسوبی آن - که عموماً بسیار حاصلخیز است - به وسیله آبیاری مصنوعی قابل زراعت می‌باشد. به واسطه اختلاف آب و هوا، سرمای شدید در زمستان و گرما در تابستان، در هر جا که انسان بتواند آب برساند محصول فراوان به وجود می‌آید.

در همه ازمینه، در نجد ایران مسأله آب امری حیاتی به شمار می‌رفته است. از زمانهای ماقبل تاریخ، این مملکت با وسایل مصنوعی آبیاری می‌شد، و در عهد هخامنشی شبکه وسیعی از راهروهای زیرزمینی (قنات یا کاریز) موجود بود. حتی امروزه از بعضی مناطق آبی را که در پای کوهها به عمق چندین ده متر فرو رفته، به

۱ - منظور از دشت خارجی، خارج از حوزه محصور در سلسله جبال اطراف ایران است (م).

مرا کزی که ممکن است ۳۰ تا ۴۰ کیلومتر فاصله داشته باشد، نقل می کنند. در تمام دوره سال هزاران تن برای لاروبی قنوات قدیم و حفر فنانهای تازه کار می کنند. از برکت همین آب و نیز بر اثر بارانهای نافع در سلسله جبال زاگرس و البرز در کناره داخلی این سلسله ها محوطه های مزروع و واحه های آباد ایجاد شده است. همه پایتختهای ایران، از زمان نشأت نخستین پادشاهی در ماد، روبه بیابان در طول دو جاده اصلی که در کناره های داخلی دو سلسله جبال بزرگی کشیده شده قرار گرفته اند: از مغرب به مشرق در جاده نظامی و تجارتی که به موازات البرز ممتد است شهرهای هگمتانه (همدان)، قزوین، تهران وری، شهر صد دروازه^۱ (دامغان)، و هرات واقع است؛ در جاده جنوبی نیز اصفهان، پاسارگاد^۲، اصطخر، تخت جمشید^۳ و شیراز قرار دارد.

این مطلب که نسبت به دوره تاریخی ایران مورد قبول واقع شده و نتیجه منطقی وضع جغرافیایی این کشور است، درازمنه ماقبل تاریخ نیز صادق بوده، زیرا تحقیقات باستان شناسی اخیر نشان داده است که انسان عهد حجر، که تازه از کوه فرود آمده و در دشت سکونت گزیده بود، بر روی همان مسیر کمانی شکل اطراف کویر نمک استقرار یافته بود. قرارگاههای انسانی که تا کنون شناخته شده در کاشان (سیلک)^۴، قم، ری و دامغان بوده است. مرا کزدینی کشور نیز در طول همان خطوط طبیعی ارتباطی قرار داشته. و حتی امروز هم در واقع دوشهر مقدس ایران یعنی مشهد و قم یکی در جاده شرقی - غربی و دیگری در جاده شمالی - جنوبی واقع شده است.

ایران که اساساً کشوری فلاحتی و محل پرورش اغنام و احشام است، دارای

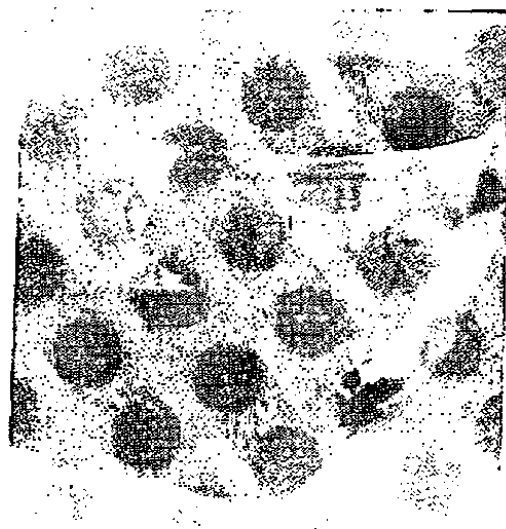
۱-Hecatompylos ۲-Pasargade احتمال دارد اصل آن پارسه گد Pārsagad یا پارسه گرد

Pārsagard باشد (م.) ۳-Persépolis، نام قدیم آن پارسه Pārsa بوده است (م.)

۴-Sialk

منابع معدنی ثروتمند و متنوع نیز می باشد. از هزاره سوم ق. م. از معادن آن مرمر معمولی و مرمر سفید برای امرای شومری تهیه می شد، و این امر اچوبه های ساختمان را نیز از جنگلهای ایران که در آن وقت کوهپارا پوشانده بود - هر چند که اکنون کوههای مذکور تقریباً عاری از جنگل است - تهیه می کردند. عقیق، فیروزه و لاجورد در اینجا از عهد بسیار قدیم استخراج می شد. آهن، مس، قلع و سرب نظر آشوریان فاتح را بدخود جلب کرده بود. هر دو دامنه زاگرس از سنگ کچ و شامل ذخایر نفتی است که از قدیم در زمان هرودوتس شناخته شده بوده و در پنجاه سال اخیر مورد استخراج قرار گرفته است.

بدین وجه ایران علی رغم ظاهر فقر آلود دارای ذخایر بیشماری است که تازه شروع به استخراج آنها شده است. این مملکت که محاط در رشته های جبال است، در حقیقت از اطراف به دشتهای بین النهرین و روسیه و نیز هندوستان و خلیج فارس باز است. چون ایران مرکز خطوط بزرگ ارتباطی است که مشرق را به مغرب متصل می سازد، قدیمترین جاده تجارتی - جاده ابریشم - که معبر مهاجمان نیز بوده است، از آن می گذرد. با وجود سد کوهها و ظاهر تسخیر ناپذیر آن و وضع طبیعی غیر مرتبط و غیر متجانس - که دفاع از آن به نحو مؤثر مشکل است - ایران فاتحان متعدد به خود دیده است. همین امر موجب پیدایش عهدهای متناوب انحطاط و افتخار ایران گردیده، زیرا اقوام آن هر چند در مناطق زمینهای زراعتی و واحه ها متفرق بودند، استعداد و قدرت ایجاد تمدن را داشتند. افکار و آداب، ترفیات دینی و صنعتی که در ایران پدید آمده، آثار خود را در تمدنهای ممالك بیگانه باقی گذاشته است.



ری : طرف فرم زسفالین

فصل اول

ماقبل تاریخ

انسان غار

تحقیقات زمین شناسی اخیر نشان داده است در زمانی که قسمت اعظم اروپا از توده های یخ پوشیده بود، نجد ایران از دوره باران^۱ - کدپی آن حتی دره های مرتفع در زیر آب قرار داشت - می گذشت . بخش مر کزی نجد که امروز بیابان نمکزار بزرگ است در آن زمان دریاچه وسیع یا دریای داخلی را، که رود های بسیار از جبال مرتفع بدسوی آن سرازیر می شده ، تشکیل می داده است . بقایای ماهیان و صدفها که نه تنها در بیابان بلکه در دره های مرتفع نیز بدست آمده ، وضع طبیعی کشور را آنچنانکه در چند هزار سال پیش از تاریخ مسیحی بوده مجسم می سازد .

در عهدی که آنرا می توان بین ۱۰۰۰۰ تا ۱۵۰۰۰ سال ق . م . قرار داد ، تغییر تدریجی آب و هوا صورت گرفت . عهد بارانی از بین رفت ، و عهدی که اصطلاحاً آنرا عهد خشک^۲ نامند و هنوز هم ادامه دارد ، جانشین آن گردید . کم شدن باران از یک طرف ،

۱ - Epoque aride

۲ - Période pluvieuse

وسطح بلند دریاچه‌ها و دریا‌های داخلی از سوی دیگر، جریان رودها و جویبارهایی را که آب کوهستان‌ها را با خود می‌بردند کند ساخت. بر اثر نظم جریان رودخانه‌ها در مصب آنها ذخایر رسوبی گرد آمده تشکیل قطعه زمین‌هایی را داد که بزودی سراز آب بیرون آوردند و حد فاصلی میان دشت آینده یادره با خود کوه تشکیل دادند.

در این عهد، انسان پیش از تاریخ که بیشتر در نجد ایران می‌زیست، در سوراخ‌هایی که در جوانب پر درخت کوه‌ها حفر می‌شد و به وسیله شاخه‌های درختان مسقف می‌گردید، زندگی می‌کرد، و غالباً یکی از غارها یا پناهگاه‌های سنگی متعدد را، که اغلب آنها عبارت از بستر زیر زمینی رودهای کهن بود، اشغال می‌نمود.

در بهار سال ۱۹۴۹ ما نخستین بار در ایران آثار بقایای انسان عهد مزبور را در حفاری غاری در «تنگ پیده»^۱، در کوه‌های بختیاری واقع در شمال شرقی شوشتر، تشخیص دادیم. در اینجا انسان برای تهیه خوراک خود به شکار می‌پرداخت، و برای این منظور حیل را بیش از اعمال قدرت به کار می‌برد. وی به طرز استعمال چکش سنگی، تبر دستی، تبری که به چوب دستی شکافدار متصل بود، آشنایی داشت. همه اینها ابزارهای بدوی است که به وسیله صیقل اندکی از ناهنجاری آنها کاسته می‌شد (تص ۱). آلات استخوانی از قبیل درفش، که از استخوان حیوانات می‌ساختند، بهمراتب کمتر از مصنوعات سنگی متداول بود، لیکن انسان در آن موقع یک نوع ظروف سفالین ناهموار را که به طرز ناقص پخته بود به کار می‌برد، و در پایان دوره سکونت در غار این ظروف از فرط دود خوردگی به رنگ سیاه سیر در آمده بود. این نوع ظروف نیز با قدیم‌ترین بقایای انسان در دشت پیدا شده، و بنابراین نشانه مهمی برای ارتباط میان این دو مرحله سکونت است.

در این جامعه بدوی وظیفه مخصوصی به عهده زن گذاشته شده بود: وی گذشته

از آنکه نگهبان آتش و شاید اختراع کننده وسازنده ظروف سفالین بود ، می بایست چوبدستی به دست گرفته در کوهها به جستجوی ریشه های خوردنی نباتات یا جمع آوری میوه های وحشی بپردازد . شناسایی گیاهان و فصل رویدن آنها و دانندگایی کدمی آوردند مولود مشاهدات طولانی و مداوم بود و او را به آزمایش کشت و ورز هدایت می کرد . نخستین مساعی وی در باب کشاورزی در زمینهای رسوبی انجام گرفت و در همان حال که مرد اندک پیشرفتی کرده بود ، زن با کشاورزی ابتدایی خود در دوره حجر متأخر^۱ ، که اقامت در غار بدان متعلق است ، ابداعات بسیاری نمود . در نتیجه می بایست عدم تعادلی بین وظایف زن و مرد ایجاد شود . و شاید همین امر اساس بعض جوامع اولیه که زن در آنها بر مرد تفوق یافته^۲ بوده است . در چنین جوامعی (و همچنین در جوامعی که تعدد شوهران برای زن معمول است) زن کارهای قبیل را اداره می کند ، و به مقام روحانیت می رسد ، و در عین حال زنجیر اتصال خانواده به وسیله سلسله زنان صورت می گیرد ، چدن ناقل خون قبیله به خالصترین شکل خود به شمار می رود . خوامعیم دید که این طرز اولویت زن یکی از امور مختص ساکنان اصلی نجد ایران بوده و بعدها در آداب آریاییان فائح وارد شده است .

نخستین ساکنان دشت

خشك شدن روز افزون دره ها که معلول پیشرفت دوره بی آبی بود ، موجب تغییراتی ژرف در شرایط زندگی انسان گردید . دریاچه عظیم مر کزی کوچک شد ، و سواحل آن - که رودها در آن ذخیره ای از لای حاصلخیز به جا گذاشته بودند - از مراتع و مرغزارهای وافر پوشیده گردید . جانورانی که در کوهها می زیستند به سمت چمنزارهایی که تازه پدید آمده بود فرود آمدند ، و انسان که به وسیله شکار زیست می کرد آنها را تعقیب نمود و در دشت اقامت گزید . از این عهد که تاریخ

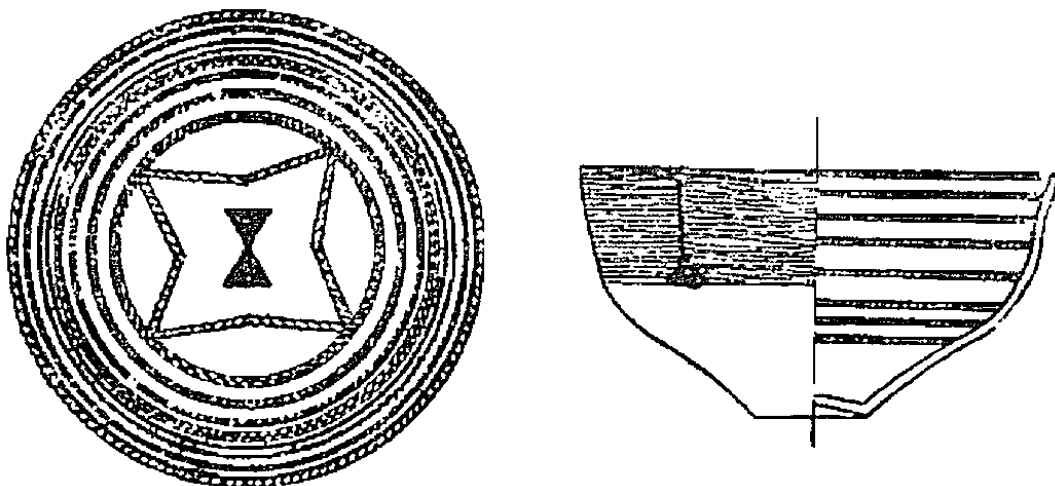
آنرا می‌توان در حدود هزارهٔ پنجم ق. م. قرارداد می‌توانیم پیشرفتی را که در تمدن مادی ساکنان نجد ایران رخ داده تقریباً بدون انقطاع تعقیب کنیم. این تمدن تابع تأثیرات مختلف به‌حسب محیط، وضع طبیعی زمین، آب و هوا، تماس با ملل همسایه و همچنین هجوم و مهاجرت بوده‌است. اما تغییرات ناشی شدیدا نمی‌توان اینجا مورد مطالعه قرار داد، درحقیقت هنوز غالب این امور بر ما مجهول است، چقدر حتی امروزه سراسر محدودهٔ ایران از نظر تحقیقات باستانشناسی بکر و دست‌نخورده مانده‌است.

قدیم‌ترین محل سکونت بشری که در دشت شناخته شده «سیلک»^۱ نزدیک کاشان در جنوب تهران است که علایم سکونت اولیهٔ انسان در این موضع در پایهٔ تپه‌ای مصنوعی درست بر فراز خاک بکریافته شده‌است.

انسان هنوز طرز شناختن خانه‌را نمی‌دانست و در زیر آلوئک‌هایی که از شاخسار درختان درست شده بود خود را حفاظت می‌نمود. سپس بزودی چینه‌های مخروطی محقری بر سر بقایای مساکن پیشین ساخته شد. وی همچنانکه به‌شکار خود ادامه می‌داد، فعالیت‌های فلاحتی را توسعه می‌بخشید، و بدین‌دو نوع مشغولیت نوع سوم هم افزود، و آن ذخیره کردن آذوقه بود، چه استخوان گاو و گوسفند اهلی در میان بقایای عهد اولیه پیدا شده‌است. علاوه بر ظروف سفالین و سیاه و دود زده که در غارها با دست و بدون چرخ ساخته می‌شد، یک نوع ظروف تازهٔ قرمز هم پیدا شده که در کوره‌های بسیار ابتدایی می‌پخته‌اند، و عوارض این پخت و پز قطعات سیاه رنگی بر سطح آنها به‌جا گذاشته‌است.

در این زمان نخستین پیشرفت در فن کوزه‌گری صورت گرفت و آن پیدایش ظروف منقوش بود. ظروف مزین در این عهد عبارت بود از کاسه‌هایی ناهموار و بی‌دوام، پایهٔ آنها به‌شکل ظرف تخم مرغ و پوشیده از اندودی سفید رنگ بود که روی آن خطوط

افقی و عمودی رسم شده بود . با مطالعه دقیقتر معلوم می شود که این تزیین تقلیدی از طرز سبد سازی است ، زیرا هنوز چیزی از آن زمانی نگذشته بود که انسان سبدهایی را به عوض ظرف به کار می برد که روی آنها را با گل رس اندوده و در آفتاب خشک کرده بود . بنابراین اکنون نیز با نقاشی همان حالت تقاطع تر کدهای سبدر را مجسم



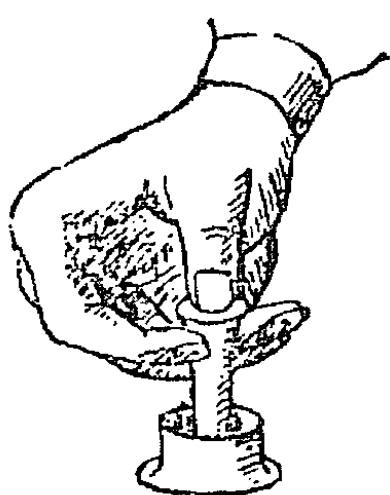
ش ۴- سبک : ظروف سفالین منقوش ، از طراز اول

می ساخت (ش ۴) . تعداد قابل ملاحظه حلقه های دوك^۱ که از گل رس پخته یا از سنگ ساخته شده نشان آنست که انسان قدیم مبادی صنعت نساجی را می شناخته است . ابزار کار همه از سنگ بود ، از قبیل تیغه کارد که از سنگ چخماق می ساختند و تیغه داس و تبر صیقلی شده و نیز آلت تراش .

بهر حال در اواخر این عهد ، نخستین اشیای کوچک مسین ، که هنوز چکش کاری میشد ، ظهور نمود . انسان غار تازه داشت نخستین فلزی را که می بایست به کار برد بشناسد ، و دریافته بود که مس نرم و قابل تورق است ، اما هنوز طرز ذوب کردن آنرا نمی دانست . این عهد درست پایان حجر متأخر است .

مرد وزن هر دو علاقه داشتند که خود را آرایش کنند ، گردن بندهایی از صدف

ترتیب میدادند و حلقه انگشتری و دست‌بند را از صدف‌های بزرگ یا سنگ‌های نرم می‌ساختند. محتملاً خالکوبی و یا لااقل بزرگ هم معمول بود و مواد آن را بد کومك دسته‌هاون کوچکی درهاون ظریفی نرم میکردند (ش ۵).



ش ۵- سبك ؛ استعمال هاون و دسته آن برای بزرگ

ذوق هنری در کنده‌کاری روی استخوان جلوه گراست. سابقاً بشر نقاشی شکل آدمی و جانور را شروع کرده بود. هنرمند عهد حجر متأخر روی استخوان کنده‌کاری میکرد و دسته ابزار خود را با تصویر سر غزال یا خرگوش می‌آراست.

زیباترین قطعه‌ای که تاکنون کشف شده، بدون شك، دسته چاقویی است که انسان این عهد را نشان میدهد در حالی که شبکلاهی بر سر نهاده و لنگی با کمر بند به دور کمر بسته است. این یکی از قدیم‌ترین تصاویری است که از انسان خاور نزدیک شناخته شده (تص ۲).

مرد را به‌طور زردرهم پیچیده‌ای در کف اطاقها دفن میکردند. این قرب و همجواری میت، زندگان را از لزوم تهیه هدایا برای او معاف میکرد، زیرا روح فقید میتواند در خوراك خانواده شرکت کند. انسان از سابق معتقد بود که پس از مرگ به همان وجه که روی زمین زندگی کرده خواهد زیست، زیرا درغاری تبری از سنگ صیقلی در جوار استخوانها در دسترس مرده گذاشته شده بود، و نزدیک سر نیز دوفك گوسفند نهاده بودند (تص ۳). خوردنیهای جامد و به‌اغلب احتمال مایع نیز با میت در قبر او گذاشته میشد، و چون ظروف آنها یافته نشده میتوان حدس زد که ظروف مذکور را از مواد فاسدشدنی مانند کدوهای میان تهی یا سبد می‌ساختند. جسد فقید را به رنگ قرمز ملون میکردند، و این عمل در جاهای دیگر نیز دیده شده است، و چنین به نظر

میرسد که یا کالبد انسان زنده با پوششی از رنگ قرمز پوشیده شده بوده و یا محتملاً گرد اکسید آهن را پیش از دفن بر روی جسد میپاشیده‌اند .

اهلی کردن نخستین حیوان که مسبب آن شاید احتیاج بشر به داشتن چهارپایان قابل قربانی بوده ، دارای اهمیت عمده در پیشرفت تمدن است . حیوان بی آنکه به انسان در تغذیه خود نیازمند باشد ، خوراک و پوشاک او را تهیه میکرد و منبع قدرتی بود که می‌توانست در کار یا حمل و نقل مورد استفاده اقرار گیرد . گله‌داری و تربیت اغنام و احشام مستلزم وجود خانوادهای بزرگ بود که شامل زنان ، فرزندان و حتی غلامان باشد . بدین وجه در این عهد عناصر اولیه اقتصاد انسانی به وجود آمده و عبارت بود از شکار و صید ماهی ، باغداری و کشت و زرع ، و پس از آن تربیت حیوانات و بهره‌برداری از مناسبع زیر زمینی . بشر از آن وضع که برای خوراک روزانه خود ملزم به شکار کردن بود بدر آمد ، بدین نحو که به کار تولید پرداخت و وارد نخستین مرحله در راه توسعه تجارت یعنی ایجاد مواد اضافی شد ، و می‌توانست آنرا با مواد دیگر مبادله کند . در حقیقت تجارت از قبل به وجود آمده بود ، صدفها و جانوران صدفی که ساکنان سیلک در این عهد (عهد اول) بعنوان زینت به کار می‌بردند در معرض آزمایش متخصصان واقع گردیده و معلوم شده که متعلق بدانواعی است که فقط در خلیج فارس - که در حدود هزار کیلومتر با سیلک فاصله دارد - به دست آمده است . بدیهی است که این مبادلات مستقیماً انجام نمیشد، بلکه تجارت محتملاً به وسیله دستفروشان دوره گرد صورت میگرفت .

حتی در این تاریخ ساکنان يك دهکده ماقبل تاریخی زندگانی منفرد و مجزا نداشته‌اند . شروع تجارت امتیاز بخصوص ساکنان نجد ایران نبوده ، زیرا معاصران آنان در آلمان نیز صدف را از اقیانوس هند وارد میکردند و در فرانسه و انگلستان

عنبر را از بالتیک می آورده اند .

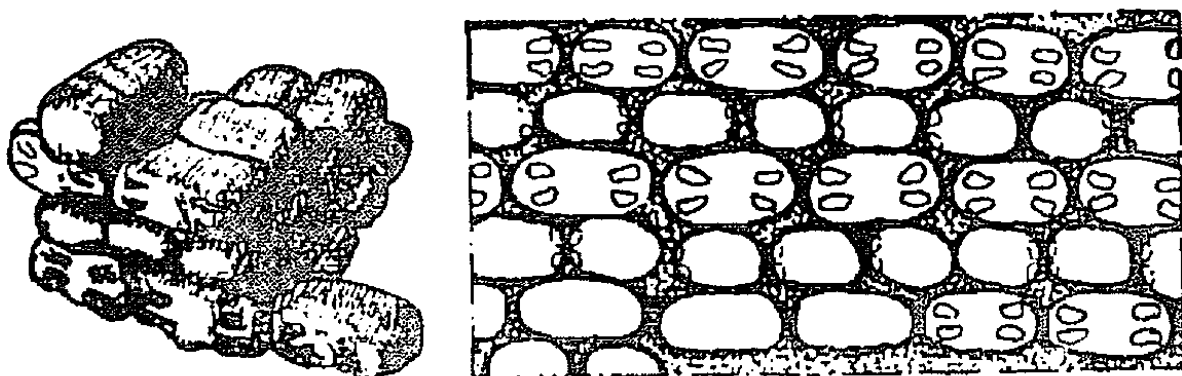
ممکن است که سنت یهودی - مسیحی دربارهٔ اخراج بشر از بهشت خاطره‌ای از پایان عهد حجر متأخر باشد .

انتقال به حالت روستایی کشاورزیکی از بزرگترین تحولات جامعهٔ بشری بوده است و نتایج آن تا امروز ادامه دارد .

تمدن ماقبل تاریخی ایران در هزارهٔ چهارم ق. م .

مرحلهٔ دیگر در توسعهٔ تمدن ماقبل تاریخی ایران که آنرا عهد دوم مینامیم عبارت از دوره‌ای است که نسبت بدورهٔ قبل ، که تا کنون مورد تحقیق قرار داده‌ایم ، اندکی پیش رفته است . بقایای این عهد بر روی آثار مربوط به نخستین دورهٔ سکونت بشر در دشت اندوخته شده . بد نظر نمی‌رسد که هیچگونه جنگ یا تغییر شدید اجتماعی موجب بهم خوردن وضع این دهکدهٔ ماقبل تاریخی شده باشد ، چه همواره از هر نفوذ خارجی مصون مانده است .

چون بشر غالباً در صدد تکمیل لوازم خود بود از تزیین و تکمیل خانه‌ها و مساکن خویش غفلت نمی‌ورزید . خانه وسیعتر گردید و دارای درهایی شد که محل نصب آنها اکنون مشهود است . چینه جای خود را به خشت گلی که تازه اختراع شده بود داد ، اما در این عهد ، خشت فقط کلوخه‌ای از خاک بود که آنرا در کف دست با خشونت



ش ۶- سیلک ، نخستین آجر پخته

درست کرده در آفتاب خشك میگردند. گودیهای داخل آن که به وسیله انگشت ابهام ایجاد میشد خود موجب اتصال ملاط میگردد (ش ۶).

آجر این مزیت را برچینه داشت که به دیوار نظم بیشتری میداد و مانع ترك خوردگی آن میشد. رنگ قرمز که با آن دیوارهای اطاق را می اندودند وسیله تزئین داخلی بشمار میرفت. این رنگ مخلوطی است از اکسید آهن، که در نجد ایران بسیار عمومیت داشت، با عصاره میوه. این نمونه خوبست که سلیقه بشر را برای تنوع آزمایشها واستعداد ویرا برای اختراع نشان میدهد.

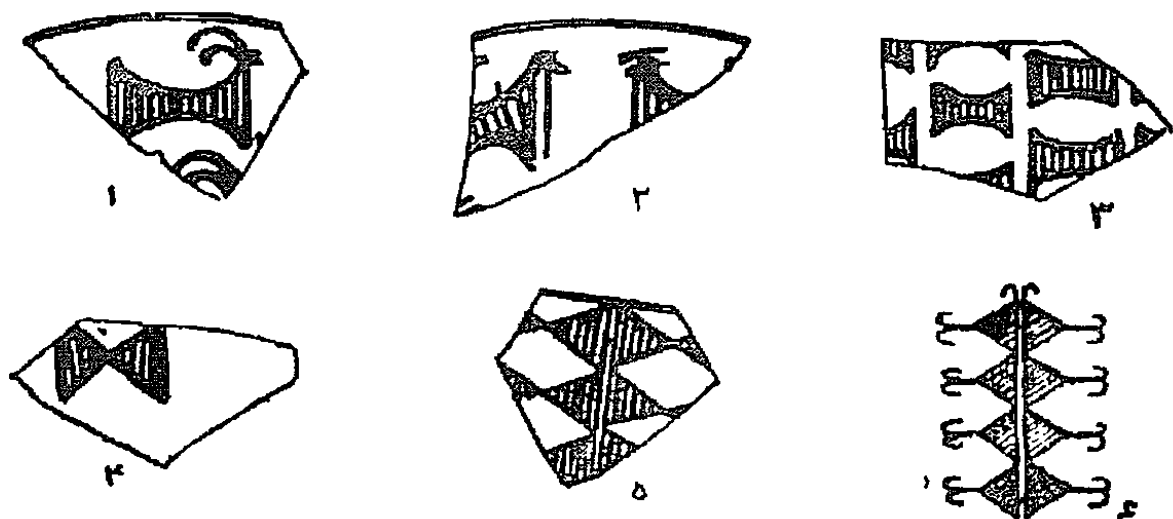
در زیر خاك كوفته، نزدیک اجاق، درجایی گود که مختص جام و کاسه بود، در عمقی قریب به ۱۵ یا ۲۰ سانتیمتر، میت را بدطر زخمیده و منحنی دفن میکردند.

لطف ذوق که در نظم و ترتیب خندها نشان داده شده در ظروف گلی جدید نیز منعکس است. يك نوع ظروف دیگر در جوار مصنوعات قدیم بدظهور رسید که کوچکتر از آنها بود، ولی با دقت بیشتری ساخته و بدطرز بهتری در کوره اصلاح شده ای پخته میشد. پیدایش این ظروف نشانه اختراع چرخ است که عبارت از يك تخته ساده باریك بود که روی زمین قرار میگرفت و شخصی آنرا میچرخانید.

گیرندگی و تازگی نام این ظروف مربوط به تزئین آنست که با رنگ مشکی بر زمینه قرمز که به سیاهی میزند حیواناتی از قبیل پرندگان، گرازها، مرال که در حال جست و خیز است، نقش کرده اند (تص ۴).

کوزه گر با خطوطی ساده مخلوقات را تصویر کرده است که حاکی از جنبش و وقایع پردازی (رئالیسم) کامل است، و تقریباً در همان زمان وی شروع به ساده کردن موضوعهای طبیعی (ناتورالیستی) نمود و در راه ایجاد سبکی که در آن غالباً تشخیص موضوع اصلی دشوار است گام برداشت (ش ۷). از این عهد، ایران ماقبل تاریخی فنی را در ساختن ظروف آشکار ساخت که همانقدر با روح و زیبا بود که

کنده‌کاری روی استخوان در عهد گذشته . در هیچ جای دیگر نظیر این فن شناخته نشده ، و این امر می‌رساند که نجد ایران زادگاه اصلی ظروف منقوش است . هیچیک از ظروف سفالین نواحی دیگر در آن روزگار دیرین ، نشانه‌ای از چنان رئالیسم قوی که با این سرعت به مرحله سبك متخیل رسیده باشد به جا نگذاشته است . این اقدام نخستین بار در حدود سال ۴۰۰۰ ق . م . تنها به وسیله کوزه گر ماقبل تاریخی ایران صورت پذیرفت .

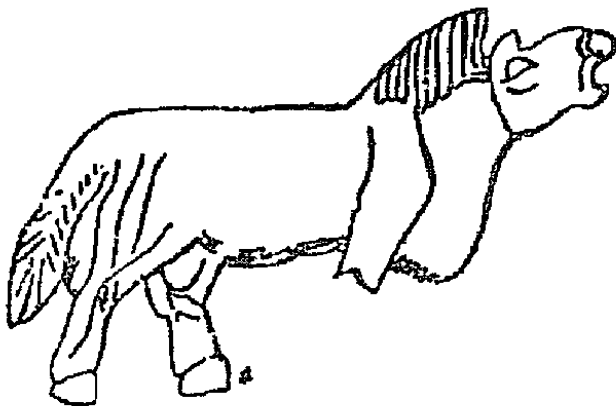


ش ۷ - سبك ، طرح تزیینات با صور جانوران

فلز به تدریج برای ساختن ابزار مورد استفاده قرار گرفت و سنگ نیز ارزش اولی خود را حفظ کرد ، مس را هنوز چکش کاری می‌کردند ولی ذوب نمی‌نمودند و آن را برای درفشهای کوچک یا سنجاق به کار می‌بردند . به نظر می‌رسد که هرگز فلز مذکور را مانند بعضی سکنه ماقبل تاریخی مصر کنده کاری نمی‌کردند ، از طرف دیگر جواهر فراوانتر شد و به وسیله مواد جدیدی مانند عقیق و فیروزه که رنگ درخشان آنها جذابتر از همه بود غنی گردید .

علاوه بر استخوانهای حیوانات اهلی مربوط به عهد قبل ، استخوانهای نوعی از

سگ تازی واسبی از نوع پرزوالسکی^۱ نیز به دست آمده است . نوع اخیر چارپای کوچکی است تنومند و جسور، با یالی ستبر و برافراشته ، و به نظر میرسد که معرف طبقه واسط میان گورخر واسب جدید باشد (ش ۸) . استخدام این چارپایان مسأله مسافرت و حمل و نقل را حل کرد و از سوی دیگر کشت مزارع را تسهیل نمود .



ش ۸ - شوش : اسب پرزوالسکی
که روی استخوان کنده شده

دهکده سرعت ترقی کرد ، بشر که خیش را از سابق استعمال میکرد ، با توسعه فعالیت وی در رشته کشاورزی ، بر آن شد که بیش از پیش طرز کار کردن اجتماعی را بپذیرد و از مدد همسایگان خود در ساختمان خانه ، هموار کردن زمین و آبیاری استفاده کند .

زن، خود را با باغ مشغول میداشت ، غذا تهیه میکرد و هنوز به ساختن ظروف سفالی نیز میپرداخت ، اما صنعت مذکور در این عهد به دست پیشه‌ورانی افتاد که هنوز چرخه کوزه‌سازی را بدکار میبردند . علت تأخیر اختراع چرخ ظرف‌سازی را عموماً مربوط باین امر میدانند که زنان مدنی دراز در خانه خویش با دست به ساختن ظروف مشغول بوده‌اند .

در این زمان تجارت توسعه یافت و مبادلات متداول گردید ؛ هر چه بشر تولید مینمود میتواند در این تجارت بدوی به منزله وجه رایج به کار برد ، مثلاً پوست ،

۱ - Przjewalsky (Przewalski ت. ا.)

پیکان، تبرسنکی، و بالاتر از همه مواد غذایی مانند گندم، جو، میوه، و همچنین کله وره که این امتیاز را هم داشت که میتوانست موجب ازدیاد سرمایه گردد. در این عهد که بشر تازه شروع به استعمال فلز کرده و آنرا با شك و تردید جانشین بعضی از ابزارهای كوچك استخوانی نموده بود، عموماً اتفاق دارند که فعالیت تجارتی وی بر اثر مساعی عالیه در جهت تجارت نباتات و اشجار به جامعه انسانی سود رسانید. جو و گندم که بومی ایران است (و هنوز هم در این مملکت به صورت دیمی میروید و محتملاً از سابق نیز در زمینهای رسوبی کاشته میشده) از ایران هم به مصر و هم به اروپا وارد میگردد. ارزن که اصل آن از هند بود به ایتالیا فرستاده میشد و برعکس جو دوسر و خشخاش اروپا در آسیا رواج یافت و حتی به چین هم رسید.

در آغاز هزاره چهارم ق. م. در زمانی که بشر به طور غیر محسوس داخل عهدی گردید که با استعمال زیاد تر فلزات مشخص شده، افق افکار وی در باره جامعه نو بنیاد وسعت یافت.

مرحله دیگر در تکامل تمدن ماقبل تاریخی ایران با عهد سوم سیلک مشخص میشود، و شامل تعداد بسیاری از سطحهای فوقانی است که مربوط به بخش اعظم هزاره چهارم ق. م. است. در این زمان در معماری ماده جدیدی ظهور کرد، بدین معنی که آجر بیضوی شکل متروك گردید و بجای آن آجر صاف و مستطیل که با خاک نرم ساخته میشد، و هنوز هم مورد استعمال است، به کار برده شد. محلههای دهکده که کوچههای تنگ و پیچاپیچ آنها را قطع میکرد به وسیله مرزها از یکدیگر مجزا میگردد. دیوارهای خارجی خانهها برای کسب نور و سایه دارای فرورفتگیها و برجستگیها بود و پی آنها گاهی بر سنگهای خشك نهاده میشد. درها همچنان پست و تنگ بود و ارتفاع آنها معمولاً از ۸۰ و ۹۰ سانتیمتر تجاوز نمیکرد.^۱ پنجره نیز متداول بود و عموماً

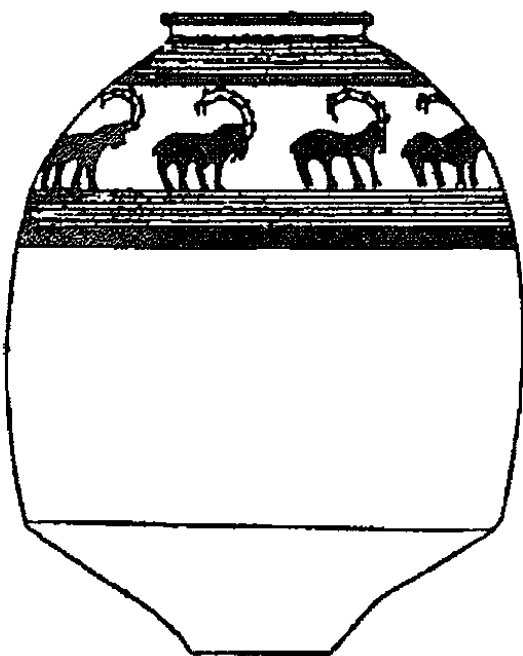
۱- اندکی کمتر از سه فوت (۱.۰).

به طرف کوچک باز می شد . قطعات سفالی بزرگ که در دیوار کار می گذاشتند خانه را از رطوبت حفظ می کرد . تزئین داخلی همچنان با رنگ قرمز صورت می گرفت ، اما رنگ سفید هم در این عهد پدید آمد .

مرده را هنوز در کف خانه دفن می کردند در حالیکه اعضای بدن به طرف شکم کشیده می شد ، و بر استخوان بندی وی علایمی با رنگ گل اخری نقش می کردند ، و همراه میت مقدار بسیاری لوازم در قبر مینهادند .

در این دوره ، پیشرفت قطعی که ما هنوز از فواید آن برخورداریم در صنعت کوزه گری ایجاد شد ، و آن اختراع چرخ و کوزه آجری با ضمایم آن بود . کوزه گر بوسیله ابزار متری خود کوزه هایی با اشکال بسیار متنوع پراز طرح های تازه به مشتریان خود عرضه میداشت ، از قبیل جام های بزرگ ، کاس های عالی ، خمره های شامل توشه و جام های شراب با پایه بلند . رنگ خمیره بر حسب شدت و ضعف حرارت کوره متغیر بود و کوزه گر آنگاه میتوانست آنرا به میل خود به رنگ های خاکستری ،

رنگ گل سرخ ، قرمز و سبز در آورد ، و در همان حال تزئینات و طراحی ظروف پیشرفت می کرد و ارزنده تر و متنوع تر می گردید .



ش ۹- سیلک ، خمره ، از طراز سوم

هنرمندان در آغاز کار تمایل بیشتری نسبت به رئالیسم نشان میدادند و تصاویر مار ، پلنگ ، قوچ کوهی ، مرال ، لک لک و شتر مرغ را پشت سر هم یا در فواصل مربع با مهارت نقش می کردند . این نقاشی مبین يك سبك طبيعت پردازی (نا توراتیسم) است که در هر صورت با آنچه قبلاً شناخته ایم اختلاف عمیق دارد . بدن

جانور را دیگر با خطی ساده نقش نمی کردند ، حجم را نیز مورد توجه قرار میدادند ،

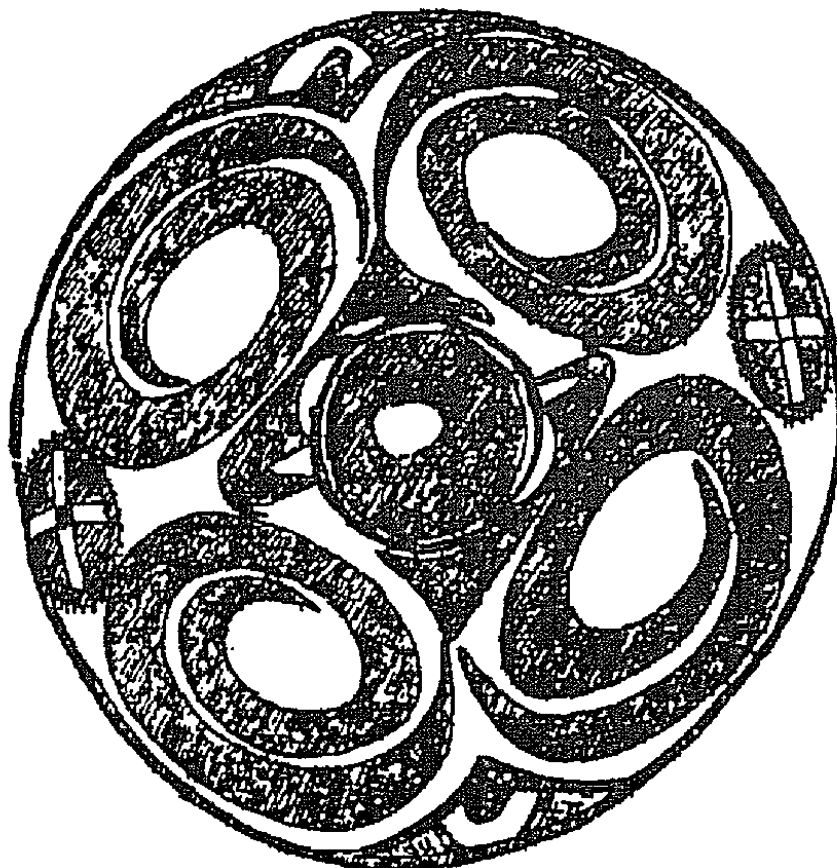
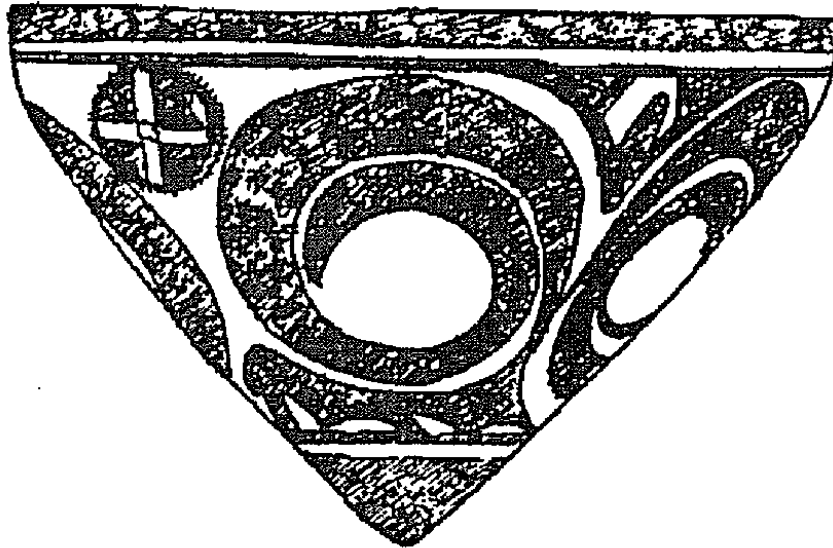


ش ۱۰ - شوش : جام ، از سبك اول

و درتجسم موضوع تعادل نسبتها را رعایت میکردند (ش ۹) .

بعد از آن ، تنوع سبك بدوجود آمد ، بدین ترتیب که دم جانور دراز و کشیده تر شد و شاخها نیز بدون تناسب پهن و بزرگ گردید ، و همین ترتیب در مورد کردن مرغ دراز یا معمول شد (ش ۱۰) اندکی بعد فقط شاخ را نمایش میدادند ، و آن مرکب از دایره ای عظیم متصل به بدنی کوچک بود (ش ۱۱) ، یا بدن پلنکی بطور ساده با مثلثی نمایش داده میشد (ش ۱۲) .

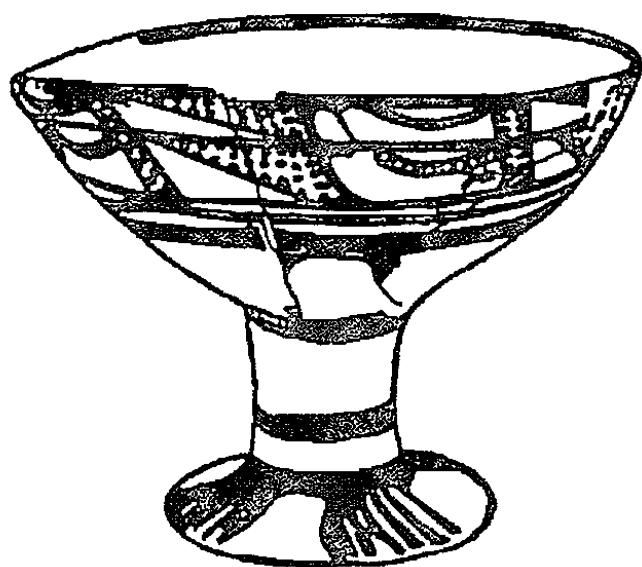
فن مذکور هر چند به اصول قدیم باز گشته بود ، مع هذا مسیر دیگری را می پیمود ،



ش ۱۱ - تخت جمشید : جام سفالین منقوش

یعنی کمتر دلبخواه و بیشتر بر حسب قاعده و از روی تأمل ساخته میشد . بعدها

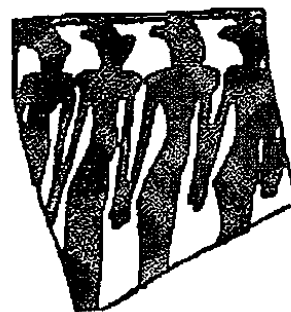
بنابر احتیاج تغییرات، باز گشتی به سوی رئالیسم صورت گرفت، اما آن هم بیشتر



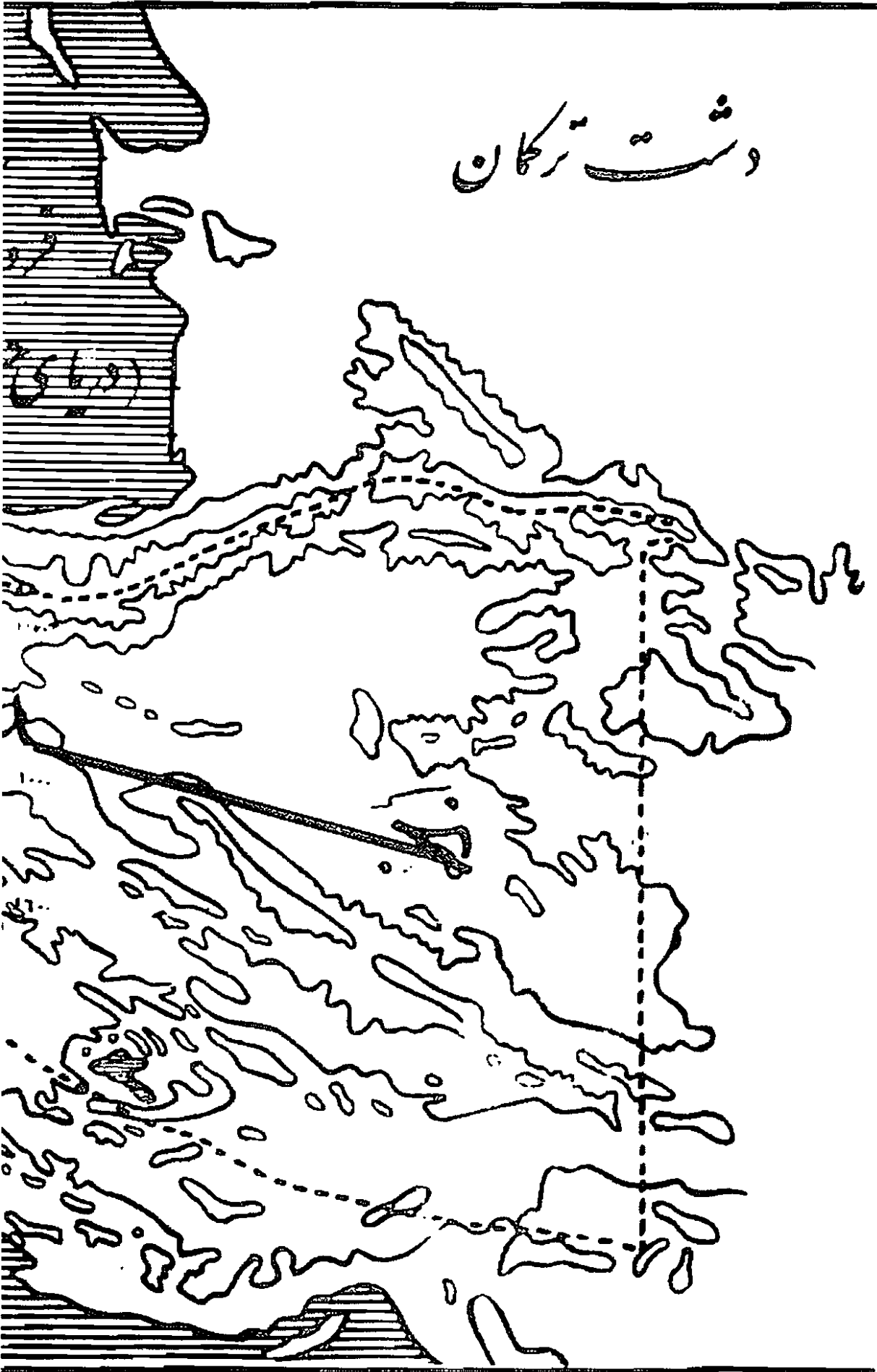
ش ۱۲ - تپه حصار : گیلز منقوش

يك نوع ناتورالیسم جدید و لبریز از حیات و جنبش بود. صحنه‌های شکار متناوباً با مناظری مشحون از ستیزه با جانوران وحشی تصویر میشد؛ گاه يك شکارگر کمان خویش را خم میکند، یا دهقانی ورز او خود را با حلقه‌ای که از بینی او عبور داده میراند، و زمانی نیز عده‌ای از رقاصان رقص مقدسی را اجرا میکنند (ش ۱۳).

در مدت بیش از هزار سال که سه مرحله نخستین زندگی انسان ماقبل تاریخ دردشت طول کشید، هنرمند هرگز خود را در شیوه‌ای که در آن مهارت یافته بود محدود نمیکرد، بلکه زمانی که به سبک تزئینی کاملاً علاقمند میگردد دائماً به تغییر آن اقدام مینمود. این هنر، که از منابع خاص خود سیراب میشد و از جنبش و



ش ۱۳ - ظروف منقوش سیلک (الف و ج) و شوش



نقشه ۱ - نقشه برآمدگی



مطبع و ناشر: انتشارات خوارزمی

حرکت لبریز بود ، تجدید میکردید و تغییر شکل میداد ، و قدرت و بقای آن به سرزمینهایی بسیار دور از حدود و ثغور طبیعی نجد ایران سرایت کرد .

این نقاشی آیا کمابیش تقلید صادقانه ایست از زندگانی که هنرمند در اطراف خود میدید و آنرا روی ظروف سفالین خویش منعکس میکرد ، یا در پشت این رموز و نشانه های بسیار و متنوع ، میل به بیان مطلبی نهفته است ؟ بطور خلاصه چنانکه بعضی از دانشمندان تصور کرده اند آیا این نقاشی در حکم نویسنده گی بوده است ؟ ما نمی خواهیم این مسأله را حل کنیم ، ولی معینا توجه خوانندگان را بدین نکته جلب می کنیم که این عهد مرقی ظروف منقوش در نجد ایران ، در اواخر ، مقارن با زمانی است که در دشت مجاور (بین النهرین) بشریکی از عجیبترین اکتشافات خود یعنی فن نوشتن را به وجود آورد . در این صورت آیا باید معتقد شویم که مخترع خط از فن نقاشی پیشه وران نجد ایران ، که در برابر چشمان خود تصاویر آماده و علایم و نشانه هایی داشته اند ، الهام گرفته است ؟ در هر حال این امر امکان دارد ، و باید ضمناً بدانیم که این هنر نماینده مرحله ای است که راهی را بدسوی خط تصویری نشان می دهد .

کوزه گران عهد به فن قالب ریزی هم آشنا بود ، و برای مجسمه همه نوع جانوران ، اسباب بازی برای کودکان ، و یا هدایای نذری به پیشگاه رب النوع موکل بر حمایت اغنام و احشام قالب سازی می کرد . تعدادی مجسمه های سفالین از ربه النوع مادر و خداوند خصب نعمت و فراوانی در دست است ، که اغلب هم بدون سر پیدا شده و این نقص عمدی بوده است ، زیرا می خواسته اند بدین وسیله دیگران را از استعمال پیکرهای سفالین ، پس از مرگ مالک آن ، مانع شوند .

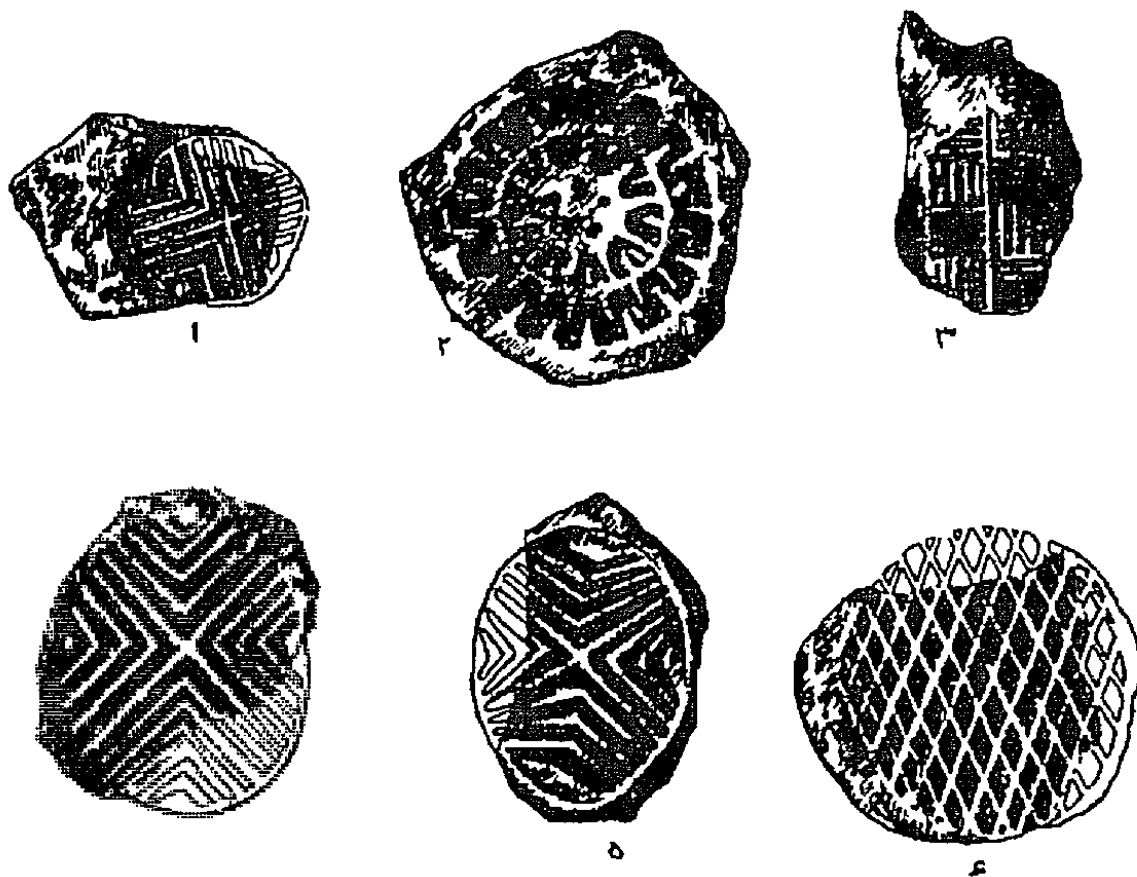
صنعت فلزکاری نیز به ترقی خود ادامه داد : مس را ذوب و ریخته گری می کردند ، و شماره و تنوع اشیاییش از پیش بود ؛ اما ابزار سنگی همچنان مورد استعمال

و استفادهٔ عموم بود، و به تدریج جای خود را به تبر صاف، تبر هموار مسی و کج بیل دارای ثقبهٔ اتصال داد. دشنه‌ها و چاقوهای مسین در خانه‌های متعلق به این دوره یافته شده‌است. پیشه‌ور به ساختن لوازم آرایش آغاز کرده بود از قبیل آئینه (صفحهٔ همواری که اطراف آن اندکی برآمده است) و سنجاقهای بزرگ با سر نیمکره شکل، جواهر بیش از پیش تنوع یافت و از حیث مواد غنی تر شد: علاوه بر صدف و عقیق و فیروزه، مهره‌ها و حلقه‌هایی از سنگ بلور، سنگ لاجورد، که از پامیر^۱ می‌آوردند، ویشم سبز که از نقاط دورتر حمل می‌شد، مورد استعمال قرار گرفت.

همانطور که تجارت توسعه می‌یافت، ضرورت ایجاد می‌کرد که محتویات يك خمره یا يك عدل بار را تضمین و مراقبت کنند تا مال التجاره دست نخورده تسلیم شود. برای تشخیص مالکیت، مهر را استعمال می‌کردند: روی کلوخه‌ای از گِل رس علامت گذاری می‌شد و آنرا در دهانهٔ خمره جا می‌دادند و یا به طنابی می‌بستند. قدیم‌ترین شکل مهر، که مدت‌ها تغییری در آن داده نشد، به صورت تکمهٔ مخروطی شکلی از سنگ و متصل به يك حلقه بود. در ابتدا تزیینات هندسی قاعدهٔ اصلی بود (ش ۱۴)، اما بزودی تجسم اشکال انسان، نباتات و برخی علائم، که بدون شك از تزیینات ظروف سفالین الهام گرفته بود و شاید مانند همان تزیینات مفهوم تحریر را داشت معمول گردید.

طی این مرحله از تمدن در نجد ایران، پیشرفت قابل ملاحظه‌ای در تمام رشته‌های فعالیت بشری روی داد. در آغاز عصری که در آن جوامع بدوی همسایه‌ها با ایجاد اجتماعات و مراکز تدبیر مدن منظم می‌ساختند، توسعهٔ تدبیر منزل در ایران صورت گرفت، ولی هر چند تدبیر مدن در دشت پر ثروت بین‌النهرین عملی شد باز در ایران چیزی قابل مقایسه با آن به وجود نیامد. وضع طبیعی نجد خشن و نا هموار،

واحدها در مناطق صعب و دشوار متفرق ، و جمعیت هم پراکنده شده بود . در نتیجه ،



سانتیمتر ۱ ۲ ۳ ۴ ۵

ش ۱۴ - سیلک : نقوش مهرها

پیشرفت و تکامل شهرنشینی به تأخیر افتاد ، و جامعه با آنکه از لحاظ خانواده بیش از پیش توسعه یافته بود ، قرن‌ها در مرحله ماقبل تاریخی باقی ماند . تنها مورد استثنایی منطقه جنوب غربی دشت سوزیانا (شوش) بود ، که امتداد طبیعی بین‌النهرین است ، و از مزایای مشابه دشت اخیر متمتع بود . از آغاز هزاره سوم ق . م . در این قسمت ایران ، مرکزیتی درزندگانی مدنی ایجاد شد ، و همینجا بود که نخستین دولت متمدن (عیلام) نشأت یافت .

این سه مرحله تمدن ماقبل تاریخی ایران که در فوق تشریح شد ، در همه جا ،

آنچنانکه در نجد ایران مورد تحقیق و آزمایش قرار گرفته مشخص نگردیده است . وجود دو تمدن اولی در کناره‌های بیابان بزرگ مرکزی یعنی درسیلک ، قم ، ساوه ، ری و دامغان اثبات شده و اینها نقاطی هستند که تشکیل رشته‌ای را می‌دهند که بعد از منحنی سواحل غربی و شمالی دریای داخلی قدیم شروع می‌شود (ش ۱۵). محتمل به نظر می‌رسد که در طی عهد خشک این منطقه از خاک که مخصوصاً بر اثر رسوب حاصل از رودها و جویبارهایی که به دریا می‌ریخت حاصلخیز شده بود ، بسی زودتر از دره‌های واقع در چین خورد گیهای زاگرس آب خود را از دست داده باشد . نقاطی مانند گیان^۱ نزدیک نهاوند (جنوب همدان) و تل با کون^۲ نزدیک تخت جمشید و همچنین شوش تا پایان عهد دوم محل سکونت نبود ، اما پس از این عهد ، تمدن ظروف سفالین منقوش در سراسر نجد ایران ظهور کرد و در همه فنون مربوط به سفال سازی و فلز سازی توسعه متشابهی مشهود گردید .

مسلماً تا آنجا که امر مربوط به ظروف سفالین است اندکی وحدت و هماهنگی دیده می‌شود ، اما این وحدت فقط در افزایش جاذبه این فن غنی و ابتدایی است . هر ناحیه و هر کارخانه دارای اشکال متنوع و مخصوص ظروف سفالین و تزیینات آنها بوده است ، و تنوع سبکها دارای لطف مخصوص است ؛ کوزه گر شوش جامی بلند و باریک با دیواره‌های نازک اختراع کرد ، در حالی که پیشه‌ور تخت جمشید به شکل مخروط ناقص علاقه می‌ورزید ، و ظرف سازان سیلک یا حصار به ساختن کاسه علاقمند بودند . اگر یکی از این مراکز ، ثقل بیشتر و ظرافت کمتر در ترسیم نشان می‌دهد ، یا دیرتر به واقع پردازی یا مصنوعی سازی می‌رسد چه اهمیتی دارد ؟ خصیصه تنوع اختراع تصاویر خود نخستین میزانی است برای آنکه حس هنرمندی عالی قوم آفریننده هنرمند کور تشخیص داده شود .

شکل و صورت ظروف تثبیت شد و در اطراف و جوانب پرتوافکن گردید ، و بر اثر خوبی آن ، منطقه انتشارش مرتباً دورتر رفت. این فن در طول جاده جنوبی تاسیستان کشیده شد ، و از آنجا به بلوچستان و دره سند سرایت کرد و از سوی شمال شالده فرهنگ و تمدنی را که در واحه مرو یافته شده است بنانهاد ، و با احتمال قوی به بلخ (باکتریا) ، که مواضع ماقبل تاریخی آن انتظار بیل و کلنگ حفاران را می کشد ، رسید . چنانکه خواهیم دید ، مغرب زمین نیز بعدها از اختراع نجد ایران استفاده کرد .

مطالعات مربوط به تاریخ طبیعی انسان درباره استخوانهای انسانی از قدیمترین سکنه واحه های مذکور ، وجود نژاد کاملاً متجانسی را نشان نمی دهد ، و تا آنجا که اطلاع داریم حتی نمی توانیم بگوییم که دو صورت مختلف انسان مستطیل الرأس^۱ که در این نقاط دیده می شود متعاقب یکدیگر بوده اند ، یا بعکس دوشاخه از دسته ای واحد که به نام بحر الرومی^۲ معروف است می باشند . گروه اخیر در عهد ماقبل تاریخ در سراسر آسیای غربی ، از بحر الروم تا ترکستان روس و دره سند ، پراکنده بوده است . عموماً این دوشکل را بنام آسیانی^۳ می خوانند ، و آن اصطلاحی است ناشی از جنبه منفی ، بدین معنی که معرف نژادی از بشر است که نه به دسته سامی متعلق است و نه به دسته هند و اروپایی . بعضی از دانشمندان که در صدد تصریح بیشتری بوده اند ، این نژاد را قفقازی^۴ یا خزری^۵ و یا یافتی^۶ نامیده اند . در این نژاد سه دسته مشخص اند :

۱- اورارتیان^۷ یا وانیان^۸ ، سکنه قدیم ارمنستان ؛ کاسیان^۹ ، عیلامیان^{۱۰} ، ختیان

(هیتیان)^{۱۱} و میتانیان^{۱۲} .

۱- Dolichocéphale (انسانی که طول جمجمه وی تقریباً یک ربع از عرضش بیشتر باشد . م .)

۲- Méditerranéen ۳- Asianique (این اصطلاح با Asiaticque بمعنی آسیایی فرق دارد ، از

آرد ما آنرا به آسیایی تعبیر میکنیم . م .) ۴- Caucasiennne ۵- Caspienne (کسپی)

۶- Japhétite ۷- Ourartiens ۸- Vanniques ۹- Kassites ۱۰- Elamites

۱۱- Hittites ۱۲- Mitanni

۲ - لیکیان^۱، کاریان^۲، میسیان^۳ و همچنین اتروسکیان^۴ و اقریطشیان^۵.

۳ - ایبریایان^۶ و باسکان^۷.

به نظر می‌رسد که همهٔ اینان به‌زبانی پیوندی^۸ سخن می‌گفتند، و این امر موجب این فرضیه شده که شومریان^۹ نیز به‌همین دستهٔ نژادی متعلق بوده، ولی در عهدی بسیار بعید از آن دسته جدا شده‌اند. این منشأ آسیانی که مابین همهٔ اقوام آسیای غربی مشترک است، بعدها موجب فرهنگ این ناحیه خواهد گردید، و مخصوصاً هنری را بدجود خواهد آورد که آنرا متعلق به آسیای غربی می‌دانند و ایران نیز، با تمدن ظروف سفالین منقوش خویش، به‌منزلهٔ یکی از عناصر مشکلهٔ توسعهٔ آن به‌شمار می‌رود.

اطلاع ما دربارهٔ دین قدیم‌ترین سکنهٔ ایران بسیار اندک است. در بین‌النهرین، که سکنهٔ بدوی آن از همان منشأ سکنهٔ نجد ایران بودند، معتقد بودند که حیات آفریدهٔ يك ربهٔ النوع است، و جهان در نظر آنان حامله بود نه زاییده، و منبع حیات، بعکس آنچه مصریان می‌پنداشتند، مؤنث بود نه مذکر. بسیاری از پیکرهای كوچك از ربهٔ النوعی برهنه که در امکنهٔ ماقبل تاریخی ایران پیدا شده است به‌ما اجازه می‌دهد بگوییم که انسان ماقبل تاریخی نجد دارای این گونه معتقدات بوده است. این ربهٔ النوع محتملاً همسری داشته که او نیز رب النوع بوده، و در آن واحد هم شوهر و هم فرزند او محسوب می‌شده است. بلاشك در این مذهب ابتدایی است که ما می‌توانیم مبدأ ازدواج بین برادران و خواهران را بجوئیم. این عادت در مغرب آسیا رایج بود، ایرانیان^{۱۰} و بعد بنی‌طیان از ملل بومی آنرا ارث بردند^{۱۱}، و همچنین اساس ازدواج بین مادر

۱ - Lyciens - ۲ - Cariens - ۳ - Mysiens - ۴ - Etrusques - ۵ - Crétois - ۶ - Ibères - ۷ - Basques - ۸ - Agglutinante - ۹ - Sumériens

۱۰ - دربارهٔ رد و قبول این امر سخن بسیار گفتند: رك. دارمستتر «زند و اوستا» ج ۱ ص ۱۲۶؛ دینشاه «اخلاق ایران باستان» چاپ ۲ ص ۵۴؛ «ارداویرافنامه» چاپ بارتلمی، پاریس، فصل ۱۱؛ وست

وپسرها - که کمتر سابقه دارد - در همین آیین باید جستجو کرد . نیز ممکن است که رسم انتساب به مادران که در نزد عیلامیان و اتروسیکیان و مصریان و مخصوصاً در لیکه^۱ بسیار معمول بود ، در اینجا نشأت یافته باشد . بی فایده نیست تذکر داده شود که در میان بعضی از این ملل زن فرمانده سپاه بود ، از جمله در میان طایفه کوتی^۲ که کوه نشینان ساکن دره کردستان بودند .

وضع سیاسی بلاشک مبتنی بر دسته بندی خانواده و شورای ریش سفیدان بود . اندیشه اعطای قدرت به پادشاه فرد ، يك رئیس که بعدها مبدل به شاه شد ، تا مدتی بعد در نجد ایران تحقق نیافت . اوضاع ایران به توسعه مراکزی که دور از یکدیگر بودند ، و در نتیجه از مشاجراتی که منتج به جنگ می شد مصون و برکنار ماندند ، مساعدت می کرد .

ایران در آغاز هزاره سوم ق . م .

نخستین نشانه های نقض وحدت تمدن ظروف سفالین منقوش ایران ، در طی نیمه دوم هزاره چهارم ق . م . به وجود آمد . درشوش ، ظروف سفالین منقوش ناگهان متوقف گردید ، و جای آنرا ظروف قرمز رنگ دارای دسته ونوك لوله ای گرفت . این امر در دشت بین النهرین نیز وقوع یافت ؛ در این کشور ، عهد مشهور به اوروک چهارم^۳ امتیازی دارد ، و آن اهمیت اساسی در توسعه تمدن بین النهرین داشته است . اختراع

→ «معنی ختوکدس» (در «متون پهلوی» II ص ۴۳۰ - ۳۸۹) ؛ کریستن «ایران در زمان ساسانیان» ۱۹۴۴ ص ۳۲۳؛ ترجمه کتاب اخیر ، چاپ دوم ، کتابفروشی ابن سینا ، ص ۳۴۷؛ مجله مهر ۱۳: ۱ (ترجمه اردویرافنامه) بدقلم یاسنی ؛ همدن مجله ۳: ۴ (اعتراض بر مقاله مذکور یاسنی) (م .)

۱۱ - میتوان در این نکته تردید کرد ؛ یکی از سرودهای کهن «ریگ ودا» درباره جمشید Yami و خواهرش Yami که بشر نخستین اند ، اشاره به چنین رسمی دارد (سرود دهم از دفتر دهم) ، و این نکته منافی اقتباس رسم مذکور از بومیان ایرانست (دکتر یارشاطر ، معرفی کتاب حاضر ، مجله سخن ۶ : ۸ ص ۷۵۵ ؛ ایضاً مجله دانشکده ادبیات تهران ۳ : ۱ ص ۷۷) (م .)

۸ Lycie - ۲ Guti - ۲ Uruk - IV

خط در اواخر عهد مذکور صورت گرفته است. اندکی بعد، در طی آخرین قرنهای پیش از ۳۰۰۰ ق. م. تمدنی در شوش پدید آمد، که هر چند تحت نفوذ قوی بین‌النهرین قرار گرفت، خط مخصوص خود را - که به نام «عیلامی مقدم»^۱ خوانده میشود (ش ۱۶) - ایجاد کرد، و معاصر عهد جمدت نصر^۲ در دشت مجاور (بین‌النهرین) بود.



ش ۱۶ - خط عیلامی مقدم

شوش تنها ناحیه جنوب ایران نبود که تحت نفوذ غربی قرار گرفته بود: حفاریات اخیر در شمال شرقی خلیج فارس نشان داده است که سراسر ساحل شمالی آن منطقه نفوذ جدید را پذیرفته بود. در طی هزارهٔ پس از این عهد، ایران جنوبی به مبارزه‌ای دایمی، ضد نفوذ قوی و مداوم فرهنگ بین‌النهرین، مبادرت داشته است. مراکز واقع در قسمت مغرب نجد ایران به نظر نمی‌رسد که تحت فشار خارجی قرار گرفته باشند. سنت ظروف سفالین منقوش دوام یافت و کوزه گریان^۳، که نسبت به سبکهای قدیم وفادار مانده بود، به جستجوی نمونه‌های جدید برای اشکال و تزیینات

۲ - Giyan

۲ - Jemdet Nasr

۱ - Proto - élamite

ظروف خود ادامه داد. در شمال شرقی چیزی معادل آنها مشهود نگردیده و در حصار - نزدیک دامغان - تغییر سبک بطنی و خشنی وجود داشته که مدت چند قرن دوام یافته است. در هر استقرار و اسکانی پس از اسکان قبلی، تعداد ظروف کلی کاسته می‌شد، و جای آنها را ظروف سیاه یا خاکستری که به سیاه میزد می‌گرفت. این ظروف در رنگ و شکل کاملاً در نجد ایران غریب می‌نماید (تص ۵). با مذاقه در این اشکال، به نظر می‌رسد که در آنجا نفوذی تدریجی از طرف ییگانگانی که در میان سکنه بومی استقرار یافته بودند، اعمال می‌شد.

ما چیزی در باب منشأ و اساس این فرهنگ جدید نمی‌دانیم، و حتی اکنون نمی‌توانیم بگوییم کدام ملت آنرا با خود آورده است. به نظر می‌رسد که فرهنگ مذکور از نواحی مجاور جیحون و سیحون، از دشتهای ترکستان روس، یا شاید از نواحی دورتر، قلب آسیای مرکزی، آمده باشد. این فرهنگ در شمال شرقی نجد ایران گسترده شد، اما بعداً در شمال اهمیتی روز افزون یافت و آنگاه طول کرانه دریا را پیموده در کاپادوکیه رسوخ یافت. در ناحیه اخیر ظروف خاکستری که بخش سفلی آنها مقعر است - و آن ظاهراً یکی از خصایص نزدیک است - در «کول تپه» یافته شده. فرهنگ مورد بحث که شبیه به فرهنگ بین النهرین قدیم است، نسبت به ظروف اوله دار علاقه نشان می‌دهد.

قسمت مرکزی نجد ایران از نفوذ خارجی مصون نماند. در سیکل، خانه‌های متعلق به پایان عهد سوم متروک شد، و طبقه ضخیمی از خاکستر که روی آنها را پوشانده، نشان می‌دهد که این خانه‌ها طعمه آتش شده است. مردم خرابه‌های آنها را برای شالوده مساکن جدید خود به کار بردند. در این زمان ظروف منقوش از بین رفته و جای آنها را ظروف قرمز و خاکستری یکدست گرفته است. شکلهای ظروف مزبور عیناً شبیه

ظرفهایی است که در شوش، در آخر هزاره چهارم شناخته شده است. مهر کلوخی جای خود را به مهر استوانه‌یی داد، و آن نشانه قطعی ورود خط در الواح خاك رسی می‌باشد. الواحی که به خط عیلامی مقدم^۱ تحریر شده، همراه مواد مذکور در حفاریات پیدا شده است. به نظر می‌رسد که نفوذ بطنی و صلح جویانه مردمی که ظروف سفالین سیاه به کار می‌بردند در شمال شرقی نجد ایران، با ظهور تمدنی که خط عیلامی مقدم را همراه آورده و حاکی از همه علائم غلبه خشونت آمیز است، اختلاف بسیار داشته است. در سیلک، قوم اخیر تمدنی وارد کرد که بدون شك عالی‌تر، غنی‌تر و بسیار مرفه‌تر بود، و این نتیجه آمیزش فرهنگ بومی با فرهنگ بین‌النهرینی است که در شوش در طی قرنهای پیشین صورت گرفته بود. وجود مختصات آثار شوش در سیلک و وحدت نام فرهنگ سیلک با تمدنی که در شوش شناخته شده، نشان می‌دهد که تمدن مذکور جبراً به سیلک تحمیل شده است.

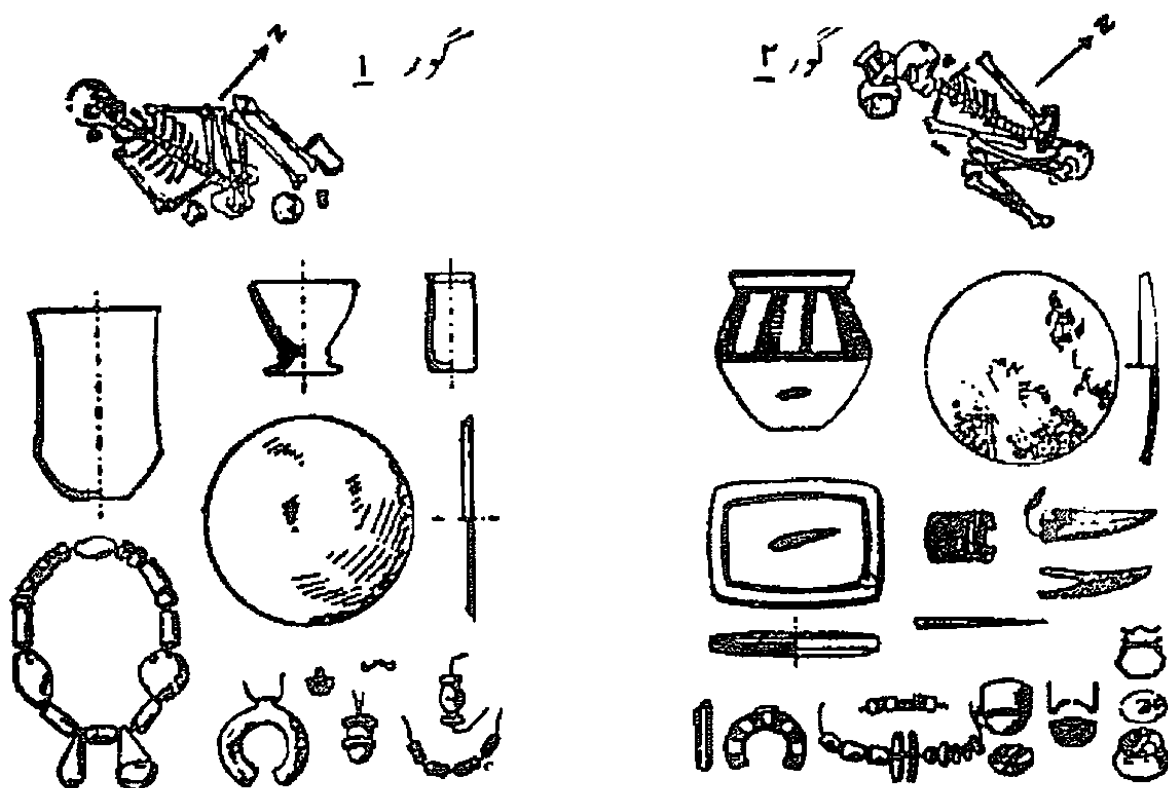
خانه‌ها با دقت بیشتر ساخته شد، ولی درها به طرز عجیبی پست و کوتاه بود. در مدخل، اجاقی قرار داشت دارای دو قسمت که یکی برای طبخ غذا و دیگری، از قرار معلوم، مختص پختن نان بوده است. در يك طرف خمره کوچکی برای آب در زمین قرار داده بودند. در این خانه، اثاث و لوازم مختصری از گل کوفته مشاهده می‌شود که هر چند بدوی و مقدماتی است، معیناً احتیاج به طاقچه‌ها یا چینده‌های كوچك سنگی را برای نگهداری اشیاء و آذوقه‌های مختلف می‌رساند. مرده‌ها دولا در عمق ۲۵ سانتیمتری^۲ کف اتاق دفن می‌کردند. لوازم مختلف میت نیز همراه او بود، و غنی‌تر از مقابر کم اهمیت متعلق به عهد پیشین در سیلک به نظر می‌آید (ش ۱۷).

با ظروف سفالی جدید، بطریقه‌های كوچك مرمرین که محتملاً به منظور ریختن عطریات ساخته می‌شد، دوریه‌های كوچك سنگی که با دقت آنها را می‌تراشیدند،

۲- در حدود يك پا (ت. ۱۰).

۱- Proto - élamite

لوازم آرایش مانند آینه‌های مسین که تقریباً به شکل صفحه‌ای محدب بود ، پدید آمد . مرد را با جواهر بیشتر می‌آراستند مانند زینت آلات سیمین که به گردن می‌آویختند و آنرا به وسیله قیر مرصع به لاجورد می‌ساختند ، صدف و طلا ، زیورهای دیگر که مفضض بود ، گوشواره‌هایی که از طلا یا لاجورد ساخته می‌شد ، دستبندهای

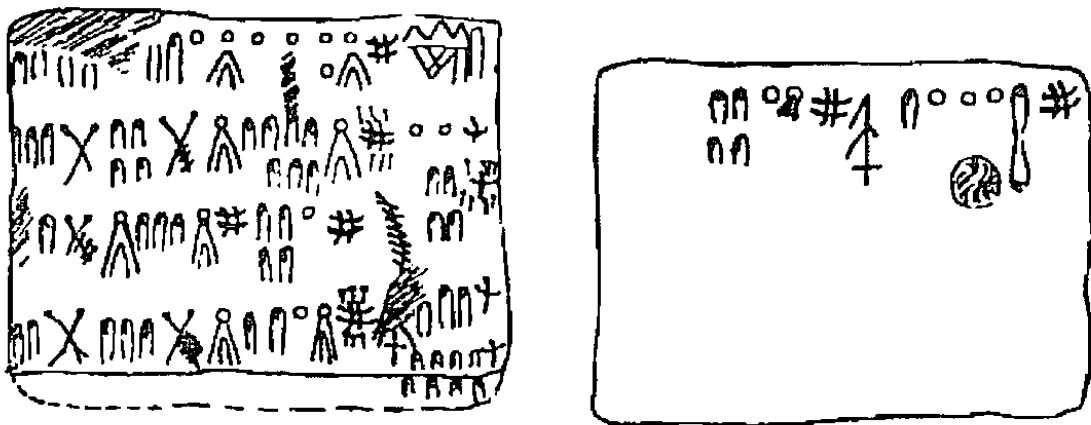


ش ۱۷ - سیلک : قبرهای متعلق به عهد خط عیلامی مقدم

سیمین و گردن‌بندهای طویل با مهره‌های طلا ، نقره ، لاجورد ، عقیق و سنگ سفید (ش ۱۷) . تنوع موادی که به کار می‌بردند ، و ظرافت کار ، می‌رساند که این جواهر سازی - که در شوش و حتی شاید در بین‌النهرین معمول بوده - پیش‌آهنگ جواهریست که در مقابر سلطنتی اور پیدا شده و آنهمه مورد اعجاب جهانیان گردیده است .

اهمیت تمدنی که در شوش شناخته شده ، و تا قلب نجد ایران نفوذ یافته ، بالاتر از همه به جهت استعمال خط است . الواح مکشوف (ش ۱۸) تا کنون خوانده نشده ،

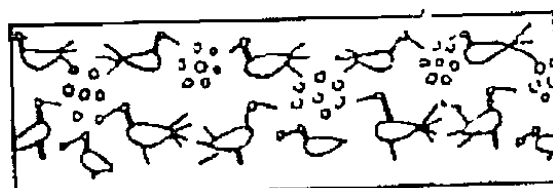
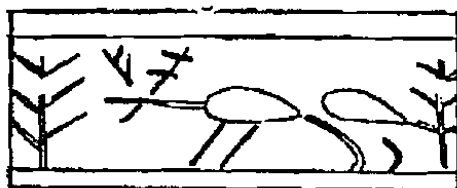
اما خط نیمه تصویری آنها معرف پیشرفتی است در نخستین خط تمام تصویری. دانشمندان اعداد و جمع آنها را توانسته‌اند تشخیص دهند، و این خود موجب شده که آنها را اسناد شغلی از قبیل صورت حساب یا قبض رسید محسوب دارند. این امر از آنجا تأیید می‌شود که در بعضی از این الواح که ما در سیلک کشف کرده‌ایم، طنابی عبور داده بودند که به وسیله آن می‌توانستند آنها را به کلا متصل کنند. با نوشتن، استعمال مهرهای استوانه‌ای معمول گردید و طبع آن روی خاک رس نرم لوحه، معرف امضای



ش ۱۸ - سیلک : لوحه عیلامی مقدم

مالك بود. علایم این نوع حکاکی به نظر می‌رسد که با فن ساختن ظروف منقوشی که در عهد پیشین در نجد ایران رواج داشته، مرتبط باشد. سیلک تنها نقطه‌ایست در نجد که پیش از عهد هخامنشی، مدارك کتبی به دست داده‌است (ش ۱۹). بدین وجه استعمال خط در ایران ثابت شده، هر چند که آن در دشتهای جنوبی اختراع گردیده و با تمدن بین‌النهرین کاملاً وابسته است. خط بر اثر توسعه تمدن و فرهنگ عیلامی، متعاقب فتوحات سیاسی وارد نجد ایران گردید، و محققاً هدف اقتصادی نیز از آن منظور بوده‌است. تازمانی که تمدن عیلامی در مرکز ایران باقی بود، خط دوام یافت، اما ترك این دارالتجاره به نظر می‌رسد که موجب از بین رفتن خط در مدت چندین قرن در ایران شده باشد.

ما ملاحظه کرده ایم که مراکز مختلف ایران در آغاز هزاره سوم ق. م. تابع تأثیراتی بود که از نواحی مختلف خارج نجد وارد می شد. این نفوذها که به طور عدم تساوی اعمال می گردید، و گاهی از جنوب غربی و زمانی از شمال شرقی می آمد، موجب تغییراتی در تمدن ایران شد، و تا حدی سبب آشفتنگی یا به عبارت دیگر تعدیل



ش ۱۹ - سیکل : مهرهای استوانه ای متعلق به عهد لوحه های عیلامی مقدم

وضع هزارساله آن گردید. در هر حال ایران آنها را هضم کرد و در عین حال به توسعه و انبساط تمدن خاص خود در خارج ادامه داد، چنانکه در عهدی که ایران از دیگران اقتباس می کرده، همچنان به دیگران عاریت می داده است. در اینجا فقط يك مثال می آوریم: تمدنی که در نیمه دوم هزاره چهارم ق. م. در بین النهرین شمالی - آشور

آینده - ظهور کرد ، سبک کوزه سازی فاخر را پذیرفت و توسعه داد . شکل کاسه‌یی و تزیینات منقوش آن ، می‌رساند که ظاهراً از مراکز ایران - که بهترین آنها در سبک و حصار شناخته شده - مأخوذ است .

ایران ، چنانکه دیدیم ، شاهراهی بود برای نهضت ملل و انتقال افکار . از عهد ماقبل تاریخی به بعد ، و در مدتی بیش از هزار سال ، وی این وضع مهم را به منزله واسطه و میانجی میان شرق و غرب حفظ کرد . در عوض آنچه او دریافت می‌داشت ، هرگز از تأدیه باز نایستاد ؛ عمل او عبارت بود از دریافت داشتن ، توسعه بخشیدن و سپس انتقال دادن .

ایران در هزاره سوم ق . م .

در آغاز هزاره سوم ق . م . دشت غنی بین‌النهرین وارد عهد تاریخی شد ، و بر اثر متونی که ساکنان دشت واقع بین دوشط درباره تاریخ مملکت خود باقی گذاشته‌اند ، نخستین اشعه نور ، در ظلمتی که تاریخ ایران را تا حدود ۲۰۰۰ سال بعد هم پوشانده ، نفوذ کرده است . در هر حال عیلام را - که بزودی وارد عهد تاریخی می‌شود - باید مستثنی دانست . اما در باره نواحی شمالی دشت شوش ، اطلاعات کمی که ما داریم غالباً منحصرأ از منابع بابلی است . بعلاوه ، محوطه‌ای که در خصوص آنها متون مذکور بحث میکنند ، در داخل ایران چندان پیش نمی‌رود ، زیرا آنها فقط از نواحی سرحدی گفتگومی کنند که توسط ملل ساکن تپه‌ها مسکون بود ، و مردم شومر و قوم سامی نژاد دشت بین‌النهرین دایماً با ایشان در تماس بودند . این اقوام از جنوب به شمال عبارت بودند از : عیلامیان ، کاسیان^۱ ، لولوبی^۲ ، و کوتی^۳ (ش ۲۰) . همه آنها بیک دسته نژادی متعلقند . زبان آنان به هم وابسته است ، و فشار مستمر دشت بین‌النهرین ، که پیشتر بصورت پادشاهیهای متمدن در آمده بود ، همه آنانرا مجبور

کرد که در يك زمان متحد شوند ، هر چند که این اتحاد موقت بود . نزاع عظیم بدویان و نیمد بدویان با سکنه خانه نشین ادامه یافت . در نظریك منشی بابلی که در این عهد میزیست ، عالم تمدن به دامنه های زاگرس^۱ خاتمه می یافت^۲ . حال چنین بود تا زمان ورود ایرانیان ، یعنی دوهزاروپانصد سال بعد ، و تأسیس نخستین شاهنشاهی هخامنشیان، که جهان مزبور از سر حدهای مذکور به عقب کشیده و به دورترین نقاط ، در آسیای مرکزی ، برده شد و ثغور آن به شمال سیحون رسید . هر زمان که کشور بابل تحت سلطنت سلسله ای جدید و قوی بود ، فشار دشت بین النهرین بر سکنه جبال شدید میشد . انحطاط بابل از سوی دیگر بدمنزله^۳ شیپور جمعی بود برای اقوام ساکن تپه ها ، که آنها را به پایین فراخواند، تا دشت غنی مذکور را غارت کنند و حتی گاهی آن را در مدتی کمابیش طویل ، اشغال نمایند .

غالباً باید عیلام را از این توصیف کلی مستثنی کرد . عیلامیان - از جبال که دشت سوزیانا (شوش) را از شمال و مشرق احاطه کرده - فرود آمده بودند و در ربع اول هزاره سوم ق . م . سلسله ای تشکیل داده بودند که بر ناحیه وسیعی از دشتها و جبال - شامل بخشی مهم از سواحل خلیج فارس و بوشهر - حکومت میکرد . کتیبه ای که متعلق به یکی از پادشاهان است در این حدود کشف شده^۴ ، که به زبان سومری نوشته شده ، زیرا در این زمان هر چند عیلامیان دارای خط مخصوص به خود بودند ، خط همسایگان خویش را نیز قبول کرده بودند و حتی زبان آنانرا هم به کار میبردند . با تشکیل سلسله سامی سارگن^۵ در اکاده^۶ ، عیلام برای حفظ آزادی و استقلال خود وارد محاربه ای شدید شد . قوای طرفین غیر متساوی بود ، و دوبار فاتح بزرگ غلبه کرد ؛ و حتی شاید شوش را هم ضمیمه قلمرو خود کرده باشد . یکی از پسران او، مانیشتوسو^۷ ،

۱ - Zagros - ۲ - قی . « لیس وراء عبادان قرية » (رك . امثال و حکم دهخدا) (م .)

۳ - CAMERON «History of Early Iran» p. 26 (ت . ۱ . ۱) - ۴ - Sargon - ۵ - Agabé-

۶ - Manishtusu

به نظر می‌رسد که در سفرهای جنگی خود ضد ایران موفقتر بوده است. سپاهیان او از خلیج فارس عبور کردند تا جاده‌هایی را که از آنها مواد ساختمانی و فلزات از کوهستانهای ایران آورده میشد، تحت مراقبت بگیرند. در زمان نرم سین^۱، اغتشاش و عصیان از عیلام تا زاب ایجاد شد، اما به سختی سرکوب گردید (نص^۲) شوش توسط عاملی که از طرف نرم سین تعیین میشد اداره می‌گردید، و او ساختمانهای مهمی را در شهر مذکور بنا نهاد. زبان عیلامی مغلوب زبان اکدی گردید، و حتی اسماء خاص بیشتر سامی بودند تا عیلامی. روش تجانس و تقلید مذکور، موجب نهاد فرهنگ محلی - که فقط بر اثر پناهگاه وی در جبال صعب‌العبور باقی مانده بود - گردید. در هر حال روش، ماهرانه فرمانبرداری از طرف ملت تابع، به تدریج موجب شد که آنان وضع خود را جبران کنند. یکی از ایشان به نام یوزور - اینشوشی ناک^۳ که عمران کننده بزرگی بود، شوش را با غنیمت‌هایی که از نواحی مغلوب آورده بودند، غنی کرد و معابد و ابنیه بنا نمود. پادشاهان کوچک از سرزمینهای مجاور برای ادای احترام نزد او می‌آمدند. پس از مرگ نرم سین، یوزور - اینشوشی ناک استقلال خود را اعلام کرد، و به فرماندهی سپاه خویش به بابل هجوم برد و حتی به اکد رسید. او را به اشکال عقب راندند، و اکد استقلال خود را حفظ کرد، اما بسیار ضعیفتر گردید. استقلال عیلام از نظر ملل کوهستانی مجاور مکتوم نماند، و لولوبی^۴ و کوتی^۵، بر اثر پیشرفت یوزور - اینشوشی ناک، تشویق شده یکی پس از دیگری از دره‌های مرتفع فرود آمده به سوی بابل حمله بردند.

لولوبی ناحیه‌ای را که در سراسر جاده قدیم قرار دارد - و اکنون هم از بغداد و کرمانشاه به همدان و تهران می‌رود - اشغال کردند. یکی از چند مدخل طبیعی به سوی نجد ایران مورد استفاده جاده مزبور است، و آن از چند هزار سال پیش وجود داشته

است . سارکن اکاده‌یی^۱ سابقاً این اقوام کوهستانی را مغلوب کرده بود ، اما سخت‌ترین ضربه را نرملین وارد آورد . پس از اغتشاشی که پاد شد ، حاکم سامی نژاد ، در طی محاربه عظیمی اتحاد لولوبی - گونی را درهم شکست . وی این واقعه را درستونی که در صخره‌های ناحیه شهر زور حجاری شده ، یاد آوری می کند . در این زمان مانند سابق ، تماس بین اقوام کوهستانی و سکنه دشت ، تنها از راه جنگ نبوده است : مردم کوهستانی بر اثر وضع جغرافیایی ناحیه خود ، راه به سوی مغرب ایران را در دست داشتند ، و بنا بر این حرکت کاروانها و تجارت را تحت نظارت خود در آورده بودند . هر چند آنان با بابل دشمن بودند ، معینا در عین حال بدان کشور امتعه می فرستادند ، و در طی معاملات صلح آمیز خود ، ناگزیر تحت نفوذ همسایگان متمدن تر قرار می گرفتند . این امر به توسط دو نقش برجسته تأیید می شود . این نقوش به دستور دوتن از پادشاهان آنان بر صخره های ناحیه سرپل زهاب حک شده و لاقلاً یکی از آنها احتمال می رود که از کتیبه نرملین الهام یافته باشد (ش ۲۱) . در اینجا تصویر رئیس محلی دیده می شود در حالی که کمائی در دست دارد و در زیر پا دشمنان مغلوب را - که تقاضای عفو دارند - پایمال میکند . کتیبه که بیشتر زیان دیده اسم او را تارلونی^۲ ذکر میکند.

نقش برجسته دیگری که اهمیت آن بیشتر است ، در دو نسخه ، در بالای صخره مدخل دهکده جدید « سرپل » حجاری شده است . این نقوش شاه انوبانی نی^۳ پادشاه لولوبی را نشان می دهد با ریشی طویل و مربع ، کلاه مدور ، جامه ای کوتاه ، مسلح به کمائی و قسمی تبر بدوی . او پای خود را بر دشمنی که بر زمین افتاده نهاده است . در برابر او ربه النوع نی نی^۴ ایستاده ، با کلاه بلند و جامه ای پشمین و پر زدار و شرابه دار که تا پای وی می رسد . او يك دست را به سوی شاه دراز کرده ، و در دست

Ninni - ۴

Annubanini - ۳

Tar-Lunni - ۲

Sargon d'Agadé - ۱

دیگر انتهای طنابی را گرفتند که در نسخه فوقانی دو اسیر را - و در نسخه تحتانی شش اسیر را - به هم بسته و همه آنان برهنه اند و دستهایشان از عقب بسته شده . کتیبه‌ای



ش ۲۱ - ستل هورین شیخ خان

به زبان اکدی از ارباب انواع متعدد - که غالب آنها اکدی هستند - ضد دشمنان یاری می‌جوید (ش ۲۲) .

نظر به قدرت ابنیه متعلق به این عهد در خود ایران ، فقدان نام متون در این قسمت ، این دوبنا از نظر آگاهی ما به سطح فرهنگ محلی ، دارای اهمیت بسیارند .



ش ۲۲ - نقش برجسته انویانی نی ، پادشاه نیلوییان

همه قراین دال بر آنست که سکنه این ناحیه خطی مخصوص به خود برای تعبیر زبان خویش نداشته‌اند . در هر حال ، به نظر می‌رسد که در این زمان ، آنان کمابیش تحت نفوذ تمدن بابلی بودند ، و در نتیجه بر اثر تماس با همسایگان غربی خط و زبان اکدی را آموختند و مورد استفاده قرار دادند . نیز می‌توانیم بگوییم که در همان حال

هنرمندان محدود ایشان در آثار مهمتر خویش، به شدت تحت تأثیر هنر بین‌النهرین قرار گرفته‌اند. در اینجا هم مانند عیلام، تمدن دشت یا با صلح و یا به‌زور سپاهیان نفوذ کرد. با وجود این، وظیفه‌ای که دو نقش برجسته مذکور از جنبه «ایرانیت» ایفا می‌کنند، عظیم و پایدار است. فکرایجاد نظایر آنها رواج یافت، و در طی تاریخ متمدنی ایران، نسلهای پادشاهان از این نقوش بدوی - که حاکی از اعمال نظامی هستند و در بالای کوه، در منظر و مرآی کاروانها حکاکی شده‌اند - ملهم گردیده، نظایر آنها را در همه اقطار نجد ایران به وجود آورده‌اند.

در حدود نیمه همان هزاره، بابل بر اثر هجوم کوتی که از کوههای خود در مشرق زاب صغیر، در دره دیاله علیا فرود آمده بودند - پایمال گردید. آنان مدت چند قرن تهدیدی مداوم برای سکنه دشت بودند. تحقیقانی که در بالک^۱ - که شاخه‌ای از فرات است - به عمل آمده، وجود قصری مستحکم را^۲ که به وسیله سارکن اگاده‌بی^۳ بنا شده و جانشینان وی به ساختن آنها ادامه دادند، و منظور از آن جلوگیری از مهاجمات کوه‌نشینان مذکور بوده، اثبات کرده است. عاقبت تاخت و تازهای این کوه‌نشینان مبدل به مهاجمه شد، و در نتیجه سلسله آگاده‌را منقرض کردند. به نظر می‌رسد که عیلام هم از دست آنان نجات نیافته باشد. در مدت يك قرن و ربع قرن، ایشان به صورت مخدومان وحشی باقی ماندند، شهرها و مزارع را ویران می‌کردند، شیرازه پادشاهی‌ها را می‌گسیختند، و فقط امارت‌های کوچک را باقی می‌گذاشتند.

تنها فهرست اسامی پادشاهان آنان معرف این عهد پر اضطراب است. در حدود اواخر تسلط ایشان، به نظر می‌رسد که فرهنگ بابلی تفوق خود را به دست آورده باشد، و از آن پس تخریبات قوم کوتی دیگر ادامه نیافت؛ به تدریج نهضتی برای اخراج

۱- Balık؛ تلبرک Brak موضعی در دره خابور Khabur (ت. ۱۰). ۲ - که در خط استحكامات واقع بین اناطولی و اکد بود (ت. ۱۰). ۳ - نرم سین اگاده‌بی (ت. ۱۰).

آنان به رهبری سلسله جدید اور^۱ ایجاد شد. پادشاهان جنگجوی بابل به حمله پرداختند و قدرت آنانرا درهم شکستند. شوش و سراسر دشت آن، يك بار دیگر ایالتی از ایالات بابل به شمار رفت. اما این سلسله چندان دوام نیافت؛ هنوز يك قرن از ظهور وی نگذشته، آخرین پادشاه مغلوب گردید و او را به اسارت به کوهها بردند. در این زمان فاتحی جدید از کشور سیماش^۲ - که محتملاً در جبال واقع در مغرب اصفهان بود - فرا رسید. سکنه اراضی واقع در عقب زاگرس در این ایام در محاربه با حکومتهای بابلی داخل شدند. سیماش بر شوش و عیلام نیز حکومت می کرد. عاقبت عکس العملی در دشت ایجاد شد، سلسله ایسین^۳ برخاست و سیماش را بیرون راند و عیلام را متصرف گردید، ولی کشور اخیر بار دیگر به دست خارجیان افتاد.

ایران در زندگی ملل آسیای غربی در طی سومین هزاره ق. م. اهمیت یافت. پادشاهیهای بزرگ بین النهرین - که مبتنی بر اقتصاد مدنی بودند - در توسعه حیات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خود ترقی عظیم حاصل کردند. احتیاج آنان به مواد اولیه برای ابنیه، امور عام المنفعه، اسلحه و اشیاء هنری افزوده گردید. با توسعه قدرت سلطنتی، مقادیر بسیار از اشیاء مصنوع در مراکز مختلف بین النهرین ساخته شد. سیاست اقتصادی سلاطین، آنانرا وادار کرد که بیش از پیش در جستجوی بازارها بر آیند. بدین وجه، می دانیم که از زمان قدیم، در عصر سارکن اکاده بی مستعمرانی از بازار گانان در آسیای صغیر، مراکز حقیقی بازرگانی - که در آنجا تجار سامی نژاد به تجارت می پرداختند و برای مملکت خود امتعه لازم را تهیه می کردند - وجود داشته است. دولتهای جدید نیز توجه خود را به سوی ایران معطوف داشتند. ایران بر اثر قرب وجوار و نیز ثروت معدنی خود، مرکزی بود که توجه همه کسانی را که به حد کافی نیرومند بودند و هوس الحاق نواحی عربی آنرا به قلمرو خویش در سر می یختند،

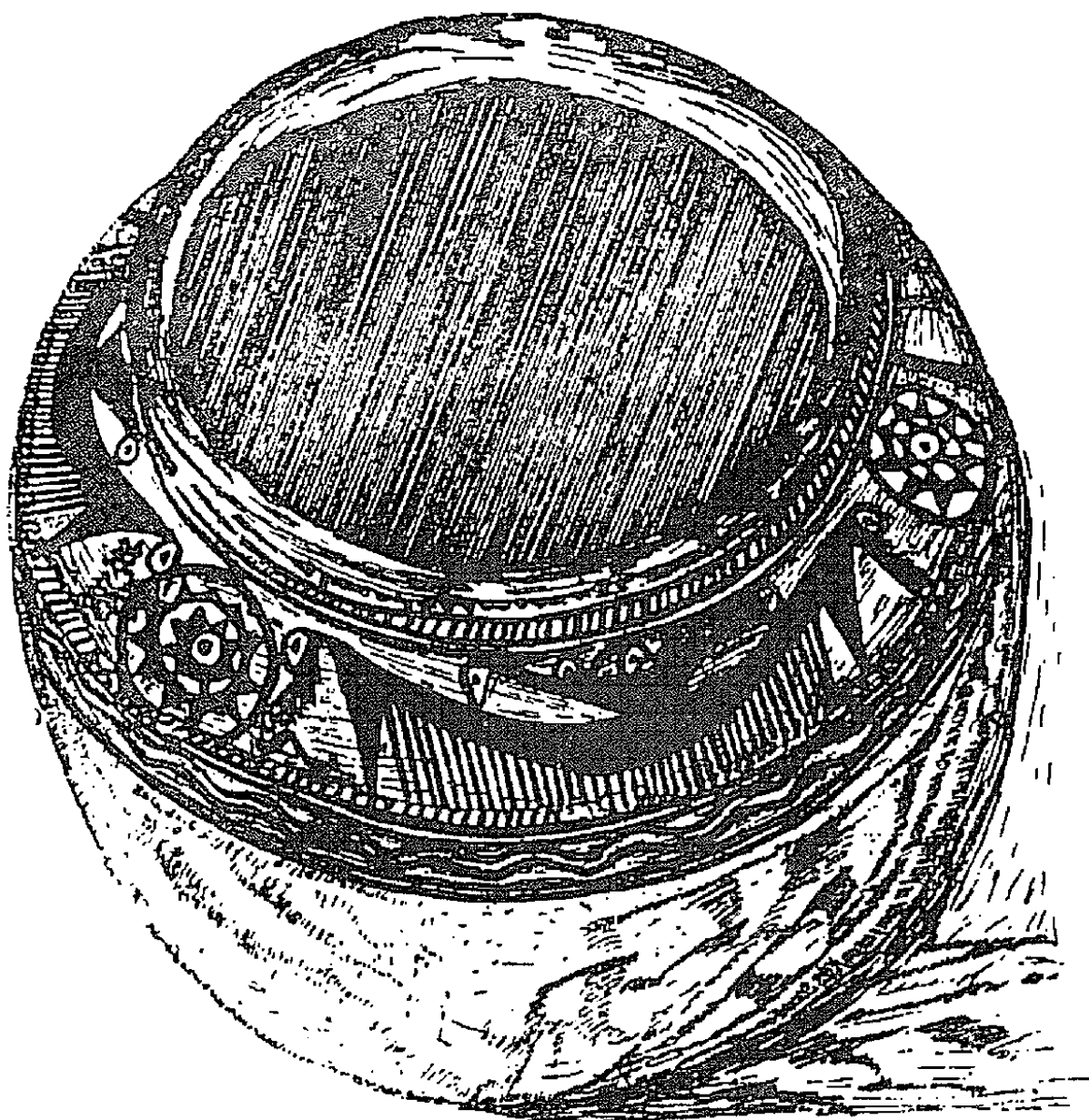
جلب میکرد. در عین حال که ایران معبری (ترانزیت) برای سرب که از ارمنستان می آمد و لاجورد که آنرا از بدخشان حمل می کردند، محسوب می شد، خود دارای ذخایر معدنی از جمله طلا - که در ماد^۱ استخراج می گردید - و مس و قلع بود. انواع مختلف سنگ - که برای ساختمان قصور و معابد مناسب بود - به بابل حمل می شد، و همچنین چوب که برای همان منظور به کار می رفت. سلاطین بابل، در سفرهای جنگی خود ضد ایران، در طی هزاره سوم ق. م. دو هدف داشتند: نخست که هدف سیاسی بود - مستلزم اعمال نظامی ضد تشکیل هر گونه دولت منظم و الحاق نواحی مجاور سرحدی بود. این نواحی مرکب بود از ایالاتی که به وسیله حکام اداره میشد. حکام مذکور فواید تمدن خود را در میان ملت مغلوب داخل میکردند. با تحقق نخستین هدف، آنان هدف دوم را هم به دست آوردند، و آن منظور اقتصادی و عبارت بود از نقل ثروت های ایران به مراکز بابل، اما علی رغم تزلزل سیاسی، ایران از این محاربه فاتح بیرون آمد: در طی هزاره مورد بحث کوهستانیان دوسلسله بزرگ بابل را منقرض کردند. سلسله ای که سارگن اکاده^۲ بنی تأسیس کرده بود توسط گوتی منقرض شد، و سلسله ای که به نام سومین سلسله اور^۳ خوانده می شود، آخرین ضربت را از پادشاهان سیماش خورد.

ما از اوضاع اقتصادی نجد ایران چیزی نمی دانیم، حتی درباره مشرق ناحیه ای که اکنون مورد مطالعه قرار می دهیم، نیز اطلاعی نداریم، همچنین از وسعت قدرت يك امیر عیلامی یا پادشاه لولوبی یا گوتی آگاه نیستیم. در سيلك، وقفه و شکافی در حدود ۲۰۰۰ سال ما را از هر منبع اطلاع محروم می دارد. اما در کیان زندگی جامعه بدون تغییرات عمیق ادامه یافت. فن کوزه گری به شکل ظروف سفالین منقوش که بسیار نزدیک به ظروفی است که در شوش یافته شده و معروف به سبك دوم^۳ است، دوام



ش ۲۳ - شوش : طرف سفالین ، از سبك دوم

یافت (ش ۲۳). ظروفی به شکل خمره‌های کوچک به دست آمده که قسمت تحتانی آنها برجسته است و فقط بخش علیای آنها با رنگ سیاه تزیین شده. مشخص‌ترین موضوع



ش ۲۴ - گیان : ظرف سفالین ، از طراز چهارم

نقاشی کاگل‌پزندگان است^۱ که مایه اصلی سبک معروف هنر بین‌النهرین - یعنی عقاب در حال گرفتن طعمه خود - می‌باشد (ش ۲۴).

۱ - درمیانه سر دو پرنده روبروی هم ، کاگلی شبیه شانه نقش می‌کردند (توضیح شفاهی مؤلف . م .)

در مقابر مکشوف در این ناحیه ، گورهای مفرغی و سیمین متعدد یافته شده ، از جمله آنها طوقها و کردن بندهای مروارید با گورهای آویزان است . سنجاقهای مفرغی برای ثابت نگاهداشتن دامن جامه بسیار زیاد پیدا شده : بعضی بدون سر و برخی دارای قسمت علیایی است پهن و بیچیده ؛ يك نمونه آن در میان جواهر قبور سلطنتی اور یافته شده . در تپه حصار ، ظروف يك رنگ خا کستری - سیاه جانشین ظروف منقوش گردید . در قسمت غربی نجد ایران ، شواهد فعالیت روز افزون در فلز سازی مشهود است ، مخصوصاً در ساختن اشیاء کوچکی که معمولاً از مفرغ ساخته می شد . فلز مذکور در آن زمان کمیاب بود و محتملاً از طلا و نقره بیشتر ارزش داشت . ایران در این زمان وارد عهد مفرغ می شود .

ایران در هزارهٔ دوم ق . م .

واقعه‌ای که در تاریخ آسیای غربی در طی هزارهٔ دوم ق . م . برجستد می نماید ، ظهور عناصری از اصل هند و اروپایی در میان اقوامی - که ما می توانیم آنها را بومی بنامیم - در این قسمت از دنیای کهن می باشد .

ایران از منطقهٔ مهاجرت بیرون نماند ، ولی نقشی که این تاز و واردان در نجد ایران ایفا کردند نسبتاً محدود است . به نظر میرسد که هند و اروپاییان ، زادگاه خود را - که به اغلب احتمال در دشتهای اوراسی^۱ در روسیهٔ جنوبی بود - بر اثر فشار اقوام دیگر از عقب ، ترك گفتند . در طی مهاجرت ، آنان ظاهراً به دودسته تقسیم شدند : يك دسته - که آنرا شعبهٔ غربی مینامیم - بحراسود را دور زدند ، و پس از عبور از بالکان و بسفر ، در داخل آسیای صغیر نفوذ کردند . این دسته با اقامت در میان ملل آسیائی - که به نظر میرسد سکنهٔ اصلی ناحیهٔ مذکور بودند - بزودی عنصر غالب و

مسلط را تشکیل دادند، و اتحادیهٔ ختیان (هیتیان)^۱ را بوجود آوردند^۲. بعدها شاهنشاهی آنان یکی از فعالترین اعضای اتحادیهٔ دول غربی آن زمان گردید. ختیان فتوحات خود را در آسیای صغیر توسعه دادند، و تا بابل هم به تاخت و تاز پرداختند و آن شهر را تصرف و غارت کردند. در هر حال فتحی بی فایده بود، چه آنان نتوانستند پیروزی خود را تعقیب کنند، و بلافاصله عقب نشستند. اما قوم مذکور، پس از ضعف موقت، در نیمهٔ دوم هزارهٔ مورد بحث، مجدداً قدرت بسیار به دست آوردند و در نتیجه عده‌ای ازدول همجواری از بین بردند، از جمله آنها پادشاهی هوریان^۳ و حکام میتانی^۴ است. بر اثر این اقدامات در مقابل مصر - که در آن زمان در اوج توسعهٔ خود در حدود سوریه و فلسطین بود - قرار گرفتند.

شعبهٔ شرقی - که به نام هند و ایرانی^۵ معروف است - در سمت مشرق بحر خزر حرکت کرد. يك دسته - که ظاهراً بیشتر از افراد جنگجو مرکب بود - از قفقاز عبور نمود و تا انحای عظیم شط فرات پیش راند. آنان با هوریان بومی - که قومی از اصل آسیانی بودند - ممزوج شده پادشاهی میتانی را تشکیل دادند، و سلطنت خود را نه تنها در بین النهرین شمالی توسعه دادند، بلکه آشور را محدود کردند، و با الحاق دره‌های زاگرس شمالی - که مسکن قوم کوتی بود - به قلمرو خود، قدرت خویش را تثبیت نمودند. بهترین دوران این پادشاهی حدود سال ۱۴۵۰ ق. م. بود: مصر متحد او گردید، و مقتدرترین فراعنه با دختران پادشاهان میتانی ازدواج کردند. اما اغتشاشات و رقابت‌های اعضای خاندان سلطنتی باعث تضعیف کشور گردید، چنانکه دیگر نتوانست در برابر قدرت متزاید دولت ختی (هیتی) استقلال خود را حفظ کند. در

۱- Hittites ۲- مسألة اصل ختی‌ها (هیتی‌ها) در هر حال موضوعی قابل بحث است. سرلئونارد

وولی^{۳۵} SIR LEONARD WOOLLEY «A Forgotten Kingdom» p. 35 نظر دیگری داده، و بر آنست

که قراین و شواهد هنوز ناقص‌اند (ت. ۱۰). ۳- Hurrites (Hurrians ت. ۱۰). ۴- Mitanni-Indo-Iraniens

۵- Indo-Iraniens

پایان قرن چهاردهم ، سلسلهٔ سیاسی میتانی از بین رفت ، معیناً هنوز آثاری از تمدن و مخصوصاً هنر نیرومند آن باقی مانده بود .

هنرمند کور هر چند مبتنی بر مبادی شومری و تحت تأثیر مصر و اژه^۱ بود ، معیناً خصایصی مختص به خود داشت . شاید از قراین موجود بتوان استنباط کرد که پیش از زمانی که پادشاهی میتانی تشکیل شود ، عنصر هند و اروپایی توسط هوریان به تحلیل رفته و فقط از پی خود آثاری از مذهب و نامهای خدایان خویش به جا گذاشته بود . بدین وجه ، در معاهده‌ای که بین پادشاه ختیان (هیتیان) و حاکمی از مردم میتانی منعقد شده ، نام میتره (مهر)^۲ ، وارونه^۳ ، ایندره^۴ و نستیه^۵ یاد شده ، که همه خدایانی هستند که در میان خویشاوندان نزدیک میتانی شناخته بوده‌اند . هندواروپاییان در همان زمان در هند مستقر شدند ، و بعضی از خدایان ایشان در میان ختیان و کاسیان نیز شناخته شده‌اند . هند و ایرانیان در خصوص تربیت اسب - که به نظر میرسد خود آنان در آسیای غربی وارد کرده باشند - پیمان نامه‌هایی به جا گذاشته‌اند . آثار و بقایای آیین هند و اروپایی وجود يك زوج خدارا میرساند ، که عبارت باشد از خدای بزرگ ، رب النوع عناصر طبیعی ، قلل جبال ، طوفان و باران ، و رب النوع بزرگ که گاهی آفتاب و گاهی زمین محسوب میشده است .

يك شعبه از این سواران جنگجوی ، در طول چین خوردگیهای زاگرس مرکزی بحرکت افتادند ، و در داخل ناحیه واقع در جنوب جاده بزرگ کاروانی - ناحیه‌ای که بعدها به عنوان مرکز پرورش اسب شناخته شده - نفوذ کردند . آنان در این ناحیه مانند اقلیتی فعال مستقر شدند ، ولی به نظر میرسد که به سرعت ، توسط

۱- Egée - ۲ Mithra ر.ک. « مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات فارسی » به قلم مترجم ، ص ۲۷-۲۸ ؛ « حکمت اشراق و فرهنگ ایران » ، ایضاً به قلم مترجم ، ص ۱۸-۲۴ ؛ « برهان قاطع » به تصحیح مترجم ، ذیل واژه مهر (م) . ۳- Varuna ر.ک. ایضاً مزدیسنا ، ص ۲۶-۲۷ و ص ۴۱ (م) . ۴- Indra ر.ک. مزدیسنا ، ص ۳۴-۳۵ (م) . ۵- Nasatia

تودهٔ قوم کاسی^۱ - که از اصل آسیانی بودند - به تحلیل رفتند . نفوذ این شعبهٔ کوچک هند و اروپایی تا حدی به واقعهای که بعدها اتفاق افتاده شبیه است ، و آن هجوم کیمیریان^۲ و سکاییان^۳ است در قرن هشتم ق . م . از این مطالعهٔ سریع میتوان اثر ظهور عنصر نژادی جدیدی را در سرزمین آسیای غربی استنتاج کرد . هر زمان که اختلاطی بین دو دسته نژاد مختلف مانند آسیانی و هند و اروپایی صورت گرفته - هر چند که قوم اخیر ضعیفتر بوده - نتیجهٔ آن قوه‌ای است کمابیش مداوم ، که این اقوام با تشکیلات نژادی دور که ، در توسعهٔ امور سیاسی ، دولتی ، نظامی ، اقتصادی و فرهنگی ، در نواحی که تا آن وقت تاریخ نداشته‌اند ، نشان میدهند . کشورهایی که پیشتر فقط امیرنشینهای کوچک متفرق ، شهرهای مستقل^۴ و حوزه‌های مذهبی مستقل بودند ، به صورت اتحادیه‌های مقتدر و حتی شاهنشاهی درآمدند ، و از قوهٔ محسوسه‌ای که آنان را در صف اول دول مقتدر عصر خود قرار داد برخوردار گردیدند . چنین بود حال ختیان (هیتیان) و حکام میتانی ، و چنانکه خواهیم دید همین امر برای کاسیان نیز اتفاق افتاد .

عاقبت بخش عمدهٔ قبایلی که تشکیل دهندهٔ شعبهٔ شرقی جنبش هند و اروپایی هستند به تدریج به سمت مشرق رفتند ، از ماوراءالنهر و جیحون - آمودریای جدید - عبور کردند ، و سپس بعد از توقف کوتاهی در دشت بلخ ، از معابر هندو کش بالا رفتند ، و جادهٔ باستانی مهاجمان را به سوی هند تعقیب نمودند ، و در طول پندیشیر^۵ و رودهای کابل فرود آمدند .

ممکن است که در طی عبور از باکتریا (بلخ) ، بعضی قبایل را به سوی مغرب رانده باشند . آیا آنان در این زمان لایق بودند که اشغال ناحیهٔ « حصار » را به پایان

Villes-Etats -۴

Scythes -۳

Cimmériens -۲

Kassites -۱

Pandishir -۶

Temples-Etats -۵

رسانند ؟ اختلاف عقیده مربوط به تاریخ پایان آخرین استقرار در این موضع ، مسأله مذکور را همچنان در معرض تحقیق دانشمندان گذاشته است ، زیرا چنانکه حفاریها نشان میدهد ، بر اثر حمله ای شدید ، این ناحیه منهدم شده است . اگر تاریخ آن نیمه دوم هزاره باشد ، علت این تخریب ممکن است به جنبش هند و اروپایی مذکور در فوق نسبت داده شود . اگر آنرا تا قرنهای آخر همان هزاره پایین آوریم ، ممکن است که علت مزبور ، موج جدیدی از هند و اروپاییان باشد ، که در این زمان ایرانیان را به نجد ایران آورد .

عیلام

در هزاره دوم ، يك سلسله جدید ملی در عیلام ظهور کرد ، که پادشاهان آن خود را بدین القاب می خواندند : « پیامبر خدا ، پدر شاه » (برای انزان^۱ و شوش) . اسناد اقتصادی این عهد به زبان اکدی نوشته شده ، اما وجود کلمات بسیار بومی شاهد توسعه تمدن محلی است . این امر در دین نیز صادقست . ربه النوع شالا^۲ و همسر او (اینشوشی ناک^۳) غالباً مورد پرستش بودند و بر خدایان آیین بابلی رجحان داشتند . در آغاز هزاره دوم ، عیلامیان به بابل هجوم بردند ، یکی از امرای ایشان در لارسا^۴ سلسله ای تأسیس کرد . کمی بعد عیلامیان سلسله ایسن^۵ را منقرض ساختند ، و همچنین بر شهر اوروک و شهر بابل مسلط شدند . جلوس هامورابی^۶ سلطان عالیقدر بر تخت سلطنت بابل ، از توسعه عیلام جلوگیری کرد^۷ . عیلامیان پس از مساعی بیهوده چند برای حفظ سلسله خویش در لارسا شکست یافتند و نام عیلام از سالنامه ها حذف گردید ، ولی پس از يك قرن پادشاهی ملی به نام کونیر - ناخونته^۸ مجدداً دولتی قوی به وجود آورد ، و بار

۱- Anzan- ۲- Shala- ۳- Inshushinak- ۴- Larsa- ۵- Isin- ۶- Hammurabi-

۷- در ت.ا. پس از این جمله ، عبارت ذیل آمده است: ولی سی و يك سال طول کشید تا هامورابی

حریف عیلامی خود، ریم سین Rim-Sin را مغلوب کرد . ۸- Kutir-Nahhunte-

دیگر نام عیلامیان به میان آمد . اسناد متعلق به عهد سلطنت او به زبان اکدی نوشته شده ، و نشان می دهد که فشار مجدد جهان سامی در طی قرن گذشته چقدر قوی بوده است . پس از چند ده سال دیگر ، اطلاع ما از عیلام به پایان میرسد . این زمان عهد فتوحات بزرگ کاسیان است .

کاسیان^۱

سابقاً گزارشهای مربوط به عهد سلطنت پسر حامورابی از عقب راندن حملات قشون کاسیان سخن رانده بود . از آن پس ، در مدت ۱۵۰ سال ، بابل در معرض نفوذ صالح جویانه این کوهستانیان بود که به دشت فرودمی آمدند تا به عنوان فلاح ، شغلی پیدا کنند . آنان در حدود نیمه قرن هیجدهم به زور وارد کشور مذکور شده آنرا اشغال کردند . تسلط ایشان طویلترین فتح خارجی است که در بین النهرین شناخته شده ، و مدت ۵۷۶ سال طول کشیده ، و فقط در ۱۱۷۱ ق . م . سلطه آنان به پایان رسیده است . محوطه زاگرس که مسکن کاسیان بود ، مربوط به قسمت مرکزی رشته جبال لرستان جدید است ، اما حکومت آنان در طرف شمال و مشرق آن ایالت توسعه یافته ، و به قول بعضی محققان ، شامل ناحیه اطراف همدان هم می شده است . توده جمعیت که در اصل آسیانی بودند ، در آغاز هزاره دوم به توسط هند و اروپاییان - که حکومتی اشرافی و نظامی با جمعیت اندک تشکیل داده بودند - مجاز شدند که خود را در میان طبقه حاکمه جای دهند ، هر چند زبان خویش را از دست دادند . متون بابلی مربوط به کاسیان نشان می دهد که در ناحیه آنان ، اختلاطی از آیینهای مختلف وجود داشته ، که در آن خدایانی از منشأ آسیانی در جنب خدایان بابلی و ارباب انواع هند و اروپایی قرار داشته اند ، مثلاً شوریاشن^۲ ، سوریای هندو^۳ ، ماروتاش^۴ یا ماروت

Maruttash - ۴

Surya hindou - ۳

Shuriashn - ۲

Kassites - ۱

هندی^۱، و بوریش^۲ که بورآس یونانی^۳ باشد. به نظر می رسد که اسب نشانه ای الهی در نظر کاسیان بوده، و محتملاً توسط طبقه حاکمه در آن ناحیه داخل شده، چنانکه در دولت میتانی نیز همین امر تحقق یافته است. خدای بومی، کاشو^۴، بدون شك موجب تسمیه نام قوم مذکور- آنچنانکه در میان قبایل آسیائی شناخته شده- گردیده است.

قدیمترین مراجعی که در آنها ذکر کاسیان به عمل آمده، متون مربوط به قرن بیست و چهارم ق. م. است که متعلق به عهد پوزور- اینشوشیناک^۵ است. به نظر می رسد که آنان در طی هزاره سوم ق. م. نسبت به اهمیت بودند؛ آشوریان آنان را به نام کاسی^۶ می شناختند. این اسم به شکل کوسایوئی^۷ توسط استرابون^۸ یاد شده، و او جای کاسیان را در ناحیه شرقیتر، در دربندهای خزر^۹، بالای تهران یاد می کند. تصور می کنند نام شهر قزوین، و همچنین دریای خزر، ممکن است حاکی از خاطره این قوم باشد. کلمه یونانی کاسیتیرس^{۱۰} (به معنی قلع) به معنی فلزی است که از ناحیه کاسیان می آید. نام همدان پیش از عهد مادها اکسایا^{۱۱} بود که در آشوری کار-کاسی^{۱۲} به معنی «شهر کاسیان» است. در هر حال ممکن است که اصطلاح کاس-سی^{۱۳} یا کاس-پی^{۱۴} مفهوم نژادی وسیعتری از تسمیه قوم واحد، در میان اقوام بسیارزاکرس داشته باشد، و بلکه شامل همه اقوام آسیائی که ایران را اشغال کردند، می شده است. نام کاسیان- چنانکه بعدها توسط استرابون یاد شده- به منزله میراثی است از سکنه بسیار قدیم، و با وجود آنکه بومیان ناحیه مدتها پیش از بین رفته بودند، این اسم به مهاجمان جدید اطلاق گردید.

۱- Marut indien	۲- Buriash	۳- Boréas	۴- Kashshu	۵- Puzur-
Inshushinak	۶- Kassi	۷- Cosséens (Kossaioi ت. ا.)		۸- Strabon
۹- Portes Caspiennes	۱۰- Kassitiroa	۱۱- Akessaia	۱۲- Kar-Kassi	
۱۳- Kas-ai	۱۴- Kas-pi			

خاطرهٔ مهاجمهٔ کاسیان تأثیری عمیق و متمادی در ذهن بابلیان باقی گذاشت . آنان این خاطره را بانیرو و قدرتی خارق العاده - که کمتر در مهاجمان بیگانه دیده شده بود - توأم کردند. لابد این امر علل و اسبابی داشته که منجر بطول دوران تسلط کاسیان شده است . در هر حال تعداد نسبة آندك متون و اسناد عهد کاسی تعجب آوراست و موجب این فرض شده که در این دوره ر کودی طولانی وجود داشته است . به نظر می رسد که کاسیان مسئول سکونت ممتدی که در اطراف بابل و عیلام حکمفرماست می باشند ، ولی ما از منابع دیگر می دانیم که کاسیان با مصر در عهد « امارنا »^۱ در تماس بودند . در این عهد تجدید قوایی در آشور مشاهده میشود ، چه او توانست سرحد خود را به وسیلهٔ معاهده ای در ناحیهٔ حلوان تأمین کند^۲.

انقراض کاسیان به توسط قوای بابلی صورت نگرفت ، بلکه عیلام نخستین دولتی بود که در هنگامی که کاسیان هنوز به شدت بابل را تحت اشغال داشتند ، نیرو گرفت و آخرین ضربت خود را وارد آورد .

در حدود هزارهٔ سوم ق . م . سلسله ای جدید در عیلام مستقر شد . حکمرانانی عالیقدر ، مانند شوتروك - ناخوته^۳ ، کوتیر - ناخوته^۴ و شیلهاك - اینشوشیناك^۵ ، « عهد طلایی » عیلام را به وجود آوردند . یکی از اسلاف این پادشاهان به نام اونتاش - هوبان^۶ (یا اونتاش - کال^۷) که بزرگترین بانی این شاهنشاهی - که مجدداً نیرو گرفته بود - به شمار می رود ، کشور را با شهرهای جدید بیاراست و شهرهای کهن را تعمیر کرد . اگر از روی مجسمهٔ زوجهٔ اونتاش هوبان ، یعنی ملکه ناپیر - اسو^۸ (تص^۹) داوری کنیم ، باید بگوییم که هنرها ، و در رأس آنها فلزکاری ، به درجدهای بسیار عالی از کمال رسیده بود . بابل با سلسلهٔ منحط کاسی دیگر رقیبی خطرناك به شمار نمی رفت .

۱- Amarna ۲ - در ت . ا . افزوده شده ، پس از سفر جنگی که « ادد نیراری اول »
 Adad Nirari I به عمل آورد ۳- Shutruk-Nahhunte ۴- Kutir-Nahhunte
 ۵- Shilhak-Inshushinak ۶- Untash-Huban ۷- Untash-Gal ۸- Napir-asu ۹- تص



شکل ۱۵ - نقشه ایرا



ان قبیلہ از تاریخ

تهدید بیشتر از جانب آشور بود که دست دوستی به سوی بابل دراز کرده بود . در این میان جنگی در گرفت ، و در نتیجه عیلام به نخستین موفقیت‌های خود نایل آمد .

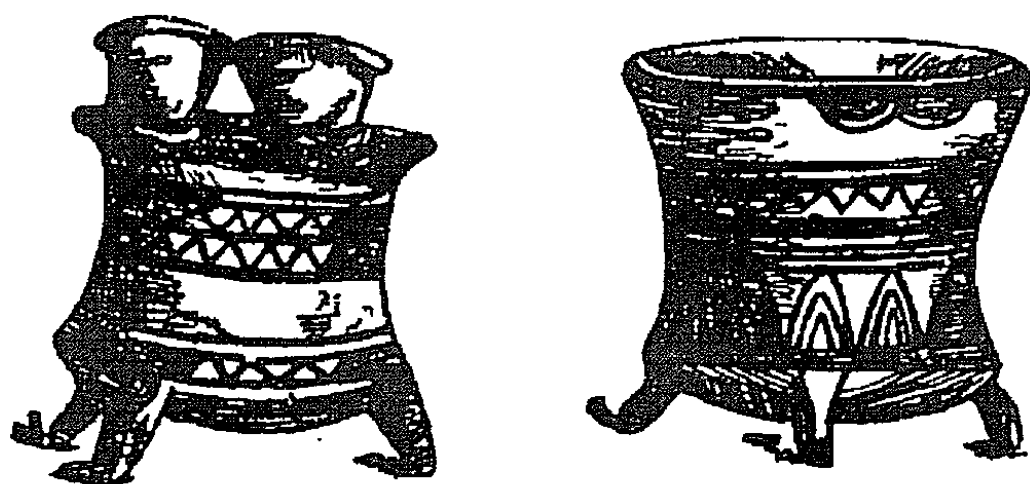
عیلام در زمان سلطنت شوتروک - ناخوته اول (۱۲۰۷-۱۱۷۱ ق . م .) به اوج قدرت خود رسید . وی معابدی در همه شهرهای مهم قلمرو خویش بنا کرد . شوتروک - ناخوته در رأس قوای آشوری حرکت کرده به بابل هجوم برد ، و آخرین نماینده سلسله کاسی را برانداخت و پسر خود ، کوتیر - ناخوته ، را جانشین کرد ، و این پادشاه مجسمه ماردوک^۱ ، خدای ملی بابل ، را به شوش انتقال داد . کشور بابل از تسلط کوهستانیان ایران نجات یافت ، و زیر یوغ ایرانیان ساکن دشت درآمد . در زمان شاه شیلهاک - اینشوشیناک (۱۱۶۵-۱۱۵۱ ق . م .) ، عیلام فتوحات خود را به نقاط دور کشانید : سپاهیان او در شمال فاتح بودند و تا ناحیه دیاله نفوذ کردند و به محوطه کرکوک رسیدند ، آشور را هر چه دورتر راندند و بابل را محاصره نمودند . همه دره دجله ، قسمت بیشتر ساحل خلیج فارس ، و سلسله جبال زاگرس تحت تسلط عیلامیان درآمد . همه ایران غربی ، که با الحاق سرزمین‌هایی در مغرب و جنوب جبال وسعت یافته بود ، در این زمان متحد شده تشکیل نخستین شاهنشاهی را در تحت تسلط عیلام داد .

هنگام فتوحات مذکور ، تجدید نیرویی ملی در عیلام صورت گرفت : کتیبه غالباً فقط به زبان عیلامی و به خط عیلامی مقدم نوشته میشد ، عکس العمل ضد فرهنگ خارجی شدید تر شد ، اینشوشیناک خدایی ملی گردید ، و پادشاه و خاندان سلطنتی در طول حیات خود خدا محسوب شدند . تجدیدی در هنرها و معماری پیداشت ، و یکی از مراکز عمده هنر شهر شوش بود .

اما همچنانکه غالباً در تاریخ ملل قدیم اتفاق می افتد ، متعاقب عهده‌ای که

ایشان را به اوج قدرت می‌رساند ، انحطاطی سریع پیش می‌آید . سر نوشت عیلام هم در پایان هزارهٔ دوم ق . م . چنین بود . تجزیهٔ آن مصادف با ظهور سلسله‌ای جدید در بابل بود که پادشاه آن بخت نصر^۱ ، پس از مساعی یهودهٔ چند ، عاقبت عیلام را شکست داد و شوش را متصرف شد ، و مجسمهٔ ماردوک را فائحانه به معبد خویش در بابل باز گردانید . يك بار دیگر عیلام از صفحهٔ تاریخ محو گردید ، و این بار سه قرن طول کشید . دو دولت جوان - بابل و آشور - برای تسلط بردشت ، دست به رقابتی طولانی زدند . نبرد ایران فعالیت خویش را از دست داد ولی متروک نماند ، و مجبور بود انتظار حوادثی را بکشد که چند قرن بعد ، کاملاً چهرهٔ دنیای کهن را تغییر داد .

شکافی که در سيلك در طی هزارهٔ سوم ایجاد شده بود ، در هزارهٔ دوم نیز ادامه یافت ، و زندقانی در این موضع از نبرد مر کزی فقط در حدود اواخر هزارهٔ دوم ق . م . از سر گرفته شد . ما سابقاً سر نوشت «حصار» را در شمال شرقی شرح داده‌ایم ، و آن عاقبت در طی نیمهٔ دوم هزارهٔ دوم منهدم گردید . اما کیان در مغرب ، منبعی برای



ش ۲۵- گیان ، ظروف سه پایه ، از سطح سوم

۱- به فارسی ، بخت‌نصره ، فرانسه : Nabuchodonosor I ، انگلیسی : Nebuchadrezzar I
رك. مجلهٔ مردم‌شناسی ۲:۱ «نبوکد نصر» به قلم مترجم .

اطلاعات گرانبهاست ، ومارا از جریانات مختلف ایران در این عصر آگاه میسازد . طبقه سوم ، که به نظر میرسد معرف دنباله تمدن بومی ظروف سفالین منقوش باشد (ش ۲۵) ، به وسیله ظهور متاع جدیدی با اشکال عجیب از قبیل کرنوی^۱ و سه پایه مشخص است . دخول آنها به محوطه ای که مسکن کاسیان بود ، مصادف گردید با ورود جنگجویان هندو اروپایی - که قبلاً بدان اشاره شده - در میان ملل مذکور . حکمرانان میتانی ، با خویشاوندان نزدیک خود ، زنجیری در طول خط « هلال حاصلخیز »ی که از زاگرس به آسیای صغیر میرفت و از شمال سوریه میگذشت ، تشکیل دادند . منشأ این ظروف عجیب را بیشتر باید در مغرب ، در سوریه یا آسیای صغیر ، جستجو کرد ، چه حقیقه^۲ در این مناطق هر دو نوع ظروف یافته شده است .



ش ۲۶ - گیان ، ظرف گلی ، از سطح دوم

به نظر میرسد که در بعض قسمتهای زاگرس سه پایه بیشتر متداول و باب بوده ، و استعمال آن در آنجا ادامه یافته است ؛ مخصوصاً در لرستان ، که از مقابر آن توأم با اشیاء مفرغی - که تاریخ آنها به هزاره اول میرسد - مقداری ظروف از نوع مذکور به دست آمده است .

در طبقه دوم گیان ، ظروف ماقبل ایرانی ادامه یافت ، ولی در آن باز گشتی به سوی تزیینات تصاویر حیوانی - که در

عهد سوم متروک مانده بود - دیده میشود . در هر حال این تزیین ، شکلی جدید است که به وسیله « متپ »ها^۳ مشخص است ، و سبکی است که در نیمه هزاره دوم ، در مناطق

۱ - Kernoī (در یونانی Kernos ، بشقاب بزرگ گلی که در آن میوه مینهادند . م.)
۲ - Métopes فاصله مربع و اغلب زینت شده بین دو triglyphe در ظروف دری (dorique) . (م.)

بسیار بعید از ایران رواج یافته و حتی به فلسطین رسیده است (ش ۲۶). به موازات این ظروف بومی، ظرفی دیگر قرار داشت که از خاك كوزه گری لطیف و درخشان ساخته شده و به علایمی که دقیقاً هندسی است با رنگ سیاه تیره، که گاهی نامرغوب است، منقوش گردیده. این نوع را که «کالای خابور»^۱ می خوانند، به سوی مغرب تا حدود ناحیه بحر الروم رواج یافته است. این سطح متعلق است به تاریخ هجوم هیکسوسها^۲ و فتح بابل به توسط کاسیان: دو نهضت بهم پیوسته که بار دیگر پلی بین بحر الروم و زاگرس افکند.

اسکان کیان اول^۳ مطیع تأثیرات بسیار پیچیده و مبهم بوده است. مشکل است تغییراتی را که بر ظرف سازی این عهد وارد آمده، بدون در نظر گرفتن شرایط اوضاع سیاسی ملل همسایه ساکن زاگرس، در هر دو سوی مشرق و مغرب، مورد آزمایش و مطالعه قرار داد. قدیمترین قسمت اسکان به وسیله ظروفی به شکل جام یا ساغر اندك منحنی - که به اشکال حیوانات یا علایم هندسی با آرایشی به شکل کیسوی بافته مزین است - جلوه گرمی شود (ش ۲۷).



ش ۲۷- کیان، جام، از سطح اول

ما منشأ این ظروف را می شناسیم: اینها از ظروف مشهور به «هوری»^۴ نشأت یافته اند و مخصوصاً حکمرانان میثانی - که در این زمان یعنی در قرنهای پانزده و چهارده ق. م. پادشاهی خود را به سوی شرق توسعه داده و زاگرس را که مسکن گوتی^۵ بود، به تصرفات خود ملحق کرده بودند - آنها را به کار می بردند. در این اواخر در کیان

۱- Habur (Khabur ت. ا.) ۲- Hyksos ۳- در ت. ا. افزوده شده: که در طول

نیمه دوم هزاره دوم صورت گرفت. ۴- hurrite (Hurrian ت. ا.) ۵- Gutti

قبوری یافته شده که شامل ظروفی شبیه به ظروف مذکور است ، و در هر حال از زمان تأسیس این موضع تا زمان مورد بحث ، نخستین بار است که ظروفی بدون تزیین می یابیم . ما مدتهاست که وحدت این ظروف و جواهر مربوط بدان را با آنچه در بابل ، در حدود اواخر تسلط کاسیان در قرنهای ۱۳ و ۱۲ ق . م . می شناسیم ، تأیید کرده ایم . به نظر می رسد جریانات غربی که مشرق نجد ایران را در مدت چند قرن تحت نفوذ قرار داد ، در این نقطه قطع شده باشد . بابل و آشور وارد میدان رقابتی طولانی گردیدند ، و منازعه آنها ممکن است بین زاگرس و جهان غربی تماسی لاینقطع ایجاد کرده باشد ، زیرا در این موقع جریاناتی از سوی مشرق ظاهر شده است . نخستین علامت تغییر آنست که در سिल्ک و گیان ظروف خاکستری - سیاه ، یا سیاه پدید آمده ، که قبلاً در آنجا دیده نشده بود . ما از این نوع ظروف بی خبر نیستیم ، چه سابقاً در هزاره سوم قومی که آنرا بکار می برده ، به تدریج در «حصار» مستقر شد و کم کم ظروف منقوش را ترك گفت و در شمال ایران منبسط گردید . این تمدن در سिल्ک بزور وارد شد ، و در مقبره الف ، عملاً چیزی جز ظروف خاکستری - سیاه مورد استعمال نبوده است . در گیان کمابیش بقایای عهد قبل غلبه دارد ، اما مجدداً سبك و شكل ظروف مختص به خود را به دست آورده است . فرضیه مبتنی بر اینكه ظروف مورد بحث همراه با قبایلی که از شمال و شمال شرقی بر اثر فشار خارجی رانده شده و به ایران آمده بودند وارد گردیده ، فرضیه ایست قابل قبول که علت ویرانی حصار را توضیح می دهد . این « هلال کوهستانی » تا این زمان ، بین محاربان نجد ایران و دنیای شمال و شمال شرقی ، به منزله سپری بوده است ؛ اما در همینجا بود که فشار آغاز گردید ، پیش از آنکه مهاجم خود ظاهر شود ، مهاجمی که تصور می رود می توان او را در تمدن مقبره ب در سिल्ک شناخت . حقیقه آنست که بعد موجی جدید ، با فرهنگی مختص ، ابتکاری و عالی جانشین تمدن ظروف خاکستری - سیاه گردید ؛ آن فرهنگ

مقبرهٔ ب درسیلک است که ما باید بدان باز گردیم . وی با فرهنگ مقابر «سبک لرستان» در گیان مشابه است . خط را بطلی بین این دو فرهنگ توسط روستاییان دهکدهٔ خوروین ، در حدود ۸۰ کیلومتری مغرب تهران^۱ ، در تپه‌های دامنهٔ جنوبی سلسله جبال البرز ، یافته شده است . عناصر مشخص هر دو مقبرهٔ الف و ب درسیلک با هم در آنجا پیدا شده‌اند ، اما این ظروف غالباً منحصر آخا کستری - سیاه می‌باشند (به استثنای بعض کوزه‌های کلی به سبک خشن معمولی) . آنجا آهن بیشتر مورد استفاده بود تا در مقبرهٔ الف ، هر چند استعمال آن غالباً منحصر به زینت آلات بوده است . شستی‌های به شکل سرفوچ بسیار متداول بود ، و ظروف بالولهٔ طویل - که محتملاً در امور مربوط به تدفین به کار می‌رفته - فراوان به دست آمده است .

اگر بخواهیم این صور متوالی را مورد تحقیق قرار دهیم و ارتباط آنهارا درک کنیم ، باید در این محل سه طبقه را مشخص سازیم ، و آن نتیجهٔ منطقی علتی واحد بوده است :

۱ - در حدود قرن دوازدهم ق . م . قبایل اطراف بر اثر فشار خارجی شروع به حرکت به سوی مغرب و جنوب غربی کردند . اینها اقوام مقبرهٔ الف درسیلک بودند .

۲ - در خوروین اختلاطی بین تمدن الف سیلک و فرهنگ که فشار آن موجب ایجاد حرکت مذکور شد ، صورت گرفت .

۳ - در آخر ، مقبرهٔ ب درسیلک تعبیر مادی نیرویی جدید بود که علت همهٔ جنبشهای دامنه داری که در نجد ایران درست در آخر هزارهٔ دوم صورت گرفته ، می‌باشد . ماقبالاً ، آنگاه که از کشف مقبرهٔ ب سخن به میان آوردیم ، از فرضیهٔ مبتنی بر اینکه فرهنگ مذکور متعلق به نخستین قبایل ایرانی است که در حدود ۱۰۰۰ ق . م .

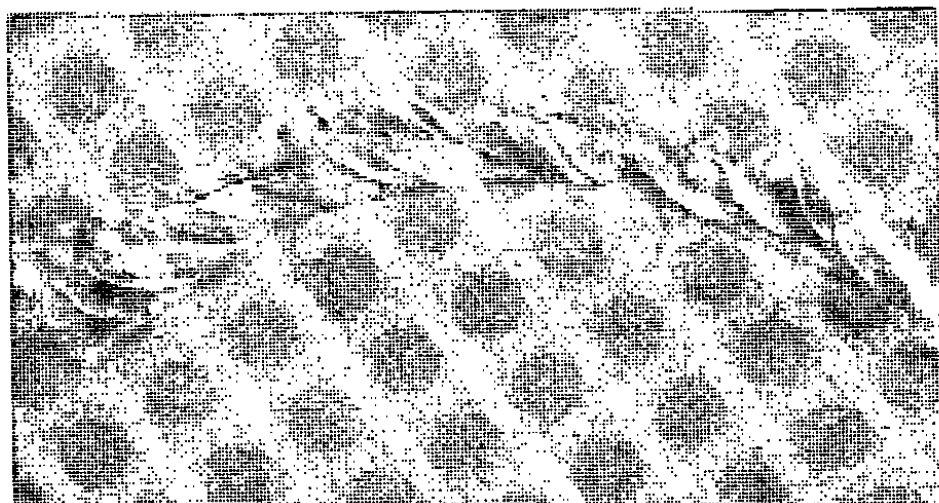
۱ - حدود ۵۰ میلی مغرب تهران (ت . ا .) ، ۲۳ کیلومتری شمال غربی کرج (م)

بدنواحی ایران رسیده‌اند ، ذکر می‌کرده‌ایم .

ظهور عهد مفرغ ، که در ایران در حدود ۲۰۰۰ ق . م . وقوع یافت ، به نظر نمی‌رسد که موجب تغییراتی مهم در اقتصاد این ناحیه شده باشد . مراکز روستایی که می‌توانیم آنها را از آخر عهد حجر متأخر مشاهده کنیم توسعه یافت ؛ اما آنها هرگز به اهمیت شهرهای مغرب نرسیدند ، و اقتصاد آنها نسبت به مراکز شهرهای بزرگ بابل ، آسیای صغیر و مصر عقب مانده تلقی می‌شود . البته عیلام مستثنی است و آن به نظر می‌رسد که با بین‌النهرین همسایه خود به دقت صلح را حفظ کرده باشد . وضع نجد و اشکال ارتباطات داخلی را محققاً باید علی درجه دوم برای وضع امور ایران در آن زمان محسوب داشت ، و در حقیقت کمی آب که مانع توسعه فلاحی می‌گردید ، و وضع آب و هوا و شرایط طبیعی که غالباً زندگی بدوی یا نیمه بدوی را تحمیل می‌کرد ، در درجه اول اهمیت قرار دارند . اما در هزاره دوم ایران کمتر از سابق از دنیا مجزا ماند . در این دوره مملکت مذکور وارد زندگی اقتصادی آن عهد شد ، و بر اثر منابع زیرزمینی خویش به حد وسیع در اقتصاد مدنی ممالک غربی شرکت کرد . در هر حال ، تجارت تحت شرایط مشکل انجام می‌گرفت . بازرگانان ثروتمند ، برای رهبری تجارت خود ، غالباً مجبور بودند در نواحی آشفته و ناامن سفر کنند ، و در نتیجه برای احتراز از مخاطرات می‌بایست سرمایه خود را به دست سلاطین ، نجبا و روحانیان بدکار اندازند . آنان منافع سرشاری از آن سرمایه به دست می‌آوردند ، و بازرگانان را ریزه خوار خوان خویش می‌کردند . نیز در این عهد ، بازرگانان دوره گردی بودند که فلزات کهنه و مستعمل را می‌خریدند و به عنوان گدازگر و آهنگر بدکار می‌پرداختند . عده‌ای از متخصصان بر اثر انتقال به مناطق مختلف ، مصنوعات خود را در نواحی که پیشتر هرگز با آنها تماس نداشتند ، حمل می‌کردند .

اختراع مفرغ موجب تکمیل روش ایجاد و تحویل اشیاء فلزی گردید ، و

تقاضای مواد خام روز افزون شد. این سرچشمه ثروت، ایران را به عنوان یکی از مهمترین تهیه کنندگان مس، قلع، سرب، چوب و سنگ، لایق دخول در جمع ملل کرد. سابقاً همسایگان غربی تنها مشتری وی بودند، اما در این زمان هند نیز داخل دایره مشتریان وی گردید. بدین وجه روابط تجارتي ایران روبه تر اید گذاشت، اما بدون آنکه بتواند بابل را از میدان بدر کند. همچنانکه روابط بازرگانی توسعه می یافت، کاروانها زیاده تر می شد و مردم بیش از پیش به نقاط دورتر مسافرت می کردند. توسعه روابط سیاسی، از قبیل وضع دولت میتانی، اطلاعات بیشتری از ناحیه مشرق درموراء سد زاگرس و استعدادات آنرا به دست می دهد. یکی از نشانه های ارتباط و اتصال بین ایران و مغرب تغییرات بسیاری است که در ظرف سازی هزاره دوم رخ داده، و این قرینه ثابت می کند که ارتباط نزدیکی بین نجد ایران و ناحیه مغرب آن وجود داشته است. اکنون آن زمان فرارسیده که ایران بتواند ادعا کند محلی در اقتصاد آسیای غربی به دست آورده است. تفوق سیاسی ایران در مدتی متجاوز از پنج قرن در هزاره دوم، در ناحیه ای که دارای تمدن مرقی مانند تمدن بابل بود، می بایست تحول روابط با مغرب را در حیطه امور اقتصادی نیز اعمال کند.



تاج گل زرین

فصل دوم

ورود ایرانیان

مهاجرت مادها و پارسیان

در آغاز هزارهٔ اول ق. م. دو واقعهٔ بسیار مهم و غیر مرتبط در تاریخ ملل آسیای غربی مؤثر بوده است: مهاجمهٔ هند و اروپاییان و استعمال روز افزون آهن. بهر حال، با وجود این تصادفات، دلیلی نیست که بتوان فرض کرد که تازه واردان استعمال این فلز را با خود آورده باشند. ورود هند و اروپاییان به نظر می‌رسد که از جهت خصایص بسیار شبیه به هجوم پیشین آنان بوده است، و محتملاً از همان نواحی عزیمت کرده‌اند. درست در حدود اواخر هزارهٔ سوم ق. م. مؤسسات شاهنشاهی آیندهٔ ختی (هیتی) در سراسر بالکان و بسفر رخنه کردند^۱، و از حدود ۱۲۰۰ ق. م. قبایل تراکوفری^۲، که توسط ایلیریان^۳ رانده شده بودند، در آسیای صغیر نفوذ کردند. فریژیان، ارمنیان، تراکیان، میسیان^۴، اقوام بالکان به شاهنشاهی ختی درآمدند و آنرا تخریب کردند. آنان موجب بدبختی اتباع و دشمنان خود هر دو شدند. موج مذکور شامل فلسطینیان^۵

این نظر قابل توجه مورد قبول عموم نیست، بلکه یکی از فرضیه‌های متعدد در خصوص موضوع مورد بحث می‌باشد (ت. ا. ۱) — ۲ Thraco-Phrygiennes (Thraco-Phrygiana ت. ا. ۱)،
 ۳ Illyriens (Illyrians ت. ا. ۱) — ۴ Mysiens (Mycenaeans ت. ا. ۱) — ۵ Philistines (Philistines ت. ا. ۱)

نیز گردید که در فلسطین^۱ - ناحیه‌ای که هنوز به عمان نام خوانده می‌شود - اقامت گزیدند . قوای مهاجم - یعنی « اقوام دریا » - با قوای نیرومند سواره نظام و گردونه‌ران ، همراه کشتی‌هایی که متعاقب آنها در دریا حرکت می‌کرد ، از سوریه و فلسطین گذشته به دروازه‌های مصر رسیدند ، و در آنجا فقط فعالیت نیرومند رامسس سوم^۲ توانست کشورش را از بدبختی نجات دهد . اقوام جوان و قوی مذکور ، چون از مصر رانده شدند به سوی سوریه و آسیای صغیر هجوم بردند ، و در کشور اخیر دو دولت ایجاد کردند : دولت فریثریان در مغرب و دولت مشک^۳ در مشرق . در مملکت نخستین ، گروهی از کشورهای کوچک « ختی‌هیر و کلیفی »^۴ در حلب ، حماة ، کرخ میسان^۵ ، ملطیه مستقر ساختند .

نفوذ ایرانیان در ایران ، در آغاز هزاره اول ق . م . به وضعی جزو وضع مهاجمه نخستین - در ۱۰۰۰ سال پیش - مؤثر افتاد . مهاجمان بزور و با امواج متوالی وارد میشدند ، و ظاهراً همان دوجاده‌ای را که در نخستین مهاجمه سپرده بودند ، این بار نیز طی کردند ، یعنی قفقاز و ماوراءالنهر . بهر حال ، در این زمان ، آنان توسط قوم بومی آسیانی مستهلک نشدند ، چنانکه هوریان ، حکام میتمانی و کاسیان مستهلک شدند و فقط آثاری از زبان و دین خود باقی گذاشتند . پس از نفوذ تدریجی که مدت چند قرن طول کشید ، آنان به عنوان ارباب این ناحیه - که بعداً از آنجا برای فتح دنیا حرکت کردند - مستقر گردیدند .

شعبه شرقی ایرانیان ، که از ماوراءالنهر آمده بودند ، نمیتوانست به طرف جنوب هندو کش گسترده شود ، زیرا همه ناحیه رخج^۶ و پنجاب قبلاً در دست شعبه خواهر آریاییان - هندوان آینده - افتاده بود ، و آنان در دوران مهاجمه قدیم هند

۱ - Palestine ۲ - Ramsès III ۳ - Mushki ۴ - Hittites hiéroglyphiques
(neo - Hittite) ۵ - Carchemish (ت . ا .) ۶ - Arachosie (الرخج)

و ایرانیان ، در آن حدود مستقر شده بودند . بنا بر این تازم واردان مجبور بودند به مغرب ، به سوی نجد ایران ، در طول جاده طبیعی که از بلخ به طرف قلب ایران پیش می‌رود ، حرکت کنند . این بخش ایران کمتر از هند طرف توجه بود ، و «فقط از جهت مساحت ارزش داشت» . ایرانیان هرگز اندیشه تصرف مجدد رنج را ترك نکردند . آنان بسختی در این ایالت با قبایل ودایی^۱ محاربه‌ای طولانی کردند که در نتیجه سرزمین متنازع فیه بد ایرانیان تعلق یافت .

این مهاجرت بزرگ هند و اروپاییان به آسیا ، با عناصر تراکو - فریژیان در آسیای صغیر و ایرانیان در نجد ، میبایست از بعض جهات با جنبشهای بسیار وسیع اقوام مهاجم اروپای جنوبی^۲ و غربی - که در حدود همان زمان وقوع یافته - مرتبط باشد . کلتها^۳ و ایتالیان^۴ قصیر الرأس^۵ ، در اروپا - مانند هند و اروپاییان در ایران - جایگزین مستطیل الرأس^۶ بومی شدند . کمی پیش از ظهور ایرانیان ، تمدن مینوی^۷ بر اثر هجوم قصیر الرأس تخریب شد ؛ در حدود سال ۱۰۰۰ قصیر الرأسان به انگلستان - که تا آن زمان کشور منحصراً مستطیل الرأس بود - هجوم بردند . مهاجمان لهجه‌های هند و اروپایی را با خود وارد کردند ، همچنانکه ایرانیان لهجه خویش را داخل نمودند . در اینجا مسأله‌ای پیش می‌آید که بی اهمیت نیست : اگر خویشاوندی نزدیک بین لهجه‌های ایتالیایی و کلتی اجازه دهد که به وجود يك جامعه نژادی ، و حتی شاید سیاسی ، در زمان اجداد آنان قایل شویم ، بر طبق تشخیص علما رابطه‌ای لغوی بین هند و ایرانی و ایتالو کلتی وجود داشته است . همچنین دانشمندان بر آنند که پارسی

۱- Védique ۲- مرکزی (ت. ا.) ۳- Celtes ۴- Italiotes ۵- Brachycéphale
(انسانی که جمجمه‌اش کشیده‌است و عرض آن تقریباً مساوی با طول آنست. م.) ۶- Dolichocéphale
(انسانی که طول جمجمه او تقریباً يك ربع از عرض آن بیشتر باشد. م.) ۷- minoenne
منسوب به عهد Minos پادشاه اقریطش Grète ، پسر اروپا Europe و زئوس zeus (م. م.)

باستان^۱ خویشاوند زبان سقلاییان بالت^۲ است، و این امر موجب این فرضیه شده که اجداد ایرانیان در جوار سقلاییان میزیستند. علما معتقدند که استهای^۳ امروزی واسطه^۴ بین سقلاییان و ایرانیان بوده‌اند. بدویانی که به اروپا هجوم بردند مانند ایرانیان اصلاً قومی شبان، و به درجه‌ای کمتر، فلاح بودند. بالانراز همه، آنان پرورنده و تربیت کننده اسب بودند، و سواره نظام و گردونه‌رانان ایشان در پیشرفت تهور و جسارت ایشان تأثیر بسزا داشته‌اند. مقابر آنان، مانند مقابر ایرانیان قدیم به تقلید خانه‌های نردیک^۵، سقفی داشت شیروانی شکل (دارای دوشیب)، و محتملاً انعکاس همان بینشی است که در گور خانه شکل اتروریا^۶ در آغاز هزاره اول ق. م. شناخته شده. این اقوام نردیک، مانند ایرانیان به تدریج پیش می‌رفتند، و اروپا تحت «جنبش برومند» آنان تغییراتی عمیق یافت.

آنچه موجب توقف پیشرفت ایرانیان شد، رشته‌های موازی جبال زاگرس نبود، هر چند که عبور از آنها مشکل بود و آنها به منزله سدی نگهبان به شمار می‌رفتند. در مغرب سدی از ممالکی تشکیل شده بود که در طی گذشته تاریخ طولانی با فرهنگی که نتیجه قرن‌ها - اگر نگوییم هزاران سال - زندگانی خانه نشین و متمدنانه بود، توسعه یافته بودند. قبایل ایرانی که به جنوب شرقی در طول چینهای زاگرس حرکت می‌کردند، از جنوب به شمال با این ممالک مقابل شدند: عیلام که شامل سوزیانا (شوش) بود و تا جبال ساحلی ادامه داشت، بین النهرین که در شمال بابل سرحدی مشترک با آشور داشت، در آخر، دورتر در شمال و شمال شرقی حوالی دریاچه وان، آنجا که زاگرس در جبال قفقاز مستهلک می‌گردد، با دولت جوان اورارتو^۷ (آرارات)

۱- Vieux perse ۲- Slaves haltes ۳- Ossètes ۴- در ت. ا. قسمت مربوط به نژادها و زبانها حذف شده. ۵- Nordique، وابسته به نژاد اسکاندیناوی و بریتانیای شمالی (م). - رک. 199-200, 209 pp. «Iran in the Ancient East» HERZFELD (ت. ا.) ۶- Etrurie [Etruria ت. ا.] ۷- Urartou

– که چهار قرن بعد باید دولت ارمنستان را تشکیل دهد - مقابل شدند .
 در این زمان ، ایرانیان آن قدرت را نداشتند که ابن سدرایشکنند . در طی چهار قرن آینده ، آنان قوم بومی و اصلی را مستهلک کردند و تمدن مخصوص خود را مستقر نمودند . ناگزیر بنیان تمدن مزبور بر فرهنگهای ممالک همسایه – که هر چند راه پیشرفت او را به سوی مغرب سد کرده بودند ، ولی همیشه دشمن او به شمار نمیرفتند – استوار بود . مهاجمان در دره های زاگرس مستقر شدند و طرحی برای زندقانی سیاسی ، فرهنگی و تاحدی مذهبی خویش – که توسط تمدنهای مذکور برای ایشان آماده شده بود – ریختند ، ولی بعدها خود آن تمدنها را مستهلک کردند .

نیمه اول هزاره اول ق . م . در تاریخ بشر مرحله ای قاطع به شمار میرود . مرکز «سیاست جهانی» در این عصر ، بعوض دره های دارای آب و هوای مطبوع که موجب پیدایش تمدنهای عالی است ، مانند دره های نیل که مسکن مصریان بود ، یا دشتهایی که توسط دجله و فرات آبیاری میشد و مسکن شومرو – سامیان^۱ بود ، به سوی شمال به نواحی که از جهت مناظر طبیعی و آب و هوا کمتر ملایم بود ، انتقال یافت . و در آنجا محاربات برای کسب قدرت جهانی در گرفت . در این جا سه خصم نمودارند : آشوریان سامی با شاهنشاهی وسیعشان ، اورارتو – دولتی مقتدر از اصل آسیانی – حریف سخت کوش آشوریان ، که گاهی نیز بر آنان غلبه میکرد ، دیگر آریاییان – همین ایرانیان که پس از نزاع طویل و شدید بر دو رقیب خود غلبه کردند ، و با غنایم خویش نخستین شاهنشاهی جهانی را تأسیس نمودند .

تحدید علل این جنبشهای پردامنه وسیع که صحنه عملیات آن دنیای اوراسی^۲ بود که در آن قبایل هند و اروپایی خودنمایی کردند ، آسان نیست . تصور میکنند

۱ – Suméro - Sémites — ۲ Eurasique (Eurasian ت. ا.) ، منسوب به Eurasie ،

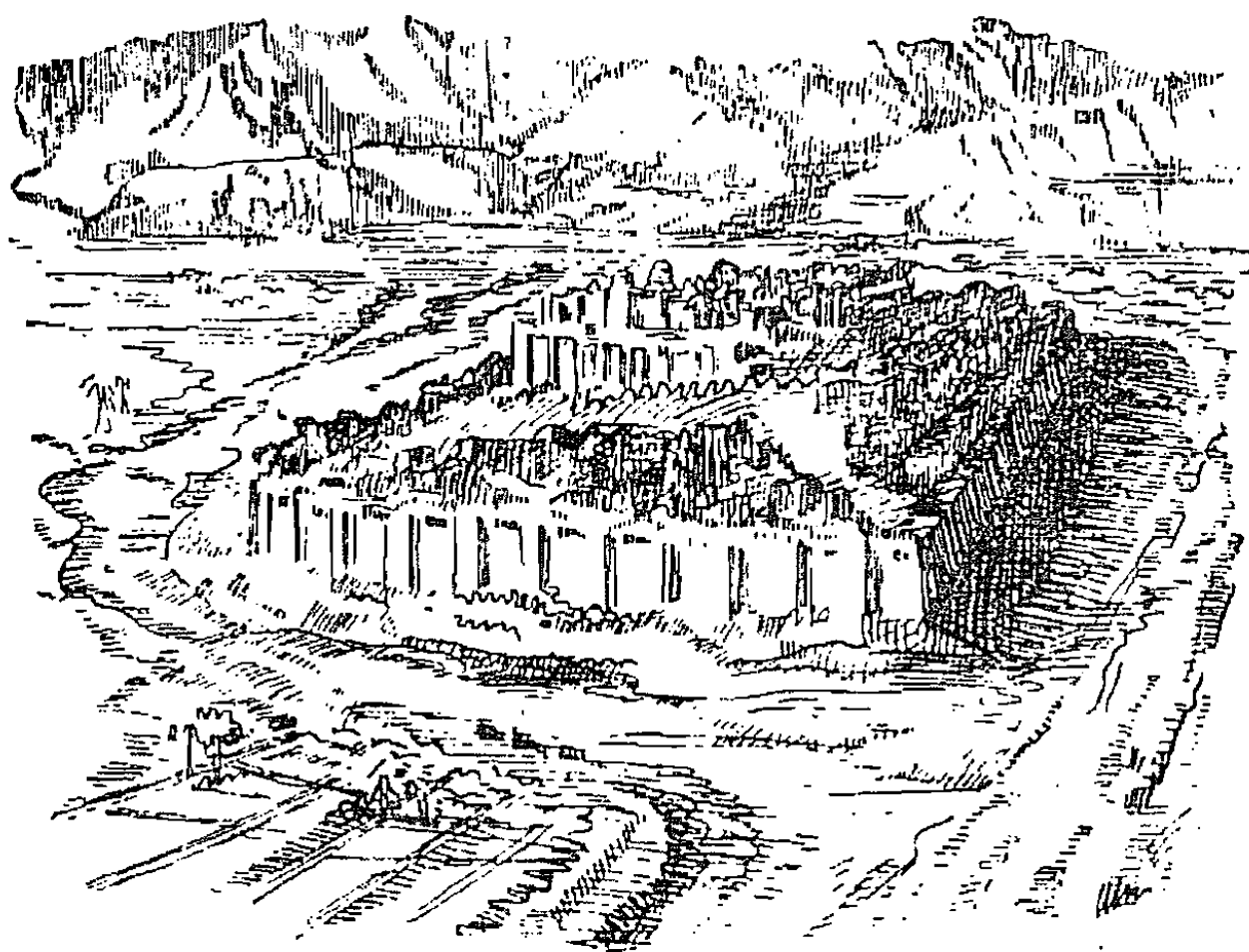
نامی که گاهی به مجموع دو قاره آسیا و اروپا دهند (م).

که تعداد متزاید گله‌ها، مالکان آنها را مجبور کرد که در جستجوی چراگاه‌های جدید برآیند، جربائی که متناوباً موجب ویرانی استپ‌های اوراسی شد، نیز ممکن است ایشان را برای چاره به جستجوی نواحی مساعدتر واداشته باشد. این سواران دشمن اقوام خانه‌نشین بودند و شغل آنان جنگ بود، و در این باب تجاربی اندوخته بودند، و بر اثر اعمال آن برای خود تمدنی پدید آوردند. مهاجرت ایشان قرن‌ها طول کشید، و سرانجام فاتحان چندان با مغلوبان مخلوط شدند که همه آثار اصل و منشأ خود را از دست دادند.

اینجا مسأله بدست آوردن « پروانه اقامت » شبیه آنچه که توسط دولت رم در پایان قرن چهارم م. برای اسکان بربرها توزیع شده بود، در میان نیست. این سواران ایرانی با زن، بچه و گله وارد شدند، و مزیت تقسیم ناحیه را به ممالک کوچک متعدد به دست آوردند. بیشتر آنان، همراه گروه سواران خود، وارد خدمت امرای محلی گردیدند. آنان مردانی بودند که از راه شمشیر و به عنوان سرباز مزدور زندگی میکردند. ایشان سربازانی را تشکیل دادند که میبایست يك روز جانشین همان امرایی بشوند که خود در خدمت ایشان بودند. بدین وجه این ممالک کوچک - که غالباً چیزی بیش از شهرهایی که توسط کمربندی از باغها و مزارع محاط شده بود، محسوب نمیشد - به دست تازه واردان افتاد. در طی قرون، جانشینی تدریجی صورت گرفت، و در نقاط مختلف نجد ایران بدطور غیر متساوی آثار آن ظاهر شد، و ساکنان بومی بیش از پیش مجبور بودند که متصرفات خود را به قشون مهاجم تسلیم کنند. فعلاً غیرممکن است که تاریخ این توسعه و انبساط را به رشته تحریر درآوریم، زیرا منابع بسیار کم و متفرق است.

سالنامه‌های آشور تنها گزارشهایی است که به جامانده، ولی تشخیص و تطبیق اسامی امرا و شاهان، شهرها، و نواحی مذکور در آنها بهیچوجه قطعی نیست. واقعه‌ای

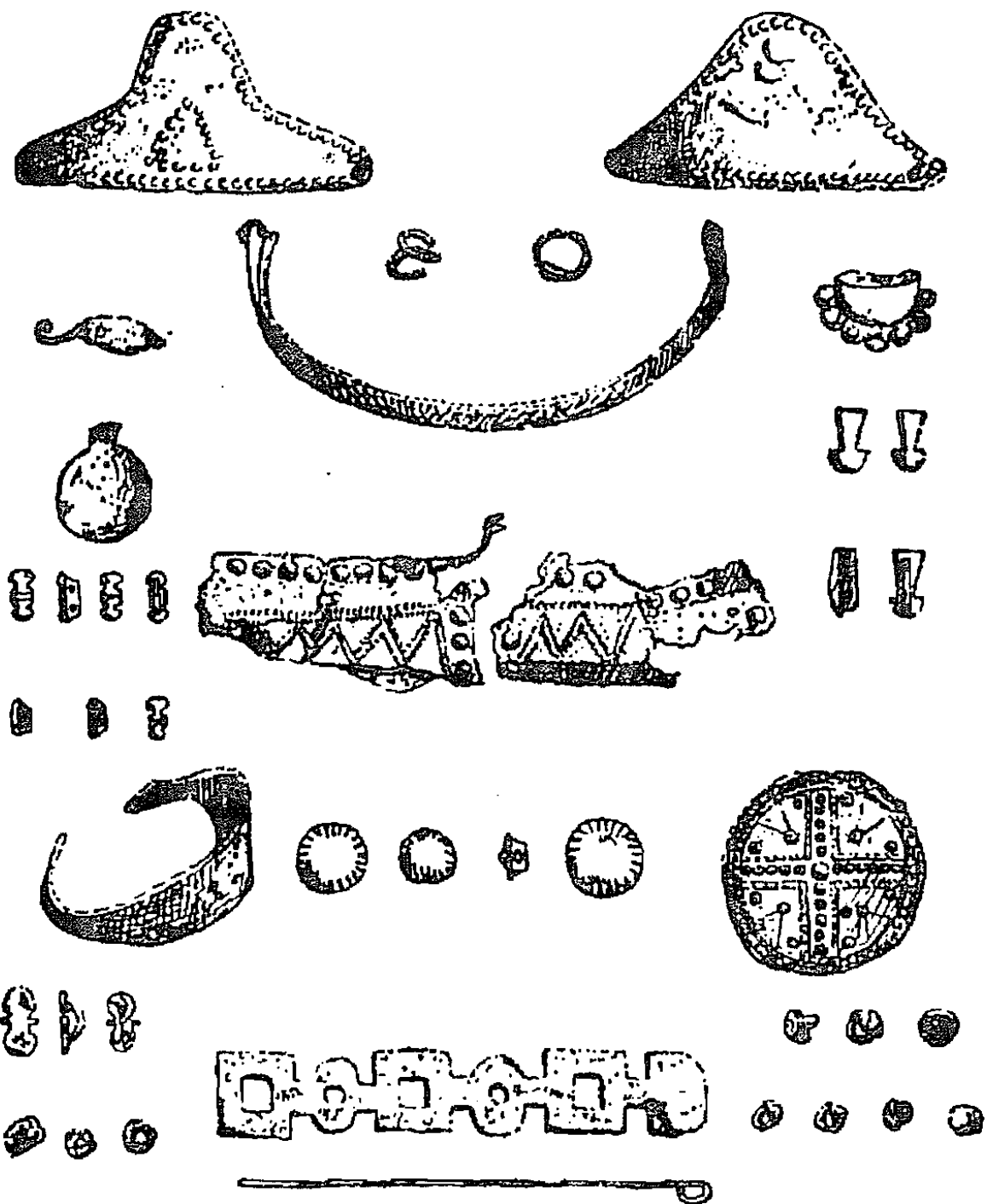
که اتفاق افتاده ، میبایست شبیه به منازعهٔ امپراطوری رم ضد بربرها باشد ، با این تفاوت که در عوض رود رن^۱ و دانوب^۲ ، در اینجا سدی از کوه بود که جهان متمدن را از هجوم مقاومت ناپذیر قبایل جدا میکرد. آنجا رم متحد بود، اینجا تمدنهای مختلف وجود داشت . بنا بر آنچه گفته شد به سهولت میتوان خاصهٔ ترکیبی فرهنگ مادی ایرانیان را درك کرد .



ش ۲۸- شهر سيلك ، طرح مجدد

اینك میخواهیم تمدن این جنگجویان ، و مخصوصاً تمدن قبیله‌ای را که در واحه‌های کاشان نظارت داشته‌اند ، بشناسیم . در سيلك ، که سابقاً ارتباط آنرا با اسکانهای ما قبل تاریخی ذکر کردیم ، یکی از این امرا مقر باشکوهی در قلعهٔ تپه‌ای

مصنوعی بنا کرد، و آن به وسیله دیواری محاط و دارای برجها بود (ش ۲۸).
 آنجا تغییری مهم در طرز تدفین - که عموماً علامت جانشینی اساسی قومی
 نو به جای قومی کهن محسوب است - وقوع یافت. قبرها دیگر در زیر کف خانه حفر



ش ۲۹ - سبک، زینت آلات سیمین و مفرغی از گورستان ب

نمیشد . چند صد متر^۱ دور از شهر ، کورستان - که به منزله «شهر مردگان» بود - قرار داشت . اموات هنوز هم با لوازم متعدد و مختلف قبر در خاک دفن میشدند ، و گاهی چند صد شیء در قبر جا داده میشد (تص ۶) . در رأس آنها کلاه خودهای چرمی بود که اکنون از بین رفته ، ولی لوحه های سیمین کار شده که روی کلاه خودها به منزله تزیین دوخته شده بود ، به دست آمده است . در این قبور زینت آلات بیشتر وجود داشت ، مخصوصاً اشیاء سیمین و مفرغی : سنجاقها به شکل سر حیوانات - که تزیینی به سبک نزدیک^۲ بسیار عالی است - دستبند ، گوشوار ، تزیینات سر ، انگشتری و قلاب کمر بند که هم زنان و هم مردان آنها را به کار میبردند - برنجن ها معمولاً از مفرغ ساخته میشد ، ولی گاه نیز آنها را از آهن میساختند (ش ۲۹) .

اسلحه - شمشیر ، خنجر ، سپر ، پیکان - هم با مفرغ و هم با آهن ساخته میشد (ش ۳۰) .

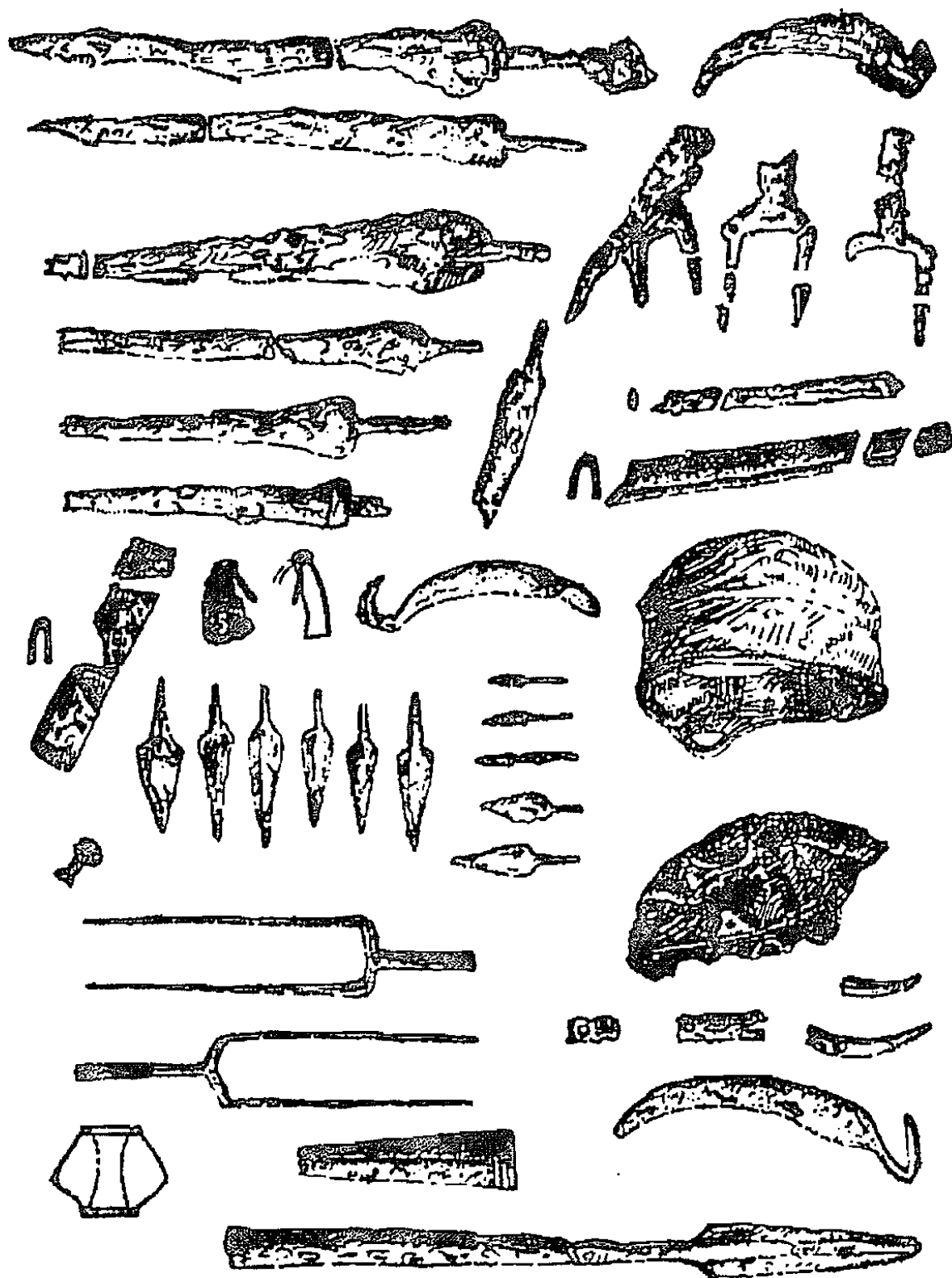
هریک از قبرهای جنگجویان حاوی مجموعه ای از سازو برگ مفرغی و آهنی شامل لکام و اشیاء متعدد برای آراستن سروسینه اسب بوده است (ش ۳۱) .

برای تهیه غذای میت ، از دیگهای بزرگ مفرغی دسته دار ، که در نزد سکه ها^۳ متداول بود ، و دوشاخدهای مفرغی یا آهنین برای برشته کردن گوشت ، استفاده میکردند .

در هر حال ظروف ، بخش غالب اشیاء مذکور را تشکیل میداد : ظروف به - رنگهای مختلف ، یا یلثرنگ ، خاکستری - سیاه ، قرمز یا خرمایی کمرنگ ، برای استفاده از مراسم یا استعمال در امور خانگی ، دلیل فعالیت بسیار کارگاه کوزه گران است . برجسته ترین شکل ، متعلق به ظرفی است با لوله طویل ، بسیار شکننده تراز آنکه بتواند در امور روزانه مورد استفاده قرار دهند ، و شاید منظور از ساختن آن ،

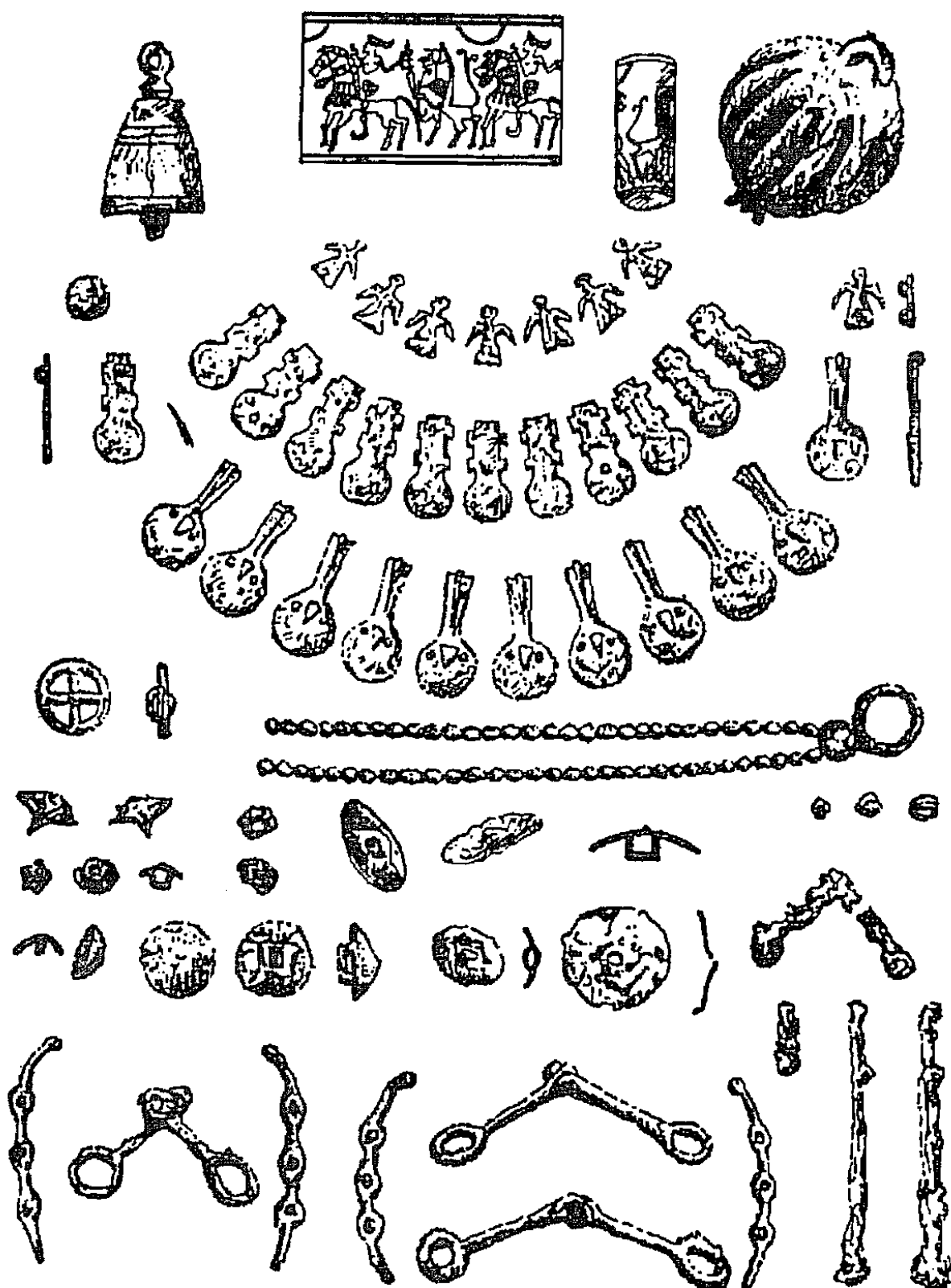
۱ - چند صد یارد (ت. ا) ۲ - Nordique ، رك . ص ۵۹ ج ۱۱ ۳ - Scythes

استعمال در مراسم قربانی به هنگام تدفین بوده است (ش ۳۲).



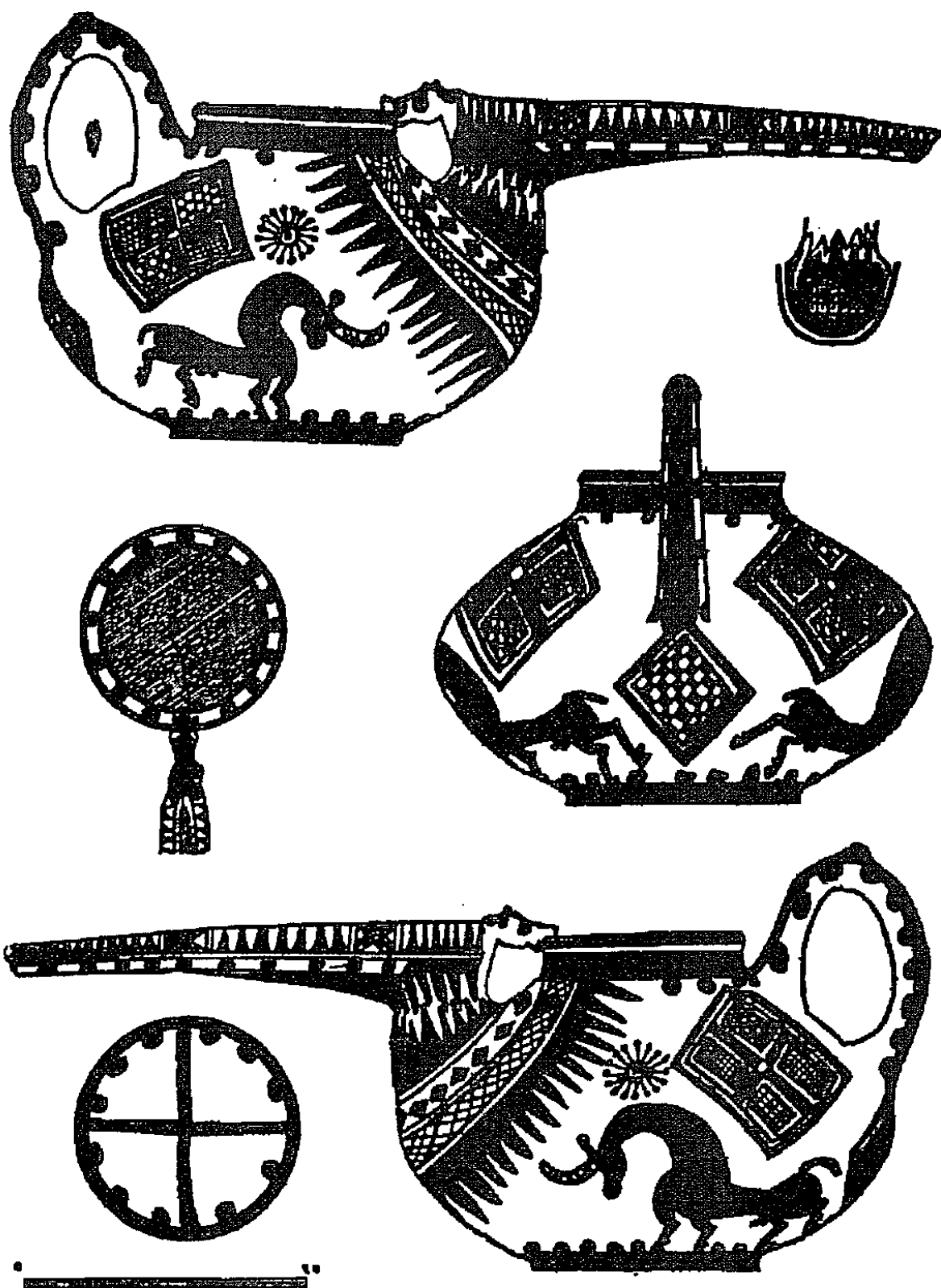
ش ۳۰- سیلک : اسلحه و ابزار مفرغی و آهنین از گورستان ب

این نوع ظرف ممتاز در همه نقاط ایران رواج یافت : ظرفهای مذکور در



ش ۳۱- سیلک : مهر استوانه سنگی واجزای ساز وبرگ مفرغی وآخنی از گورستان ب

سیلک و گیان ، لرستان ، مغرب تهران ، نزدیک کسرج ، جنوب دریاچه اورمیه و



ش ۳۲- سیلک ، ظروف گلی منقوش از گورستان ب

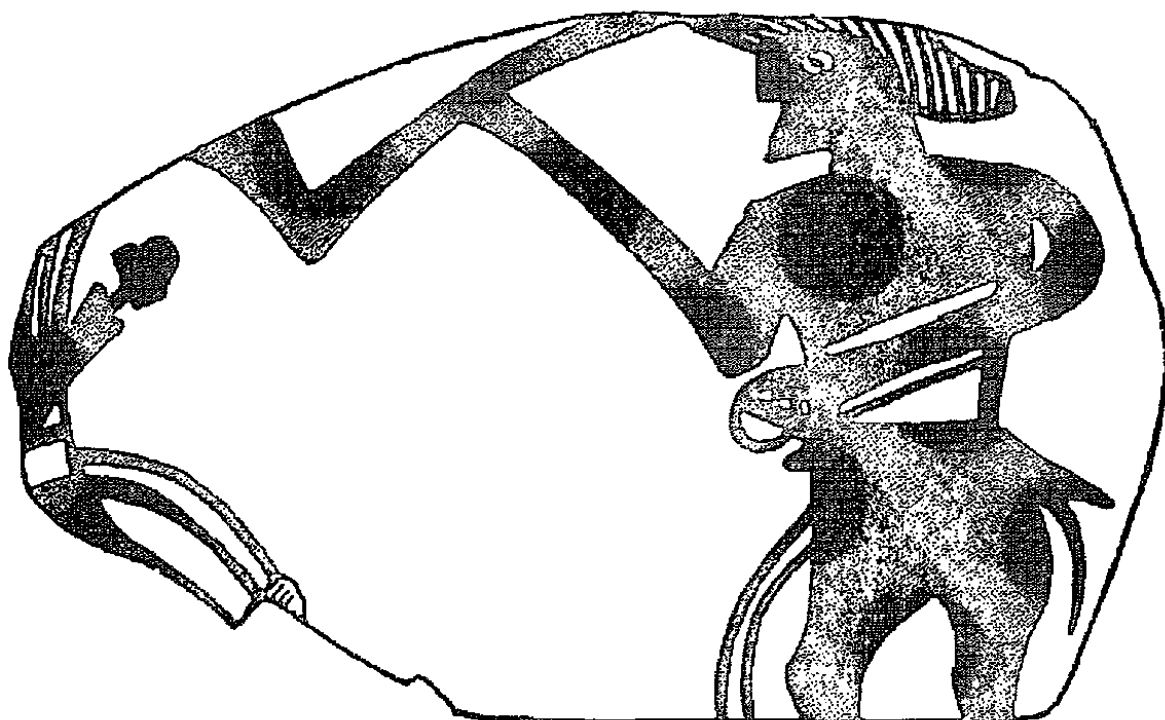
سلدوز یافته شده است . ما حتی توانسته ایم آنرا در نادعلی واقع در ساحل رود هلمند (هیرمند) در حاشیه صحرای سیستان افغان نیز تشخیص دهیم . در سیلک ، تزیین منقوش آن مخصوصاً غنی و آموزنده است . منشأ این ظروف ، هنر ظروف منقوش نجد ایران بود ، که عملاً ساخت آن هرگز قطع نگردید . اما در ظروف سیلک نقاشی بسیار و مفصل : سلیقه ای جدید را منعکس میسازد ، و آن نفرت از خلا است . علاوه بر انگیزه های هندسی که در میان آنها گردونه خورشید شایان توجه است ، بزکوهی را تصویر میگردند ، ولی بزودی - مانند هنر هالشتاتی^۱ - صورت اسب جای آنرا گرفت . اسب و خورشید در مظهری که همه اقوام هند و اروپایی آنها را به یکدیگر مرتبط ساخته اند ، به تدریج مقام ارجمندی در هنر بدست آوردند . اسب بالدار منقوش بر ظروف سیلک و نیز در يك لوحه مفرغی که چکش کاری گردیده - و شاید یراغ تجملی اسبی جنگی بوده - و در سلدوز به دست آمده ، دیده میشود . تصویر انسان در سیلک بسیار قدیمتر از یونان است که نیمرخ انسانی در قرن هشتم ق . م . در ظروف کلی تکامل یافته آن ظهور کرده است . در ظروف سیلک ، تصاویری از مردان که پیاده میجنگند و دارای کلاه خود با جیغه و پر و نیم تنه کوتاه چسبان هستند نقش شده (ش ۳۳) . روی يك مهر استوانه ای صورت جنگاوری بر پشت اسب منقوش است که با غولی میجنگد ، غول نیز به همین طرز ملبس است ، و کفشهای نوک بر گشته پوشیده است (ش ۳۱) . در مهر دیگر ، که باناشی کری حکاکی شده ، مردی روی گردونه ای که توسط دو اسب کشیده میشود ، ایستاده و تیری به سوی حیوانی که میخواهد شکار کند ، می اندازد .

بدین وجه این تصویر جنگجو و شکار گر هردو میباشد که توسط کوزه گر

۱ - Hallstattien منسوب به Hallstatt یا Hallstadt ، قصبه ای در اتریش ، در Salskommergut دارای ۱۷۳۰ سکنه ، که آثار ماقبل تاریخی دارد (م) .

و سنگ تراش نقش شده ، واو موضوعاتی را ابداع کرده که در تمام اعصار هنر ایرانی، جنبه کلاسیک داشته است .

تپه‌ای که از قبر پر از خاک تشکیل گردیده ، به وسیله الواح ثقیل از سنگ یا از گل پخته حمایت می‌شده ، و طوری آنها را قرار میداده‌اند که قبر به خانه‌ای شیروانی شکل (با بام دو شیبه) شباهت داشته است . ما میتوانیم در اینجا همان



س ۳۳- سیلک : ظرف گلی منقوش از گورستان ب

اندیشه‌ای را درك كنیم که در قبر خانه شکل نزدیک^۱ - که پیشتر در میان مهاجمان هند و اروپایی که بدایتاً رفته بودند ، - دیده ایم . این رابطه ایرانیان با ممالکی که اروپاییان متقدم سابقاً در آنها سکونت کرده بودند ، با وجود تغییراتی که در آن صورت گرفت ، تا مدتی قطع نشد و قبرهایی نظیر کور کورش بزرگ این امر را

۱- Nordique ص ۵۹ ج ۱۱ (م) ؛ ورك .

HERZFELD «Archaeological History of Iran» pp. 15,16,33 ff. (ت. ا.)

ثابت میکند .

بیشتر مجموعه‌هایی که در گورستان یافته میشود قصر الرأس^۱ است ، و این امر بیشتر در نجد ایران مشاهده نشده بود. از این نظر باید یادآوری کرد که در حدود همان زمان اقوام قصر الرأس متعلق به خانواده بزرگ هند و اروپایی نه نهاد ایتالیا نفوذ کرده ، بلکه در اروپای غربی هم وارد شده بودند .

رأس توده خاك سيلك كه از بسیاری از دهکده‌های ما قبل تاریخی متوالی پوشیده بود ، مجدداً تسطیح گردید و بر روی آن رئیس جدید مقر خود را بنا کرد. این مقر اکنون وجود ندارد ، اما توده‌ای سخت بیش از ۴۰ متر^۲ پایه آنرا تشکیل می‌دهد .

استعمال متناوب آجر خام و سنگهای خشکی که با آن‌ها دیوارها را می‌ساختند ، نشانه فنون ساختمانی است که تا این زمان در نجد ایران شناخته نبود. فاتحان میبایست آنرا از جای دیگر- شاید از نقاط شمالی تر ، از اقوام مجاور ، در طی مهاجرت تدریجی خود - آموخته باشند . این طرز بنا کردن زمینی مسطح که روی آن باید قصر و اقامتگاههای نجبا ساخته شود ، مستلزم گروهی کارگر ، بنا ، آجرچین ، عمله و سنگ کن بود . بنابراین امیر عده‌ای رعیت را استخدام میکرد که برای او و بعضی نجبای ملتزم رکاب و نگهبانان خاص وی کار میکردند. این جامعه پیشتر به دو قسمت بسیار متمایز تقسیم شده بود ، حتی گورستانهای معاصر آنها نیز این امر را ثابت میکند : بعضی قبور حاوی اجساد است که با زینت آلات سیمین آراسته و با اسلحه و ابزار مختلف مجهز است ، در صورتی که در قبور دیگر فقط تزیینات مختصر آهنی و تعدادی اندك كوزه وجود داشته است . برخی از قبرهای فقیرتر فاقد تخته سنگی که بر سقف گذاشته میشد - و ظاهر يك خانه نرديك را نشان میداد - میباشند .

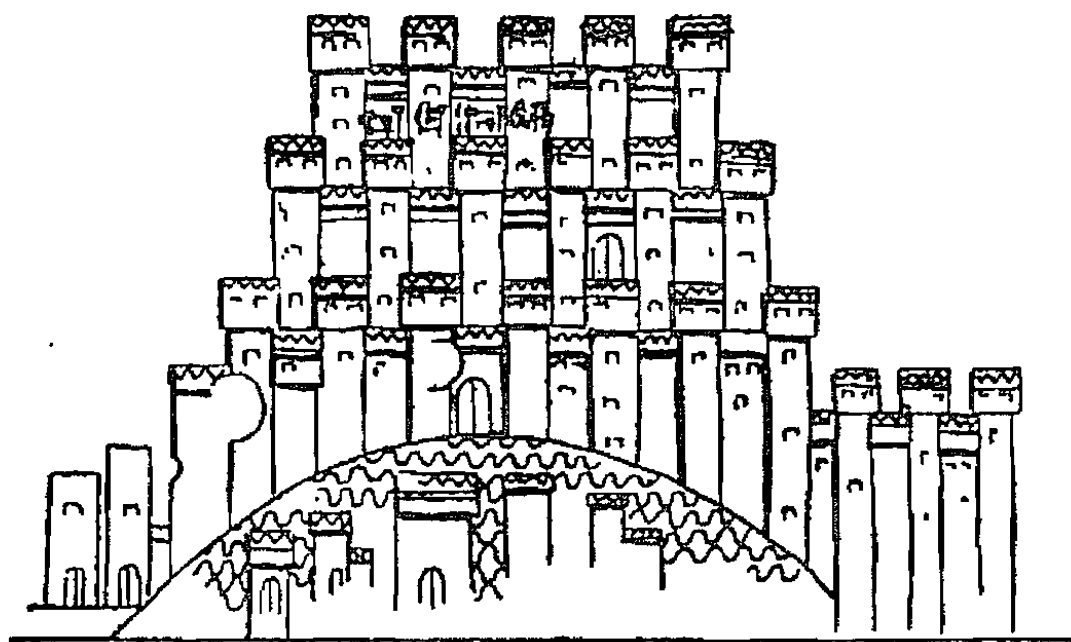
۱ - Brachycéphale رك، ص ۵۹ ج ۴ ۲ - ۴۰ یارد مربع (ت. ا.)

شاید اینان سکنه بومی بودند که مطیع مهاجمان شده بودند. این فرضیه غیر ممکن نیست، زیرا اشیاء کمی که با آنها یافته شده ابزار دهاقین و پیشه‌وراست.

دهکده ماقبل تاریخی سیلک، که مورد تهاجم یک طایفه سوار قرار گرفته بود، به یک شهر مستحکم تبدیل شد: کاخ، ساختمانهای فرعی و شاید یک معبد و محله‌های سکونت، و اطراف آنرا دیواری با استحکامات و برجها - برای مقاومت در برابر محاصره - فرا گرفته بود. رؤسای جدید نه تنها با امرای محلی و نیز با یکدیگر می‌جنگیدند، بلکه همچنین با دول بزرگ غرب. مخصوصاً با آشور محاربه می‌کردند، و نیز گاهی به عنوان مزدور در خدمت دول مذکور وارد میشدند. منظره نجد ایران تغییر یافت، و به تقلید ساختمانهای سلطنتی آشور و کما بیش به همان وضع، شهرهای مستحکم ایران را با دیوارهای دوگانه یا سه‌گانه که اطراف آنرا خندقها یا رودهایی که آنها را از مسیر اصلی منحرف کرده بودند، و برجهایی که به وسیله افراد مدافع مجهز بود، و پایه‌های سنگی و مزغله‌ها فرا گرفته بود، ایجاد کردند. آن زمان عهدی قابل توجه در پیشرفت زندگی مدنی ایران محسوب میشود، و شاید بتوان آنرا به روح حادثه جویی عنصر نژاد جدید نسبت داد، و این پیش در آمدی بود برای آینده‌ای که در آن زمان به جای کثرت امرا و نجبا، وحدت ایرانیان میبایست تحقق یابد (ش ۳۴).

امیر با بزرگان تابع و ملتزم رکاب زندگی میکرد و بر روستاییان حکومت مینمود. وی در آمد خود را از املاک خویش تأمین میکرد، و برای شکار کردن، صید ماهی و تربیت اغنام عوارض وضع مینمود. او مالک زمینهای اختصاصی بود که کارگران برده در آن کار میکردند، و روستاییان میبایست برای او همه نوع بیگاری و نیز به جهت امور عام المنفعه مانند ایجاد جاده‌ها، قنوات، پلها و استحکامات کار کنند.

دربار ، مو کب امیر ، اتباعی که هسته قشون او را تشکیل میدادند ، روابط دوستانه با امرای دیگر که متضمن مبادله هدایا بود ، تحف برای رعایا ، و شاید هم برای روحانیان ، همه اینها مستلزم هزینه‌هایی بود که مالیات و عوارض غالباً برای تأمین آنها کافی نبود. بنابراین دست به جنگ میزدند، و اگر نتیجه مساعد بود، کسری مالیات را غنایم جبران میکرد.



ش ۳۴- شهر کیشسیم^۱ در شمال غربی ایران ، از يك لوحه برجسته آشوری

جامعه به چندین طبقه تقسیم میشد : امیر ، نجبا ، آزاد مردان مالک زمین ، کسانی که چیزی نداشتند ، و در آخر بردگان . در این عهد از پیش نشانه‌هایی از ستیزه آینده بین طبقات غیر مالک و روستاییان ضد نجبا دیده میشود. وضع ایران در طی سالهای نخستین هزاره اول ق . م . میبایست بسیار شبیه به وضع یونان - آنچنانکه اومیروس^۲ شرح داده ، باشد . در ایران ، در سرای امرا و بزرگان قرنهای نهم و هشتم به نظر میرسد غلامان و کنیزان ، بردگان ، و همه انواع پیشه‌وران که

۱- Kishesim ۲- Homère (Homer) ت . ا .

۱- Kishesim

تمام چیزهای مورد احتیاج مخدوم خود را میساختند، وجود داشته‌اند. محققاً پیشه‌ور آزاد هم بوده، ولی بسیار به ندرت از آنان استفاده میشده. مازاد عواید محدود را میفروختند، و آنها بدون شک در وهله اول عبارت بود از محصولات فلاحی و تربیتی اغنام بسیار.

همچنین آن زمان، عهدی بود که ممالك كوچك شروع به توسعه نمودند، و دانشمندان عموماً متفقند که روستاییان این عصر از آزادی در ایران بیشتر استفاده میکردند تا در بین‌النهرین یا مصر. فلاحی، تمایل به تقسیم املاك را به واحدهای كوچكتر و خرده مالکی، که نشانه پیشرفت حقیقی در وضع موجود در شرق قدیم در عهد مفرغ بود، نشان میدهد، و آن دستگاہی بود که میبایست یکی از مبانی اقتصاد فلاحی سراسر جهان قرار گیرد.

استخراج معادن متصرفی امرا توأم با فلاحی توسعه یافت. ایران همچنان کشوری تهیه نمند، محسوب میشد، چنانکه ما میتوانیم از سالنامه‌های پادشاهان آشور- که در طی جنگ مقادیر معتمنی به از مس، آهن و لاجورد به دست می‌آوردند- این مطلب را دریابیم.

امیر نمیتوانست فقط از محصولات فلاحی، یا از استخراج معادن و یاغنائیم زندگی خود را تأمین کند، لذا وی حامی تجار گردید، و بازرگانان غالباً غیر ایرانی بودند، و هنوز بدون حمایت امیر نمیتوانستند در کسب خویش پیشرفت نمایند. امیر هم برای ازدیاد سهم خویش مایل بود که عایدات بازرگانان زیاد شود. مواد عمده تجارت عبارت بود از اشیاء تجملی زرین، سیمین و احجار کریمه یا پارچه‌هایی که خوب قلاب دوزی شده بود. امیر، بدون آنکه از متصرفات و دهقانان خود غفلت کند، به توسعه مراکز تجاری و انبارهای کالا و به اشتغال تجار در شهرها و مدینه‌ها علاقمند بود. بدین وجه اقتصادی مزوج و مخصوص در ایران رو به ترقی گذاشت؛

هنوز علی‌رغم توسعه شهرها، مملکت اساساً از راه فلاح و تربیت اغنام زندگي میکرد، و این اقتصاد فلاحی در سراسر قرون، هم در زمان هخامنشیان و هم جانشینان آنان، جنبه ایرانی داشت.

بدین وجه، ایرانیان این زمان از جهت اقتصاد فلاحی و اشرافی خود، و با فقدان شهرهای بزرگ، به یونانیان بیشتر شباهت داشتند تا به آشوریان، بابلیان و مصریان.

استعمال روز افزون آهن در طی عهد مورد بحث^۱ مبانی اجتماعی و اقتصادی را فرو ریخت. آهن را هر چند ختیان (هیتیان) و حکمرانان میتانی در قرن پانزدهم ق. م. و مصریان در قرن چهاردهم ق. م. میشناختند، مع هذا این فلز تا قرن نهم الی قرن هفتم ق. م. چندان مورد استعمال نبود.

استعمال ابزار جدید موجب افزایش مصنوعات شد، و این امر هم ناگزیر باعث بالارفتن قیمت امتعه گردید. روشهای مرقی فلاح و واحی جدیدی را که تا آن زمان غیر مسکون و بایر مانده بود بدکار گرفت. وضع معادن آهن، که متنوعتر و غنی‌تر از معادن مس بود، ممالکی را که سابقاً از جهت معاملات اهمیتی نداشتند مورد توجه قرارداد؛ از جمله آنها در مرحله اول شمال ایران و کشورهای مهم سرحد آنرا باید نام برد. از اسپانیا تا چین، تغییر شکل جهان موجب نهضتی تجارتي گردید که در آن میان ایران، هر چند سرحداتی بحری نداشت، جای خود را اشغال کرد، و در مبادلاتی که تا حدود غالباً (گل)^۲ و برطانی^۳ از یکسو، و هند، آسیای مرکزی و چین از سوی دیگر صورت میگرفت، شرکت میکرد.

آنگاه که از استعمال آهن در این عهد سخن می‌گوییم، بهر حال باید در اینجا قیدی قایل شویم. هر چند فلز مذکور مورد استعمال عموم قرار گرفت، نباید تصور

۱- Bretagne

۲- Gaule

۳- در طی هزاره اول (ت. ا.)

کرد که آن کاملاً جانشین مس و مفرغ گردیده بود، زیرا فلزات اخیر تا مدتی دراز
 کماکان بسیار مورد استفاده و استعمال بوده‌اند. این عصر انتقالی در قرون اول هزاره
 اول در گورستان سیلک خوب مجسم می‌شود. مقابر طبقه حاکمه سواران نشان می‌دهد
 که اسلحه و ساز و برگ اسب، و حتی آلات و ابزار، از آهن ساخته می‌شد، هرچند باز
 تعدادی اشیاء مفرغی در میان آنها بوده است. معیناً کمیت آهن مورد استعمال
 به پایه مس نمی‌رسید؛ اگر به فهرست غنایمی که سپاهیان آشوری برده بودند رجوع
 کنیم، آشکار می‌شود که وزن آهن آلاتی که از شهرهای ایران حمل کرده بودند،
 هرگز به پایه وزن مس آلات نمی‌رسید، و در حقیقت وزن آنها کمی بیش از نصف آلات
 مسینه بود. این امر نشان می‌دهد که در حدود ۵۰۰ ق. م. بعضی اقوام شرقی ایران،
 مانند ماساژتها^۱، به قول هرودوتوس^۲، هنوز با استعمال آهن آشنا نبودند. وجود زینت
 آلات آهنی در مقابر کم اهمیت سیلک مقیاسی مهم برای مبلغ آهنی که در جاهای دیگر
 به دست می‌آمد می‌باشد، زیرا ما میدانیم که عساکر سارگن دوم^۳ (آخر قرن هشتم
 ق. م.) هنوز با کلنگها و تبرهای مفرغی مجهز بودند؛ و همچنین کنجینه آلیاس^۴،
 پادشاه مملکت پرنروت لودیا^۵ در آغاز قرن هفتم ق. م. حاوی ظروف آهنین و زرین
 و سیمین بود؛ و نیز کروزوس^۶، جانشین او، ظروف کار شده آهنی را به هانت دلفس^۷ هدیه
 داد. همچنین بسیاری از پیکانها و زوینهای آهنین در گورستان سیلک یافته شده‌است،
 معیناً مقادیر بسیار از این آلات که از مفرغ ساخته شده، در طبقه مربوط به قرن هفتم
 ق. م. که جدیداً در شوش مکشوف گردیده، به دست آمده‌است. بهر حال باید
 یاد آوری کرد که حفاران شهرهای پرنروت کشور اورارتو^۸ دریافته‌اند که اشیاء آهنی
 بسیار کمتر از مفرغ مورد استفاده بوده‌است.

۱- Massagètes (Massagetae ت. ا.) ۲- Hérodote (Herodotus ت. ا.) ۳- Sargon II
 ۴- Alyatte (Alyattes ت. ا.) ۵- Lydie (Lydia ت. ا.) ۶- Crésus (Croesus ت. ا.)
 ۷- Delphen (Delphi ت. ا.) ۸- Urartu

با تخریب مستقر مربوط به عهد گورستان ب درسیلک، زندگانی این نقطه به پایان میرسد.

در کیان، بالای سطح شامل قبور مشابه، ساختمانی باشکوه است دارای حفره‌های پایه در به سبک خالص آشوری در قرن هشتم. این امر میرساند که تخریب بخشی از این شهرهای مستحکم عمل سپاهیان آشوری بود، و این واقعه مؤخرتر از قرن نهم تا قرن هشتم ق. م. (عصری که شاهنشاهی آشور با همه قوی ضد نیروی نوظهور ایران اقدام میکرد) صورت نگرفته است.

ما پیشتر گفته‌ایم که استعمال عمومی آهن به منزله فلز، هم در جنگ و هم در فلاح، وضع تجارت را در آغاز هزاره اول ق. م. تغییر داد. این تجارت در سابق مبتنی بر خرید و فروش مس و فلزاتی که بامس ترکیب میشدند بود.

مرکز ثقل نواحی صادرکننده تغییر کرد. آشور که مصرف‌کننده بزرگی بود^۱، معدن آهن نداشت؛ وی از وصول به مراکز معدنی ساحل جنوبی بحراسود و ماوراء قفقاز توسط قوم مجاور دولت اورارتو^۲ ممنوع بود. بنابراین توجه او بسوی ایران معطوف شد، نه تنها به این علت که ایران دارای معادن آهن بود، بلکه بدین سبب نیز که مملکت مذکور این فلز را از نواحی به دست می‌آورد که آشور بدانها دسترسی نداشته، بعلاوه مس و لاجورد بسیار مورد احتیاج آشور بوده است. در هر حال، دشتهای و دره‌های ایران مخزنی برای بهترین نژاد اسب بود که آنهم برای سپاهیان به اهمیت عساکر آشور مورد لزوم بود. البته عوامل دیگری هم موجب سیاست تجاوزکارانه آشور نسبت به ایران گردید: لازم بود به هر قیمتی که باشد منطقه زاگرس را که سرحد شرقی شاهنشاهی بود آرام کنند، و مردم کوهستانی آنرا - که در بین ایشان ایرانیان جنگجو دائماً در تزايد بودند - مقهور و مطیع سازند. این سرزمین مخصوصاً در

۱- در ت. ا. افزوده شده، در مدتی، مخصوصاً در طول نیمه اول قرن هشتم ق. م. Urartu-۲

معرض توطئه‌های سلاطین اورارتو بود، و تهدیدی حقیقی و دایم برای وجود دولت آشور به‌شمار می‌رفت. پادشاهان آشور غالباً در مساعی خود برای کوچک کردن این نواحی و تبدیل آنها به‌صورت ایالات موفق نمی‌شدند، و اگر هم می‌شدند تشکیلات آنان ناپایدار بود. معمولاً سفرهای جنگی آشوریان، مهاجمانی بشهرها بود برای اسیر گرفتن افراد، غارت کردن، سوختن، اخذ ذخایر فلزی یا احجار نیمه قیمتی و حمل اسبان و چهارپایان. سکنه این نواحی برای نجات خود به کوهپایانه می‌بردند، و پس از بازگشت سپاهیان آشوری بدمسکن خود برمی‌گشتند، و آشوریان فاتح بدندرت به‌نتایجی که منشیان آنها ادعا کرده‌اند، رسیده‌اند: تقریباً همیشه آنان به‌اندازه کافی نیرو در میان اقوام مغلوب باقی می‌گذاشتند، تا پس از مدت کوتاهی بتوانند محاربه را آغاز کنند.

این خصومتها چندین قرن طول کشید، و اثر خود را حتی در تشکیلات نظامی آشور باقی گذاشت. همچنانکه چین در عهد سلسله‌هان^۱ مجبور شد که عساکر خود را با شرایط جنگی که سواران بدوی خیون^۲ بدان تحمیل کردند، هماهنگ سازد و لباس و اسلحه آنها را تغییر دهد، به‌همانوجه آشوریان مجبور گردیدند که تشکیلات تازه‌ای برای قوای اعزامی خود در نظر بگیرند. بدین وجه پیش از سلطنت آشور-نصیرپال^۳ (۸۸۴-۸۶۰ ق. م.) سوار نظام هنوز در قشون آشور به‌کار نمی‌رفت. قوه ضربت زننده وی گردونه‌های جنگی بود که بر اثر وسایل بدوی، سلاحی نامؤثر به‌شمار می‌رفت، و بیشتر تأثیر روحی داشت، و ارزش آن - مخصوصاً هنگام عمل در ناحیه کوهستانی زاگرس - از سواره نظام اقوام حریف پست‌تر بود. عبور از جاده‌های کوهستانی با گردونه، یا گذشتن از گردنه‌هایی که فقط برای عبور کاروانها ساخته شده بود، کاری بس مشکل بود، و به‌همین علت است که هنرمندان آشوری شاه خود را

۳- Assurnazirpal (Assurnasirpal ت. ا.)

۲- Huns

۱- Han

سوار بر گردونه در حالی که از کوهستان یا مسیلی عبور میکند ، نشان میدهند . برای محاربه با سواره نظام باید سواره نظام تشکیل داد ، و این کاری بود که آشوریان کردند . ایرانیان ، چند قرن پیش از آنکه خود را مہیای محاربه با رومیان کنند و آنان را مجبور به تشکیل سواره نظام سازند ، در جنگهای خویش با آشور ، قوم اخیر را به پذیرفتن این تغییر ملزم نمودند .

سواره نظام بزودی منظره محاربه را تغییر داد : تشکیلات خفیف آشوری ، که هدف وی - چنانکه به نظر ما میرسد - بیشتر همراه بردن گلههای اسبان بود تا فتح يك ناحیه ، بیش از پیش در سرزمینهای مجاور زاگرس داخل میشد . سلاطین آشور در سالنامههای خود فائحه اعلام میکنند که آنان به نواحی وارد شده اند که هیچیک از اسلاف آنان نتوانسته بود دست یابد . مکرر ذکر کوه بکنی^۱ به میان آمده و آن همان کوه دماوند نزدیک تهران است ، و همچنین صحرای نمک - ناحیه ای که در جنوب شهر مازندران گورممتداست - ذکر شده است .

تشکیل وحدت ماد

سالنامههای شلمانسر سوم^۲ پادشاه ، نخستین بار از ایرانیانی که در راه قشون آشور در سفرهای جنگی شان به زاگرس قرار داشته اند یاد میکند : آشوریان در ۸۴۴ ق . م . پارسیان (پارسوا^۳) و در ۸۳۶ ق . م . مادها (مادای^۴) را شناختند ، ولی دلیلی نیست که تصور کنیم قوم پارس پیش از قوم ماد وارد ایران شده باشد . اگر قول منشیان آشوری را بپذیریم ، در این عهد پارسیان در مغرب و جنوب غربی دریاچه اورمیه استقرار داشتند ، و مادها در جنوب شرقی ، نزدیک همدان ، مستقر بودند . در هر حال چنین نیست که این نامها - پارسوا و مادای - به مفاهیم نژادی و قومی به کار رفته باشد ،

۱- Bikni
۲- Salmanazar III (Shalmaneser III ت. ا.)
۳- Parsua
۴- Madai

بلکه بیشتر تصور می‌رود که این اسامی به محوطه‌هایی که قبایل مذکور در آنها از نیمه قرن نهم ق. م. سکونت داشته‌اند، اطلاق شده‌است. حرکت عمومی قبایل ایرانی هنوز به پایان نرسیده بود: قبیله سوم، یکی از قبایل مهم ایرانی، به نام زکرتو^۱، یا بقول یونانیان ساگارتی^۲، به سوی نواحی شرقی تر رفته مستقر شد، و شاید تا ناحیه تبریز و سرحد دولت اورارتو پیش‌راند. شعبه‌ای از مادها به سوی اصفهان پیش‌راندند و در آنجا عیلامیان از پیشرفت آنان جلوگیری کردند. در مشرق، قوم پرثو^۳ - پارتیان آینده - در اطراف دربندهای خزر سکونت گزیدند، و قوم هریوه^۴ واحه‌های هرات را در جنوب خراسان اشغال کردند.

پادشاه آشور، شمشي‌آدد^۵ (۸۲۳ - ۸۱۰ ق. م.)، شکست یکی از رؤسای ایرانی را - که از مردم ناحیه‌ای در شمال دریاچه اورمیه بود - با ۱۲۰۰ تن جنگجویان وی ذکر می‌کند. این عدد مفهومی دقیق دارد: شهرهای مستحکم تحت ریاست رؤسای ملوک الطوائف، در ایران غربی متفرق بود، و معمولاً قوای کمی از سواره نظام داشت، که تعداد بعضی به ۲۰۰۰ یا ۳۰۰۰ تن می‌رسید. رقابت بین آنان و فقدان وحدت، ورق برنده‌ای برای آشوریان محسوب می‌شد، و تا حد کثیر موجب پیشرفت عملیات آنان گردید. راست است که در این عصر نامهای ایرانی این پادشاهان - چنانکه منشیان آشوری آنان را نامیده‌اند - در اقلیت است، و این دلیل آنست که مهاجرت ایشان هنوز پیشرفت داشته، یا در مواضعی که آنان پیشتر مستقر شده بودند، قدرت به تدریج در دست ایشان می‌افتاده. همچنین اسامی ایرانی در این عصر، در میان سپاهیان پادشاه اورارتو دیده می‌شود. در داخل ناحیه، جنوب دریاچه اورمیه، کشورمانای^۶ وجود داشته که شامل بخش بزرگ کردستان جدید است، و آن

۱ - Zikirtu Sagartiens (Sagartians ت. ا.) ۲ - Parthava - ۳ Portes - ۴ Shamshi - Adad (در ت. ا.) ۵ - Haraiva ۶ - Mannai (ت. ا.) ۷ - « شمشي آدد پنجم » ضبط شده .

سرزمینی بود که سکنه‌اش آسیانی^۱، و برای جلوگیری از توسعهٔ مادیها به حد کافی نیرومند بودند .

به نظر می‌رسد که اقامت پارسیان در شمال غربی ایران طول کشیده باشد . انتقال ایشان یا نتیجهٔ عملیات آشوریان بود ، و یا بر اثر فشاری که از اورارتو (همسایهٔ شمالی) و یا قبایل دیگر صورت گرفته است .

حقیقت این است که در قرن هشتم ق . م . آنان در حرکت و پیشرفت تدریجی به سوی جنوب شرقی در طول چینهای زاگرس بودند . محتملاً در حدود ۷۰۰ ق . م . آنان در محوطهٔ غربی جبال بختیاری تا مشرق شهر جدید شوشتر ، در ناحیه‌ای که ایشان پارسواش^۲ یا پارسوماش^۳ نامیده‌اند - و این نام در سالنامه‌های آشوری ذکر شده - اقامت گزیدند . چنانکه در این عصر اغلب اتفاق می‌افتد ، قبایل نام خود را هم به ناحیه‌ای که مقر اصلی آنان بود ، و هم به شهر عمده ، اطلاق می‌کردند .

پایان قرن نهم ق . م . و نیمهٔ اول قرن هشتم انحطاط قدرت آشور را نشان می‌دهد ، و در نتیجه دولت مجاور (اورارتو) از این وضع استفاده کرد . تشکیل دولت اخیر بتازگی صورت گرفته بود و تاریخ آن از آغاز قرن نهم پیشتر نیست ، در حالی که یکی از امرای متعدد سرزمین نائیری^۴، که پادشاهان آشور سابقاً در قرن ۱۲ ق . م . با او محاربه کرده بودند ، موفق شد وحدت ناحیهٔ مذکور را تأمین کند . این ناحیه به طرف مشرق تا ملتقای دوشعبهٔ فرات کشیده میشد و دریاچهٔ وان را شامل می‌گردید و تا درهٔ رود ارس می‌رسید . از نظر نژادی ، مردم آن دنبالهٔ قوم هوریان^۵ بین النهرین شمالی بودند . زبانی که در آنجا سخن می‌راندند، چنانکه ما از کتیبه‌های به اصطلاح وانی^۶ - که از سلاطین اورارتو بجای مانده - درك کرده‌ایم ، بازبان ایری-یان^۷ یا گرجی

۱- Asianique (Asianic ت.ا.) ، رك . ص ۲۹ . ۲- Parsuash ۳- Parsumash

۴- Naïri ۵- Hurrites ۶- Vanniques ۷- Ibérienne

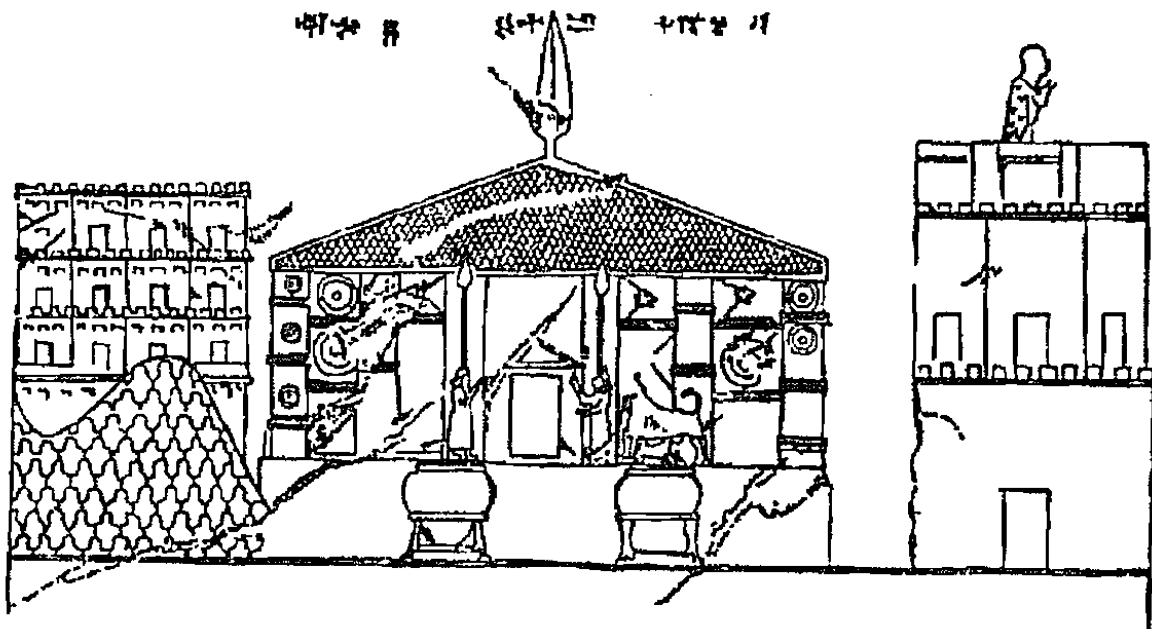
از خانواده قفقازی، بسیار مرتبط است. هر چند آنجا کوهستانی است، بخش بزرگ ناحیه مرکب است از نجدهای بسیار حاصلخیز که از جویبارها و رودها کاملاً مشروب میگردد. ناحیه مذکور فلاحی و دارای اغنام و احشام بود، و تربیت اسب یکی از منابع مهم درآمد آن بشمار میرفت. بعلاوه دارای جنگلهای وسیع و معادن بسیار از همه نوع بود، و آب و هوای کاملاً سالم داشت. بنابراین حای تعجب نیست که در اینجا تمدن ابتکاری و به حد کافی نیرومند تشکیل شد که بنیاد آن بر بقایای تمدنهای قدیم بابلی نهاده شده بود.

ابنیه و سالنامه‌های آشوری، و همچنین کتیبه‌های سلاطین اورارتو، توأم با نتایج مکتسب در طی حفاریهای باستان‌شناسی، اجازه می‌دهد که بدیاری اسناد موجود، منظره تمدن این مملکت را که در تحت حکومت سلسله‌ای نیرومند، عده‌ای از قبایل متفرق در دره‌ها و نجدها را گرد آورده بود - مجسم کنیم.

تحقیقات نشان داده است که در اورارتو شهرهای مستحکمی با ساختمانهای جسیم وجود داشته است که مردم دشت بین‌النهرین از آن نوع اطلاع نداشته‌اند. معماری این کشور مخصوصاً به سنگ پایه طاق اهمیت میداد، ولی آن هرگز به صورت ستونی دارای سرستون در نیامد (بلکه ستونهای آن مزین بیک زوج مارپیچ بود، چنانکه گویی در تکامل ستونها به سبک ایونی مقدم تشکیل مرحله‌ای را میداده است). ساختمانها دارای بامهایی شیروانی شکل (دارای دوشیب) بود. خلاصه بعضی خصوصیات معماری وجود داشت که ما میتوانیم نظیر آنها در نزد پارسیان در پاسارگاد و تخت جمشید، و همچنین در نواحی که آنان پس از ترك سرحد اورارتو و پیش از فتح نهایی فارس اشغال کرده بودند ببینیم.

هنگامی که پارسیان وارد ایران شدند، درس حد این دولت جوان و پرجنبش

با تشکیلات ملوک الطوائفی آن قرار گرفتند ، و از تمدن وی چیزهای بسیار عاریه کردند . در طی عصر مشخص توسعه اورارتی که در نتیجه انحطاط آشور پیش آمده بود ، پارسیان در میان اقوام دیگر در شمال غربی ایران ، تحت سلطنت مخدوم جدید ، روزگاری گذرانیدند . پادشاه ایشپواینی^۱ که پسر خودمنوا^۲ را در تاج و تخت شریک خویش کرده بود ، همه نواحی را که در طول دجله علیا و زاب علیا قرار داشت از آشور گرفت ، و حتی متصرفات مانای^۳ را در جنوب دریاچه اورمیه به تصرف درآورد .



ش ۳۵ - شهر و معبد مصیصر در شمال غربی ایران ، از روی يك نقش برجسته آشوری

وی در تعقیب این فتح ، يك سلسله استحکامات و شهرهای جدید بنا کرد که در گرداگرد آنها مقاومت آینده ، در مقابل عکس العمل احتمالی آشور ، متمرکز شده بود . ناحیه ای مانند مصیصر^۴ ، مرکز مهم سیاسی و دینی در زاویه شمال غربی دریاچه اورمیه ، تا عهد سارگن ، در تابعیت اورارتو باقی ماند (ش ۳۵) . معلوم نیست که چه مدت پارسیان تحت تسلط اورارتیان ماندند ، اما آنان وقتی که ناحیه مذکور را ترک کردند ، معرفت کافی از این تمدن به دست آورده بودند ، و توانستند بخشی از خصایص آن را با خود

ارمغان ببرند. این امر مخصوصاً در معماری قابل توجه است، و آن فنی بود که ایشان در طی زندگی بدوی خود، هیچ از آن اطلاع نداشتند، و بعدها این فن را در ناحیه‌ای که سرانجام در آن استقرار یافتند، توسعه دادند.

ایشواینی و منوا، با توسعه فتوحات خود در جنوب و شمال، کشوری ایجاد کردند که از جهت مساحت مساوی آشور بود، و حتی از آن تجاوز می‌کرد، و مواضع آنان نیز بهم فشرده بود. کتیبه‌های ایشان نشان می‌دهد که فعالیت متمدن سازنده آنان معادل پیشرفتهای نظامی بود. پادشاهان مذکور به عملیات مهم آبیاری دست زدند، قنوات نیرومندی حفر کردند، که قسمتی از آنها را با سنگ می‌ساختند، و در نتیجه سرزمینهای بایر را تبدیل به زمینهای فلاحتی کردند. اقوام پارسی میبایست کاملاً مراقب امر باشند تا بتوانند رموز آبیاری را فرا گیرند.

نزاع بین دو کشور در زمان سلطنت ارژیشتی^۱ معاصر شلمانسر سوم^۲ ادامه یافت. اورارتو راجحان داشت، هر چند آشوریان بیک سلسله سفرهای جنگی اقدام کردند که در طی آن نام پارسوا^۳، در میان اقوام دیگر، مجدداً یاد میشود. ارژیشتی در فتوحات دامنه‌دار خود، همه نواحی اطراف دریاچه اورمیه را به متصرفات خویش ضمیمه کرد، و سپس به سوی مغرب روی آورد و سلطه خود را بر غالب ممالک کوچک آسیای صغیر شرقی - که تا این زمان تابع آشور بودند - بر قرار کرد. کاملاً مشهود است که آشور به چنان وضعی دچار شده بود که هرگز نمیتوانست دولتی مقتدر تشکیل دهد، تا بتواند از انتقال قدرت خویش به اورارتو به نهج نهایی جلوگیری کند. مع هذا جلوس تیکلات - پیلسر سوم^۴ وضع را دگرگون ساخت.

پادشاه جدید آشور، در سفرهای جنگی سریع، همه سرزمینهای واقع بین

۱ - Argichti (Argistis ت. ا.) ۲ - Salmanazar III ، در ت. ا. : Shalmaneser IV
(۷۸۲ - ۷۷۲ ق. م.) ۳ - Parsua ۴ - Tiglat pilasar III (Tiglat - Pileser III)
ت. ا.)

فرات و بحر الروم را متصرف شد ، و شاردوری دوم^۱ پادشاه اورارتو را شکست داد . سپس وی جنگ را درست به قلب ناحیه دشمن کشانید ، و به محاصره پایتخت اورارتو - که شهری باشکوه و تسخیر ناپذیر در ساحل دریاچه وان بود - اقدام کرد ولی موفق نگردید . او چند سفر جنگی نیز به ناحیه زاگرس کرد . سالنامه های وی بار دیگر نام امیران ایرانی و همچنین حکام آسیانی یا قفقازی را یاد میکند . سپاهیان او غنایم بسیار بدست آوردند ، یکی از شهرهای تسخیر شده بتنهایی ده تن لاجورد تحویل داد (۴) . سپس پادشاه مذکور جنگ را به میان مادها - در شمال غربی همدان - کشانید . پارسوا در زمره نواحی است که اسم برده شده است . پادشاه آشور ، عساگر خود را به کوه بیکنی^۲ یا دماوند و کناره های کویر نمک رسانید . در میان نامهای شهرها و قلعه های تصرف شده ، ذکر شری^۳ یا شلککی^۴ به میان آمده ، که ممکن است همان سیلک باشد . همچنین سالنامه ها از سرزمین نشای^۵ - یا دشت نسا - در جنوب جاده بزرگ همدان ، نام میبرند که به جهت اسبهای خود مشهور بود ، و آن در ناحیه گیان است . سرزمینهای مفتوح به صورت ایالاتی در آمد که توسط حکام اداره میشد ، و شهرهای خراب شده به هنگام محاصره مجدداً تعمیر گردید . این عمل ممکن است در گیان اتفاق افتاده باشد ، چه آنجا در بالای تپه ، بقایای قصر آشوری موجود است . تیکلات - پیلرسوم علاوه بر آنکه جهانگیری بزرگ بود ، جهاننداری ممتاز به شمار میرفت ؛ وی بدون آنکه مملکت خود را از سکنه خالی کند ، مستعمرات آشوری را در نواحی منضم ، به منظور ایجاد امنیت ، تأسیس کرد ؛ اقوام مغلوب را در مواضع دیگر جای داد ، در حقیقت اختلاطی از اقوام ایجاد شده بود . وی از سفر خود به ماد ۶۵۰۰۰ اسیر آورد ، که آنان را در دیاله - در طول سرحد آشور خاص - مستقر ساخت ، و به جای آنان ،

۱- Sarduris II (Charduri II ت. ا.) ۲- Bikni ۳- Shirkari ۴- Shilka(ki)

۵- Nishai ۶- رك . پورداود فرهنگ ایران باستان ، ج ۱ ، تهران ۱۳۲۶ ص ۲۸۸ به بعد (م.)

آرامیان را در نجد ایران جایگزین کرد . حتی بابل از این امر معاف نگردید ، و وی آن را به مملکت آشور ملحق ساخت .

پادشاه جدید اورارتو ، «روسای اول»^۱ کوشش کرد که به اتکای رؤسای قبایل کوچکی که در طول ثغور وی بودند ، شکست سابق را جبران کند ، و در صدد برآمد که ایشان را به صورت اتحادیه‌ای در آورد . سیاست جدید او بسیار پیشرفت کرد ، و بر عده‌ای از رؤسای ماد فایق آمد که در میان آنان نام دیا کو^۲ نخستین بار به میان می‌آید . این شخص همان دیو کس^۳ است که مورخ یونانی هرودتوس او را موجد سلطنت ماد محسوب می‌دارد . حقیقت - آنچنانکه از سالنامه‌های آشوری مستفاد میشود - کم ارزش‌تر از آنست که گفته شد : دیا کو به منزله یکی از رؤسای ماد محسوب میگردد که با آگاهی از تهدید شدیدی که بر قبایل قوم وی - که به چندین ده قبیله تقسیم شده بود - وارد می‌آمد ، به نظر میرسد که یکی از نخستین کسانی باشد که نقشه وحدت آنان را طرح کرده است .

جلوس سارگن دوم^۴ (۷۲۲-۷۰۵ ق. م .) با اسارت مردم سامره^۵ و متفرق ساختن تقریباً ۳۰۰۰۰ تن از بنی اسرائیل در مملکت خویش مشخص است . در آن میان يك دسته از بنی اسرائیل شهرهای ماد منتقل و مستقر گردیدند . بدین وسیله به اختلاط اقوام در زاگرس ، در پایان قرن هشتم ق . م . عنصر دیگری اضافه گردید که جامعه‌ای را به وجود آورد که تا امروز باقی است . انحلال بابل موجب شد که شاهنشاهی آشور سرحدی مشترك با عیلام پیدا کند ، و سارگن بزودی با مملکت اخیر وارد جنگی شد که در هر حال بدون نتیجه نهایی بود . عصیان و اغتشاش از

۱- Rusa I (Rusas I ت . ا .) ۲- Daiakku (Daiukku ت . ا .) ۳- Déiocès

۴- Sargon II Samarie (Samaria ت . ا .) ، شهرت « فلسطین بین جلیل و یهودیه » ، و آن هم همان سبطیه است که به مسافت سی میلی شمال اورشلیم و شش میلی شمال غربی شکیم واقع است ، و آن جز سامره (سرمن رای) است که در بین النهرین است (م .)

عیلام تا آسیای صغیر را فرا گرفت . با وجود آنکه سارکن در چند جبهه می‌جنگید ، ماد نخستین صحنه عملیات او بود . طغیان مانای^۱ تحت فرمان يك فرمانده ایرانی ، بر اثر تحریکات «روسا» سخت سرکوب شد ، اما نه برای مدتی طویل ، زیرا قدرت اورارتو همچنان مهم بود . پارسوا مهاجمه جدید آشوریان را تحمل کرد و بیست و هشت تن از رؤسای ماد مجبور شدند سلطنت سارکن را بشناسند .

پادشاه اورارتو در ۷۱۵ ق . م . به اتکای مانای بدین کشور حمله برد . دیاکو- که یکی از رؤسای ماد و از متحدان اورارتو بود - برای اثبات وفاداری خود يك پسر خویش را به گروگان به پایتخت روسا فرستاد و به نفع او به کار پرداخت . سارکن فوراً عکس العمل نشان داد . يك بار دیگر اتحاد مذکور درهم شکست ، و دیاکو اسیر گردید و با خانواده خود به حماة در سوریه تبعید شد . آیا او زندگی خود را مدیون احترامی بود که در میان قبایل ماد داشت یا این امر منوط به محاسبات سارکن است که مایل بود فرماندهی جنگاور در اختیار داشته باشد ، تا در مورد لزوم ازو استفاده کند ، چنانکه پادشاه اورارتو ازو استفاده برده بود ؟ در هر حال ، سیاست روسا ، که قطعاً هدف آن ایجاد کشوری بیطرف متشکل از عناصر ایرانی بود ، شکست خورد . محقق به نظر میرسد که اعمال دیاکویان^۲ نخستین ، به کسی که در میان آنان اول بار جلوه کرده ، و تاریخ - بر اثر قول هرودتوس - او را می‌شناسد انتساب داده شده باشد . هر چند در حقیقت اخلاف وی مؤسس حقیقی وحدت ماد بودند و در راه استقلال ماد جنگیدند .

سارکن در سال بعد مجدداً به ماد آمد و نامهای ایرانی امیران در سالنامه‌ها بیش از پیش دیده می‌شود . وی در ۷۱۳ ق . م . به محاربه ادامه داد و چهل و دو تن از رؤسای ماد را مطیع کرد که بعضی از آنان در آن سوی ناحیه همدان می‌زیستند .

پادشاه آشور در سالنامه‌های خود به فتوحات خویش بر پادشاهان مقتدر ماد افتخار می‌کند. اما حقیقت ساده‌تر از اینست: اینان گروهی از رؤسای قابل اهمیت بودند که بامو کب خود، بر شهرهای متعدد ماد حکومت می‌کردند. یکی از آنان دیا کو بود که او رانفی بلد کردند، و قبیلۀ وی - بیت دیا کو^۱ - را برای حکومت بر دیگران فراخواندند. در زمان سلطنت پسرش - که هرودئوس او را به نام فرا ارنس^۲ می‌نامد، اما نام وی خششریته^۳ بود، چنانکه در کتیبه داریوش در بیستون ذکر شده - کمال مطلوب دیا کو، که عبارت از اتحاد ماد بود، تحقق یافت.

فشار شدیدی که از طرف سارگن دوم بر ماد وارد می‌آمد، به نظر می‌رسد که در زمان سلطنت جانشین وی، سناخریب^۴ (۷۰۵-۶۸۱ ق. م.) ترك شده باشد، چه او در مواضع دیگر مشغول بود و بایك مدعی بابلی، و باعیلام، مصر و یهودیه^۵ می‌جنگید. شاید این یکی از دلایلی باشد که قوای ایرانی را به اتحاد در گرد «خاندان دیا کو» و تحت قیادت پسر او - خششریته - واداشته باشد. وی ابتدا حاکم يك شهر بود، و بزودی به ریاست اتحادیه‌ای قوی منصوب گردید. او محققاً مردی ارجمند بود، زیرا اسارهادن^۶، که جانشین سناخریب شد، سفارتی به سوی او فرستاد. در حقیقت، وی نه تنها مادها را در تحت قدرت خویش گرد آورد، بلکه ماناییان^۷ و کیمریان^۸ را نیز جمع کرد. قوم اخیر از اقوام ایرانی الاصل بودند که باسکاییان^۹ به صورت مهاجرتی نو از قفقاز عبور کردند و در افق دو کشور رقیب - آشور و اورارتو - ظاهر شدند.

۱- Bit Daiakku (Bit Daiukku ت. ا.) ۲- Phraorte (Phraortes ت. ا.)، رك. پیرنیا «تاریخ ایران باستان» ج ۱ ص ۱۷۹ به بعد: فرورتیش (م.) ۳- Khshathrita ۴- Sennachérib ۵- Judée (Judaea ت. ا.) ۶- Assarhaddon ۷- Manéens (The Mannai) ۸- Cimmériens (Cimmerians ت. ا.) ۹- Scythes (Scythians ت. ا.)

کیمریان و سکاییان

از پایان قرن هشتم ق. م. این قبایل ایرانی موجب اغتشاشاتی در شمال غربی ایران - که پیشتر بر اثر فعالیتهای نظامی آشور، اورارتو و ماد متزلزل شده بود - گردیدند. کیمریان و سکاییان نیز باعث اغتشاشاتی در آسیای صغیر، سوریه و فلسطین شدند. مهاجمات آنان با نفوذ تدریجی پارسیان و مادها که سه یا چهار قرن پیشتر صورت گرفته بود، فرق داشت. در اینجا مسأله قبایلی که در جستجوی مرائع دست نخورده یا پناهگاهی بی خطر باشند، در بین نیست. سواران مهاجم و گروههای یغماگر جنگجو مانند سیلی از گدازههای آتشفشان در دامنههای جنوبی قفقاز فروریختند. هرودتوس خاطره این حادثه را ضبط کرده است، و سالنامههای آشور نیز تفصیلی از ارزش مهم تاریخی آن نقل کرده‌اند. کیمریان و سکاییان در سالنامه‌ها به نام کیمیرای^۱ و اشکوزای^۲ یاد شده‌اند، و عین این نامها در تورات هم آمده. منشأ قوم نخستین به نظر میرسد که قریم^۳ باشد، و آنان نام خود را از آن ناحیه گرفته‌اند. قول هرودتوس، مبنی بر این که کیمریان توسط سکاییان به جلو رانده شدند، تماماً قابل قبول نیست. این دو قوم کاملاً باهم مربوط بودند، غالباً به يك زبان گفتگو میکردند، و از طریق غارت زندگی میگذرانیدند. سابقاً در زمان سلطنت سارگن دوم، اورارتو نخستین مملکتی بود که متحمل آسیب کیمریان شد. با وجود آنکه ایشان عقب‌رانده شدند، معیناً بدان کشور چندان خرابی وارد آوردند که پادشاه آن - روسای اول - انتحار کرد. کیمریان به دو بخش تقسیم شدند: يك دسته از آنان در طول دریاچه اورمیه حرکت کردند و اندکی بعد جزو متحدان خشتریه^۴ قرار گرفتند، در صورتیکه عمده سواران آنان، پس از مهاجمه بی نتیجه به سرحد شمالی آشور، به پیشرفت توأم با تاراج خود در سمت مغرب، در جهت آسیای صغیر ادامه

Kshatrita - ۴

Crimée (قریمه) - ۳

Ishkuzaī - ۲

Gimirraī - ۱

دادند. این اقوام با تررها^۱ و اقوام دیگر آسیانی، تشکیل اتحادیه‌ای دادند که در ساحل جنوبی بحراسود، در ناحیه سینوپ^۲ و مصب قزل ایرماق^۳ مستقر شدند^۴ و از آنجا متناوباً برای غارت نواحی آسیای صغیر حرکت میکردند. همینها بودند که به پادشاهی فریژیان^۵ خاتمه دادند، و در نتیجه پادشاه قوم اخیر- میداس^۶ - انتحار کرد. لودیا^۷ نیز برکنار نماند، و با وجود همراهی شهرهای یونانی ایونیه^۸، پادشاه آن ژیکس^۹ کشته شد.

اندکی بعد «آشوربانی پال» آنان را در گردنه‌های کیلیکیه^{۱۰} شکست داد، و بقایای متفرق ایشان فرار کردند و به دسته‌های سکایی پیوستند.

قوم اخیر، در آغاز سلطنت اسارهادن^{۱۱}، در جهتی دیگر پیش رفتند. آنان سواران کیمیری را به جنوب همدان راندند، و در جنوب و جنوب شرقی دریاچه اورمیه، در ناحیه مانای^{۱۲} - که از نظارت آشور خارج شده بود - به استواری مستقر شدند. نام این دشمنان خطرناک، با مادها و مانای درستون پیشگویی‌های آشوری معاصر یاد شده، و نتیجه عملیاتی را که قشونهای آشوری میبایست به سوی مرکز ایران، برای تهیه اسبان جهت سپاهیان، انجام دهند پیشگویی کرده‌اند. در زمان پادشاهی پارتاتوا^{۱۳} طبق منابع آشوری - یا پرتوتیس^{۱۴} به قول هرودوتوس - کشور سکاییان شامل بزرگترین بخش ایالتی بود که بعدها به نام اترپاتن^{۱۵} (آذربایجان فعلی) نامیده شد، که مرکز آن در جنوب دریاچه قرار داشت. پادشاه مانای سلطنت آنرا میشناخت، و به نظر میرسد

۱- Trères ۲- Sinope ۳- Halys ۴- در ت. ا. : هندو اروپاییان دیگر، مانند ترر Trères که قبیله‌ای از تراکیان Thracian بود؛ در این زمان به آسیای صغیر رانده شدند؛ کیمیریان در ساحل جنوبی بحراسود، در جوار سینوپ و دهانه هالیس مستقر گردیدند.
۵- Phrygien (Phrygian ت. ا.) ۶- Midas ۷- Lydie (Lydia ت. ا.)
۸- Ionie (Ionia ت. ا.) ۹- Gyges ۱۰- Cilicie (Cilicia ت. ا.)
۱۱- Assarhaddon (Esarhaddon ت. ا.) ۱۲- Manna (Mannai ت. ا.)
۱۳- Partatua ۱۴- Protothyès ۱۵- Atropatène

که با مادها نیز روابط حسنه داشته‌اند . چون اورارتو هنوز خطرناک بود ، پادشاه آشور میکوشید که بر سکایان غلبه کند . پارتاتوا که بر اثر این پیشرفت‌ها قوی شده بود ، تقاضای ازدواج با شاه‌دختی آشوری کرد که هر چند تاریخ در این خصوص چیزی نمیگوید ، محتملاً با آن موافقت شده است .

پادشاهی ماد

استقرار سکایان در اطراف دریاچه اورمیه مانع نهضت قدرت ماد نگردید . خشتریه - فروریش^۱ ، رئیس قوم ماد ، به نظر میرسد که در راه وحدت مادها - که ناحیه وسیعی را از همدان تا مشرق دماوند و جنوب کرانه‌های صحرای مرکزی ایران اشغال کرده بودند - موفق شده باشد . خشتریه با کیمریان و مانای ، متحد و شاید هم به وعده‌های سکایان مطمئن بود . وی پس از آنکه پارسیان را - که از پایان قرن هشتم ، بیشتر به سوی جنوب شرقی دریاچه در ناحیه اطراف پارسوماش^۲ کشیده شده بودند - مطیع کرد تصمیم گرفت بر اینوا ضربتی سخت وارد آورد . این عمل جسورانه بود که موجب بدبختی مادها گردید : خشتریه از عقب مورد حمله سکایان تحت فرماندهی مادیس^۳ ، پسر پارتاتوا ، یکی از متحدان آشور واقع شده شکست یافت و جان خود را نیز از دست داد (۶۵۳) . سکایان از این شکست استفاده کردند و به ماد هجوم بردند ، و به قول هرودوتوس ماد مدت بیست و هشت سال تحت قیادت آنان باقی ماند (۶۵۳-۶۲۵ ق . م .) .

سکایان بر اثر غلبه بر ماد قوی شده به سوی مغرب تاختند . آنان آشور ، متحد سابق خود را رنجانیدند ، و بر اثر الحاق سواران کیمری - که پس از فتح آشور - بانی پال فرار کرده بودند - تقویت گردیدند . سکایان آسیای صغیر ، شمال سوریه ، فینیقیه ، دمشق و فلسطین را چپاول و غارت کردند . خاطره این تاخت و تاز در کتاب

۱- Madyès .

۲- Parsumash

۳- Kshatrita-Phraorte

ارمیا^۱ باقی مانده ، که این واقعه را با کلمات حزن آور پیش بینی می کند : « هلاک کنندۀ امتها . . . حرکت کرده از مکان خویش در آمده است . . . اینک او مثل ابر می آید و عرابه های وی مانند گردباد ، واسبان او از عقاب تیزروترند . وای بر ما ! زیرا که ازین رفته ایم . »^۲ فرعون مصر با پرداخت وجه ، آنانرا از سرحد کشور خود باز گردانید ، و چون سکاییان بهزاکرس باز گشتند به غارت ادامه دادند .

اشیاء مفرغی لرستان

در مدنی متجاوز از بیست سال ، آنچه که روستاییان در ناحیۀ کرمانشاه ، مخصوصاً در هرسین ، الشتر ، و خرم آباد - که در شمال لرستان است - یافته بودند ، مجموعه های خصوصی و موزه های اروپا و امریکا را با هزاران شیء مفرغی و آهنی مزین ساخت . همه - یا تقریباً همه - این اشیا در قبوری پیدا شده که تا کنون هیچیک از آنها از نظر علمی حفاری نگردیده . طبق گزارشها این قبور گودالهایی هستند که گاهی سنگ فرش شده اند ، و همواره روی آنها با لوحه سنگ بزرگی که به پنهان گذاشته شده ، پوشیده است . غالباً تل خاکی که روی قبر ساخته اند ، به وسیلۀ دایره ای از سنگها مشخص است .

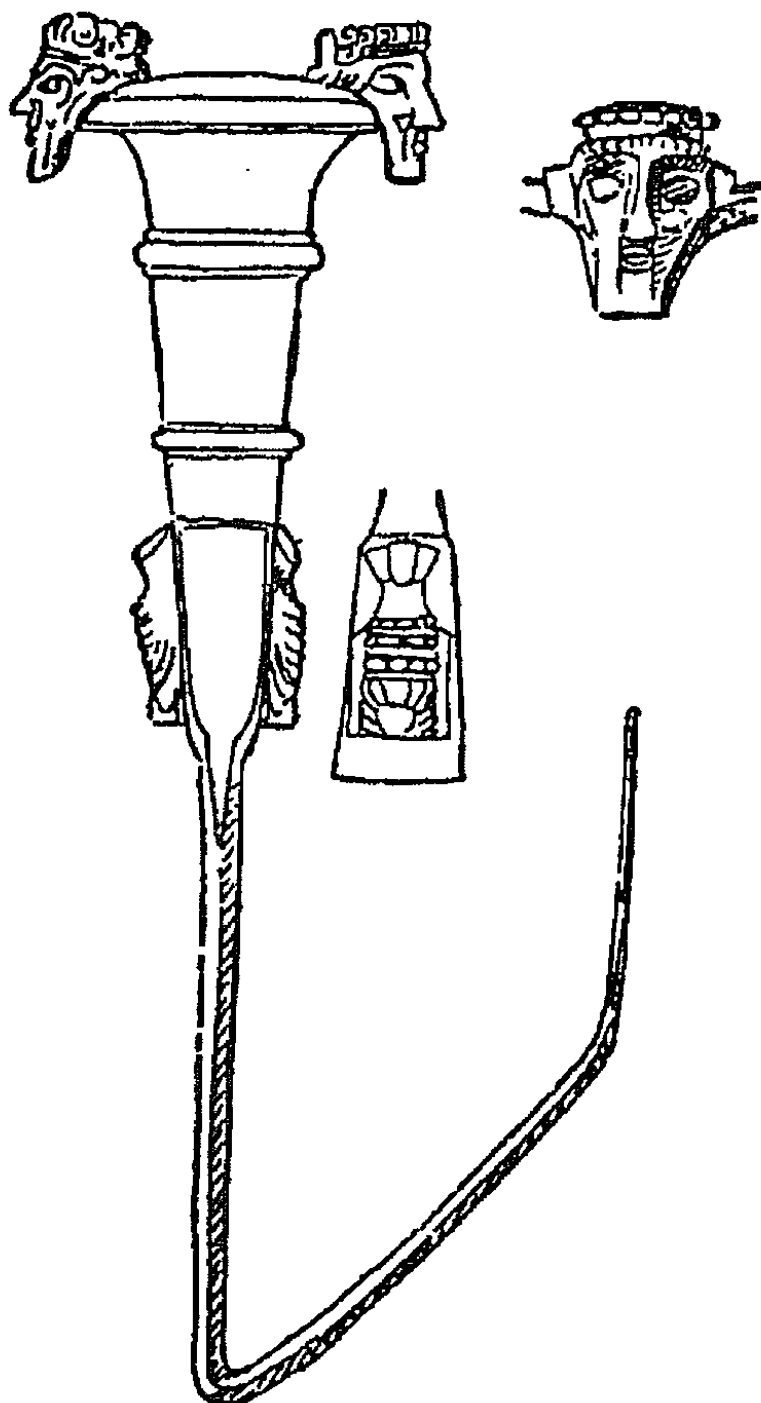
ما به ندرت به تمدنهایی که بنفسه ایجاد شده اند ، مانند تمدن قوم موجد اشیاء مفرغی لرستان بر میخوریم ، بدون تشخیص روابط عمیق آنها با تمدنهای اعصار متقدم که در همان ناحیه به منصه ظهور رسیده است .

از گردآوری مجموعه غنی و متنوع اشیاء مفرغی و تنوع علایمی که آنها را مزین کرده ممکن است استنتاج کنیم که این اشیاء باید متعلق بدخاندانی منتخب از سواران یا گردونهران جنگجو باشد ، که به اقامت در محلی پایمند نبودند ، و بدین علت اشیاء قابل حمل را دوست داشتند . اشیاء غیر منقول که از لرستان به دست آمده ،

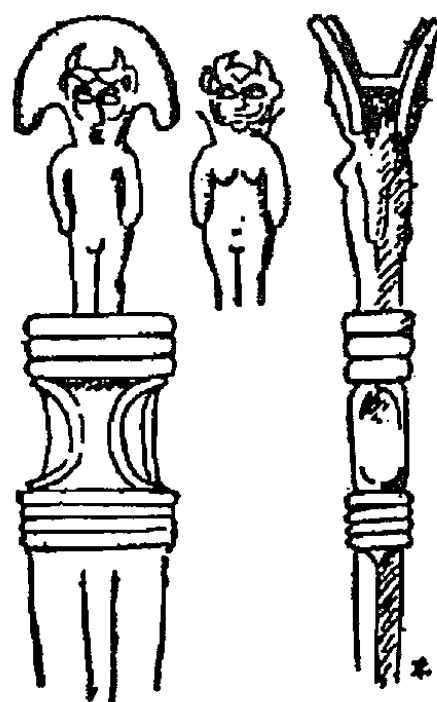
۱- در ت. ا. افزوده ، 13 . IV ۲- با ترجمه های کتاب مقدس تطبیق شده (۲۰)

نادر است . این ملاحظه ، با فقدان هر گونه آثار اقامت در جوار قبور تأیید می شود . در میان این اشیا تعداد بسیار اسلحه وجود دارد : شمشیرهای آهنی دراز با قبضه آهنی

که سر آدمی یا جانوران بر آن نقش شده (ش ۳۶) ، شمشیرهای مفرغی کوتاه با قبضه مجوف ، خنجرهای مفرغی یا آهنی که قبضه آنها به نقش انسانی یا سر جانوری مزین است (ش ۳۷) ، کلنگها و



ش ۳۶ - لرستان : شمشیر آهنی

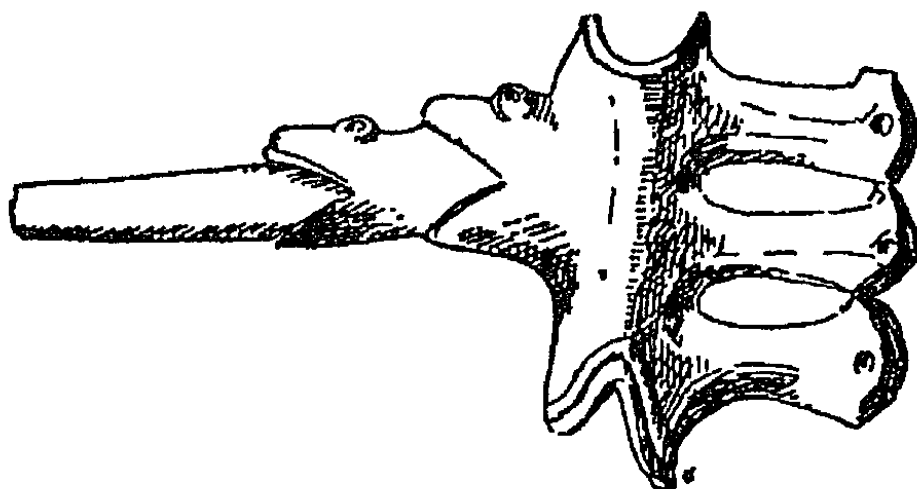


ش ۳۷ - لرستان : قبضه خنجر مفرغی

تبرهای آهنی یا مفرغی ، غالباً مزین به تصاویر حیوانات یا اجزایی از حیوانات است (تص ۸) ؛ ممتازترین

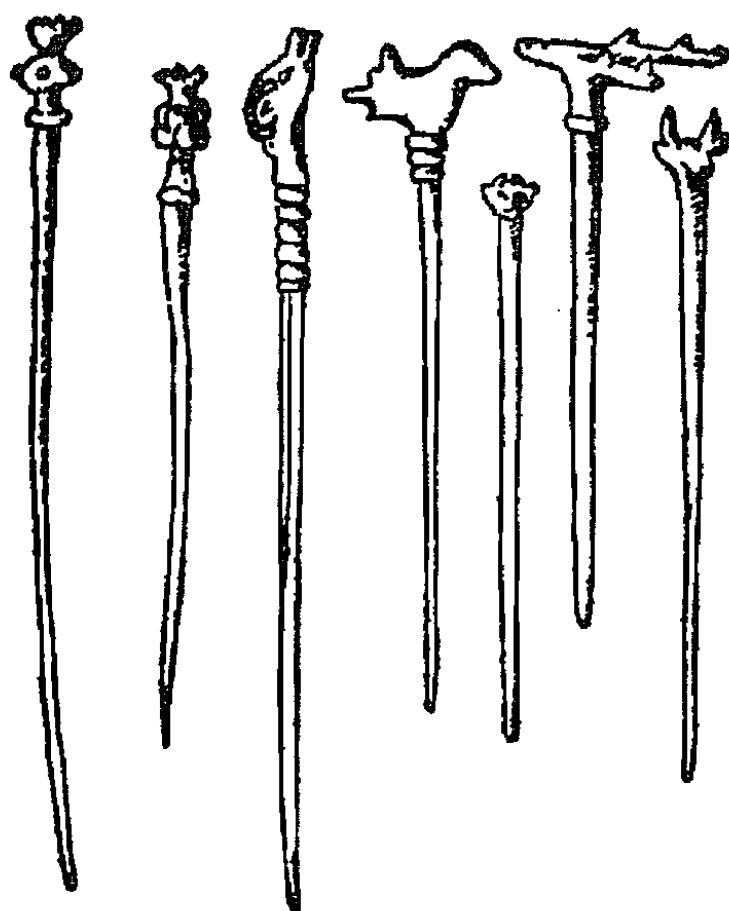
آنها عبارت از تبرهایی است با تیغه یا قبضه‌ای که از فکین باز جانوری درنده خارج می شود

(نص ۹ و ش ۳۸). نیز باید اشیاء ذیل را نام برد: سرنیزه، زوبین و تعداد بسیاری از



ش ۳۸ - لرستان: کلفک برنزی

سرتیرهای آهنی یا مفرغی به شکل برگ درخت غار، مخروطی، یا مشکل از سه



ش ۳۹ - لرستان: سنجاقهای برنزی

قطعه، اجزای ساز و برگ اسب یا گردونه، مخصوصاً دهنه و کلکی مستقیم یا شکسته، که مجموع آنها به مفرغ کاران غالباً زمینه‌ای نامحدود در انتخاب موضوعات میداد: اسب (نص ۱۰) بز کوهی، گاونر، موجودات اساطیری و ترکیبی، یا گردونه‌ها. در میان اشیاء بسیار نادر باید از شیئی مفرغی ذکر کرد که دارای یک قرقره و زنگوله است - که برای ستن به کار میرفته - و بر آن دو

شخص که باشیرها می‌جنگند نقش شده ، و در بالای آنها گاوهای نر قرار دارند ، و در فوق آنها دو میمون دیده می‌شود . شیء مذکور قطعه‌ایست که شاید پارچهٔ قلاب‌دوزی شده را به آخر مال‌بند و بدنهٔ گردونه ثابت می‌کرده چنانکه در نقوش برجستهٔ آشوری دیده می‌شود (تص ۱۱) . به همین طبقه متعلق است سر و صلهٔ مال‌بندی مفرغی ، که در آن دو شیر منقوش است (تص ۱۲) ، و دهنه‌هایی که در بالای آنها دو صورت نقش شده و به نظر میرسد صحنه‌ای از اعطای منصب را نشان میدهد (تص ۱۳) .

در میان آنها لوازم آرایش بسیار دیده میشود : سر سنجاقها دارای تنوع بسیارند ، و به شکل سر جانوران و پرندگان یا حیوانات کامل میباشند (تص ۱۴ و ش ۳۹) . در روی لوحهٔ کمربندی که در آن بسیار کار کرده‌اند ، صحنه‌های بسیار مفصل شکار یا موضوعات اساطیری نقش شده ، آیین‌های مفرغی در این زمان دارای دسته‌ایست به شکل زنی عریان مانند ستونی که مجسمهٔ زن باشد ، و از نیمرخ شبیه به تیغهٔ شمشیرهای بسیار ممتاز لرستان است (تص ۱۹) . در میان قطعات نذری که منظور از آنها درست روشن نیست ، تصاویر بز کوهی یا گوشتخواران - که مربوط به نشانهای خانوادگی است - (تص ۲۴) و یا اشیاء مشبك که معرف جدال « قهرمان » با دو جانور جنگلی است ، دیده میشود . در زمرهٔ اشیاء مربوط به شعایر دینی ، سیتولهای (ش ۴۰) متعدد مفرغی وجود دارد که با صحنه‌های ضیافت با تصویر جنسی که نزدیک درخت مقدس ایستاده منقوش است . باید از « سنجاق » ذکری خاص به میان آورد . سنجاق دارای صفحه‌ای بزرگ است که حاوی سری برجسته در مرکز میباشد . لوحهٔ ما (تص ۲۸) منشأ این سر را - که تمام رخ نشان داده شده - توضیح می‌دهد ، و آن باید سر ربهٔ النوع مادر اقوام آسیانی باشد که از آسیای صغیر تا شوش مورد پرستش بوده است . قطعه‌ای از این دسته اشیاء ربهٔ النوع مذکور را نشسته ، در حال زایمان نشان میدهد . او پستانهای

خود را در دست گرفته است ، و همین وضع در شیء بعدی (نص ۲۸ وسط) نیز دیده میشود . هزاران پیکره از اینها درامکنه شرق نزدیک پیدا شده مخصوصاً در شوش - که این ربه النوع فراوانی، به نام عیلامی کیریرشه^۱، قرنهای مورد پرستش بوده است .



ش ۴۰ - لرستان : سیتولهای مفرغی (نوعی ظروف مخصوص سفالین، م. ۰)

آیین او تحت عنوان نانایه^۲، تا عصر پارتها ادامه یافت و ما پیکره‌های سفالین متعددی می‌یابیم که ربه النوع مذکور را در گورستان پارتی در این نقطه مهم نشان میدهد .

۱ - Kirircha (Kirirsha) . ۲ - Nanaia

اینجا مسأله‌ای مطرح می‌شود : آیا این ربه‌النوع مادر قدیم ، مظهر فراوانی و تولید ، همان نیست که به‌طریقه سنکرتیسم^۱ ، به‌صورت ربه‌النوع اناهیته^۲ (ناهید) درآمد ، و آیا همان نیست که در بعضی از این تصاویر نشان داده شده ؟ مؤید این فرضیه کناره‌های برخی از بشقابهای خاص تشریفات دینی است که با شکل ماهی و درخت انار- دو مظهر این خدای آب و فراوانی- تزئین گردیده است ، و همچنین مؤید دیگر، تصویر است که در ظرفی مفرغی متعلق به موزه لوور دیده می‌شود، شاید نمونه اصلی تصویر اهورمزدا باشد (تص ۲۷) . این سنجاقها که دارای صفحه‌ای میباشند ، به‌نظر میرسد که فرو رفته در شکافهای دیوارهای سنگی ساختمانی (معبدی ؟) یافته شده‌اند ، و این عمل عادت بسیار کهن رومیان را به‌خاطر می‌آورد که عبارت بود از فرو کردن میخ در دیوار معبدی برای دفع طاعون . در لرستان اشکال کوچک ربه‌النوع به‌نظر میرسد که با آرزوی فراوانی و خصب نعمت ساخته شده باشد . تصاویر مذکور تمام رخ نشان داده شده ، بدینحوی که احساس تماس مستقیم مؤمن را با مقام الوهیت و قدرت الهی تولید میکند . الواح لرستان از جمله نمونه‌های بسیار قدیم اعمال « قانون تمام رخ »^۳ میباشد ، و آن اثری از هنر ایرانی است که سابقاً در ظروف منقوش گورستان سلیک ملاحظه شده ، و در بسیاری از مصنوعات بعدی عهد پارثی نیز ادامه یافته است . به‌ما گفته‌اند که در محلی- نه‌چندان دور از امکنه‌ای که این سنجاقها یافته شده - گورستانی عمومی وجود داشته‌است که حاوی استخوانهای درهم و برهم افراد متعدد بوده . آیا در اینجا تدفین دو درجه‌بی به‌عمل می‌آمده ، چنانکه رسم تدفین مغان است ، یعنی همان گروهی که نزد مادها ، به‌امور روحانیت موظف بودند ، و مانند اقوام دیگر نردیک^۴ و بدوی ، مراسم درلحد نهادن جسد میت را انجام میدادند ؟

۱ - Syncretisme مفیده به‌توحید عقاید گوناگون (در مذهب و فلسفه و غیره) (۲) - Anahita

۲ - Loi de la frontalité - Nordique ، رك. ص ۶۸ ح ۵

همچنین باید یادآوری کرد که بزکوهی با شاخهای طویل (تص ۱۵)، شاهکار نگارگران جانوران در لرستان است که آنرا از هنرمندان آشور به ارث بردند، و آن شاهکار درجه‌ای بسیار عالی از قدرت تعبیر را نشان میدهد، و در طرز کوچک نمودن تصاویر، آنان پیشوای هنرمندان جانورنگار عهد هخامنشی بوده‌اند. این هنرمندان، در نقش دایره‌چهره بسیار کمتر موفق شده‌اند. صورت را بسیار مسطح، بدون تجسم، بینی را همیشه بارز و طویل، و چشمها را گرد و کاملاً بساز کشیده‌اند (تص ۱۶). تمدنهایی که هنر و همه فرهنگ مادی‌شان، مانند تمدن اشیاء مفرغی لرستان ترکیبی باشد، نادر است. تذکارات فرهنگهای محلی قدیم فقط توسط چند ظرف سه پایه - که ما قبلاً دیده‌ایم که در این نواحی، در آغاز دومین هزاره ق.م. مورد استعمال بوده - معرفی شده‌اند و به نظر میرسد که این نوع مدتی دراز مورد اقبال مردم بوده است. از سوی دیگر همه ظروف سفالین منقوش لرستان، بیشتر محتمل است که محلی و بومی باشد.

این بقایا که شاید با چند سلاح از نوعی که از اواخر هزاره دوم ق.م. ساخته شده، تقویت می‌گردند، و آنها قسمتی نسبتاً محدود از این مجموعه اشیاء فراوان را تشکیل میدهند. روابط با تمدن گورستان ب سلیک - که مادر آن آثار قبایل ایرانی را که کمی پیشتر به نجد ایران آمده بودند شناخته‌ایم - بسیار است. لرستان نمونه‌های اصلی متعدد از فرهنگ این سواران با اسلحه آنها، لوازم سازوبرگ اسب، ظروف مفرغی یا ساخته از گل پخته با لوله طویل مخصوص - که پیشتر ذکر کرده‌ایم - و پیکره‌های کوچک مفرغی و لوازم آرایش از نوع سنجاق به شکل سر جانوران، به دست داده است. غالباً اشکال و موضوعاتی که از ممالک اطراف ایران، و حتی دورتر آمده، بسیار متعدد است: هنر کهن بین النهرینی با این نقوش مزین

است : تصاویر متعدد « کیلگامش »^۱ که با همه قسم جانوران در ستیزه‌است ، حکاکی کر كوك - که آثار قدیم آشوری را غنی می‌سازد - در موضوعات منقوش در نشانهای خانوادگی لرستان شناخته می‌شود ، هنر آشوری تأثیر خود را در ظروفی که در مراسم مذهبی برای قربانی به کار میرفته ، یا سروصدهای مال‌بند گردونه که به شکل سرقوچ بود باقی گذاشته است . تبرها با سر جانوری که تیغه را « از دهن بیرون می‌اندازد » به نظر میرسد عنصری ممتاز از هنر « هوریان » باشد . بعضی الواح کمر بند ، اگر خطا نکنیم ، هنر کهن سکاییان را - آنچنانکه در حفاریات جنوب روسیه شناخته شده‌اند - افشا می‌کنند . موضوعات جاری در هنر سوری - حتی^۲ متعلق به قرن هشتم یا هفتم ق . م . نیز در اشیاء مورد بحث دیده می‌شود ، مثلاً شکار گری که تیرش به بز کوهی اصابت می‌کند و جانور مذکور با وضعی تعجب آور سرش را به سوی حمله کننده بر می‌گرداند . این موضوع از موضوعات اصلی هنر ممالك کوچک ختی « هیرو گلیفی »^۳ است که در آسیای صغیر و شمال سوریه واقع بوده‌اند . نمونه زیبایی از این صحنه ، روی نقشی برجسته ، اخیراً در طی حفاریهای قره‌تپه کشف شده . ممکن است آنها را حتی با اشیاء نواحی دورتر مقایسه کرد ، و روابط شان را با تمدنهای اینسوی قفقاز و ماوراء قفقاز ، و حتی شاید با چین ، به صورت تأیید^۴ شناخت .

با وضع و تنظیم این تحقیقات در طرحی نژادی ، و با گوش در درك این عقده پیچیده رشته‌هایی که به سوی آنها نواحی - دور و نزدیک - کشیده می‌شود ، به نتیجه‌ای میتوان رسید که در میان دانشمندان ، مدافعانی دارد : قومی از سواران جنگجوی قوم آسیائی - که پیشتر کمابیش در قبایل ایرانی مستهلك شده بود - ملحق گردید ؛ این عنصر جنگجوی جدید در طی مهاجرت خویش غارت کرد ، تخریب نمود ، و در چند

۱ - Gilgamesh ۲ - Syro-hittite ۳ - hittites & hiéroglyphiques (در ت . ا . : Hittite - Neo (نئی نو) - ۴ - T'ao - l'ie ر.ک. ص ۱۱۰ (م) .

ناحیه آسیای غربی به تاخت و تاز پرداخت. نمیتوان از این نتیجه سرباز زد که بخش غالب اشیاء لرستان متعلق به قرن هشتم یا هفتم، یا حتی متأخر تر است. مورخی دقیق در میان آخرین واردان، عناصری از همه این دسته‌های سکایی و کیمری را تشخیص میدهد. آنان پس از حملات غارت گرانه خود از قفقاز تا سرحدات مصر و سواحل آسیای صغیر، از زاکرس عقب رانده شدند، و تحت حکومت مادها در ناحیه‌ای که سواران آنان با بهترین پرورشگاه اسبان مواجه شدند، مستقر گردیدند، و آنجا هسته جنگجوی قابل توجهی در مقابل کشور جوان ماد - که آنگاه در اوج توسعه خود بود - ایجاد کردند.

کیا کزار^۱

هرودتوس میگوید سالهایی که کیا کزار، پسر و جانشین فرورتیش - خشریته^۲، ملزم به شاختن سلطنت سکاییان بود، برای آینده نظامی ماد بی فایده نبود: کیا کزار قشون خود را تحت نظم جدید در آورد، سواره نظام و کمانداران و پیاده نظام را ترتیب داد، و همچنین محتملاً فنون جنگی سواران سکایی را - که در جنگ متحرک مهارت داشتند - پذیرفت. ممکن است مادها بعضی سنن هنر سکایی را از آنان در این مدت به عاریت گرفته باشند. این پادشاه وضع سیاسی خود را به وسیله الحاق بعضی نواحی واقع در اطراف دریاچه اورمیه تحکیم کرد، و عاقبت، به قول هرودتوس، در جنگ با سکاییان مادیس^۳، فتح قطعی و درخشان به دست آورد، و مادیس با اتباع خود محتملاً سرزمین مانای را ترك گفت.

گنجینه سقر

ما معتقدیم که این داستان سکاییان به وسیله کشف تصادفی که اخیراً توسط

۱- Cyaxares (ت. ۱) = Kyaxar یونانیان، در پارسی باستان نام او «هوخ شره» آمده.
 ۲- Phraorte-Kshatriya (۲) - ۳- Madyès
 ۳- پیریا «ایران باستان» ج ۱ ص ۱۸۰ به بعد (۲).

روستاییان در نزد يك شهر سقر ، در جنوب دریاچه اورمیه به عمل آمده ، مجسم شده است . حدس میزنیم که شاید این اشیا متعلق به گنجی سلطنتی بوده ، و احتمال می رود وقتی به پارتاتوا^۱ یا پسروی مادیس تعلق داشته است ، اما معلوم نیست که آن از قبری به دست آمده یا از نهانگاہی . مجموعه مزبور بد چهار دسته کاملاً مشخص تقسیم میشود :

نخستین آنها بدون شك از جهت الهام و طرز عمل آشوری است ؛ سبك دسته دوم سکایی است ؛ دسته سوم از جهت الهام آشوری - سکایی به شمار می رود ، اما محتملاً به وسیله هنرمندان آشوری ساخته شده ؛ دسته چهارم مصنوعات کار گاههای محلی و شاید مانایی^۲ باشد .

به دسته اول متعلق است يك دستبند زرین فاخر و گشاده ، که دو انتهای آن به شکل سر شیر است ، یکی با فکین باز و دیگری با فکین بسته . دستبند اخیر را برای وضع آن بر مچ ، قابل جدا کردن ساخته اند ، و آن به وسیله سنجاقی محکم میشود . دایره دستبند مرکب از چهار سطح مسطح است که هر چه به طرف مرکز پیش می رود ، عرضتر میگردد ، و در عرضترین نقطه آن دو زوج شیر بچه - که خم شده و بسیار برجسته مصور گردیده - کار گذاشته اند . این شاهکاری از هنر حکاکان و جواهر سازان آشوری است . يك لوحه زرین دارای طرحی برجسته از دو دسته حیوانات و جنیان بالدار که به سوی درخت زندقی مسبك^۳ حرکت میکنند ، میباشد . در الواح مفرغی که اصلاً صندوق چوبی حاوی گنج را پوشیده میداشت ، تصویر بزهای کوهی به روشی بسیار آزادانه حک شده ، و آنها به وسیله گل و بته های گل داودی به سبك کهن آشوری جدا گردیده اند . بداین دسته نیز تعلق دارد قطعات بسیار رنگ زده حاشیه کاسه های

۱- Partatua ۲- Mannéens (Mannian ت. ا.) ۳- Style در فرانسوی به معنی سبك است ؛ styliser را امروزه در نقاشی به معنی بزرگ نشان دادن شيء به کسار میبرد و stylisé اسم مفعول آنست . بعضی آنرا «مصنوعی ساز» ترجمه میکنند ، و ما «مسبك» را در این مورد به کار می بریم (۲۰)

مفرغی که گروهی را در آن به وضعی بسیار ظریف حکاکی کرده‌اند. در قسمت پایین‌تر آن سیزده تصویر تشخیص داده می‌شود. پنج تایی اول، ملبس به جامه‌های طولیند و شاید صاحب منصبان موکب پادشاه آشور باشند، ولی آنان که در عقب دیده می‌شوند، یا برهنه‌اند و ممکن است قراولان پادشاهی باشند. این موضوعها در ابنیه، نقوش برجسته، قطعات نقاشیهای دیواری، الواح مینا و جواهرکاری بسیار دیده می‌شود. در هر حال بعضی مختصات این اشیا می‌رساند که این دسته متعلق به عهد سلطنت اسارهادن^۱ (۶۶۸-۶۸۱ ق. م.) یا کمی پس از آن است؛ ولی این تاریخ، ناقض امکان این امر که لااقل قسمتی از این گنجینه ممکن است هدایای پادشاه در موقع عروسی شاهدخت آشوری با پادشاه سکایی- پارتاتوا- باشد، نیست. محل کشف این آثار یکی از چند دهکده کردستان است که نام خود را از این عهد حفظ کرده‌اند.

سقز نام خویش را از سکاییان^۲ یا سکه^۳ چنانکه آنان خود را می‌نامیدند- یا اشکوزای^۴ چنانکه در تورات و در نوشته‌های آشوری نامیده شده‌اند- گرفته است. فی الواقع همه قراین موجب آنست که معتقد شویم سقز، آنگاه که سکاییان در جنوب دریاچه اورمیه، در ناحیه مانای- که تصرف کرده بودند- مستقر شدند، پایتخت ایشان گردید، و ما میدانیم که نام يك قوم غالباً به پایتخت وی اطلاق شده است.

در دسته دوم، قطعات سکایی به وسیله این اشیا معرفی می‌شوند: يك غلاف شمشیر زرین و زیبا، که به طور برجسته با تعداد بسیار از سربزهای کوهی که از روبرو نقش شده، مزین است. منحنیات شاخها شکل يك چنگ را دارد. قبضه مزین این غلاف از طلای پر عیار است و دارای نقشی خشن است که در هر سوی سری را از مقابل مجسم می‌سازد، و به طور کامل مسبك^۵، و تقریباً صورت مستعاری است از تائوتیه^۶

Sakka -۳

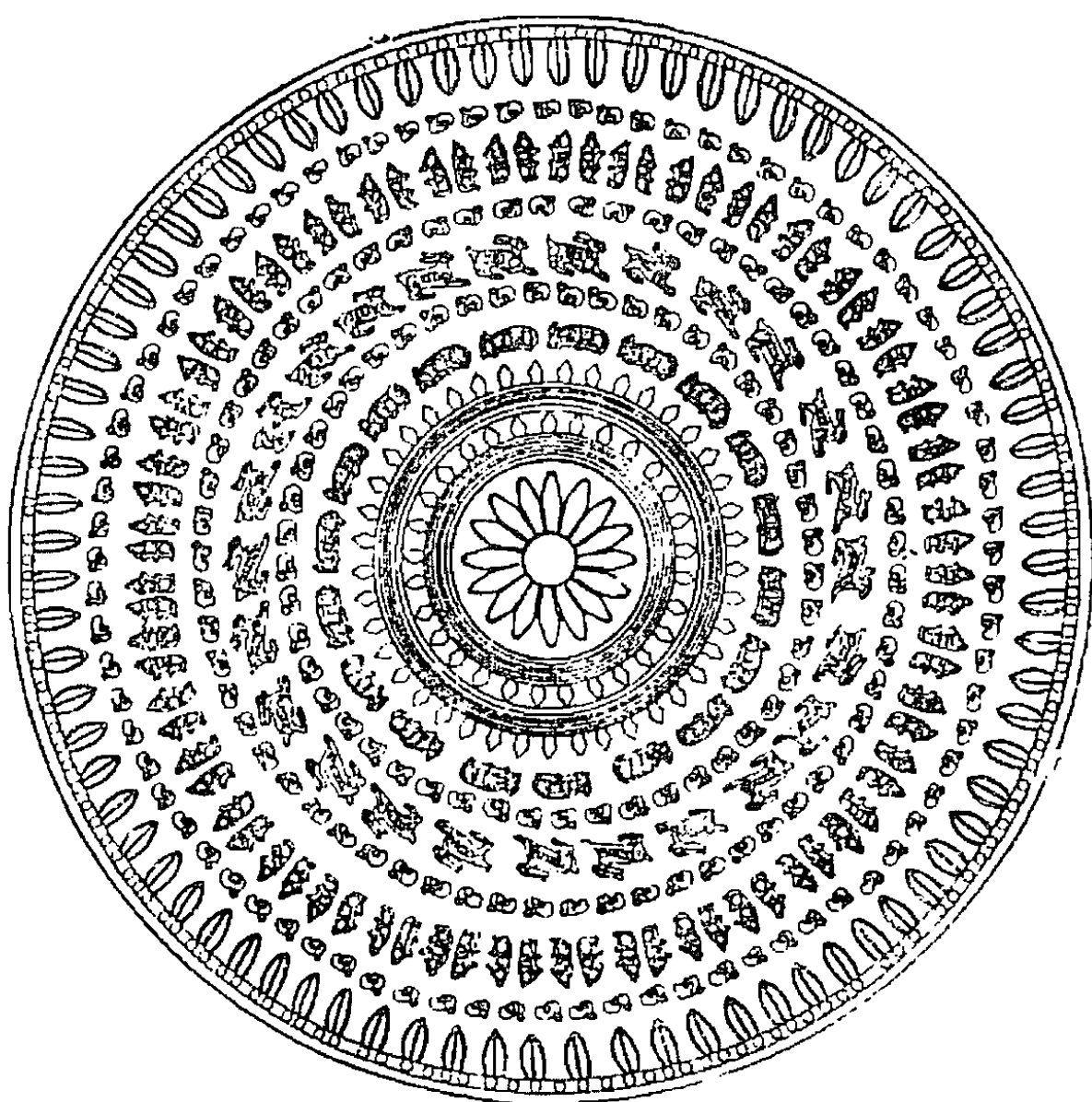
۲- Scythes (Scythians ت. ا.)

۶- T'ao-t'ie ڤك . ص ۱۰۷ (۲)

۱- Assarhaddon (Esarhaddon ت. ا.)

۴- Ishkuzai ڤك . ص ۱۰۹ ح ۳

(تص ۱۷) . دانشمندان در تعیین مراد و منظور از الواح فاخر زرین - که شاید صندوقها را مزین میساختند - تردید دارند (تص ۲۰) . تزیین برجسته آنها با سرهای سیاه - گوشها که از برابر نقش شده و توسط خط ابرو به یکدیگر پیوسته ، صورت گرفته



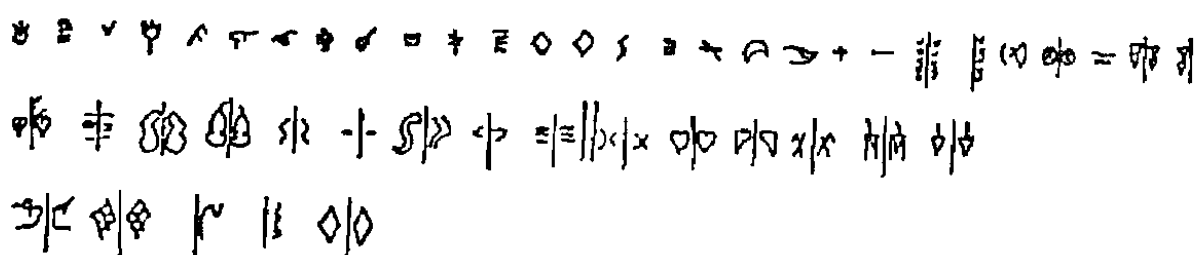
ش ۴۱ - گنجینه سقر : دوری سیمین

است . در فضای آزاد متناوباً بزهای کوهی و گوزنهای دراز کشیده نقش شده‌اند ، در حالی که شاخها به سبک خالص سکایی باستانی ، به سوی ستون فقرات بر گشته‌است .

اما قطعه‌ای که قابل توجه مخصوص است، يك دوری سیمین است به عرض ۳۶ سانتیمتر، که لبه آن اندکی به طرف داخل برگشته، و به يك رده میخهای زرین با سر محدب مزین است (ش ۴۱).

تزیین آن به صورت حکاکی ظریفی است و عبارتست از ردیفهایی از موضوعهای مختلف که در دایره‌ی متمرکز شده‌اند. در مرکز، که قبه سپر است، گل و بته شاترده گلبرگ، به شکل لوزیهای طویل نقش شده، و آن به وسیله هفت دایره احاطه گردیده است. متعاقب آن، دو ردیف سر نیزه قرار دارد که به وسیله هفت دایره دیگر از هم جدا شده‌اند. سپس حیواناتی دراز کشیده، که روی آنها به سمت چپ است، دیده می‌شوند؛ آنها شبیه به سیاه‌گوشانی هستند که خرگوشانی را - که به سمت راست می‌دوند - تعقیب می‌کنند. سیاه‌گوشان به وسیله رده‌ای از سرهای جانوران وحشی که روی آنها به سمت راست است، مجزا شده‌اند. خود این سرها - که فقط یکی از آنها از طلا ساخته شده - در دو ردیف نقش شده‌اند؛ در يك جا، روی آنها به سمت چپ و در جای دیگر به سمت راست است، يك ردیف بالای خرگوشها و ردیف دیگر محیط بر سیاه‌گوشها - که این دفعه روی کفل خود چمبانمه زده‌اند و هر جفت روبروی هم قرار دارند - حاك شده‌اند، کاملاً نظیر نمدغلاف شمشیرهای سکایی که از کلرمس^۱ و حفریات ملگونوف^۲ به دست آمده. تزیینات مذکور بادسته‌ای از ترسیمات رمحی که قاعده آنها مماس رده گل میخهای زرین است، تکمیل میشود؛ و هر يك، به وسیله خطی عمودی که در وسط قرار دارد، به دو بخش تقسیم شده و در هر بخش علایم هیروگلیفی حاك گردیده است. این علایم باید محققاً کتیبه‌ای را تشکیل دهند، و آن تنها کتیبه‌ایست که در میان اشیاء سکایی به دست آمده است (ش ۴۲).

هنر و تحریر این بشقاب شاهد ارجمندیست بر آنکه بتوانیم آنرا قدیمترین اثر تاریخی سکایی بدانیم . آیا این خط به وجهی مرتبط با خط «ختی» (هیتی) هیروکلیفی^۱ است ، که در آسیای صغیر و سوریۀ شمالی پیش از زمان ساختن بشقاب مزبور رواج یافته بود ؟ عده‌ای از قزنقلی‌های کوچک و بسیار ساده همین آن است که گنجینه مذکور به عهدی پس از قرن هشتم تعلق دارد ، و ما مایلیم که تاریخ آنرا بین ۶۸۰ و ۶۲۵ ق . م . تعیین کنیم .



ش ۴۲- گنجینه سفر : کتیبه هیروکلیفی روی بشقاب سیمین

به‌دستۀ سوم ممکن است اشیاء ذیل را اسناد داد : سروصله‌های ائانه‌ای که از طلا ساخته شده‌اند . یکی از آنها معرف قسمت علیای پیکر پرنده‌ای شکاری است با منقاری منحنی و چشمی مدور ، و آن یکی از موضوعهای بسیار عالی هنر سکایی است ، چنانکه ما از نمونه‌های بسیاری که از مقابر سکاییان در روسیۀ جنوبی بدست آمده ، شناخته‌ایم ؛ و همچنین موضوعی است از هنر اوراسی^۲ استپ‌ها (نص ۲۹) . یکی دیگر از سروصله‌ها شکل شیر است (نص ۲۶) ، که در اینجا به صورت جانوریست که به خانواده شیران آشوری - که دارای زیبایی سباعانه‌اند - متعلق نمیباشد ، اما نظیر آن هم در هنر سکاییان روسیۀ جنوبی دیده میشود . شیء دیگری که مایلیم آنرا جزو این دسته قرار دهیم ، دستبندی وزین است که دو انتهای آن به شکل مرغابی است ، و هر يك با دیگری مماس میگردد ، اما سر آنها به عقب خم شده ؛

۲- Eurasian) Eurasique

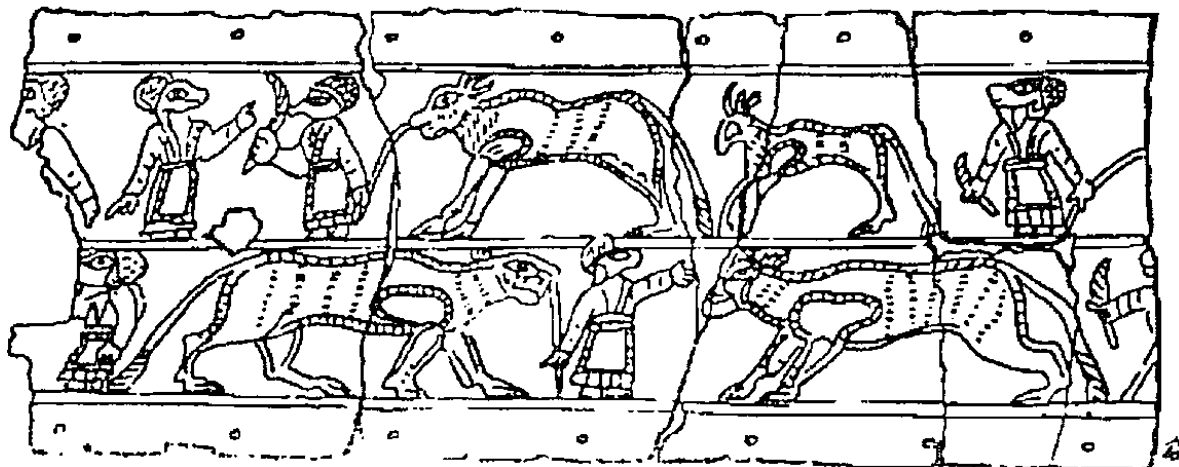
۱- Hittites hiéroglyphiques) Hittite hieroglyphs ت. ا. (

ت. ا. ، رك . ص ۶۹ ج ۲ (م.)

دایره دستبند به شکل مارپیچ است ، و آن در هنر هخامنشی مورد توجه بوده ، و در اشیاء گنجینه سقز بطور کامل معرفی گردیده است (تص ۳۱) . مهمترین شیئی که بطور معجزه آسایی همه قطعات آن محفوظ مانده (اشیاء گنجینه مورد بحث توسط روستایان بیرحمانه قطعه قطعه و میان آنان تقسیم شده است) سینه بند بسیار عریض زرین است (تص ۳۲) ، و آن در دو خط پهن به شکل هلال تزیین شده ، و میتوانیم در روی آنها عده ای از حیوانات و موجودات ترکیبی را که متوجه دو درخت مسبك^۱ در وسط هستند ، تشخیص بدهیم . درختان ، بزهای کوهی که در اطراف ایستاده اند ، جنیان بالدار ، گاوهای بالدار با سر انسان (لاماسو)^۲ ، ابوالهولها ، حاشیه با تصویر میوه کاج ، چندان مشخص اند که اگر در گوشه ها و جواب خرگوشی دهنده و حیوانی دراز کشیده نبود ، میتوانستیم این قطعه را طلاکاری به مسبك خالص آشوری محسوب داریم ، زیرا اینها صریحاً از جهت سبك سکایی هستند و هر دو با جانورانی که روی بشقاب مذکور در فوق حکاکی شده ، مشابه میباشند . این شیء بهتر از هر چیز دیگر از میان گنجینه مورد بحث معرف اندیشه ای است از هنر جدیدی که در شمال غربی نجد ایران توسعه مییافت ، و آن از یکسو از منابع آشوری و از سوی دیگر از منابع سکایی- دوفرهنگی که در جوار این ناحیه در مغرب و شمال واقع بوده اند - استفاده میکرد .

در دسته چهارم لوح نازك زرینی داریم که محتملاً آنرا روی کمر بندی چرمین دوخته بودند ، و در دو صف شامل دسته های حامل خراج است که يك ردیف حیوانات را با طناب راهبری میکنند ، و آن به وسیله چکش کاری تزیین شده است (تص ۲۹ و ش ۴۳) . صرف نظر از چند اختلاف جزوی ، مادر اینجا المثنایی از هنر لرستان داریم ، که همان صور را نشان میدهد ، بینی آنهار در ردیف پیشانی جلوبرده شده ، بدون چانه ،

باری‌شی‌راست‌افتاده ، کلاه‌ی کوچك كه به‌دقفا كشيده‌شده ، جامه‌ای طویل كه به‌وسیلهٔ كمربندی فشرده گردیده . همچنین چهارپایان طبق اصول موجودان اشیاء مفرغی



ش ۴۳- گنجینهٔ سقز: كمر بند زرین

لرستان به‌وجود آمده‌اند : چشم‌لوزی‌شکل‌است ، مویها به‌وسیلهٔ سلسله‌ای متوازی از خطوط تعیین‌شده‌اند ، عضلات به‌واسطهٔ سطوح مجسم گردیده‌اند ، سم حیوانات كه دقیقاً از نیم‌رخ نقش گردیده ، شكافی را - كه آنها را به‌دو بخش تقسیم می‌كند ، و معمولاً نمی‌بایست دیده‌شود - نشان می‌دهد . این قطعه از نظر شناسایی هنر محلی - كه عایق و روابط آن با هنر لرستان عادی و منطقی‌است ، زیرا هر دو معاصر يك‌دیگر و متعلق به نواحی مجاور هم می‌باشند - فواید بسیار دارد . قطعهٔ مزبور موضوع مهم توالی باج‌گزاران را كه هنر هخامنشی آنرا در پله‌های تخت جمشید بسط و توسعه داده ، ارائه می‌دهد .

به‌سہولت میتوان اهمیت این مجموعه را - كه غنیت‌رین و معروف‌ترین اشیاء در خصوص هنر جواهرسازی آشوری و سکاکی‌است - درك كرد . گنجینهٔ سقز شاهدیست بر سعهٔ غیر مترقب این هنرها ، مادها ، در زمان تشكيل تمدن خویش ، می‌بایست دائماً با آنها در تماس باشند ، و ما میدانیم كه هنر سکاکی به‌اندازهٔ هنر آشوری ، در هنر خاص مادها آثار خود را به‌جای گذاشته‌است . در اینجا فقط توجه

خوانندگان را به عنوان نمونه ، به غلاف شمشیریکی از نجبای ماد که جزو موكب داریوش است - و ما میتوانیم بقایای آثار سکایی را در تزیین این سلاح مادی بشناسیم - جلب میکنیم (ش ۷۰) .

محققاً هنر محلی، هنر ایران شمال غربی، نباید مورد غفلت قرار گیرد، و شاید آن هنرمانایان^۱ باشد که در این بخش ایران، بزرگترین وحدت سیاسی را تشکیل میدادند. اما اطلاعات ما از این هنر بسیار محدود است، زیرا جز به توسط چند شیء محدود - که هیچیک از آنها از طریق حفاریات علمی به دست نیامده - در معرض توجه ما قرار داده نشده است (تص ۳۳ و ۳۴) .

پادشاهی ماد^۲

در زمان سلطنت کیا کزار^۳، سکاییان مغلوب شدند، مانای سلطنت او را شناخت، و پارسیان تبعه او به شمار میرفتند. وی خدایگان مغرب نجد ایران بود، و پایتخت او محققاً هگمتانه^۴ - همدان کنونی - بود، که به معنی « محل اجتماع » است. کیا کزار خود را ضد آشور آماده کرد. میدانیم که کشور مذکور توانسته بود در برابر حملات پدر او - که جرأت وی به قیمت جانش تمام شد - مقاومت کند. کیا کزار به نظر میرسد که نخست با تسخیر هرهر^۵ در کنار دیال - که مرکز اداری آشور در دره های زاگرس بود - شروع کرده باشد، تا در نتیجه راه نینوا به روی او باز شود. وی برای حمله به پایتخت آشور دیگر تنها نبود: یکی از حکام بابلی به نام نبوپلسر^۶ بر اثر سیاست ماهرانه او و ضعف آشور، حاکم مطلق بابل گردید، و به نوبه خود به پادشاه متبوع دیروزین حمله برد، ولی آشور به علت وساطت مصر نجات یافت. مع هذا این امر چندان طول نکشید: در سال ۷۱۵ کیا کزار به نینوا مجدداً

۱- Mannéens - ۲- این عنوان در اصل فرانسوی نیست و در (ت، ا) افزوده شده (م).

۳- رك. ص ۱۰۸ ج ۱. (م) ۴- Ecbatane - ۵- Harhar - ۶- Noabopolassar

حمله کرد و نینوا مقاومت ورزید . او به طرف نقاط شمالی تر راند و پایتخت قدیم آشور را تصرف کرد . نبوپلسر عجله نمود و پیمانی بین ماد و بابل منعقد شد و غایله با ازدواج ولیعهد بابل ، بخت نصر (نبوکد نصر)^۱ ، با آمیتیس^۲ - نوادهٔ کیا کزار - ختم گردید . منابعی که در زیر دیوارهای نینوا یافته شده اند علت شکست کیا کزار را شرح میدهند : یکبار دیگر نیز، دسته های سکایی به آشور مساعدت کردند . کیا کزار مجدداً عملیات ضد آشور را شروع کرد ، و آنان را به ستوه آورد . سال بعد در ۶۱۲، دو متحد - کیا کزار و نبوپلسر - نینوا را متصرف شدند . آخرین پادشاه آشور به حران فرار کرد ، اما دو سال بعد - با وجود مساعدت مصریان - ضربتی جدید از سوی متحدان موجب شد که آشور از فهرست دول جهانی حذف گردد . باید دانست که پادشاهی اورارتو نیز در همان زمان ساقط شد . کیا کزار به سوی نواحی غربی تر ، به طرف لودیا^۳ - که مرکز مرفعی تجارت عالم گردیده بود - راند . در مدت پنج سال سپاهیان مادها و لودیها بدون نتیجهٔ قطعی باهم محاربه کردند ، تا به قول هرودتوس ، کسوف آفتاب ، و همچنین شاید وساطت بخت نصر (نبوکد نصر)^۱ - که در بابل جانشین پدر خود شده بود - موجب خاتمهٔ جنگ گردید . یکبار دیگر، صلح به وسیلهٔ ازدواج بین دختر پادشاه لودیا و استیاگس^۴ پسر کیا کزار ، که در ۵۸۴ جانشین پدر شد ، تقویت گردید و قزل ایرماق^۵ به عنوان سرحد بین دو مملکت شناخته شد .

صرف نظر از لودیا ، همهٔ آسیای غربی بین ماد - در شمال - و بابل باسوریه ، فلسطین و عیلام - در جنوب - تقسیم شد . قدرت ماد حقیقتی بود که دولتی مانند بابل

۱- Nabuchodonosor در ت . ا . ، Nebuchadrezzar Amytis-۲

۳- Lydie (Lybia ت . ا .) ، Astyages ، نام این پادشاه را « اژدهاگ » و ایخ توویکو^۴ هم نوشته اند . رک پیرنیا « ایران باستان » ج ۱ ص ۲۰۰-۲۰۱ ، نام چهارمین پادشاه خاندان ماد در کتیبه های بابلی Ishtovygu یاد شده . ناگزیر این اسم در نوشتهٔ بابلی درست تر یاد گردیده تا استیاگس (استیاج) نزد یونانیان (یوردادود . « فرهنگ ایران باستان » ج ۱ ص ۱۰۶

ج ۶ (م) ۵- Halys

میبایست آنرا به حساب آورد، و بخت نصر (نبوکد نصر) پادشاه، که نزدیکی خطر را پیش بینی میکرد، استحکامات قوی در سرحد شمالی کشور خود ایجاد نمود تا او را در مقابل حمله محافظت کند. بابل منتظر چنین حادثه‌ای بود، پیش بینی‌های حزقیال مانند پیش بینی‌های ارمیا - که ورود سپاهیان ماد را به ضمیمه جنگجویان اورارتو، مانای و سکاییان پیشگویی کرده بودند - پر معنی است. محاربه تحت فرماندهی نبونید^۱ آخرین پادشاه بابل در اطراف حران - که استیاگس میخواست آنرا از بابل بگیرد - آغاز شد. در آنجا نبونید معبد بزرگ سین^۲ را - که در حقیقت مرکز بزرگ تجارتي و بانکداری بود - سرپرستی میکرد، و آن بر جاده‌ای که به سوی معا بر دریایی، بنادر بحر الروم منتهی میشد مشرف بود - و ملتقای تجارت شمال و مشرق با مغرب بود. نبونید خود را برای دفاع ضد استیاگس آماده کرد، وزیر کانه با کوروش دوم - پادشاه پارسیان - که مایل بود بر جاده بزرگ تجارتي همدان نظارت داشته باشد وارد اتحادیه گردید.

رقیبی جدید - پادشاهی پارس که در این زمان به حد بلوغ رسیده بود - وارد میدان شد. قوم جوان و نیرومند پارس به نوبه خود تحت قیادت پادشاه خویش، که یکی از شجاعترین پیشوایان دنیای قدیم بود، به فتح جهان مبادرت ورزید.

ما چیزی در خصوص تشکیلات دولت ماد نمیدانیم. دیده شد که این دولت چگونه با کوشش جسورانه افراد خاندان دیاکو موفق به ایجاد حکومتی - بیرون از امیرنشینهای متفرق - گردید. بعضی از این امارتها داوطلبانه و برخی اجباراً بدان ضمیمه شدند. وحدت ایرانیان، نسبت به اقوامی مانند مصریان و شومریان، کندتر و آهسته تر صورت گرفت، چه میدانیم که اقوام مذکور، همینکه وضع شکارگری را ترك گفته به وضع جامعه منظم روستاییان و کله‌پوران در آمدند،

حکومت‌هایی تشکیل دادند. اما در ایران حال چنین نبود. علت آنرا هم باید در خاصهٔ ترکیبی قوم ماد جستجو کرد، و هم در اوضاع طبیعی، جغرافیایی و اقلیمی که در آن جامعدای - که توسط قومی در هزارهٔ اول ق. م. تشکیل شد - توسعه یافته است. فاتحان ایرانی برای آنکه بتوانند آسیانی‌ها را - که محتملاً سکنهٔ بومی ناحیه بودند - تحت تصرف در آورند، و مطیع و مستهلك سازند، محتاج به زمان بودند. در آخر قرن هشتم ق. م. این عمل هنوز به حد کمال نرسیده بود. استقرار ایرانیان عملی طولانی و دشوار بود.

ایران توسط رودهایی مانند نیل، دجله و فرات - که با طغیانهای سالیانهٔ خود موجب حاصلخیزی ناحیه میشوند - مشروب نمیکرد. وی همچنین از فصل بارانهای سودمند منظم که باعث حاصلخیزی زمین است، برخوردار نمیشد. از قدیمترین روزگاران، مسألهٔ آب در ایران امری حیاتی به‌شمار میرفت، زیرا بشر فقط درجایی میتواند استقرار یابد که آبیاری امکان داشته باشد. بنابراین، سکنهٔ ایران اجباراً متفرق گردیدند، و قوم ایرانی بسیار کمتر از اقوام مصر و بین‌النهرین متراکم شدند. این امر، با مشاهدهٔ تفرق تله‌یاتیده‌های مصنوعی، بقایای اجتماعات قدیم، که مسافر امروزی آنها را در فواصل چندین ده کیلومتر میابد، به‌خوبی مجسم میگردد. اوضاع طبیعی موجب توسعهٔ نوعی استقلال در هر ناحیه، و حتی در هر دره گردید، بدین وجه که آثار آن هنوز از بین نرفته است. این است علت آنکه ایران شامل چندین قبیلهٔ بدوی، نیمه بدوی و خانه نشینی بوده - و هنوز هم هست - که لهجه‌ها، اطوار و عادات خود را حفظ کرده‌اند. و نیز همین است علت آنکه از نظر سیاسی، وحدت ایران منوط به سجایای سلسله‌ای که بر آن سلطنت میکند، بوده و هست. در هر حال، عوامل خارجی موجب تشکیل وحدت مادی شد: مادها که به وسیلهٔ کشور اورارتو، و بیشتر بر اثر سیاست استعماری آشور مورد تهدید قرار گرفته بودند،

مجبور شدند یکی از دو طریق را برگزینند: زندگی در زیر رایت وحدت، یا محو شدن احتمالی تحت یوغ خارجیان. آنان راه حل نخستین را انتخاب کردند، و تعبیر فصیح این امر در نام پایتخت ایشان، هگمتانه (محل اجتماع) مشهود است. این شهر در جاده‌ای که در طول آن سپاهیان آشور در این ناحیه نفوذ کرده بودند، و برای جلوگیری از پیشرفت مهاجم ساخته شده بود، واقع است. فتوحات بی‌ثبات آشوریان، آنان را وادار به اتخاذ سیاست استعماری کرد، چنانکه این امر از استقرار مستعمره‌های یهودی در رگا^۱ (ری) - نزدیک تهران - برمی‌آید. در هر حال، عمل مذکور فقط برای آنان تسلیی به‌شمار میرفت، زیرا نمی‌توانستند از دولت نینوا برای عبور به هگمتانه ممانعت کنند. اگر قول سالنامه‌های آشور را باور کنیم، هیچ‌یک از اقوام تابع دولت آنان به اندازه مادها، عسیان و طغیان نکرده است. مادها با اسلحه خود در راه استقلال خویش دفاع می‌کردند، و برای مقاومت بهتر در برابر دشمن، متحد شدند. اوایل تشکیل دولت مادچندان توأم با صلح و آرامش - که هر دو دئوس حکایت می‌کند - نبوده است.

اگر تشکیلات سیاسی دولت ماد تاحدی شبیه به آشور بوده - و این امر تخمینی است - فرهنگ معنوی و مادی آن کاملاً برای ما نامعلوم است. در خصوص قومی که فقط زندگانی دشوار روستاییان را داشت و برای فتح سرزمینی که در آن زیست میکرد می‌جنگید، چیزی بیشتر از فرهنگ ادبی ژرمنها^۲، واندالها^۳، ویزیگتها^۴، یا فرانکها^۵ نمیتوان قایل شد. مادها، از لحاظ هنری، مانند سکاییان و کیمریان میبایست سلیقه‌ای برای ساختن اسلحه کاملاً مزین، سازوبرگ مزین اسبان، ظروف مصنوع از فلزات گرانبها، و جامه‌هایی که با الوان مختلف فلابدوزی شده بود، داشته باشند. صورت ظاهر مردم طبقه سفلی را باید از تصاویری که در نقوش برجسته

آشوری دیده میشود ، قضاوت کرد : مردان دارای سبیل و ریش اند ، پوست حیوانات بر جامه خود افکنده اند ، کفش آنان بلند ، بندی و با پنجه بر گشته است ، و ایشان اسب آشوریان فاتح را هدایت میکنند (ش ۴۴) .

برائر وجود گنجینه سقر ، ما میتوانیم تصویری از هنر آنان - که بنا به قراین دیگر از اقوام متمدنتری که مغلوب ایشان شدند ، به عاریه گرفته شده - داشته باشیم . فقط چند اثر از یاد کارهای هنری ماده باقی مانده است از قبیل : شیر عظیم همدان که قسمت اعظم آن خراب شده (ش ۴۵) و بعضی مقابر صخره‌یی ، که یکی از آنها نزدیک سرپل ، در دامنه‌های زاگرس (ش ۴۶) و بقیه در کردستان (ش ۴۷) میباشد ؛ اینها اصولاً حجاریهایی هستند که در کناره کوه کنده اند . نخستین آنها به طور برجسته با صحنه‌ای مذهبی تزیین شده ، شخصی را نمایش میدهد که

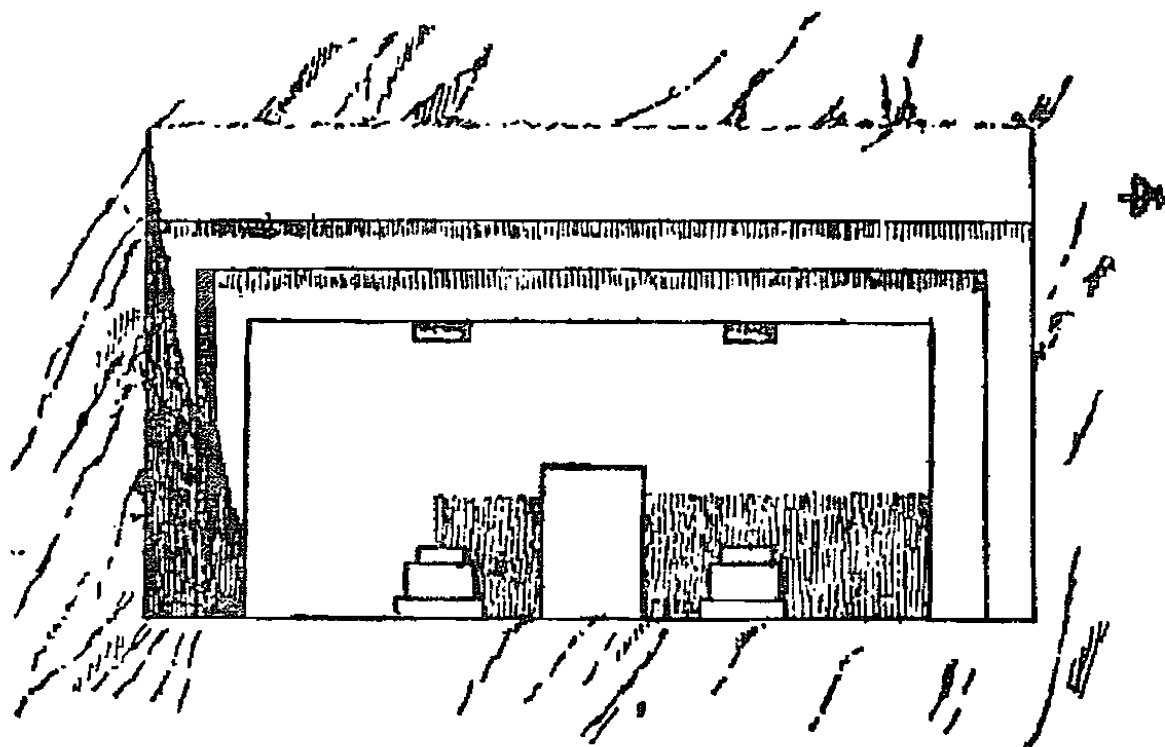
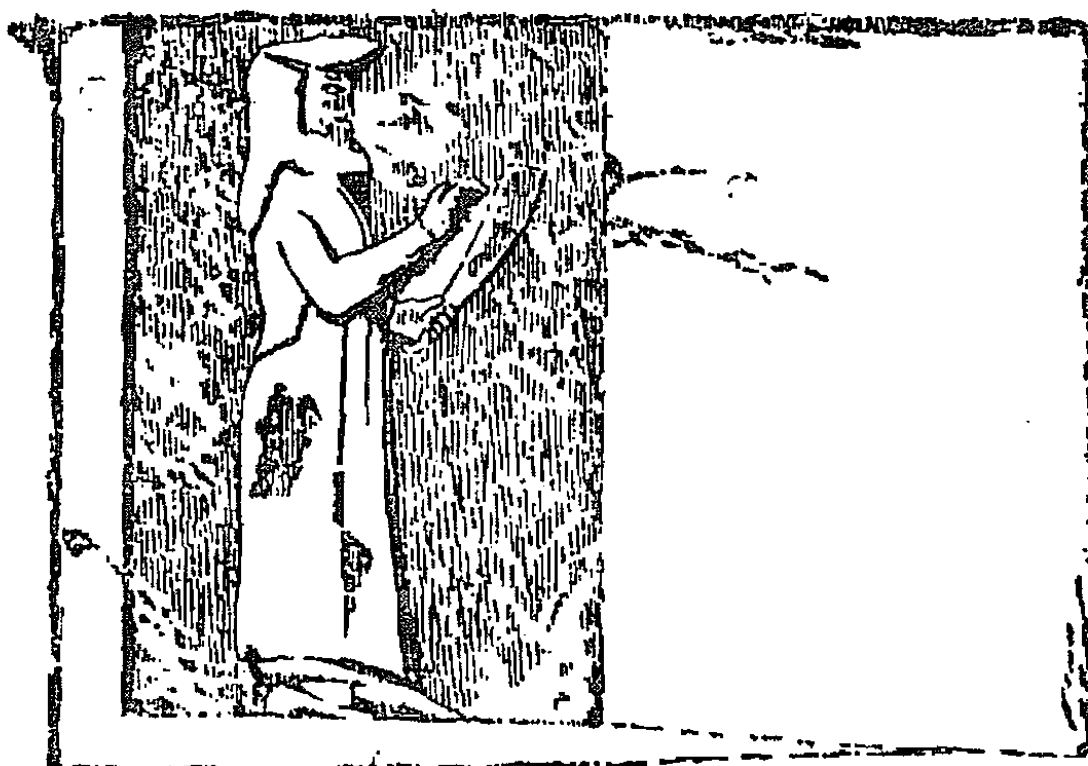


س ۴۴ - يك مادی ، از روی نقش برجسته آشوری



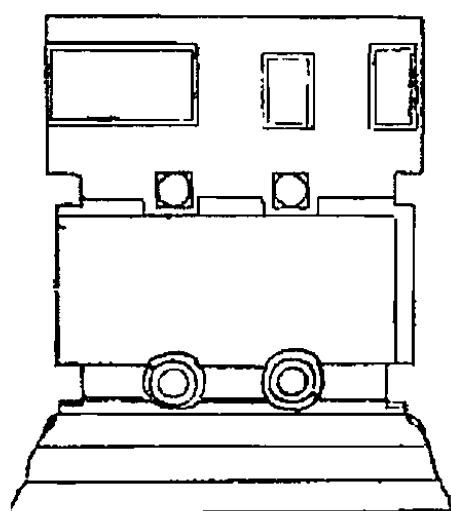
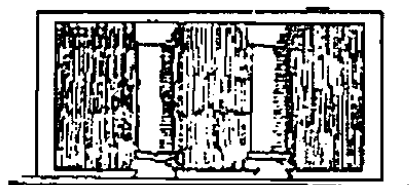
ش ۴۵ - همدان ، شیر سنگی

برسم^۱، که دسته‌ای از شاخه‌های آن را در مراسم مذهبی به کار می‌بردند، در دست دارد.



ش ۴۶- دکان داود : قبر ضحریه‌ی نزدیک سرپل

۱- Barsom، رگ. «مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی» به قلم مترجم، تهران ۱۳۲۶ ص ۲۵۸-۲۶۴



ش ۴۷ - قبر صخره‌یی فخریکا در جنوب دریاچه اورمیه

عیلام و پارسیان

آغاز هخامنشیان

ما عملاً چیزی در خصوص عیلام بین قرن دوازدهم و نیمه قرن هشتم ق. م. نمیدانیم، و فقط مختصر ذکری مبنی بر محاربه آن با آشور گاه به میان می‌آید. شرح علت این کسوف پادشاهی عیلام را، که در مرحله اول مربوط به فقدان مدارک است، در حوادث خارجی و داخلی، که به نظر میرسد این مملکت را شدیداً زیر و رو کردند، باید جست. در میان این حوادث، باید قبول کرد که استقرار عناصر نژادی جدید، در تکامل ضعف وی مؤثر بود، و این عناصر، قبایل پارسی یا حتی آرامی بودند.

که از دیر زمانی در ساحل چپ دجله سکونت داشتند .

اما در باب پارسیان ، باید گفت که در حدود ۷۰۰ ق . م . آنها در پارسوماش^۱ ، در کوههای فرعی سلسله جبال بختیاری ، در مشرق شوشتر ، ناحیه واقع در دوسوی ساحل کارون ، نزدیک انحنای بزرگ این شط پیش از آنکه به سوی جنوب بر گردد ، مستقر شدند . عیلام دیگر در این زمان آن قدرت را نداشت که از استقرار آنان در این ناحیه ممانعت کند : همین ناحیه که همواره بخشی از مستملکات عیلام بود ، و پارسیان محتملاً سلطنت آنان را می شناختند . پارسیان تحت قیادت هخامنش^۲ حکومت کوچک خود را - که مقدر بود بسیار بزرگ گردد - تأسیس کردند و نام خویش را بدان دادند .

محاربه آشور و عیلام متناوباً از وضعی که سلاطین عیلامی در مسایل مربوط به بابل اتخاذ کرده بودند ناشی میشد . از این جهت است که در زمان هوبان - ایمنه^۳ (۶۹۲-۶۸۸ ق . م .) - که برای تأیید ادعاهای قانونی امیر بابلی ضد آشور ، سپاهی قوی گرد آورد - نخستین بار نام پارسیان پارسوماش به میان می آمد .

محاربه ای خونین ولی غیر قطعی در حلوله^۴ در گرفت ، کمی بعد سناخریب موفق شد بابل را دوباره تسخیر کند ، و عیلام بار دیگر عقب رانده شد .

آشور ، در تعقیب اعمال خود علیه خصم ، همه وزنه نظامی و سیاسی خویش را ضد قدرت منحط عیلام به کار برد . از یکسو سیاست تجزیه را تعقیب میکرد ، و از طرف دیگر ، از امرا - فقط امرایی که متعهد میشدند به تاج و تخت آشور وفادار بمانند - حمایت مینمود . سلطان آشور پادشاهان عیلام را طبق میل خود عزل و نصب میکرد . در یک چنین محیط مضطربی که بر اثر منازعات داخلی بین خود عیلامیان - که

۱- Parsumash ۲- Achéménès ۳- Huban-Umenna (Huban - Immena ت . ا .)

= اوممان مینانو Umman-Minanu (پیرنیا «ایران باستان» ج ۱ ص ۱۳۶) (م .)

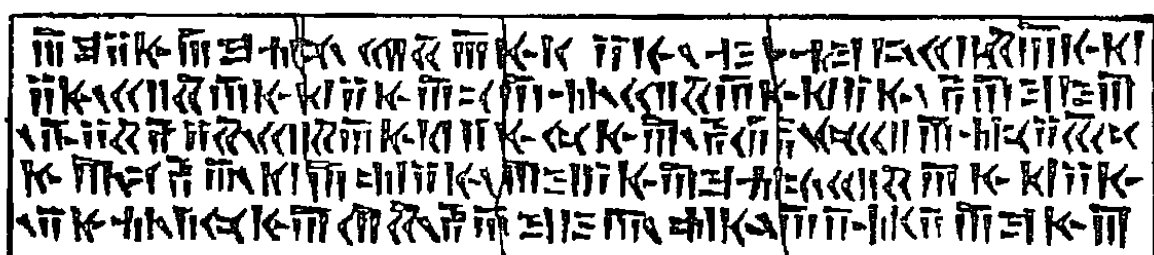
۴- Hellulé (Halule ت . ا .)

منجر به گشتار میشد. آشفته‌تر گردیده بود، و عیلامیان نیز به دسته‌های موافق و مخالف آشور تقسیم شده بودند، حکومت کوچک پارسیان به توسعه تدریجی خود ادامه میداد. چیش پیش^۱ (۶۷۵-۶۴۰ ق. م.)، پسر و جانشین هخامنش، پیشتر عنوان «پادشاه شهرانشان»^۲ یافته و ناحیه مزبور را تا شمال شرقی پارسوماش اشغال کرده بود. هرچند وی ترك تابعیت عیلام کرده بود، معینا - اگر به قول هرودتوس اطمینان کنیم - وی (در حدود ۶۷۰) مجبور بود سلطنت مادها را تحت زمامداری فرورتیش - خشریته بشناسد. چنانکه میدانیم، پادشاه اخیر اتحادیه‌ای عظیم به منظور حمله به آشور فراهم آورده بود. به علت شکست این مساعی و مرگ خشریته (۶۵۳)، که متعاقب هجوم سکاییان و تابعیت مادها در مدت بیست و هشت سال پیش آمد، چیش پیش از تابعیت مادها آزاد گردید. در مقابل قدرت منحط عیلام، وی مقتدرتر شد، و ایالت پارسه^۳ - فارس کنونی - را به حکومت خود منضم ساخت. به نظر می‌آید که مساعی صبورانه او برای آینده این دولت جوان و طالع بسیار مهم بوده است. چیش پیش با سیاستی جسورانه - که در عین حال مقرون به احتیاط بود - بسیاری از سرزمینها را تصرف کرد، و تا آنجا که ممکن بود، از دخول در محاربات بین دول بزرگ خودداری مینمود، بدین وجه چیش پیش عاقلانه درخواستهای عیلام را رد کرد. عیلام به حمایت شمش شومو کین^۴ پادشاه بابل که توسط برادر خود آشوربانی پال خلع شده بود، برخاسته بود.

پس از مرگ وی، پادشاهی پارسیان عبارت بود از ایالت پارسوماش که انشان و پارسه نیز بدان افزوده شده بود. او قلمرو خود را، مانند سلاطین مروئری^۵ بین دو پسر خویش تقسیم کرد: اریارمنه^۶، که در ناز و نعمت به دنیا آمده بود (۶۴۰ -

۱ - Teispēs ۲ - Anshan ۳ - Parsa ۴ - Shamash — shum — ukin
۵ - Mérovingiens نخستین سلسله‌ای که در فرانسه سلطنت کرده (م.) ۶ - Ariaramne
(Ariaramnes ت. ا.)

۵۹۰ ق. م.) و کوروش اول (حدود ۶۴۰-۶۰۰)، که «شاه بزرگ» پارسوماش شد. تصادفی، لوحه‌ای زرین را که در همدان به دست آمده، در معرض استفاده ما گذاشته، که روی آن با علایم میخی و به زبان پارسی باستان عناوین اریارمنه نقل شده (ش ۴۸).



ش ۴۸- لوحه زرین اریارمنه، خط میخی پارسی باستان

پادشاه مزبور میگوید: «این سرزمین پارسیان، که من مالک آنم، دارای اسبان نیک و مردان نیک است، خدای بزرگ اهورمزدا آنرا بمن داده. من پادشاه این سرزمینم.» این لوحه قدیمترین شیء متعلق به هخامنشیان است که تا کنون شناخته شده است، و آن پیشرفت بسیاری را که قبایل پارسی در قرن هفتم ق. م. کرده بودند نشان میدهد، در صورتیکه قبایل مذکور تازه از حالت نیمه چادرنشینی به حالت قومی نیمه خانه نشین در آمده بودند. الفبای آنان، که با علایم میخی نوشته شده. معرف پیشرفتی حقیقی در خط علامتی و هجایی آشور و عیلام است که هنوز مورد استعمال و در ایجاد خط مورد بحث موجب الهام بوده است. پارسیان در آغاز تاریخ خود، آنگاه که حکومت کوچکشان هنوز در حالت تکون بود، کاری را انجام دادند که به نظر میرسد، ساکنان اصلی نجد ایران در طی قرون هرگز در صدد آن بر نیامده بودند، و در همان هزاره‌ای که پارسیان در سرزمین مذکور اقامت کردند، زبان خویش را به خط خود تعبیر و بیان نمودند. کشف لوحه اریارمنه - که چنانکه

۱- در ت. ا. افزوده شده، که «شاه بزرگ»، شاهنشاه، شاه سرزمین پارسه (پارس) گردید.

خواهیم دید تنها لوحه از نوع خود نیست - چندان خارق العاده به نظر می آید که بعض محققان از قبول آن به عنوان سندی اصیل خودداری کرده اند^۱. پارسیان، از آغاز تمدن خود ابتکار روح خلاق خویش را - که می توانست اندیشه های خارجی را اقتباس و بر اثر نبوغ خود آنرا تغییر شکل دهد - نشان دادند .

حوادثی که در عیلام پیش آمد ، موجب گردید که آشور ضد دولت مذکور اقدامات نظامی به عمل آورد . تماریتو^۲ ، پادشاهی که جرأت کرد وفاداری خود را نسبت به آشور بانی پال اظهار دارد ، به وسیله سرداری محلی معزول گردیده فرار کرد ، ولی در دست سپاهیان آشور افتاد و در نینوا محبوس گردید . رفتار پادشاه جدید عیلام نسبت به آشور بزودی طوری مشکوک به نظر رسید که آشور بانی پال تصمیم گرفت پیش از آنکه وضع بدتر شود ، او را بکوبد . فرمانده آشوری دوهدف داشت : شوش در جنوب ، و ماداکتو^۳ در دره کرخه وسطی ، در شمال . ماداکتو و عده ای از شهرهای عیلامی واقع در مسیر رودخانه مذکور تصرف شدند . عاقبت آشور بانی پال از نو شاه تماریتورا در شوش بر تخت نشاند و قدرت از دست رفته را بدو باز گردانید . این تجدید نظم مدتی کوتاه طول کشید ، و پادشاه مورد حمایت آشور ، باردیکر مخلوع گردید و به حامی خود پناه برد .

قوای ضد آشور به جنبش افتادند ، و آشور بانی پال تصمیم گرفت کار را با عیلام یکسره کند . آشور که ربع قرن به انقراض خودوی باقی مانده بود ، عیلام - قدیمترین دشمن بابل - را بر انداخت .

ماداکتو تصرف شد ، کرخه معبر فاتحان گردید ، شوش غارت شد ، و آشوریان

۱- مترجم، مقاله ای در این باب در مجله آموزش و پرورش سال ۲۳ شماره ۲ منتشر کرده که مجدداً در سالنامه «ایران جاویدان» سال ۱۳۲۸ طبع شده و ترجمه فرانسوی آن در «ژورنال دتهران» شماره ۴۱۱۵ به تاریخ ۲۴ دی ماه ۱۳۲۷ انتشار یافته است. (م.)
Tammaritu-۲

۲- Madaktu

در تعقیب پادشاه عیلام، عده بسیاری از شهرهای آن کشور را مسخر کردند، از جمله دورا و نتاشی^۱ (چغازنبیل^۲ امروزی) شهر سلطنتی عیلامی که توسط اونتاش گال^۳ بنا شده بود. سپاهیان آشور در دنباله فتوحات خویش، از رود ایدیده^۴ - آب دیز کنونی - عبور کردند و به هیدالو^۵ - که میبایست در ناحیه شوشتر باشد - رسیدند. سردار آشوری از اینجا نیز دورتر راند، و به نخستین کوههای فرعی سلسله جبال بختیاری که مشخص سرحد غربی دولت پارسوماش بود، رسید. پادشاه این مملکت - که منشی آشوری نام او را کوروش^۶ ضبط میکند - کوروش اول، پسر چیش پیش بود، که به عنوان وثیقه وفاداری نسبت به دولت فاتح قبول کرد فرزند ارشد خود - ارو کو^۷ - را به منزله گروگان به آشور سپارد.

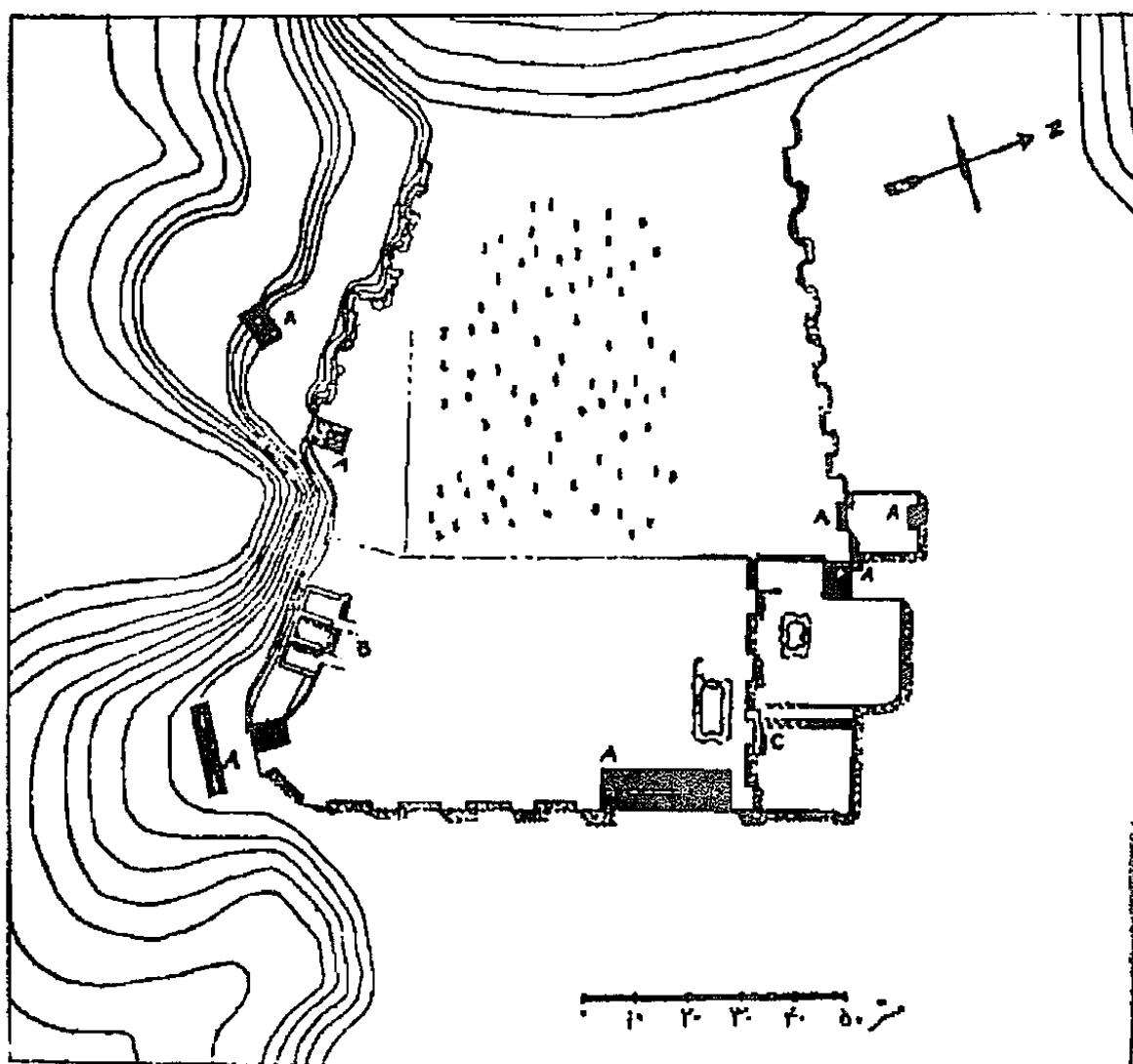
این حادثه، که نخستین تماس مستقیم بین پارسیان و آشوریان بود، اطلاعات بسیار مفیدی در خصوص تحدید سرزمین پارسوماش - که حاوی منطقه‌ای بود که مسجد سلیمان حالیه، یعنی مرکز استخراج نفت در آن قرار دارد - به ما میدهد. خلاصه در همین مکان، بقایای تپه‌ای مصنوعی که به کوه تکیه داده، دیده میشود (ش ۴۹). چون بعضی علما تصور وجود نفت در زیر زمینهای دره آن کرده‌اند، آنرا آتشکده‌ای پنداشته‌اند که آتش دایمی وی بر اثر صعود ابخره تأمین میگردد. کاوش ما نشان داده است که این تپه میبایست سابقاً مسکن امرا و سلاطین بوده باشد، و از آن میان هنوز سه ایوان دیده میشود. وضع دیوارها، با سنگهای عظیمی که بدون ملاطبر روی هم قرار دارند، شبیه بنایی است که عموماً به عنوان سیکلوپئن^۸ نام میبرند (تص ۳۵). دیوار گرداگرد با برجستکیها و فرو رفتگیهای خود صریحاً برای دفاع

۱-Dur Untasbi ۲-Tchoga-Zambil ۳-Untash-Gal ۴-Ididé ۵-Hidalu

۶-Kurash ۷-Arukku ۸-Cyclopéen (بناهای قدیمی ساز وسیع که از يك نوده

ساخته شده باشد . م .)

ساخته شده است ؛ ده یله^۱، که یکی از آنها ۲۵ متر^۲ عرض دارد ، تابه بالای تپه می‌رود .
این مجموعه بسیار ممتاز ، بدعتی در نجد ایران به شمار می‌رود : نه عیلامیان و بابلیان



ش ۴۹- طرح تپه مسجد سلیمان

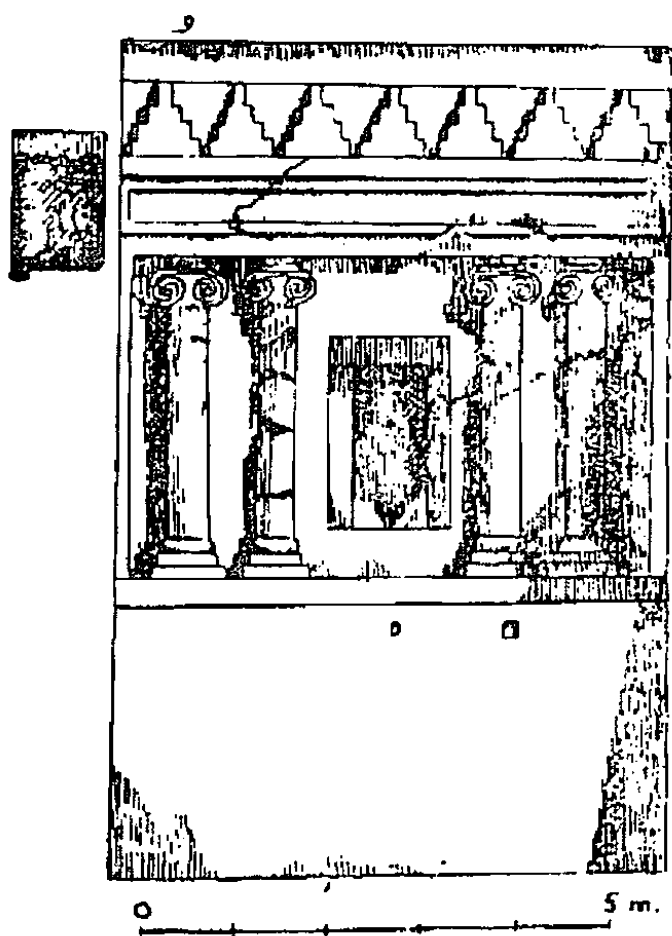
و آشوریان ، و نه ساکنان اصلی این مملکت ، هرگز با این نوع ساختمانها رابطه نداشتند . تنها ناحیه‌ای در سرحدات ایران که در آن صریحاً این سبك ساختمان دیوار به کار رفته - و بسیار هم به کار رفته - ناحیه اورارتو بوده است .
قوم اورارتو ، آنکاه که پارسیان در مغرب دریاچه اورمیه سکونت داشتند ،

۱- پنج یله (ت. ا.) ۲- متجاوز از ۲۵ یارد (ت. ا.)

همسایهٔ بلافصل آنان بودند، و حتی در زمانی پارسیان را تابع خود کردند. بنابراین، ما تپهٔ مسجد سلیمان را به پارسیانی نسبت می‌دهیم که پس از قرن هشتم، شمال غربی ایران را ترك گفتند، و در کوه‌های بختیاری اقامت گزیدند. در هر حال این تپه منحصر به فرد نیست: در ۲۵ کیلومتری شمال شرقی^۱، در محل موسوم به بردنشانده^۲، در دوسه کیلومتری ساحل چپ کارون^۳، نظیر چنین ساختمانی موجود است. آنجا همان سبك ساختمان و همان نقشه هنوز هم ممکن است ملاحظه شود؛ اما مجموع زمین ساختمانی پهن‌تر است، و در جوار چاه آبی، خرابه‌های قصبه‌ای كوچك وجود دارد. در آنجا هنوز میتوان بقایای ستونهای سنگی که سقف ایوانی مثلث را - که ما پایدهای سنگی آنرا بیرون آورده‌ایم - نگاهداری میکردند، مشاهده نمود. ممکن است که در این دو محل، نخستین قصبه‌های شاهی پارسیان - که محتملاً هخامنش یا چیش پیش بنیاد نهاده بود - تأسیس شده باشد. ما مایلیم که تپهٔ پاسارگاد را، که همواره معما آمیز بوده، ساختمانی مشابه اینها بدانیم، و آن میبایست متعلق بدشاهان شاخهٔ خانوادهٔ هخامنشی باشد که با اربارمنده - که لوحهٔ زرین او به دست آمده - در فارس حکومت میکردند. بدین وجه، تپه‌های مسجد سلیمان و بردنشانده و نیز پاسارگاد، «اسلاف» تپهٔ تخت جمشید میباشند، که اصول ایجاد آن هنوز طرق قدیمی را که پارسیان از زمان ورود در ناحیهٔ جنوب غربی ایران به کار میبردند، آشکار میسازد، و اصول فنی آن که از همسایگان شمالی مستعار است، در این کشور پیش از پارسیان ناشناخته بود. به عقیدهٔ ما، به همان نظر باید در قبردا و دختر نزدیک فلیان، در فارس که روی صخره ساخته شده، نگریست (ش ۵۰)، و آن میبایست بدامرای سلسلهٔ نخستین هخامنشیان متعلق باشد، و نمونه‌ای و مثال مقابر صخره‌ای است که از زمان داریوش به بعد، صخره

۱- در ۱۵ میلی شمال غربی (ت. ا.) ۲- Bard - i - Nishandéh (Bard - i - Nishandah)

ت. ا.) ۳- ت. ا. : دريك يا دومیلی مغرب ساحل کارون .



ش. ۵۰ - قبر صخره‌بی‌دا و دختر ، در فارس

نقش‌روستم را مزین کرده‌است .

با قدرت متزاید مادیها در
زمان سلطنت کیا کزار، دو حکومت
کوچک پارس نتوانستند از تحت
فرمانروایی فاتح نینوا بدر روند ،
در صورتیکه طبق قراردادهای
تقسیم زمینهای بین ماد و بابل ، شوش
و سوزیان در قلمرو بابلیان واقع
میشد . جانشین اریارمنه ، پسرش
ارشامه بود که از او هم مدت کمی
است که لوحه‌ای زرین یافته شده ،
و آن هم به نظر میرسد در همدان ،
در همان زمان که لوحه پدر وی

به دست آمده ، کشف شده باشد . او نیز خود را « شاه بزرگ ، شاه شاهان ، شاه پارسه
(پارس) ، پسر اریارمنه » معرفی میکند ، و متن این لوحه با متن لوحه پدر وی فرق
ندارد . این دو سند کوچک میبایست جزو اسناد سلطنتی باشد که کوروش بزرگ
با خود به همدان برده است . ما این موضوع را از شهادت تورات دانسته ایم ، و حفاریات
شوش و تخت جمشید به نظر میرسد آنرا تأیید کنند . باید دانست که هیچیک از اسناد
مکشوف در این دو پایتخت قدیمی - که تعداد آنها به دهها هزار لوحه میرسد -
نمیتواند جزو اسناد سلطنتی یا مربوط به کارهای شاهی محسوب گردد .

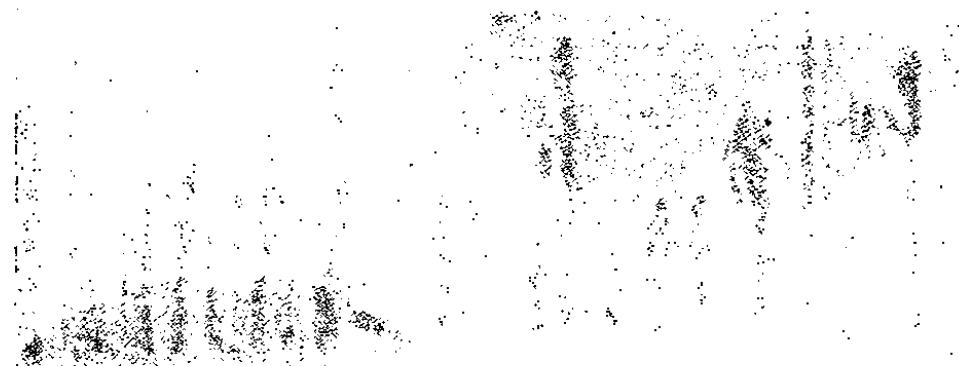
بدین وجه ، لوحه ارشامه به نظر میرسد مؤید این امر باشد که وی پیش از ترك

سلطنت و پس از مرگ اریارمند، برپرسید^۱ نیز حکومت میکرده است. محتمل است که به دست کبوجیه^۲ اول خلع شده و منزوی گردیده باشد، و هرودتوس به ما میگوید که پسرش ویشتاسپ^۳ (گشتاسپ) در آغاز سلطنت کوروش بزرگ حاکم پرسید بوده است. شعبه اریارمنه فقط تاج سلطنت را از دست دادند، و از آن پس به حکومت در مملکت خود تحت فرمان شعبه‌ای که متعلق به کوروش است، ادامه دادند. متنی از داریوش، که در شوش کشف شده، وضوحاً میگوید که در زمان انشای آن - که در سالهای نخستین سلطنت وی نوشته شده - پدرش ویشتاسپ و جدش اریارمنه^۴ هنوز زنده بوده‌اند.

کبوجیه اول، پادشاه پارسوماش، انشان و شاید نیز پارسه، با دختر استیاکس^۵، پادشاه ماد و سلطان متبوع خود ازدواج کرد، و این ازدواج اهمیت شعبه خاندان هخامنشی و فروغ دو دولت متحد را در تحت لوای يك تاج و تخت نشان میدهد. از این وصلت، کوروش بزرگ به وجود آمد، و او پایتخت خود را در پاسارگاد قرارداد، و آنجا مجموعه‌ای از قصرها و معابد را بساخت. کتیبه‌هایی که وی دستور داد در پاییز قصرش حك کنند، او را «شاه بزرگ، هخامنشی» مینامند، و این عنوانی است که وی به توسط آن هنوز سلطنت جد خویش استیاکس را می‌شناخته است. کوروش بزودی به مطیع ساختن قبایلی که از اصل ایرانی و از اصل آسیانی در مشرق، جنوب شرقی و شمال شرقی قلمروی که از پدر به ارث برده بود، سکونت داشتند، آغاز کرد. بنویند، پادشاه بابل، که طبع خود پسند کوروش را استشمام کرده بود، بر اثر سیاستی دقیق و

۱- Perside ۲- Hystaspe ۳- پدر بزرگ داریوش «ارشام» است. نه اریارمنه (یارشاطر، مجله دانشکده ادبیات تهران، سال ۳ شماره ۱ ص ۷۸؛ مجله سخن سال ۶ شماره ۸ ص ۷۵۶). در کتیبه شوش، داریوش گوید، «وقتی پدرم ویشتاسپ و جدم ارشام هنوز هر دو زنده بودند...» (ایران باستان ج ۲ ص ۶۶۰۴) (م). ۴- Astyages (Astyages ت. ۱)، ایشتویگو Ishtovygu ر. ک. ص ۱۱۷ ج ۴ (م). ۵- استیاکس

با معاضدت کوروش ، ایجاد اختلافی کرد که در نتیجه آن حران را از دست مادها - که جاده سوریه را بر روی او قطع کرده بودند - بیرون آورده تصرف کرد . استیا کس از این اتحاد - که مخالف او بود - آگاه شد و کوروش را به همدان احضار کرد ، ولی وی اطاعت ننمود . پادشاه ماد چاره‌ای نداشت جز اینکه عصیان او را با قدرت تنبیه کند . محاربه سخت بود ، و در دو مرحله انجام گرفت که دومین تحت فرماندهی خود استیا کس بود . در این جنگ استیا کس مغلوب گردید و در دست کوروش افتاد ، و کوروش با او در کمال نجابت و خوش قلبی رفتار کرد . کوروش همدان را به منزله پایتخت ایران متحد انتخاب نمود . باغلبه این پادشاه بر استیا کس ، اریخی جدید برای قوم پارس - که سرنوشت آنان را با قوم ماد متحد کرد - باز میشود .



تخت جمشید ، داریوش هنگام بارعام

فصل سوم

شرق ضد غرب

شاهنشاهی هخامنشی

تاریخ شاهنشاهی که هخامنشیان بر اثر دلاوری خود ایجاد کردند ، طی ثلث دوم هزاره اول ق. م. است . ملل و تمدنهای دیگر به حیات خود ادامه میدادند ، اما در مجموعه جهان مسکون ، صف اول را شاهنشاهی مذکور اشغال کرده بود ، و مورخ هم موظف است که تقریباً همیشه حوادث را در جریان تاریخ مزبور مورد مطالعه قرار دهد . تصور ایجاد يك دولت در ایران مدیون هخامنشیان است ، و آنان این تصور را به حقیقت مقرون ساختند . دوام و استقلال این دولت ، میراثی بود که ایشان برای اخلاف بجا گذاشتند .

روش اداری هخامنشیان در داخله بهیچوجه شباهتی با روش رومیان ندارد ، چه در امپراتوری اینان ، ملل مغلوب مجبور بودند خود را به پایه فرهنگ عمومی برسانند ، و در اقتصاد مشترك سهیم باشند . این امر غالباً مستلزم آن بود که مردمی که اصل و منشأ آنان مانند سنن و استعداد های ایشان مختلف بود ، خود را به درجات عالتر برسانند . وضع امور در زمان کوروش و داریوش ، با آنچه گفته شد اختلاف دارد . صرف نظر از بعض نواحی دوردست که سطح فرهنگ مردم پایین بود ، پادشاهان

مزبور در شاهنشاهی خود ، که وسیعترین شاهنشاهی در تاریخ دنیاست ، ترکیبی از تمدنهای قدیم بهوجود آوردند ، زیرا کشور آنان شامل بین‌النهرین ، سوریه ، مصر ، آسیای صغیر ، شهرها و جزایر یونانی و قسمتی از هند بود . اگر هخامنشیان این ممالك را با سطح تمدن مخصوص خود تطبیق میدادند ، سیر قهقرایی به‌شمار میرفت . آنان به‌منزله نازه واردان در اجتماع ملل ، از تفوق تمدنهای قدیم مزبور آگاه بودند . بنا بر استقلال داخلی وسیعی که در زمان کوروش اعطا شد ، و بنا بر سیاست زیرکانه داریوش ، این فرهنگهای قدیم محفوظ ماندند و شاید هم در توسعه ثبات و استقرار مملکت مؤثر شدند . در سراسر تاریخ شاهنشاهی ، این فقدان تعادل ، ضعفی پنهان و گاه خطرناک بود ، و در برابر تمایلات توسعه طلبانه قوم جوان و پرحرارت پارس ، همان یکی از علل شکستهای بزرگ و سقوط نهایی به‌شمار میرود .

امپراطوری روی نتیجه توسعه تدریجی بود ، و آن در طی قرون وسعت یافته بود ، و تشکل آخری آن هم از قوت و ثبات و دوام برخوردار بود . هخامنشیان از يك پادشاهی کوچک کمناهی که در دامنه های جنوب غربی ایران مستقر بود ، بیرون آمدند ، و شاهنشاهی وسیعی ، فقط در دوران يك نسل به وجود آوردند ؛ اما هر چه که به سرعت رو به ترقی گذارد ، مشکل است برشالده مستحکمی دوام یابد . آشوبهای نخستین که بر اثر مرگ پسر کوروش در این شاهنشاهی رخ داد ، چندان شدید بود که فقط مردی مقتدر مثل داریوش میتواند اوضاع را به صورت بدهد . میتوان این دوره حزن آور تاریخ هخامنشیان را با جنگهای داخلی روم مقایسه کرد . در کشور اخیر در عهد اغسطس^۱ ، مانند ایران در زمان داریوش ، پس از رجفههای شدید ، به تجدید سازمانها پرداختند ، و این عمل به صورت تغییرات سیاسی ، تجدید تشکیلات عمومی ، اداری ، اخلاقی و اجتماعی در آمد . مع هذا ، با وجود موازین

۱- Auguste (Augustus) ت. ا.)

عاقلا نه و دور اندیشانه ، قوای فرار اقوام و مللی که شاهنشاهی را تشکیل میدادند ، از بین نرفتند ، و عاقبت موجب انقراض آن شدند .

کوروش (۵۵۹ - ۵۳۰)

کوروش ، برای ورود در محاربه با قوای ماد ، نمیتوانست به مساعدت متحد دورخود - بابل - اتکا کند ، وی جز به قوای خویش به احدی متکی نبود ، و این قوی قبلاً بر اثر مساعی بسیار ، از اتحاد قبایلی تشکیل شده بود که هم از اصل ایرانی بودند و هم از اصل غیر آریایی .

هرودوتوس فهرست این ملل را که از زاویه جنوب شرقی دریای خزر تا اقیانوس هند را اشغال کرده بودند ، و هسته مرکزی دولت کوروش را تشکیل میدادند ، نام میبرد . تحقق این امر به نظر میرسد بیشتر با صلح انجام گرفته باشد ، و دانشمندان بر آنند که از این عهد میتوان تاریخ مکتب هفت امیری را که شورای شاهی پارسیان را تشکیل میدادند و در میان آنان ، پادشاه اول هفت تنان محسوب میشد تعیین کرد . بدین وجه ، در حدود ایران به مفهوم اخص ، وحدتی ایجاد شده بود که در آن رؤسای قبایل در تشکیل دولت با فعالیت شرکت داشتند . در حالی که خصایص چادر نشینی یا خانه نشینی خود را حفظ کرده بودند .

غلبه بر ماد صورت فتح خونین و مخربی را که آشوریان یا بابلیان ، عیلامیان یا مردم قرطاجنه به وسیله آن قدرت خود را بر اقوام مغلوب تحمیل میکردند ، نداشت . همدان ، نه تنها محفوظ ماند ، بلکه همچنان به صورت پایتخت باقی ماند ، و کوروش اسناد خود را در آنجا مستقر ساخت ، و محتملاً الواح آریارمنه و ارشامه را با دیگر اسناد بدانجا حمل کرد . عمال مادی ، که چند تن پارسی نیز همکار آنان بودند ، در شغل خود باقی ماندند ، و تبدیل قدرت چنان مخفیانه صورت گرفت که در نظر ملل غربی ، حکومت پارسی همان حکومت مادی جلوه میکرد . کوروش ، که

دو مملکت تحت قدرت او متحد شده بودند ، خود را در رأس شاهنشاهی یافت که ثروتهای مهم طبیعی و وضع جغرافیایی آن او را وادار میکرد که نقش میانجی ، عامل ارتباط و اتصال بین تمدنهای غربی و تمدنهای شرق اقصی را ایفا کند . ایران در سراسر تاریخ خود ، از این مأموریت تاریخی که بهعهده وی واگذار شده ، در طی هزار سال بقای خویش ، جدا نگردیده است .

این قاید ارجمند ، و این عالم بهفتون حرب ، و این مرد مستعد نیرومند دو هدف در نظر داشت : در مغرب ، منظور وی تصرف ساحل بحر الروم ، که همه جادههای بزرگی که از ایران میگذشت ، به بنادر آن منجر میشد ، و همچنین تصرف آسیای صغیر بود ، که در آن سرزمین ، در جوار لودیای (لیدی) ثروتمند ، یونانیان پایگاههای دریایی داشتند .

از سوی مشرق ، تأمین امنیت هدف وی بود . بر اثر ایجاد مملکتی بزرگ و منظم که قسمتی از فرهنگهای کهن را هضم کرده بود ، سرحدات جهان متمدن به نواحی بعید مشرق ، نغورجیخون و سیخون کشیده شد ، آنجا که اقوام و قبایل «ایران خارجی» به حرکت خود ادامه میدادند . کوروش حیات خود را وقف تعقیب این دو هدف کرد ، و جان خویش را بر سر هدف دوم از دست داد .

این پادشاه که وارث دولت ماد و فرمانروایان آشور ، اورارتو و آسیای صغیر شرقی شده بود ، خود را در برابر لودیا (لیدی) یافت که از سال ۵۶۱ ، کرزوس^۱ بر آن حکومت میکرد . کوروش پس از آنکه به طریق صلح کیلیکیا^۲ را - که به مساعدت اتفاقی متحدان مصری و بابلی لودیا ، راه پیشرفت را قطع میکرد - مطیع نمود ، و پس از اطمینان از اطرافیان خود پادشاه لودیا ، وظیفه خویش را به خوبی ایفا کرد ، بدین معنی که به پادشاه مزبور پیشنهاد نمود که سلطنت وی را بشناسد ، و در

۱ Crésus (Croesus ت. ا.) ۲ Cilicia (Cilicte س. ا.)

مقابل وعده داد که مملکت وتاج و تخت اورا بدوباز گذارد. کرزوس این پیشنهاد را رد کرد. کوروش سپاهیان خود را در آشور متمرکز ساخت، از دجله عبور کرد، و «جاده شاهی» را - که در آینده بدین نام خوانده خواهد شد - تعقیب نمود، به کاپادوکیه رفت و در حین عبور حران را - که مرکز مهم تجارنی در زمان نبونید بود - تصرف کرد، و متحد قدیم خود را به اردوی لودیا - که پیشتر با مصر و اسپارت اتحاد کرده بود - راند.

وضع نخستین جنگ، قرب قزل ایرماق^۱ غیر مشخص است. کرزوس که نزدیکی زمستان را دید، اندیشید که کوروش ترك^۲ مخاصمه خواهد کرد و باز خواهد گشت، اما بر اثر فشار کوروش، مجبور گردید سواره نظام معروف خود را به کار اندازد، و کوروش هم ضد آنان شتران خویش را صف آرایی کرد. اسبان لودیا، از رؤیت جانوری که تا آنگاه ندیده بودند، متوحش گردیده، از محاربه خود داری کردند. بر اثر این شکست، کرزوس نجات خود را در آن دید که در ساردس پایتخت خویش - که آنرا تسخیر ناپذیر میدانستند - حصار می کشد. کوروش آنرا در حصار گرفته تسخیر کرد، و کرزوس به اراده خویش در آتش سوزان رفته بسوخت.^۳ لودیا یکی از ایالات ایران محسوب گردید که از این پس حاکمی ایرانی بر آن حکومت میکند.

کوروش آنگاه به شهرهای پرتوت یونانی که در سواحل دریا واقع بودند مراجعه کرد، و از آنان درخواست تسلیم محض و بلا شرط نمود. یونانیان رد کردند. محقق است که آنان قبلاً رعایای پادشاه لودیا بودند، اما چون تجارت ایشانرا غنی

۱- Halys ۲- در ت. ا. چنین آمده، به قول هرودوتوس (Herodotus, I. 87) کرزوس تسلیم توده هیزمی که مرده را در آن میسوزانند شد، و هنگامی که شعله ها برافروخته گردید، وی به طرز معجزه آسایی - پس از آنکه کوروش آخرین مهلت را بدو داد - با دخالت اپولو Apollo نجات یافت.

کرده بود، یوغ اودیبا در نظر آنان سهل مینمود. جواب رد آنان حکم عصیان داشت، و بنابراین کوروش به تنبیه ایشان پرداخت. شهرهای یونانی یکی پس از دیگری، به استثنای ملطیه^۱ - که تنها شهری بود که از آغاز قبول اطاعت کرد - تسخیر شدند. بعضی به زور اسلحه و برخی با خیانت سکنه. در این مورد، طلای پارسیان به همان اندازه نیروی سپاهیان ایشان نیرومند و مؤثر بود. سواحل دریا به دو ایالت تقسیم گردید: ایالت ایونیه^۲ به ساردس ملحق شد، و ایالت مجاور بحر اسود از این پس به نام «سکنه دریا» خوانده شد.

خواهیم دید که مسأله شهرهای یونانی آسیای صغیر، تا چه حد نقش محک را در سراسر سیاست پارسیان و در طول تاریخ هخامنشیان بازی کرده، و چگونه این مسأله موجب جهاد اسکندر کبیر گردید. پارسیان از زمان کوروش، به علل متعدد، به تملک این ناحیه علاقمند بودند: نخست، برای يك شاهنشاهی بزرگ، این امر حکم اعتبار سیاسی و بین المللی را داشت که در مقابل چند شهر - که بر اثر داد و ستد ثروتمند شده بودند - سرفرو دنیاورد. از سوی دیگر، این منطقه دارای اهمیت سوق الجیشی بود که از آن نمیتوانستند صرف نظر کنند. این شهرها دارای سکنه قابل تقدیری بودند که در میان آنان هم متخصصان ارجمند و هم سربازان عالیقدر وجود داشتند. شهرهای مزبور با بنادری که در جهت یونان اروپا پیش رفته و با تشکیلات مهم مجهز بود، واسطه ارتباط با دنیای یونانی محسوب میشدند. از سوی دیگر، آنها ثروتمند و معمور بودند و عنصری قوی در تجارت شاهنشاهی تشکیل میدادند، و شاهنشاهی مذکور با گرد آوردن آنها خود را از سدهایی که سابقاً این ممالك ایجاد کرده بودند، رهایی می بخشید. ضعف شهرهای یونانی - که ناشی از این بود که آنها هرگز به اتحاد با هم موفق نمیشدند - قدرت را به خور

جذب میکرد، همان گونه که طایای ایران را - که حتی هاتف خدای بزرگ^۱ هم در برابر آن تاب مقاومت نداشت - به خود میکشید. محققاً، درهمه این مراکز، طبقدای از جامعه، که اهمیت آنان کمتر نبود، نفع خود را در جلب نظر پارسیان میدیدند. آنها تجاری بودند که فعالیتشان در وسط شاهنشاهی بزرگ، نوید منافع سرشاری بدانان میداد.

کوروش، چون فتح آسیای صغیر را به پایان رسانید، با سپاهیان خود به سرحداتی شرقی متوجه شد. گرگان (هیرکانی) و پارت، که متصل به ماد بودند، و یشتاسپ پدرداریوش را به عنوان والی پذیرفتند. سپس کوروش بیشتر به سوی مشرق راند. زرنگ^۲، رنج^۳، مرو و بلخ^۴، یکی پس از دیگری، در زمره ایالات جدید شاهنشاهی درآمدند. وی از جیحون عبور کرد و به سیحون - که سرحد شمال شرقی مملکت را تشکیل میداد - رسید، و در آنجا شهرهای مستحکم - به منظور دفاع این خط ضد حملات قبایل آسیای مرکزی - بنا کرد.

سقوط بابل

کوروش در بازگشت از سرحداتی شرقی، عملیاتی در طول سرحداتی غربی انجام داد. ساعت حمله به بابل فرا رسید؛ به نظر میرسد که همه چیز با این اقدام مساعد است: ضعف نبونید^۵، که بیش از پیش هم خود را مصروف پرستش خدای سین^۶ میکرد، شیفتگی وی به تعمیر ابنیه قدیمی و تبعات «باستان شناسی»، عدم رضایت طبقه روحانی که مورد عدم علاقه سلطان بودند، واکذاری امور دفاعی به ولیعهد. طوفان برف از شهر بزرگ آشکار شد، یهودیان تبعید شده حمله ایران را پیش بینی میکردند، و پیامبر آنان کوروش را «منجی» معرفی کرده بود. بابل

۱- مراد پیشگوی الف (الیمپ) است (م.) ۲- Drangiane (Drangiana ت. ۱.)

۳- Arachosie (Arachosia ت. ۱.) ۴- Bactriane (Bactria ت. ۱.) ۵- Nabonide

۶- Sin (رب النوع قمر. م.) Nabonidus ت. ۱.)

بدون مدافعه سقوط کرد و فقط محله شاهی چند روز مقاومت ورزید . پادشاه مجبوس گردید ، و کوروش طبق عادت در کمال آزاد منشی با وی رفتار کرد ، و در سال بعد (۵۳۸) هنگامی که او در گذشت ، عزای ملی اعلام شد ، و خود کوروش هم در آن شرکت کرد .

کوروش خود را به عنوان فاتح به ملت بابل معرفی نکرد ، بلکه به منزله منجی و جانشین قانونی تاج و تخت معرفی نمود ، و برای توثیق اهمیتی که وی به متصرفه جدید خود میداد ، عنوان « پادشاه بابل ، شاه کشورها » را به خود داد . او همه پیکرهای خدایان را که نبوئید به پایتخت حمل کرده بود ، به معابد اصلی بازگردانید ، و به هنگام جشن سال نو ، به تقلید سلاطین بابل ، دست خدای بعل^۱ را لمس کرد . و بدین وجه جلوس سلسله جدید پادشاهان بابل را رسمیت بخشید .

چون کوروش فرمانروای بابل شده بود ، در نتیجه مستملکات آن کشور مانند سوریه نیز بدو تعلق یافت ، و وی در آنجا هم سیاست خیر خواهانه خود را تعقیب کرد . پادشاهان فنیقیه به حضور او رسیدند و اطاعت خود را اعلام کردند ، و جهازات دریایی خویش را - که معادل مجموع جهازات یونانیان بود - در اختیار آن پادشاه نهادند . کوروش ، در همان نخستین سال سلطنت خود در بابل فرمانی مبنی بر آزادی یهودیان از اسارت و بازگشت به موطن و تجدید بنای معبد خود در بیت المقدس - به همان وضع که پیش از تخریب دارا بود - انتشار داد ، و علاوه بر مود تاهمه ظروف زرین و سیمین را که از آنجا آورده بودند ، بازگردانند . در سال ۵۳۷ پیش از ۴۰۰۰۰ یهودی تحت قیادت زرو بابل^۲ ، بابل را به قصد ارض موعود ترك گفتند . یکی از اعمال عالی رتبه پارسی ، مأمور مواظبت در اجرای فرامین سلطنتی ، همراه آنان حرکت کرد . در اینجا نیز همان سحیه بزرگ منشی کوروش مشاهده میشود که در صدد تسکین افراد آدمی بود ،

Be^۱ - ۱ - Zarubabel (Zerubbabel ت . ا .)

اما نظر به اینکه مردی سیاستمدار بود، از این امر غفلت نورزید که فلسطین سنگری است برای وصول به مصر، که هنوز فتح نشده بود. نباید فراموش کرد که در عهد وی سیاست کاملاً قرین دین بود، و اگر کوروش، و پس از او داریوش، رفتاری خیر خواهانه نسبت به یهود پیش گرفتند، باید معتقد بود که این امر تنها بدان جهت نبود که آنان نفع خود را در آن میدیدند، بلکه همچنین بدین علت که هدف مذهبی یهودیان - که مذهب را محققاً عالی تر از امور دیگر تلقی میکردند - در نظر ایشان بسیار مؤثرتر از معتقدات کلدانی و مصری می آمد. یهودیان در مقابل این رفتار منصف بودند، و حق شناسی آنان نسبت به ملت ایران به صورت سرودهای شادی پس از روزگار مظلّم اسارت تجلی کرد، زیرا تجدید حیاتی که «قوم منتخب» یافته بود، مدیون ایرانیان بوده است.

حوادثی که در سرحدات شرقی شاهنشاهی رخ داده بود، کوروش را مجبور کرد که به عملیات نظامی ضد اقوام بدوی بپردازد. وی پس از اینکه پسر خود کبوجیه را مأمور تهیه مقدمات سفر جنگی به مصر کرد، به سوی مشرق عزیمت نمود، و کمی بعد در ضمن محاربه ای در گذشت. جسد وی را به پاسارگاد آوردند و در مقبره ای گذاشتند که منظره عمومی آن هنوز خاطره مدفنهای نخستین ایرانیانی را که به نجد ایران آمدند داراست، و مساکن ایشان را که به سبک نردیک^۱ بود به یاد می آورد (نص ۴۰).

از میان پادشاهان عده محدودی هستند که پس از خود شهرت و نامی نیک مانند کوروش باقی گذاشته اند. کوروش سردار بزرگ و پیشوای مردم بود. بخت نیز با او یاری میکرد. وی سخنی و نیکخواه بود، و اندیشه آن نداشت که ممالك مفتوحه را به اتخاذه روشی واحد ملزم نماید، بلکه این خردمندی را داشت که مؤسسات هر یک

۱- Nordique (Nordic ت. ا.) ر.ک. ص ۶۸ ج ۵ (م).

از حکومت‌هایی را که به تاج و تخت خود ضمیمه می‌کرد، لایتغیر باقی گذارد. او هر جا که رفت، خدایان مذاهب مختلف را به رسمیت شناخت و تصدیق کرد. همواره خود را جانشین قانونی حکمرانان بومی معرفی می‌نمود. اسکندر نخستین کس نبود که این سیاست را اتخاذ کرد، بلکه اوفه‌ط از سرمشق کوروش تقلید نمود، و بدین وسیله مورد تحسین رعایای جدید گردید. نسیمی جدید بر سراسر جهان وزیدن گرفت، شهرها را از قربانیها و قتل‌های به ناحق نجات بخشید، حریق شهرهای غارت شده را خاموش نمود، اقوام را از اسارت و بردگی آزاد کرد.

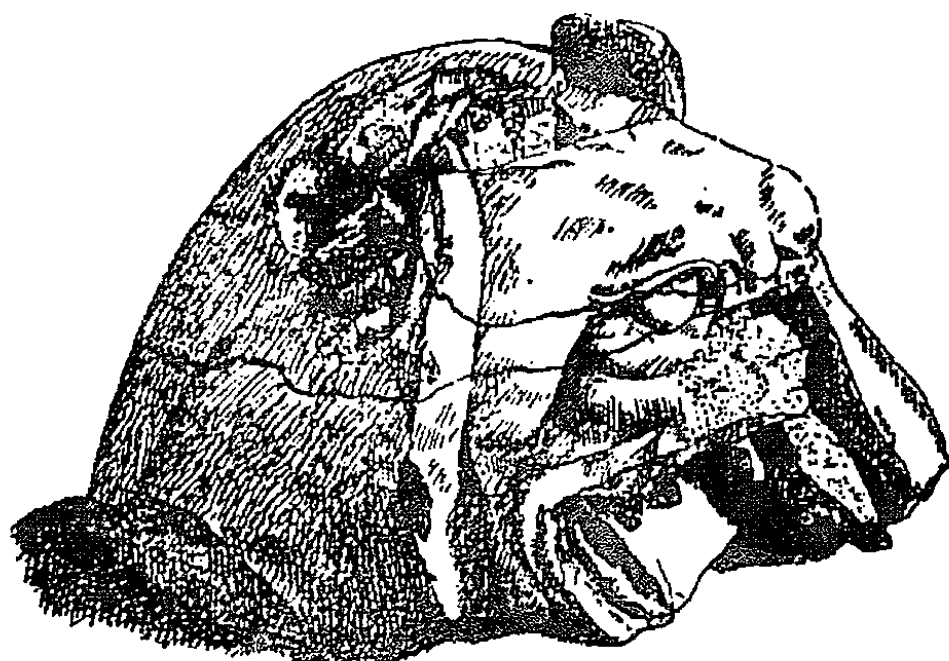
کوروش بیش از هر فرد دیگر متوجه بود که «جهان باستان، شهرهای متمدن و قبایل وحشی، از قوای داخلی که میکوشد همه را در یک جامعه انسانی مستهلک سازد، به زحمت اطاعت میکنند.» ما هرگز نمی‌بینیم که کوروش، مانند رومیان، ملت رقیب خود را با خویش متحد کند، و نخست با اوماوند ملتی هم‌شان رفتار نماید و سپس، در زمان ضعف وی، او را تابع و مطیع کند و بدو ظلم و ستم روا دارد. ایرانیان، کوروش را «یدر» و یونانیان - که وی ممالک ایشانرا تسخیر کرده بود - او را «سرور» و «قانون‌گذار» مینامیدند، و یهودیان این پادشاه را به منزله «ممسوح پروردگار» محسوب میداشتند. با آنکه روح جنگجوی او هرگز - و حتی پس از سالها جنگ و پیروزی - سست نشد، همواره نسبت به دشمن مغلوب بلند نظر بود، و بدو دست دوستی دراز می‌کرد. خود او در متنی تاریخی که در بابل نوشته شده، چنین گوید: «ماردوک^۱ همه سرزمینها را بازدید کرد، تا کسی را که میبایست پادشاهی عادل شود - پادشاهی که تابع قلب خویش باشد - دریافت. دست او را گرفت و وی را به نام «کوروش انشانی» خواند، و پادشاهی همه جهانرا به نام او کرد.»

۱ - Marduk خدای بزرگ بابلیان (م).

پاسارگاد^۱

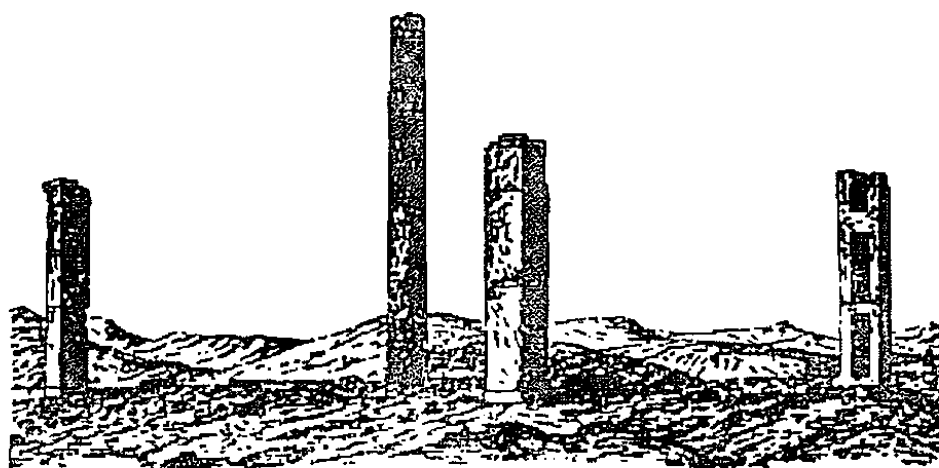
سفرهای جنگی در مشرق و مغرب، قسمت بیشتر دوره سلطنت کوروش را اشغال کرد، و فرصتی اندک برای فعالیتهای دیگر مخصوصاً شهر سازی گذاشت. کوروش هنگامی که هنوز فقط حکمران انشان بود، شوش را پایتخت خود قرار داد، و سپس هگمتانه (همدان) و بابل را به پایتختی برگزید. وی در هریک از این شهرها در ازمنه مختلف زندگی کرده است، معیناً برای اخلاف خود، مقرر سلطنتی پاسارگاد را به ارث گذاشت، و طبق روایت، آنرا در محل غلبه قطعی بر استیا کس بنا کرد. دانشمندان چنین اندیشیده‌اند که نام شهر مزبور، تصحیفی است از پارسه کد^۲ به معنی «اردوگاه پارسیان»^۳، و اگر این تصحیف درست باشد، مفهوم آن تصویری قابل اطمینان از شهر مزبور است. این شهر در حقیقت، اردوگاهی وسیع بود که با دیواری حایل محصور شده بود، و در خلال دیوار مذکور و وسط فردوسها و باغها، قصرها و معابد بنا کرده بودند. در جناحین مدخل فردوس دو گاونر بالدار نصب شده بود. در دروازه تالار شمالی هنوز هم يك عدد از يك زوج جنبان چهار گانه بالدار دیده میشود (تص ۳۸). در کتیبه‌ای به سه زبان پارسی باستان، بابلی، و عیلامی چنین خوانده میشود: «من کوروش هستم، پادشاه، هخامنشی» و میبایست تاریخ آن مربوط به زمانی باشد که وی هنوز تابع بوده است. تالار بار با نقش روحانیانی که حیوانانی برای قربانی می‌آورند مزین است، و جنبان را با سرها و پنجه‌های عقاب نشان میدهد. بالای ستونها رگه‌هایی به شکل اسب، گاونر، شیر (ش ۵۱) و شیرهای شاخدار به کار رفته است.

۱- Pasargade (Pasargadae ت . ا .) Parsagad ۲- این نام را به صورت Parsagard'parsagarda'parsagada'persagada'pasargadae'pasargada نوشته‌اند (المستد «تاریخ شاهنشاهی پارسی» شیکاگو، ایلینو ۱۹۴۸ فیرست) والمستد مینویسد که محتملاً اصل کلمه پارسه گرد Parsagard بوده (ایضاً ص ۶۰) (م .)



ش ۵۱- پاسارگاد : سړیک شیر سنگی

ستونهای مربع قصر دیگر (ش ۵۲) حامل کتیبه دیگر است به سه زبان ، که در آن کوروش خود را « شاه بزرگ » مینامد ، و این ساختمان محققاً میبایست پس



ش ۵۲- خرابه‌های پاسارگاد

از غلبه بر ماد بنا شده باشد . جای دیگر ، ستونهای چوبی نصب شده بود ، که به‌طور جلی به‌رنگهای آبی ، سبز ، قرمز ، و زرد ملون بود .
در کتیبه درها تصویر پادشاه دیده میشود ، در حالی که عصای سلطنتی در دست

دارد، چشمان و قسمتی از لباس او با زر مرصع است. آتشکده‌ای به شکل کاملاً مکعب که با سنگهای تراشیده نیکو بنا شده، شبیه به منصوبه‌ایست که در جبهه آرامگاه داریوش در نقش رستم دیده میشود. در فاصله‌ای دورتر، دو آتشگاه پله‌دار (ش ۵۳) مشاهده میشود که در اطراف آنها، تشریفات مذهبی را در هوای آزاد انجام میدادند.



ش ۵۳ - پاسارگاد، آتشگاه

پاسارگاد جلوه وسیعی است از هنری ایرانی که نخستین گامهای آن هنوز بر ما مجهول است. هنر مزبور، با وجود ترکیب آن از گاوهای نر بالدار آشوری، مجسمه‌های (طرفین تالار) ختی (هیتی)، رنگارنگی به سبک بابلی و علائم مختصه مصری اصولاً تصویر است از فرهنگ ملی که در آن زمان به درجای مرقی رسیده بود. هر چه از خارج آمده، دوباره گداخته، مبدل، بهم پیوسته و متعادل گردیده، و تشکیل هنری جدید داده است که سبیه معماری آن مقام اول را داراست. هنر مذکور که نسبت به اثر رنگها در سایه و روشنایی حساس بوده، به تناوب سنگهای سپید و سیاه را به کار برده است. این هنر در نشان دادن نیم رخ انسانی، با ایجاد چین‌ها در لباس، ترقی قابل توجهی کرده بود. همه تفصیلات، خواه ابتکاری باشد و خواه از خارج به عاریت گرفته باشند، به صبغه ایرانی در آمده است، و در نظر بسیاری از دانشمندان، هنر پاسارگاد بسیار مهمتر از هنر تخت جمشید است.

کبوجیه^۱ (۵۳۰ - ۵۲۲ ق. م. ۰)

کبوجیه پسر ارشد کوروش و از شاهدختی هخامنشی بود، و در هشت سال آخر سلطنت پدر، با وی شرکت، و عنوان «پادشاه بابل» داشت. کوروش در طی حیات، به پسر دوم خود بردیا^۲ اداره ایالات شرقی شاهنشاهی را تفویض کرده بود. پس از مرگ پادشاه بزرگ، اغتشاشات - که بردیا در آنها شرکت داشته - در همه جوانب به وجود آمد. کبوجیه که سیاستمداری مجرب بود، و خوی او با پدرش اختلاف داشت، تصمیم گرفت که ریشه هر نهضتی را که موجب تضعیف قدرت وی و عدم ثبات تاج و تخت باشد، قطع کند. وی دستور داد بردیا را هم مخفیانه به قتل رسانند. به نظر میرسد که هدفهای پادشاه جدید - که یونانیان او را «مستبد» مینامیدند - از این قرار بوده است: تحمیل اراده پادشاه فقط به کشوری متحد، تمرکز قدرت به منظور تعقیب فتوحات، سلطنت کردن به عنوان پادشاه مطلق العنان.

سفر جنگی به مصر، قبلاً در زمان کوروش منظور شده و وی کبوجیه را به تهیه مقدمات آن مأمور کرده بود. کبوجیه، پس از مرگ پدر، در ایران نظم را برقرار نمود، و سپس در رأس سپاهیان خود، به سوی دره نیل حرکت کرد. فرعون مصر اماسیس^۳ - که شاید از زمان تسخیر ساردس پیش بینی میکرد که هوسهای شاهنشاهی جدید محتمل است روزی به کشور او کشیده شود - با پلیکراتس^۴، جبار مقتدر سامش^۵ متحد شد. اما آنگاه که سپاه ایران در غزه^۶ اردو زد، جبار سامش فرعون را ترك گفت، و یکی از بهترین سرداران یونانی که در خدمت فرعون بود، به سوی دشمن

۱ - Cambyse (Cambyse ت. ا.)، در کتیبه بیستون (بنستان) Kabujya، در نوشته های یونانی Kambyssès، در آثار الباقیه بیرونی قمبرسوس (ص ۸۹) و قمبروس (ص ۱۱۱) و در مختصر الدول ابوالفرج بن عبری قمبرسوس (م.) ۲ - Bardiya ۳ - Amasis ۴ - Polycrate ۵ - Samos (جزیره یونانی در اسپرادس دارای ۷۱۰۰۰ سکنه، موطن فیثاغورس) (م.) ۶ - Gaza

شتافته اسرار دفاع مصریان را فاش کرد. کبوجیه، به یاری بدویان، از صحرای سینا عبور کرد و در مقابل دیوارهای پلوزیوم^۱ رسید، آنجا که فسمتیخ سوم^۲، پسر اماسیس - که در این اثنا وفات کرده بود - قوای مزدور یونانی خود را تمرکز داده بود، جنگی خونین در گرفت و سپاه مصر مجبور شد به منفیس^۳ پناه برد. پارسیان این شهر را نیز تصرف کردند، و فرعون جدید را به شوش انتقال دادند. به نظر میرسد کبوجیه در مصر مانند جانشین فراغنه رفتار کرده باشد: وی به خدایان مصر احترام گذاشت، یکی از اعمال عالی رتبه مصری را مأموراداره امور مملکت کرد، و بفرموده اصلاحاتی به نفع ملت انجام دهند.

سه سفر جنگی به منظور توسعه تفوق پارسیان در جهان طرح ریزی شد: یکی ضد نیروی قرطاجنیان که بر بحر الروم غربی تسلط داشتند، دیگری ضد واحه آمن^۴ که در سر جاده قورینائیه^۵ واقع بود، و سوم ضد حبشه.

اما به نظر میرسد که ستاره اقبال پدر، کبوجیه را ترك گفته باشد، و هیچیک از هدفهای او طبق نقشه وی تحقق نیافت. عملیات ضد قرطاجنه هرگز اجرا نشد، زیرا فنیقیان از به کار بردن جهازات خویش ضد مستعمره‌ای که مردم آن با ایشان قرابت داشتند، خودداری کردند. طبق منابع یونانی، سپاهی مرکب از ۵۰۰۰۰ تن به سوی واحه آمن فرستاده شد، ولی هرگز بدین نقطه نرسید و همه لشکریان در زیر ریگهای طوفانی موحش مدفون گردیدند. هر چند در این راه شکست خوردند، اقدام آنان بی حاصل نبود: یونانیان لوبیا (لیبی)، قورینا^۶ و برقه^۷ اطاعت خود را اعلام داشتند. بدین وجه، نصف دنیای یونانی، و ثروتمندترین آنها، تحت تسلط

۱ - Péluse (Pelusium ت. ا.) واقع در مصب اول شعبه نیل از سوی مشرق (م.)

۲ - Psammétique III (Psammeticus III ت. ا.) - ۳ - Memphis، شهری در مصر باستان،

در کنار رود نیل و پایتخت قدیم آن کشور (م.) - ۴ - Ammon - ۵ - Cyrénaïque

(Cyrenaica ت. ا.) - ۶ - Cyrène (Cyrene ت. ا.) - ۷ - Barka

پارسیان در آمدند .

منابع یونانی ، که شاید تحت تأثیر و تحریک منابع مصری قرار گرفته بودند ، نقل میکنند که سفر جنگی به حبشه - که شخص پادشاه فرمانده آن بود - نیز منجر به شکست گردید . سپاهیان آزوقه نداشتند و در مراجعت ، قسمت اعظم افراد از بین رفتند . معهذا دلایلی در دست است که میرساند پارسیان به نقطه رسیده بودند ، زیرا پس از این عهد ، دیگر ذکری از این حکومت در منابع تاریخی به میان نمی آید . شهری به نام زوجة کبوجیه - مروئه^۲ - بنانهاده شد ، و این امر هم ثابت میکند که سفر جنگی مورد بحث ، چنانکه بعض منابع آنرا نکبت بار معرفی میکنند ، نبوده است . میتوان پذیرفت که کبوجیه ، در حین شدت فعالیت - اخبار بدی از ایران شنید ، و چون مجبور بود به منفیس باز گردد ، راه میان بری را در صحرا انتخاب کرد ، و شاید همین امر باعث حادثه مزبور شده باشد . در هر حال ، از میان همه فاتحانی که پیش از او به مصر رفته بودند - آشوریان و بابلیان - وی نخستین کس است که تمام مملکت مزبور را اشغال کرد . سه پادگان مأمور حفظ مصر بودند : نخست در دقنه^۳ شرق مصب ، دوم در منفیس ، و سوم در الفانتین^۴ ، آنجا که کبوجیه ساخلو مزدوران یهودی را مقیم کرده بود .

اقامت کوتاهی که کبوجیه پس از بازگشت از سفر حبشه کرد مورد مباحثات است . اگر اقوال یونانیان را بپذیریم ، پادشاه مذکور سیاست مذهبی پدر خویش را - که خود او نیز در آغاز همان روش را تعقیب میکرد - ترك گفت . وی دین مصری را مورد استهزا قرار داد ، معابد را خراب کرد ، و با خنجر ، آپیس^۵ مقدس منفیس را به قصد کشتن ضربت زد . آراء دانشمندان در این موضوع مختلف است ، و

۱- Napata ۲- Méroé ۳- Daphné (Daphnae ت. ا.) ۴- Eléphantine ۵- Apis یا Hapi مازه گاو مقدسی که دارای شرایطی خاص بوده و مصریان قدیم آنرا کاملترین مظهر الوهیت به شکل حیوانی می پنداشتند و پرستش می کردند (م).

تحقیقات جدید با اتکا به مطالعه ستونهای سرافیوم^۱، به ما اجازه میدهد که ادعا کنیم کبوجیه نمیتوانسته است آپیس را مجروح کند^۲. ارباب حقیقی مصرخدایان آن بودند، و همه حکمرانان بعدی این مملکت، آنرا قبول داشته‌اند. جای تعجب است که مردی سیاستمدار مانند کبوجیه در این مورد روشن بینی و درایت خود را از دست داده باشد و لااقل مرضی شدید - صرع یا شاید حتی جنون - علت حقیقی این رفتاری که یونانیان خواسته‌اند به دو نسبت دهند، نباشد. یقین است که با وجود جنگ و تسلط خارجی دیگر چندان هدیه به معابد نمی‌رسید، و خود این امر بتنهایی میتواند منشأ افسانه‌ای باشد که پارسیان را به عنوان فاتحانی سخت دل معرفی کرده است. چون اخبار ایران هولناک بود، کبوجیه تصمیم به بازگشت گرفت. در طی طریق تصور می‌رود که در فلسطین شمالی وی از عصیان بردیای دروغی، گومانی^۳ مغ، آگاه شد. مرد اخیر که شباهت بسیار بابرادر کبوجیه - که به امر پادشاه کشته شده بود - داشت، و از قتل او آگاه بود، خود را برادر کبوجیه و شاه خواند (سال ۵۲۲). تقریباً همه ایالات شاهنشاهی، سلطان جدید را - که مالیات سه سال را بخشیده بود - پذیرفتند، و او خود را مورد اقبال و توجه مردم قرارداد، و کوشید اصلاحی در دین ایجاد کند و معابد موجود را تخریب نماید. به نظر می‌رسد که پیشرفت او نسبتاً سریع بوده است. معلوم نیست که کبوجیه، پس از اطلاع از قضیه، در طی بحران جنون اتفاقاً خود را مجروح کرد، یا بالا اراده به زندگی خود پایان بخشید. پس از مرگ وی، همواره سپاهیان - با آنکه مأموران خفیه گوماتا آنان را می‌فریفتند - به خاندان هخامنشی وفادار ماندند، و هفت جوان از نجبای پارس را - که ضد گوماتا عصیان کردند - پیروی نمودند. در رأس اینان داریوش قرار داشت که شاید از همان آغاز، آنان وی را به عنوان شاه آینده خود می‌شناختند. طبق افسانه‌ای، تاج و تخت به کسی

۱- Gaumata

۲- المستند «تاریخ شاهنشاهی پارس» ص ۸۹ (ت. ۱).

۳- Sérapéun

از هفت تن توطئه کنندگان که اسب وی زودتر شیهه کشد ، تعلق میگرفت ، و بر اثر حيله مهتر داریوش ، وی قدرت را در دست گرفت . شباهتی که این سرگذشت با سرگذشت مربوط به جلوس روسا پادشاه اورارتو دارد ، روابطی را که بین دو تمدن وجود داشته ، ثابت میکند . سرعت اقداماتی که داریوش - که آنگاه به عنوان شاه شناخته شده بود - آغاز کرد ، چندان بود که بعد از دو ماه که از مرگ کبوجیه گذشت ، گوماتا اسیر و اعدام گردید .

داریوش (۵۲۲ - ۴۸۶ ق . م .)

پایان یافتن کار گوماتا در نظر پادشاه جوان ، هنوز مفهوم استقرار صلح را در کشور نداشت . در مدتی قریب به دو سال ، وی مجبور بود اسلحه در دست ، با اغتشاشاتی که در همه جوانب شاهنشاهی او ایجاد شده بود ، بجنگد . داریوش خاطره موفقیت خود را پایدار کرد ، بدین معنی که دستور داد بر روی تپه‌ای مرتفع که در کنار جاده کرمانشاه به همدان واقع است ، در حدود چهل متر بسالای زمین ، لوحه‌ای برجسته و عریض حجاری کنند . در این لوحه ، پادشاه تحت حمایت مرحمت آمیز خدای بزرگ اهور مزدا - که به شکل نیم تنه قرص خورشید بالدار تجلی میکند - دیده میشود . در پی پادشاه دو نگهبان مسلح هستند ، و داریوش با پای خود بردیای دروغین را که بر زمین افتاده است می‌کوبد . در عقب بردیای دروغین ، هشت « پادشاه دروغین » مغلوب ، طناب بسته ، صف کشیده‌اند . در اطراف این بنا ، روی ستونهای متعدد ، داستان عصیان آنان و غلبه بر ایشان حک شده است . متن کتیبه که به زبانهای پارسی باستان ، بابلی و عیلامی انشا شده ، می‌رساند که داریوش نهمین پادشاه هخامنشی است . در این عدد ، افراد دو شعبه سلسله هخامنشی به حساب آمده : یعنی : هخامنش ، چیش پیش ؛ سپس کوروش اول . کبوجیه اول ، کوروش دوم و کبوجیه دوم از يك

سو، اریارمنه وارشامه ازسوی دیگر؛ و این قول با آثار دیگری که اکنون شناخته شده، تطبیق میکند. داریوش میگوید: «هورمزدا و بنان دیگر مرایاری کردند.» پادشاه جدید درخواست یاری از خدای بزرگ کرد و خود را جانشین قانونی کبوجیه دوم - که بلاعقب مرده بود - معرفی نمود.

متن مزبور به نظر میرسد که توسعه فتنه و آشوب را حقیر نشان داده باشد. حقیقت امر جز این است. عملاً مجموعه شاهنشاهی بر اثر اغتشاشات آشفته گردید، حتی پارس هم از این آشوبها برکنار نماید، و به نظر می آید که وضع مجدد مالیاتها - که به دستور بردیای دروغین بخشوده شده بود - موجب عدم رضایت گردیده باشد. سیاست بسیار آزادی خواهانه کوروش بلااثر شده بود؛ فقط هشت سال پس از مرگ او، میبایست شاهنشاهی ایران را برشالدهای دیگر بنانهاد.

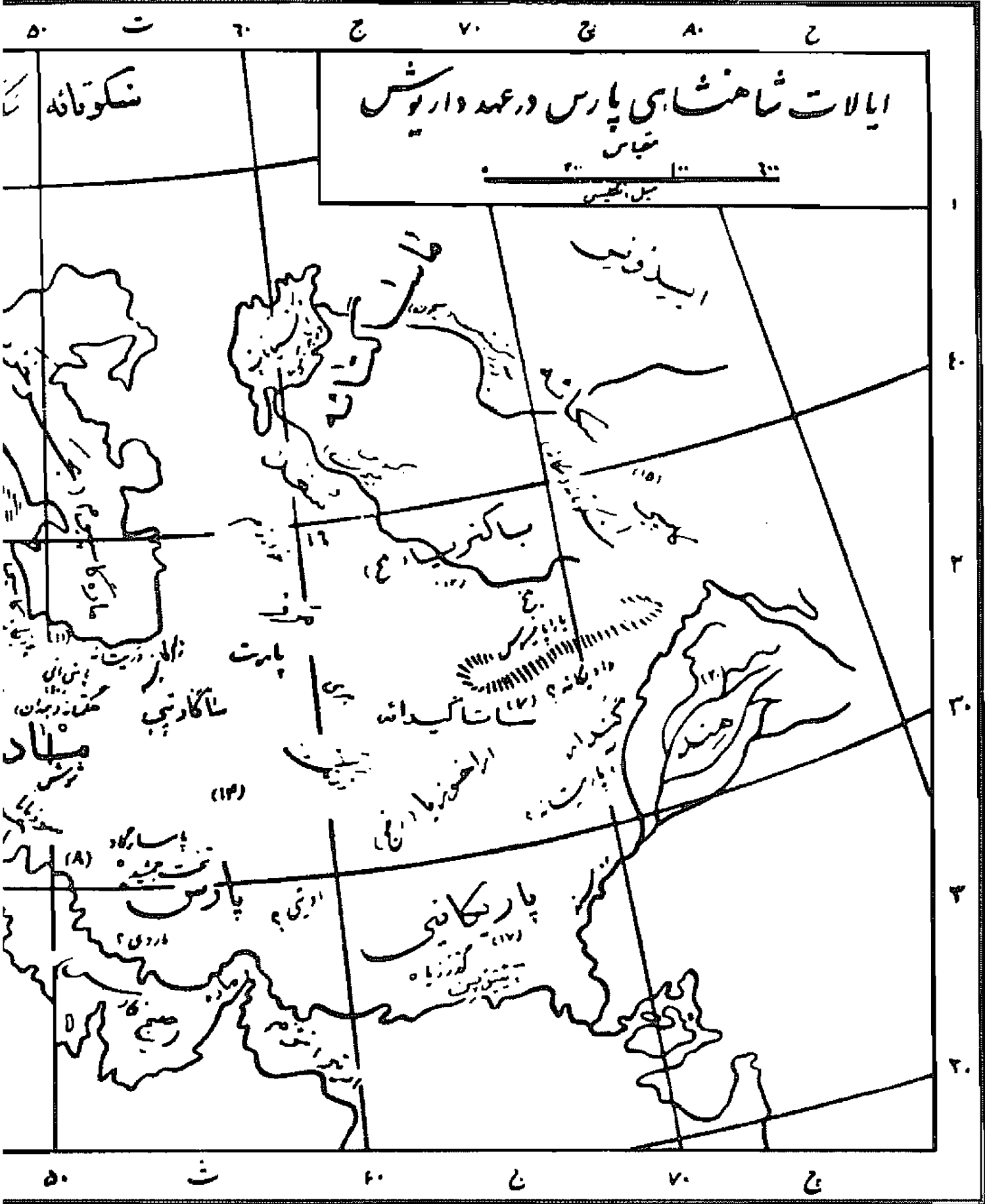
داریوش نسبت به دشمنان خود گریز بود. شکست شورش دامن دارعاصیان بدین علت بود که آنان نقشه ای متحد نداشتند. هر «پادشاه» به خاطر هدفهای خود کار میکرد، و هر کدام جداگانه به دست داریوش شکست خوردند و اعدام شدند.

در عیلام اغتشاش به زودی سرکوب شد، اما قضیه عصیان نیدینتوبعل^۱ که در بابل خود را خلف بنوید اعلام کرد و خویشان را به نام شاه بخت نصر سوم^۲ معرفی نمود، بدین آسانی نبود. وصول به پایتخت وی، که جهازات قوی و سپاهی مهم در ساحل غربی دجله از آن دفاع میکردند، مشکل بود. داریوش، پس از آنکه مدتی را در آنجا سپری کرد، ناگهان از شط عبور نمود و سپاهیان بابل را مغلوب و شهر را حصار گرفت. در همین موقع دومین اغتشاش درسوزیان (شوش) ایجاد شد. مرتیه^۳، خدعه گر پارسی، در آنجا پیش از رسیدن داریوش اعدام گردید. حوادثی که در شمال - در ماد و

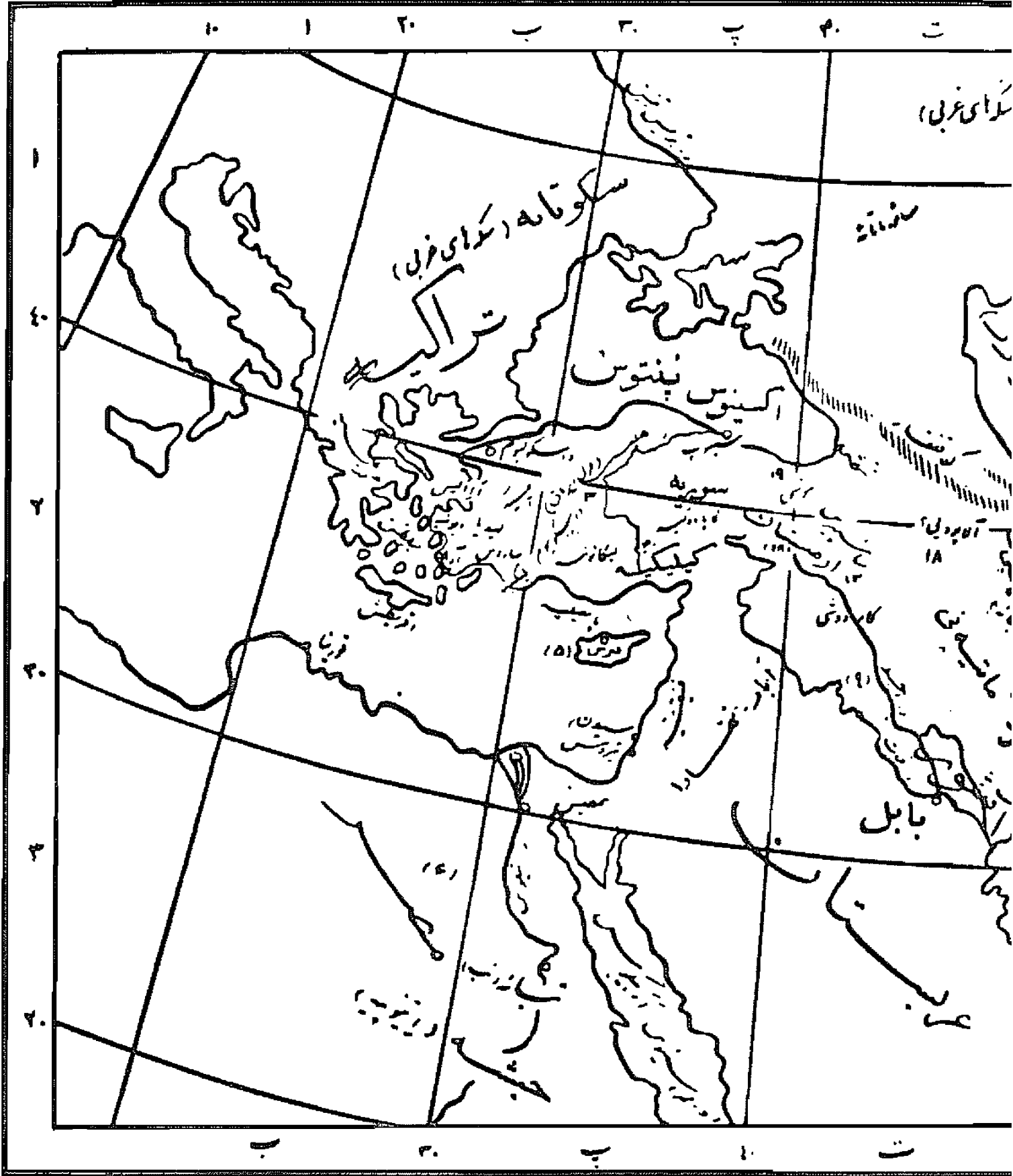
(۲ - Nabuchodonosor III (Nebuchadrezzar III ت. ا.)

Nidintu-bel - ۱

Martiya - ۳



شکل ۱۵ ایالات شاهنشاهی پارس



سلسله داریوش

ارمنستان - میگذشت ، بسیار سخت تر بود . شخصی بنام فرورتیش^۱ خود را از اعقاب کیا کزار^۲ و به عنوان پادشاه ماد اعلام کرد . داریوش با وجود این که قوای ضعیفی در اختیار داشت ، مجبور گردید قسمتی از عساکر خود را که بابل را در حصار داشتند ، جدا کند و به فرماندهی سرداران خود به جنگ فرورتیش بفرستد . محاربه^۳ آنجا ، مانند محاربه^۴ ارمنستان به نتیجه ای منجر نشد ، تازمانی که داریوش - پس از تسخیر بابل - بشخصه به عملیات اقدام کرد . فرورتیش مغلوب گردید ، و تارنی^۵ - نزدیک تهران - مورد تعقیب قرار گرفت . او را اسیر و مثله کرده در همدان به دار آویختند . مع هذا ، این سرمشق ، مادی دیگر را مانع نشد که سارکاثیان^۶ - قبیله^۷ ماد شمالی - را برانگیزد . سرنوشت او نیز نظیر سرنوشت فرورتیش بود . اشکالاتی هم که داریوش در مشرق در پیش داشت ، کم نبود : ویشتاسپ ، پدر شاه و شهربان (والی) ایالات پارت و گران ، دلیران به بایاغیان جنگید . شهربان ایالت بلخ با عاصیان مرو محاربه کرد . درپارس ، شخصی بنام وهیزداته^۸ خود را بردیا معرفی کرد ؛ وی مغلوب شد و با طرفدارانش اعدام گردید . برخی از علاقمندان او رنج را به شورش در آوردند ، و محاربات ضد آنان به شهر کپیسی^۹ - بگرام^{۱۰} - حلیه - که در شمال کابل ، در دامنه هندو کش واقع است ، رسید . عصیانی جدید در بابل ظهور کرد ، شخصی دیگر خود را بخت نصر معرفی نمود ، و یکی از سرداران داریوش او را مغلوب کرد .

داریوش قریب دو سال از آغاز سلطنت خود را در این محاربات گذراند ، نوزده جنگ کرد و نه پادشاه را مغلوب نمود ؛ ولی لرزه هایی که بر پیکر شاهنشاهی وارد آمد ، به نواحی غربی تر سرایت کرد . محقق است که شهربانی مانند اریاند^{۱۱} ، که از طرف کبوجیه در مصر منصوب شده بود ، علناً خود را مخالف پادشاه معرفی نکرد ، ولی

۱- Phraorte (Phraortes) ۲- Cyaxare ۳- Rhagès ۴- Sargatiens ۵- Aryande (Aryandes) ۶- Kapiçi ۷- Bégram ۸- Vahyazdâta ۹- ۱۰- ۱۱-

رفتارش طوری بود که کوچکترین تزلزل تاج و تخت سلطنت ممکن بود محرك او در اعلان استقلال گردد. داریوش شخصاً به مصر رفت و بفرمود تا او را بکشند، و برای آرام کردن ملت، دستور داد اقداماتی به عمل آورند، و روحانی بزرگی سائیس^۱ را به شغلی مهم گماشت. وضع در آسیای صغیر بهتر از جاهای دیگر نبود: در آنجا شهر بانی بنام اریتس^۲ به نظر میرسد که به علت مشکلاتی که پادشاه در این موقع دچار آنها بود، موقع را برای استقلال خویش مناسب دیده و قوای امدادی را از حرکت بازداشته بود. او را نیز اعدام کردند.

حتی یهودیه کوچک هم آرام نماند. هواخواهان سلطنت موروث، موقع را برای آنکه یکی از اخلاف داود - شاید زرو بابل^۳ - را به تخت نشانند، مناسب دیدند و به اقدام پرداختند. عامل عالی رتبه پارسی، که مأمور نظارت در آن مملکت بود، اعمال مربوط به تعمیر معبد را متوقف کرد. یهودیان سفیری نزد داریوش فرستادند، و داریوش حق ملت یهود را برای تجدید ساختمان معبد خویش طبق فرمان کوروش تصدیق کرد. مطابق متنی که در اسناد سلطنتی، در همدان، یافته شده داریوش دستور اجرای آنرا داد، ولی این امر مانع اتخاذ تصمیماتی شدید ضد فرقه داودیان نگردید. وی در رأس جامعه یهودیان، روحانی بزرگی را قرارداد، و بدین وجه مملکتی مبتنی بر روحانیت ایجاد کرد. عملیات مربوط به تجدید ساختمان و تعمیر معبد بار دیگر آغاز شد، و در سال ۵۱۵ ق. م. به پایان رسید. جاده مصر امن گردید.

شاهنشاهی مجدداً تحت تصرف درآمد. همه کشور از مصر تا سیحون، به همت سپاهیان اندک داریوش که نسبت بدو وفادار مانده بودند، وحدت خود را به دست آوردند. داریوش که در آخرین سفر جنگی کوروش، سرداری جوان حامل نیزه بود، در زمان کبوجیه در سفر جنگی مصر فرماندهی ده هزار جاوید را - که نگهبانان شاهی

۱ - Saïs - ۲ - Oroités (Oroetes ت. ا.) - ۳ - Zarubabel (Zerubabel ت. ا.)

بودند - به عهده داشت. او پس از مرگ کبوجیه از طرف همین سربازان قدیمی به پادشاهی برگزیده شد ، و هم نبردان وی از او پیروی کردند . داریوش نسبت به این سپاه منتخب حق شناس بود ، چه آنان یادگار اطرافیان فرمانده فاتح و در فتوحات شرکت کرده بودند ، و تا عصر حاضر هم ، چنین گروهی به نام نگهبانان شاهی در بعضی ممالك سلطنتی وجود دارند . در هر قصری جدید که داریوش بنا میکرد ، خواه در شوش و خواه در تخت جمشید ، دستور میداد تا تصاویر این سپاهیان جاوید را صف کشیده ، در بهترین موضع تزیین آن ، بر روی سنگ (تص ۳۶) حکاکی ، و یا با الوان ، روی آجرهای مینایی نقش کنند (تص ۵۵) ، تا بدین وجه خاطره آنان در اخلاف پایدار بماند .

اداره

آتش اعتشاشات که مدت چندین ماه تقریباً در همه اقطار پهناور شاهنشاهی داریوش برافروخته شد ، به منزله اعلام خطری بود. شکست سیاست بسیار آزادمنشانه کوروش ، مستلزم تجدید نظری در سیاست بود ، و به شاه جوان الهام میکرد که دولتی بر روی مبانی مستحکم تری بنا کند . تمایلات آزادی خواهانه ملل مختلف که در طی حوادث اخیر تجلی کرده بود ، به نظر میرسید ثابت کرده باشد که فقط قوم پارس میتواند مورد اطمینان کامل پادشاه قرار گیرد . بنابراین ، قوم مزبور میبایست به عنوان سرور و مخدوم حکومت کند ، و همه ممالکی را که در مجموعه شاهنشاهی وارد میشدند ، اداره نماید . به استثنای چند مورد محدود ، نمایندگان قوم پارس ، با داشتن املاک ارضی بسیار ، و معافیت از مالیات که فقط شامل آنان میشد - مانند عرب در آغاز اسلام - در رأس تشکیلات جدیدی که برای تأمین اداره شاهنشاهی داده شده بود ، قرار داشتند .

مع ذلك ، اینجا مسأله اعمال سیاست شدید در کار نبود ، چه این امر غیر ممکن مینمود ، زیرا ملت مخدوم نسبت به توده های مغلوب در اقلیت کامل قرار داشت .

سیاستی عاقلانه تحمیل شد. هر ملت زبان، خصایص، مؤسسات، مذهب و هنر خود را حفظ میکند و باید مصالح مملکتی را که خود در آن سهیم است، در نظر بگیرد. ولی بهر حال، فردی پارسی - که نماینده شاه بزرگ است - باید بر آنها حکومت کند. بنابراین همه شاهنشاهی به بیست ایالت تقسیم شد، که در رأس آنها بیست شهر بان (والی) یا «حامیان مملکت» قرار داشتند (ش ۵۴).

این صاحب منصبان عالی رتبه، که عموماً از میان افراد خانواده‌های بزرگ پارسی، و حتی از میان خویشاوندان شاه، انتخاب میشدند، در مورد اداره امور مستقیماً مسئول شاه بودند.

محقق است که چند ایالت توسط کوروش و کبوجیه ایجاد شده بود. داریوش همه نواحی شاهنشاهی را به ایالات تقسیم کرد، و برای پیش بینی همه احتمالات مخالفتهای اتفاقی، این تقسیمات را بر مبنای مختلف به عمل آورد. وی نزد هر شهر بان، فرماندهی برای کل قوای مقیم ایالت نصب کرد که او نیز مسئول شاه بود. به موازات این دو شغل، شغل سومی ایجاد کرد، و آن عامل عالی رتبه مأمور تحصیل مالیات بود. طبق فرمانهای شاهی، همه ایالات، هر يك مطابق ثروت خود، میبایست سالیانه به خزانه سلطنتی مبلغی که برای آنها معین شده بود بپردازد، که جمع آن به ۱۴،۵۶۰ تالان^۱ نقره بالغ میشد، و قریب ثلث آن میبایست از ایالت هند تأدیه شود. علاوه بر این پرداختها که با فلزات گران بها صورت میگرفت، ایالات هدایای طبیعی تقدیم میداشتند: اسب، دواب، آذوقه، هم برای معیشت دربار که هزاران تن عضو داشت، و هم برای حفظ سپاهیان مقیم ایالات یا آنها که به سفرهای جنگی می پرداختند؛ و ایالت بابل به تنهایی آذوقه ثلث سال را تأمین میکرد.

۱- Talent واحد وزن نزد یونانیان، و آن در Attique معادل قریب ۲۶ کیلو بود. واحد پول طلا یا نقره را که به وزن يك تالان بود نیز «تالان» مینامیدند (م.) (در ت.ا. : ۱۴۵۰۰ تالان).

هرشهربان دبیری داشت که ضمناً مراقب اعمال وی و رابط بین او و قدرت مرکزی بود. مراقبت دولت مرکزی بدینجا خاتمه نمی یافت. مقتضائی که به نام «گوشهای شاه» نامیده میشدند، کاملاً مستقل بودند، و در صورت لزوم از نیروی سپاهیان میتوانستند استفاده کنند. آنان در ایالات شاهنشاهی گردش میکردند، و ناگهان خود را به عمل نشان میدادند، و اعمال آنان را رسیدگی میکردند. این تشکیلات جدید که توسط داریوش برقرار شد، مورد تقدیر بسیار سلاطین قدیم قرار گرفت، و شارلمانی^۱ هم برای تأمین ارتباط و پیوستگی بین اجزای مختلف امپراطوری خود همان روش را به کار برد. در هر حال، وی مأموران منتخبی را به نام «مأموران شاه»^۲ به همه نواحی مملکت اعزام می داشت، تا وضع اداره امور آنها را بازرسی کنند. مساعی داریوش دشوار بود. وی میخواست حکومتی ملی، متمرکز و نیرومند تشکیل دهد، شامل مجموعه ای از ممالک، ایالات و سرزمینهای غیر متناسب که بر اثر شکست ترین پیشرفتهای نظامی جزوی از شاهنشاهی محسوب میشدند. تسلط دسته فئودال زمان کوروش، جای خود را بدشکلی از حکومت اداری و مالی داد که در هر حال، به ملیتها احترام میگذاشت. از سوی دیگر، ایران فقط با چنین تشکیلاتی، توانست وحدت مملکت را تأمین کند. سلوکیان از همین دستگاه اداری الهام گرفتند و با تعقیب این روش نقاط ضعف آنرا کنار گذاشتند.

برای حفظ ارتباط بین مراکز مختلف شاهنشاهی و پایتختهای آنها، داریوش شبکه ای از منازل عرض راه تشکیل داد که وسعت و اهمیت آن چندان بود که مدتها در شاهنشاهی مزبور پایدار ماند. این جاده ها که در درجه اول برای امور اداری به کار میرفت، بازرسی و مراقبت میشد، کاروانها از آنها عبور میکرد، مبادلات تجارتنی را - که پایه جدیدی در میان اقوام و دول متحد درمیانه شاهنشاهی یافته بود - تسهیل

میکرد و موجب افزایش مقدار آنها میشد.

هنوز هم ممکن است در جبهه‌های مختلف، خط سیر جاده‌های شاهی را ترسیم کرد و آن از شوش شروع میشد، از دجله و زیر اربل عبور میکرد، از حران میگذشت و به ساردس ختم میگردد، و تا افسوس^۱ امتداد می‌یافت و آن دو هزار و ششصد و هشتاد و سه کیلومتر^۲ طول داشت و شامل صد و یازده ایستگاه یا منزل بود، که هر يك با اسبهای تازه نفس ید کی برای پیکهای شاهی مجهز بود. به قول مورخان قدیم کاروانها نود روز طول میکشید، تا این جاده را از اول تا انتها طی کنند، در صورتیکه پیکهای شاهی این راه را در يك هفته می‌پیمودند.

جاده قدیم که بابل را از راه کرخ می‌ش^۳ به مصر می‌پیوست، با جاده عمده دیگر که از بابل به حلوان، بیستون و همدان میرفت، ملحق میگردد. بافتوحات جدید در سرحدات شرقی، شاهنشاهی ایران تا دره کابل علیا توسعه یافت؛ و از آنجا، در امتداد جریان رود مزبور، به دره سند میرسید. در جنب این جاده‌های عظیم اداری، جاده‌های دیگری - که طرح آنها مختصر تر ولی در عین حال لازم بود - برای تأمین انتقالات دربار شاهی که دایم در حرکت بود، ساخته شد. بین جاده‌های نوع اخیر، باید از جاده‌ای که شوش را به تخت جمشید متصل می‌ساخت، نام برد، که بعضی قطعات سنگ فرش شده آن در ناحیه بهبهان شناخته شده است. در مسیر این جاده، نزدیک فلهیان بقایای يك سایبان سلطنتی با پایه‌های ستون سنگی به سبك خالص شوشی یا تخت جمشیدی وجود دارد. بین فلهیان و بشاپور، این راه به سمت چپ می‌پیچید، و از طریق «ابواب پارس» به نجد ایران باز میشد. جاده دیگر، از لرستان میگذشت و شوش را به همدان که دربار ماههای گرم تابستان را آنجا می‌گذرانید -

۱ - Ephesus = Ephèse (ت. ا.) ۲ - یک هزار و ششصد و هفتاد و هفت میل (ت. ا.)

۳ - Carchemish (ت. ا.)

متصل میساخت .

سفرهای جنگی داریوش

فقر منابع ما ، اجازه نمیدهد به طور تحقیق حدود فتوحات شرقی کوروش را بدانیم . غالباً قبول دارند که وی توانسته است به کندهاره^۱ یا ناحیه پیشاور برسد هر چند که به نظر نمیرسد عملیات داریوش ضد عصیانها ، سپاهیان او را دورتر از ناحیه کابل کشانیده باشد . این عمل نظامی که در آغاز سلطنت داریوش صورت گرفته میبایست اندکی بعد ، موجب فتح تمام ناحیه کندهاره و همچنین تمام هند غربی و دره سند تا مصب آن گردیده باشد . در محل اتصال رود کابل و رود سند ، نزدیک شهر کسپاپیرس^۲ ، داریوش فرمود جهازاتی بسازند و آنها را تحت فرماندهی یک تن یونانی از مردم آسیای صغیر ، بنام اسکیلز کس کاریابندی^۳ قرار داد ، و وی مأمور شد از رود سند راه مصر را بیابد . این نقشه وسیعی برای تجسس راههای دریایی به منظور اتصال بخشهای شرقی شاهنشاهی به مستملکات غربی آن بود . جهازات مزبور پیش از رسیدن به مقصد سه ماه در راه بودند . علاوه بر این اقدام ، که هم سیاسی و هم اداری بود ، از هدفهای تجارتنی نیز - که محرك داریوش در اجرای مقاصد وی بوده - عاری نبوده است . اقدامی دیگر به عمل آمد ، و آن حفر قناتی^۴ بین بحر احمر و رود نیل بود که طرح مقدم کانال سوئز به شمار میرود . محققاً داریوش نخستین کسی نبود که به فکر حفر قنات مزبور افتاد . سابق بر او فرعون نکو^۵ دستور داد این کار را - که داریوش مجدداً اقدام کرد - شروع کنند و بدین وجه میخواست ارتباط بین شعبه شرقی نیل و دریاچه های شور و معبر کشتیهای بحر احمر را به بحر الروم تأمین کند .

۱- Gandhara ۲- Caspapyros (درت. ۱. Caspatyrus) ۳- Scylax de Caryande

۴- «قنات» لفظ درست بجای Canal است. مع هذا یکی از نویسندگان بمناسبت اینکه امروزه «قنات»

به کارین اطلاق میگردد ، این کلمه را نپسندیده است ۵- Necho (ن. ۱.)

در دورهٔ جلو گیری اغتشاشات ، داریوش فرصت دخالت در مسایل اروپایی یافت . شهر بان اریٲس^۱ - که چنانکه دیدیم به امر شاه اعدام گردید - در زمان ادارهٔ توأم با استقلال خویش ، پلیکراتس^۲ جبار مقتدر شامس^۳ را معدوم کرده بود . برادرشخص اخیر حقوق جانشین خود را به عرض داریوش رسانید ، شاه ادعاهای او را تصویب کرد و مورد موافقت قرارداد ، و این اولین مداخله در امور یونانیان عموماً به منزلهٔ یکی از اموری ملاحظه شده که به داریوش نخستین مزهٔ عملیات آینده را در اروپا ، چشانیده است . معینا ، در اولین سفر جنگی پادشاه به مغرب تنگه ها ، یونان هدف او نبوده ، بلکه سکاییان روسیهٔ جنوبی منظور وی بوده اند .

چه عللی محرك داریوش در اقدام بد این عملیات مهیب در نواحی گردیده که تصور می رود وی دربارهٔ آنها کمتر از هرودوتوس - که پس از نیم قرن ، شرح آنها را نوشته - اطلاعات داشته ؟ بی گمان و محسوساً علل مزبور عبارت بود از اینکه در آینده کمابیش دور ، سپاهیان شاه بزرگ میبایست بر یونان هجوم برند . داریوش میخواست از عقب به بالکان حمله برد ، و یونان را از چوبهایی که به کار ساختمان جهازات میرفت ، محروم کند . چوبهای مزبور به منزلهٔ نبض یونان بود ، و آن کشور بدون آنها نمیتوانست زیست کند ، و نیز به مثابهٔ نیروی وی بود که بدون آن پیشرفتشانندک میشد ، و اگر بدانیم که همواره یونان گندم خود را از خارج - مصر ، لوبیا (لیبی) و سواحل بحر اسود - وارد میکرد ، و این نواحی آن زمان در دست ایرانیان بوده ، به سهولت میتوان دریافت که با کوشش در قطع راه تنگه ها ، که کشتیهای حامل گندم پنتی^۴ (بیطیقستی) از آن میگذشتند ، داریوش امیدوار بود که ضربتی قاطع بر دشمن آیندهٔ خود وارد آورد .

۱- Oroitès (Oroetes ت. ا.) ۲- Polycrate (Polycrates ت. ا.) ۳- Samos

۴- Pontique (Pontic ت. ا.) منسوب به Pont از ولایات آسیای صغیر در ساحل بحر اسود (م.)

سفر جنگی ضد سکاییان را شاید بتوان باتدبیر جنگی اسکندر مقایسه کرد. اسکندر پس از نخستین پیروزیهای خود بر ایرانیان مستقیماً به سوی ایران نراند، بلکه با فتح سوریه، فنیقیه، فلسطین و مصر، اقدام جاه طلبانه‌ای برای محاصره ایران به عمل آورد، بدطوری که شاهنشاهی ایران را از ثروتمندترین و حاصلخیزترین ایالاتش جدا کرد. شاید داریوش هدفی دیگر در اندیشه خود داشت، بدین معنی که با ادراك این امر که دشتهای روسیه جنوبی با سرحد مملکت وی در طول رود سیحون مماس است، وی امیدوار بود يك بار دیگر از پشت سر به شبانان بدوی که سرحداتی شرقی او را تهدید میکردند، حمله کند. ضربدای موفقیت آمیز در این خط سیر نیز ممکن بود نظارت وی را بر ممالکی که از آنها به صورت ترانزیت میگذشت تثبیت کند، زیرا این فلز گرانبها در اورال^۱ یا سیبری^۲ استخراج میشد.

برای اجرای این سیاست جسورانه و تخیلی، داریوش به اقداماتی شروع کرد. سپاهيانی که برای نخستین مواجهه بین آسیا و اروپا در نظر گرفته شدند، به قول منابع یونانی بالغ بر ۷۰۰'۰۰۰ تن بودند. قبلاً هم اطلاعات مربوط به امور بحری فراهم آمد. دموکدس^۳ پزشک مشهور داریوش، بانا و کانی اعزام شد تا در باب سواحل یونان اطلاعات مقدماتی را تهیه کند؛ تصور میرود که وی به نارتوم^۴ رسیده باشد. نیروی دیگر مرکب از سی کشتی بخش غربی آبهای بحر اسود را مورد تفحص و تفتیش قرار دادند. شهر بوزنطه^۵ تابعیت ایران را پذیرفت. داریوش، پس از تصرف خرسونس^۶ میتواندست سفر جنگی خود را آغاز کند.

سپاهیان از تنگه‌ها بر روی پلی که از قایق‌ها ساخته شده بود گذشتند، تراکیای^۷ شرقی و گیتا^۸ را فتح کردند، و در تعقیب سکاییان از دانوب^۹ بر روی پلی که به دست

۱ - Ural ۲ - Sibérie (Siberia ت. ا.) ۳ - Démocède (Democedes ت. ا.)
 ۴ - Tarente (Tarentum ت. ا.) ۵ - Byzance (Byzantium ت. ا.) ۶ - Chersonèse
 ۷ - Thrace ۸ - les Gètes (Getae ت. ا.) ۹ - Danube

ایونیان^۱ ساخته شده بود عبور کردند . نقشه شاه این بود که عملیات زمینی توأم با عملیات جهازات جنگی - که در طول ساحل سپاهیان را تعقیب میکرد - صورت گیرد اما بر اثر وجود مردابها و رودخانه‌ها ، قشون بزودی تماس خود را با کشتیها از دست داد و به داخل ناحیه فرورفت . ایرانیان بر اثر اغفال سکاییان - که بدهمان سرعت که آشکار میشدند ، ناپدید میگرددیدند - به ستوه آمده و نمیتوانستند وسایل لازم را از «خاک سوخته‌ای» که دشمن پشت سر گذاشته بود به دست آورند . سپاهیان دچار رنج شدند ، و داریوش تصمیم گرفت مراجعت کند . هرودوتوس ، که شرح این سفر را میدهد ، ذکری از ساختن پلی دیگر - پس از عبور از دانوب - نمیکند ، و بدین وجه تصور میرود که سپاه ایران از دیستر^۲ عبور نکرده باشند .

بنابراین شاهنشاهی ایران نخستین شکست را تحمل کرد ، ولی این امر تا چه حد محسوس بود ؟ فقدان ۸۰'۰۰۰ تن برای قدرتی که در میدان جنگ میتواند عساکری بالغ بر ده برابر این عده وارد کند ، بهیچوجه غیر قابل جبران نبود . بعلاوه منافع این سفر جنگی شایان توجه بود : با تصرف تراکیه - که جزو شاهنشاهی ایران شد - و همچنین مقدونیه ، که سلطنت پادشاه بزرگ را شناخت ، آسیا همسایه پهلوی به پهلوی اروپا گردید . داریوش در کتیبه‌های خود ، در میان ملل تابع خویش از «سکاییانی که در آن سوی دریا زیست میکنند» - که ممکن است مراد اقوام جنوب دانوب باشد - نام میبرد .

ایرانیان مجدداً از هلسپنت^۳ عبور کردند ، و فتوحات خود را در نواحی ساحلی یونان - که یکی پس از دیگری به تصرف آنان درآمد - ادامه دادند . بدین وسیله قسمتی از هدفهای سفر جنگی سکاییه تحقق یافت . نقطه‌ای برای حمله ایجاد شد . امری که مهمتر است ، این است که داریوش در این زمان مرکز بازار کانی

گندم پنتی را تحت نظارت گرفت . برای داریوش که فرمانروای بخش اعظم جهان یونانی شده بود ، فتح خود یونان نتیجه غیر قابل احترازی برای آنچه تا کنون انجام شده بود ، بد نظر میرسید .

یونانیان ، هر چند با این خطر خارجی مواجه بودند ، مع هذا متحد نشدند . خصومت دیرین ائینه (آتن) و اسپارطه (اسپارت) حزب جوان دموکرات را از نیروی اسپارطیان غافل کرد ، و سیاست آن هیچ علامتی از جهش و جنبش نشان نداد . ائینه با اسپارطه - که شدیداً دشمن ایران بود - مخالفت میورزید و تمایل یافت که تسلط ایرانیان را بشناسد ، و بدین منظور سفارتی به شوش^۱ فرستاد . در همین احوال وقایع جدیدی در یونان اتفاق افتاد ، که یکی از نتایج آن این بود که مذاکرات قطع شد ، دموکراتها و هیپپاس^۲ جبار اخراج شدند . در هر حال ، سیاست ایران این امر را بروی خود نیاورد ، و شهر بان پارسی از پایتخت خویش در آسیای صغیر کوشش کرد وضع را مرمت کند ، و مقدمات بازگشت هیپپاس را به ائینه فراهم سازد . در این زمان ، نخستین بار طلای ایران در یونان ظاهر شد ، و به وسیله سیاستمداران ماهر و محیل آسیایی به مصرف رسید و داریوش توانست در امور یونان مداخله کند . بهر حال در ائینه عکس العمل شدیدی - معکوس آنچه که شاهنشاهی ایران انتظار داشت - ظاهر شد ؛ ائینه با ایران قطع رابطه کرد و با قشون مخالف متحد گردید .

در مقابل اشکالاتی که شاهنشاهی با یونانیان اروپا دچار شده بود ، ایونیان سربلند کردند . ایونیان که از قدرت یونانیان آگاه بودند ، و به امید کومک آنان - که به نظر میرسید همه ضد شاه بزرگ برخاسته بودند - تصمیم گرفتند از اطاعت ایران سرپیچی کنند . عصیان ایونیه آشکار شد ، جبارانی که از طرف ایرانیان تحمیل

۱- در ت.ا. ، سفارتی به ساردس Sardis فرستاد
۲- Hippias

شده بودند اخراج گردیدند و «اتحادیهٔ ایونی» منعقد شد، و کومکی هم که از طرف یونانیان اروپا وعده داده شده بود رسید. تعداد کسانی، مانند هکاتیوس^۱ مورخ، که با اطلاع از قدرت ایران، به پیشرفت عملیات یونانیان اطمینان نداشتند، اندک بود. آوای آنان درازدهام فریادهایی که تولید امید میکرد، محو میشد. اسبارطه قوای امدادی فرستاد، و یونانیان ساردس را تصرف کردند، وای با اینهمه ارگک آن تسلیم نشد. این نخستین پیشرفت اندک بود: سپاهیان ایران که برای استخلاص ساردس عجله داشتند، یاغیان را مجبور به ترك پایتخت و عقب نشینی کردند. در این زمان، جنگی بین ائینه و اگینا^۲ رخ داد، که در آن همهٔ یونانیان قاره (اروپا) که اهالی شهرهای سواحل اروپایی و قبرس را به جای آنان مقیم کرده بودند - شرکت داشتند. دو محاربه به فاصله‌ای اندک صورت گرفت: محاربهٔ سالامیس^۳ (۴۹۸) و محاربهٔ مارسایس^۴ (۴۹۷) این دو جنگ برای متحدان مصیبت آور بود. عصیان خفه شد، شهرهای یونانی تسخیر شدند. در بین آنها، ملطیه مدت دو سال مقاومت کرد، و هاتف افولون^۵ آن سوخته شد. خزینهٔ شهر مزبور با مجسمهٔ افولون کاناخوسی^۶ به شوش فرستاده شد - و در آنجا مدت دو قرن باقی ماند، تا در سال ۲۹۴ آنرا به دامر سلوکوس اول^۷ به میلنزیان^۸ تحویل دادند - و نیز غاب نذری مفرغی به شوش فرستاده شد، و هیئت باستانشناسی فرانسوی آنرا در شهر مزبور یافته‌اند. سکنهٔ ملطیه را به اسارت به شوش بردند و عاقبت در مصب دجله سکنی دادند. جهازات ایران فتوحات سهل خود را دنبال کرد: خیوس^۹ و لسبوس^{۱۰} تسخیر شد، مردان جوان را به خواجه‌سرایي کماشتند و دختران جوان را به حرم‌سرا فرستادند، بوزنطه^{۱۱} و کوزیکوس^{۱۲} سوخته

۱- Hécatee (Hecataeus ت. ا.) ۲- Aegine (Aegina ت. ا.) ۳- Salmis در ت. ا. ۴- Marsyas در ت. ا. افزوده شده، ضد کاریان Carians ۵- Cypriote Salamís ۶- Apollon Kanachos ۷- Séleucus I ۸- Milénisiens ۹- Chios ۱۰- Lesbos ۱۱- Byzance (Byzantium ت. ا.) ۱۲- Cyzique (Cyzicus ت. ا.)

شد. ایونیان که دارای آن همه امتیازات بودند، مطیع تشکیلات شهربانی (والی گری) گردیدند. سر کوبی چندان شدید بود که مدت دو قرن مملکت مزبور نتایج آنرا تحمل میکرد، و با وجود فقر و بینوایی، میبایست خراجی بپردازد که برای چنین ایالتی ویران، بسیار سنگین بود. مع هذا، همینکه نخستین عکس العمل آشکار شد، ایرانیان از اعمال شدت خودداری کردند.

عصیان ایونیان مورد تحسین یونانیان قاره (اروپا) شده بدانان کومک کردند، و در آینده هم مساعدت خواهند کرد. بنابراین زنگ ساعتی که ایرانیان میبایست ضد یونانیان اقدام کنند، به صدا درآمده بود. اما چون در میان یونانیان حزب دموکرات وجود داشت که با وجود همه، با عقیده قبول حمایت شاه بزرگ موافق بود، شاه ترجیح داد قبل از هر چیز، حزب مزبور را مقتدر سازد و مقتدرترین رؤسای کشور خویش را برای ترمیم دموکراسی یونان اعزام داشت. جهازاتی مرکب از ششصد کشتی بدین منظور از آسیای صغیر حرکت کرد. ایرانیان امیدوار بودند که پس از اعلام قصد آنان - که تصرف اثینه و ارتریا^۱ بود - و در مقابل تهدید، اقوام یونانی محافظه کارانی را که قدرت را در دست گرفته بودند، برکنار خواهند کرد، و ممالک خود را تحت حمایت داریوش قرار خواهند داد. اما نیمی از کشتیهای ایرانیان نزدیک کوه آتس^۲ بر اثر طوفانی مدهش از بین رفت، و داریوش علاوه بر آن ۲۰'۰۰۰ تن را ازدست داد. این بار عملیات تحت فرماندهی يك مادی به نام داتیس^۳ مجدداً آغاز شد. وی در یونان پیاده شد ارتریا را در حصار گرفت. شهر مزبور، که سکنه آن محافظه کاران و دموکراتها بودند، تصمیم گرفت مقاومت کند، ولی بر اثر خیانت شهر به دست ایرانیان افتاد. آنجا امیر البحر مادی خطایی سخت مرتکب شد: وی به عوض آنکه بکوشد تا با عناصر طرفدار ایران نزدیک شود،

معابد را سوخت، شهر را خراب کرد، و همهٔ سکنه را به بردگی بدشوش فرستاد. این خطای روانشناسی عظیمی بود که بر اثر آن، آتش خشم همهٔ یونانیان مشتعل گردید، و آنان منازعات خود را فراموش کرده، با درك این مطلب که در صورت مغلوبیت بهیچوجه موردعفو و اغماض قرار نخواهند گرفت، مصمم شدند برابر مهاجم متحد گردند. بدین وجه، آنگاه که داریوش قرب ماراتن^۱ از کشتی پیاده شد، در برابر خود سپاهیان ائینه را دید که بدون انتظار وصول قوای امدادی اسبارطه، تن به محاربه دادند و فتحی پرغوغا به دست آوردند. ایرانیان مغلوب گردیدند، هفت کشتی آنان به دست یونانیان افتاد، و جهازات ایشان، پس از آنکه در مقابل سواحل بیکار مانده بود، وارد شد (۴۹۰ ق. م.). داریوش، که اغتشاش مصر فکر او را به خود مشغول کرده بود، به اندیشهٔ تجدید عملیات ضد یونانیان نیفتاد. بدین جهت، کمی بعد از ماراتن، مصر - که مستحفظان قوی مقیم این مملکت آنرا حفظ می کردند و مجبور بود خراجی هنگفت بپردازد - عصیان کرد. داریوش، که در ۴۸۶ در گذشت، نه در جبران شکست یونان توانست حضور یابد، و نه پانیان اغتشاش مصر را دید.

سکنهٔ اتریا، که رنجهای آنان در ازای آزادی یونانیان قاره (اروپا) بود، در حوالی شوش در محلی موسوم به اردریکه^۲ نزدیک محلی که نمك، قیر و نفت - که هرودتوس دربارهٔ وجود آن درخوزستان، قدیمترین اطلاعات را داده - استخراج میشد، سکنی دادند. آنان در آن محل تشکیلاتی دادند، و هنگامی که ایولونیوس (بلیناس)^۳ طوانه بی اختلاف آنان را در قرن اول میلادی دیدار کرد، آنان هنوز یونانی سخن می گفتند و اصول و بنای خود را بیاد داشتند.

۱- Marathon ۲- Arderikkd ۳- Apollonius de Tyana = A. of Tyana، رك :
بلیناس حکیم بقلم مترجم در مجلهٔ دانش سال اول شماره ۹ و ۱۰ (که جداگانه نیز منتشر شده است) (۰.۲۰۲)

فتح مارائن ، از نظریونان ، حادثه‌ای بسیار مهم و عمده بوده است . اگر سپاهی کوچک مر کب از مردان مصمم بدفاع از آزادی و مملکت خویش به‌بهای گران ، توانسته است مقاومت کند ، و دستگاه نیرومند جنگی شاه بزرگ را که متکی بجهازات بود ، عقب براند ، پس شاه بزرگ مغلوب ناشدنی نیست ، و یونان متحد شاید در آینده نیز بتواند فاتحانه مقاومت کند . از نظر ایرانیان ، محققاً شکستی بشمار می‌آمد ، اما شکستی که بیشتر جنبه معنوی داشته تا جنبه مادی ، و قطعاً در منابع انسانی و مالی وسیعی که در اختیار شاهنشاهی بود ، کمتر تأثیر کرده بود . این شکست مخصوصاً نظم شاهنشاهی را مختل کرد و بدون شك در تصمیم‌مصریان ، که موقع را برای عصیان ضد ایرانیان مناسب تشخیص دادند ، مؤثر بوده است . مجموعاً ، این شکست بهیچوجه قدرت ایران را نلرزانید ، این حادثه که پس از دوره فتوحات پیش آمده بود ، نمی‌توانست در نظرداریوش جز بمنزله حادثه‌ای غیر قابل اجتناب که در حیات ملل و اقوام قوی‌تر پیش آمده ، چیزی دیگر جلوه کند .

اعمال سیاسی و قضائی داریوش

اسکندر کبیر ، با تحسین اعمال کوروش و داریوش ، بمقابل این دو موجود شاهنشاهی ایران شتافت . در آرامگاه داریوش کتیبه‌ای دید ، بفرمود تا آنرا ترجمه کنند . استرابون^۱ گوید که متن مزبور چنین بود : « من دوست دوستان خود بودم من بهترین سوار ، ماهر ترین تیرانداز و پادشاه شکار گران بودم . من هر کاری را دانسته‌ام . » اگر مترجم بالبدیهه چنین ترجمه‌ای کرده ، معینا وی افسانه‌ای را که میبایست در خصوص داریوش محفوظ بماند ، منعکس نموده است ، چه برای داریوش شعار « من دوست دوستان خود بوده‌ام . » مبنای روابط وی با افراد بود . کتیبه او در بیستون ،

که نوعی شهادت نامده است، از همین احساس شریف ناشی شده، غالبه کننده بر آن همه پادشاهان یاغی در آن تأیید میکنند که هر يك از ملل تابعه را کد خود را دوست نشان میداد، مورد احترام بسیار قرار میداده است. این سلطنت توأم با عطوفت، با وجود آنکه مبین علوروحی است، فاقد قوت و قدرت نیست، چه کمی بعد، داریوش میگوید که همه این اقوام که وی نام آنانرا مفصلاً یاد می کند - روز و شب فرمانهای او را اطاعت و اجرا می کنند، اراده شاه همه جا - از تراکیه تا سند و از قفقاز تا اقیانوس هند - صرف نظر از اختلاف نژاد، اخلاق و معتقدات، حکم قانون را دارد. نمیتوان شاهنشاهی ایجاد کرد بدون آنکه استخوان بندی قانونی بدان بدهند، و داریوش درین مورد هم کوتاهی نکرد.

دانشمندانی که متون متعددی را که از داریوش همدجا - در بیستون، تخت جمشید، شوش، نقش رستم - باقی مانده، مورد مذاقه قرار داده اند، توانسته اند وجود نشابهی را بین فرمانهای او و قوانین حمورابی تشخیص دهند. قوانین مزبور را در طول قرون استنساخ میکردند، و آنها مبنای کار مشاوران داریوش بودند. همه این متون رسمی که روی «ستل» ها ثبت شده، الواح یا پاپیروسها بکلیه مراکز ایالات شاهنشاهی فرستاده می شد، و بدین وجه است که قطعات کتیبه بیستون بزبان آرامی، روی پاپیروسی در الفانتین - آنجا که ساخلوی از مزدوران یهودی اقامت داشته اند - و یا بزبان بابلی در بابل کشف شده است. در شوش، لوحهای مطالب کتیبه بزرگ داریوش را که وی فرموده بود بر سر مقبره او در نقش رستم حک کنند با اختلافاتی مختصر حاکی است^۱:

«خدای بزرگی است اهورمزدا که آبها را آفریده، او این زمین را آفریده، او انسان را آفریده، (نیکبهای او) به انسان، که وی آفریده، ارزانی شده است.

۱-Stèle - ۲ - ترجمه این لوحه در ت. ا. با ترجمه متن فرانسوی اختلاف دارد (م).

داریوش ، شاه ، یگانه شاه از شاهان بسیار ، که دارای فرمانهای بسیار است^۱ .
 من ، داریوش ، شاه بزرگ ، شاه شاهان ، شاه ممالک جهان از هر زبان ،
 شاه این ناحیه فسیح الارجاء و وسیع ، پسر ویشتاسپ ، هخامنشی ، پارسی فرزند
 پارسی^۲ .

داریوش ، شاه ، می گوید : به لطف اهورمزدا ، اینها هستند ممالکی که من
 خارج از پارس گرفته ام ، در آنها من تسلط دارم^۳ ، خراج آنها به من می رسد ، و هر چه
 از سوی من بدانها فرمان داده شود ، آنرا مجری میدارند ، و تصمیمات من (مورد
 احترام) قرار میگیرد^۴ :

ماد ، عیلام ، پارت ، هرات ، بلخ ، سغد ، خوارزم ، زرنک (سیستان)^۵ ، رخج^۶ ،
 تته گوش^۷ ، قدو^۸ ، گندار^۹ ، هند^{۱۰} ، کیمریان آمیر کی^{۱۱} ، کیمریان^{۱۲} ، که کلاه آنان
 نوکدار است ، بابل ، آشور ، عربستان ، مصر ، ارمنستان ، کاپادوکیه ، ساردس ، یمن^{۱۳}
 که در کنار ...

که آن سوی ساحل شط شور سکنی دارند ، اسکودره^{۱۴} ، کرسه^{۱۵} .

۱ - ت . ا . : خدای بزرگی است اهورمزدا ، او که این زمین را آفرید ، او که آن آسمان را آفرید ،
 او که بشر را آفرید ، او که شادی آفرید بشر را ، او که داریوش را شاه کرد ، یگانه شاهی از بسیاری ،
 یگانه سرور از بسیاری . ۲ - ت . ا . : من داریوش شاه بزرگ ، شاهنشاه ، شاه نواحی بسیار
 شامل همه قسم مردان ، شاه این زمین بزرگ دور و پهناور ، پسر ویشتاسپ ، یک هخامنشی ، یک پارسی ،
 پسر پارسی ، یک آریایی ، از نژاد آریایی . ۳ - ت . ا . : من بر آنها حکومت کرده ام . ۴ - ت . ا . : آنها
 قانون مرا حفظ کردند ۵ - Zaranga (Drangiana ت . ا .) ۶ - Arachosie (Arachosia ت . ا .)
 ۷ - Sattagyde (Sattagydia ت . ا .) ، بعضی با افغانستان مرکزی تطبیق میکنند (م .)
 ۸ - Qadu در ت . ا . مذکور نیست (م .) ۹ - Gandar [Gandara ت . ا .] ، ناحیه پیشاور (م .)
 ۱۰ - Inde در ت . ا . Sind ۱۱ - Les Gimirréens Amyrgéens در ت . ا . ، سکاییان
 آمیرگی Amyrgian Scythians ۱۲ - Les Gimmerréens در ت . ا . ، سکاییان Scythians
 ۱۳ - در ت . ا . یونیه Ionia ۱۴ - Skudra ۱۵ - Karsa در ت . ا . این نام نیامده و
 در عوض جمله ذیل آمده است ، یونانی که کلاه کوتاه و لبه پهن بر سر میگذارند ، مردم لوبیا (لیبی) ،
 مردم حبشه ، مردم مکه Maka ، کاریان Carians

داریوش شاه گوید . . . آنچه بدی به کار رفته بود ، من بدخوبی بدل کردم . نواحیی که بین آنها . . . و همدیگر را می کشتند ، آن نواحی . . . به لطف اهورمزدا ؛ - در آنها دیگر همدیگر را نکشتند ، و هر يك را من به جای خود مستقر کردم . و آنها تصمیمات مرا اجرا کردند ، زیرا که قوی ضعیف را نمیزند و غارت نمی کنند ...^۱

داریوش شاه گوید : اهورمزدا با همهٔ بغان مرا حفظ کنند ، من و سرای مرا ، و لوحه‌ای را که نوشته شده است !^۲

معلوم است که داریوش اهمیت بسیار به اجرای عدالت میداد ، و قوانین او مدتی دراز ، پس از پایان شاهنشاهی که وی ایجاد کرده بود ، برقرار ماند . هرودوتوس میگوید : « قضاة شاهی که از پارسیان انتخاب می‌شوند ، وظیفهٔ خود را تا دم‌مرگ انجام میدهند ، مگر آنکه بر اثر عدم اجرای عدالت از کار بر کنار شوند . آنان در محاکمه داور می‌کنند ، قوانین ملی را تعبیر و تفسیر مینمایند ، و درهمهٔ امور تصمیم میگیرند » .

اما ملل مغلوب مانند بابل ، قوانین خاص خود را به موازات قوانین داریوش حفظ کردند .

حقیقت و عدالت - که آثار سجایا و ملکات عالی داریوش بود و او در کتیبه‌های متعدد خود آنها را توصیه میکند - با احساس ملیت - که پیش از او در شاهنشاهی‌های

۱ - درت . ۱ . : داریوش شاه گوید : بسیاری چیزها بد انجام شده بود ، که من خوب ساختم . ایالات در آشوب و اغتشاش بودند ؛ يك مرد دیگری را میزد . کارهای ذیل را من بد لطف اهورمزدا کردم ، که یکی دیگری را بهیچوجه نزنند . هر کسی در جای خود باشد . قانون من ، که آنان از آن می‌ترسیدند ، این است که قوی ضعیف را نزنند و معدوم نسازند . ۲ - در ت . ۱ . : داریوش شاه گوید : به لطف اهورمزدا ، بسیاری از امور که سابقاً از محل خود خارج شده بود ، من در محل خود جا دادم . نهری به نام ... ، دیوار (ش) بر اثر طول مدت سقوط کرد ، پیش از این مرمت نشده بود - من دیواری دیگر بنا کردم که از آن زمان بدیدم (بدکار رود) . داریوش شاه گوید : باشد اهورمزدا و بغان دیگر مرا و سرای شاهی مرا ، و آنچه که با وسیلهٔ من نوشته شده حمایت کنند .

شرق باستان ادراك نمیشد - خلط می شود . «اهورمزدا مرایاری فرمود ، چنانکه همه بغان ، واهورمزدا مملکت مرا از هجوم (دشمن) ، از محصول بد ، از دروغ محفوظ دارند . نه هجوم (دشمن) ، نه محصول بد ، نه دروغ ، ضداین مملکت پیشرفت نکند ! برای همین است که ازاهورمزدا و همه بغان درخواست میکنم ، اهورمزدا با همه بغان آنرا بمن خواهند داد . »

این احساس ملیت ، که بدان درجه عالی در شاه بزرگ وجود داشت ، انحصاری نیست ، زیرا شاه ، خیر مملکتی را که وی مقدراتش را به یاری و طبق اراده خدای بزرگ خود ، اداره می کند . خواهانست . همه قوم پارس ، واجد این دلبستگی به میهن - که هرودوتوس یاد میکند - هستند . هرودوتوس میگوید که هرگز يك پارسى از خدای خود نیکیها را برای شخص خویش تقاضا نمی نماید ، بلکه او درخواست سعادت برای تمام ملت پارس و برای شاه میکند ، و خود را مشمول این دعای عمومی میداند . « این امر ، اثر اخلاقی تربیت انجیبانه ایست که وجدان ملت را در نقشی که به عنوان ملت مخدوم به عهده گرفته بود ، توسعه می بخشد . »

دین

« اهورمزدا بگ بزرگی است ، او بزرگتر از همه بغانست ، اوست که آسمان و زمین را آفریده ، او مردان را آفریده ، او بشر را که روی آن (زمین) ساکن است مورد الطاف خود قرار داده است . اوست که داریوش شاه را بر این سرزمین وسیع تسلط بخشیده ، (سرزمینی) که شامل چندین کشور است از جمله : پارس ، ماد ، و ملل دیگر با زبانهای مختلف ، کوهها و دشتها ، از این جانب دریا و از آن جانب صحرا . »

بدین وجه اهورمزدا ، خدای بزرگ ، آفریدگار همه ، ولی نعمت همه آفریدگان

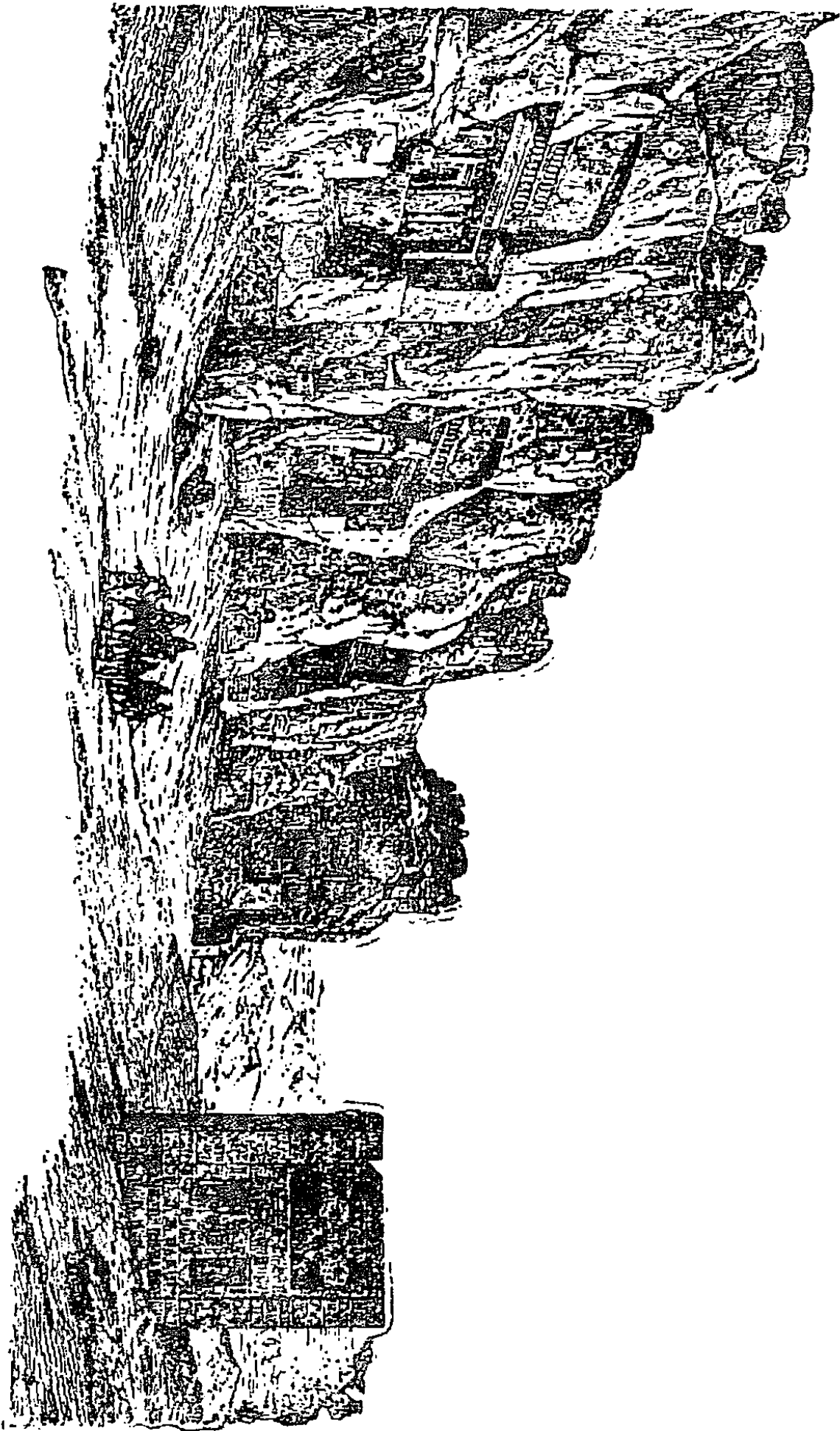
زنده است. اوست که به اراده خویش اعمال شاه را - که خود قدرت را بدو اعطا کرده - هدایت می کند. پادشاه هخامنشی به نام خود شمشیر خویش را آن هم دور از سر زمین خود به کار برده، بلکه در راه اجرای فرمانهای الهی، اعمال پادشاه مورد تصویب و تجویز خدای بزرگ است. این امر مبین اطاعت و انقیاد محض است. ایران عهد هخامنشی مملکتی نبود که بر بنیاد دین استوار باشد، آنچنانکه در زمان خلفای عباسی حال بدین منوال بود. هر چند داریوش قدرت خود را از خدا می گیرد، در عین حال: مسأله‌ای به شکل معتقداتی که صورت دین داشته باشد، وجود نداشته است. عقیده‌ای شاهی تحقق نداشته، اما همین عمل شاه که به اراده اهورمزدا بر تخت نشسته، نوعی وحدت به عالم پارسی داده است.

اهورمزدا یگانه بخ نبود. داریوش مکرراً این را یاد می کند. ما از گفته‌های هرودتوس میدانیم که پارسیان خورشید (مهر^۱)، ماه، زمین (زم^۲)، آتش (آتر^۳)، آب (اپم نپات^۴)، و باد (وهیو^۵) را پرستش می کردند. کتیبه‌های داریوش و دو جانشین وی ذکری از نام هیچ یکی جز اهورمزدا نمی کنند و ممکن است که در زمان هخامنشیان بین آیین رسمی و دین بقیه افراد مردم فرقی وجود داشته باشد. از زمان اردشیر دوم، آیین رسمی بسا بغانی که در ردیف اهورمزدا در کتیبه‌ها یاد شده‌اند، توسعه یافته است. آنها عبارتند از: مهر^۶، خدای خورشید، خدای عدالت و فدیه، که خدای بسیار کهن ایرانی است^۷، و اناهید^۸، ربّه النوع آبها، حاصلخیزی و تولید، که تأثیر عقاید غیر ایرانی را نشان میدهد.

۱ - Mithra ۲ - Zam ۳ - Atar ۴ - Apam Napat ۵ - Vahyu ، در اوستا Vāta (بارتولمه ۱۴۰۸) به معنی باد است و Vayu در اوستا (هوا، فرشته هوا) است (پورداد و «یشتها» ج ۱ ص ۱۵۸) (م). ۶ - Mithra ۷ - ر.ک. F. Cumont, Textes et Monuments ۹۹-1898 Bruxelles, 2 vols figurés relatifs aux mystères de Mithra, و ر.ک. م. معین و حکمت اشراق و فرهنگ ایران باستان، تهران ۱۳۲۹ ص ۱۸-۲۴؛ ایضاً «برهان قاطع» به تصحیح م. معین، ذیل واژه مهر (م). ۸ - Anahita ، ر.ک. برهان قاطع ایضاً، اناهید.

این دین ابتدایی آریایی مبتنی بر شرك - که در آن همه قوای طبیعت پرستیده میشدند - نمی توانست تحت تأثیر خدایان سکنه آسیائی نجد ایران قرار نگیرد . همان گونه که دریونان ، یونانیان تحت تأثیر اقوام بومی قرار گرفتند ، ایرانیان هم همین راه را رفتند . در این اختلاط نژادها ، که در شرف تحقق بود ، دین و تمدن هم همان سر نوشت را داشته است . پارسیان خدایان خود را با قربانیهای خونین عبادت میکردند . هرودوتوس شرحی مشهور ازین تشریفات ساده و بسیار بدوی که منشأ آن به دوره قوم هند و ایرانی میرسد، نقل کرده است . همه قربانیها میبایست با حضور مغان - که جمعیت آنان شاید اصلاً مادی باشند - انجام گیرد . ایشان بعضی مزایای سیاسی و دینی را دارا بودند اعمال مغان در زمان هخامنشیان - که طبق همه قوانین و شواهد روحانیت را از مادها به میراث برده بودند - بسیار مهم بود . مغان همراه سپاه میرفتند تا قربانیها را اجرا کنند . آنان خواب را تعبیر میکردند و در تاجگذاری پادشاه جدید - که تشریفات آن در معبد پاسارگاد انجام میشد - شرکت مینمودند . همچنین ایشان مسئول تربیت جوانان و نگهبان مقابر شاهی - مانند آرامگاه کوروش - بودند . در باره اصل دین آنان - که با پارسیان فرق داشته اطلاعات اندکی در دست است . آنان گروهی مجزای را تشکیل میدادند ، و ازدواج با محارم نزدیک را تجویز میکردند . در فلسفه عالم هستی به دو اصل خدا و اهریمن قایل بودند . در برابر پارسیان ، که مردگان خود را دفن میکردند ، مغان اجساد را در معرض سباع یا طیور طعمه خوار میگذاشتند تا آنها را پاره کنند .

میدانیم که در آرامگاه کوروش - که اسکندر آنرا دیدار کرد ، جسد حنوط شده شاه بزرگ را در تختی زرین خوابانیده بودند . از زمان داریوش ، همه مقابر شاهان دیگر این سلسله در پرتگاه نقش رستم کنده شده (ش ۵۵) . تنها نمونه تدفین در خاک که تا کنون شناخته شده ، توسط هیأت باستانشناسان فرانسوی کشف گردیده است .

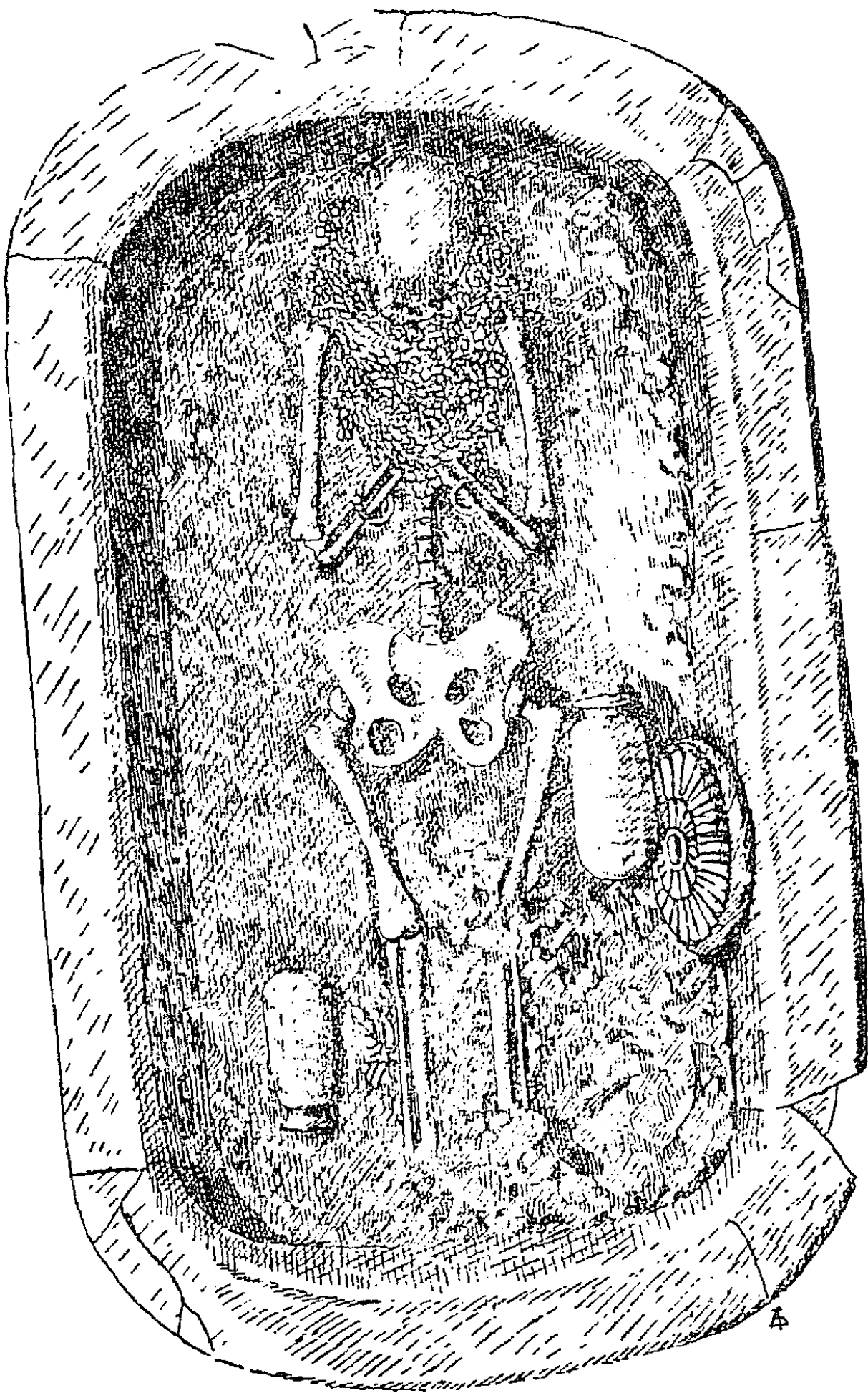


جسد ، که تصور می‌رود از آن زنی باشد ، در تابوتی مفرغی جای داده شده (ش ۵۶) و با زینت آلات زرین (ش ۵۷) و لوازم تدفین بسیار از قبیل بشقابی سیمین (ش ۵۸) و ظروف مصنوع از مرمر سفید همراه بود . همچنین تهیه هوم^۱ به عهده مغان محول بود ، و آن مشروبی سکر آور بود که از گیاهی به عمل می‌آوردند و در مراسم دینی پارسیان به کار می‌رفت^۲ . در متونی که در مجموعه اسناد تخت جمشید کشف شده ، ذکر هوم و تفاصیلی از منافع فروش آن ، آمده است .

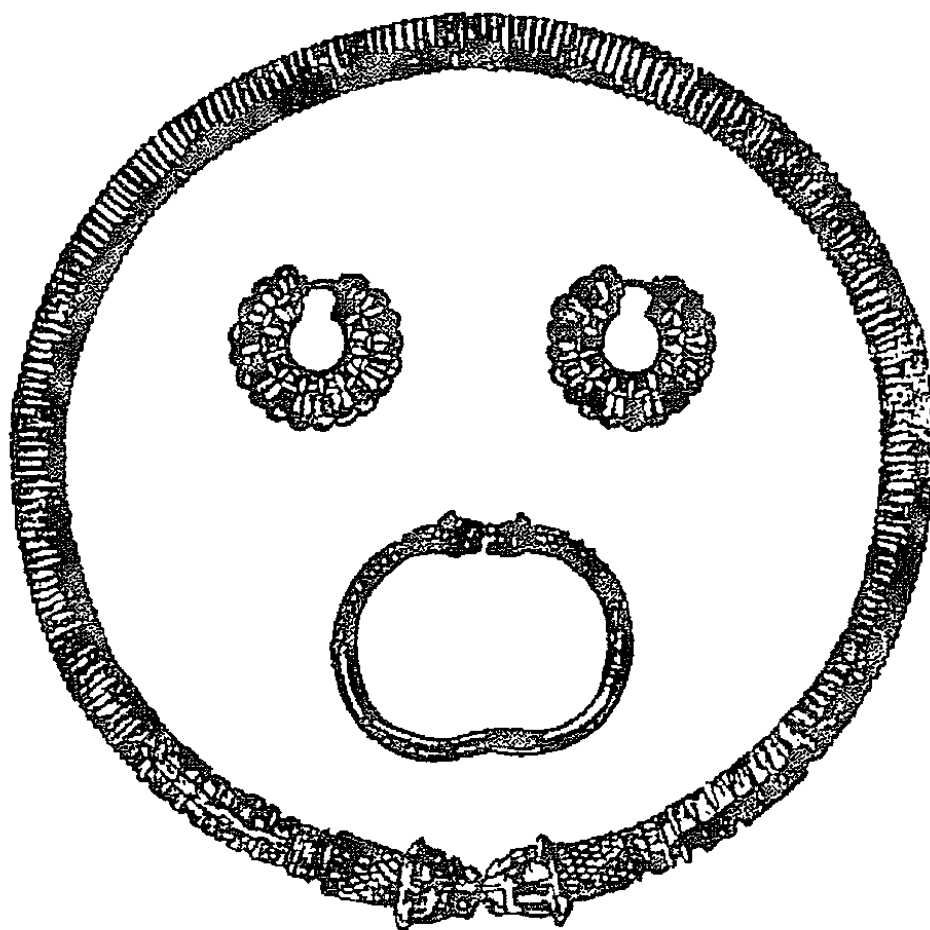
هرودتوس می‌گوید که پارسیان نه معبد داشتند و نه قربانگاه ، و نه مجسمه‌های خدایان ، و از نظر یونانی اوراست گفته است . پارسیان معابدی دارای مذبح نداشتند و همچنین مجسمه‌های خدایان - که مؤمنان باید آنها را بپرستند - دارا نبودند . معهدا ایشان معابدی داشتند ، و ما سه‌تای آنها را که متعلق به عهد هخامنشی است ، می‌شناسیم : یکی در پاسارگاد که به امر کوروش ساخته شده ، دیگری در نقش رستم در جبهه مقبره داریوش (تص ۴۳) که شاید بدستور خود او بنا شده ، و سومین در شوش ، که ظاهراً متعلق به زمان اردشیر دوم است . هر يك از آنها به شکل برجی مكعب و دارای يك اطاق است ، که توسط پلکان به سوی آن میرفتند ، و در اینجا مغ آتش مقدس را نگهبانی میکرد . تشریفات دینی را در هوای آزاد انجام میدادند ، زیرا همه قربانگاههایی که ما شناخته‌ایم - و معمولاً آنها توأمان اند - در ناحیه گشاده‌ای با مسافتی دور از معابد ، یافته شده‌اند . طبق قول کستفون^۳ اینها محلهایی بودند که از آنجا حیوانات قربانی و گردونه‌هایی را که به اسبان مقدس ایزد خورشید بسته میشد ، به راه می‌انداختند ، و سپس مراسم قربانی در حضور شاه اجرا میگردد .

نیز پارسیان پیکره‌هایی از بغان خود ساخته‌اند . اردشیر دوم مجسمه ناهید

۱- Haoma ۲- رك. «مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی» تألیف م معین، تهران ۱۳۲۶
ص ۳۷-۳۹ (م) ۳- Xenophon

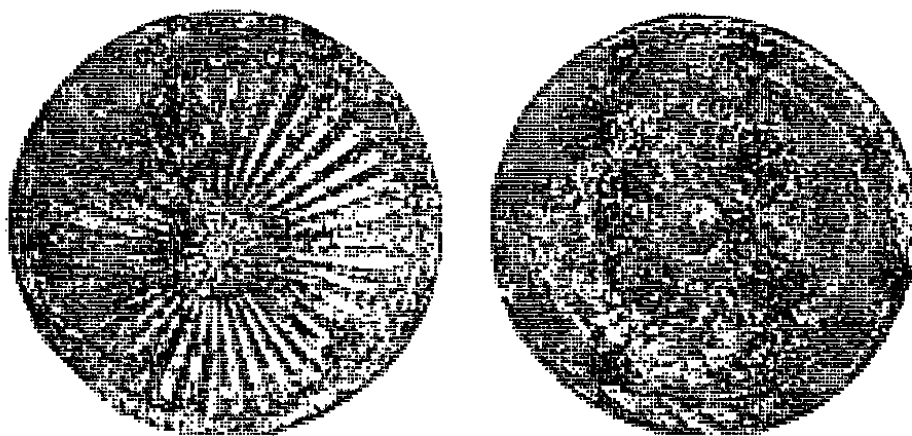


ش ۵۶ - شوش : قبر عهد هخامنشی



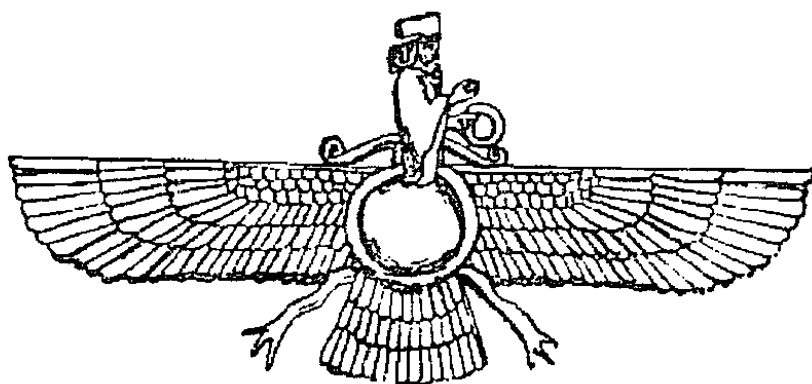
ش ۵۷ - شوش، زینت آلات زرین در مقبره عهد هخامنشی

(اناهیته) را در شوش ، همدان ، بابل و دیگر مراکز بزرگ شاهنشاهی خود
نصب کرد .



ش ۵۸ - شوش، بشقاب سیمین از مقبره عهد هخامنشی

همه نقوش برجسته بر فراز مقابر هخامنشی شاه رادر حالی کد برابر قربانگاهی که در آن آتش مقدس مشتعل است ، نشان میدهند که مشغول مراسم فدیده است ، و بالای سر وی قرصی بالدار دیده میشود که از آن ، سروشانه‌های اهورمزدا برخاسته است (ش ۵۹) . همان تصویر ، بر فراز نقش برجسته بیستون و در بعضی ابنیه تخت جمشید در پرواز است . این یکی از باستانی ترین علائم پیکرنگاری مصریان است ، که تاریخ



ش ۵۹ - تصویر اهورمزدا ، خدا

آن به زمان ایجاد سلطنت در آن ناحیه میرسد ، و آن با بالهای گشاده هروس^۱ خدای بزرگ ، خدای آسمان ، معرف و مظهر آسمان میباشد . جهان تقسیم شده است : اهورمزدا ، « سروردانا »^۲ ، یا « خردمند » در آسمان سلطنت میکند ، و « با بالهای خود زمین و فرمانروای آن را در بر و تحت حمایت میگیرد » . پادشاه هخامنشی - نایب السلطنه او بر زمین - سلطنت میکند . اهورمزدا خدای اعلی است ، که در فوق همه بغان دیگران قرار دارد . مع هذا دین هخامنشی هنوز مبتنی بر توحید نبود ، اما باز قدمی به سوی توحید برداشته بود .

در عهد هخامنشی ، آیین مزدایی^۳ ، که زرتشت آن را تغییر داده بود ، در سراسر شاهنشاهی شروع به توسعه کرد . تاریخ حیات پیامبر هنوز مورد بحث است . تصور

۱- Horus ۲- رك. «مزدیسنا و تأثیر آن در زبان فارسی» به قلم م. معین ، ص ۱۵۲-۱۵۶ (م.)

۳- La religion mazdénne ۲- رك. «مزدیسنا» ص ۲۴ به بعد : آیین آریایی (م.)

میکنند که وی اصلاً از مردم ماد بوده^۱، و مجبور به ترك موطن اصلی خود گردید، و برای موعظه به ایران شرقی شتافت، و در آنجا پیروانی یافت، از آن جمله امیری بود به نام ویشناسپ (گشتاسپ) که بعضی دانشمندان اوراهمان ویشناسپ پدر داریوش دانسته‌اند که شهربان پارت و کرکان بود. بهر حال، آیین جدید از مشرق ایران به تدریج در سراسر آن کشور شروع به انتشار کرد.

نصیر می‌کنند، مقتضیات و شرایطی که قوم خانه‌نشین ایران شرقی در آن زندگی میکرد، و دایماً در معرض حمله بدویان مهاجم و مخرب بود، در زرتشت این اندیشه را ایجاد کرده که جهان را دواصل اداره می‌کند: نیک‌وبد - نخستین شخصیتی ناشی از اهورمزداست، و دوم از اراده شر - اهریمن - نشأت یافته‌است. در گرداهورمزدا موجودات الهی قرار دارند، که بعضی از آنان محتملاً خدایان قدیم هستند، که در اصل به صورت قوای طبیعی پرستیده می‌شدند. نزاع بین این دو روح که نماینده مخالفت بین اندیشه و هوش است؛ در پایان به فتح روح خیر خاتمه می‌یابد. بنابراین دوگانگی ظاهری است، و آیین زرتشتی «توحیدی ناقص» می‌باشد.

نوع بشر نمی‌تواند از شرکت در این تنازع خودداری کند، زیرا آن نیز به افراد نیک و درست کار و پرهیز کار، و بد کرداران و لامذهبان تقسیم شده است. دسته اول از اهورمزدا پیروی کنند، و گروه دوم تابع اهریمن باشند. پس از مرگ در باره اعمال هر فردی داوری خواهد شد: نیک کردار به بهشت خواهد رفت و گناهکار مجازاتی طولانی خواهد یافت. علاوه بر این داوری انفرادی^۲، داوری عمومی وجود داشته، و آن آزمایش با آتش بوده است^۳. بشر باید از فساد عقیده احتراز کند و ضد آن بجنگد. وی باید با جانوران مهربان باشد، از آنها مراقبت

۱- در این مورد نیز دانشمندان اختلاف دارند (م). ۲- در جهان دیگر (م).

۳- اصطلاحاً آنرا «ور» گویند (م).

کند ، و با آنها خوش رفتاری نماید .

افراد ذیل در زمره گناهکارانند : قاضی بد ، مردی که در حفظ مزارع خود غفلت ورزد ، کسی که دیگران را آزار کند . پادشاه نیک در راه آیین خود می جنگد ، از ملت خود دفاع می کند ، به تنهی دست غذا می دهد ، وضعیفر را حمایت می نماید .

« اندیشه نیک ، گفتار نیک ، کردار نیک » تثلیثی را تشکیل می دهد که اخلاق زرتشتی بر مبنای آن استوار است .

آیین مزبور با قوانین سخت و اکید منظم شده بود . قربانیهای خونین ممنوع بود ، زیرا چارپایانی که بشر را غذا می دهند و برای او کار می کنند ، باید مورد احترام قرار گیرند . نوشابه سکر آور ، هوم نیز مطرود شد . مرده را نمی بایست دفن کنند یا بسوزانند ، و در آب هم غرق نکنند ، زیرا بیم داشتند که بدین وسایل سه عنصر مقدس زمین ، آتش و آب را آلوده سازند . اجساد را می بایست در بالای کوهها یا بر فراز برجهایی که مخصوصاً بدین منظور ساخته شده بود ، جای دهند .

سپس استخوانهای عریان را در ستودان می نهادند و در قبری - که یا ساخته شده بود و یا در صخره کنده بودند - جا می دادند .

آیین زرتشت تقریباً با آیین بودایی معاصر بود ، و در این امر با دینی که در هند برخاسته بود اشتراك دارد که هر دو ضد اعمال شقاوت آمیز و آداب و تشریفات خونین ادیان آریایی قدیم مخالفت کرده اند . در هر حال ، تقدیر آنها مشابه نبوده است . نخستین ساخته اشرافیت بود ، در صورتیکه دومین تعبیر آرزوها و اشتیاقهای عمومی بود ؛ و این شاید یکی از دلایل توسعه بسیار بودایی که هنوز هم صدها میلیون پیرو

دارد می‌باشد ، در حالی که آیین زرتشتی به‌جامعه محدودی که با تعصب مدافع آن هستند ، منجر شده است .

زبانها و خطوط

اختراع خط میخی برای تحریر زبان پارسی باستان محتملاً به‌عهد چیش‌پیش می‌رسد، زیرا ما لوحه‌ای زرین از پسر او اریارمنه داریم. مسأله تحریر پارسیان در زمان پادشاهی خود در فارس - برالواح کلی ، به‌نظر می‌رسد که توسط یگانه لوحی که به‌دست ما رسیده ثابت شده باشد . این لوح در شوش کشف شده ، و شامل متن « فرمان بنای قصر » به‌امر داریوش به‌زبان پارسی باستان است . در زمانی که این پادشاهی کوچک به‌شاهنشاهی بدل شد ، این زبان و خط فقط در دسترس اقلیتی از طبقه حاکمه بود . حدس می‌زنند که صاحب منصبان عالی رتبه و حکام غیر پارسی زبان مزبور را نمی‌دانستند . با سرعتی که شاهنشاهی مورد بحث تشکیل شد ، غیر ممکن بود گروهی از منشیان را گردآورد که لایق ترجمه از پارسی به‌همه زبانهای دیگر باشند . از سوی دیگر ، زبان آرامی از آغاز هزاره اول ق . م . بسیار توسعه یافته بود . آرامیان که پادشاهیهای کوچک متعدد دایر کرده بودند : دمشق ، حماة ، و سمرقند^۲ ، در سراسر خاور نزدیک تا مغرب ایران پخش شدند . در زمان آشوریان ، زبان و خط آنان در تجارت و حتی در مکالمه بسیار رایج بود . بعضی نقوش برجسته آشوری دو منشی را نشان می‌دهند : یکی لوحه و قلمی را در دست دارد تا به‌خط میخی بنویسد ، و دیگری پایپروس برای نوشتن آرامی با مرکب در دست گرفته است . آرامی ، در عهد هخامنشیان در آسیا و مخصوصاً از مصر تا هند زبانی بین‌المللی بود و در امکان مزبور اسنادی بدین زبان یافته شده است . در نتیجه ، با وجود

آنکه عیلامی در عیلام و بابلی در بابل نوشته میشد، همه اهل دیوان پارسی آرامی را به کار می بردند.

مع هذا، پارسیان میبایست زبان خود را هم تحریر کنند. استعمال خط میخی محدود به کتیبه هایی بود که در ابنیه سنگی می نگاشتند، و به تدریج متروک میگردد. کم کم از شماره منشیانی که آنرا می دانستند کاسته شد، و محققان دریافته اند که بسیاری از کتیبه های میخی به زبان پارسی باستان، که متعلق به آخرین شاهنشاهان سلسله هخامنشی است، دارای خطاهای فاحش است، و این میرساند که منشیان ماهر در آن عهد وجود نداشته اند. همه قرائن نشان میدهد که پارسیان، آرامی را برای تعبیر زبان خود پذیرفتند. یکی از ترجمه های کتیبه مقبره داریوش - که متأسفانه بسیار آسیب دیده - به نظر میرسد که به زبان پارسی و با حروف آرامی نوشته شده باشد. شاهی دیگر روی پوست یا پاپیروس باقی نمانده است. در خط میخی پارسی باستان چند علامت (ایدئوگرام) آرامی اقتباس شده است، و همین امر میبایست در تحریر پارسی باستان به حروف آرامی صورت گرفته باشد. از اینجا خط پهلوی - که علایم (ایدئوگرامهای) سامی را به کار میبرد - توسعه یافته است.

از بین چندین هزار لوحه که در گنجینه اسناد (شاهی) در تخت جمشید یافته شده، حتی یکی به پارسی نوشته نشده، چند تای آنها به آرامی، و بیشتر به عیلامی تحریر شده است. این برهان اقناعی نیز مؤید فرضیه مبتنی بر اینکه الفبای آرامی برای تحریر پارسی باستان به کار میرفته، میباشد.

کشف رموز متون عیلامی (ص ۵۸ ط) طریقه ای را که بدان وسیله این اسناد تهیه شده است، نشان می دهد: فرمان از دربار عالی به زبان پارسی باستان صدور می یافت؛ دبیر آنرا به زبان آرامی ترجمه میکرد و روی پاپیروس مینوشت؛ سپس متن مزبور را به منشی دیگری میدادند، وی آنرا به عیلامی ترجمه میکرد و روی لوحه ای

می نوشت . الواح به منزله اسناد هزینه بود ، زیرا بیشتر این اسناد صورت حسابهای صنعتگران و کارگرانی است که در ساختمان قصر تخت جمشید کار کرده اند .

هنر

از همه گوشه های جهان ، طلا به سوی گنجینه شاهی روان بود . دیگر پادشاه هخامنشی زندگانی خشن یک سرباز را ادامه نمی داد ، و به مسکنی که اندکی بزرگتر از منازل رعایای وی بود ، قانع نمی شد . او در این زمان به پایتختها و قصوری وسیعتر و ظریفتر از نظایر خود که به امر سلاطین مقتدر بابل و آشور ساخته شده بود ، احتیاج داشت . عظمت مقر باشکوه وی به منظور تولید اعجاب همه کسانی بود که از نقاط دور و نزدیک برای تقدیم هدایا یا اظهار اطاعت و انقیاد بدانجا می آمدند . معماری و تزیینات آن توأم با مقیاس قدرت ، نیرو و جلال دربار وی بود .

داریوش ، پس از مدتی کوتاه که در بابل اقامت کرد ، شوش را محتملاً در ۵۲۱ ق . م . پایتخت خود قرار داد . در اکروپلیس^۱ ، که کمی پیش از این عهد در آن معابد و قصور عیلامی بنا شده ، و در هنگام تاخت و تاز آشوربانی پال خراب گردیده بود ، داریوش دستور داد قلعه ای مستحکم بنا کنند . وی بفرمود تاروی یک تپه^۲ مجاور ، کاخ آپادانه^۳ - تالار بار - را بسازند . در جهت شرقی تر ، و مجزا از قصر به وسیله خیابانی عریض ، شهر به معنی اخص - با منازل و سراهای درباریان ، عمال و تجار - گسترده شده بود . مجموعه این ابنیه را دیواری محکم از آجر خام احاطه کرده بود ، و آن در جوانب دارای برجهایی برجسته بود که هنوز محل آنها را در طرح عمومی میتوان تشخیص داد . داریوش دستور داد مجاور پایه این دیوار خندق عریض حفر کنند . که آنرا از آب رود شاهور - که به همین منظور منحرف کرده بودند - پر میکردند ،

۱- Acropole (Acropolis ت . ا .) بلندترین بخش شهرهای یونانی ۲- Apadana

و این خندق شهر را محاصره میکرد، و آنرا به صورت جزیره‌ای غیر قابل تسخیر در آورده بود. شوش پایتخت جهان، که به وسیله چهار رود به دریا اتصال داشت، و پادشاهان، امیران، سفیران، پزشکان، ادیبان و هنرمندان به آنجا رفت و آمد داشتند، میبایست شایسته نقشی باشد که شاهنشاه بدو تخصیص داده بود (تص ۴۴).

هیأت باستان‌شناسی فرانسوی، در خرابه‌های کاخ متنی پیدا کرده‌اند که در آن داریوش حکایت میکند چگونه کاخ مزبور را ساخته است. چون این متن یکی از بهترین قطعات ادبی رسمی هخامنشی است، بخش اصلی آنرا اینجا نقل می‌کنیم.

داریوش، پس از استعانت از خدای بزرگ خود، اهورمزدا می‌گوید^۱:

« این کاخی است که من در شوش بنا کرده‌ام. تزیینات آن از راه دور آورده شده. چندان خاک‌کنده شد که من به بستر آن رسیده‌ام. پس از آنکه زمین حفر شد، آنرا با ریگ درشت در بعض جاها تا ۴۰ ارش و در برخی تا ۲۰ ارش^۲ با ریگ درشت انباشته‌اند. کاخ بر روی این ریگها بنا شده. حفر زمین و انباشتن محل آن با ریگ درشت و قالب‌گیری آجر، کار بابلیان بود، که آنرا انجام دادند. چوب سدر را از کوه موسوم به جبل لبنان آورده‌اند؛ قوم آشور آنرا تا بابل (آورده‌اند) و از بابل تا شوش کاریان^۳ و ایونیان آنرا حمل کردند. چوب میش مکن از کنداره^۴ و کرمان حمل شد. طلایی که در اینجا به کار رفته از ساردس و بلخ آورده شده. سنگ لاجورد و عقیق را که در اینجا استعمال شده، از خوارزم آورده‌اند. نقره و مس که در اینجا به کار برده‌اند، از مصر آورده شده. تزییناتی که دیوارها را مزین داشته‌اند، از ایونیه آورده شده. عاجی که به کار رفته از حبشه، هند و رخیج حمل شده، ستونهای سنگی که اینجا کار گذاشته شده از شهری به نام ابیردوش^۵ در عیلام،

۱- اینجا در ت. ا. عنوان «ساختمان کاخ» افزوده شده (م.) ۲- Cubit) Coudée

ت. ا.) ۳- Cariens ۴- Gandhara (ناحیه پیشاور. م.) ۵- Abirdush

آورده شده.

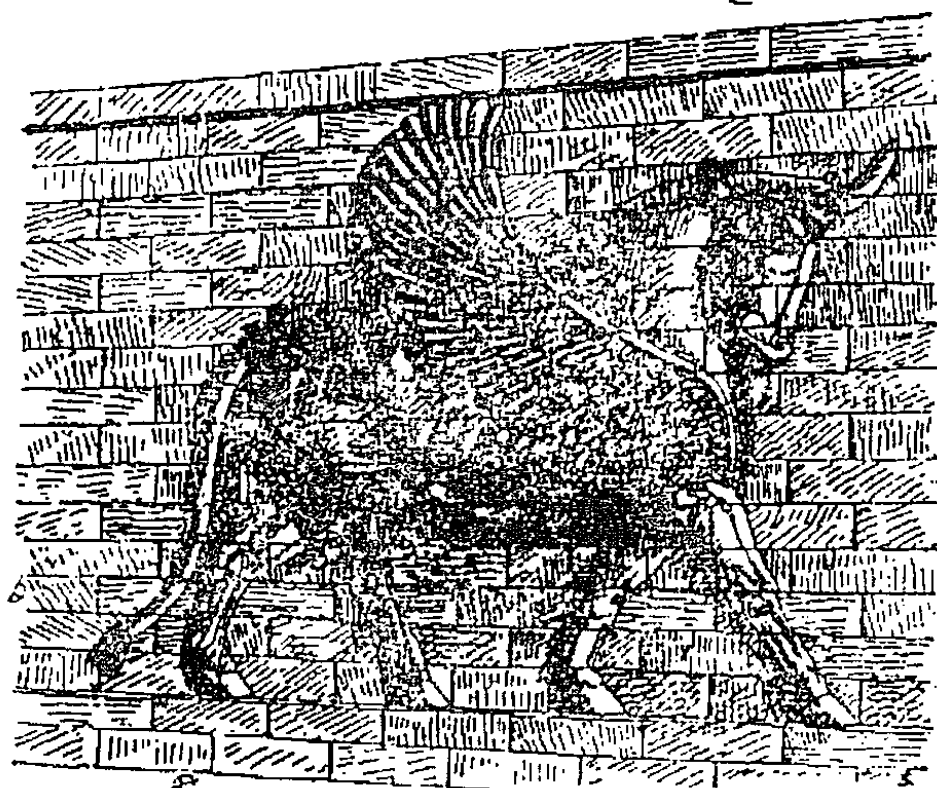
هنرمندانی که سنگ را حجاری کرده‌اند، ایونیان و ساردسیان بودند. زرگرانی که طلا را کار کرده‌اند، مادی و مصری بودند. کسانی که ترصیع کرده‌اند از مردم ساردس و مصریان بودند. آنان که آجرهای مینایی (باتساوریر) ساخته‌اند، بابلی بودند. مردانی که دیوارها را تزیین نموده‌اند، مادی و مصری بودند. اینجا، در شوش، دستور ساختن ساختمانی با شکوه داده شد؛ و آن به طرز عالی تحقق یافت. اهورمزدا مرا حمایت کند، و همچنین پدرم و یشتاسب و مملکت مرا.^۱

اهمیت متن مزبور از هدفی که شاهنشاه در نظر داشت، تجاوز میکند؛ و آن تصویری است درست از هویت شاهنشاهی و آنچه که پادشاه مقتدر از ملل خواستار بود: زیستن برای او، کار کردن برای او، انجام دادن کوچکترین خواهشهای او، مردن برای او.

معماری کاخ هنوز هم از اصول بابلی - که بر اثر وضع اقلیم تحمیل شده - حاکی است و دارای حیاطهای داخلی است که در آنها تالارها و اتاقهایی است محاط به دالانهایی طویل که نگهبانان در آنجا میتوانند کوچکترین حرکات را مراقبت کنند. دیوارهایی که از آجر خام بنا شده بود نیز دارای تزیینات بابلی است، و با آجرهای مینایی تصاویر سپاهیان وفادار جاویدان، یا شیر، گاو نر (ش ۶۰) و یا موجودات خیالی را نشان می‌دهند. اما تالار باراز جای دیگر ملهم شده: آن منظر است از معبدی مصری، با عده‌ای ستون که در عقب آنها تخت شاهنشاه قرار داشت. وی که در جایگاهی نیمه تاربتک جای می‌گرفت، محلی را اشغال می‌کرد نظیر مدخل سلا^۲

۱- در ت. ا. متن مزبور از Kent. Old Persian Grammar, Texts, Lexicon (1950) نقل شده، ما در اینجا بنا به خواهش مؤلف از متن فرانسوی ترجمه کرده‌ایم (م). ۲- Cella، محلی در معابد قدیم که در آنجا پیکره‌های خدایان را جا می‌دادند (م).

در معابد یونانی، بدین منظور که شاه راجز بدزحمت نتوانند ببینند. این تمایل بعدها محسوستر می گردد در عصر ساسانی بین شاه و رعایای وی که بار مییافتند، در تالار پرده‌ای دراز- که اندکی حاکی ماوراء بود آویخته، و با رشته‌های طلا و نقره زر دوزی و با احجار کریمه ترصیع شده بود.

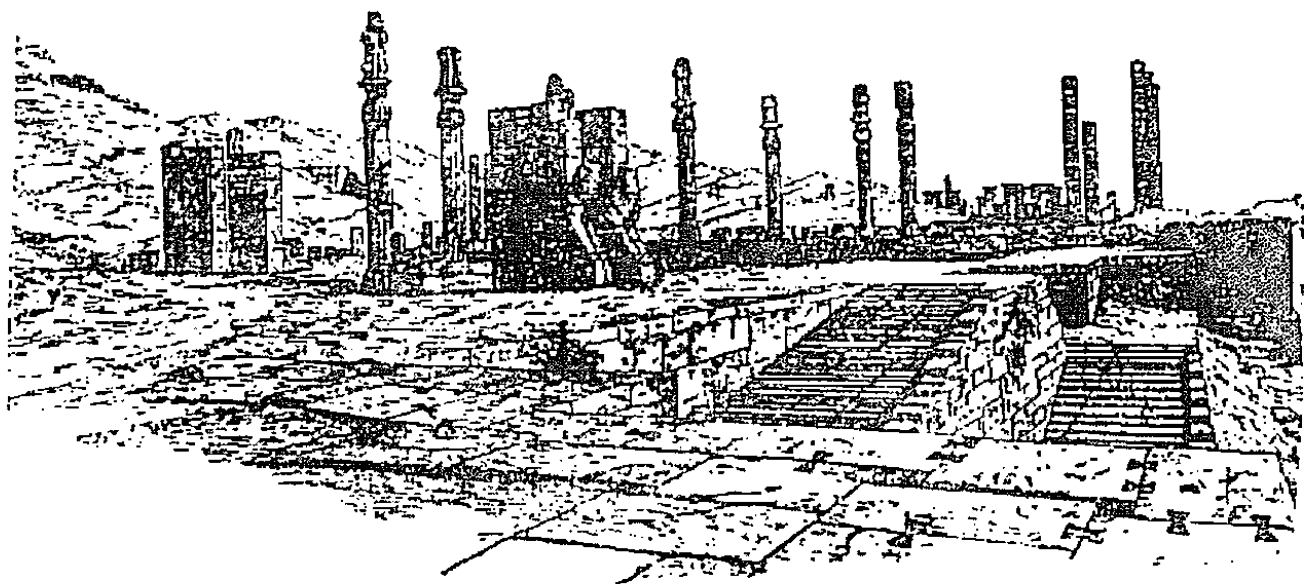


ش ۶۰- شوش، گاو نر بالدار از آجر میثایی

بنای مزبور تالاریست که بام آن بر فراز شش رده مر کب از شش ستون قرار گرفته، که ارتفاع آنها قریب به ۲۰ متر است، و بالای آنها در شمال، مشرق و مغرب قسمت علیای سرستونهایی به شکل گاو نر قرار دارد. تالار به سه ردیف دوازده ستونی محاط می گردد، که قاعده آنها و سرستونها با ستونهای تالار فرق دارد، و سه پلکان عریض بدانجا منتهی میشد، که امروزه از بین رفته است. بعضی از سرستونها، مانند پاسارگاد، سنگهای پایه طاق ساده‌ای می باشند؛ و در بعضی دیگر بخش علیای سرستونها بر روی مارپیچها قرار دارد.

کاخ شوش تازه به پایان رسیده بود که داریوش تصمیم گرفت مقرّ دیگری در تخت جمشید ، در سرزمین اصلی خود ، پارس بنا کند . وی پاسارگاد را - که یادگار شعبه دیگر سلسله هخامنشی بود که پیش از وی سلطنت کردند - ترك کرد . تنها رابطه‌ای که باقی میماند ، معبد پاسارگاد است که تا پایان شاهنشاهی هخامنشیان ناظر شکوه و جلال تاجگذارهای همه پادشاهان خواهد بود .

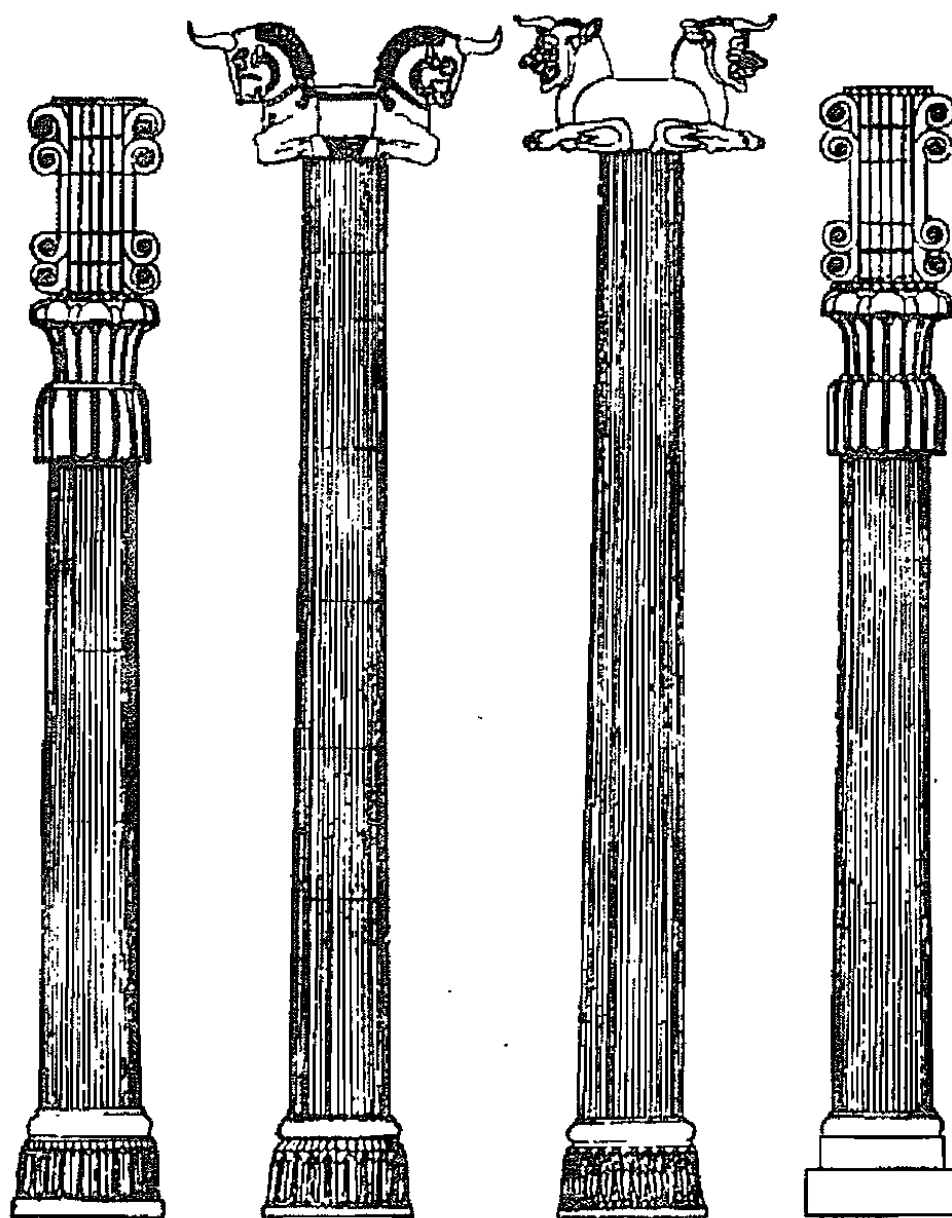
در تخت جمشید ، سطحه بزرگی که به کوه تکیه کرده ، و قسمتی از آن بر اثر هموار کردن صخره (کوه) ایجاد شده ، و قسمت دیگر از توددهای سنگی عریض که به وسیله آهن - که با سرب مذاب ثابت شده - به شکل دم چلچله ، تشکیل شده است (ش ۶۱) . اجداد داریوش بدین وجه ، ساحتی بنا می کردند و روی آنها کاخهای



ش ۶۱ - سطحه تخت جمشید

کم اهمیت خود را برمی افراشتند . دیواری دفاعی از آجر خام و نسبه مرتفع در کوه ، گرداگرد غیر منظم سطحه مزبور را فرا گرفته ، و آنرا از عقب حمایت می نماید . پلکانی عریض که دودور میزند ، اشخاص را به ساحت سطحه بالامیبرد ، و از آنجا دو پلکان دیگر به اپادانه منتهی می شود . اپادانه تخت جمشید ، قرینه اپادانه شوش است ، و

الواح دارالاسناد تخت جمشید دلیل آنرا برای ما ذکر می کنند : هنرمندان و مباشرانی که کار خود را در شوش به انجام رسانیده بودند ، به تخت جمشید انتقال داده شدند ، تا در آنجا نیز کار خویش را ادامه دهند . اینجا هم ، مانند شوش ، هفتاد و دو ششخان به ارتفاع قریب بیست متر قرار دارد ، که در رأس آنها قسمت علیای گاونر یا شیرشاخدار نصب شده ، و اینها سقفی را که از چوب سدر ساخته شده بود ، نگهداری می کردند (ش ۶۲) .



ش ۶۲ - ستونهای تخت جمشید

در اینجا نیز تصویر گروه طولانی سپاهیان جاویدان در سنگ حجاری شده و جوانب پلکان را تزیین می کند (تص ۳۶). متعاقب آنان صفی از درباریان، هادی و هخامنشی، جای دارند. سپس، در دو رده، گروهی از رعایای ملل (مختلف) که حامل هدایا برای شاه هستند، حاک شده: بعضی حیوانات کمیاب و گرانبها را راهنمایی می کنند، و بعضی دیگر محصولاتی که کشورشان به داشتن آنها امتیاز داشته، از قبیل جواهر، ظروف، و پارچه حمل می نمایند (تص ۵۶).

هنر هخامنشی کمتر به صحنه های مربوط به زندگی واقعی توجیه دارد. تصویر صفوف طویل خراجگزاران در پلکان تخت جمشید، تا حدی کوششی بدسوی واقع پردازی (رنالیسم) می باشد، زیرا هدف عمده آنها از يك سوی، تجسم قدرت شاه بود و از سوی دیگر، نشان دادن تنوع مللی که شاهنشاهی را تشکیل میدادند. هنر مزبور هنری است در خدمت قدرت، و ما فوق همه هنری تزیینی به شمار میرود. در تعقیب این هدف، هنرمندان عصر در نقاشی حیوانات تفوق یافتند (تص ۴۵). سبک تزییناتی که در عهد داریوش به کار رفته دارای مشخصات ذیل است: صراحت، تعادل، قدرت استحکام، و بر روی سنگ سبیه حقیقی عهد خود را تعبیر می کند.

تزدیک اپادانه در سطحی اندکی مرتفعتر، کاخ داریوش واقع بود. دیوارهای آن، مانند مواضع دیگر، از آجر خام بود، و اکنون از بین رفته، اما درها و پنجره های آنها به شکل قالب هایی از سنگ تراشیده شده، و سنگ سردری به سبک مصری بر فراز آنها قرار گرفته، که هنوز دست نخورده مانده است. طرح این مقر سلطنتی بجز طرح شوش است. آن کوچکتر از کاخ شوش و فقط شامل يك تالار مرکزی ستون دار بوده که در جوانب راست و چپ آن اطاقها قرار داشته و به ایوانی دارای ستونهای چوبی باز میشده است.

این سبك سراهای نردیك^۱ است كه سرمشق منازل عالی ایرانیان گردید.



ش ۶۳ - تخت جمشید : سرستون به شکل سر انسان

در جنب آن ، تالار كوچك دارای سه مدخل باستونهایی كه در رأس آنها سرستونهایی به شكل سر انسان قرار دارد ، بنا شده است (ش ۶۳) .

۱- Nordique رك. ص ۶۸ ح ۵

جنب کوه ساختمانهای خزانہ قرار دارد، و در آنجا دو نقش برجسته، يك صحنه مشابه را نشان میدهند که عبارت از پذیرایی داریوش از مأموران عالی رتبه دربار است (تص ۴۲).

بعضی پنداشته‌اند که هنر ساختمانی عهد هخامنشی بعد از وصول به‌عالی‌ترین نقطه خود در زمان داریوش، دیگر چیزی تازه نمیتوانست به‌وجود آورد. این نظر فقط بعضاً صحیح است، زیرا در زمان خشیارشا تغییراتی در هنر مزبور داده شد. خشیارشا پسر فرما نروای شاهنشاهی که در زمان حیات پدر به‌عنوان جانشین وی تعیین شده بود، بر روی سنگ کمال سکر قدرت خود را - که خود او ایجاد نکرده ولی مالک آن شده بود - تعبیر کرده است. وی در این تمایل شبیه سلاطین آشور بود، و خشیارشا در نصب مدخل تالار «همه ملل» در سطحه تخت جمشید، از آنان تقلید کرده بود، و آن ساختمانی عظیم است که در جوانبش گاوهای نر بالدار با سر انسانی کار گذاشته شده (ش ۶۴)، و المثنای جسیم پیکرهایی که مدخل قصور آشوری را نگهبانی می‌کردند، می‌باشد، چنانکه در عهد جانشینان اغسطس^۱، تمایلی به‌طرف ساختمانهای عظیم و جسیم در هنر پیدا شد، عصر سلطنت خشیارشانیز با چنین مبالغه‌ای در هنر مشخص و ممتاز است، ولی ارتباط آن به‌ترقیات فنی یا ذوق تجمل توأم با خودنمایی کمتر است تا به‌تخیل بی‌نظم پادشاه.

در تالاری که حتی عظیم‌تر از مدخل است یعنی «تالار صد ستون» خشیارشا دستور داد تصویر پادشاه را در گوشه‌های پنجره‌ها مانند قهرمان مغلوب کنند. هیولاها نقش کنند (تص ۴۸). حجاری با ابعاد بزرگ، از این هنر - که همواره ملهم قوت، قدرت و تسلط بود - منتج می‌باشد.

در عصر بعدی که عهد اردشیر اول است، جز چند اثر نادر دیده نمیشود. تالار

۱- Auguste (Augustus) ت. ا. ۱]

بزرگ خشیارشا در حیات او به پایان نرسید، و پس روی دستور داد در جنوب شرقی آنرا بسازند. در شوش، قصر داریوش در زمان اردشیر اول دچار حریق گردید، و این پادشاه - که مانند جد خود بدین پایتخت بسیار علاقمند بود، و نمی توانست بنای عظیم مزبور را که طعمه آتش شده بود به سرعت تعمیر کند - دستور داد در انتهای



ش ۶۴ - تخت جمشید؛ گاو نی بالدار در دروازه خشیارشا

جنوبی شهر، برای وی کاخی کوچک بسازند، و آن به کرات در اعصار بعدی مرمت شده است. چند قطعه حجاری که از خرابه های آن به دست آمده از لحاظ سبک بسیار شبیه به قطعاتی است که ما از او در تخت جمشید می شناسیم.

عصر اردشیر عصریست که فیدياس^۱ در آئینه (آتن) مجسمه های خدایان

۱- Phidias؛ حجار و مجسمه ساز بزرگ یونانی متولد در آئینه (آتن) در حدود ۴۳۱ ق.م. (م).

خود را می‌سازد. دور از حقیقت نیست گفته شود که هنر یونانی امکائی داشته تا نجد ایران - که سکنه آن آنچه را که مربوط به یونان بود به خوبی می‌شناختند - انعکاس یابد. می‌توان نمونه‌های نادر هنر هخامنشی را در نیمه قرن پنجم مورد مذاقه قرارداد و دید که چگونه تصفیه شده، ملایم گردیده، و ابعاد ثلاثه را بارعایت کامل در جزییات ظاهر می‌کند. اشکال حدت خود را از دست می‌دهند، اما تشخیص یافته‌اند، و پس از تفنن‌های هوس آمیز خشیارشا، بیشتر به صورت اشکال ارضی و قابل قبول تجلی می‌کند.

پس از اردشیر اول، هنر ساختمانی هخامنشی چیزی تازه ابداع نکرده است. مع هذا کار تزئین پایتختها توسط پادشاهان بعدی هرگز قطع نشد. بعض آثار کارهای ناتمام را به پایان رسانیدند، و برخی دیگر - مانند اردشیر درشوش - آنچه را که خراب گردیده بود مرمت نمودند، و بعضی - مانند اردشیر سوم در تخت جمشید (ش ۶۵) - قصور جدیدی بنا کردند. اما جستجوی کوچکترین اثری دال بر اینکد هنر مورد بحث کماکان به حیات خود ادامه میداده، بهبوده است. در ظرف يك قرن، هنر مزبور به وضعی چاره ناپذیر معدوم گردید.

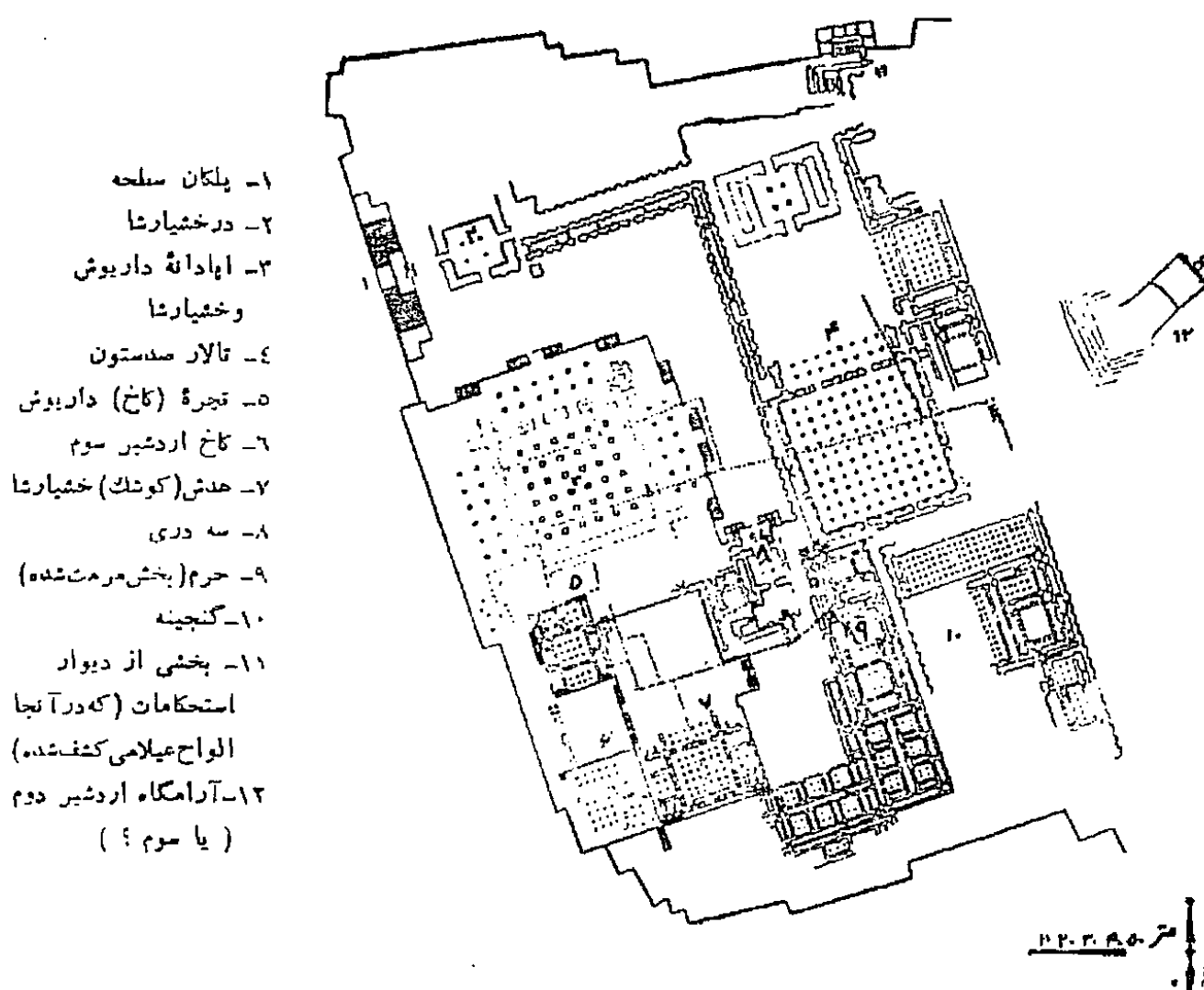
هخامنشیان پیکر تراشی یونانی را مورد توجه قرار می‌دادند. آیا خشیارشا بسیاری از مجسمه‌های یونان را به ایران انتقال نداده؟ کاوشهای مؤسسه شرقی شیکاگو موجب کشف شاهکاری عالی از مجسمه سازی یونانی در خرابه‌های تخت جمشید گردید که پنلوپ^۱ (۴) را نشان می‌دهد، و آن متعلق به قرن پنجم است. (تص ۴۶) فلوپرخس^۲ تأیید میکند که در این پایتخت مجسمه‌ای بزرگ از خشیارشا

۱ - Pénélope، زن اولیس Ulysse و مادر تلماک Télémaque در اساطیر یونانی (م).

۲ - Plutarque (Plutarch ت. ا.)؛ مورخ یونانی، متولد بین ۴۵ و ۵۰، متوفی حدود

۱۲۵ م. (م).

نصب شده بود که سربازان اسکندر آنرا نگوینسار کردند . در شوش قطعاتی از تآی جامه‌ها و یک پای کفش پوشیده متعلق به یک مجسمه شاهی کشف شده است .

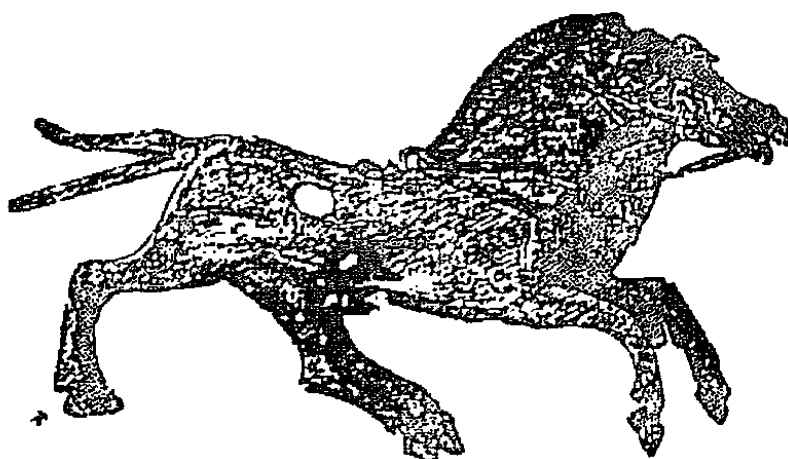


ش ۶۵ - سطحه تخت جمشید

ایرانیان نمی توانستند از نفوذ هنر یونانی ، هنر ایونی- که خود مخدوم آنان بودند ، و سابقا پیش از جنگهای مادی بر یونان نیز نور افشانی میکرد- اجتناب کنند . استادان حجار ایونی حجیت عظیمی در نواحی بسیار بعید به دست آورده بودند ؛ حوادث سیاسی آنان را - که حاملان هنر کشور خویش بودند - از ما کن خود به نواحی بسیار دور کشاند ، و داریوش در « فرمان » خود اقرار می کند که وی از تعلیمات این

یونانیانی که مطیع کرده بود ، کراحت نداشته‌است .

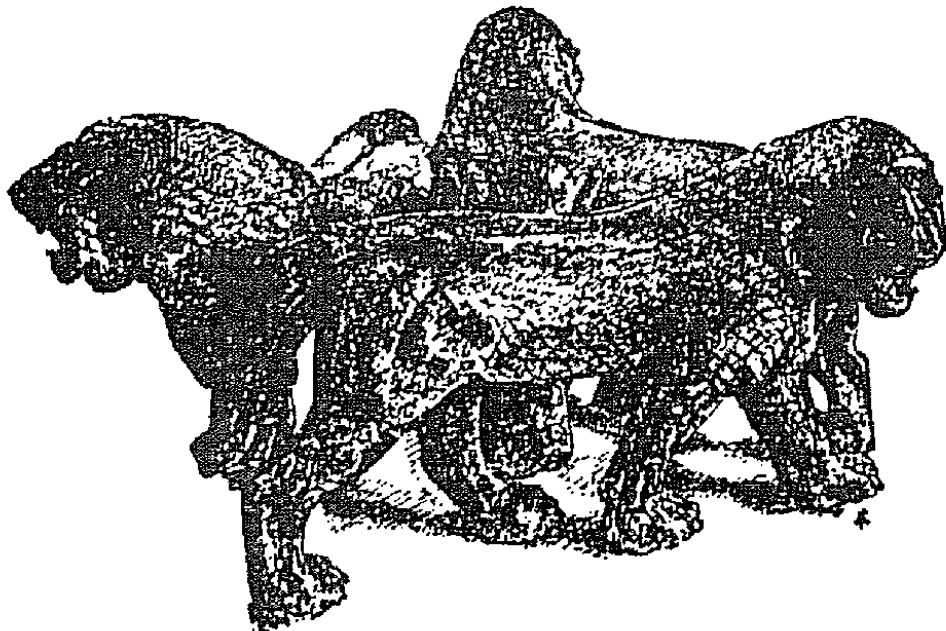
ما از هویت مجسمه سازی پارسی اطلاع نداریم ، ولی محقق است که آن با مجسمه سازی یونانی نمی‌توانسته رقابت کند ، زیرا مبنای هنر یونانی آیینی بود که پیش از همه « خلاق اشکال زیبا و داستانهای دلکش » می‌باشد . آیین پارسی بسیار جدی‌تر از آن بود که شاهکارهایی از قبیل عظمت مبرا از احساس زاوش^۱ ، وقار آتنا^۲ یا جمال افرو دیتا^۳ را الهام کند . اگر از روی چند مجسمه کوچک زرین که از این عهد باقی مانده ، یا از سر امیری جوان که از خمیر لاجورد ساخته شده - وجدید آدرخرا به‌های تخت جمشید کشف گردیده (تص ۴۷) - داوری کنیم ، مجسمه سازی نمی‌بایست از ساختن پیکر شاهنشاه ، یا شاید چند تن از مقتدرترین افراد شاهنشاهی وی تجاوز کرده باشد . هنر هخامنشی ، چون - چنانکه میدانیم - مقید و محبوس در بار بود ، نمیتوانست از آزادی تعبیر برخوردار باشد ، ولی مع‌هذا میتواند عظمت آن دوره را به وسیله تنوع اشکال و غنای جواهر و کنده کاری تعبیر کند . در بهای کاخ و ائانه گران بهای آن از الواح زرین که با تصاویر موجودات واقعی یا اساطیری به وسیله چکش کاری



ش ۶۶ - تخت جمشید : لوحه تزئینی مفرغی

۱ - Zeus خدای بزرگ یونان (م) . ۲ - Athene (Athena) ت. ا. ؛ ربه النوع اندیشه دریونان، دختر زاوش (م) . ۳ - Aphrodite نام یونانی ونوس (زهرة) ربه النوع جمال (م) .

منقوش بود ، پوشیده بود (نص ۲۲ و ۲۳) ؛ همچنین الواح مزبور را با مفرغ میریختند و با میتین روی آنها کار میکردند (ش ۶۶) درهر يك از این اشیا هنرمندان هخامنشی خود را استاد نقاشی حیوانات بزرگ پیکر معرفی کرده اند . این ملاحظه دربارهٔ کننده کاران روی سنگ و نیز مفرغ گرانی که قطعاتی مانند پایندانی مشکل از سه شیرگران (ش ۶۷) ، یا ظروف دسته دار به شکل گریفن^۱ ، که در نقوش برجسته تخت جمشید هم دیده میشود (نص ۵۳ و ۵۶) به وجود آورده اند ، صادق است . جواهر سازی ،

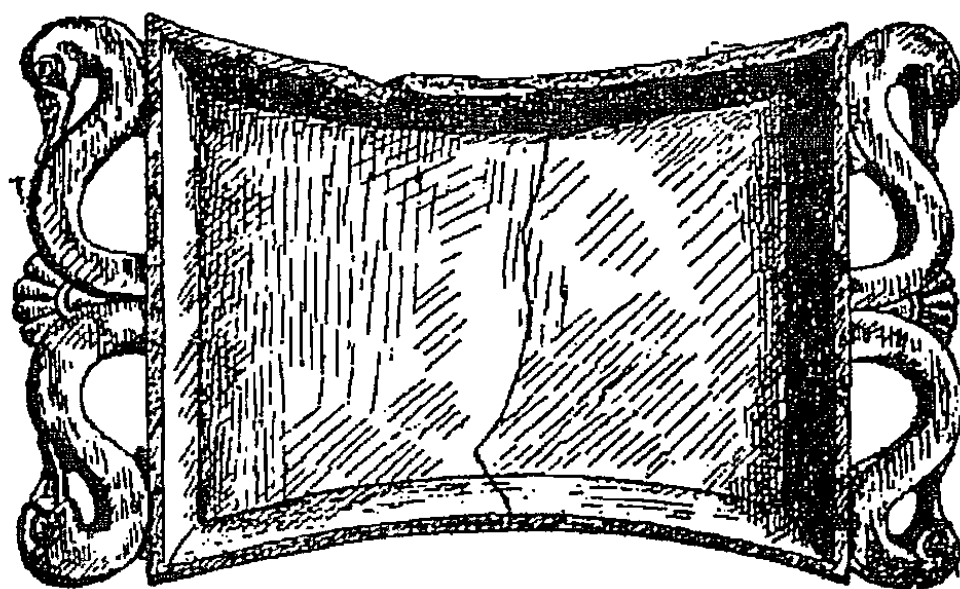


ش ۶۷ - تخت جمشید ، پایندان مفرغی

با ظرافت شایان تقدیر ، گاهی جهان جانوران را مجسم میسازد : گاه موضوع کهن بین النهرینی که عبارت از دوشیر صلیب وار است ، بر روی کردن بندی زرین تجسم میدهد (نص ۳۰) ، و گاه غزالی را با واقع پردازی قوی روی سطحی مرصع بادندانه های جواهر مجسم میسازد ، و آن به عنوان زینت در دسته آلت نیز کردن (فسان) به کار رفته است (نص ۵۷) ؛ وزمانی جهان نباتات را مصور ساخته اند ، چنانکه در تاجی مشکل ازبرگها و گلها (نص ۵۱) ، یا - چنانکه معمول بود - موجودات ترکیبی را ابداع

۱ - Griffon جانوری اساطیری (م).

کرده‌اند مانند قطعاتی که « انتهای دستبندی زرین را مزین ساخته‌اند (تص ۵۴) . حفریات خرابه‌های تخت جمشید هزاران قطعه ظروفی را که از سنگ ساخته شده به حالت اول بر گردانده است ؛ بعضی از آنها با سراردك یا قو زینت شده (ش ۶۸) ، و این موضوع در نظر مشتریان اسکایی قابل تقدیر بوده است . حکاکان روی احجار کریمه ،



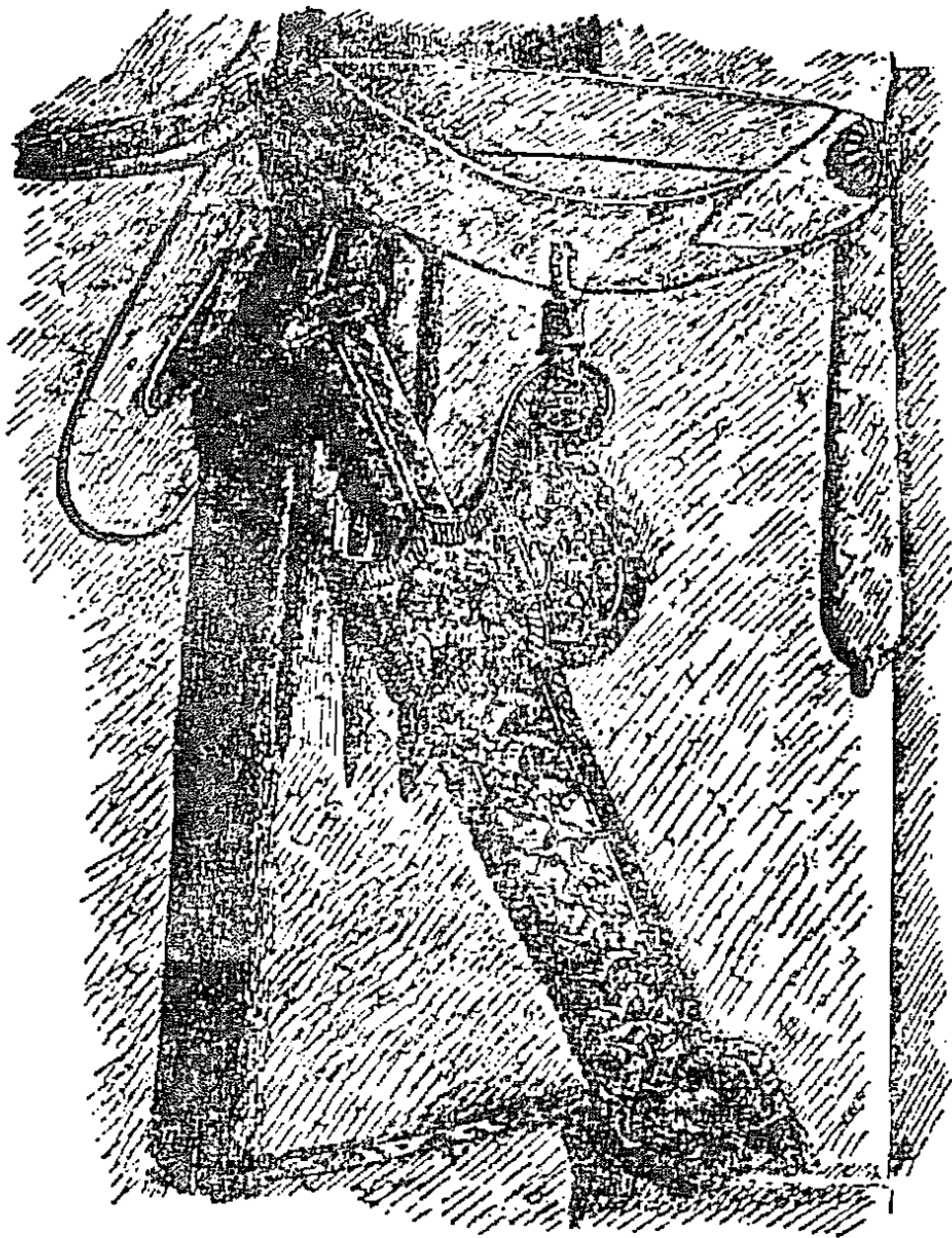
ش ۶۸ - تخت جمشید ؛ بشقاب از سنگ حجاری شده

استوانه‌ها و مهرها ، موضوعاتی را مصور می‌ساختند که معرف منازعه شاه در جدال با جانوران هیولا بوده ، و یا صحنه‌های شکار را - مانند صحنه‌ای که روی استوانه مشهور داریوش نقش شده (ش ۶۹) - تصویر کرده‌اند . همچنین باید از حکاکان



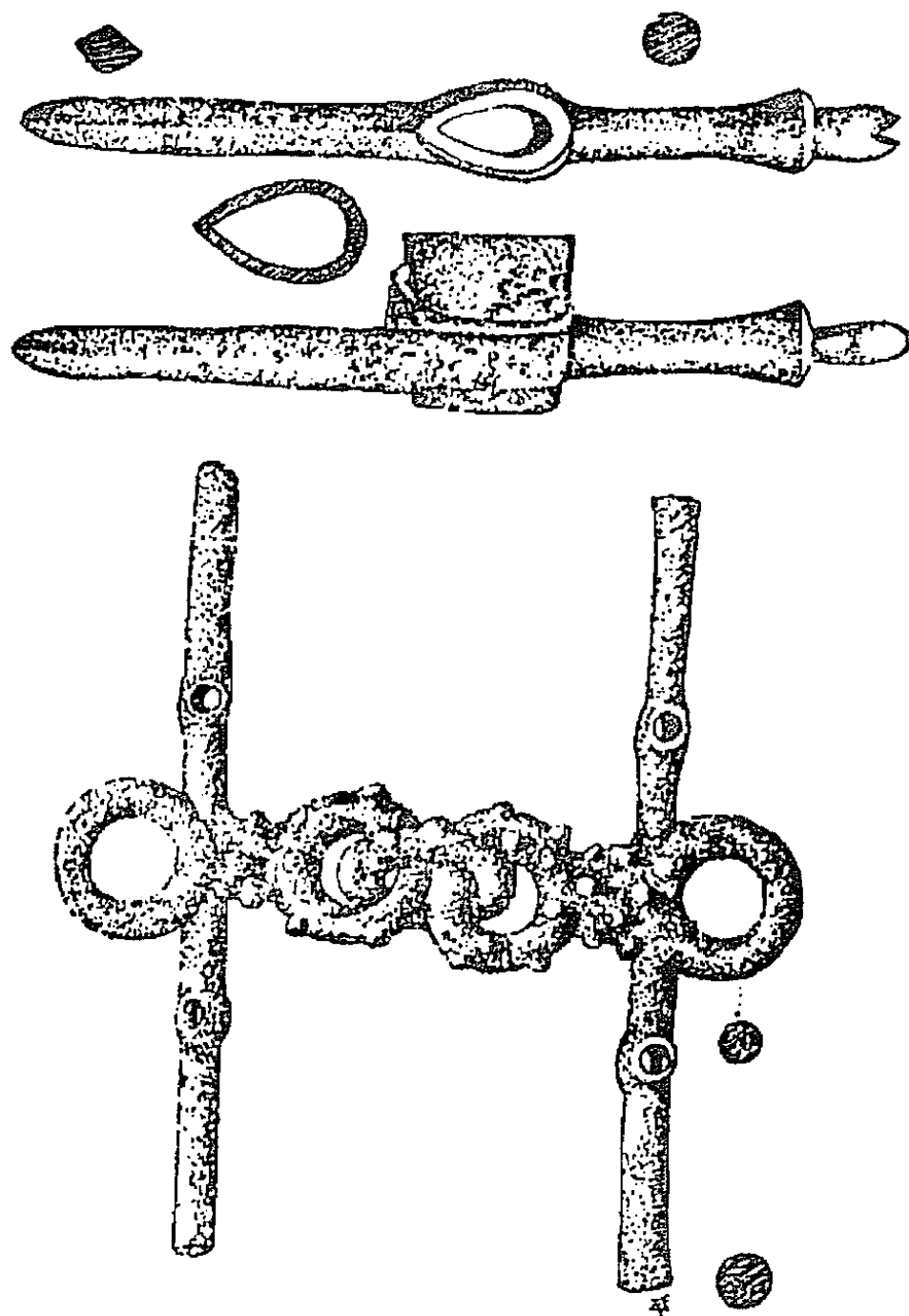
ش ۶۹ - مهر استوانه‌یی داریوش

مسکوکات صادراتی شاهنشاه که همواره شاه را به صورت کماندار مجسم می کردند ، و نقش سکه حکام ایالات غربی که گاهی درزمره شاهکارهای حقیقی به شمار میروند (نص ۵۸) باید یاد کنیم . اسلحه ، مخصوصاً اسلحه تجملی ، با گرانبهارین قطعات سکایی که از مقابر سلطنتی روسیه جنوبی خارج شده ، معادل است ، هم از حیث کار هنرمندان ، و هم از حیث موضوعاتی که در آنها به کار رفته . بدین وجه ، غلاف



ش ۷۰ - نقش برجسته تخت جمشید : شمشیر يك صاحب منصب مادی

شمشیری کوتاه - که محتملاً از فلزی گرانبها بود- که یکی از صاحب منصبان شاهی از مردم ماد بدان مسلح است و در نقش برجسته داریوش (تص ۴۲) مجسم شده ، دارای تزیینی است که بدون شك ملهم از بهترین سنن هنر سکایی است ، که - چنانکه می‌دانیم - یکی از عناصر مشکله هنر ماد را تشکیل میداده است (ش ۷۰) . نیز در



ش ۷۱ - تخت جمشید : تبر جنگی و دهنة مفرغی

تخت جمشید، تبری جنگی و يك دهنه شکسته که برای تعلیم دادن اسبان وحشی به کار می‌رفته، پیدا شده که بدون شك متعلق به نگهبانان شاهی بوده است (ش ۷۱). «فرمان بنای کاخ» نه همان برای اطلاع در باره شوش ارزش دارد، بلکه همچنین کاری را که در تخت جمشید و هگمتاند (همدان) انجام شده، و نیز همه هنر رسمی هخامنشی را تشریح می‌کند. این هنر که تابع مقدرات شاهنشاهی است، در پایتختهای بین‌المللی شاهنشاهان بزرگ، خود نیز بین‌المللی گردیده بود. در حقیقت، اگر شاهنشاهان همه آنچه را که تمدنهای قدیم مشرق باستان ایجاد کرده بود، به عاریت نمی‌گرفتند، پارسیان نمی‌توانستند بدان سرعت از مساکن کم‌اهمیت خود به کاخها نزول اجلال فرمایند. آیا آنان در این مورد همان کار را که بسیاری از ملل قبل از ایشان انجام داده‌اند، نکرده‌اند؟ آیا اورارتیان آنهمه از آشوریان و تمدنهای آسیای صغیر یا بین‌النهرین عاریت نگرفته‌اند؟ و آیا آشوریان خود را جانشین هنر شومری - اکدی، هوری و ختی (هیتی) معرفی نکرده‌اند؟ مع‌هذا هیچ‌ملتی به شکوه و جلالتی نظیر هنر هخامنشی دست نیافته است، هر چند که همه چیز در آن کامل نیست، و با وجود عدم تعادلی که بین ستونهای آن - که مرتفعتر از همه ستونهایی است که معماری در جهان باستان شناخته - و کوچکی اشخاص که نزدیک پایه عاصف کشیده‌اند، مشهود است.

پارسیان نمی‌توانستند منتظر بمانند تا هنر آنان مقدرات خود را تعقیب کند، و با تکامل تدریجی به نضج رسد. آنان با عاریه گرفتن هنرهای ملل دیگر، می‌توانستند به شکوه و حشمت برسند؛ اما هنر ایشان، از نظر جوهر خویش، اصلاً خاطی و حامل نطفه محکومیت خود بود. این هنر در زمان کوروش، بزرگ بود، و در زمان داریوش به ذروه ترقی خود رسید، ولی رکودی طویل از پی داشت. اگر جریانات عصر خسارشا و اردشیر را کنار بگذاریم، هنر مزبور تا پایان عهد هخامنشی لا یتغیر ماند،

و آن زمانی که آتش مشتعل اسکندر عالیت‌ترین جلوات وی را طعمه نیستی کرد ، به‌غایت خود رسیده بود .

حیات اقتصادی و اجتماعی

تحقیق وحدت همه آسیای غربی^۱ ، در زیر لوای تاج و تخت هخامنشی ، تقسیم این عرصه وسیع به ایالات مجهز به يك طرز اداره که از طرف هر کز نظارت میشد ، ایجاد وسایط ارتباطی بین بخشهای مختلف شاهنشاهی به وسیله طرق بری و بحری ، دستگاه کاملاً متعادل تحصیل مالیات ، کثرت طلا در گنجینه‌های حکومتی ، همه عوامل نیرومندی بود که قوه محرکه‌ای - که سابقاً وجود نداشته - به حیات اقتصادی ایران داد . دخول وزنه‌ها و مقیاسها در همه اقطار شاهنشاهی ، و مخصوصاً سکه (نص ۵۸ الف تاج) موجب تشویق تجارت خارجی - که بر اثر مزایای اقتصادی ملی توسعه به یار یافته بود - گردید .

سکه كوچك سیمین قبلاً در قرن هفتم پدید آمده بود . اما دستگاه حقیقی مسكوكات ، مرکب از دو فلز طلا و نقره ، توسط کرزوس^۲ در لودیا (لیدی) رواج یافته بود ، و آن به سرعت در آسیای صغیر رایج گردید ، و توسط داریوش در شاهنشاهی وی پذیرفته شد .

الواح تخت جمشید - که بخشی از آنها اسناد تأدیة حقوق کارگرانی است که در ساختمان قصر کار می کردند - تصویری بسیار روشن از این عصر انتقال که بر اثر ادخال سکه در ایران پیش آمده بود ، ارائه میدهد . سابقاً مزد به صورت اجناس از قبیل گوشت ، جو ، گندم ، شراب و غیره پرداخته میشد . در زمان خشیارشا ، هنوز دوسوم مزد را جنس و يك سوم را پول می دادند . بعدها ، در زمان همین پادشاه ، مزد

۱- در متن فرانسوی ، آسیای مقدم ۲- Crésus پادشاه لودیا ، رك ، ص ۸۴ (م).

جنسی فقط به يك سوم تقلیل یافت . بنابراین تقریباً نیم قرن لازم بود بگذرد تا سکه جانشین محصول گردد ، و طرز جدید غلبه کند ، هر چند از اوایل بعض معاملات تماماً با پول صورت می گرفته است .

در همه ممالك به کارهای عام المنفعه - که استعداد تولیدی را افزون میکرد - اقدام نمودند . حفر قنوات زیر زمینی ، که در نجد ایران و بعض نواحی کم آب دارای اهمیت اساسی است ، کاری است که در زمان شاهان هخامنشی تحقق یافت . باید قبول کرد که در آن زمان ، در شاهنشاهی به خشک کردن باتلاقها میپرداختند ، زیرا یونانیان این کار را در همان عصر انجام می دادند . فلاح ت توسعه یافت ، و بر اثر جنگها ، خارجیان نباتات سودمند ایران را شناختند و در کشور خود کاشتند . در درجه اول آنها اسپست قرار داشت که به وفور در دره های ماد به عمل می آمد ، و خوراك عالی اسبان به شمار میرفت . جنگهای مادی آنها برای تغذیه سواره نظام پارس به یونان برد ، و مردم آن کشور کشت آنها را اقتباس کردند . در نتیجه همان جنگها خروس ، کبوتر سفید و طاوس - که بومی آسیا هستند - به اروپا حمل شدند .

داریوش شخصاً به کشت درختان و استعمال انواع جدید علاقمند بود . نامه ای قابل توجه از او در دست است که به حاکم گدانس^۱ فرستاده شده است . وی در این نامه دستور می دهد که در آسیای صغیر و روسیه ، گیاهان و درختان شرقی را بکارند . شاه می نویسد : « من نیت شما را در بهبود بخشیدن کشورم به وسیله انتقال و کشت درختان میوه دار در آن سوی فرات ، در بخش علیای آسیا ، تقدیر می کنم . . . » این امر مربوط به تمایل يك والی برای ارضاء هوس پادشاه نیست ، بلکه کاملاً وابسته به سیاست اقتصادی است که دولت ایران - برای حداکثر توسعه کاشت نباتاتی که استعمال آنها وضع زندگانی اتباع شاهنشاهی را بهتر می ساخت - به کار

می برد . بدین وجه ، می توان دریافت که ایرانیان کوشیدند در دمشق قسمی مو- که در دربار آنان بسیار مورد توجه بود - بکارند ، و همچنین نخستین درختان پسته حلب توسط آنان وارد شد . قریب به همین عهد است که دریونان فندق معروف به پنت^۱ پیدا شد . هخامنشیان بودند که کنجد را به مصر ، و برنج را به بین النهرین بردند ، و اگر پادشاهان یونانی چنین سیاستی را بسیار اعمال می کردند ، آنهم به تقلید شاهان پارس بوده است .

ایرانیان که چنین علاقه ای شدید به کشت و ورز نشان می دادند، نمی توانستند از مسأله ای مهم مانند استفاده از جنگلها غافل بمانند . محققاً در اینجا نمی توان از استفاده علمی سخن راند ، بلکه باید گفت که نوعی مقررات در این باب وجود داشته است . ما دیده ایم که درختان سدر لبنان و چوب ارز مخصوصاً برای احتیاجات دربار، مورد استفاده بوده اند . چوب راهم در ساختمان منازل به کار می بردند و هم در ساختن کشتیها ، گردونه های جنگی ، ارابه های حمل و نقل ، اسلحه و ابزار جنگی . آسیای صغیر ، اقریطس^۲، جزیره قبرس ، لبنان و هند ، مراکز مهم برش چوب بودند .

در شاهنشاهی ، علاوه بر چوب ، فلزات را هم بسیار استخراج می کردند . قبرس نقره و مس و آهن ، و آسیای صغیر مس و نقره تهیه می کرد . همان مسوادر فلسطین (ادوم^۳) به دست می آمد. مس و آهن همچنین از لبنان و دره های علیای دجله و فرات صادر می شد . در ناحیه کرمان طلا و نقره استخراج می گردید . سیستان از جهت قلع مشهور بود . قفقاز جنوبی برای نقره و آهنش شهرت داشت . دو فلز اخیر را از ساحل بحراسود نیز وارد می کردند .

۱- Pont کشور باستانی در شمال شرقی آسیای صغیر، در کنار Pont - Euxin (۴).
۲- Crète
۳- Edom

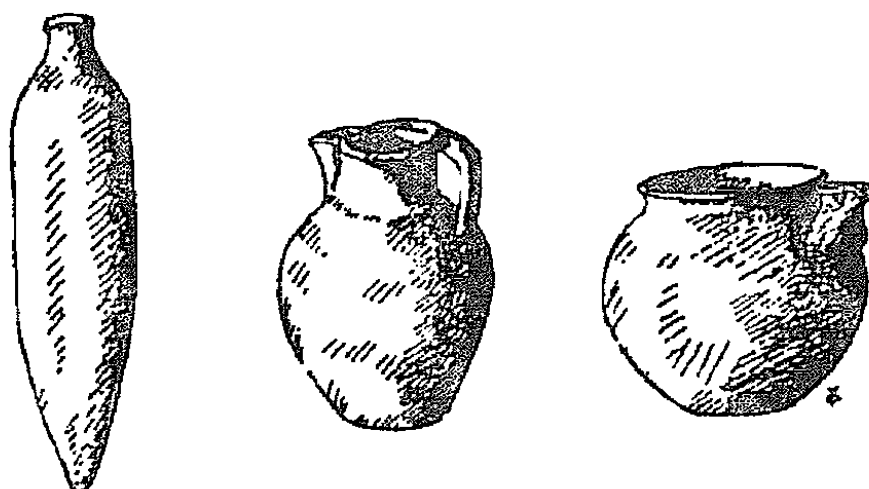
فعالیت مشاغل، بر اثر اعمال بزرگی که سلاطین به منظور زیبا کردن پایتختهای خود انجام می دادند، به وجهی قابل توجه افزون گردید؛ و «فرمان بنای کاخ شوش» به تنهایی به مامی فهماند که سنگهای ساختمان رادر کوههای عیلام استخراج میکردند، و لاجورد را - که محتملاً از بدخشان می آمد - به کار میبردند و نیز پیروزه و عقیق - که در معادن خراسان استخراج میشد - مورد استعمال بود.

شکار و مخصوصاً صید ماهی در عهد باستان نقشی مهمتر از ایام ما داشته است. بخشی بزرگ از جمعیت دنیای قدیم، غنی و فقیر، ازنان، ماهی، اندکی روغن و شراب تغذیه می کردند. نقاط ماهیگیری خلیج فارس، دجله و فرات، انواع ماهی شور، خشک یا در آب نمک خیسانده را در خمرها به نقاط بعید صادر می کردند، و ما از قول هرودوتوس میدانیم که قسمتی از خراج شاهنشاهی که کشور مصر می پرداخت به صورت محصولات صیادی بود.

ملك بزرگ مبنای محصول فلاحی در عصر هخامنشی بوده است، و آن توسط رعایای وابسته به زمین - که با خود زمین خرید و فروش میشدند - و همچنین به وسیله غلامانی که بر اثر فتوحات همراه می آوردند، کاشت می شد. فلاحت کلید صنعت کشور ایران بود و به منزله مشغولیت طبیعی مرد آزاد تلقی می شد. ملك كوچك وجود داشت، اما محتملاً نسبت به املاك بزرگ که دارای سیاست اقتصادی سختی بودند، کم اهمیت مینمود. این نوع املاك كوچك مخصوصاً در فارس، کشور ملت مخدوم - که از مالیات و عوارض معاف بود و دهقانان آن آزاد و مالك زمین بودند - وجود داشت. گندم و جو، مو و زیتون کاشته میشد؛ گاو، گوسفند، بز و حیوانات مرکوب، خر، استر و اسب را تربیت می کردند. تربیت زنبور عسل بسیار عمل میشد، و عسل در این عهد بجای شکر به کار میرفت.

در شهرها به توسعه صنعت آغاز کردند، بدون آنکه املاك بزرگ مصنوعات خود

را که بدست رعایای کارگر ساخته می‌شد، ترك كنند. در وهلهٔ اول این مصنوعات عبارت بود از لباس، نیم تنه، شلوار، کفش؛ همچنین اثاثهٔ خانه، که گاهی آنها را بسیار مجلل می‌ساختند و برای استفادهٔ اغنیایی به کار میرفت که لوازم سفرهٔ طلا، نقره و مفرغ استعمال می‌کردند. این لوازم که با فلزات گرانبهاساخته میشد، برای ایشان سرمایهٔ ذخیره‌ای محسوب میگردید. زنان خود را با جواهرزینت میدادند، و همه قسم مواد تزئینی را به کار میبردند. در خانه‌های کم اهمیت، بعض مصنوعات سفالین (ش ۷۲) به جای ظروف فلزی به کار میرفت.



ش ۷۲ - تخت جمشید، ظروف سفالین عهد هخامنشی

همچنین باید یادآوری کنیم که با توسعهٔ تجارت جهانی، سطح زندگی به طور محسوسی در ایران عهد هخامنشی بالا میرفت، و مخصوصاً در بابل، به قول

اقتصادیون، سطح زندگی بالاتر از یونان بود.

از زمان ایجاد شاهنشاهی، جهان در عصر اقتصادی مساعدی قدم گذاشته بود. روابط تجارتنی بین نواحی که سابقاً وجود نداشته - مثلاً بین بابل و یونان - ایجاد شد و توسعه یافت. بر اثر احتیاج به محصول، نرخ منافع (بهره)، مانند بهای جنس افزوده شد، به استثنای اجناسی که حمل آنها مشکل بود مانند گاو. بعکس بهای زمین در ایران و یونان پایین آمد.

اروپای جنوبی داخل روابط اقتصادی بیش از پیش محکم با آسیای غربی

گردید . سابقاً ، تجارت مستقیم، از حدودی که در هزارهٔ دوم ق. م. صورت می‌گرفته به‌ندرت تجاوز مینمود . در زمان هخامنشیان ، بیشتر بر اثر ادخال مسکوکات ، هم تجارت برّی و هم تجارت بحری به‌نواحی بسیار بعید کشیده شد . این عهد از جهت يك سلسله مسافرتها و اکتشافات بزرگ شایان توجه است . چنانکه دیده‌ایم ، اسکیلاکس^۱ از مردم کاریاندا^۲ به‌امر داریوش به‌مسافرتی اقدام کرد که دو سال و نیم طول کشید ، و از دهانهٔ رود سند تا مصر سفر کرد . يك فرمانده ایرانی ، بنام ستاسپه^۳ در قرن پنجم ق. م. با کشتی تاماوراء ستونهای هر کولس^۴ (جبل طارق) پیش‌راند . ملاحان یونانی ، فنیقی و عرب ارتباط بین هند ، خلیج فارس ، بابل ، مصر و بنادر بحر الروم را تأمین می‌کردند . تجارت جهانی بیش از پیش به‌نقاط دورتر کشانیده می‌شد و تسا نواحی دانوب و رن^۵ رسیده بود ، و سکه‌های مکشوف در کنجینه‌ها وسعت آنرا نشان میدهد . حتی هندوستان و سرانندیب در این عهد ، ادویه مانند پوستهای نباتات معطر و فلفل صادر می‌کرد . خمره‌هایی که در آنها شراب ، روغن ، دارو و عسل حمل می‌شد - و دلیلی روابط تجارتي با غرب می‌باشد - در خود ایران به‌دست آمده است . اشیاء مفرغی ، ظروف ، لوازم سفره ، وسایل آرایش و مخصوصاً قز نقفلی شعبهٔ دیگر مبادلات آن عهد را تشکیل میدهد ، و در این مورد کارخانه‌های شرقی جانشین کارخانه‌های اروپایی گردید . اجناس تجملی هنوز متعدد و فراوان بود: مهره‌های شیشه‌یی از مصر ، انگشتریهای شیشه‌یی و عنبر از شمال ، منسوجات قرنطش^۶ ، ملطیه ، و قرطاجنه ، سپرهای آتیکي^۷ و شمشیرهای پنتی^۸ . بسیاری از هنرمندان و پیشه‌وران مورد احتیاج بودند ، و ما از روی « فرمان بنای کاخ » میدانیم که سالها طول می‌کشید تا این مردان تعهدات مهم خود را در کاخهای شوش و تخت جمشید

۱ - Scylax ۲ - Caryande (Caryanda ت. ا.) ۳ - Sataspès ۴ - Colonne
 ۵ - Rhin (Rhine ت. ا.) ۶ - Corinth ۷ - Attique (Attic ت. ا.) ۸ - Pont (Pontus ت. ا.)

ایفا کنند .

حجم تجارت در قرنهای ششم و پنجم ق . م . از همه آنچه مشرق قدیم از حیث مواد تحقق داده بود تجاوز کرد ، اما امتیاز آن از این جهت است که بعوض اشیاء تجملی اعصار قبلی ، معاملات مخصوصاً مربوط به محصولات است که مورد استعمال یومید - لوازم خانه و البسه ارزان - است . بدین وجه ، صنعتی که تازه پا به عرصه ظهور نهاده بود ، بیش از پیش در دسترس همه طبقات افراد شاهنشاهی قرار گرفت . بعکس تقاضای فلزات خام تقریباً هیچ افزوده نگردید ، و به نظر میرسد که این صنایع محلی بسیار توسعه یافته بوده است .^۱

همواره بر اثر ورود مسکوکات ، تجارت داخلی شاید سریعتر از تجارت خارجی توسعه می یافت ، هر چند که وی به مانعی مهم از جانب اقتصادشیداملاک بزرگ ایالات و حتی ممالکی که جزو شاهنشاهی بودند ، بر می خورد . همچنین سکه فعالیت بانکها را توسعه داد . در بین النهرین فعالیت مزبور بیشتر در هزاره دوم ق . م . مجرى بود ، اما مهاجمات بزرگ آغاز عهد آهن ، عدم امنیت جاده ها و اغتشاشات ، کارها را بطیء کرد . شاهنشاهی پارسی برای بانکها امکاناتی به وجود آورد که هرگز در سابق وجود نداشت . اعمال بانکی تا آن زمان فقط توسط امرا یا روحانیان انجام میگرفت ، و ندره افراد عادی می توانستند بدان کار پردازند . در زمان هخامنشیان ، بانکهای حقیقی خصوصی تأسیس شد که اسناد و مدارک آنها - مانند مدارک بانک اخلاف اژیبی^۲ از مردم بابل - به دست آمده است . بعضی دانشمندان نام مذکور را با یعقوب^۳ - یکی از افراد بنی اسرائیل که در زمرة جامعه یهودیانی بود که نفی بلد شده بودند - یکی

۱ - در ت . ا . بجای عبارت اخیر چنین آمده : قابل توجه است که در نیمه قرن ششم ق . م . تخفیفی در بهای فلزات خام ایجاد شد : این تخفیف قیمت ، قسمتی مربوط به روشهای اقتصادی ذوب فلزات ، و قسمت دیگر مربوط به امنیت کامل ، و در نتیجه کمی هزینه حمل و نقل بود (A. T. Olmstead, History of the Persian Empire, p. 82) ۲ - Egibi ۳ - Jacob

میدانند . تأسیس این بانک به قرن هفتم ق . م . میرسد . این بانک امور رهنی ، اعتبار متحرک و امانات را انجام میداد .

سرمایه آن درمورد منازل ، مزارع ، غلامان ، چهارپایان ، کشتیهای مختص حمل مال التجاره به کار می رفت . این بانک از عملیات مربوط به حساب جاری و استعمال چک اطلاع داشت . بانک دیگر متعلق به موراشی^۱ از مردم نیپور^۲ و جدیدتر از بانک نخستین بود . این بانک وجه مال التجاره را اخذ می کرد ، قنوات را حفر می نمود ، و آب را به کشاورزان می فروخت ، و انحصارات از قبیل انحصار فقاع (آب جو) یا صیادی را - که با اخذ منافع واگذار می کرد - تأمین می نمود . مؤسسات مشابهی ، به تقلید بانکهای شرقی دریونان - مخصوصاً در معابد دلس^۳ ، المفیاء^۴ ، دلفس^۵ - ایجاد شد .

ساختمان جاده ها به همان نسبت که بر امنیت می افزود ، سرعت حمل و نقل را نیز تأمین میکرد . در این عصر یک قسم جاده سازی توسعه یافت ، و آن عبارت بود از سنگ فرش کردن قسمتهای نرمتر جاده ها ؛ و حتی ساختن رد چرخ در جاده ها مصنوعاً برای وسایل نقلیه چرخ دار معمول گردید . از قرن چهارم ، اختراع کفشکی برای چهارپایان بارکش ، به منظور حمایت سم آنها در جاده های سخت ، صورت گرفت و آنرا با مس ، پوستین یا موی اسب می ساختند . نعل حقیقی اسب فقط در قرن دوم یا اول ق . م . اختراع گردید . سفینه سازان کشتیهایی به سبکهای تازه بیرون دادند که^۶ می توانستند از ۶۰ تا ۸۰ میل دریایی در روز حرکت کنند . در آن زمان کشتیهایی وجود داشت که از ۲۰۰ تا ۳۰۰ تن ظرفیت داشتند ، و معمولاً ۱۰۰ تا ۲۰۰ تن ظرفیت کشتیهایی بود که در شطوط بزرگ مانند نیل ، دجله و فرات رفت و آمد میکردند .

۱- Murashshi ۲- Nippur ۳- Delos ۴- Olympie (Olympia ت. ا.) ۵- Delphes (Delphi ت. ا.)

۶- ت. ا. ۲۰۰ تا ۵۰۰ تن

هم در آن عهد ساختن بنادر را بارصیف آغاز کردند ، علایم بحری را مورد مطالعه قرار دادند ، اسناد و مدار کی برای کشتیها مرتب ساختند و تخصص را در خدمات بحری مراعات میکردند .

عهد هخامنشی نخستین قدمها را در تنظیم اقتصاد ملی برداشت . دولت مالیاتی وضع کرد که از املاک ، مزارع ، باغها ، احشام و معادن گرفته میشد . نوعی مالیات متعلق به زمین وجود داشت که کاملاً شبیه به مالیات بر مصنوعات صنعتی بود . عوارضی بر رصیفهای بنادر - کاملاً مانند مالیات و عوارض تجارت در کشور و عشریه بازارها - وضع کرده بودند . مالیاتی که توسط عمال جمع آوری میشد ، در صندوقهای ایالات گردمی آمد و سپس به خزانه ارسال میگردد . این وجوه صرف مخارج دربار ، ادارات و قشون میشد ، اما احتیاجات اقتصادی - بداستثنای آنچه که مربوط به ساختن جاده ها و قنواتی که مربوط به مقاصد نظامی و اداری بود - کمتر مورد توجه رهبران قرار میگرفت . درمرکز شاهنشاهی ، دولتها و معابد به منزله مراکز اقتصادی به کار خود ادامه میدادند ، اما چون انحصار از دست آنها خارج شده بود ، قدرتشان محدود بود . مع هذا دولت به طبقه کارگر علاقمند بود ، و تا آنجا که اصول آن عهد اجازه میداد ، کار و مزد افراد طبقه مذکور را تنظیم کرد . محققاً نباید توقع داشت که قوانینی در مورد کارگران اجرا شده باشد ، اما نشانه هایی از اقدامات مربوط به امور اجتماعی در الواح کنجینه تخت جمشید منعکس است . در آنجا مزد هر طبقه از کارگران دقیقاً تعیین شده ، و مزد يك كودك ، يك زن ، يك مزدور یا پیشدور متخصص مشخص شده است . از این حد هم بیشتر رفته اند : به منظور احتراز از تقلب ، معادل پولی همه محصولات را که به منزله مزد جنسی تأدیه میشده ذکر کرده اند ، و ما بدین وجه میدانیم که يك خمره شراب يك « شكل »^۱ (تقریباً يك دلار) ، و يك گوسفند سه

« شکل » ارزش داشته است . حتی مزد روحانیانی که در خدمت دین بودند تثبیت شده : بدین وجه ، مزد يك مغ مأمور تهیه هوم و مشروبات ، بالغ بر دوازده خمره شراب در سال بود .

در آن عهد میبایست مراکزی برای جمع آوری عمله وجود داشته باشد ، زیرا در الواح تخت جمشید ذکر شده که کارگران از همه اقطار شاهنشاهی می آمدند . این الواح در تکمیل مطالب « فرمان » شوش ، می رسانند که تشکیلاتی شاهنشاهی برای تنظیم امور وجود داشته است . به علت کثرت کارهای مذکور ، این تشکیلات میبایست ، در تمام ممالك شاهنشاهی شعبه داشته باشد . ساختمان شهرها ، کارهای مربوط به دربار ، و مخصوصاً اداره تجارت شاهنشاهی وجهانی موجب رفت و آمد بسیار افراد خارجی در قسمتهای مختلف ایران میشد . ایرانیان از این تحولات خارج نماندند ، والواح بابلی ، که هرگز نامهای ایرانیان را پیش از سال ۵۲۱ ق.م . در بابل ذکر نمی کنند ، از این تاریخ به بعد ، اسامی ایشان را که روز بروز در تزیید بود یاد میکنند ، تا آنجا که میتوان این جنبش را به يك مهاجمه حقیقی ملت مخدوم تعبیر کرد . شاهنشاهی با اداره خود ، قشون خود ، ایرانیان را مجبور کرد که از انزوا در داخل نجد ایران بدر آیند ، و درهمه آسیای غربی پخش شوند .

جانشینان داریوش^۱

سلطنت داریوش ذروه اوج قدرت شاهنشاهی و همچنین تمدن هخامنشی بود . همدنی قریب به يك قرن و نیم ، شاهنشاهی منحصراً بر شالدهای که کوروش طرح و داریوش بنا کرده بود ، زندگی میکرد . از آن پس نیز همان روش را جداً ادامه داد ،

۱- در ت.ا. این قسمت در ذیل فصلی جداگانه (فصل چهارم) به عنوان « هخامنشیان متأخر » آمده است .

اما توقف در حیات يك ملت معادل محکومیت اوست . قطع پیشرفت و ترقی، و گاهی فقدان وسایل دفاع از آنچه که دموؤسس مذکور کسب کرده بودند ، ملت را به انهدام میکشاند . محقق است که شاهنشاهی هنوز ادوار خوشبختی و سعادت و حتی توسعه در پیش داشت ، و ملت ایران آنرا مدیون چند شخصیت نادر و با فراست - که تخت داریوش را اشغال کردند - و مخصوصاً بازی ماهرانه سیاست شاهنشاهی، بود . اما این متافع موقت به دست نمی آمد مگر برای آنکه سقوط حکومت مزبور را در سراسیمه تسریع کند . پس از شکست خشیارشا در یونان، و مدتی بیش از يك قرن ، هیچيك از شاهنشاهان بشخصه ، سپاه خود را مانند کوروش و داریوش رهبری نمی کردند . رقابتها، توطئهها و نزاعها در اطراف تاج و تخت ، کشتار اعضای خاندان شاهی که بر اثر جلوس هر پادشاهی به تخت سلطنت روی میداد، افراد این خاندان را چنان فصد کرد که به عنوان جانشین پسر اردشیر سوم ، جز خویشاوندی دور ، داریوش سوم کدمان^۱ - برای ادامه سلطنت خاندانی که ایران را مافوق همه ملل جهان قرار داده بود - کسی را پیدا نکردند .

فتوحات پرولوله اسکندر تنها مدیون هنر نظامی وی ، یا شجاعت سربازان مقدونی ، و حتی فکر محرك آزاد کردن یونانیان از یوغ ایرانیان نبود . سلاطین هخامنشی ، جانشینان داریوش ، در تسخیر مجدد جهان توسط پادشاه مقدونی ، خود عاملی مهم به شمار میروند . آنان ، بر اثر خود پرستی و فقدان روشن بینی و عدم شمس سیاسی و ملی ، تاحدی موجبات شکست خویش را فراهم آوردند و عامل انحطاط خود گشتند . سر نوشت ملت ایران چنان اقتضا کرد که چون در میان شاهزادگان پارسی يك تن پیدا شد که از دیگران در جرأت و رفعت شأن برتر بود - چنانکه در مورد کوروش جوان چنین است - نهضت وی تقریباً در هنگام عزیمت درهم شکسته شد .

هیچیک از کسانی که پس از خشیارشا درشوش سلطنت کردند، از سیاست جوانمردانه کوروش یا سیاست محکم و توأم باییش بینی داریوش نمیتوانستند الهام بگیرند. آنان برای تأمین ارتباط بین ملت مخدوم و ملل متعددی که در زمره اتباع شاهنشاهی وارد شده بودند، کوششی به عمل نمی آوردند، جز قدرت تسلط چیزی را جستجو نمی کردند، و طایای خود را در خدمت فساد و خیانت به کار میبردند. اصولی که شالده بنای شاهنشاهی بود منحرف و منهدم گردید. شاهنشاهی بر سر پا بود و به نظر میرسید که از همه وقت مستحکم تر است، اما در داخل وی قوای انحلال به کار افتاده بود. تا وقتی که تهدیدی جدی در خارج ایجاد نشد، و تا زمانی که وی میتوانست در لحظات مشکل به وسیله طای خود از خویش دفاع نماید، زنده ماند و چنین وانمود کرد که دارای قدرتی مشابه با قدرتی است که در آغاز تأسیس شاهنشاهی داشته است. مع هذا، در برابر دیدگان خیره جهانیان متحیر، وی تحت نخستین ضربات متعرضی مصمم، منهدم گردید. ملت ایران که باعلاقه دو قاید نخستین خود را پیروی کرد، قوای ملتی جوان را حفظ نمود، و هنوز شایسته فتوحات بزرگ بود، اما پیشوایانی که قابل رهبری وی به سوی مقدرات جدید باشند، نیافت. سقوط شاهنشاهی برای ملت ایران آسیبی شدید بود، مع هذا توانست بدون کسیختگی، و با سر بلند کردن تدریجی، رو به ترقی گذارد و بزودی نشان دهد که چگونه ملتی مغلوب می تواند از راه صلح بر غالب پیروز گردد.

خشیارشا (۴۸۶-۴۶۵ ق . م.)

خشیارشا، که داریوش او را جانشین خود معرفی کرده بود، پس از دوازده سال نیابت سلطنت در بابل، به تخت شاهنشاهی جلوس کرد. یکی از نخستین اندیشه های وی جلوگیری از شورش مصر بود که در زمان پدرش آغاز شده بود. بر اثر اقدام شدید

خشیارشا ، ملت مصر کینه خود را فرو برده منتظر انتقام ماند ، وی باهمان خشونت ضد بابل - که آن هم عصیان کرده بود - اقدام نمود و دستور داد دیوارهای استحکامات شهر مزبور را خراب کنند ، معابد آنرا ویران سازند ، و مجسمه زرین خدای بعل^۱ را ذوب نمایند . از این زمان ، وی عنوان « شاه بابل » را ترك گفت ، و به عنوان « شاه پارسیان و مادها » اکتفا کرد . از این پس ، اطمینان شاه فقط به ملت مخدوم بود .

آرامش شاهنشاهی مستقر گردید . خشیارشا ، که بیشتر به زندگانی مجلل دربار خود تمایل داشت ، و خود را به ساختن کاخها و ابنیه مشغول میکرد ، در صدد ادامه جنگ بر نیامد . مع هذا تقدیر برای او سرنوشتی دیگر پیش آورد . این پادشاه که تحت تأثیر اشخاص قرار میگرفت ، تسلیم فشاری که از جانب طرفداران جنگ و تبعیدیان ائینه (آتن) وارد می آمد شد ، و علی رغم تمایل خود ، تصمیم گرفت سیاست پدر را تعقیب کند ، و بنابراین دستگاه مهیب جنگی را که توسط داریوش ساخته شده بود ، به کار انداخت . چهل و شش ملت قشون او را تشکیل می دادند ، و بیست و نه فرمانده - که همه پارسی بودند - بر این سپاهیان ریاست داشتند . مادها و بابلیان فقط دارای مشاغل فرعی بودند . خشیارشا ، در رأس سپاهیان خود ، به سوی یونان حرکت کرد ، و تصمیم داشت که از راه خشکی حمله کند ، نه از راه دریا . فینیقیان در تنگه ها^۲ پلی از قایق ساختند و سپاهیان ایران در مدت هفت روز پیایی از آن عبور کردند ، و شاه بزرگ خود را به حمایت بغان سپرد ، شراب پاشیدند و يك جام ، يك شمشیر و يك کمان در آب انداختند . تسالیا^۳ و مقدونیه هیچ مقاومتی نشان ندادند . یونانیان شمال مطیع شدند . بادر نظر گرفتن ممالك آسیا و آفریقا ، بیش از نصف دنیای یونانی رعیت پادشاه بودند . پیشتر ، دموکراتهای ائینه (آتن) تصمیم گرفته بودند با ایرانیان اتحادی

۳- Thessaly (Thessaly ت. ا.)

۲- مراد «داردانیل» است (م.)

۱- Bel

منعقد کنند، اما وطن پرستان مخالفت ورزیدند و اتحادیه‌ای به ریاست اسبارطه (اسپارت) تشکیل دادند، و بر آن شدند که در تنگه^۱ ترموپیل^۲ منتظر دشمن بمانند. در این اثنا، جهازات ایرانی که پشتیبان عملیات بود، دچار طوفان گردید، ولی قشون بزرگی حمله کرد، و در تپه‌ها با مقاومت شجاعانه^۳ مثنی یونانی مواجه شد. جنگی خونین که عاقبت آن نامعلوم بود در گرفت، و نزدیک بود به عدم موفقیت ایرانیان منجر گردد، ولی بر اثر خیانت^۴، عاقبت آنان پیروز گردیدند. اتیک^۵ که سکنه^۶ آن آنجارا ترك کرده بودند، تصرف شد. ائینه تسخیر گردید. به دفاع اکرپلیس^۷ که توسط چند یاغی به عمل می‌آمد، بر اثر ایجاد حریق عام که در آن همه چیز: مردم، معابد، منازل از بین رفتند، خاتمه داده شد.

اما یونانیان تسلیم نشدند: جهازات آنان در سالامیس^۸ متمرکز گردید، و تصمیم گرفتند از برزخ مذکور دفاع کنند. آنجا برابردیدگان خشیارشا که براریکه^۹ خود - که بر تپه‌ای مستقر کرده بودند - نشسته بود، جهازات یونانی جهازات شاه بزرگ را درهم شکستند، و وی يك ثلث از سپاهیان خود را از دست داد (۴۸۰ ق. م.). مع هذا این شکست نمی‌توانست چندان اهمیتی برای ایران داشته باشد: قشون وی تقریباً دست ناخورده مانده بود، نواحی متصرف تحت تسلط او بود، و تعداد دشمن - که با وجود همه مصایب مقاومت میکرد - اندک و ناچیز بود. اما طبیعت حساس خشیارشا، که شاهد شکست بحریه^{۱۰} خود بود، تصمیم به بازگشت گرفت. شاهنشاه خیره شد و دستور داد امیر البحر فینیقی را اعدام کنند، و همین امر باعث گردید که هموطنان امیر البحر مزبور ایرانیان را ترك گویند، و مصریان نیز از آنان تقلید کردند.

۱ - Thermopyles (Thermopylae ت. ا.) ۲ - مراد خیانت یونانیان است (م.)

۳ - Attique (Attica ت. ا.) ناحیه‌ای در یونان قدیم، در شمال شرقی پلوپونز که ائینه (آتن)

پایتخت آن بوده (م.) ۴ - Acropole (Acropolis ت. ا.) قلعه ائینه (آتن) باستان

که بر صخره‌ای به ارتفاع ۱۵۰ گام بنا شده بود (م.) ۵ - Salamine (Salamia ت. ا.)

خشیارشا ماردنیوس^۱ را در یونان گذاشت ، و خود به سوی آسیا حرکت کرد . فرمانده مزبور تصمیم گرفت طرز محاربه را عوض کند . وی با ائینه (آتن) وارد مذاکرات شد و پیشنهاد اتحاد ، استقلال و پرداخت خسارات داد . مساعی وی بی نتیجه ماند ، و او به حمله پرداخت و مجدداً به آتیک و ائینه هجوم برد ، و همه آنچه را که از سال گذشته بجا مانده بود ، آتش زد و دور شد . عاقبت متحدان موفق شدند قشونی ترتیب دهند که محجوبانه به سوی دشمن حرکت کرد . تلاقی فریقین در پلاته^۲ صورت گرفت (۴۷۹ ق. م) . ماردنیوس خطایی بزرگ مرتکب شد : او بشخصه وارد میدان کارزار گردید و کشته شد . قشون او که فرمانده خود را از دست داده بود ، ترك مخاصمه کرد . فتح مزبور در نظر یونانیان کامل بود ، اما برای ایرانیان - حتی پس از سالامیس - این پیروزی نمی توانست قاطع باشد ، زیرا دوثلث قشون آنان در آسیا بکر مانده بود . اما بدبختی در این بود که در همان روز جنگ پلاته ، جهازات جدید یونانی به کشتیهای ایرانی که به میکال^۳ قریب شامس^۴ پناه برده بودند ، حمله کرد ، و آنها را دچار حریق نمود ، و در نتیجه جنگ به شکست ایرانیان منجر شد :

در برابر این شکست ، قسمتی از ایونیان به اتحادیه یونانیان - که پیشرفتهای خود را از حدود جنگ تدافعی به عملیات تهاجمی گشانده بودند - ملحق گردیدند . ائینه (آتن) در رأس اتحادیه دلس^۵ قرار گرفت . هر يك از متحدان مبلغی برای تسلیحات و ادامه جنگ تأدیه میکرد . عاقبت در سواحل اوریمدن^۶ یونانیان فتحی تازه کردند (۴۶۶ ق. م) ، و بر اثر آن ایرانیان را از همه متصرفاتی که داریوش در ماوراء آسیای صغیر برای آنان گذاشته بود ، محروم کردند . ضعف خشیارشا ، برای شاهنشاهی گران تمام شد : اروپا آسیا را قطعاً به عقب تنگهها راند .

Samos -۴

Mycalé -۳

Plataea (Platée) -۲

Mardonius -۱

Eurymédon -۶

Delos -۵

غلبه یونان کوچک بر سپاه عظیم شاهنشاهی ایران، در نظر اول تعجب آوراست، اما با مطالعه دقیق میتوان به علل آن پی برد. محقق است که ارزش جنگی سرباز یونانی مورد شک نیست، اما فرماندهان آن غالباً بی کفایت، غیر مصمم، و ناشایسته برای رهبری دسته‌های تحت فرمان خود بودند.

شکستهای ایرانیان ناشی از اشتباهات نظامی و سیاسی خود آنان بود. نظم فزون ایران بهیچوجه خوب نبود. صدها هزار مرد که تشکیل این سپاه عظیم را می‌دادند، بر اساس تجهیزات تسلیحاتی ایرانیان جمع‌آوری نشده بودند، بلکه بر مبنایی که خود آنان دارا بودند، مجهز گردیده بودند. خوراک برای تغذیه آنان عملاً وجود نداشت. سپاهیان شاه میبایست از نواحی اشغالی غذای خود را به دست آورند، و این امر برای چنین سپاهی بزرگ غیر ممکن بود. از سوی دیگر، تعداد بسیاری از افراد جهازات ایران ایونی بودند، و یونانیان آسیا در چنین جنگی میبایست با برادران اروپایی خود متحد گردند. بالاتر از همه ما با عدم لیاقت فرماندهی عالی تصادف می‌کنیم، و از اطمینان مبالغه‌آمیز مشاوران پادشاه - که خود او نیز سست‌رأی بود - دچار شکفتی میشویم.

این بدبختیها خشیارش را به خشم آورد و وی هر گونه امید انتقام را از دست داد، و دیگر از پایتختهای خود بیرون نیامد. در تخت جمشید - مانند شوش - او کارهای ناتمام پدر را به اتمام رسانید، و از ایجاد ساختمانهای تازه‌ای که در آنها تکبر بی‌اندازه استبداد وی به سبکی نزدیک به خارق‌العاده تجلی میکرد لذت میبرد. تاریخ جدید میکوشد برای پسر داریوش تجدید اعتبار کند. میتوان قبول کرد که روایات یونانی - که تنها منابع ما در این خصوص هستند - به وجهی غیر قابل اجتناب درباره مخرب‌آئینه (آئن) اغراق گفته باشند، و ممکن است که شکستهای مذکور نزد معاصران او کمتر اهمیت داشته باشد تا نزد اخلاف؛ هر چند قرینه‌ای در دست است که این

جنگها به شدت در کشوروی تأثیر کرده بود ، زیرا در مدتی قریب ده سال همه کارهای تخت جمشید ، توسط این بانی عالی مقام ، متوقف ماند . کتیبه های وی که در این اواخر در تخت جمشید کشف شده ، اورا به عنوانی جدید یاد می کنند ، ووی را نه تنها مدافع آیین رسمی ، بلکه مبلغ آن معرفی مینمایند . محققاً خشیارشا مصر و بابل را فتح کرد ، و با همه وزنه قدرت مهیب خود بر این ملل باستانی فشار وارد آورد . اما او نمیتوانست بفهمد که هنگام تغییر روش نسبت به ملل مغلوب صراحتاً فرا رسیده است . وی میبایست این ادعای ملت مخدوم را - که باید بر دیگران به نام قدرت تامه خود حکومت کند - ترك گوید . ایرانیان که تازه از دوره صباوت بیرون آمده بودند ، و بر مللی که دارای تمدنهای بسیار کهن بودند ، فرمان میراندند ، میبایست آنها را بیشتر در اداره امور شاهنشاهی شرکت دهند ؛ اما بهیچوجه این کار را نکردند . خشیارشا ، محاط در میان درباریان و خواجه سرایانی که بیش از پیش بر او تسلط می یافتند ، زندگانی خود را به وجهی اسف آور به پایان رسانید ، و در کاخ مجلل خود کشته شد (۴۶۵ ق . م .)

اردشیر اول (۴۶۵ - ۴۲۴ ق . م .)

جلوس پسر خشیارشا - که مردی ضعیف بود - بر تخت سلطنت با عصیان برادرش ، شهربان ایالت بلخ ، آغاز شد . این اغتشاش بزودی سرکوب گردید ، و بر اثر آن همه برادران شاه جدید به قتل رسیدند . مصر نیز یاغی شد ، اما این بار ائینه (آتن) - که در جستجوی گندمی بود که به اشکال از راه تنگه هامیرسید - آنرا تصرف کرد . نخستین عملیات پارسیان ضد مصریان به شکست منتهی گردید ، ولی قوای امدادی مهمی رسید و عاقبت موجب پیروزی آنان شد ، و ایرانیان حتی جهازات آئینی (آتنی) را که در مصب نیل مجتمع بود ، سوختند . در همان زمان ، طلای پارسی اسبارطه

(اسپارت) را ضد ائینه برانگیخت. ائینه، در اوج قدرت خود، ضربتی حساس خورد. ولی بزودی آنرا جای دیگر تلافی خواهد کرد. و سیاست وی بسرعت رو به تنزل گذاشت. بر اثر اقدامات سیمون^۱ ائینه به اسبارطه نزدیک شد و با یاری آن دولت وارد جنگ با ایرانیان گردید^۲، و به پیشرفتهایی نظیر فتح سالامیس^۳ نایل آمد^۴. در نتیجه صلحی که پس از این عملیات پیش آمد، شاه بزرگ ناگزیر شد که از شهرهای یونانی ایونیه^۵ که جزو اتحادیه بودند - صرفنظر کند. سربازان پارسی از این پس نمیتوانستند از قزل ایرماق^۶ تجاوز کنند، و این امر معرف عقب نشینی جدید و شدتید از جانب شاهنشاهی است، ولی وی با صرف طلا و ایجاد مناقشات بین اسبارطه و ائینه مجدداً اداره امور را در دست خود می گیرد.

نیمه قرن پنجم با ظهور پریکلس^۷ یکی از درخشان ترین اعصار تاریخ ائینه است. این مملکت کوچک، موجود و رهبر اتحادیه قوی دلسی^۸ بود، و بر اثر تجارت و باجی که متحدان وی می پرداختند ثروتمند شده، و در جاده تحولات سیاسی و اجتماعی افتاده و موجب پیروزی افکار دموکراتیک گردیده بود. برای ایجاد کار جهت مزدوران کارهایی عظیم - از قبیل دیوارهای طویل، قورخانه، معابد، سد، لنگرگاه، حوضچه تخلیه کشتیها، بنادر - انجام داد. تضاد بین این کشور و شاهنشاهی پادشاه بزرگ آشکار است. در کشور شاهنشاهی، اداره امور بردوش ملل مغلوب سنگینی می کند، و شهرهایی که سابقاً سعادتمند بودند - مانند بابل - در این زمان به صورت خرابه در آمدند، و در کشوری مانند مصر چند شهر بر اثر جریق منهدم گردیده بودند.

۱- Cimon ۲- در ت.ا. افزوده شده: سیتیوم Citium محاصره شد ۳- Salamine (Salamis ت.ا.) ۴- در ت.ا. آمده: عملیات جنگی دریایی نزدیک سالامیس در قبرس به عمل آمد ۵- Ionie (Ionian ت.ا.) ۶- Halys ۷- Péricles ۸- Ligue délienne (Delian league ت.ا.)

در بابل اردشیر سیاست پدر را به کمال تعقیب کرد. اگر چه روحانیان بعل مردوک^۱ اجازه اجرای مراسم دینی خود را داشتند، اشغال مملکت مزبور به دست ایرانیان بشدت تعقیب میشد. پادشاه زمین‌های آن کشور را میان ایرانیان تقسیم کرد، قضاة منحصر آپارسی بودند، همانگونه که همه ادارات در دست پارسیان اداره میشد. هیأت مغان نیز در آنجا اهمیتی یافتند. سکنه محلی در زیر مالیاتها خرد شده، ماده عصیان در اولین فرصت بودند. آنگاه که شهربان سوریه عصیان کرد، و پس از گرفتار آمدن به سهولت مورد عفو و لطف پادشاه قرار گرفت، وضع پیچیده تر شد. ایرانیان علاوه بر آنکه سرحداتی غربی را از دست دادند، قسمتی از ثغور شرقی نیز از دست آنان خارج شد. نخستین علایم انحطاط مخفیانه. اما به صورت اعلام خطر. تجلی میکند. شاهنشاهی در نظر یونانیان، پس از پیشرفت‌هایی که متحدان کرده‌اند، دیگر دشمنی موحد و مهیب به شمار نمیرود، و نویسندگانی مانند اورپیدس^۲، که حالت روحی عصر خود را منعکس میسازد، میگوید: «آسیا حکم برده اروپا را دارد». وضع از نیم قرن به این طرف تغییر یافته است.

اردشیر، در تعقیب سیاست کوروش و داریوش، به عزرا^۳ اجازه داد به بیت المقدس برود، و هزار و پانصد خانواده یهودی را که در قدیم نفی بلد شده بودند بسا خویش همراه برد، اما نفاقی که بین ایشان و هم کیشان‌شان - که هرگز فلسطین را ترك نگفته بودند - ایجاد شد، شاه را وادار کرد اقدامات احتیاطی به عمل آورد، و حتی نحمیا^۴ - ساقی و معتمد خود - را فرستاد تا به مناقشات این مملکت خاتمه دهد. اردشیر نسبت به جامعه یهود به نظر خیرخواهی می نگریست به شرطی که رؤسای مسئول آنان به قدرت سلطنتی وفادار بمانند، عزرا، به منزله یکی از موجدان

۱ - Bel-Marduk ۲ - Eurypide (Euripides ت. ا.) ۳ - Ezdras (Ezra ت. ا.)
 ۴ - Néhémie (Nehemiah ت. ا.)

بزرگ یهودیت، برای جامعه خود قوانینی ترتیب داد، و بر اثر سیاست روشن بین خویش - که هرگز از اطاعت قدرت سیاسی پارس سرپیچی نکرد - به ملت یهود اجازه داد که وضع خود را جبران کند. در سال ۴۴۵ ق. م. معبد و دیوارهای بیت المقدس مجدداً ساخته و روحانی بزرگ به عنوان رئیس بیت المقدس و یهودیه شناخته شد.

اردشیر هرگز سپاهیان خود را شخصاً رهبری نمی‌کرد. وی در اواخر ایام زندگی خود، حتی به امور یونان - که برای اعتبار شاهنشاهی دارای اهمیت حیاتی بود - توجهی نداشت. بنایی که داریوش برافراشته بود، به تدریج و تقریباً به تدریج غیر محسوس، شکاف بر می داشت.

مع هذا در زمان سلطنت اردشیر، قرابت حقیقی فرهنگی بین ایران و یونان برقرار شد، و این قرابت موجب گردید بعض تحولات در کارهای هنری زمان وی ایجاد شود. مورخان و دانشمندان یونانی در مصر، بابل و ایران مسافرت می‌کردند و تاریخ، مذاهب و علوم شرقی را فرا می گرفتند و می شناسانیدند. این دوره عصری است که هرودوتوس^۱ کتاب «گردش جهان» خود را تألیف کرد، و تصور می‌رود که ذی مقر اطیس^۲ اگر با دانشمندان بابل تماس نداشت، نمی توانست فرضیه آتم خود را پدید آورد.

دو جهان (شرق و غرب) در صدد مبادله معارف بودند؛ و اروپا در حالی که به مخالفت آسیا برخاست - با وجود جنگها، آشوبها و امراض ساری که شرق و غرب هر دو را مبتلی کرده بود - ذخایری را که قاره اخیر در طی قرون گردآورده بود، اخذ و اقتباس کرد.

۲- Démocrite (Democritus ت. ا.)

۱- Hérodote (Herodotus ت. ا.)

داریوش دوم (۴۲۳-۴۰۵ ق. م .)

سراسر سلطنت این پادشاه مصروف انواء توطئه و فساد میشد و طلای ایران برای اغوای آتن ضد اسپارت ، در جنگهای پلوپونزی^۱ به کار میرفت . این امر تا حدی به منزله سیاست پیشرفت برای شاهنشاهی و انتقام جنگهای مادی^۲ تلقی میشد . عصیان شهربان ساردس^۳ که ائینه از او حمایت می کرد ، موجب گردید که اسبارطه جانب شاه بزرگ را بگیرد ، پادشاه از تیسافرن^۴ - که در میان سیاستمداران ایرانی لایقتر و کم وسواس تر از همه بود - خواست تا شورش مزبور را درهم شکند . وی اغتشاش را با کومک سربازان مزدور یونانی از بین برد ، اما پسر شهربان عاصی جنگ پدر را دنبال کرد . پادشاه ، پس از آنکه با اسبارطه معاهدهای منعقد و امضا کرد ، با ائینه به جنگ پرداخت ، و مجدداً چند شهر یونانی را به تصرف در آورد ، و اهالی آنها را ملزم کرد پادگان های ایرانی را بپذیرند و خراج های معوق را بپردازند . اندکی بعد ، با عقد معاهدهای جدید ، سلطنت شاه بزرگ بر یونانیان آسیا شناخته شد . اسبارطه وضع ممتاز خود را از دست داد ، اما به پاداش آن طلا گرفت .

عصیانی در ماد ایجاد شد ، و متعاقب آن آشوبی در مصر پدید آمد . معبد یهودان را خراب کردند ، دولت ایران جرأت نداشت تهییج سکنه بومی را فرو نشاند . جهازات ایران در پلوپونز شکستهایی خوردند ، و با وجود اینکه پادشاه برای تعویض آنها وجوهی اختصاص داد ، نتوانستند از ادامه پیشرفتهای ائینه (آتن) جلوگیری کنند . بهر حال ، بار دیگر ، اسبارطه با کومک ایران ، توانست تنگه ها را محاصره کند ، و ائینه - که از گندم آن نواحی محروم مانده بود - مجبور به تسلیم گردید . باز طلا پیروز شد .

۱ - Guerre du Péloponèse (Peloponnesian war ت. ا.) ۲ - Guerres médiques
 ۳ - Sardes ۴ - Tissapherne (Tissaphernes ت. ا.)

کاخ و دربار - که در آن خانوادهٔ شاهی در معرض تفرقه و گسیختگی قرار داشت - منظری درست از سیاست خارجی بود . ملکه پروشات^۱ از پسر خود کوروش - در برابر ولیعهد رسمی - حمایت میکرد ، و برای او حکومت ایالات لودیه (لیدی) ، فریگیای بزرگ^۲ ، و کاپادوکیه^۳ ، و همچنین فرماندهی همهٔ سپاهیان شاهی را در آسیای صغیر گرفت . شاهزادهٔ جوان که بر چنین نیرویی فرمانروایی داشت ، اگر فرصتی مساعد پیش می‌آمد ، در وضعی بود که میتواند برای رسیدن به تاج و تخت سلطنت نیروی خود را به کاربرد .

داریوش دوم^۴ هرگز پایتختهای خود را ، برای فرماندهی سپاهیان خویش در جنگها ، ترک نکفت ؛ فقط نزدیک آخر عمر ، سفر جنگی ضد کادوسیان^۵ را رهبری کرد ، و اندکی بعد در گذشت ، و تاج سلطنت را برای فرزند ارشدش - اردشیر دوم - به جا گذاشت .

اردشیر دوم (۴۰۵-۳۵۹ ق . م .)

جلوس این پادشاه با سوء قصد نسبت به حیات او مشخص است . وی از ضربت خنجر برادر خود - کوروش - در هنگام اجرای مراسم تاجگذاری در معبد پاسارگاد نجات یافت . شاه بر اثر مداخلهٔ مادر خود - پروشات - برادر را عفو کرد ، و حتی اجازه داد به ایالت خود - آنجا که همهٔ آسیای صغیر با سپاهیان در اختیار وی بود - باز گردد . اندکی بعد ، کوروش ضداردشیر قیام ، و در رأس سپاهی قوی برای بدست آوردن تاج و تخت حرکت کرد . وی در نزدیکی بابل در جنگ ، تقریباً فتح قطعی را به دست آورد ، ولی بر اثر غرور جوانی و بی‌روایی درست در لحظه‌ای که ضربت

۱- Parysatis ۲- Grande Phrygie (Greater Phrygia ت . ا .) ۳- Cappadoce ۴- در ت . ا . افزوده شده ، مانند سلف خود ۵- Cadusiens (Cadusians ت . ا .)

سلاح وی بر برادرش پادشاه وارد می‌آمد، کشته شد. همه کزارشها جرأت خارق‌العاده این شاهزاده جوان را تحسین می‌کنند. اردشیر فرمان داد جسد او را قطعه قطعه کنند. اگر کوروش بدتخت سلطنت جلوس میکرد، شاید میتوانست از انحطاط سلسله جلوگیری کند.

اردشیر به ده هزار تن یونانی که جزو قشون برادر مقتولش بودند، اجازه بازگشت داد. وی با خدعه فرماندهان ایشان را اعدام کرد، ولی نتوانست از مراجعت آنان به یونان، از راه ارمنستان، ممانعت نماید.

ارزش سرباز ایرانی در سیاست شاهنشاهی، دیگر عاملی مهم آن چنانکه در زمان کوروش یا داریوش بود - به شمار نمی‌رفت، بلکه عامل مهم طلا بود، که سیاستمداران ماهر و مهیب شاه بزرگ در به کار بردن آن ورزیده بودند. آنان طلا را به شکل فواره‌ای مداوم در صندوقهای ائینیان، اسبارطیان، یا هر دسته دیگر که به وسیله خدعه میتوانست دشمنی را تضعیف کند، یا او را به اردوی شاهی کسپیل دارد، میریختند، در هنگام جلوس اردشیر، مصر عصیان و اعلام استقلال کرد. شاه برای تصرف مجدد آن فاقد قدرت بود، هر چند که میدانست اگر مصر از دست برود، ایالات غربی مدتی دراز در تصرف او باقی نخواهد ماند. ائینه که ضعیف شده و شکست خورده بود دیگر خطری نداشت، اما اسبارطه تحت تأثیر مراجعت ده هزار تن - که شاه بزرگ نتوانسته بود آنان را از ترك مركز حقیقی مملکت خود ممانعت کند - ضد شاهنشاهی اسلحه به دست گرفت. از زیلاس^۱ فرمانده بزرگ اسبارطی، به آسیای صغیر حمله برد، و شهر بانها - که با یکدیگر در جنگ وجدال بودند - ایافت متوقف ساختن پیشرفتهای سربازان او را نداشتند. بهر حال، در این زمان، ائینه به جانب پادشاه ایران گرایید، و از زیلاس در اوج پیشرفت خود، به اسبارطه احضار گردید.

اوبه تلخی گفت که وی از ۱۰'۰۰۰ تیرانداز پارسی شکست یافت که سرباز نبودند ، بلکه تصاویری بودند که بر سکه‌های شاه بزرگ منقوش بود (تص ۵۸ الف-د) . این تصمیم سیاسی فرومایه اند کی بعد منجر به شکست جدی اسبارطه و پایان تسلط او بر ایونیه گردید .

هنگامی که دو مدینه بزرگ یونان ، که رقبای سنگدل بودند ، به اغوای طلای ایران ، به جان هم افتادند ، هردو بر اثر جنگها تحلیل رفتند . شاهنشاه ، از مرکز ایران - که هرگز آنرا ترک نمی گفت - شرایط « صلح شاه » را اعلام کرد : همه شهرهای ایونیه در دست وی خواهند ماند ، و با کسانی که با او مخالفت کنند در خشکی و دریا محاربه خواهد شد . سفرای یونانی ، که تصمیم شاه در برابر آنان خوانده شد ، سر تعظیم فرود آوردند . آنچه را که داریوش و خشیارشا بادستگاه مهیب جنگی خویش نتوانستند به دست آورند ، سیاست اردشیر دوم با استعمال مفرط طلا به انجام رسانید .

یونانیان ایونیه مجدداً رعایای شاه بزرگ شدند . قدرت ائینه ، که تحت عنوان اتحادیه خراج حقیقی مطالبه میکرد ، به پایان رسید . تسلط اسبارطه نیز که حمایت وی از ایونیان بر اثر مالیاتها موحش تر شده بود ، خاتمه یافت ؛ و علاوه بر اینها در مدینه مذکور مبالغی به عنوان هدف نجیبانه استخلاص برادران آسیایی می گرفتند . ایرانیان ، مالیاتی را که مدتی دراز از طرف آنان برقرار بود ، تثبیت کردند ، و آن بسیار سبکتر از عوارض ائینه و اسبارطه بود . شهرهای ایونیه ، که مجدداً در حلقه تجارت شاهنشاهی مجتمع شدند ، فعالیت و سعادت قدیم خود را باز یافتند . منافع شاه در همین جا متوقف نشد ؛ سیاست وی همواره نزاع دیرین بین ائینه و اسبارطه را احیاء میکرد . مجادله ، که بر اثر صلحی قطع شده بود ، مجدداً در گرفت ، و هردو کشور را به انهدام کشانید . هنگامی که دور قیاب عاقبت عداوت و خصومت را کنار گذاشتند ،

تبس^۱ تحت حمایت اردشیر، ضد دو دشمن دیروزی - که در این موقع هدفی مشترك داشتند - وارد میدان شد و آنها را درهم شکست. هالاد^۲ قدیم، به اراده شاه قطعه قطعه و کوفته گردید، زیرا هیچیک از این مدینه‌ها قدرت ایجاد وحدت کشور و استقرار نظم و صلح را نداشت.

در زمانی که قدرت اردشیر به نظر میرسید از تنگه‌ها تجاوز کرده، و دربار شوش فرامین خود را به یونانیان اروپا املا میکرد، در ایالات غربی شاهنشاهی دملی منفجر شد، و آن عصیان ولایه بود. در زمان آخرین پادشاهان هخامنشی، از وظیفه «چشمها و گوشهای» شاه - که از عهد داریوش به تفتیش امور حکام موظف بودند - جز خاطره‌ای باقی نماند. انواع مناصب شهربانان موروثی گردید. بعضی از آنان چندان قوی شدند که شاه دیگر نمیتوانست ایشان را تحت تفتیش و مراقبت درآورد، و یا عملیاتی ضد آنان انجام دهد. جمهوری روم نیز با مأموران سنا که به تفتیش امور فرماندهان سپاه موظف بودند، دچار همین مخمصه شد. فرامین قدیم چنان قدرتی به فرماندهان سپاههای رومی داده بود که آنان از تحت نظارت خارج شدند، و عاقبت خود را نماینده سنا معرفی کردند، و بدین وجه ضعف آشکار سنا را به ثبوت رسانیدند.

وضع حالت داخلی شاهنشاهی موجب بدبینی و یأس بود. مالیات، بومیان را خرد میکرد، و آنان را وادار به عصیان مینمود. مصر از زمان جلوس اردشیر مستقل گردیده بود، و عملیات پردامنه‌ای که برای تسخیر آن به عمل آمد منجر به شکست گردید، و آن کشور دیگر هرگز فتح نشد.

شاهنشاهی به تدریج تجزیه میگردد: پس از مصر، قسمتی از قبرس، و سپس فینیقیه و سوریه - یکی پس از دیگری - استقلال خود را اعلام نمودند. شهربانان

یاغی در حالی که شاهد انحطاط دولت شاهنشاهی بودند کشورها را ویران میکردند. جنگ طبقاتی توسط مزدوران گرسنه در گرفت، و آن را با خشونت خفه کردند، ولی براغتشاشات افزوده شد. آسیا قطعه قطعه گردید: بیثینی^۱ در دنبال کاریه^۲ استقلال خود را به دست آورد؛ سپس لودیا^۳، میسیه^۴، لیکیه^۵، پیسیدیه^۶، پامفیلیه^۷، کیلیکیه^۸ از آنها تقلید کردند. خلاصه همه ممالک مغرب فرات در حال اغتشاش بودند، وضع شاهنشاهی از پیش آشفته تر گردید، و همه امور آن - از جمله وحدت کشور و حیات خود شاه - در معرض خطر بود. شهر بانان عاصی سکه طلا ضرب میکردند، و این امر تا آن زمان فقط بدشاه بزرگ اختصاص داشته است. شاه با ایالات غربی - که در حال اغتشاش بودند - و مصر آزاد، نصف درآمد خود را از دست داد. اردشیر، که آنهمه موفقیت‌های سیاسی در یونان بدست آورده بود، تاج و تخت خود را در معرض انهدام می‌دید. اگر اندکی پیش، به نظر میرسید شاهنشاهی وحدت خود را به دست آورده، این امر فقط اتفاقی بوده، و بر اثر فقدان پیوستگی شاهنشاهی در آستانه تجزیه بود. مصر که با اسبارطه (اسپارت) و شهر بانان یاغی متحد شده بود، ضد شاه قدم برداشت و سپاهیان وی تحت فرمان تاخس^۹ فرعون بدسوی سوریه حرکت کرد، و در همان هنگام دامائس^{۱۰} شهر بان عاصی از فرات گذشته بود. وخامت وضع چندان بود که اردشیر خود فرماندهی عالی قشون را عهده دار شد، زیرا پسرش اخس^{۱۱} آن شایستگی را نداشت که از پیشرفت سپاهیان مزدوریونانی که در خدمت عاصیان بودند، جلوگیری کند. شاهنشاهی محکوم به نظر میرسید.

مع هذا کشور ایران بر اثر اعراض مصر - به علت اغتشاشی که ضد تاخس پدید

۱- Bithynie (Bithynia ت. ا.) ۲- Carie (Caria ت. ا.) ۳- در متن فرانسوی
 ۴- Mysie (Mysia ت. ا.) ۵- Lycia (Lycia چاپ شده، در ت. ا.) ۶- Pisidie (Pisidia ت. ا.) ۷- Pamphilie (Pamphilia ت. ا.) ۸- Cilicie
 ۹- Takhos ۱۰- Damatès ۱۱- Ochos

آمده بود - نجات یافت ؛ فرعون متحدان خود را رها کرده ، بازگشت . پس از آن شهر بان ارو آندر^۱ تسلیم شد ، زیرا شاه او را عفو کرد و به شغل خود باقی گذاشت ؛ و این امر ضعف قدرت مرکزی را ثابت میکند . مقارن خیانت شهر بانان ، دسته های مسلحی پیدا شدند که شهرها را فدیه می گرفتند ؛ مدینه های دیگر بر اثر منازعه بین اغنیا و فقرا قطعه قطعه شدند . شهر بان باغی اریو برزن^۲ مورد خیانت پسر خود واقع و به دار آویخته شد . داماتس ، در زمان اتحاد شهر بانان باغی به قتل رسید . خطری که برای شاهنشاهی وجود داشت ، به همان سرعتی که ظهور کرده بود ، از بین رفت ؛ اما جنبشها همچنان ادامه یافت تا آنگاه که اردشیر - که بعضی او را ملایم ، عادل و سخی ، و برخی دیگر او را کم اطمینان ، خونریز و تحت نفوذ مادر خویش می دانند - در گذشت . وی در سراسر سلطنت خود ، که نزدیک به نیم قرن طول کشید جز يك هدف نداشت ، و آن عبارت بود از حفظ همه ثغور شاهنشاهی خود . کوشش وی مافوق قوای او بود .

اردشیر سوم (۳۵۹-۳۳۸ ق . م .)

به نظر می آید که با جلوس اردشیر ، تقدیر فرصتی دیگر به ایران برای نجات وی داد . او محققاً مردی شقی و دارای خویی سبع و وحشی ، ولی از سوی دیگر دارای اراده ای آهنین و شتم سیاسی بود . جلوس وی ، از خون همه برادران و خواهرانش که چندین ده تن بودند ، سیراب شد . آیا این امر برای کسب مجدد وحدت شاهنشاهی - که از خطری به خطر دیگر دچار میشد و راه سر اشیبی می پیمود ، و فقط بر اثر تصادف نجات می یافت - زاید بود ؟ اردشیر ، با ثبات بسیار ، اغتشاش کادوسیان^۳ و عصیان شهر بانان را سرکوبی کرد . بهائینه (آتن) که بعضی از این ولایات را حمایت میکرد ، اعلامیه

۳- Cadusians) Caduslens (ت . ا .)

۲- Ariobarzanes

۱- Aroandre

شدیدی صادر نمود ، و آن دولت از بیم جنگ ، سپاهیان خود را احضار کرد . مساعی شاه مصروف فتح مجدد مصر شد ، اما نخستین اقدامات وی منجر به شکست گردید . سیدون^۱ - متحد مصر - عصیان کرد . پادشاه ، آن ناحیه را با هزاران تن سکنه اش بسوزانید ، و از آن جز خرابه‌ای باقی نگذاشت . سفر جنگی جدیدی ضد مصر آغاز شد ، و با همراهی سپاهیان مزدور یونانی ، فتح قطعی به دست آمد . فرعون به حبشه فرار کرد ، شهرها تسخیر شد و دیوارهای آنها خراب گردید ، معابد غارت شد ، و روحانیان بایرداخت بهایی کزاف آزادی خود را باز خریدند . شاهنشاهی با همه اکناف و اقطار خود ، استقرار یافت ، و به نظر میرسید در این زمان از همه ازمه پس از داریوش قوی‌تر بوده است .

یونان از این تجدید قوای ایران متأثر گردید . از مدتی دراز ، افکار وطن پرستان ، از جمله ایسکراتیس^۲ ، هلنیان^۳ را فرا میخواندند و ایشان را به اتحاد و محاربه با ایرانیان دعوت میکردند ، و در خطابه‌های خود نغمه‌های جدیدی آغاز مینمودند : هلنیان تنها اخلاف یونانیان نیستند ، بلکه همه کسانی که در تمدن آنان شریک و سهم‌اند ، هلنی به شمار میروند . محاربه‌ای که آنان توصیه میکردند ، از حدود ملی و شاهنشاهی خارج شده منجر به نبرد بین فرهنگها و اصول تمدن گردید . اما یونان که بر اثر جنگهای طولانی فرسوده شده بود ، فاقد نیرویی بود که بتواند وحدت اساسی را برای غزوه جدید تحقق بخشد . مع هذا این هدف علی‌رغم یونان ، با اجبار مقدونیه - که ملتی نیرومند از اعقاب غیر هلنی ، ولی دارای فرهنگ یونانی بود - تحقق یافت . از سال ۳۶۰ ق . م . ، مساعی فیلفوس^۴ مقدونی مصروف الحاق نواحی واقع در شمال یونان^۵ : تراکیه^۶ و تسالیه^۷ به کشور خود بود . وی شخصیتی

۱- Sidon ۲- Isocrate (Isocrates ت. ا.) ۳- Hellènes ، یونانیان خود را بدین نام میخواندند (م.) ۴- Philippe (Philip ت. ا.) ۵- در ت. ا. ، در شمال بلو یونز ۶- Thrace ۷- Thessalie (Thessaly ت. ا.)

مسلط در میان یونانیان محسوب میشد ، و او را به عنوان پیشوایی که غزوات ضد آسیا - که سعادت مند تر از اروپا بود و در آن قساره بر بریان^۱ از یونانیان غنی تر بودند - تلقی می کردند .

اما فیلفوس مردی محتاط بود ، و می دید که اردشیر مجدداً مصر را فتح کرده ، ترجیح داد که دشمن را گمراه کند ، و باب معامله را با ایران - که در آن همه اغتشاشات حتی اغتشاش قبرس ، سر کوب شده بود - مفتوح کرد .

در ائینه ، دموستن^۲ به شدت ضد سیاست طرفداری مقدونیه مبارزه میکرد ، و بعکس ، نجات کشور خود را در اتحاد با پادشاه بزرگ می دید ، و چون او را ملامت می کردند که بد یونانیان آسیا خیانت می کند ، این حقیقت تلخ را در جواب می گفت : « آیا حقیقتاً به این یونانیان آسیا علاقمندیم ؟ آیا هریک از فرماندهان ائینی (آتنی) شرکت « خیر خواهانه » خویش را تحمیل نمیکند ؟ » سفارتی از ائینه به شوش فرستاده شد ، و اتحادی منعقد گردید . چون امنیت و آرامش در سرحد ائینه برقرار گردید ، شاه قشونی فرستاد تا فیلفوس را به خارج پرینتوس^۳ براند . تنها خطری که این اتحاد ممکن بود داشته باشد ، متوجه مقدونیه بود . فیلفوس تصمیم گرفت کار را - ولو با اعمال زور باشد - با یونانیان یکسره کند . او به یاری پسرش اسکندر بر ائینه و متحدانش غلبه کرد ، و پیروزی قطعی به دست آورد ، و به استقلال یونان خاتمه داد (۳۳۸ ق . م .) . در همان سال اردشیر مسموم گردید : قاتل با معدوم کردن شاه ، ضربت کشنده ای به شاهنشاهی وارد آورد ، و آن دیری نپایید .

اگر ایرانیان عهد هخامنشی را به صورت فساتحانی تصور کنیم که خود را

۱- Barbaros در اصطلاح یونانیان Barbaros به همه خارجیانی که دارای تمدنی پست تر از خود آنان بودند ، اطلاق میشد (م .)
 ۲- Demosthenes) Démosthène (ت . ا .)
 ۳- Périnthe (Perinthus ت . ا .)

بهمل مل تابعه تحمیل می کردند ، و از آنان فقط اطاعت کور کورانه نسبت به قدرت فاتح می خواستند ، درست و عادلانه نیست . راست است که در لفاف سیاست آنان استعمار ، میل به قدرت و تسلط ، نگاهداری ملل تابعه در حال اطاعت ، مستتر بود . در زمان ایشان جهان به دو گروه بسیار متباین تقسیم شده بود : شاهنشاهی ایران ، و یونان . هر يك از آن دو زندگانی داشت که تمدن و اقتصاد آن متعادل بود و هر يك مایل بود که طریقه زندگی خود را در بقیه بلاد جهان انتشار دهد . هخامنشیان نخستین کسانی بودند که وحدت ایران را تحقق بخشیدند ، همچنانکه آنان نخستین پادشاهانی بودند که وحدت عالم شرقی را ، و به عبارت دیگر ، جهان متمدن را - که عناصر مختلف آن تحت يك نظارت سیاسی که هیچگاه سابقه نداشت بهم مرتبط ساختند - تأمین کردند . ملت ایران که با وجود اختلاف نژادی ، پایه منصفه ظهور گذاشت ، از هرج و مرج زبانها و تمدنها فاتح بیرون آمد . ایرانیان نه تنها شاهنشاهی جهانی تأسیس کردند ، بلکه به ایجاد تمدنی جهانی - که منطقه نفوذ آن وسیع بود - موفق آمدند .

تشکیل این شاهنشاهی را به صورت ترکیب ، نباید علامت تدنی آن دانست ، زیرا تمدنهای بزرگ دیگر مثلاً روم هم چنین راهی را تعقیب کردند . ایرانیان همچنانکه در اداره ممالك توفیق یافتند ، در اقتصاد و تجارت نیز موفق آمدند . تحقیقات جدید ثابت می کند که ممالك دور دست که بر اثر توسعه کشور هخامنشی بدان پیوسته بودند ، تحت نفوذ خیر خواهانه هخامنشیان عمیقاً تحول یافتند ، مثلاً خوارزم و دیگر مستملکات شرقی در مدت سه قرن و نیم از صلح برخوردار بودند ، و این حادثه ای نادر در تاریخ نواحی شرقی در این عصر به شمار می رود . در این مدت ، ناحیه مذکور به توسعه حقیقی از لحاظ عمران و فلاح مشغول بود . در همان عهد ، طرز آبیاری به وسیله قنوات زیر زمینی - از جمله در واحه های جنوبی

مصر - معمول گردید . هنر هخامنشی به نواحی بسیار دورتر از سرحدات ایران رسید : نفوذ آنرا در مصر ، قبرس ، سواحل بحر اسود ، و مخصوصاً در سکاییان^۱ می توان دید . هخامنشیان محیطی مساعد برای توسعه عام به وجود آوردند ، و ما می دانیم که در زمان داریوش منجمی بزرگ از مردم بابل بنام نبوریما^۲ در باره خسوفهای ماه مطالعاتی به عمل آورد ، و موفق به محاسباتی دقیقتر از محاسبات بطلمیوس^۳ و کپرنیکوس^۴ گردید . نیز میتوان از منجم دیگر بنام کیدینو^۵ از مردم سیپار^۶ نام برد ، که در حدود اواخر عهد شاهنشاهی تقدّم اعتدالین را کشف کرد ، و موفق به محاسبه صحیح طول سال گردید ، و در محاسبه او فقط هفت دقیقه و شانزده ثانیه اشتباه دیده می شود .

هخامنشیان وطن پرستی شدید را کنار گذاشتند ، و به عنوان نوعی امتیاز جهت مصالح شاهنشاهی ، زبانی غربی - یعنی آرامی - را به منزله زبان رسمی مملکت وارد کردند ، و الفبای آنرا پذیرفتند . بعلاوه این زبان را به هند بردند ، و در آنجا نیز تحت نفوذ زبان مزبور ، خرشتی^۷ - قدیمترین الفبای هندی که شناخته شده - توسعه یافت . در هند هم هنر و معماری هخامنشی آثار خود را باقی گذاشته است : حفریاتی که در پتنه^۸ به عمل آمده ، آشکار کرده که کاخهایی که در زمان سلسله موریای ساخته شده ، تجدید مطالعی از طرح کاخهای تخت جمشید است . سنن هندی یاد کارهای بانیان ایرانی را - که در تخیل عامه منظره تیتانها^۹ را به خود گرفته - حفظ کرده اند و این امر وجود آثار نفوذ هخامنشی را در هنر موریای و همچنین در

۱- Scythes (Scythian ت. ۱.) ۲- Nabu-ri-mannu ۳- Ptolémée (Ptolemy)

۴- Copernic (Copernicus ت. ۱.) ۵- Kidinnu ۶- Sippar ۷- Kharoshthi

۸- Patna ۹- Maurya ۱۰- Titans در اساطیر یونانی پسران آسمان و زمین اند . آنان ضدخدایان عصیان کردند و خواستند با انباشتن کوهها بر روی یکدیگر به آسمان حمله برند ، ولی ژوپیتر آنانرا با صاعقه بسوخت . در ادبیات این هیاکل برای مساعی کسانی که به کارهای ناممکن دست می یازند به عنوان مثل به کار رود (م.)

گنداره^۱ می‌رساند .

علاوه بر این ، دانشمندان معتقدند که از تماس بین زبان پارسی و زبان اقوام جدید مجاور درهٔ سند ، « برای محاورهٔ فائحان و مغلوبان ، يك قسم لهجهٔ مخلوط به سبك زبان اردو » ایجاد شد .

هخامنشیان که در امور دینی با دیدهٔ اغماض می‌نگریستند ، و خود آنان هم به توحید متمایل بودند ، عملاً به اقوام موحد - که در رأس آنها یهودیان بودند - توجه داشتند . اگر دین ، جامعه ، و حتی دولت یهود توانست پایدار بماند و بعدها پیشرو مسیحیت گردد ، تا حد بسیار مدیون سیاست خیرخواهانهٔ ایران هخامنشی است . دین هخامنشی در خارج ایران هم بی‌تأثیر نبوده است . دانشمندان بر آنند که دخول آیین اناهیته^۲ (ناهید) به وسیلهٔ اردشیر دوم صورت گرفته است ، و پرستش پیکرهای او در معابد شوش ، تخت جمشید ، هگمتانه (همدان) ، بابل ، دمشق ، ساردس^۳ و بلخ ، می‌بایست به اتحاد همهٔ اقوام شاهنشاهی تحت يك آیین مشترك - که آثار آن مدتی دراز در میان ملل آسیای صغیر زنده ماند - یاری کرده باشد .

از سوی دیگر ، دین هخامنشی از شمال غربی تجاوز کرده به کاپادوکیه^۴ و سپس به کیلیکیه^۵ - که در آنجا دزدان دریایی آیین میترا^۶ (مهر) را پذیرفتند - نفوذ کرد .

آیین اخیر ، بعدها در میان سپاهیان رومی دین غالب به شمار میرفته ، علاوه بر این اعتقاد قدیم سامی به نوعی بقای بعد از مرگ ، توسط ایرانیان به اعتقاد ابدیت تبدیل شد^۷ ، و آن در معتقدات یهودی نفوذ نمود ، و آیین زرتشت به وسیلهٔ این مصفاة

۱ - Gandhara - ۲ - Anahita - ۳ - Sardes (Sardis ت. ا.) - ۴ - Cappadoce (Cappadocia ت. ا.) - ۵ - Cilicie (Cilicia ت. ا.) - ۶ - Mithra - ۷ - رك .
مقاله مترجم ، هورقلیا ، در مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران ۳۱۶ ص ۲۷-۲۸ (م).

در حکمت الهی مسیحی تأثیر کرد .

هخامنشیان از لحاظ فرهنگ مادی و معتقدات دینی و فرهنگ معنوی نخستین کسانی بودند که صور و افکار را بین شرق و غرب مبادله کردند . آنان تقریب این دو جهان را با تمدنهای آنها تحقق دادند ، و بدین وجه برای آینده ، طریقی را که جهان ایرانی میبایست در آن راه سپر گردد ، هموار کردند .



پاسارگاد ، آرامگاه کوروش

فصل چهارم *

فرب ضد شرق و هکس العمل مشرق

پایان شاهنشاهی هخامنشی

اسکندر کبیر

قتل اردشیر سوم ، صفحه شطرنج سیاست جهان را ، در زمانی که نیروی جدید - مقدونیه - دست به بازی می یازید ، سرنگون کرد . در مقابل ایران ، که پادشاه جوان آن ملعبه خواجهگان مقتدر است ، فیلفوس بر تخت سلطنت نشسته ، واتحادیه ای شامل یونان متحد به وجود آورده ، و سپاه نیرومند مقدونیه را که متکی به جہازات یونانی است ، مجهز کرده است . خود او نیز ، بزودی بر اثر ضربه دشنه یاغیان - که دربارشوش در آن بی دخالت نبود - از پادر آمد ، و پسرش اسکندر جانشین او گردید . اسکندر با تهور جوانی خود ، کاری را که پدر آغاز کرده بود ، دنبال نمود .

بر تخت شاهنشاهی ایران ، پسر اردشیر مسموم شد و در گذشت ، و یکی از خویشاوندان او به نام داریوش سوم کدمان^۱ جانشین وی گردید . این مرد متهور ، اگر برای نخستین بار در تاریخ کشور خویش ، رقیبی - که شامل همه یونانیان متفق بود - نداشت ، شاید میتواندست مملکت خود را نجات دهد . محقق است که یونان به اجبار متفق شده بود ، ولی نابغه ای در رأس جنگجویان مقدونی خود ، آنرا رهبری میکرد .

خطای بزرگ کدمان آن بود که بر اثر غرور سلطنت مقتدر خویش ، اسکندر جوان را خوار شمرد ، و ارزش قوای او را اندک پنداشت .

محاربه‌ای که بین طرفین در میگیرد ، در مثلثی وسیع - شامل شاهنشاهی پارسی یونان که از چند مدینه مشکل است ، و حکومت جوان مقدونی - محدود می‌باشد . ایران هنوز همه منابع خود را در دست دارد . محقق است که در موارد متعدد ، وی ضعف خود را به دنیا نشان داده است ، از جمله هنگامی که سرداران وی نتوانستند از مراجعت کسنفون^۱ و ده هزار سرباز یونانی وی جلوگیری کنند ، یا آژیلاس^۲ را از تسخیر همه آسیای صغیر - تقریباً - تا رود قزل ایرماق^۳ مانع آیند ؛ بدبختیهای متعددی که در جنگهای مصر گریبانگیر وی شد ، و شکستهای آن در قبرس حیثیت سپاهیان وی را در نزد دشمنان تضعیف کرد . گاهی اتفاق می افتاد که پادشاهی مقتدر بود ، ولی طرز استفاده از سپاهیان خود را نمیدانست ، و تصمیمات او بطلی بود و اجرای او امرش به موانع برخورد میکرد . اگر در گذشته ، شاهنشاهی ایران در محاربه خود با یونان پیشرفتی داشت ، بخش اعظم آن مدیون نفاق بین یونانیان بود . از دیر باز به این طرف ، شجاعت مزدوران یونانی و تجربه فرماندهان آنان ، نقش مهمی را در فتوحات ایفا میکردند . با هر یک از این فرماندهان ، یکی از نجبای ایرانی که سمت ریاست عالیه بر او داشت - هر چند که غالباً کارشناس نبود - همراه میشد ، و اختلافات ناشیه موجب تضعیف عمل می گردید . تسلط پارسیان در غالب نواحی شاهنشاهی قابل تحمل بود ؛ روش حکومت مزجی بود از « روش قدرت و حسن نیت » . کمتر تصور می رفت که روزی ایران بتواند یونان را تصرف کند . از سوی دیگر ایران ، غالباً برای دفاع ، وسایل لایتناهی داشت ، و مساعی اسکندر در راه تسخیر آن سهل نمی نمود .

یونان بین دو جریان افکار تقسیم شده بود: طبق عقیده بعضی، اطاعت و تبعیت یونانیان آسیا به شاه بزرگ، به منزله تحقیر و توهینی برای اینان - که در نظر ایشان نژادی عالی داشتند - به شمار میرفت. بنابراین، اگر هلنیان خود لایق تحقق بخشیدن وحدت و وحدتی که باید قدرت لازم را برای آزاد کردن برادرانشان از بندگی ایجاد کند نیستند، چه اهمیتی دارد که مقدونیۀ یونانی شده باین هدف دست یابد؟ آسیای صغیر تا خط کیلیکیه^۱ به سینوپ^۲ باید از شاهنشاهی ایران مجزا گردد. اگر این ناحیه آزاد شود، این توده مواج مزدورانی که عنصری برای ایجاد اغتشاشات میباشد، استقرار و ثبات خواهد یافت، و از سوی دیگر آنان با غرب مراکز معمور تجارتهی مرتبط خواهند شد و بازارهای جدیدی برای توسعه اقتصادی یونان ایجاد خواهند کرد.

در نظر گروه دیگر یوغ پارسیان چندان موخش نیست. شهرهای یونانی آسیای صغیر خوشبخت اند، و کمتر از زمان ادوار کوتاه «استخلاص» آنها به دست سپاهیان یونانی، رنج می برند. شاه بزرگ دور است، و تحمل قدرت او آسانتر از تحمل تسلط مقدونیان خشن میباشد. این اندیشه که جنگی انتقام آمیز ضد ایرانیان، میتواند مزد تفوق مقدونیان باشد، و وحدت یونان ممکن است تحت تسلط سلسله ای خارجی تحقق یابد، به نظر این گروه منفورتر از مشاهده برتری ایران می آمد. کشور اخیر از دیر باز خود را فاعل مختار سکنه یونان معرفی کرده بود، و تمجید نیروی فرمانروایی مقتدر در مقابل قدرت ناپایدار توده های مردم، حتی در معتقدات مکاتب عظیم فلسفی عصر نیز انعکاس یافته بود.

مقدونیه - که کشوری از لحاظ فلاحی عالی بود - وجوه مشترکی با ایران، مخصوصاً با پارس - که هسته مرکزی شاهنشاهی را تشکیل میداد و مبین وجهه سیاسی و «ستون فقرات نظامی» کشور به شمار میرفت - داشت. سکنه مقدونیه، مانند

ایران ، به قبایل و خاندانها تقسیم شده بود ، و آنها تحت فرمان رؤسای نجیب ، مالک زمینهای وسیع ، بودند . دهقانان آزاد بودند . در فوق همه افراد پادشاه قرار داشت که قدرت دینی ، قضایی و نظامی در دست او بود .

فیلفوس توانست تشکیلات مملکت را از نو منظم سازد ، و با اجتماع ملت در گرد تاج و تخت ، به سلطنت نیرو دهد . نظم و نسق عظیم وی ، ایجاد قشونی بود که در آن مقدونیان آزاد ، بدون آنکه ارتباط خود را با قبایل قطع کنند ، فالانتر^۱ و نجبا ، سواره نظام مشهور را تشکیل میدادند . در حالت جنگ ، دیگر مثل سابق ، نجبا با دسته‌های خود دخالت نمیکردند ، بلکه قشون شاه بود که تحت فرماندهی صاحب منصبان منتخب او شرکت میکردند . در زمانی که پسر فیلفوس جانشین وی گردید ، ملت و مخصوصاً سران قوم - که هیأت منتخب را تشکیل میدادند - برای پیروی از قهرمان جوان و تحقق فتوحات عظیم تحت فرماندهی وی ، آزموده شده بودند .

غالباً اقدام اسکندر راضد شاهنشاهی ایران به عنوان « غزوه » تلقی میکنند . در حقیقت ، بعض آثار شباهت بین این هجوم یونانیان به آسیا تحت قیادت اسکندر و بسط اروپاییان در قرون وسطی^۲ ، موجود است . اندیشه‌ای که جنبش اخیر بر آن اتکا داشت و هدف غایی نجیبانه آن ، نجات امکنه مقدسه بود ، اما قوه محرکه آن بیشتر دنیوی و ناشی از تمایل بارون‌های^۳ فرانسوی به فتوحات ارضی ، بعلاوه منافع تجارتنی جمهوریهای بحری ایتالیایی بود . اسکندر ، که شاید در عصر خود تنها کسی بود که می‌توانست کمال مطلوب « پان هلنیسم »^۴ را تحقق دهد ، اقدام

۱- Phalange (در یونانی Phalagx ، گروه سربازان نیزه‌دار سنگین اسلحه . م.) ۲- مراد

جنگهای صلیبی است (م.) ۳- Baron عنوان نجبای فرانسوی ، بالانتر از « شوالیه » و

پایین‌تر از « ویکونت » (م.) ۴- Panhellénisme مسلک طرفدار توسعه جهانی یونانی (م.)

خود را به فتوحات در تحت رایت نجات یونانیان از یوغ ایرانیان انجام داد، در همان زمان که نجبای مقدونیه رؤیای فتوحات را برای افتخار و غنیمت میدیدند و بعضی عناصر یونانی امیدوار بودند که دایره تجارت آنان به بازارهای ثروتمند مشرق کشیده شود.

پادشاه جوان از نفاقها و ستیزه‌های داخلی که موجب تفرقه یونانیان شده بود، غفلت نداشت. در هر حال وی میبایست کار پدر را تعقیب و تکمیل کند. اعمال درخشانی انتظار او را میکشید. وی به عنوان منتقم یونانیان - و علی‌رغم ایشان - قدم پیش گذاشت، هر چند که بیش از همه منافع مقدونیه خود را در نظر داشت. اعلامیه‌ای خشن خطاب به هلنیانی که تحت نظر اعمال پارسی کار می‌کردند، مبنی بر وفاداری آنان نسبت به اتحادیه‌ای که وی را در رأس غزوه قرار داده بود، صادر شد. اسکندر، برای اطمینان از عقب، دستور داد تیس^۱ را - که مردم آن ساخلو مقدونی را به قتل رسانیده بودند - بسوزانند و سکنه آنرا به بردگی بفروشند. در نتیجه «اتحاد» وی با یونان جمعاً ۷۰۰۰ تن سرباز با جهازات ضعیف اثینی (آثنی) - که بر اثر فقدان پول بزودی آنرا منحل کرد - به یاری او رسید. از لحاظ قهرمان هدف مقدس هلنیسم^۲، پشتیبانی که جهان یونانی از او کردند، کاملاً بخل آمیز بود. اسکندر، با سپاه اندک خود، که تقریباً همه آنرا مقدونیان تشکیل می‌دادند، و ستاد خویش - که در آن دانشمندان، مورخان، جغرافی‌دانان، گیاه‌شناسان هم شرکت داشتند - با کشتی از داردانل^۳ - در همانجا که خشیارشا سابقاً سربازان خود را از روی پل عبور داده بود - گذشت. از نخستین شهرهایی که تصرف شدند، شهر تروا^۴ را باید نام برد. اسکندر در این شهر برای ارواح قهرمانان یونانی قربانی کرد، و با این عمل بر شروع جنگ جدید ضد آسیا صحنه گذاشت.

۱ - Troy (ت. ا.)

۲ - Dardanelles

۳ - Hellénisme

۴ - Thèbes

داریوش این اقدام را - که ضعیف تر از اقدام فیلفوس می نمود - جدی تلقی نکرد. اطمینان وی از موفقیت خویش چندان بود ، که دستور داد اسکندر را مقید کنند و بدشوش برند . سپاهی - مرکب از سربازان بومی ، سواره نظام پارسی و مزدوران یونانی - که اندکی قویتر از قوای مقدونی بود ، برای جلو گیری وی اعزام گردید . فرمانده یونانی که در خدمت پادشاه ایران بود ، محتاط تر بود و پیشنهاد کرد که اسکندر را به داخل مملکت بکشانند ، و سپاه ایرانی عقب نشینی کند ، و در عقب خود « خاك سوخته » به جای گذارد ، اما این پیشنهاد رد شد . شهر بانان - بعکس - در پی جنگی بودند که فتح در آن به نظرشان سهل می نمود ، و بدین وسیله به نقشه های اسکندر مساعدت کردند . نخستین تلاقی در کرانیكوس^۱ رخ داد . سپاه ایران مغلوب شد ، اما جنگ مزبور ، محاربه ای کوچک بود ، و پادشاه جوان مقدونی نزدیک بود زنده کی خود را از دست بدهد^۲ ، بقایای سواره نظام پارسی تعقیب نشدند ، اما مزدوران یونانی تحت محاصره^۳ مقدونیان قرار گرفتند ، و به عنوان خاین نسبت به هدف هلمنیان^۴ تنبیه شده ، تقریباً همه به قتل رسیدند . جاده آسبی صغیر باز گردید .

شهرهای یونانی ، یکی پس از دیگری ، تسخیر شد ، و آزادی آنها اعلام گردید . اما در بین آنها ، شهرهایی مانند هالیکارناسوس^۵ وجود داشت که خواستند نسبت به شاه بزرگ وفادار بمانند . و بدین وسیله ثابت کردند که یوغ پارسیان برای آنان سنگین نبوده است . هالیکارناسوس در مدت محاصره دچار حریق گردید . اقدامات جهازات شاه بزرگ برای قطع رابطه اسکندر از مبادی وی در اروپا ،

۱- Granique (Granicus ت. ا.) ۲- به سال ۳۳۴ ق.م. ، رك. پیرنیا « ایران باستان »

ج ۲ ص ۱۲۵۰ به بعد (م.) ۳- رك. پیرنیا « ایران باستان » ج ۲ ص ۱۲۵۲ (م.)

۴- Halicarnasse (Halicarnassus ت. ا.)

به شکست منجر شد. اسکندر پس از عبور از آسیای صغیر و تجدید نظم اداری این منطقه بر مبنای سه جانبه‌ای که ایرانیان ایجاد کرده بودند: شهریان (والی)، فرمانده سپاه، و رئیس مالیه؛ داخل کیلیکیه^۱ شد، و در طول ساحل حرکت کرد، و نزدیک دروازه‌های کیلیکیه، درایسوس^۲ خود را برابر سپاهیان داریوش یافت^۳. بار دیگر، ایرانیان از لحاظ تدبیر حرب هر تکب خطایی شدند که برای شاهنشاه گران تمام شد: شاه به جای اینکه طبق توصیه^۴ يك تن مقدونی فراری منتظر سپاه اسکندر باشد، خود به مقابله^۵ او شتافت. سپاه ایران در مقابل ضربات مقدونیان تاب مقاومت نیاورد، و داریوش چون شکست سپاهیان خود را دید، ترك محاربه گفت و فرار کرد (ص ۵۹). پارمنین^۶ خود را به سرعت به دمشق رسانید، و آن شهر را تسخیر کرد، و در آنجا محمولات خانواده شاهی را به دست آورد. مادر داریوش وزن و فرزندان وی به دست اسکندر افتادند، و او نسبت به آنان با احترامی که شایسته ایشان بود، رفتار کرد. سپاهیان مقدونی نیز غنائم بسیار در آنجا به دست آوردند. و نیز سفرای اسبارطه، اثینه، و تبس را که برای عقد معاهده با شاه ایران بدانجا آمده بودند در دست آنان افتادند، و این امر ثابت می‌کند که در نظر مردم هلاک^۷ جنبه یونانی غزوه مزبور چقدر اندک بوده است.

منظوری که فیلفوس تعقیب میکرد، به دست اسکندر تحقیق یافت: یونانیان آسیای صغیر آزاد شدند، و قسمت غربی شاهنشاهی به تصرف فاتح جوان درآمد. اعمال درخشان دیگری منتظر او بود. اسکندر به تعقیب داریوش پرداخت، و تصمیم گرفت فتح قسمتهای شرقی شاهنشاهی را، برای تأمین عقب جبهه، به تأخیر اندازد. وی شهرهای فینیقیه را در حصار گرفت، و آنها تسلیم شدند، و در زمانی

۱- Cilicie (Cilicia ت. ا.) ۲- Issus ۳- سال ۳۳۳ ق. م. ، رك. پیرنیا ، د ایران باستان، ج ۲ ص ۱۳۰۹ به بعد (م.) ۴- Parménion (Parmenio ت. ا.) ۵- Hellade نام اصلی یونان (م.)

که مارا تسی^۱ را تصرف نمود ، نخستین نامه داریوش را دریافت کرد . داریوش در این نامه بدو پیشنهاد دوستی و اتحاد کرده و آزادی خانواده خود را در مقابل مبلغی هنگفت خواستار شده بود . اسکندر بدین نامه - که باب مذاکرات سیاسی را افتتاح کرده بود - جواب رد داد ، و به شاه تکلیف کرد او را سلطان خود بشناسد . فرمانده کل قوای اتحادیه قرنطی^۲ خود را درباره سر نوشت پادشاه مقتدر فعال مایشا خوانده بود .

از میان همه شهرهای فینیقیه ، فقط تیر^۳ مقاومتی لجوجانه نشان داد ، و در نتیجه هفت ماه کار اسکندر را به تأخیر انداخت . در هنگام این محاصره ، وی نامه دوم را از داریوش دریافت داشت . پادشاه ایران برای نجات خانواده اسیر خود پیشنهاد کرده بود فدیهای هنگفت بپردازد ، از سرزمین‌هایی که تارود قزل ایرماق^۴ ممتد بود صرف‌نظر کند ، و دختر خود را به ازدواج اسکندر در آورد . در شورای «یاران» اسکندر بعضی آراء موافق با این پیشنهاد بود ، اما در نظر فاتح ، هدف محاربه ، سلطنتی جهانی بود که در آن حایی برای دوشاهنشاه نبود ، پس مجدداً به پیغام داریوش پاسخ رد داده شد .

تیر سقوط کرد ، و مغلوبیت آن موجب انهدام تفوق بحری و تجارتی فینیقیه گردید اسکندریه^۵ - شهری جدید که اسکندر بنا کرد - جانشین تیر گردید ، و همچنین نیروی دریایی یونان جانشین نیروی دریایی آسیایی شد .

اسکندر باز دوماه در کنار دیوارهای غزه^۶ که در آنجا مجروح شد - سپری کرد ، سپاهیان مقدونی وارد مصر شدند ، و ندهتها مقاومتی ندیدند ، بلکه بومیان آن سرزمین ایشان را فرا خواندند ، زیرا کینه‌ای که بر اثر فشارهای عهد اخس^۷

۱ - Marathos ۲ - Corinthe یکی از مدینه‌های مشهور یونان قدیم (م).
 ۳ - Tyr (Tyre ت. ا.) ۴ - Halys ۵ - Alexandria (Alexandrie ت. ا.)
 ۶ - Gaza ۷ - Ochos

نسبت به ایران، در دل گرفته بودند، آنانرا با اسکندر متحد می ساخت. اسکندر معبد آمن^۱ را دیدار کرد. در آنجا خدای بزرگ بدو اعلام داشت که وی پسر اوست، و هائف آن معبد برای وی، تسلط بر جهان را پیش بینی کرد. اسکندر، به عنوان فرعون قانونی، مراسم مخصوص را در معبد کرنک^۲ به جای آورد، و امور اداری آن کشور را منظم ساخت، و مزایایی به مصریان داد. وی قوای نظامی را در دست مقدونیان گذاشت، و سپس به طرف بین النهرین حرکت کرد. اسکندر، بدون آنکه داریوش - به علل نامفهوم - در سواحل فرات و دجله مقاومتی نشان دهد، از آن دو شط عبور کرد.

داریوش، پشت به کوههای ایران کرده، با جمع آوری حداکثر قوایی که وسایل موجود بدو اجازه می داد، خود را آماده دفاع نهایی از کشور خویش کرد، اما پیش از سنجش قوای حریف، بر آن شد که سوّمین بار، با مذاکرات سیاسی، شاهنشاهی را نجات دهد. شاه که به شدت از مرگ زنش - که اسکندر دستور داده بود تشییع جنازه شاهانه ای از او به عمل آورند - متأثر، و از بقیه افراد خاندان خود - که هنوز هم اسیر بودند - جدا مانده و بر اثر مغلوبیتهای نظامی درهم شکسته بود، به اسکندری پیشنهاد کرد که فرات به منزله سرحد دوشاهنشاهی تلقی شود، و این امر به عنوان جهاز دخترش باشد، و قبول کرد که پسرش به منزله گروگان نزد اسکندر بماند. و ۳۰۰۰۰ تالان برای آزادی مادر و دودخترش پردازد. بنابراین، قدرت او با اسکندر - که داماد او می گردید - تقسیم میشد و اسکندر در سلطنت شریک داریوش به شمار میرفت. جواب رد پادشاه مقدونی، بار سوم، به همه اقدامات پایان بخشید، و دو قشون در کوکمل^۳ یا «مرتع شتران» نزدیک اربیل^۴ در دامنه جبال آشور،

۱- Ammon ۲- Karnak ۳- Gaugamela، در ۳۳۱ ق. م. ر. ک. پیرنیا، ایران

باستان، ج ۲ ص ۱۳۷۷ به بعد (م.) ۴- Arbells (Arbela) ت. ا.

مواجهه گردیدند .

يك بار ديگر ، درست مانند زمان خشيارشا ، سپاهيان ايران بدايالات تقسيم شده بودند. فرماندهي آن در فنون نظامي ، مخصوصاً از زمان فيلفوس به بعد، بهيچوجه ترقی نکرده بود . داريوش در قلب قوی از سپاهيان جاويد محاط بود، و مزدوران يونانی گرداگرد آن را فرا گرفته بودند .

منابع تاريخی نامهای بزرگترین نجبای ايران را ذکر می کنند ، که جرأت شایان تقدیر ایشان در محاربه ابدأ از پدرانشان – که شاهنشاهی ايران را فتح کرده بودند – کمتر نبود ، ولی همه آنان از فنون جدید حرب بی بهره بودند . گردونها و فیلهای آنان تأثیری اندك داشت . داريوش در نتیجه شکست یافت و به سوی هگمتانه (همدان) فرار کرد، بدون آن که فرار او محاربه را پایان بخشد . سپاهيان ايران شرقی تاپاسی از شب گذشته ، مقاومتی قهرمانانه کردند . بهر حال جنگ بد پایان رسید . محققاً اسکندر ، هنوز برای آرام کردن نواحی مختلف شاهنشاهی ايران ، سالها باید سپری کند ، اما از این لحظه به بعد قسمتی از رعایا او را به عنوان شاهنشاه می شناسند . شکست در محاربه ، درد داريوش بسیار مؤثر افتاد ، چه برای او ترك سپاهيان ، با ترك تاج و تخت یکسان بود .

ورود اسکندر به بابل – که در آنجا برای او گل نثار کردند – به منزله فتحی بود . وی شهربان ایرانی شهر مزبور را مجدداً به شغل خود برقرار کرد و دستور داد بار دیگر مبعد بعل^۱ را که خشيارشا خراب کرده بود ، بسازند . شوش بدون جنگ تسلیم شد . اسکندر در آن شهر خزیندهای هنگفت در قصر یافت . خانواده داريوش که از پی سپاهيان يونانی می آمدند ، در همان قصر مستقر گردیدند . شهربان آنجا نیز به شغل خویش ابقاشد ، اما به جای فرمانده قلعه و گنجور ، مقدونیان گماشته شدند .

از سابق در ضمیر پادشاه جوان مقدونی این فکر پخته شده بود، که او با يك مشت مردم مقدونی نخواهد توانست بر این شاهنشاهی بزرگ - که وی قسمتی از آنرا فتح کرده بود - حکومت کند، بلکه باید به عنصر ایرانی مقامی را که شایسته اوست بدهد. مخلوط کردن اقوام در قشون، مقدمه امتزاج آنان در شاهنشاهی است. نیز اسکندر فرمان داد سپاهی مرکب از ۳۰۰۰ جوان ایرانی تشکیل دهند تا بدطرز نظام غربی تربیت شوند.

هنگام خروج از شوش، اسکندر ایران به معنی اخص را، با جبال آن که مسکن قوم ممتاز بود، در برابر داشت. قوم مزبور میتواند با اجاجت در مقابل او مقاومت ورزد. ولی مقاومتی بدون تمرکز ابراز شد، و بعدها هم از طرف آنان خطری بروز نخواهد کرد. اسکندر بر اثر روش، اطوار، شخصیت و اعتبار خویش، به سرعت موفق شد که اکثریت عظیم ایرانیان را دور خود جمع کند. در حقیقت وی به عنوان جانشین داریوش وارد نجد ایران گردید. مقاومتی که سپاهی تحت فرماندهی والیی^۱ در «در بندهای یارس» نشان داد، امری فرعی بود. اسکندر به تخت جمشید وارد شد، و در آنجا گنجینه‌ای جدید منتظر وی بود. دیگر مسأله غزوه در بین نبود؛ اسکندر چهار ماه آنجا اقامت گزید، چند سفر جنگی برای مطیع ساختن کوهستانیان به عمل آورد، مقبره کوروش را دیدار کرد، و دستور داد در آن تصرفی نکنند. در اواخر ایام اقامتش، حادثه‌ای شدید موجب شد شهر شاهی دچار حریق گردد. آیا اسکندر مستمماً دستور این تخریب را برای گرفتن انتقام ائینه (آتن) - که خشیارشا آنرا خراب کرده بود - صادر کرد، چنانکه برخی بر این عقیده‌اند؟ آیا این عملی سیاسی و حاکی از مفهومی است که بدان وسیله شاه جوان مقدونی، خواسته است هاله افتخار آمیز هخامنشیان را خاموش سازد؟ یا چنانکه برخی دیگر معتقدند، حریقی غیر ارادی بود

۱- مراد آریوبرزن Ariobarzane است؛ ر.ک. پیرنیا «ایران باستان» ج ۲ ص ۱۴۱۳ به بعد (م).

کد بر اثر عدم احتیاط ، طی بدلی از مجالس باده نوشی وحشیانه - کد گاه شاه جوان با یاران و زنانی که همه جا همراه او بودند تشکیل می داد . به وسیله مشعلی که در دستی لرزان بود ، یا بر اثر عکس العمل باده نوشی عارفانه ایجاد شد ، وشعله آن به یکی از پرده های عالی کاخ اصابت کرد ؟ این لااقل توجیهی است که هنر عهد باستان در تعبیر علت حریق تخت جمشید ، خوش داشت بیان کند^۱ .

اگر انتقامی سیاسی میبایست اجرا گردد ، شوش بیش از تخت جمشید مستحق این مجازات بود ، زیرا شوش پایتخت جهان بود . آنجا بود که همه کسانی که با سیاست یونانی شاه بزرگ تماس داشتند ، برای تعظیم می آمدند : سفرا ، پادشاهان مخلوع ، سیاستمدارانی که در خطر افتاده بودند . به نظر میرسد که یونانیان از وجود تخت جمشید - که حتی يك بار هم در منابع غربی پیش از اسکندر ذکر نشده - بی اطلاع بوده اند . و چرا اسکندر میبایست در صدد تخریب چیزی که در آن زمان بدخود او تعاقب داشت بر آید ؟ چه وقتی که او وارد تخت جمشید شد ، دیگر به منزلت دشمن یا فاتح به شمار نمی رفت ، بلکه به منزلت داماد آینده داریوش ، جانشین آخرین پادشاه هخامنشی - که وی انتقام مرگ اندوه بار او را با مجازاتی سخت در پاره قاتل خواهد گرفت - تلقی میکردید . رفتار او در برابر خاندان شاهی و ملت ایران هیچگونه ابهامی ندارد . اسکندر هرگز در طی جنگهای خود ، نواحی متصرف را به صورت بیابان در نمی آورد ، وسکنه ولایات را در خون غرقه نساخت ، وشهرهای آنان را منهدم

۱. گروهی از دانشمندان برخلاف این عقیده اند ، آقای آندره گدار دلایل قابل توجه خود را مبنی بر رد این پندار در *Le Lézard* آورده اند : André Godard, «Persépolis» Editions de l'Institut Franco-iranien, Téhéran, 1950 و ترجمه عین تقریر آقای گدار در مجله یادگار سال چهارم شماره ۱-۲ در تحقیق علت حریق تخت جمشید درج شده ، ومرحوم بیرنیا در ایران باستان ج ۲ ص ۱۴۱۹-۲۹ روایات مورخان قدیم وبعض دانشمندان معاصر را در این باب یاد کرده است (م).

نکرد^۱ چنانکه ایران بارها در طی مهاجمات بدخارج این اعمال را انجام داده بود.^۲ ولتر^۳ حق داشت بگوید که اسکندر بیش از آنچه که دیگر فاتحان آسیا خراب کردند، شهر بنا نمود. وی عمال اداری ایرانی را در شغل خود باقی گذاشت؛ جوانان مملکت را به طرف خود جلب کرد، و آنان در افتخارات نظامی آینده با او شرکت خواهند کرد، و با مقدونیان در سر نوشت شاهنشاهی متساویاً شریک خواهند شد. نه تنها او هرگز به فکر تخریب تمدن پارسی نیفتاد، بلکه بعکس در صدد امتزاج دو جهان - یونان و ایران - بود، و آن کمال مطلوبی بود که هنوز هم در نظر متمدن ترین افراد زمان ما طراوت و تازگی خود را حفظ کرده است. در زمانی که اسکندر در تخت جمشید اقامت داشته، آنگاه که همه مقاومت داریوش محوشده بود، ایران و شاهنشاهی آن بدو تعلق داشت، هیچ چیز موجب آن نبود که وی جهان رؤیاهای خود را بر بنیاد خاکستر بنا نهد، اسکندر، خدایگان ایران، و «آخرین هخامنشیان» به شمار میرفت.

چون اسکندر اطلاع یافت که بسوس^۴، نایب السلطنه بلخ، داریوش را محبوس کرده به سوی مشرق می برد، به تعقیب او پرداخت. وی در حدود دامغان به اردوی فراریان رسید، و در آنجا داریوش را بر اثر ضربت خنجر شهربان تابع خود، مرده یافت.^۵ طبق روایات، اسکندر جسد پادشاه بدبخت را با جبهه ارغوانی خود پوشانید، و آن را به شوش نزد مادر داریوش فرستاد، و حرکت خود را به سوی مشرق ادامه داد. سربازان دبرین او، پس از چهار سال و نیم سفرهای جنگی. به تصور اینکه شاه

۱- ولی چنانکه مؤلف خود نوشته (ص ۲۰۲) دستور داد شهر تبس را بسوزانند و سکنه آنرا به بردگی بفروشتند (م).
 ۲- در ت. ا. افزوده شده، بهر حال در مورد تحت جمشید باید استثنا قایل شد، چه طبق اقوال نویسندگان قدیم، از جمله دیودورس سیکولاوس Diodrus Siculus، ژوستین Justin و فلوطرخس Plutarch، اسکندر آنرا تخریب و تاراج کرد؛ و همچنین گفته اند وی با سکنه آنجا در نهایت خشونت رفتار نمود.
 ۳- Voltaire ۴- Bessos
 ۵- ۳۳۰ ق. م. رک. پیرنیا «ایران باستان» ج ۲ ص ۱۴۴ (م).

به منظور خود رسیده ، تقاضای بازگشت به وطن کردند ، اما خطابه اسکندر در آنان تأثیر کرد ، و ایشان بالاجتماع قول او را پذیرفته آماده پیروی وی شدند . از این زمان به بعد اسکندر به پرداختن به تجملات دربار شرقی و پوشیدن جامه ارغوانی شاهان هخامنشی آغاز کرد . بنابراین آنگاه مشرق ، فاتح خود را مغلوب کرده بود !

اشغال ایران شرقی ادامه یافت ، چند تن از شهربانان غیرقانونی تنبیه شدند ، و بسیاری از ولایات در شغل خود باقی ماندند . همه جا اسکندر شهرهای جدیدی به نام اسکندریه بنا کرد : درهرات ، درنگ (زرنگ ، سیستان) رخج ، در دامنه های جنوبی هندو کش^۱ ، اسکندریه قفقاز ، که وی زمستان ۳۳۰ - ۳۲۹ را در آنجا به سر برد . ایجاد آرامش و صلح در سرحدات شمالی شاهنشاهی مدتی طول کشید : وی دو سال برای سرکوب کردن عصیان بغدیان جنگید ، و در این مدت ، یاران خود او هم - که به شرقیان که تعداد آنان در اطراف شاه افزون میگردد ، حسادت می ورزیدند - اشکالاتی برای وی فراهم آوردند . بعید نیست که ازدواج اسکندر با رخشانه^۲ ، دختر یکی از رؤسا - که اسکندر نیابت سلطنت بلخ را بدو داده بود - به منظور سیاسی انجام گرفته باشد ، و آن اتحاد با فتنه جو ترین عناصر ناحیه بود . وی با جنگ و ستیز تا سیحون - حدود جهان ایرانیان خانه نشین - پیش راند ، و بفرمود تا خطی از استحکامات و شهری دیگر به نام اسکندریه - خجند امروزه - بسازند .

در بهار سال ۳۲۷ اسکندر مجدداً از هندو کش گذشت ، و به سوی هند فرود آمد . اروپا ، که قبل از اسکندر به حدود تنگه ها متوقف می شد ، سرحدات خود را تا سند رسانید . از شطی که مشخص سرحد شرقی شاهنشاهی ایران بود ، عبور

۱- Hindou-Kouch ۲- (Roxana) Roxane ؛ ایران باستان ج ۲ ص ۱۷۳۶ (م.)

کردند ، و قشون فاتح به هیفاسیس^۱ (بیاس^۲) رسید .

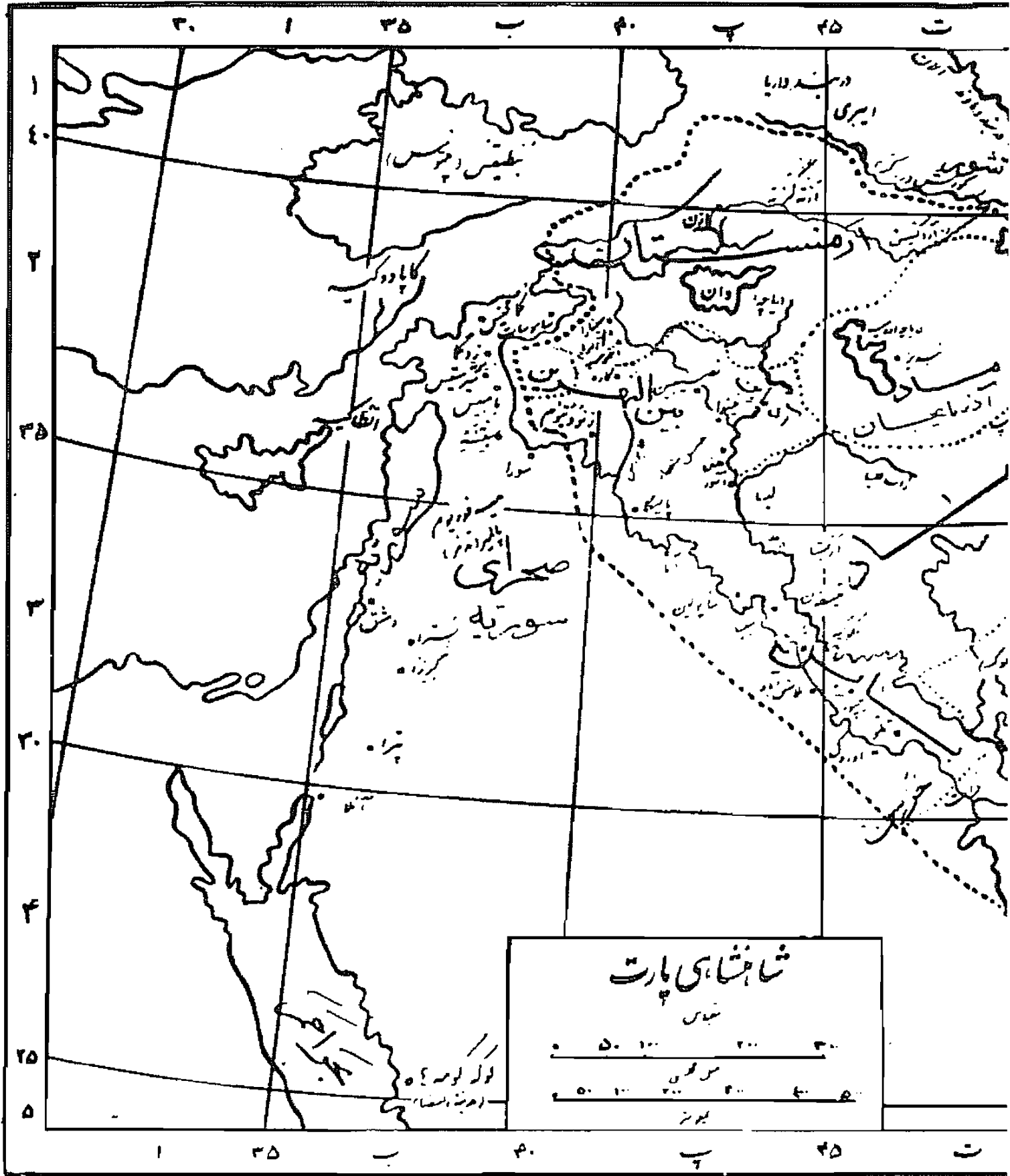
در این موقع سربازان مقدونی به شاه خود اعلام کردند که دیگر حاضر نیستند از او پیروی کنند . اسکندر - گاه با جنگ و گاه به صلح با هندوان - در طول سند حرکت کرد ، و جهازانی تحت فرماندهی امیر البحر^۳ نآرخوس^۴ ترتیب داد که می بایست به خلیج فارس برسد ، و قشون خود را به دو قسمت تقسیم کرد : یک بخش می بایست از راه رخیج بازگشت کند ، و بخش دیگر تحت فرماندهی خود او ، با حفظ تماس با جهازات ، ساحل را تعقیب نماید . اسکندر اجازه مراجعت داد . پس از ماههای بسیار راه پیمایی نوأم با رنج و مشقت - که از جهت تعداد سربازان برای اسکندر گران تمام شد - دو سپاه قرب بندر عباس کنونی به هم ملحق شدند ، و راه خود را به سوی پاسارگاد تعقیب کردند ، نآرتوانند در بهار سال ۳۲۴ به شوش برسند . پنج سالی که اسکندر پس از نخستین اقامت در پایتخت بزرگ سپری کرد ، تصمیم او را در اتحاد دو جهان آن روزی ، راستی تر ساخت . تمرد سپاهیان وی در هند و یاغیگریهای نزدیکترین رفقای نظامی او - که لایق نبودند خود را همطر از افکار فرمانده نایبۀ خویش نمایند - پادشاه جوان را بر آن داشت که در اجرای اعمال سیاسی از نظر وصول به هدفی که تعقیب می کرد ، تعجیل کند . او در هیأت نجبای ایرانی - که پیوسته بر تعداد آنان می افزود - تجدید نظر کرد ، با دختر داریوش ستائیره^۵ ازدواج نمود ، خواهر او را به زوجیت هفستیون^۶ درآورد ، و هشتاد تن از فرماندهان و ده هزار سرباز یونانی خود را به ازدواج با دوشیزگان ایرانی واداشت و برای آنان جشنهایی منعقد ساخت که مدت پنج روز طول کشید .

اسکندر شوش را ترك گفت ، جاده قدیم شاهی را که به هگمتانه (همدان)

۱- Hyphase (Hyphasis ، ا .) ۲- Bias (Beas ، ا .) ۳- Nearchus (Nearchus ، ا .)

۴- Statira ۵- Héphaistion

شماره ۷۷



شاهی پارت

می‌رفت ، تعقیب نمود ، و از آنجا بدسوی بابل رهسپار شد . این آخرین سفرشاهی جانشین هخامنشیان بود . وی اندکی بعد ، بر اثر بیماری در پایتخت قدیم شرق ، در زمانی که همه چیز برای فتحی جدید - یعنی فتح قرطاجنه - مهیا بد نظر می‌رسید ، در گذشت (۳۲۳ ق . م .)

اسکندر آخرین ماههای حیات خود را در تنظیم امور شاهنشاهی خود گذراند . وی ، با الهاماتی عمیق که از افکار شاهان بزرگ هخامنشی در اقدامات خود گرفت ، اصولی جدید - وسیع تر و انسانی تر - در آنها داخل کرد . او تقسیم شاهنشاهی را بدایالات (شهربانی ها) قبول کرد ، و عده‌ای از ولایات پارس را به شغل خود باقی گذاشت . از جمله آنان و الیان بابل ، شوش ، پارتاکی^۱ ، هرات و ماد بود . در ایالت اخیر آتورپات^۲ حکومت می‌کرد . و او نام خود را بدان ناحیه که به آتورپاتکان - آذربایجان امروزه - مشهور گردید ، داد . پادشاه مقدونی از ضعف قدرت مرکزی قدیم - که غالباً نمی‌توانست از استقلال ولایات ممانعت کند - آگاه بود ، و برای جلوگیری از آن ، قدرت را بدو قسمت تقسیم کرد ؛ بدین معنی که علاوه بر والی پارس ، فرمانده قوایی از مردم مقدونیه نصب نمود . اسکندر از همه وسایلی که هخامنشیان برای کسب وحدت آسیا به کار میبردند ، اطلاع داشت هر قدر وی بیشتر می‌رفت بیشتر ازوم انکساء بدملات مغلوب را احساس می‌کرد ، و این سیاست را هخامنشیان - جز بداه کراه - تعقیب نمی‌نمودند . یونانیان و مقدونیان درک نمی‌کردند چرا شاه ، آنان را در همان ردیف ایرانیان - که صداقت و شهامتشان بیش از پیش جلب نظر اسکندر را میکرد - قرار میدهد ، مقاومتی که فاتح مقدونی از جانب دوستان و سربازان خود در برابر او امرش مشاهده میکرد ، شاید بیش از پیش او را بدسوی رعایای جدید می‌کشاند . وی می‌خواست بر اینان سلطنت کند ، همان گونه که مایل

۱- Atropatès

۲- Paractakine) Paratacène (ت. ا.)

بود بر یونانیان و مقدونیان حکومت نماید. اسکندر چون مصر - که مردم آن سلطنت را جز از کوه الهی نمی پذیرفتند - و ایران را - که پادشاه آن میبایست نشأتی از خدا باشد - فتح کرد ، و زاوش - آمن^۱ او را پسرش شناخت ، الوهیت شخص خود را اعلام داشت ، نه بدین منظور که پرستش وی موضوع دینی رسمی گردد ، بلکه به منظور سیاسی این کار را انجام داد تا برای او در نظر مردم مداین یونانی ، قدرتی ایجاد شود . وی پرسکینس^۲ - به سجده افتادن - را به اتباع خود تحمیل کرد ، و آن از مراسم دربار هخامنشیان بود که طبق آن هر يك از تبعه ایرانی در حضور شاهنشاه بزرگ باید به جا آورد ، و مخصوصاً اتباع شرقی وی موظف به اجرای آن بودند .

در زمانی که قشون وی به سند رسید ، فقط يك ربع از سربازانش مقدونی ، و بقیه از اتباع شاهنشاهی ایران بودند . امور اداری مانند امور نظامی شرکت عناصر ایرانی را ایجاد می کرد ، و اسکندر این همکاری را طالب بود ، اما نه بر اساس غالب و مغلوب که منظور هخامنشیان بود - بلکه بر اساس معامله به مثل . علت رفتار ایرانیان را نسبت به شاه جدیدشان ، در همین طرز تفکر باید جست . آنان خود را ملتی مغلوب که بر آن يك تن خارجی حکومت می کرد احساس نمی کردند ، بلکه هنوز خویش را سرور ممالك قبلی می دیدند . اسکندر ، برای اینکه اطمینان بیشتری از صمیمیت آمال خود بدیشان نشان دهد ، راه ورود به حلقه یاران خویش را بر روی آنان باز کرد ، و در آن حلقه برادر داریوش و چند تن از سروران ایرانی را پذیرفت . سی هزار جوان از بهترین خانواده ها تحت نظر استادان یونانی - که زبان یونانی و فنون نظامی را بدانان می آموختند - تربیت شدند . سربازان ایرانی داخل فالانتر گردیدند .

اگر تبجمل وشکوه وجلال شرقی اسکندر، مقدونیان را آزرده خاطر میساخت، به الطاف وی نسبت به شرقیان نیز حسادت ایشان را تحریک می کرد، زیرا آنان می اندیشیدند که این عمل به زیان آنان تمام میشود. از آنجا عصیانها آغاز شد: در ۳۳۰ در درنگ (زرنگ - سیستان)، در ۳۲۸ در مرکند^۱ (سمرقند)، در ۳۲۷ در بلخ، در ۳۲۴ در ایسی^۲. اختلاط نژادها و تمدنها جز تحت تأثیر قوه ای واحد، امکان نداشت عملی شود. مجموع این جنبشها - که تأثیری در شاه جوان نداشت - در طی سنوات سفرهای جنگی وی، هرگز نتوانست هدفی را که وی با اصرار و ابرام تعقیب می کرد، مورد مخاطره قرار دهد: می بایست بدایرانیان همان قدر و مقام را داد که به مقدونیان و یونانیان داده میشد. بنای شهرها و مستعمرات فقط به منظور استقرار ساخلوها و آرام نگاهداشتن اقوام فتنه جو یا سرکش نبود، بلکه همچنین - و مخصوصاً - برای ایجاد تمدنی مختلط بود که در آن دو قوم مذکور متساویاً شرکت داشتند.

تجدید بنای شاهنشاهی که از بالکان تا سند ادامه داشت، ممکن نبود فقط بر مبنای سیاسی و اداری - که کاملاً وابسته به مسایل نژادی بود - محدود شود. شاه بزرگ جدید افکار خود را در این امور اجرا می کرد، و در نتیجه افکار قدیم هبانی قدرت را واژگون می ساخت. اسکندر، بالحق غرب به شرق و تحقق وحدتی که هخامنشیان آرزومند آن بودند، جهشی بزرگ در حیات اقتصادی جهان - که از تقسیمات گوناگون آزاد شده بود - داد. کمتر احتمال می رود که در این حیطه، در مدت عمر بسیار کوتاهی که اسکندر داشته، خط مشی مخصوصی مورد مطالعه قرار گرفته و به مرحله اجرا در آمده باشد. اما وی، با تقلید از پیشینیان خویش، و مانند ایشان، مخصوصاً در تعقیب مقاصد نظامی و اداری، وقت بسیار در طرق ارتباطی،

و بالاخص به طرق کشتی رانی، از شبکه های قنوات^۱ گرفته تا طرق بحری که قاره ها را بهم می پیوست، مبذول میداشت. مسافرت امیر البحر وی نئاخوس^۲، برابر اکتشافات اسکیلاکس^۳ که به امر داریوش انجام گرفته بود. صورت پذیرفت. طرح اکتشاف سواحل عربستان یا بحر خزر - که وی می پنداشت با بحر اسود مرتبط است - بر اثر همین اشتغالات بوده است. طرح استفاده از دریاچه حبانیه را - که در عصر ما تحقق یافته - اسکندر به منظور منظم ساختن طغیانهای فرات و تأمین عمل معمولی قنوات ریخته بود.

اسکندر مانند شاهان هخامنشی به گرد آوردن گنجینه ها نمی پرداخت. وی خزیندهایی را که در پایتختهای شاهنشاهی یافت، تبدیل به پول کرد و پول را متحدالشکل ساخت، و بدین وسیله به مسکوکات شاهنشاهی، و مسکوکات ولایات یا مسکوکات ایالتی خاتمه داد، و چون تنها يك نوع پول در منطقه وسیع شاهنشاهی او واسطه داد و ستد بود، روابط اقتصادی قسمت های مختلف کشور را تأمین میکرد. اسکندر، با سعه صدری که داشت، هدایا و پاداشها را توزیع می نمود، و سپاهیان خود را ثروتمند می ساخت، و در نتیجه همه ممالك خویش - از جمله یونان - را غنی کرد. برای سکنت یونان، راه در آمد دیگری در حیطه شاهنشاهی باز شد: مملکت مزبور که بر اثر جنگهای طولانی فقیر گردیده بود، فرصت یافت که سکنت خود را برای کسب و کاری - غیر از عنوان مزدوری در خدمت شاهنشاه - به خارج بفرستد. بسیاری از شهرهای قدیم سوریه و فلسطین در زمان اسکندر روی تجدد و سعادت دیدند، اما اکثریت یونانیانی که مملکت خود را ترك گفتند، در شهرها و مستعمراتی که پادشاه مقدونی بنا کرد، مستقر گردید، و در قسمتی از آنها، سربازان قدیم و متقاعد، به تساوی جای داده شدند. ایجاد مراکزی در نقاط سوق الجیشی و

۱ - مراده کانالهاست. ترك. ص ۱۵۹ ج ۴
 ۲ - Néarque (Nearchus). ۱.
 ۳ - Scylax

همچنین اقتصادی توجه گروهی معتمنی به از تاجار یونانی را جلب کرد . بازرگانان مذکور در این نقاط مشتریان بسیار از نظامیان و عمال غربی می یافتند ، و به این عده بزودی عنصر ایرانی ، که فریفته زندگی یونانیان و مقدونیان شده بود ، افزوده گردید با افزایش تجارت ، مراکز تجاری سبک قدیم تغییر یافت . جاده ها و قنوات ، و روابط بین شهرها به بازرگانان اجازه میداد که بیشتر در داخل معالک مختلف نفوذ کنند ، و کارهای تجاری را در نقاطی بیش از پیش دور اجرا نمایند ، و وضع اقتصادی خود ناحید را تغییر دهند . بدعلت اطمینانی که نسبت به صلح و امنیت ایجاد شده بود ، بد نظر میرسید که اتحاد سیاسی و اقتصادی ایرانی - یونانی - که روی اصول عالیه ای بنا شده بود ، در آینده مدتی طولانی برقرار خواهد ماند . اما مرگ مؤسس آن - که بر اثر نبوغ خود ، در « سلسله وقایع تاریخی » گسستگی آشکار ایجاد کرد - جهان را بدسوی مقدرات دیگر کشانید .

سلوکیان^۱

شاهنشاهی که اسکندر کبیر بنیاد نهاد ، پس از او پایدار نماند . فکر وحدت شاهنشاهی مزبور بزودی از بین رفت ، و در مدت چهل سالی که متعاقب مرگ او گذشت ، جهان در خونین ترین محاربات بین یاران اسکندر ، فرورفت . همه فرماندهان سپاه یا ولایه بزرگ ، که در مکتب دشوار فیلفوس یا اسکندر - که در آن تبوروشچاعت ، اشخاص را به افتخارات عظیم تایل می کرد - تربیت شده بودند ، آرزومند بودند که ندهمان بر سپاهیان ، بلکه بر اقوام و ملل حکومت کنند . کمال مطلوب اسکندر در جمع آوردن ملل که ، با ترک احساسات ملی ، میبایست جامعه ای واحد ایجاد کنند ، فراموش شد . پس از محاربه ایپسوس^۲ (۳۰۱ ق . م .) تشکیلات سیاسی جهان بر مبنای

سه حکومت نهاده شد: سلطنت مقدونیه در اروپا، سلطنت بطالسه^۱ در مصر، سلطنت سلوکیان در آسیا.

از میان همه جانشینان اسکندر، سلوکوس^۲ بیشتر از دیگران به افکار فاتح مقدونی آشنا بود، و به نظر می‌رسید که برای شناختن و ادراک جهان ایرانی و اتحاد با آن از همکاران خود مستعدتر بوده است. وی از زمان تسخیر شوش، به سمت فرمانده تشکیلات سواره نظام نجبای ایرانی منصوب شد، و آنها را به واحدی متشابه شامل چندین ده هزار جنگجو در آورد. او با اپامه^۳، که از خانواده‌ای از نجبای ایرانی بود، ازدواج کرد. وی سلسله‌ای تأسیس کرد که در آن خون ایرانی با خون مقدونی متساویاً آمزوج گردید. سلوکوس والی بابل شد، و عاقبت شاهنشاهی هخامنشی را - که مرکب از مصر و دنباله سرایش آن که از فلسطین و سوریه جنوبی تشکیل میشد، و چند بخش از سرزمین آسیای صغیر بود - به ارث برد. خود او از متصرفات خویش چیزی به کسی تسلیم نکرد به استثنای چند قطعه که در سرحدات شرقی - رنج و گدزیا^۴ - به چندراگوپتا^۵ پادشاه هند - در عوض فیلهایی که وی میبایست بفرستد، تا سلوکوس بتواند سرحدات غربی کشور خود را حفظ کند - داد. او برای پسرش، سرزمینهای پهناور و مسکون از جمعیت بسیار - که چنانکه حدس زده‌اند بالغ بر سی میلیون تن میشد - باقی گذاشت. اما به محض فوت وی، تجزیه و تحلیل شاهنشاهی او شروع شد، و این عمل به تدریج تا انقراض سلسله سلوکی ادامه یافت. سلوکوس بانی دویاتخت است: سلوکیه^۶ در ساحل دجله که بابل را از اعتبار انداخت، و انطاکیه^۷ در ساحل ارنس^۸ در سوریه. وی مبانی تشکیلات سیاسی، اداری و اقتصادی

۱ - در متن فرانسوی Mouarchie Lagide و در ترجمه انگلیسی Ptolemaic monarchy

۲ - Séleucus ۳ - Apamée (Apama ت. ۱.) ۴ - Gédrosie (Gedrosia ت. ۱.)

۵ - Chandragupta (Chandragupta ت. ۱.) ۶ - Séleucie (Seleucia ت. ۱.)

۷ - Antioche (Antioch ت. ۱.) ۸ - Orontes

شاهنشاهی خود را - که به دو قسمت تقسیم می گردید و در اطراف این دو مرکز که به وسیله « جاده شاهی » بهم مرتبط میشد - تنظیم کرد . تا زمانی که جانشینان سلو کوس مالک پایتخت شرقی بودند ، دولت آنان به آینده امیدوار بود . پس از یک قرن ونیم . که سلوکیه به دست پارتیان تسخیر شد ، شاهنشاهی سلوکی جز دولتی که در سوریه متمرکز بود - و بزودی توسط روم مستهلک گردید - چیزی محسوب نمی شد .

سلوکیان که جانشین هخامنشیان گردیدند ، و تقریباً جمیع متصرفات آنان را در دست داشتند ، و بخش اعظم اصول تشکیلات خود را از ایشان اقتباس کردند ، مجبور بودند که هدفی را برگزینند که اسلاف ایشان هرگز بدان دسترسی نیافتند ، و آن عبارت بود از وحدت پادشاهی با وجود تنوع ملل و تمدنهای مختلف آن . ولی سلوکیان هم بدین هدف نرسیدند . همه اموری که به تدریج شاهنشاهی هخامنشی را تضعیف کرد ، و عاقبت موجب انقراض اسف آور آن سلسله گردید ، دامنگیر سلوکیان نیز شد : جنگهایی که آنان با سلسله های دیگر کردند ؛ نخست با مقدونیه و مصر ، سپس با پارتیان و رومیان ، محاربات ایشان برای جلوگیری از تمایلات تجزیه طلبی بعضی ممالکی که در زمره متصرفاتشان بود ؛ مساعی که برای مطیع نگاهداشتن ولایه خود بدکار میبردند ، توطئه های دربار و رقابتهای مدعیانی که غالباً منجر به قتل میگردید ، شاهان این سلسله در قرن دوم ق . م . از به کار بردن طلا ، که راه فساد را باز میکرد ، خودداری نداشتند . آنان به سناتورهای رومی برای دخالت قشون روم ضد دشمنان خود رشوه می دادند . اما چون پیروزی به دست می آمد ، رومیان دیگر ممالک را ترك نمی کردند ، و سلوکیان پس از دیری فهمیدند که خود آنان مشرق را تسلیم رومیان کرده اند . محقق است که بعضی شاهان ایشان - مانند برخی از پادشاهان

هخامنشی- از جمله انتیوخوس سوم^۱ برای « ترمیم » شاهنشاهی خود فعالیت بسیار و کوشش قابل توجه کردند ، ولی از متوقف ساختن استیلای دو قوای کد از ضعف ایشان استفاده میکردند ، عاجز بودند : قوه تدربجی و بطلی ولی مستمرایران ، و قوه روم که سابقاً در آغاز قرن دوم ، ضربتی علاج ناپذیر به شاهنشاهی سلوکی وارد آورده بود .

سلو کوس اول پسر خویش ، آنتیوخوس اول^۲ را با خود شریک کرد ، و شاهنشاهی را با او تقسیم نمود ، و ایالات علیا یعنی مشرق را با سلوکیه به عنوان مستقر وی ، بدو سپرد . اما ، در زمان انتیوخوس اول^۲ (۲۸۰-۲۶۱ ق . م .) نخستین علایم ضعف آشکار شد ، و عموماً تصور می کنند که پارس مستقل گردید . دوران سلطنت جانشین وی ، انتیوخوس دوم (۲۶۱ - ۲۴۶ ق . م .) با فقدان سرزمینهای بسیار مهم ، و تجزیه ایالت بلخ در حدود ۲۵۰ ، و ایالت پارت و کرکان در حدود ۲۴۹-۲۴۸ ق . م . مشخص است .

شاه که در محاربات خویش در مغرب گرفتار بود ، از ایجاد احترام برای قدرت خویش ، عاجز بود . ایالت بلخ شامل دشت شمالی افغانستان امروزی بود و از سوی شمال به جیحون - آمو دریای کنونی- میرسید . این ایالت ، منطقه ای سرحدی بود که برای دفع خطر دایمی- که بدویان ایرانی ایجاد میکردند - ساخته شده بود ، و قریب بیست هزار سرباز اسکندر را - که بیمار یا مجروح بودند - در مؤسسات جدید آن اقامت دادند . پس از مرگ پادشاه مقدونی ، این سربازان عصیان کردند و تقاضای بازگشت نمودند ؛ بخشی از آنان مقتول گردیدند ، و مع هذا عده آنان برای تشکیل قوه ای مسلح در کشور ، کافی بود . دیودتوس^۳ ، که حاکمی یونانی بود ، از یک سوی به یونان متکی بود ، و از طرف دیگر به عنصر ایرانی تکیه داشت . وی ضد پادشاه

۳- Diodote (Diodotus ت . ا .)

۲- Antiochus I

۱- Antiochus III

سلو کی متبوع خویش عسکری - به معنی خاص - ننمود ، اما بر اثر مشاهده ضعف شاهنشاهی بدیاری سکنه محلی ، کوشید دولتی نسبتاً قوی برای خود تشکیل دهد ، تا بتواند در مقابل تهدید بدویان مقاومت ورزد .

آیا بر اثر دوری یونانیان ساکنان ایالت بلخ - که در قسمت نهایی شرقی ترین بخش جهان یونانی قرار داشت - بابت فشار تهدید خارجی بر ایالت سرحدی مرکز آسیا بود که دو قوم یونانی و ایرانی چنان تفاهم مشترک استوار و طولانی برقرار کردند که نظیر آن در هیچ جای دیگر ، وقوع نیافت ؟ این امر با وجود دو سبک زندگی مختلف که ناشی از دو روش کونا کون اجتماعی و اقتصادی آنان بود ، صورت پذیرفت . بلخ ، ناحیه فلاحی و سرزمین پرورش اغنام و احشام ، مغرب را از یک سو به چین ، و از سوی دیگر به سیبری - که از جهت طلا غنی بود - و روسیه جنوبی متصل میساخت . ایالت مزبور همچنین ثروت خود را مدیون تجارت « ترانزیت » بود ، و با اسواق و بازارهای خود ، عنصری مهم را در تجارت جهان تشکیل میداد . بلخ ناحیه ای ایرانی و دارای جامعه ای ملوک الطوائفی^۱ بود که اشراف مالک زمینهای آن در قصور حصین اقامت داشتند ، و مستملکات خود را اداره میکردند ، و دهقنت ناحیه نیز در دهکده های مستحکم انجام می گرفت . این ایالت از زمان ورود عنصر یونانی - که فنون نظامی آنان تضمینی عظیم برای دفاع سرحد های خارجی بود - تحولی نیافت . سروران جدید تغییری در سازمان اقتصادی کشور ندادند ، اما بر اثر تأسیس شهرها و مستعمرات خود ، و به وسیله استقرار جمعیتی تاجر و صنعت پیشه ، در ازدیاد ثروت آن منطقه شرکت کردند ، و ایرانیان نیز از این امر استفاده بسیار بردند . بنابر آنچه گفته شد ، یونانیان بلخ که از شاهنشاهی سلو کی بدعت اغتشاش پارت جدا مانده بودند ، با ایرانیان متحد گردیدند و تشکیل هیأتی دادند که در مدت دو قرن

مبلغ تمدن یونانی در هند و آسیای مرکزی شدند، و فقط بر اثر موج مهاجمه‌ای جدید و موختس از طرف بدویان ایرانی، در پایان قرن دوم ق. م. منقرض گردیدند.

تجزیه پارت و کرگان - یعنی نواحی جنوب شرقی و مشرق بحر خزر - که يك دو سال پس از تجزیه بلخ صورت گرفته، کمتر ناشی از حدت و سورت قوم نیمه بدوی مزبور بود تا ضعف سازمان شاهنشاهی سلوکی. این امر هنوز به منزله عکس العمل جهان ایرانی ضد عنصر خارجی مستقر در مملکت وی، تلقی نمی‌شد. اما بعدها، آنگاه که ایران در برابر تهدید قد علم کرد، وجدان ملی‌اش بیدار شد، و روح جدید خود را نشان داد. پارتیان علامت شروع نهضت را ارائه دادند، اما بیش از يك قرن طول کشید تا مجدداً ایران را از دست یونانیان بگیرند، و سرحداتی غربی خود را در ساحل شط فرات - که از آن پس، تا زمان حمله عرب در دست ایرانیان باقی ماند - مستقر سازند. سلو کوس دوم^۱ (۲۴۶ - ۲۲۶ ق. م.) کوشید که وضع شاهنشاهی را در مشرق تثبیت کند. پارتیان از مقابل سپاهیان او که وارد ایالات شرقی می‌شد، عقب نشینی کردند. در این هنگام در انطاکیه^۲ اغتشاشی ایجاد شد و شاه را مجبور کرد همه آمال خود را ترك گوید و به سوریه باز گردد. پارتیان که نیرویی سیال و محتاط به شمار می‌رفتند، باز گشتند و به سهولت «فتح» را به دست آوردند. پس از مرگ سلو کوس دوم، علاوه بر این سرزمین‌های شرقی، آسیای صغیر نیز از دست سلوکیان خارج شد. نیم قرن پس از درگذشت مؤسس شاهنشاهی سلوکی، سرزمین‌های کشور فقط از سوی مغرب به تئوروس^۳ و از سوی مشرق به ماد منتهی می‌شد.

در این لحظه حساس، تاج و تخت انطاکیه در دست انتیوخوس سوم^۴

Antiochus III-۴

Taurus-۳

Antioche (Antioch) ۱-۲

Séleucus II-۱

(۲۲۳ - ۱۸۷ ق . م .) افتاد . وی پادشاهی بود دارای نیرویی خشن و شتم سیاسی قوی . هنگام جلوس او ، در نجد ایران عصیان حکام ماد و پارس صورت گرفت . پارتیان با بلخیان متحد شده ، ماد را تهدید می کردند . انتیوخوس حکام مزبور را درهم شکست ، و به عنوان تفتیش مسلحانه سفری به مشرق کرد ، و این سفر کمتر از هشت سال طول نکشید . وی از طریق کاپادوکیه به ارمنستان رفت ، و خشیارشا پادشاه آن ناحیه سلطنت او را شناخت و با خواهر وی ازدواج کرد . سپس پادشاه سلوکی از شمال به جنوب سراسر ایران را زیر پا گذاشت ، به شوش رفت ، و از آنجا به هگمتانه (همدان) شد ، تا سفر جنگی ضد پارتیان را ادامه دهد . ارشک (اشك) سوم^۱ ، در برابر سپاهیان او عقب نشینی کرد و عاقبت اطاعت او را پذیرفت ، و خراج خود را تقدیم داشت . انتیوخوس به سرحد بلخ نزدیک گردید . در آنجا او تیدموس^۲ سلسله ای جدید به جای سلسله دیودتوس^۳ دایر کرده بود ، و او در برابر شاه سلوکی مقاومتی شدید نشان داد که منجر به موافقت بین طرفین و ازدواج پسرش دمتریوس^۴ با دختر انتیوخوس گردید . پادشاه سلوکی پس از عبور از هندو کوش . در دره کابل شاه موریاهای^۵ هند را ملاقات کرد ، و با او عهد مودت را تجدید نمود . سپس از راه رخیج ، زرنک (سیستان) ، کرمان به پارس باز رسید . ساحل غربی خلیج فارس را با مراکز تجارتی کندر دیدار کرد ، و از جزایری که بر اثر سمید مروارید شهرت داشتند ، عبور نمود ، و عاقبت به سلوکیه در ساحل دجله بازگشت . طبق بعضی قرائن تصور می رود که منافع تجارت شاهنشاهی با مشرق از طریق بَرّی و بحری تا حدی در اقدام بدین سفر طولانی دخالت داشته است . انتیوخوس که از باده موفقیت های خود سرمست شده بود ، تصمیم گرفت مقدونیه را بدشاهنشاهی خویش ملحق کند .

۱-۲ Diodote (Diodotus ت. ا.)

۲-۳ Euthydème (Euthydemus ت. ا.)

۴-۵ Maurya

۱-۳ Arsace III

۴-۵ Démétrius

بدین منظور از تنگه‌ها عبور کرد ، ولی روم ضربتی علاج ناپذیر بر او وارد آورد ؛ وی در محاربهٔ مغنیسیا^۱ مغلوب شد . صلح اپامید^۲ (۱۸۸ ق . م .) نه تنها او را از متصرفات آسیای صغیر محروم کرد ، بلکه خراجی بسیار هنگفت بر او تحمیل نمود . انتیوخوس چهارم^۳ (۱۷۵ - ۱۶۴ ق . م .) آخرین پادشاه بزرگ سلوکی بود . وی با اقدامات جسورانه در صدد هرمت شاهنشاهی و نجات آن از تجزیه برآمد . پیشرفت‌های نظامی وی در مصر بدبختانه برای او سودی نداشت ، و نیز مساعی این پادشاه برای استحکام روابط بین ملل مختلف کشور خویش به وسیلهٔ ایجاد یونانیّت «عمقاً» بی نتیجه ماند . اندکی پس از مرگ پادشاه مزبور ، سلوکیان بین‌النهرین را از دست دادند ، و آن منطقه به دست پارتیان افتاد ، و انحطاط سیاسی سریعی ایجاد شد که علامت رجعت یونانیّت (هلنیسم) از مشرق بود . حکام استقلال یافتند ، کمی بعد سلسله‌های کوچک و جباران درهمه جا ظهور کردند . آنگاه شاهنشاهی سلوکی - که فقط تقریباً منحصراً به سوریه بود - مجموعه‌ای از ممالک کوچک را که عملاً آزاد و مستعد افتادن در دست رومیان - که برای تسخیر جهان یونانی در مشرق مداخله می کردند - بودند ، شامل می گردید ، سلطنت‌های یونانی - یکی پس از دیگری استقلال خود را از دست دادند ، و تابع روم شدند . دولت اخیر ارادهٔ خود را بدانان تحمیل می کرد و سبک حکومت خدعه آمیز خویش را - یعنی حکومت «استعماری مغرور ، فاسد ، قسی و بی ثمر» را مستقر ساخت^۴ .



شاهنشاهی سلوکی که شامل جهان ایرانی ، بابل قدیم ، شهرهای فینیقیه و مدینه‌های آسیای صغیر بود - مانند شاهنشاهی هخامنشیان - حکومتی مرکب

۱- Magnésie (Magnesia ت. ا.) ۲- Apamée (Apamea ت. ا.) ۳- Antiochus IV

۴- در حاشیهٔ ت. ا. به مأخذ ذیل ارجاع شده : Rostovtzeff , « Social and Economic History of the Hellenistic World » vol. II, ch. VI, p. 1017

به شمار می‌رفت . نخستین شاهان این سلسله مساعی عمده برای تحقق وحدت آن به‌کار بردند . هخامنشیان بر قوم ایرانی ، که بیش از پیش در شاهنشاهی نفوذ می‌کردند و در خارج ایران قوای مسلح و اداری حکومت را تشکیل می‌دادند ، متکی بودند . اسکندر کبیر ، در مدت سلطنت کوتاه خود ، می‌توانست به‌سپاهیان مقدونی خویش اتکا کند . سلوکیان سلسله‌ای ملّی ناشی از ملت نبودند ، و برای ایشان خطرناک بود که به‌عنصر ایرانی که اکثریت شاهنشاهی آنان را تشکیل می‌داد اعتماد کنند . آنان دیگر سیاست اختلاط نژادها را که مورد تصویب اسکندر بود ، ادامه ندادند و مسأله را چنین حل کردند که از مجموع بخشهای شاهنشاهی عنصری ایجاد کنند که بدانان نزدیک باشد و نسبت به‌ایشان وفادار بماند . سلوکیان در جهت مخالف آنچه که هخامنشیان به‌تحقق بخشیدن آن آغاز کرده بودند ، رهسپار شدند ، یعنی یونانیان و مقدونیان را در بخشی وسیع از متصرفات خود متمرکز ساختند . سکنه جدید در حکم سیمان ساختمان شاهنشاهی و درعین حال رابط بین حکومت و سکنه بومی بودند . آنان می‌بایست هم در قشون خدمت کنند و هم در ادارات ، در شهرها و قصبات سکنی گزینند ، به‌کارها اشتغال ورزند ، و زمین را زراعت کنند . این طرحی عظیم بود که به‌دلت‌اوضاع مخصوصاً مساعدی - که شاهنشاهی سلوکی در یونان پر جمعیت و بدبخت یافته بود - مورد تشویق قرار گرفت . در سراسر قرن سوم ق . م . جریانی تقریباً لاینقطع ، سکنه اروپای جنوب شرقی را به‌سوی سوریه ، بابل و ایران سرازیر کرد ، و عناصری که آسیای صغیر و حتی سوریه را ترک می‌گفتند ، بدانان افزوده می‌شدند . برای استقرار آنان ، طرحی وسیع جهت شهرسازی تهیه و اجرا گردید . مستعمرات نظامی و غیر نظامی ایجاد شد . بدین‌وجه سلوکیان سیاست شهرسازی اسکندر را تعقیب و تکمیل کردند ، و ممالک را - و مخصوصاً ایران را ، که در زمان هخامنشیان در آن فقط به‌بنای شهرها آغاز شده

بود. از شبکه‌ای از اقامتگاهها پوشانیدند. مؤسسات اخیر به منظور دفاع کشور ضد بدویان. چنانکه در بلخ. یا به جهت مراقبت سکنه فتنه‌جو. مخصوصاً اهالی ماد. ایجاد میشد. عده‌ای معتنی به از آنها در طول جاده بزرگ نظامی، شریان اصلی شاهنشاهی که سلوکیه را در ساحل دجله به بلخ متصل میساخت و جاده هزار ساله که از کرمانشاه همدان میگذرد. بنامد؛ از سوی دیگر بنادری در ساحل دریا برای آنان لازم بود. سلوکیان کمتر از نه شهر در ساحل خلیج فارس بنا نکردند و از آن جمله است انطاکیه در پارس. بوشهر امروزه. که جانشین شهر کهن عیلامی گردید. نواحی حاصلخیز نیز دقت آنان را به خود جلب کرد، مخصوصاً مثلثی که بین کرمانشاه، همدان و بروجرد واقع است، و از زمین‌های کاملاً مشروب به شمار می‌رفت. در دشت کرمانشاه، که سربازان اسکندر آنرا با نسا (نیسا)^۱ - مسقط الرأس دیونیسوس^۲ - یکی دانسته‌اند، در دیتور و کنگاور مؤسسات یونانی بنامد؛ هگمتانه (همدان) مجدداً تعمیر گردید. در بخش جنوبی تر، لائودیسه^۳ - نهاوند امروزین - ساخته شد. شهری دیگر در کره^۴ نزدیک اراک^۵ بنا گردید. رکای (ری) قدیم، که اکنون در حومه تهران است، بنام اروپوس^۶ خوانده شد. در پارت شهری بنام نسا - الکساندریولیس^۷ بنامد که پیش از شهر صد دروازه (هکاتوم پیلوس)^۸ که آن هم شهری یونانی بود و به علت آنکه بیش از چهار دروازه داشته بدین نام موسوم گردیده بود. یکی از نخستین پایتخت‌های پارتیان گردید.

شهرهای جدیدالبناء و شهرهای تعمیر شده بد وسیله سکنه مختلط مسکون گردیدند، چنانکه قسمت اعظم اهالی بابل را در سلوکیه واقع در ساحل دجله جای

۱- Nysa ۲- Dionysos خدای یونانی مشابه باخوس Bacchus رومیان (م. م)
 ۳- Laodicee (Laodicea ت. ا.) ۴- Khurha ۵- Arak ۶- Europos
 ۷- Nysa-Alexandropolis ۸- Hécatompylos ۹- ت. ا. چون يكصد دروازه داشته است.

دادند. معلوم نیست این زندگانی مشترک چگونه تحقق می یافت، اما تشکیلات همه جا به سبک مدینه قدیم، با توده ملت، شوری، و عمال دولتی آن که سالیانه تعیین میشدند، اداره میگردید. عقاید و سنن محلی محفوظ ماند، ولی با مظاهر آیین یونانی مخلوط شد. از راه احتیاط، در قلعه وارکی که بر شهر مسلط بود، ساخلو یونانی گماشته بودند، و یونانیان در حال خطر میتوانند بدان پناه برند.

شهرها دارای زمینها و املاکی بود که روستاییان در آنها سکونت داشتند و به کار کشاورزی مشغول و بدان املاک وابسته بودند. روستاییان گاه از سعه صدر جوامع شهری استفاده می کردند، و به توسعه اجتماعات خود پرداخته، به صورت دهکده هایی که نوعی استقلال داخلی داشتند، درمی آمدند. تا زمانی که ستونهای مهاجران جدید ادامه داشت، شهرها سعادتمند بودند. چون استعمار به تدریج ضعیف می گردید، و عاقبت در حدود نیمه قرن دوم پایان یافت، انحطاط بعضی از شهرها شروع شد و در آخر آنها سبجه یونانی خود را از دست دادند.

عموماً تصور می کنند که غالب مستعمرات نظامی بوده و سکنه آنها را مردانی تشکیل می دادند که لایق خدمت و مستعد احضار در حال خطر بودند. مستعمراتی در دهکده های بومی ایجاد میشد، و یا زمینهایی در قرب بومیان به یونانیان میدادند؛ و گاهی نیز در قوم مزبور را برای نظام اجباری در شهرها مجتمع میکردند. به هر کس مقداری زمین، يك خانه، بذر و چهارپا داده میشد. سربازان در این سرزمینها می توانستند مجتمع گردند و حتی شهرهایی^۱ که همواره شامل سکنه مختلط ولی مجهز به نظم و تشکیلات یونانی بود، ایجاد کنند. علاوه بر یونانیان و مقدونیان، مزدوران میسیه^۲، کاپادوکیه^۳، و حتی تراکیه^۴ به ایران وارد شدند. همه افراد عنصر

۲- Cappadoce (Cappadocia ت. ا.)

۲- Mysie (Mysia ت. ا.)

۱- Polis
۴- Thrace

جدید ایران، با طرز زندگی و تفکری یونانی، با علاقه‌مندی به خانه‌ها و شهرهای خویش نکیه‌گاهی برای سلسله‌ای که آینده، ثروت و امنیت را برای آنان تأمین کرده بود، به‌شمار میرفتند.

طبیعتاً این سکنه مختلط، در باره شاه که مخدوم مطلق بود و فرمانهای وی حکم قانون را داشت، بديك نظر نگاه نمی‌کردند. ایرانیان بدو به منزله جانشین هخامنشیان می‌نگریستند، در صورتیکه در نظر مقدونیان وی جانشین اسکندر بود؛ اما یونانیان او را فقط حامی مصالح خود می‌دانستند. پس از انتیوخوس دوم، آیین رسمی سلسله سلوکیان استقرار یافت. بیشتر انتیوخوس اول پدر فقید خود را به عنوان خدا معرفی کرده بود. شاهی که سلطنت می‌کرد و ملکه او نیز مقام الوهیت یافتند. در معابد شهرهای عمده ایالات، روحانیان بزرگ - مرد و زن - وابسته بدین آیین می‌زیستدند. انتیوخوس سوم در فرمانی مورخ به سال ۱۹۳ ق. م. که بر روی ستونی حک شده، و اخیراً در نهاوند (لائودیسه)^۱ کشف گردیده، دستور میدهد که پرستش زوجه او لائودیسه را اعمال کنند.

سلوکیان در سیاست خود، اصول و مبانی داریوش را پذیرفتند، ملیت‌ها را ابقا کردند ولی در عین حال آنها را در زمره شاهنشاهی وارد ساختند. اما عاقبت مجبور شدند که به سیاست کوروش و سلطنتی توأم با اغماض باز گردند. شاهنشاهی سلوکی - چنانکه عموماً معتقدند - اصل تشکیلات ایالات را با تقسیمات دودرجه‌یی حفظ کرد، و هر والی تشکیلات اداری را که تقریباً مستقل از هر کز بود، اداره می‌کرد. ضعف این نوع تشکیلات در شاهنشاهی بزودی آشکار گردید، و تمایل تجزیه‌طلبی حکام و ممالک - که سابقاً نیز در زمان هخامنشی مرز حاد به‌شمار می‌رفت - قوای سلوکیان را منهدم کرد، و عاقبت شاهنشاهی آنان به صورت دولتهای خرد و کوچک که پارتیان

۱ - Laodicee (Laodicea ت. ا.)

آنها را به ارث خواهند برد و حفظ خواهند کرد - در آمد ، زیرا سلو کیان از تحمیل تمرکز قدرت بدانان عاجز بودند . تنها مداین یونانی تشکیل جزیره - گونه‌هایی دادند .

معهدا اداره شاهنشاهی موقعیتی بزرگ برای سلو کیان به شمار می‌رود . صاحب - منصبان شاهی ، مجرب و نیکو تربیت یافتند ، دستگاهی را که مخصوصاً میبایست صندوقهای خزانه دولت را پر کند ، بدخوبی بدکار انداختند . مالیات بر اراضی شاهی شهرهای امعابد ، سر بازان ، قبایل یا اشخاص توسط گروهی از عمال رسمی جمع‌آوری میشد که در زمره آنان یونانیان دارای مشاغل مسئولیت داری بودند ؛ هر چند ایرانیان نیز از این نوع شغلها محروم نبودند . دستگاه بیت المال که قابلیت انعطاف بسیار داشت قسمت اعظم آن از هخامنشیان به ارث برده شده بود ، اما نحوه کار آن مشخص‌تر و منظم‌تر بود ، و برای شاهان در آمد بسیاری را تأمین میکرد .

همه زمینها ، به حکم فتوحات متعلق به شاه بود . معابد نیز دارای زمینهایی بودند ، و هر چند ما اطلاعی از املاك آنها در ایران نداریم ، از پیش باید قبول کنیم که معابد مهمی مانند معابد هگمتانه (همدان) ، کنگاور یا نهاوند می‌بایست دارای متصرفاتی بزرگ با دهکده‌هایی باشند که رعایا و شاید بردگان ، برای تغذیه آنهمه روحانیان مرد و زن ، مغنیان و مغنیات ، مطربان ، غلامان و خدمتکاران ، به کشت و ورز مشغول بودند . معابد ثروتهای بسیار داشتند ، و شاهان سلو کی مانند انتیوخوس سوم یا انتیوخوس چهارم ، هنگامی که دچار مشکلات مالی می‌شدند ، از غارت آنها به عنوان این که به حکم سلطنت همه این ثروتها متعلق به شاه است خود داری نمی‌کردند . در امکنه‌ای که معابد ربه النوع اناهیته (ناهید) یا نانایا^۱ وجود داشت ، شاه به منزله زاوش^۲ و شوهر ربه النوع به شمار می‌رفت و از او طلب

جهیز می کرد .

زمینهای دیگر به افراد خانواده شاهی ، درباریان ، صاصبمنصبان ، و شهرها داده شده بود و قسمتی را هم فروخته بودند . زمینهای مزبور ، مانند عهد هخامنشیان ، در دست فتودالهای بزرگ ایرانی یا یونانی اداره میشد ، ولی رعایا که جزو لاینفک اراضی بودند ، از نوعی آزادی برخوردار داشتند . مالکان مذکور موظف بودند در صورت لزوم ، سواره نظامی آماده سازند که شاه به ندرت از آن استفاده میکرد . نیروی سپاهیان منظم مخصوصاً مبتنی بر تعدادی فیل بود . شاه مالک متصرفاتی بود که عمال شاهی و پایه‌وران مالیه آنها را اداره میکردند . از میان همه روستاییان ، آنان که در املاك متعلق به شهرها کار می کردند ، محققاً از مزایای بزرگی بهره‌مند بودند .

بدین وجه در کشور ایران جامعه‌ای جدید تشکیل شد که به زندگانی و کار پرداخت . عناصر مختلف این جامعه کمابیش به شدت در مدینه‌ها ، شهرها ، قصبات و دهکده‌ها مخلوط شده بودند ، و اکثریت آنان ایرانی و اقلیت یونانی بودند . آینده شاهنشاهی سلوکی مستقیماً وابسته به توفیق استقرار سکنه یونانی - مقدونی در کشور بود . سکنه مزبور - قبل از هر چیز - دارای سبیه سیاسی و نظامی بود ، و اجباراً میبایست به مشاغل اجتماعی و اقتصادی مرتبط باشد . این سیاست که به منزله تاروپودی بود که بر آن میبایست وحدت مملکت بافته شود ، در صدد یونانی کردن ایرانیان یا الزام آنان به قبول طرز مخصوص زندگی یا فرهنگ بر نمی آمد . دانشمندان بادلایلی تأیید و ابرام کرده‌اند که یونانی ساختن ، اصطلاح و بینشی جدید است ، و یونانیان خود از آن خبر نداشتند . یونانی کردن ایرانیان کاملاً طبیعی صورت گرفته ، چنانکه ایرانی کردن یونانیان هم چنین بوده است ، و این مسأله برای دو گروه از اقوامی که مجاور یکدیگر زندگی میکردند ، غیر قابل اجتناب بود . امر مزبور تحقق یافت بدون آنکه سلوکیان - که در نظر آنان این گونه مسایل اجتماعی اهمیتی نداشت - در

صدد بر آمده باشند آن را توسعه بخشند یا از حدود آن بکاهند . ایشان در نظر نداشتند مملکتی یونانی یا مقدونی به وسیله استقرار هموطنان خود در آسیا ، ایجاد کنند . شبکه مدینه‌هایی که توسط سلوکیان برپاشد ، میبایست شاهنشاهی را بهم متحد سازد . جامعه شهرنشین جدید در فوق ایرانیان قرار داشت و به منزله رابطه بین آنان و مقام سلطنت به شمار میرفت . جامعه مزبور نیز شامل تعدادی از عمال عالی رتبه ، اطرافیان شاه و دربار ، ودوستان و ندمای وی بود . در درجه پایین تر ، عمال ادارات ، و سپس تجار قرار داشتند . همچنین باید از قشون یاد کرد که ساخلو همه نقاط را مخصوصاً در پایتختها یا قلاع ، اداره میکرد . همان منظره اجتماع در نواحی خارج دیده می شود : در جنب املاک بزرگ ایرانیان ، زمینهای فتودالهای یونانی یا مقدونی وجود داشته است . سکنه این مستعمرات نزدیک دهکده های روستاییان ایرانی میزیستند . بر سکنه قدیم ، اشرافیتی جدید و « بورژوا » افزوده گردید ، و آن عبارت بود از مهاجران یونان و مقدونیه ، استادان ، فلاسفه ، تجاری که در جستجوی شغلی بودند . همه قراین دال بر این است که سلوکیان با طبقه عالی ایرانیان روابطی نیکو داشتند ، و بعضی از اینان برای اثبات اطاعت خود نسبت به شاه شاغل مقامات مهم می گردیدند ، و میتوان قبول کرد که این طبقه از جامعه ایرانی بیشتر صبغه یونانی به خود گرفته بود .

زبان یونانی از زمان اسکندر کبیر - یعنی از زمانی که هزاران جوان اشرافی در تشکیلات سواره نظام قشون وی داخل شدند و سربازان ایرانی را داخل فالانژ نمودند - به انتشار در ایران آغاز کرد . سپس مزاجتهای بین ایرانیان و مقدونیان که عده بسیاری از آنان در ایران باقی ماندند ، ایجاد مستعمرات ، تجارت ، ادارات ، قشون ، عدلیه ، همه اینها موجب گردید که زبان آرامی که در عهد هخامنشیان زبان رسمی بود متروک گردد و زبان یونانی جای آن را بگیرد . زبان اخیر به نوبه

خود حکم زبان بین‌المللی را پیدا کرد و حتی در دورهٔ پارتیان در شهرهای یونانی تدریس می‌گردید. نتیجه این شد که قسمت بزرگی از سکنهٔ نجد ایران ذواللسانین شدند، چنانکه امروزه سکنهٔ کردستان، آذربایجان، قبايل بلوچ و قشقایی به دو زبان سخن می‌گویند. جمعیت شهرنشین ایران و بخشی از سکنهٔ اراضی اطراف، استعمال زبان یونانی را در مدت چند قرن، حتی پس از سقوط شاهنشاهی سلوکی حفظ کردند. نوشته‌های مدالهای شاهان پارت و نیز پارشمن^۱ اورامان^۲ در کردستان که به زبان یونانی بین مرافعین ایرانی حکم میکند مؤید این مدعی است. دو کتیبه‌ای که از نفوش برجستهٔ پارتی شناخته‌اند به زبان یونانی انشا شده، و کتیبه‌های شاهان ساسانی، در جنب پهلوی پارتی و پهلوی ساسانی، دارای نوشته‌ایست به خط و زبان یونانی. همهٔ مبادلات تجارتي از یونان تا بلخ به زبان یونانی انجام می‌شده، و همهٔ مرافعات بین ایرانیان و یونانیان توسط قضاة یونانی طبق قوانین مدنی یونانی حل و فصل می‌یافته است. بومیان از قوانین یونانی اطلاع بهم رسانیدند و حتی در روابط بین خود آن را پذیرفتند.

بدین وجه، بدون هیچ‌گونه اجبار و سیاستی مخصوص، صبغهٔ یونانیت ایجاد شد و مخصوصاً در ایرانیان ساکن مدینه‌ها و شهرها تأثیر کرد، و در میان همهٔ افراد طبقهٔ علیا و طبقهٔ وسطی انتشار یافت، و حتی به کارگران آزادشهرها نیز سرایت کرد، اما در سکنهٔ روستایی بسیار کمتر تأثیر نمود و یا هیچ اثری نکرد. ایجاد یونانیت مخصوصاً به واسطهٔ نفوذ عنصر ایرانی در زندگانی سیاسی و اداری شاهنشاهی صورت گرفت، و بر اثر آن، جامعه‌ای مختلط به وجود آمد که بدون آن ایران مملکتی آسیایی به شمار می‌رفت که یونانیان در آن ساکن شده بودند. شرکت طبقهٔ علیا و طبقهٔ متوسط ایرانیان در زندگانی دولتی - که دنبالهٔ منطقی سیاستی بود که سدهای

۱ - Parchemin (پوست حیوانی که بر روی آن می‌نوشتند . م .) ۲ - Avroman

بین ملت‌ها را برمی داشت - نوعی اشتراك بين کسانی که به زبان یونانی سخن می گفتند ، ایجاد کرد . به موازات یونانی کردن ایرانیان ، ایرانی کردن یونانیان نیز به وجهی غیر قابل احتراز صورت می گرفت ، و ازدواج‌های مختلط بدین امر كومك می‌کرد ، و همچنین لطف و جذابیت معتقدات شرقی و تشریفات مذهبی - که مذهب تألیف^۱ یونانی در آن میدان وسیعی برای جولان یافت - مؤید این امر گردید . بخشی از این یونانیان ، بدون ترك زبان و تشکیلات خود ، تحت تأثیر طرز زندگی و دین ایرانیان واقع شدند ، و در نتیجه منافع معنوی و شغلی آنان تضعیف شد .

توده عظیم ایرانی ، قومی که در نواحی اطراف - یعنی در دیه‌ها و قصبات - زندگی می کردند ، در هر حال خارج از حیطه تأثیر یونانیت باقی ماندند . تضادی که بین جامعه شهرنشین و جامعه روستایی وجود داشت ، شکافی بین ایشان پدید آورد ، و از همان دوران پایه‌های مخالفت و دشمنی آینده گذاشته می شد . در نظر ملت ، تغییرات سلسله‌ها مفهومی جز تغییر مخدومان - که همه مانند هم مالیات را تحمیل می کردند و بیکار می گرفتند - نداشت . دانشمندان بر آنند که در نظر افراد ملت ، عمال ادارات شاهی بدان اندازه بورژوازی یونانی شده ، ستمکار و جبار به شمار نمی رفتند . ملت به دیدن خارجی در مملکت خود معتاد شده بود ، ولی با این طبقه حاکمه که دارای طرز زندگی خاصی بود و خدایانی جز بغان ایرانی می پرستید مخالفت نمیورزید .

از نظر جغرافیایی ، ایجاد یونانیت تمام ایران را به يك نحوه فرا نگرفت . درستست که در ماد تعداد معتنی بهی از مدینه‌ها و مستعمرات یونانی بنا گردید ، ولی به نظر میرسد که نواحی خارج از این محوطه بسیار کمتر تحت تأثیر استقرار یونانیان قرار گرفتند ، و یا هیچ تحت تأثیر واقع نشدند .^۲ هر ناحیه که یونانیان

به صورت مراکز مستقل در آن مجتمع نگردیدند و با ایرانیان مخلوط نشدند، به تدریج سنجیه یونانیت را از دست داد. به نظر میرسد که پارس یکی از آنها بود که به صورت جزیره‌ای درآمد که سنن اجدادی در آنجا بهتر محفوظ ماند. منابع ما در این ناحیه تقریباً از هیچ نوع تأسیس مداین یونانی یاد نمی‌کنند، وقوانین باستان‌شناسی که تا کنون جمع‌آوری شده، به نظر میرسد این نکته را تأیید نماید. سرزمین حقیقی پارس که باجاده‌های بزرگ ارتباطات سوق‌الجیشی و اقتصادی رابطه نداشت، به وجهی نیکو در خارج از منطقه اختلاط ملل و زبانها - که در ایران از زمان اسکندر کبیر ایجاد شده بود - باقی ماند، و زبان، فرهنگ، و دین خود را محفوظ داشت. بعدها در ناحیه‌ای - نه‌چندان دور از خرابه‌های تخت جمشید - مدینه‌ای به نام استخر - یا «قلعه»^۱ - برپا خواهد شد که به مرور زمان مدینه دینی و مرکز سیاسی پارس حقیقی خواهد گردید، و سلسله‌ای ملی آنرا هدایت خواهد کرد. در پایین سطحه تخت جمشید، معبدی برافراشته خواهد شد که آنرا بر طبق طرح سنتی امکنه مقدس ایرانی بنا خواهند کرد؛ معبدی دیگر، در جهت غربی‌تر، در نورآباد، شبیه نام معبدی که توسط هخامنشیان در برابر مقابرشان در نقش رستم بنا شده بود ساخته خواهد شد. این معابد به موازات معابدی که به سبک و طرح یونانی در همان عهد درآمد. کنگاور، کره، و نهاوند بنا شده بود، قد برافراشته شاهد استقامت و پایداری فرهنگ ایرانی بودند. «یونانیان وحدتی را تشکیل میدادند که ملت ایرانی را مستهلك ساخت. ملت ایرانی در حیات ملی اجتماعی، دینی و فرهنگی، با آنان اختلاف داشت، و این سجایا را تا پایان حفظ کرد.»

هنر

هنر عهدی که بین سقوط سلسله هخامنشی و تصرف مجدد ایران به دست پارسیان

۱- رك. «برهان قاطع»، به تصحیح مترجم، ذیل كلمه استخر (م).

در حدود دو قرن طول کشید هنوز هم خوب شناخته نشده است. اشیاء متعلق به این دوره نادر و ابنیه آن عهد کم است. هنریك ملت هرگز نمی تواند در برابر ضعف سیاسی و فقری که عموماً منتج از آنست، پایداری کند. وضع هنر ایرانی هم در این دوره چنین بود، و در دنبال این عهد نیز انقطاعی احترام پذیر در هنر مزبور ایجاد شد. هنر هخامنشی - چنانکه ما می شناسیم - دچار کسوف گردید، زیرا وی جز بر اثر حمایت شاه و دربار نمیتوانست پایدار بماند. اطلاع اندکی که ما از تجدید حیات آن داریم حاکی از رجعت قهقراپی قابل تأملی است.

آنچه که مورد توجه شاه و دربار سلوکی و تودۀ تازه واردان به ایران بود، جنبۀ ایرانی نداشت. هنرمندانی که از یونان یا از نواحی دیگر جهان یونانی می آمدند می بایست مشتریان یونانی خود را کاملاً ارضا کنند. همچنین بود وضع ایرانیان یونانی شده، که عالی ترین و ثروتمندترین طبقۀ جامعۀ ایرانی را تشکیل می دادند. این گروه تحت تأثیر فرهنگ یونانی، سلیقۀ خود را با طرز زندگی یونانی منطبق می ساختند. هنرمندان محلی نیز که برای آنان کاری کردند تحت نفوذ جریانات هنر غربی قرار گرفتند. این افراد چیزهایی می ساختند که نه جنبۀ یونانی داشت و نه جنبۀ ایرانی. در این مورد هم فقط اقتباسی به عمل می آمد که حالت میانجی داشت. شکل و صورت حفظ شده بود ولی روح نداشت. بدین وجه هنر یونانی - ایرانی، که یکی از نتایج فتح مقدونی بود، به وجود آمد، و آن متعاقب هنر یونانی - سوری، و یونانی - بین النهرینی، و مقدم بر هنر یونانی - هندی، یا یونانی - بودایی بوده است.

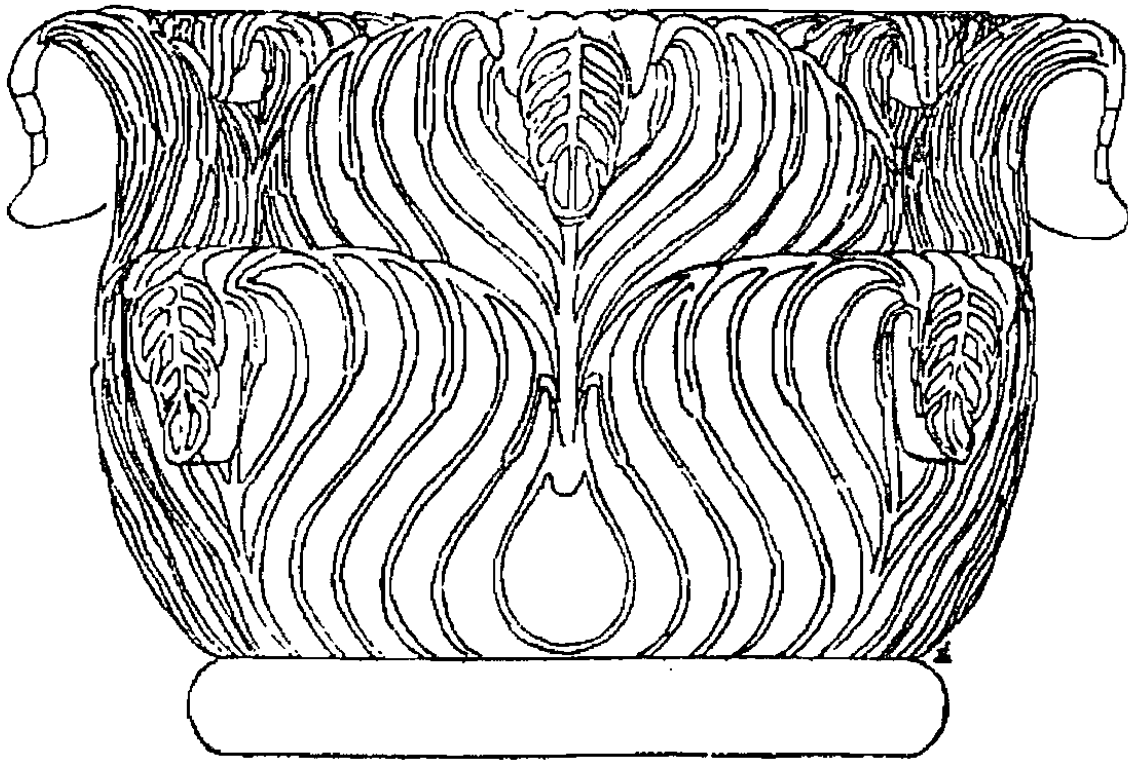
اطلاع اندکی که از امور فنی این عهد داریم می رساند که در آن زمان تنهایك هنر نبوده، بلکه هنرهای متعدد وجود داشته است. کارهای هنری مانند خود مملکت، فاقد پیوستگی و اتصال و حاکی از انقلابی عمیق بود که در تمدن ایرانی صورت گرفته

بود. آنها را می‌توان بدسه دسته تقسیم کرد:

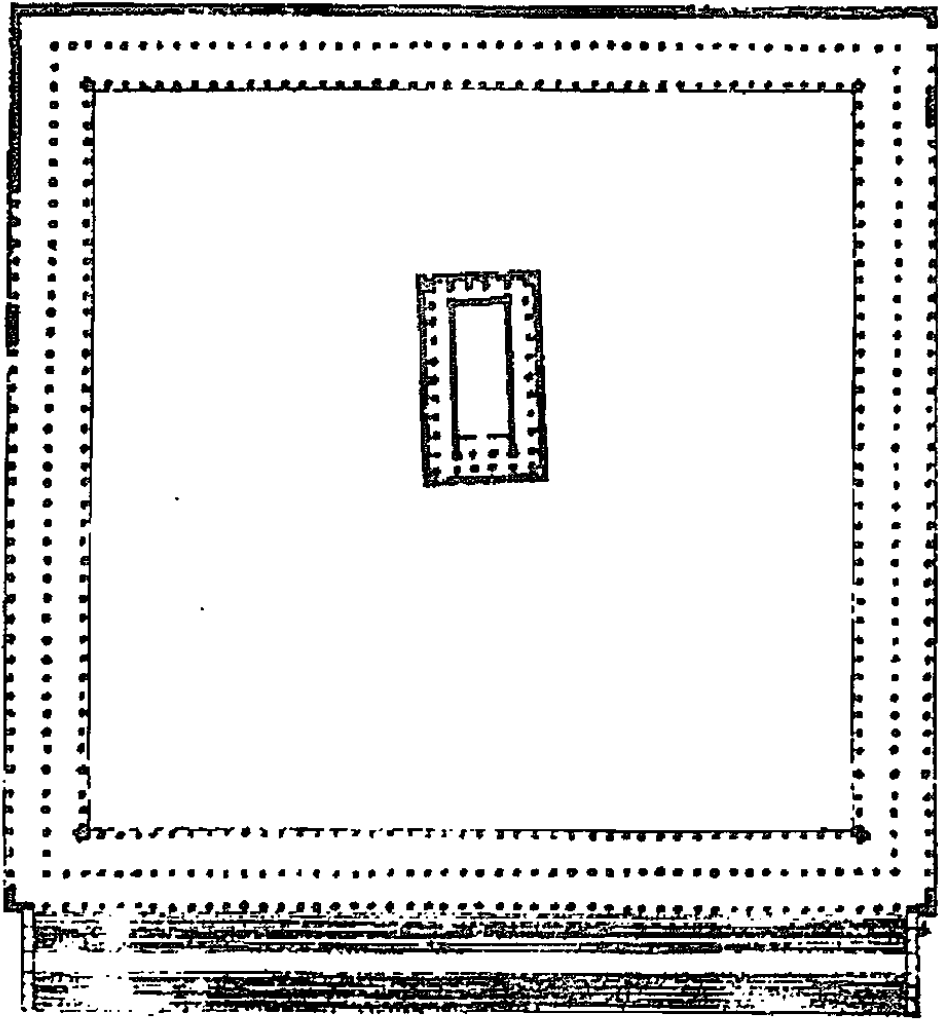
۱- هنر ایرانی به معنی اخص، ۲- هنر یونانی - ایرانی، ۳- هنر هلنی. دسته اول به وسیله معماری معبد نورآباد معرفی می‌شود که چنان که گفتیم تقلیدی است از معابد هخامنشی پاسارگاد و نقش رستم، ولی با ابعاد محدودتر و با بعض تغییراتی که مربوط به بدعت‌هایی است که در دین پدید آمده بود. طرح معبد - که در پایه سطح تخت جمشید بنا شده - نیز ایرانی است، و اهمیت آن مخصوصاً در تزئین چهارچوب‌های دراست که طبق سنن تخت جمشید، توسط دو نقش برجسته - که در داخل حجاری شده - مزین است، و دو شخص را نشان می‌دهد که یکی دسته شاخه‌های مقدس (برسم^۱) را در دست دارد. هنری که در اینیه به کار رفته ابتدایی است. شکاف‌های ساده در سطح و زمینه‌ای که عمیقاً فرو رفته، عدم لطف نقش برجسته، فقدان کامل تتبع در ترسیم سایه و روشن، فقدان طرح ریزی و منظره طولی نیمرخها حاکی از عدم تجربه و ناشی‌گری مساعی اولیه است. این هنر از بین نخواهد رفت، و آثار آن هم در هنر پارسی و هم در هنر ساسانی آشکار خواهد شد.

در حال حاضر، جز بقایای سه بنایی که لااقل دوتای آنها معبد بوده‌اند، چیزی دیگر را به‌دسته دوم نمی‌توان اسناد داد. در استخر، خرابه‌های ساختمانی مهم که هویت آن معلوم نشده، کشف گردیده که تقلیدیست از سرستون کرتی^۲ بدون تخته روی سرستون، و این امر حاکی از رابطه ستون ایرانی با سرستون یونانی (ش ۷۳) است.

در معبد کنگاور، پرستشگاهی با طرح غربی (ش ۷۴) ساخته شده، و تصور می‌رود در حدود ۲۰۰ ق. م. بنا شده باشد. در ساختمان اصلی، استعمال



ش ۷۳ - استخر : سرستون سنگی



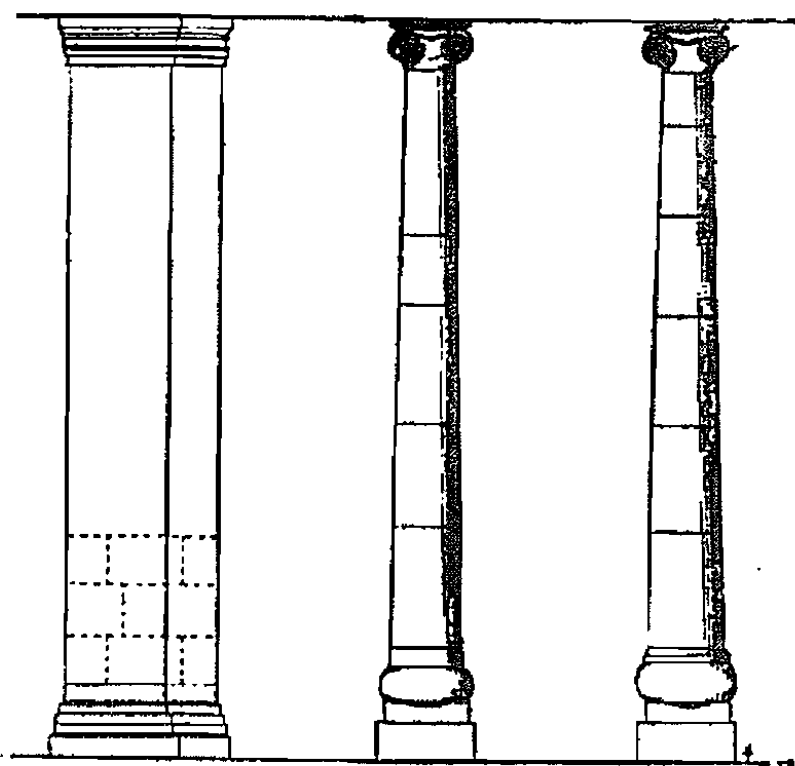
ش ۷۴ - طرح معبد کنگاور

قطعات سنگی سطحه تخت جمشید تقلید شده ، اما ستونهای آنها دارای سرستون



ش ۷۵ - خرابه‌های معبد کنگاور

دری^۱ است که بر فراز آنها تنگه‌های کرتی^۲ قرار گرفته است (ش ۷۵) . نیز در کره^۳،



ش ۷۶ - ستونهای معبد کره

معبدیست که طبق طرح غربی ساخته شده . بر بالای دو پایه ستون نازك ، گچ‌بری ضخیم حاشیه‌داری دیده می‌شود . ستونها از نسبت‌هایی که در قدیم بین ارتفاع و قطر قایل بودند ، بسیار تجاوز می‌کند ، و این امر حاکی از سلیقه ایرانی

است که سابقاً در تخت جمشید اعمال شده بود . سرستونهای معبد تعبیر نادرستی

۳ - Khurha

۲ - Corinthien (Corinthian) ت. ا.)

۱ - Dorique (Doric) ت. ا.)

است از سبك ايونى^۱ (ش ۷۶) . نتیجه در همه جایکسانست ، هنرمند ایرانی خود را به شباهت راضی میکند ، و در جستجوی کشف دلیل یا حفظ نسبت بر نمی آید .

بیشتر اطلاع ما مربوط به اشیاء هنری از دسته سوم است که تعداد آنها فراوانست ، مع هذا نتوانسته اند تعیین کنند که این اشیا در خود کشور ساخته شده یا آنها را از خارج وارد کرده اند . باید دانست که اشیاء مزبور همواره با واقع پردازی دقیقی که از مختصات هنر هلنی است ، مشخص میباشد . در این ایام ، کشفیات سودمند موجب پیدایش چهار مجسمه كوچك مفرغی متعلق به معبد نهاوند (لائودیسه)^۲ گردید که در همان محلی پیدا شده که ستل (ستون) حاکی از فرمان انتیوخوس سوم^۳ مربوط به سال ۱۹۳ ق . م . یافته شده است (تص ۶۵) . يك سر بسیار زیبای مجسمه ای مفرغی که بدبختانه خراب شده ، و آنرا بدانتیوخوس چهارم^۴ نسبت می دهند ، از معبد ایرانی شمی^۵ نزدیک مال امیر ، در جبال بختیاری به دست آمده (تص ۷۱) . باید تصور کرد که سلیقه عصر بسیار متمایل به کارهای هنری مفرغی بود و همین سلیقه در زمان پارثیان تعقیب شد ، و آن در حقیقت حکم احیای يك سنت عیلامی را داشته است . در شوش ، کاخ كوچك «نگهبانی» متعلق به عهد هخامنشی در عصر سلوکی کاملاً تعمیر گردید ، و بر اثر حفاریاتی که در آنجا به عمل آمده ، لااقل ده پایه سنگی مجسمه های مفرغی - که بعضی آنها دارای کتیبه یونانی است - به دست آمده است . یکی از این کتیبه ها ، متعلق به فیثاغورس^۶ نامی است که فرمانده ساخلو یونانی شوش بوده ، و در ۱۸۵۲ م . توسط لفتوس^۷ کشف شده ، و به وسیله آن توانسته ایم هویت این محل را بشناسیم . همچنین قطعه ای از بدنه مجسمه يك زن از مرمر یونانی و تعدادی قطعات كوچك مجسمه هایی که از مرمر وارداتی ساخته

۱- Ionien (Ionic ت. ا.) ۲- Laodicee (Laodicea ت. ا.) ۳- Antiochus III

۴- Antiochus IV ۵- Shami ۶- Pythagoras ۷- Loftus

شده ، در شوش به دست آمده است (تص ۷۲) .

در دینور ، نزدیک کرمانشاه ، قطعاتی از یک لکن سنگی که بامجسمه‌های نیم تنه سیلنوسها^۱ و ساتیرها^۲ ، یاران دیونیسوس^۳ مزین است ، کشف شده (تص ۶۲ و ۶۳) . دشت بزرگ کرمانشاه در عهد باستان به سبب اسبان خود مشهور بود ، و به نام نسا^۴ خوانده می شد ، و آن نام جغرافیایی اساطیری است که با آیین دیونیسوس انتقال یافته و توسط یونانیان به عدد بسیاری از نواحی - از یونان تا هند - اطلاق گردیده است . این دشت با فراوانی چشمه ها و رودهای خود که منبع طویل ترین شط ایران است ، موجب تعیین هویت آن گردید . خلاصه آنکه پنداشته اند دیونیسوس در محلی مرطوب زاییده شده ، و یکی از مترادفات نام او به معنی «متولد در باتلاقها» است . وی پیش از همه خدای باده است^۵ ، و معلوم است که ناحیه مورد بحث چه شهرت فراوانی از جهت تا کستانهای خود داشته است . اسب نیز در زمره سلسله مظاهر دیونیسوس است ، و در این امر پوزیدن^۶ با او شرکت دارد ، و هر دو با اصل رطوبت و چشمه ها ارتباط دارند . احتمال می رود که یونانیان با تطبیق این ناحیه با محل تولد خدای مورد علاقه خویش - که طبق سنن نخستین کسی بود که هند را فتح کرد - برای او معبدی بنا کرده باشند که لکن مزبور بدانجا تعلق داشته است .

زندگانی اقتصادی و اجتماعی

ایجاد شاهنشاهی اسکندر و تبدیل آن به سه سلطنت هلنی از نظر اقتصادی، انقلابی حقیقی در دنیای آن عصر محسوب می شد . نخستین بار بود که دورترین

۱- Silènes (Silenus ت. ا.) ۲- Satyres (Satyrs ت. ا.) ۳- Doinysus) Dionysos
ت. ا. (۴- Nysa ۵- رك. د يك رسم باستانی « به قلم مترجم ، در مجله یادگار ،
۱ ، ۸ (م.) ۶- Poseidon) Poséidon ت. ا. (؛ رب النوع دریا نزد یونانیان ، برابر
«نیتون» رومیان (م.)

بخشهای جهان ، کاملاً به یکدیگر مرتبط شدند ، به حدی که کوچکترین اضطرابی در یک منطقه به منطقه دیگر سرایت می کرد . هرگز اقتصاد به اندازه عصر مورد بحث تابع انقلابات سیاسی و عمیقاً تحت تأثیر آنها واقع نشده بود . تأثیر سکه که در این صحنه وسیع رایج بود ، بسیار اهمیت داشت ، ثروتهایی که بر اثر فتوحات به بازار جهان آمده بود ، به حدی قابل توجه بود که ارزش طلا و نقره پنجاه درصد کاسته گردید ، و این امر در تاریخ جهان - به استثنای عصر کهنیستانها^۱ - شناخته نیست .

عهدی که شامل سلطنت سلوکوس اول و نخستین جانشینان او بود، مخصوصاً رونق داشت . تعادلی - که هرگز سابقه نداشت - بین مزد و قیمت ها ایجاد شد ، و این خود موجب بهبود وضع زندگی گردید . افزایش نرخ منافع معرف وضع نیکوی تجارت و کسب سرمایه ها می باشد . طلایی که بر اثر فتح در ایران به دست آمده و قسمت اعظم آن ، راه اروپا را پیش گرفته بود ؛ به علت مبادله محصولات که مملکت به بازارهای جهان صادر می کرد ، به ایران باز می گشت .

با ضعف قدرت و از دست رفتن ایالات مانند پارت و بلخ ، نخستین اضطرابات محسوس گردید . پس از دوره کوناه بهبودی که بر اثر سیاست فعال انتیوخوس سوم^۲ پیش آمد ، بحران مجدداً آغاز شد و به شکل آفتی حقیقی در آمد . در آن زمان روم ، با دخالت خشونت آمیز خود در مشرق ، مقتضیات سیاسی آن منطقه را تغییر داد ، و بدین وسیله بحران اقتصادی عمیقی ایجاد کرد . در هنگامی که پارتیان به خط فرات رسیدند ، و سرحد غربی آنان در آنجا تثبیت شد ، مرکز سیاسی و اقتصادی جهان تغییر یافت ، و لااقل در مدت چهار قرن در سواحل دجله مستقر

۱ - Conquistadors ، عنوانی که به حادثه جویان اسپانیایی که برای فتح آمریکا میشتافتند ، داده شده (م) .
۲ - Antiochus III

کردید .

سلوکیان ، مالک جاده‌های بزرگ بین قاره‌ها بودند . طرق مزبور از ایران عبور می‌کرد و به سمت چین و هند می‌رفت . آنان این جاده‌ها را وسیع کردند ، و وضع آنها را نیکوتر ساختند . جاده‌ها ، از بحر احمر تا هند ، توسط ایستگاههای نظامی محافظت میشد . آب انبارهایی در بیابانها ساخته شد ، و کاروانسراها بنا گردید . فنوآت را غالباً با سرمایه‌های شخصی به منظور تجارت حفر میکردند . سرعت ارتباطات و حمل و نقل به‌عالی‌ترین درجه خود رسید ، و جزعه اختراع ماشین بخار ، هیچ عهدی از این جهت نمی‌توانست با آن دوره رقابت کند . اگر سلوکیان نمی‌توانستند بر جاده‌ای که به‌سوی روسیه جنوبی می‌رود و از شمال بحر خزر عبور میکند ، نظارت کنند ، در عوض جاده‌ای که پس از عبور از بحر خزر و تعقیب رودهای کور^۱ و فاسیس^۲ به سواحل بحر احمر منتهی میشد ، در دست آنان بود . سلوکیان در نواحی شمال جیحون سفرهای اکتشافی به منظور دفاع کردند ، و برای کوتاه کردن جاده‌های تجارتی موجود ، اطراف بحر خزر را کشف نمودند . آنان جهازات مهمی در خلیج فارس ترتیب دادند که موجب تأمین ارتباط با هند در مشرق و بحر احمر در مغرب میکردید .

وضع تجارت در این دوره باردیگر تغییر یافت . از حجم محصولات ارزان قیمت ، که در طی عهد پیشین بخش اعظم مبادلات را تشکیل میداد ، کاسته شد ، و در عوض اشیاء تجملی و لطیف و ظریف جای آنها را گرفت . عاملی جدید - روم - در جریان تجارت جهان وارد گردید . مواد اولیه مانند چوب و فلزات ، که ایران و هند تهیه کنندگان مهم آنها بودند ، بسیار مورد تقاضا بود . مبادلات ، شامل اشیاء ذیل بود : احجار کریمه و جواهر که روی آنها به‌طور برجسته کار کرده بودند ، داروهایی که

هند تا حدود برتانی^۱ صادر میکرد، نباتات، مرهمها، روغنها، عطریات، ارغوان، گلاب، ظروف سفالین، شیشه، منسوجات، اشیاء هنری، پاپیروس، غلامان. این تجارت با مال التجارههایی که وارد میکرد، موجب تشکیلات جدید اقتصادی و تولید افکار نو و مبانی تازه در مبادلات ایران گردید.

ایران البسه و زینت آلات، داروها، احجار کریمه، فرشها، بذر گندم، سرب و سکههای اصیل النسب صادر میکرد. فراوانی مواد اولیه موجب توسعه صنعت ایران گردید، مخصوصاً صنایع نساجی، قالی بافی و قلمزنی فلزات - که در آن هنرمندان و پیشه‌وران ایرانی شهرتی بسزا دارند - رونق گرفت. همچنین کشور ایران درصدد برآمد که بازار را از بعضی محصولات وارداتی نجات بخشد، مثل پاپیروس که مصر انحصار آن را در دست داشت، و کوشیدند با نباتات محلی آنرا بسازند یا پوست (پارشمن) را به جای آن بدکار برند. حیوان در آسیا جانشین انسان گردید. صنعتگر محصول خود را افزایش داد. شعب ظروف سفالین، پیکر سازی و حکاکی روی استخوان، کنده کاری، و ساختمان تابع جریانات عهد شده توسعه یافتند. عهد سلو کی با توسعه بسیار کاشت همه اقسام نباتات ممتاز است. این عهد دورم ایست که در اروپای جنوبی و مخصوصاً در ایتالیا، تحت تأثیر مشرق، مقداری از نباتات و حیوانات تازه وارد را پرورش دادند. مشرق مغلوب، اروپا را مقهور کرد. پنبد، لیمو، خربزه، حب کنجد، جوز شرقی، زیتون، خرما، انجیر، اردک و کاو آسیایی موجب انقلاب حقیقی در فلاح و کله پروری ایتالیا گردید.

سلو کیان، با آماده کردن زمین‌های زراعتی و زهکشی نواحی جدید، اراضی بایر را قابل کشت کردند. احتیاجات بازار مستلزم اعمال روشهای معقول و مبانی علمی بود، و فن فلاح به شدت توسعه یافت تا حدی که حتی در قرون وسطی

۱- Bretagne (ناحیه‌ای در مغرب فرانسه. م.)

و عهد اسلامی نیز از آن حد تجاوز نکرد. روشهای جدید در مواظبت مو به کار برده شد. گاو آهن جدیدی معمول گردید. سه دوره برداشت محصول از زمینهای زراعتی عمایی شد، و طرق جدیدی در آبیاری، احداث جنگل و پرورش میوه ها و باغها مجری گردید.

سلوکیان تشکیلات فلاحتی را که در ایران عهد هخامنشی وجود داشت تضعیف کردند. عده ای از املاک بزرگ شاهی و خصوصی یا املاک متعلق به معابد را تقسیم نمودند و آنها را هدیه دادند. زمین ها را بین مداین و شهرها توزیع کردند و یا در آنها مستعمره نشینان نظامی را مستقر ساختند. این تغییرات موجب تعدیلاتی در وضع روستاییان - که در جنب یونانیان قرار داشتند و از ایشان روشهای جدید فلاحت را آموختند - گردید، و در مدت چند قرن پایدار ماند و عمل شد. در املاک دیگر، رعایا نوعی مستأجر بشمار می آمدند. اما هر جا که ملک بزرگ تقسیم نشده بود، وضع رعایا تابع انتظامانی بود که تا حدی سر نوشت آنها را بهتر میکرد. روستاییان وابسته به زمینهای مدینه ها، به نوبت خویش، تقریباً آزاد گردیدند. سلوکیان، با تحولات فلاحتی مقامی مهم به دست آوردند، و آزاد کردن طبقه روستاییان در ایران، از جهت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کاری بزرگ به شمار می رفت.

مصرف فلزات، و مخصوصاً فلزات قیمتی، بسیار زیاد بود. سلوکیان طلا را از هند، شمال غربی، بلخ، ارمنستان و قفقاز وارد می کردند. ایران به نوبه خود آهن، مس و سرب که استخراج آن تحت مراقبت صاحب منصبان شاهی افزون می گردید، صادر می کرد. همه معادن و استخراجات تحت انحصار بود، و ملک شاه محسوب می شد.

در حیات اجتماعی، تمایل به ایجاد مساوات بین سکنه محسوس گردید

مخصوصاً در مدینه‌ها و شهرها که در آنها مسأله وجود تربیت و زبان یونانی برای عنصر ایرانی یونانی شده - که با یونانیان مخلوط بودند و تحت حمایت یک قانون می‌زیستند - راه را باز می‌کرد. اختلافات بین نژاد ایرانی و یونانی به سرعت از بین می‌رفت.

مملکت سلوکی، به وسیله سبجیه خود، کشوری است سرمایه‌دار بانسکیلات بیت‌المالی قوی. شاه انحصارهای محصولات یا کارخانه‌ها را تکثیر میکند، و عملاً همه منافع مملکت را در دست خود متمرکز می‌سازد. طبق عقیده بعضی دانشمندان سیاست او عالی‌ترین درجه ظرافت طرح اقتصادی است که دنیای جدید پیش از قرن بیستم شناخته است. با وجود این خوشبختی، عوارض کمر ملت را خرد می‌کرد، زیرا فقط عددای محدود از افراد جامعه از ثروت برخوردار بودند. آنها عبارت بودند از شاه با خانواده خود، دربار او، عمال، دارندگان انعامات و امتیازات، کسانی که به تجارت بین‌المللی مشغول بودند، و به درجه‌ای کمتر، نظامیانی که در املاک مستقر بودند. اما دستگاه بیت‌المال موخش می‌نمود، زندگی بسیار سخت بود، و دلیل آنکه مردم بیش از پیش به افکار نجات و استخلاص - که موفقیت آن همه ادیان: مسیحیت، مانویت و بودایی وابسته بدان بود - پناه می‌بردند، همین امر بود. مالیاتها و عوارض بر افراد، منازل، چهار پایان، مزرعه، باغ، تولد، ازدواج و مرگ تعلق می‌گرفت. مملکت برای زندگانی شاه سلوکی و دربار او، نگاهداری قشون و جهازات، جریان امور معابد و روحانیان آنها، حمایت هنرها و علوم، بدیول احتیاج داشت. تشکیلات بیت‌المالی متمرکز شد. ادارات ممیزیها را برقرار کردند، و نخستین مبانی آمارگیری بنیاد نهاده شد. انتظاماتی برای محصولات کارخانه‌ها، نمک، عطریات، مبادلات تجارتي، حرکت روی سطوح بزرگ وضع گردید. «دولت دارای سیاستی فلاحتی، یا سیاستی صنعتی و تجارتي بود»، اما در

تعقیب این ها ، اصول دمو کراسی را فراموش کرد ، و از منافع رعایای خود غافل گردید .



توسعه و بسط اروپاییان در زمان اسکندر و جانشینان وی ، فرهنگ مادی ایرانی را به حدی غنی کرد که چندین نسل بر بقایای آن زیست کردند . فرهنگ مزبور میراثی بزرگ در تشکیلات اداری و توسعه شهرسازی به جا گذاشت . بعدها اصول طرح هیپوداموس^۱ که در آن زمان معمول بود توسط شاهان ساسانی - بانیان بزرگ شهرها - به کار رفت .

یونانیان اصولی در زندگانی شهری ایجاد کردند و موفق شدند آنرا توسعه دهند . آنان صنعتی متمتع ، فلاحتی پر نیرو ، و تجارتی مرفعی ایجاد و کشور را از شبکه ای از طرق و ارتباطات پر کردند ؛ هنرها و علوم را تشویق نمودند . تقویمی با تاریخی جدید برقرار ساختند . فواید این نوع اعمال موجب تمدن حتی در نقطه بعید خوارزم محسوس است ، تحقیقات باستان شناسی اخیر که در منطقه مزبور به عمل آمده ، نشان داده است که عصر مورد بحث با ایجاد شهرها و دهکده های مستحکم ، ترقی فلاحت ، افزایش مصنوعات ، تمرکز حیات اجتماعی در اطراف « آتشگاهها » مشخص است . با وجود این ، سلوکیان مسئله اساسی را که عبارت بود از وحدت سیاسی دو قوم مختلف یا لا اقل اشتراك مساعی وسیع بین آن دو - که در نظر اسکندر ضروری بود - حل نکردند . سروران مملکت هرگز اتکاء حقیقی به ایرانیان نداشتند و نتوانستند دولتی ملی تأسیس کنند ، و بهیچوجه در ملت ایرانی ایجاد رضایت سیاسی یا اخلاقی نکردند . اما چون آنان سیاست یونانی ساختن بالاجبار را

۱- Hippodame (Hippodamus ت. ا.)؛ فیلسوف و معمار ملیطی یونانی در قرن پنجم ق. م.

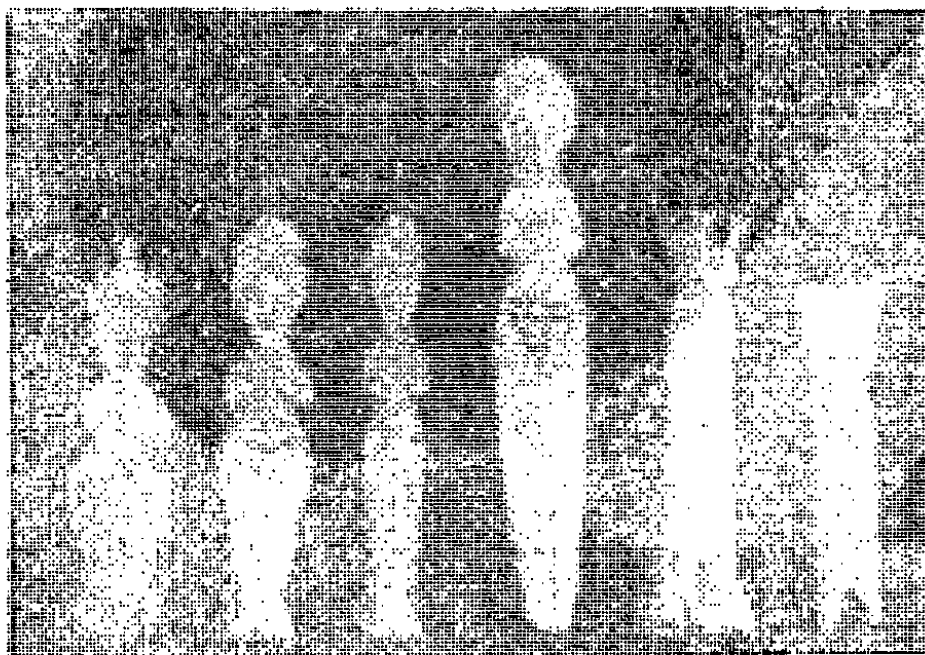
وی شهرهای متعددی بر بنای طرحی منظم بنا کرد (م).

نداشتند ، ایرانیان در صدد مخالفت ظاهری و منظم بر نمی آمدند . از اغتشاش ، فتنه ، ایجاد اشکال از طرف طبقات بومی گفتگویی در میان نیست ، و این موضوع روشن میسازد که چرا مدت یک قرن طول کشید ، تا پارتیان توانستند ایران را مجدداً تصاحب کنند .

سبب جهان دوستی تمدن هلنی ، در نظر ایرانیان - که وحدت ملی و تا حد زیاد زندگی اجتماعی و اقتصادی خود را حفظ کرده بودند - بیگانه ماند . توده ملت هرگز در یونانیت مستغرق نشد و زندگی اجدادی خود را حفظ کرد ، و معتقدات فرهنگی و اجتماعی و مذهبی خویش را تعقیب نمود . وی در خارج از آن طبقه از جامعه که شامل یونانیان و ایرانیان یونانی شده بود ، باقی ماند . «مخالفت دایمی بین کارگر و بورژوازی ، بر اثر تضادهای ملی و دینی تشدید میشد»^۱ . مدینه ایجاد شد ، و با آن ، ناسازگاری قدیم بین شهر و روستا ظهور کرد . ناسازگاری مذکور در ایران آن عهد ، بر اثر مخالفتی که بین یونانیان از یک سوی و ایرانیان - که تعداد آنان بسیار زیادتر بود - از سوی دیگر وجود داشت ، شدیدتر میگردد . محقق است که گروه ایرانیانی که با یونانیان کار میکردند و در اداره امور شرکت داشتند ، مانند اشراف مالک ایرانی ، دارای مزایایی بودند . سکنه شهرها مانند یونانیان تحت حمایت یک قانون بودند ، و بخشی از روستاییان نیز دارای آزادی بودند که بعدها در زمان پارتیان و ساسانیان نخواهند داشت . اما ایرانی نمیخواست یونانی شود ، بلکه آرزومند بود ایرانی بماند . او آنچه را که تمدن خارجی برای وی می آورد می پذیرفت ، ولی نمیخواست در آن ذوب یا حل گردد . در نتیجه ، یونانی کردن ایران - هر چند دامنه دار به نظر میرسید - بیش از آن که در اعماق جامعه مؤثر شود ، در سطح تأثیر کرده بود . « در ماده و شکل

۱ - (ج. ا.) Rostovtzeff, «Social Economic History» vol. II, ch. iii, p. 1107

موفق شده بود ، ولی در روح تأثیر نکرده بود . « دو جهانی که بر اثر فتح مخلوط شده بودند ، در حقیقت بسیار اختلاف داشتند . » این فتح ایران شکستی برای یونانیت بود و بعکس ، فتحی صلح جویانه برای ایران محسوب میگردید ، و در نتیجه ایران مادهٔ ثروتمند و متمدنی تر از آن میان خارج شد ، و توانست این فواید مکاسب را به سلسلهٔ جدید ، پارتیان - سلسله‌ای که ایرانی‌الاصل بودند و مع‌هذا از طرف ایرانیان غربی بیگانه به‌شمار می‌رفتند - بدهد .



شوش ، مجسمه‌های کوچک استخوانی

فصل پنجم*

پارتیان

هئوز دو سه سال از عصیان دیودتوس^۱ حاکم بلخ و تجزیه آن ایالت نگذشته بود که پارت - ایالت مجاور آن که در جهت غربی تر واقع بود - خود را مستقل ساخت . آیا در آن زمان این امر می توانست نخستین نشانه عکس العمل ایرانیت در مقابل یونانیت باشد ؟ به اشکال می توان این موضوع را قبول کرد . قومی که می بایست سلسله جدید را تأسیس کند هیچگاه تحت تابعیت سلوکیان قرار نگرفت ، و زمینهایی که قوم مزبور به صورت چادر نشینی از دیرباز در آن زیست میکردند ، هرگز به تصرف سلوکیان در نیامد و به شاهنشاهی آنان ملحق نگردید . بیشتر ضعف متزاید قدرت سلوکی بود که مانند نفحه ای تقریباً در يك زمان و به شکل متشابه باعث ایجاد دو حکومت جدید گردید : حکومت یونانی بلخی و حکومت پارتی . يك

* بنا بر ت. ا. فصل ششم. در متن فرانسوی این قسمت فصل جداگانه ای به شمار نرفته است. (م.)

۱- Diodote (Diodotus ت. ا.)

سلسله یونانی و يك سلسله ایرانی طرح يك نحو نهضتی را به سوی استقلال ریختند و روابط بیهوده‌ای را که این سرزمینها را به دولت بزرگ دور دست سلوکی متصل میساخت ، قطع کردند . اما با وجود اینکه علت استقلال این دو دولت یکی بود ، دلایل ایجاد آنها اختلاف داشت .

با اطلاعاتی اندك که ما در خصوص منشأ پارتیان داریم ، میتوانیم قبول کنیم آنان به قبیلهٔ پرنی^۱ - که جزوی از قوم دهه^۲ بود - متعلق بودند . دهه ، مجموعه‌ای از قبایل سکایی بود که به صورت چادر نشین در استپ‌های بین بحر خزر و دریای آرال^۳ زندگی میکردند . این قوم مرکب از سواران و جنگجویانی بود که خوشبختی بزرگ آنان ، طبق اقوال نویسندگان قدیم ، عبارت از مرگ در جنگ بود ، و مرگ طبیعی در نظر آنان امری قبیح و شرم آور مینمود . دانشمندان بر آنند که در حدود ۲۵۰ ق . م . دوبرادر ، ارشک^۴ و تیرداد^۵ ، با جنگجویان خود همراه پنج تن از رؤسای دیگر ، ناحیهٔ علیای «تجن» را اشغال کردند . دیودتوس ، پادشاه جدید بلخ ، بدانان حمله کرد ، اما ایشان از این خطر گریخته به ایالت مجاور پارت هجوم بردند و حاکم آنجا را کشتند . دو سال بعد ارشک در جنگ کشته شد ، ولی پارتیان که همیشه در محاربه بودند ، تحت فرماندهی تیرداد تمام ناحیه‌ای را که امروزه سرحد ماوراء خزر روسیه و ایران را تشکیل میدهد ، به تصرف در آوردند . تیرداد ، در همین کوهها نخستین پایتخت خود را بنا کرد ، و آن به منزلهٔ آشیانهٔ عقابی تسخیرناپذیر بود ، و اندکی بعد شهری دیگر به نام مؤسس سلسله - ارشک^۶ بنا شد ، و تیرداد در آنجا تاجگذاری کرد .

سلو کوس دوم^۷ در صدد جلوگیری از این نهضت و در صورت امکان ، عقب

Asaak-۶

Tiridate -۵

Arsace-۴

Aral -۳

Dahae -۲

Parni -۱

Séleucus II -۷

Assak ت. ا. یا Arsak

راندن مهاجم ، بر آمد . چون قشون سلو کوس نزدیک گردید ، ظاهراً تیرداد فن جنگی سواران سکایی را به کار برد ، و به سوی استپ‌های اصلی خود عقب نشینی کرد . اغتشاشات شدیدی که در انطاکیه ایجاد شده بود ، پادشاه سلوکی را مجبور کرد عملیات جنگی را ترك گوید و به سرعت به سوریه بازگردد . پارتیان فرصت را غنیمت شمردند ، و تیرداد ناحیه‌ای را که پیشتر تصرف کرده بود مجدداً اشغال نمود ، و به زودی گرگان - ایالت واقع در جنوب شرقی بحر خزر - را هم ضمیمه ساخت . بدین وجه هسته حکومت آینده پارت - که به طور قطع راه شاهنشاهی سلوکی را با حکومت یونانی بلخ قطع کرد - ایجاد شد . با وجود آن که پارت بین این دودولت محصور بود ، برای حفظ خود و افزایش وسعت متصرفات خویش به حد کافی نیرو و قوه حیاتی کسب کرد .

استپهای مجاور که به منزله مخزنی بزرگ از افراد آدمی محسوب میشد و توسط اقوام نزدیک پارتیان مسکون بود ، بدون شك برای اینان مددی مطمئن تر به شمار میرفت تا رفتار خیرخواهانه یا بیطرفانه مات بومی ایران که شاید ایشان را با خصومتی کمتر از حکام یونانی تلقی میکردند . بعدها ، و در مدتی بیش از يك قرن ، هر شکست و نشانه ناز از ضعف قدرت سلوکی برای دولت جوان پارت ، غنیمتی محسوب میشده است .

نامی که پارتیان به خود میدادند ، معلوم نیست . اصطلاح پارت - که در منابع غربی شناخته شده - شاید مترادف پرثوه^۱ است که سابقاً در زمان کوروش و داریوش ذکر شده بود^۲ ، و بعضی ایران شناسان این کلمه را به معنی «جنگجو ، سواره» گرفته‌اند ، و این ، اسم جنسی است که از طرف قوم خانه نشین به همه اقوام چادر نشین و سواره‌ای که متناوباً به شرق ایران هجوم می‌بردند ، اطلاق میشده ، و سپس به یکی از ایالات

۲- رك. برهان قاطع ، مصحح مترجم ، پهلوی (۲).

۱- Parthava

سرحدی مشرق شاهنشاهی ایران اطلاق گردید . میتوان این نفوذپرنی را در سرزمین ایران ، مقدمه نهضت بزرگ قبایل سکایی - که مهاجمه آنان يك قرن بعد همه دولت ایران را زیر و رو خواهد کرد ، و به حکومت یونانی بلخ پایان خواهد داد - دانست .

سی و هفت سال سلطنت تیرداد موجب شد که وی قدرت خود را مستحکم سازد ، قشونی تشکیل دهد ، به سوی مغرب پیشرفت کند ، و پایتخت خود را بدشهر صد دروازه^۲ - شهر یونانی که در کنار جاده بزرگ تجارتنی بین مغرب و مشرق واقع بود - انتقال دهد . ارشک ، شهر صد دروازه ، هکمتانه (همدان) ، تیسفون ، چهار پایتخت معروف چهار مرحله ترقی سلسله ای چادر نشین میباشد که در اوج قدرت خود مختصات نژادی خویش را حفظ کرد . جانشین تیرداد ، اردوان (ارتبان) اول ، هنوز آنقدر قوی نبود که بتواند با قشون انتیوخوس سوم^۳ مقاومت ورزد . پادشاه اخیر در طی « کردش مسلحانه » خود در مشرق ، وحدت موقت شاهنشاهی خویش را تأمین کرد . اردوان که مغلوب شده بود ، مجبور گردید سلطنت سلوکی را بشناسد ، ولی این امر از آن مانع نیامد که جانشین وی ، پریاپاتیوس^۴ شکستی را که رومیان بر انتیوخوس سوم وارد آوردند ، غنیمت داند و بدستخیز ایالات جنوب بحر خزر بپردازد . پارتیان تنها قومی نبودند که از سیاست روم در تضعیف و انهدام حکومت سلوکی استفاده کردند . ماد در آذربایجان استقلال خود را اعلام کرد . الیمایی^۵ نیز پس از استخلاص ناحیه اصفهان مستقل گردید . یارس هم شاید برایشان در این نهضت تقدم یافته باشد . در بابل جنوبی حکومت جدید خرسن^۶ تشکیل شد . مستملکات شرقی شاهنشاهی سلوکی از حیطة اقتدار آنان بدر رفته و به صورت دولتهای کوچکی

۱- Parni- ۲- Hécatompylos- ۳- Antiochus III- ۴- Priapatius) Phriapatius (۵- Elymaïde) Elymaia (ت. ا.) ؛ خوزستان (۲) ۶- Characène

در آمد که در استقلال خود تعصب میورزیدند . و بین آنها وجهه اشتراکی نبود . از آن زمان این دولت‌ها لقمه سهل‌التناولی برای قدرتی جدید محسوب می گردیدند . این قدرت در شخص مهرداد اول^۱ پادشاه و مؤسس حقیقی شاهنشاهی پارت تمرکز یافت . این پادشاه برای استخلاص ایالات منفصل ایران ، سرزمینهای مختلف را تحت لوای تاج و تخت جدید گرد آورد ، و آن جنبشی وسیع بود که رومیان غیر مستقیم و سایل آن را فراهم آورده بودند . مهرداد اول ، در بین سنوات ۱۶۰ و ۱۴۰ ق . م . ، پس از محارباتی این ایالات را ضمیمه متصرفات خویش ساخت : ماد ، الیمایی ، پارس ، خرسن ، بابل و آشور در مغرب ، گدروزیا^۲ و شاید هرات و سیستان در مشرق . پارتیان نزدیک فرات رسیدند ؛ اما سلوکیه واقع در ساحل دجله ، بزرگترین مدینه این بخش آسیا و مرکز نیرومند تجارتی که قریب ششصد هزار سکنه داشت ، بیمی به خود راه نداد . دانشمندان به دلایلی معتقدند که مقاوله نامه ای مبنی بر انتظام امور موقتاً بین فاتح پارتی و اشراف تجارتی یونانی - سامی منعقد شد . ساخلو پارتی در سلوکیه مستقر نگردید ، اما اردوی نظامی بزرگی در برابر مدینه مزبور ، در ساحل چپ دجله جای گرفت که بعداً تبدیل به پایتخت پارت - نیسفون - خواهد شد (ش ۷۷) .

آیا سلیقه یا تمایل حکومت‌های کوچک به استقلال و یا ترك تابعیت دولت مرکزی در اصل ناشی از این بوده که در هیچ جا پارتیان به عنوان آزاد کننده مردم از « یوغ » سلوکیان تلقی نشده اند ؟ در هر حال ، ایالتی که بیشتر جنبه ایرانیت داشتند ، مانند ماد آذربایجان یا پارس ، با ایشان بدشدت جنگیدند . در هر صورت مهرداد راه خود را تعقیب کرد . و مجدد شاهنشاهی باستانی هخامنشی گردید . وی عنوان « شاه بزرگ » یافت ، و برای نشان دادن خیرخواهی خود نسبت به سکنه یونانی

۱-Mithridate ۲-Gédrosie (Gedrosia ت . ا)

– که در متصرفات جدید اوپرا کننده بودند – در روی مسکو کات خود، خویشتن را یونانی دوست^۱ خواند.

عدم ثبات روابطی که ایالات مسخر مهرباد اول را به هم می پیوست، و اختلاف میان سکنه آنها – که هم یونانی و هم ایرانی بودند – به زودی – آنگاه که دمتریوس دوم^۲ در رأس قشونی برای تسخیر مجدد بخش شرقی شاهنشاهی خود حرکت کرد – جلوه گر شد. یونانیان ساکن مدینه ها، و در مرحله اول سکنه سلوکیه واقع در ساحل دجله، اهالی الیمایی^۳، پارس و حتی بلخیان ضد مخدومان جدید، به یاری او برخاستند. مع هذا تقدیر با پارتیان مساعد بود. پادشاه سلوکی در جنگ مغلوب شد، و در دست پادشاه پارت گرفتار گردید. این پادشاه با علو همت با وی رفتار کرد، او را در کرگان مستقر ساخت، و دختر خویش را به زنی بدو داد. مهرباد نسبت به اتباع یونانی خود – با آنکه با حدت تام دشمن وی را یاری کرده بودند – خشونت نمی نمود، اما بعکس، سلطنت خود را در ممالکی که قبلاً با زور تسخیر کرده بود، تثبیت نمود، و مخصوصاً الیمایی را تنبیه کرد، و در آنجا، به تقلید پیشینیان خود – انتیوخوس سوم^۴ و انتیوخوس چهارم^۵ – دو معبد ثروتمند «اتنا»^۶ و «ارتمیس»^۷ را – که محتملاً امکنه مقدس آیین ناهید (اناهیته)^۸ بودند – غارت کرد، و غنیمتی مهم عاید او شد. وی در سال ۱۳۷ ق. م. در گذشت، در حالی که برای پسرش فرهاد دوم^۹ شاهنشاهی که از فرات تا هرات ممتد بود به جای گذاشت. منابع اندکی که از او سخن رانده اند، ویرا پادشاهی دارای سجایای نیک، پارسا، شجاع و قانونگزاری نیکو معرفی کرده اند. خدمت ویرا در احیای دولتی ایرانی، با خدمت کوروش بزرگ – که مهرباد خود بعضی صفات او را دارا

۱- Philhellène ۲- Démétrius II ۳- رك. ص ۲۸۸ ح ۵ ۴- Antiochus III ۵- Antiochus IV ۶- Athêna (Athene ت. ا.) ۷- Artémis ۸- Anahita ۹- Phraate II (Phraates ت. ا.)

بود - میتوان تطبیق کرد .

برادر دمتریوس مجبوس ، موسوم به انتیوخوس هفتم سیدتس^۱ کوششی نهایی برای تصرف ایالات از دست رفتد و نجات دادن برادر خویش به عمل آورد ، و با قشونی قوی وارد بین النهرین شد . پادشاه مزبور در سه جنگی که با پارتیان کرد غالب گردید ، زیرا قوای پارتی قابل مقایسه با قشون تربیت شده یونانی نبود . انتیوخوس بدهگمتانه (همدان) رسید ، و در این هنگام فصل سرما از تعقیب عملیات جلو گیری کرد . شاه سلوکی خود در پایتخت باستانی مذکور مستقر شد ، و قشون خویش را در شهرها و قصبات برای گذراندن فصل زمستان متفرق ساخت . در این هنگام فرهاد بدو پیشنهاد عقد معاهده کرد . شرایط یونانیان صریح بود : پارتیان باید دمتریوس را باز گردانند ، و کلیه ایالات مسخر را بداستمنای پارت تخلیه کنند ، و خراج بپردازند . پادشاهی جوان پارت به سبب لاقیدی و عدم استحقاق حکمران یونانیان ، از این تهدید خطرناک نجات یافت . سکنه محلی ، از مظالم سربازانی که در منازل آنان مستقر شده بودند ، به جان آمده آماده طغیان بودند و بدتحریک عمال پارتی عصیان آغاز کردند . در همان زمان پادشاه پارت ناکهان به انتیوخوس حمله برد . انهدام سلوکیان قطعی بود . پادشاه سلوکی کشته شد ، و بخشی از قشون وی مفید گردیده در جزو سپاهیان پارتی منحل گردید . در مدت چند ماه : پیشرفت عظیم سلوکیان - که به نظر میرسید بتواند شاهنشاهی متزلزل آنان را سامان دهد - مبدل به بدبختی بزرگ گردید ، زیرا دیگر هیچ قوهای منظم که بتواند سوریه را از حمله احتمالی پارت مصون دارد ، وجود نداشت . سال ۱۲۹ ق . م . در تاریخ یونانیت - که دیگر سر بلند نخواهد کرد - سندهای مقدر بوده است . در این سال سلطنت سلوکی ، که از آن پس مدت چند ده سال دیگر

۱- ([ت.ا.] Sidetes) Antiochus VII Sidète

خود را حفظ خواهد کرد، در برابر ایران فاتح خم گردید. سرحد اروپا بطور قطع تا فرات عقب رفت.

پارتیان به سوریه حمله نکردند، زیرا در آن زمان می‌بایست با مهاجمهٔ موخس بدویان در سرحداتی شرقی مقابله کنند. در عصری که فرهاد بر انتیوخوس هفتم غالب شد، و مناظر درخشانی برای توسعهٔ شاهنشاهی پارت گشوده بود، جنبشی وسیع از جانب اقوام سکایی‌الاصل - که از نواحی بعید تر کستان چین آمدند - به ایران سرایت کرد. سابقاً نخستین موج مهاجرت این بدویان در زمان مهرداد اعلام خطر کرده بود، و مهرداد با ایشان محاربه نمود و فاتح شد. فرهاد حاکمی در بین‌النهرین نصب کرد، و به سوی مشرق عزیمت نمود، تا مهاجمان را متوقف سازد. چنین به نظر می‌رسید که اینان در دو جهت پراکنده خواهند شد: بعضی مستقیماً از راه مرو، شهر صد دروازه، همدان، به سوی مغرب خواهند رفت، و بقیه به طرف جنوب خواهند شتافت در حالی که از مرو به هرات فرود خواهند آمد و به جانب ایالت غنی سیستان خواهند رفت. در اولین تماس، اسرای یونانی قشون انتیوخوس - که توسط فرهاد در عساکر وی داخل شده بودند - او را ترك گفتند، و بدین وجه موجب هزیمت گردیدند، و او خود در این جنگ کشته شد.

عم و جانشین وی، اردوان دوم^۱، اندکی بعد به همان سرنوشت دچار شد. در بابل، حاکمی که از طرف فرهاد تعیین شده بود، خود را شاه خواند، و حکومت خرسن^۲ مجزا گردید. هنگامی که مهرداد دوم به تخت جلوس کرد (در حدود ۱۲۳ ق. م.)، وضع شاهنشاهی پارت وخیم بود: مغرب در اغتشاش و مشرق مورد مهاجمهٔ بدویان بود. این پادشاه لایق‌ترین سلاطین سلسلهٔ پارت بود. وی نظم را در مغرب برقرار کرد، و به انتهای دیگر مملکت خود شتافت و سرحداتی خویش را تا

جیحون عقب برد. مرو را مجدداً تسخیر کرد، هرات را از نو اشغال نمود، موج بدویان را عقب راند، سیستان را مطیع کرد. موفقیت وی بسیار مهم بود زیرا او جهان غربی را از تهدید سکه‌ها^۱ نجات داد. سگزیان^۲، که تا دیروز هنوز بدوی محسوب می‌شدند، راه اقوام مجاور خود را سد نمودند، و بدین وجه تمدن آسیای غربی را حمایت کردند، و این نقشی است که ایران ایفا کرد، و بعدها - در طی تاریخ طولانی خود - نیز ایفا خواهد کرد.

مهاجمه بدویان آسیای مرکزی، حکومت یونانی - بلخی را جاروب کرد، و دشتهای واقع در شمال و جنوب جیحون وسطی از طرف دو اتحادیه بزرگ آنان اشغال گردید: سکاروکایه^۳ در مغرب، یوچی^۴ یا طخارها در مشرق. قبایل مقدمه-الجیش آنان، در دنباله جنبش خود، به تدریج جلو رفتند. بعضی جاده شمالی را گرفته به سوی پنجاب رفتند، و برخی جاده جنوب را پیش گرفته به طرف سند راندند. این قبایل در آغاز قرن اول ق. م. بر فراز خرابه‌های آخرین امرای یونانی - بلخی حکومتهایی ایجاد کردند که عنصر پارتی با آنها روابط بسیار نزدیک - هم از جنبه سیاسی و هم از لحاظ فرهنگی - داشته است. حکومت‌های هند محققاً از حیث قدرت پارت خارج بودند. حکومت‌های سیستان ورخیج - لاقل چنین به نظر می‌رسد - تا آغاز قرن اول مسیحی، سلطنت پارت را می‌شناختند، و در آنجا امیری - که او را پارتی تصور می‌کنند - به نام گندفر^۵، به منظور ایجاد شاهنشاهی که از سیستان تا ماوراء سند ادامه داشت، آنان را گرد آورد.

در حدود ۱۱۵ ق. م. مهرباد هیأت سفارتی را که از جانب امپراتور چین اعزام شده بود، پذیرفت. دولت پارت با امپراتور مزبور معاهده‌ای منعقد کرد

۱ - Sakas (Sakae ت. ا.) - ۲ Scythes (Scythians ت. ا.) - ۳ Sacarauques - ۴ Yue-tche (Yueh-chi ت. ا.) - ۵ Gondopharès , رك . پیرنیا «ایران باستان» ج ۳ ص ۲۲۶۳ (م).

مبنی بر تأمین تسهیلات بسیار در امور تجارت بین‌المللی که در آن باب، ایران به‌عنوان کشور ترانزیت، حلقه ارتباطی را که دارای اهمیت اساسی بود، تشکیل می‌داد. بیست سال بعد، مهرداد دوم در امور ارمنستان مداخله نمود، و تیگران را که مورد حمایت او بود، بر آنجا شاه کرد، و بدین طریق فصلی جدید در تاریخ این کشور - که مقدرات وی کاملاً وابسته به مقدرات ایران خواهد بود - افتتاح نمود. اندکی بعد تیگران، با مهرداد اوپاتور^۱ پادشاه بنطیکس (پنتوس)^۲ متحد گردید. پادشاه مزبور بین ۱۱۲ و ۹۳ ق. م. حکومتی مقتدر شامل همه آسیای صغیر که بایونان قاره (اروپا) همجوار بود تشکیل داده، و سالها در برابر پیشروی‌های رومیان مقاومت کرده بود. مهرداد دوم، در برابر این اتحاد - که موجب تقویت وضع ارمنستان گردید - حالت انتظار به‌خود گرفت، و نقش قوه تعادل را ایفا کرد. در سنه ۹۶ ق. م. رومیان بدفرات رسیدند، و مهرداد سفارتی بدسوی آنان فرستاد و پیشنهادی برای اتحاد داد. سیلا^۳، که از اهمیت و قدرت پارت آگاه نبود، بدفستاده وی چندان اهانت کرد که شاه بزرگ رنجید، و با دو پادشاه بزرگ شرقی نزدیک شد. رفتار توهین آمیزی که روم در نخستین تماس خود با پارتیان نشان داد، بدبهای گرانی برای وی تمام شد.

در تشکیل شاهنشاهی پارت، مهرداد اول نقش کوروش را ایفا کرد، و مهرداد دوم نقش داریوش را. پادشاه نخستین، شاهنشاهی مزبور را از نظر متصرفات ارضی تشکیل داد، و پادشاه اخیر آنرا تثبیت کرد و انتظام بخشید. وی ایران را به‌صورت قدرتی جهانی درآورد. و تماسهای او با روم در مغرب و با چین در مشرق اهمیت کشور و عظمت نقش او را در حیات سیاسی و اقتصادی دنیای آن روز نشان می‌دهد و همین موجب شد که وی را به‌لقب «شاهنشاه» بخوانند.

پس از مرگ این پادشاه ، پارت در عهد انحطاطی عمیق داخل گردید . در مدت سی سال ، شاهان بسیار ، بر تخت وی جلوس کرده ، جانشین یکدیگر شدند . شاهنشاهی بر اثر محاربات داخلی چندان ضعیف شد که تیگران پادشاه ارمنستان ، که تاج و تخت خود را مدیون پارتیان بود ، چند ایالت را از آنان منتزع کرد ، و نواحیی را که دامنه آن ناهمدان می رسید ، به تصرف خود در آورد ، و با اتخاذ عنوان « شاهنشاه » به شاهنشاهی پارت توهینی سخت روا داشت . « پادشاهی پارت ضعیف گردیده و تجزیه شده و از هر سو علایم اضمحلال آن آشکار بود ، و به نظر می رسید که موقتاً از نقشه آسیای علیا حذف شده است » . در این هنگام ، بنا به تقاضای مردم سوریه - که از منازعات بین آخرین مدعیان سلطنت سلوکی خسته شده بودند - تیگران تاج و تخت سلوکیان را پذیرفت . وضع چنان بود که تصور میرفت پادشاه پارت خود نیز تابع گردد .

مع هذا ، با وجود چنین وضعی ، روم با پارت معاهده ای منعقد کرد . روم میل بود ایران در محاربه وی با بنطیقس (پنتوس)^۱ و ارمنستان بی طرف بماند ، بدون آنکه تغییری مهم در رفتار رومیان نسبت به پادشاه پارت صورت پذیرد . لو کولوس^۲ پیشنهاد و شاید تقاضای عقد معاهده کرد ، و فرهاد دوم هم پذیرفت ، و چون قول خود را محترم می شمرد ، بهیچوجه در صدد حمله به سوریه بر نیامد ، در صورتی که در آن زمان او کولوس در محاربه با بنطیقس (پنتوس) و ارمنستان دچار اشکالات بود . حتی بعدها هنگامی که مهرداد اوپاتور چندین بار شکست خورد ، و به نوبه خود از پارت تقاضای عقد اتحاد کرد ، فرهاد معاهده قدیم را با پمپه اوس^۳ تجدید نمود ، و همواره بدرومیان به نظر احترام می نگریست ، اما اینان با تکبر و جمل خویش به ملتیی که تعهدات خود را دقیقانه انجام می داد ، کمتر اعتنا می کردند . اندکی

۳- Pompey (Pompey) (۱. ا.)

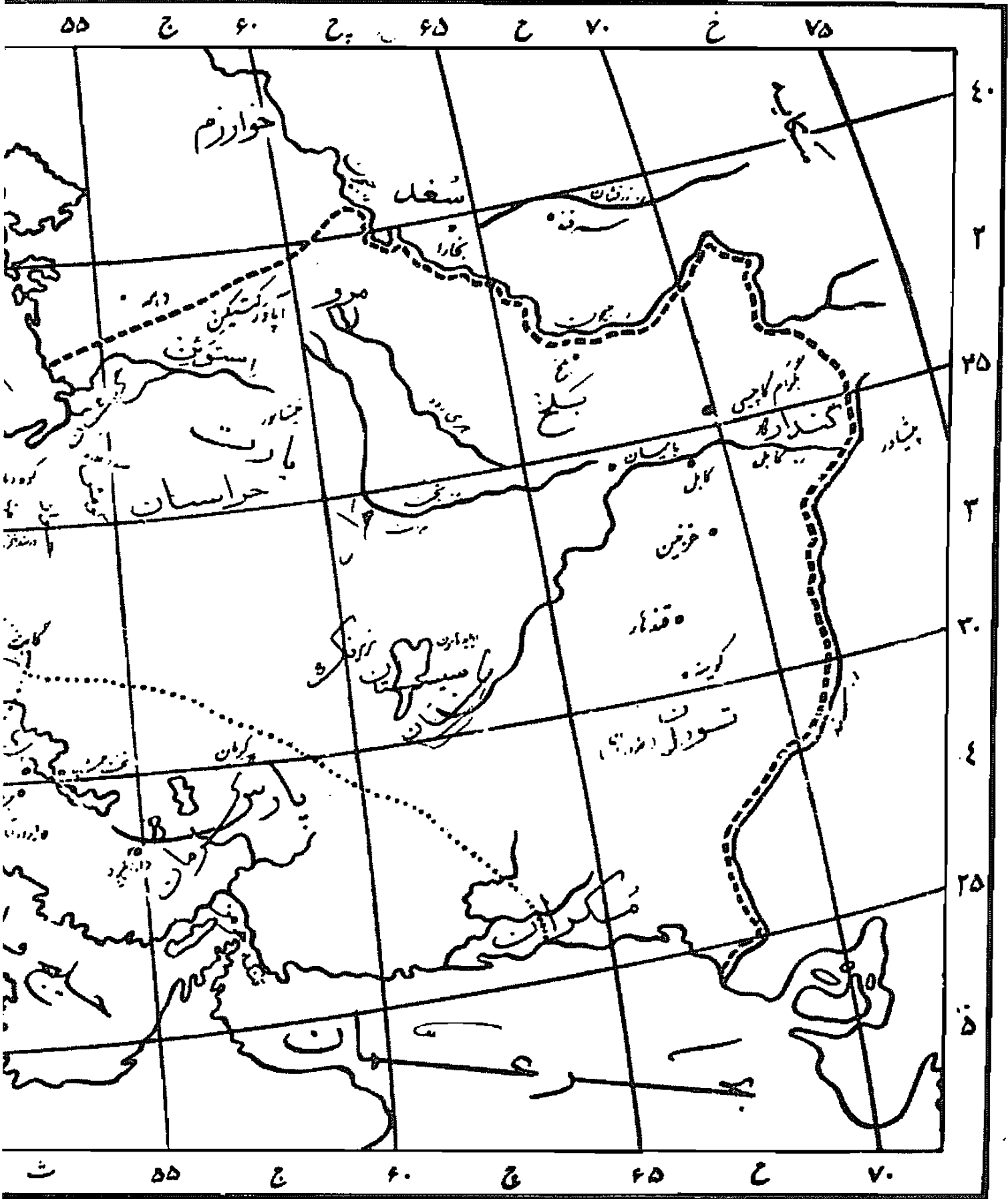
۲- Lucullus

۱- Pont (Pontus) (۱. ا.)

بعد روم معاهده را نقض کرد و ایالات غربی پارت را متصرف شد ، و با شاهان تابع فرهاد توطئه کرد ، و حتی به خود فرهاد - در جواب اعتراضات وی - توهین روا داشت . پس از قتل فرهاد هم ، نمایندگان روم تغییر روش ندادند ، و گابینیوس^۱ در عوض مبلغی هنگفت ، قبول کرد مهرباد سوم را در برابر ارد دوم^۲ تقویت کند و بر تخت سلطنت پارت جلوس دهد . مع هذا وی این کار را هم نکرد ، زیرا یکی از مدعیان مصری که در مصر همان وضع را داشت که مهرباد در ایران ، به گابینیوس مبلغی بیشتر از آنچه که سردار رومی قبول کرده بود ، تقدیم داشت . هنگامی که کراسوس^۳ به سمت کنسول سوریه تعیین شد ، حرص و طمع رؤسای رومی به ذروء اوج خویش رسیده بود . سنأ در صد جنگ با پارثیان نبود ، اما کراسوس کاملاً مانند سربازان خود ، تصویری کرد فتح ایران آسان است . و می پنداشت که ثروتهای مجتمع در آن کشور برای وی غنیمتی عالی خواهد بود . مع هذا در نزدیک کاره^۴ ، سواره نظام سنگین و سبک پارتی به فرماندهی سورنا^۵ ، رئیس خانواده بزرگ فتودال ایرانی ، رومیان را شکست داد . سه ربع قشون کراسوس را منهدم و اسیر کرد و کراسوس و فرزندش در این جنگ کشته شدند . (۵۳ ق . م) . سواره نظام سنگین پارتی هر کباز کمانداران ، فاتح شد ، و بر قشون رومی - که فاقد تشکیلات سواره بود - تفوق یافت . جنگ کاره روم را مجبور کرد که سواره نظام را داخل قشون کند ، همچنان که در حدود هزار سال پیش از آن ، نخستین ایرانیانی که به نجد ایران رسیده بودند . آشوریان را بهمین امر ملزم ساختند^۶ .

طبق روایت ، سر و بازوی تریومویر^۸ بدبخت^۹ را نزد ارد دوم بردند . پادشاه

۱ - Gabinius ۲ - Orodes II ۳ - Crassus ۴ - سنأ ۵ - Carrhae
 ۶ - Sourena ۷ - رك. ص ۸۷ كتاب حاضر (م.) ۸ - Triumvir یکی از سه حاکم
 روم که به همراهی دو تن ، امور را اداره میکرد (م .) ۹ - در ت . ا . ، سر و بازوی
 کراسوس بدبخت .



شکل ۸۵ - نقشه شاهانه

پارت در این هنگام همراه پادشاه ارمنستان و با درباریان خود، در نمایش «باکا»^۱ اثر اوریپیدس^۲ حضور داشت. فتح پارت، که در نظر رومیان تعجب آور و حیرت انگیز بود، دیدگان آنان را باز کرد، و ارزش حقیقی قدرت پارسی را - که شاید بیشتر قدرت دفاعی بود تا قدرت تهاجمی - بدیشان شناساند. عقابهای لژیونهای رومی مدتی دراز در معابد پارتی باقی ماند، و ایرانیان اسرای رومی را در واحه مرو مقیم کردند، و در آنجا بسیاری از ایشان تشکیل عایله دادند. روم به خطای عظیم سیاستمداران و فرماندهان نظامی خود، که منتج از عدم شناسایی ایران بود واقف گردید. باردیگر، ایرانیان اسلحه به دست، یونانیت را - که رومیان خود را وارث آن معرفی می کردند - از سر حدهای خویش طرد کردند، و از این پس تا مدتی بیش از یک قرن، فرات سرحد قطعی به شمار رفت. از سوی دیگر، سامیان غربی که مخالف رومیان بودند، مانند یهودیان فلسطین، نبطیان دمشق، اعراب صحرا و تدمریان^۳ چشم امید خود را به سوی ایران - که در آن کشور ارد بهمنزله جانشین حقیقی هخامنشیان تجلی می کرد - دوختند. آنان بدیاری سواره نظام پارتی - که مؤلف «مکاشفات»^۴ ورود ایشان را برای درهم کوفتن روم سبع اعلام می کند - انتقام خود را می گیرند. اما افسوس که استخلاص آنان فقط در مدتی اندک و موقتاً دست فاتح رومی را کوتاه کرد، ولی بعداً رومیان مجدداً با فشار بیشتر بر آنان مسلط گردیدند.

بدبختی کراسوس، مانند بدبختی انتیوخوس هفتم، سوریه را تقریباً بدون دفاع نظامی گذاشت، و جنگهای داخلی روم مانع از آن بود که قوای رومی در مشرق

۱- Bacchantes (Bacchae ت. ا.) زنان کاهنه معبد باکوس (رب النوع شراب) (م.)

۲- Euripide (Euripides ت. ا.) شاعر یونانی که قطعات بسیار از او بجای مانده (۴۸۰-)

۳- Palmyréniens ۴- Apocalypse (مکاشفات یوحنا) (م.) ۵-۶ یا ۴۰۵ ق.م.) (م.)

اوضاع را مرت کند. به نظر میرسید که باردیگر جاده پیشرفت پارتیان به سوی سواحل بحر الروم باز شده است، اما این دفعه، اوضاع داخلی خود کشور مانع تحقق این امر گردید. سورنا که علی رغم شاهنشاه، بسیار مقتدر گردیده بود، کشته شد. پا کر^۱، پسر ارد، که جوان و کم تجربه بود، به فرماندهی سپاهی که ارزش سپاه سورنا را در گازه نداشت داخل سوریه شد، ولی مهاجمه کوتاه وی به شکست منجر گردید. او مجدداً در سال ۵۱ ق. م. سراسر کشور مزبور را تحت تصرف در آورد، و مدت چند ماه آن کشور در دست پارتیان بود، و ایشان موجب بی نظمی زندگانی اقتصادی مغرب گردیدند. اما پا کر نمی توانست عملیات را ادامه دهد. وی را به خطا متهم به ایجاد توطئه ای ضد پدرش کردند. ارد او را احضار کرد و نزدیک بود کشته شود، ولی نجات یافت. دلیل تأخیر پارتیان در حمله، در مدت ده سال آینده معلوم نیست. آیا حوادث مشرق، یا اغتشاشات داخلی، یا مقاومت بعض عناصر از اشراف پارتی - که برگزیدگان قشون را تشکیل میدادند - موجب منع آنان از حمله به سوریه بوده است؟ در هر حال تا سال ۴۰ ق. م. این امر به تعویق افتاد، و در این سال ارد و پا کر، تحت فشار لایینوس^۲ - سفیر سابق بروتوس^۳ که به خدمت پارتیان در آمده بود - تصمیم به حمله گرفتند.

قشون ایران بین لایینوس و پا کر تقسیم شد. لایینوس مأمور عملیات جنگی به سوی شمال گردید، و قسمت اعظم آسیای صغیر را تا ایونیه اشغال کرد. پا کر به سوی جنوب فرود آمد و همه جا مورد استقبال قرار گرفت، سوریه و فلسطین را تسخیر کرد، و هرودس^۴ را از بیت المقدس اخراج کرد و به جای او پادشاهی محلی بر گماشت. نبطیان اوامی پارتیان را پذیرفتند. تقریباً سراسر مشرق رومی تحت تصرف پارت در آمد. لایینوس مدت یکسال و نیم فرمانروای آسیای صغیر بود.

۱- Herod (Hérode) ت. ا. (

۲- Brutus

۳- Labiénus

۴- Pacorus

جنگ سوریه در سال ۳۸ ق. م. خانمه یافت، اما در برابر قوای رومی، قشون پارت نمی‌توانست مقاومت ورزد. لایمنوس کشته شد، و به‌پا کرخیانت ورزیدند. وی سپاه خود را به‌سوی اردوگاهی رومی که تصور میکرد بلاذفاع است، هدایت کرد. در آنجا سواره نظام سنگینی که کمانداران سوار از آن حمایت نمی‌کردند، شکستی سخت یافت. پا کرد در این جنگ کشته شد، و فقدان او در ایران تأثیری عظیم کرد، زیرا یا مرگ وی کشور مزبور مردی ارجمند، با نیرو، و دارای لیاقت نظامی غیر انکار را از دست داد. جنگ اخیر ثابت کرد که سواره نظام سنگین زره پوشیده نمی‌تواند بر قشون رومی، بدون عملیات تهاجمی فایز آید. مع‌هذا حمله به‌ممالک مذکور بی‌نتیجه نبود.

رومیان از ملل و امرایی که در آشکار کردن مسرت خویش از ورود ایرانیان عجله نموده بودند، به‌سختی انتقام کشیدند. به‌بعضی از آنها خراجی سنگین تحمیل شد، و دیگران - مانند پادشاه بیت المقدس - اعدام شدند. هرودس مجدداً باز گشت. ارد پیر به‌زودی توسط پسرانش مقتول گردید، و فرهاد چهارم جانشین او شد (حدود ۳۷ ق. م.). جلوس این پادشاه، بار دیگر با اغتشاشات داخلی و منازعات بین نجبا و طبقات پست، بین طرفداران خاندانهای مختلف، بین دو بخش بزرگ قشون پارت: سواره نظام سنگین و کمانداران سواره، توأم بود. در يك چنین وضع نامناسبی، تهدیدی به‌عنوان مهاجمه‌ای جدید از جانب رومیان رخ نمود، و آن حمله انتونیوس^۱ بود که بایکی از قویترین قشونهای رومی که با ایرانیان جنگیدند، وارد قفقاز شد. ایبری^۲ و آلبانی^۳ را مقهور و مطیع ساخت، و ارمنستان را تابع خود کرد. وی چون از عقب قشون خود مطمئن گردید، به‌سرعت به‌سوی مان آذربایجان راند تا پایتخت آنرا محاصره کند، و محمولات و آلات جنگی را در نقطه‌ای دور دست در

Albains -۳

Ibères-۲

Antoine (Antony ت. ا.)

عقب به جای ماند .

انتونیوس برای تحقق طرحهای فتح سراسر مشرق که قیصر در ده سال قبل ریخته بود ، شکیب نداشت . اما محاربه کاره در اذهان اثری باقی گذاشته بود . وی به سهولت نتوانست در میان ارمنیان یا مادیه‌ها یا مردم الیمایی^۱ - که در برابر نفع عموم از خیانت احتراز میکردند - متحدانی بیابد .

فرهاد چهارم ، با سواره نظام سبک خود ، به سوی مسیر بارو بنه انتونیوس حمله برد ، و نگهبانان آنها درهم شکست ، و آلات محاصره را غارت کرد و سوخت . انتونیوس ، بدون آلات جنگ و بدون توشه ، نمی توانست در برابر نقطه ای مستحکم که ساخلو آن شجاعانه مقاومت می کرد ، کاری از پیش ببرد . در این ایام ، فصل سرما پیش میرفت . سردار رومی اقدام به عقب نشینی کرد ، و در اثنای آن پارتیان ، با حملات ناگهانی ، تلفات بسیار سنگینی بدو وارد آوردند . فرهاد فتح خود را جشن گرفت ، و نام خویش را بر سکه هایی که تمثال انتونیوس و کلئوپاتر^۲ داشت ، و در زمرة ائانه رومیان پیدا شده بود ، ضرب کرد . در بهار آینده ، انتونیوس مجدداً ارمنستان را مسخر و پادشاه آنها مغلوب نمود . سال بعد ، تا ماد پیش راند ، اما عکس العمل مشترک پارتیان و ارمنیان او را از تمام متصرفات خود محروم کرد ، و کمی بعد اکتاویوس^۳ او را شکست داد و قدرت را از دست وی خارج کرد . در این هنگام سیاست روم در مسأله مشرق روشی جدید اتخاذ کرد .

افکار عامه روم در خصوص پارتیان تغییر یافت . قدرت دفاعی اینان شناخته شده بود . رومیان دانستند که تمایلات تعرضی آنان خطا و سیاست کسانی که در صدد فتوحاتی در مشرق فرات بودند ، بر باطل بوده است . اغسطس^۴ که شاید در آغاز اندیشه

۱- Elymaïde (Elymais) ت. ا. ، خوزستان (م). ۲- Cléopâtre - ۳ Octave
(Octavian) ت. ا. ۴- Auguste (Augustus) ت. ا.

مطیع کردن آسیا را داشت ، تغییر عقیده داد و در صدد مصالحه برآمد . پارت نمیتوانست برای روم تهدیدی به شمار رود . تشکیلات اجتماعی ، اغتشاشات متعدد در کاخ ، منازعات بین خاندانها ، تمایلات تجزیه طلبی اتباع ، فقدان نیرو در قدرت مرکزی پارت ، موجب آن بود که رومیان با کشور مزبور رفتاری دوستانه داشته باشند . این تغییر روش ثمراتی به بار آورد : فرهاد چهارم عقابهای لژیونهای کراسوس را به اغسطس بازگرداند ، و بعداً ، از بیم خطر قتل فرزندان خویش ، آنان را به روم فرستاد تا تحت حمایت قرار گیرند ، و نیز بدین وسیله میخواست روش نیکخواهانه خود را نسبت به امپراتوری روم ، به قیصر ثابت کند .

روم تازه فهمید که ایجاد موافقت بین دو قدرت که برای هردو مفید خواهد بود ، جز به وسیله توسعه تجارت صورت نخواهد گرفت . اما کشور مزبور میخواست دفاع ثغور وی تأمین شود ، و بنابراین مایل بود دولتهایی پوشالی ایجاد کند . یکی از آنها تدمر^۱ که در سرحد شرقی قرار داشت ، و دیگر ارمنستان بود . هیچیک از دو دولت روم و پارت مایل به استقلال کشور اخیر نبود . در نظر هر دو ، ارمنستان از نظر سوق الجیشی در مرحله اول اهمیت قرار داشت . موافقت به عمل آمد که پادشاهی یونانی شده و دست نشانده که از طرف روم انتخاب شود ، بر آنجا بگمارند . فرهاد این امر را قبول کرد ، اما افکار عامه به جهت اعطای این امتیاز براو نبخشود ، و در نتیجه شعبه خاندان مهرداد اول به سلطنت رسید .

با وجود این موافقت ، پادشاهان ارمنستان پیایی به سلطنت میرسیدند ، بعضی از طرف رومیان نصب و به زودی خلع میشدند و دیگران از طرف پارتیان جانشین آنان می گردیدند . نه دوستی بین دو شاهنشاهی ، و نه اغتشاشات ارمنستان هیچیک مانع روم نشد که از مدعیات خود مبنی بر تحت الحمایه ساختن این کشور دست بردارد .

روم جلوس فرهاد پنجم^۱ را - که پدرش را مسموم کرده بود - به تخت سلطنت تأیید کرد به شرطی که از هدفهای خود در ارمنستان صرف نظر کند. این پادشاه جوان به زودی بر اثر عصیان نجبا - که از اغسطس خواستند یکی از پسران فرهاد چهارم را از روم نزد آنان بفرستد - خلع شد.

وَنِ اول^۲ به ایران آمد، ولی مدتی دراز نتوانست تاج و تخت را حفظ کند: تربیت غربی وی مورد نفرت بزرگان و ملت ایران بود. او هم به نوبه خود خلع گردید و در سوریه - که بدانجا پناه برده بود - کشته شد.

اردوان سوم^۳، که از اخلاف شعبه‌ای از نسوان اشکانی بود - خانواده‌ای که روابط محکم با کرکان داشتند و تاج ماد آذربایجان در دست آنان بود - جانشین وَنِ گردید. سلطنت شعبه مهرداد در ایران قطع شد، و شاخه جدید در زندگانی دینی و فرهنگی کشور نهضتی مبتنی بر احیای تمایلات ایرانی تر و ملی‌تر ایجاد کردند. برای روم، این امر شکستی محسوب میشد، زیرا شاهان پارتی رومی شده که در ارمنستان منصوب شده بودند، مانند سلاطین ایران، طرد گردیدند. سلطنت طولانی اردوان سوم - که در زمان وی عصیان در ساوکیه واقع در ساحل دجله رخ داد و این شهر مدت هفت سال با سلطان متبوع خود جنگید - به نظر نمی‌رسد که بدو اجازه تثبیت قدرت مرکزی داده باشد، از سوی دیگر خدعه‌های روم موجب مرگ وی گردید. پادشاهان رقیب برای تملک قدرت از نو، هم درباره ارمنستان و هم در باب تاج و تخت اشکانی، به منازعه پرداختند. عاقبت دوشاهنشاهی متخاصم، پس از نزاع طولانی بر سر مسئله ارمنستان، در زمان ولاش (بلاش) اول^۴ موافقتی به عمل آوردند، مبنی بر اینکه برادر این پادشاه نیرداد، پادشاه ارمنستان گردد، ولی تاج خود را

Vologèse I-۴

Artaban III-۲

Vononès I-۲

Phraatace یا Phraate V-۱

(Vologases I ت. ۱.)

www.takbook.com

و تخت ، تصمیم گرفت شهر بلاش آباد^۱ را بنا کند و آن بعدها مرکز جدید برای تجارت و خودجانشین شهر عاصی مزبور گردید . پادشاه ایران ، نخستین بار ، در تعقیب مهاجمه شدید آلانان از راه معابر قفقاز بدروم پیشنهاد محاربه ای مشترک ضد بدویانی که سرحداتی آنانرا از شمال تهدید میکردند ، نمود . اما روم این پیشنهاد را رد کرد ، ولی بعدها در زمان ساسانیان - آنگاه که تهدید بسیار قویتر و فشار آن بیشتر گردید - تغییر عقیده داد .

سیاست روشن بین اغسطس در خصوص شئون مربوط به شرق اندکی دوام یافت ، و در زمان طرایانوس^۲ در روم روشی ایجاد شد که کمتر به افکار مؤسس امپراتوری توجه واعتنا کردند . مسئله ارمنستان و ایران دوباره مطرح شد و به شکلی خشونت آمیز حل گردید : ارمنستان باید فتح شود و به صورت ایالتی رومی در آید ؛ پارت هم باید تابعیت را بپذیرد ، و توسط پادشاهی دست نشانده اداره گردد . در سال ۱۱۴ م . طرایانوس پس از مطیع کردن اقوام قفقاز ، و بعد از پیشرفتهای نخستین ، ایالات رومی آسیای صغیر را به کشور تابع^۳ بسفر متصل ساخت بدون آنکه فاصله ای مابین آنها باشد ، و بدین وجه دایره تسلط روم را در اطراف بحراسود مستقر کرد ، و به ارمنستان حمله برد ، و پادشاه آن پیش از کشته شدن . تاج خود را بدو تسلیم نمود .

ارمنستان ایالتی از روم محسوب شد . پارت - که در آنجا از چند سال به این طرف ، بار دیگر جنگ داخلی در گرفته بود - هیچ عکس العملی نشان نداد . سال بعد ، طرایانوس بعد از اینکه هدایا^۴ را به عنوان ایالتی جدید ضمیمه کرد ، به سوی فرات فرود آمد ، تیسفون پایتخت پارت را به تصرف در آورد ، و در آنجا دختر خسرو^۵

۱- Vologésia (Vologasia ت. ا.) ، ولاش آباد (م.) Trajan - ۲ Bosphore - ۳
 ۴- Adiabène Bosporus (ت. ا.) ۵- Osroès

و تخت او به دست وی افتاد . سپس در طول دجله به خلیج فارس رسید ، و شاید قصد تصرف احتمالی هند را نیز داشته است . او هم به نوبه خود در بابل متوقف شد ، و بدانجا در اطاق کاخی که اسکندر سلف وی ، که طرایانوس عمل او را تعقیب می کرد - فوت کرده بود ، مراسم قربانی به عمل آورد .

اما پیشرفت امپراتور دوام نداشت . عسائی در سراسر ممالکی که در حوضه شرقی بحر الروم واقع بودند ، ایجاد شد . یهودیان قورینا^۱ ، مصر و قبرس در عین عسیان ، اغتشاش را به فلسطین ، سوریه و بین النهرین شمالی که شامل همه عالم سامی بود ، کشانیدند . پارتیان ، از مشکلاتی که رومیان دچار آنها شده بودند استفاده کرده جنگ « پارتیزانی » را آغاز نمودند ، و در تعقیب آنان ارمنستان سربلند کرد . طرایانوس که آنگاه به عزل و نصب شاهان آغاز کرده بود ، تصمیم گرفت که در حال بازگشت به جنگ پردازد . وی در حین مراجعت بیهوده کوشید قلعه پارتی موسوم به هتره^۲ را در بین النهرین تصرف کند . او پیش از وصول به روم ، در گذشت .

پیشرفت عظیم روم به شکست مبدل شد . ایران با وجود آنکه در داخل برائت محاربات لاینقطع بین شاهزادگان قطعه قطعه شده بود ، باز دیگر مهاجم را طرد کرد ، اما تسخیر تیسفون در ایرانیان تأثیری شدید داشت و موجب شد که در تحریک و تجدید احسانات ملی نکوشند . هادریانوس^۳ که جانشین طرایانوس شد ، افکار استعماری سلف خود را تعقیب نکرد و وضع موجود را حفظ نمود . فرات به عنوان سرحد بین دو شاهنشاهی باقی ماند ، اما ایران باز هم در داخل روی آرامش ندید . محاربه بین ولاش (بلاش) دوم و خسرو سالها دوام یافت . وضع ایران بر اثر مهاجمه جدید بدویان آلبانی^۴ سخت تر شد . اینان تاحوالی بین النهرین نفوذ کردند ، و باز حمت ،

Albains - ۴

Hadrin (Hadrin) - ۳

Hatra - ۲

Cyrénaïque - ۱

بر اثر مقاومت دلیرانه پارتیان متوقف گردیدند .

نهمین اشکانیان و پایان متار که با روم ، از مشخصات جلوس و لاش (بلاش) سوم (۱۴۸ - ۱۹۲ م .) است . پادشاه پارت ، پس از تهیه وسایل هجوم به سوریه ، از فرات عبور کرد ، به سوریه داخل شد ، و سکنه محل از سپاهیان او استقبال به عمل آوردند . در این هنگام انتظار عصیان عمومی جدیدی ضد روم میرفت . اما پارت ، هر چند در موقع خود قدرتی عظیم برای مقاومت در مقابل مهاجم نشان داد ، از عهده اختفای ضعف قدرت تهاجمی خویش بر نمی آمد . همین امر عیناً در زمان پا کر در دو قرن قبل اتفاق افتاد ، سپاه و لاش سوم ، بر اثر حمله فرماندهان انتونیوس متقی^۱ عقب نشینی کردند ، و در دورا^۲ شکستی عظیم یافتند . پادشاه تقاضای متار که کرد ، ولی رومیان بدان سوی دجله رسیده بودند . تیسفون تسخیر گردید و کاخ شاهی سوخته شد (۱۶۵) . این پایتخت که نیم قرن پیش بر اثر عصیان ایالات شرقی امپراتوری روم مستخلص گردیده بود ، این بار به علت سرایت طاعون آزاد گردید . این مرض از سرحدات ایران حرکت کرده بود ، و ظاهراً بواسطه سپاهیان رومی - که از سواحل ارس به بین النهرین فرود آمده بودند - توسعه یافته ، به تمام آسیای غربی ، مصر ، آسیای صغیر سرایت کرد ، و از راه یونان به ایتالیا رفت و حتی به ناحیه رن^۳ اصاب کرد . رومیان بابل را تخلیه کردند ، اما بعضی ایالات واقع در ساحل فرات را نگه داشتند ، و حمایت خود را بر ارمنستان حفظ کردند . جنگ داخلی جدیدی که در روم ایجاد شد ، فکر انتقام رادر و لاش سوم برانگیخت ، ولی او هرگز نتوانست بدان تحقق دهد .

يك بار دیگر تیسفون در زمان سپتیموس سوروس^۴ (۱۹۷) در دست رومیان افتاد ، و برای دفعه سوم پایتخت پارت دچار غارت و حریق شد ، و فقط به علت

۱- Antoine le Pieux (Antonius pius ت. ا.)
 ۲- Dura
 ۳- Rhin
 ۴- Septime Sévère (Septimus Severus ت. ا.)

اشکالانی که سپاه امپراتور در کشوری مخروب دچار بود ، نجات یافت . امپراتور راهی را که طرایانوس در عقب نشینی خود پیش گرفته بود ، تعقیب کرد ، و دو بار کوشید که هتره را تصرف کند ، ولی به نتیجه نرسید ، و به سوریه عقب نشینی کرد . در زمان کاراکالا^۱ ، جنگ داخلی که بین ولاش (بلاش) پنجم و اردوان پنجم^۲ ادامه داشت ، بر اثر حمله مجدد رومیان به بین النهرین ، گرمتر گردید . قتل امپراتور روم وضع دو شاهنشاهی را عوض کرد . دو بار اردوان پنجم بر امپراتور ما کرینوس^۳ غلبه کرد ، و بر روم خراجی هنگفت تحمیل نمود . سرحد قدیمی ایران در ساحل فرات مجدداً برقرار گردید و هجوم پارتیان به سوریه فقط مسأله ای موقت تلقی شد . بدین وجه ، مدت دو قرن و نیم مساعی رومیان برای الزام ایرانیان به تابعیت ، باشکست خاتمه یافت . فتوحات اردوان پنجم به نظر میرسد که تاریخی جدید در توسعه ایران به سوی مغرب باشد . ولی این عمل به دست سلسله اشکانی - که قادر به تحقق بخشیدن قدرتی قوی در قالب طرحی ملی نبودند - انجام نگرفت . بعدها ساسانیان از اوضاع مساعد - اوضاعی که به وسیله پارتیان ایجاد شده بود - برای انتقام گرفتن از رومیان استفاده خواهند کرد و اسلحه ایران را تا سواحل بحر الروم خواهند کشید .

پارتیان و شرق

معلومات ما درباره وضع قبایل سکایی مستقر در دشت بزرگ جنوب جیحون ، پس از انقراض دولت یونانی - بلخی (در حدود ۱۲۸ ق . م .) مبهم و تاریک است . از پایان قرن اول ق . م . به نظر میرسد جنبشی برای ایجاد وحدت در آنان از سوی کوشانها^۴ - که یکی از شعب اتحادیه یوئه چی ها^۵ یا طخارها بودند - ایجاد شده باشد .

Kouchans - ۴

Macrinus - ۳

Artaban V - ۲

Caracalla - ۱

Yue-tche - ۵

کوشانها از نیمه اول قرن اول میلادی، با پادشاه خود کوجولا^۱ - کدفیزس^۱ وارد تاریخ می‌شوند. این پادشاه، پس از فتوحات پیاپی و بعد از الحاق همه ایالت بلخ به تصرفات خود، از هندو کش عبور کرد، و ناحیه کابل را اشغال نمود، و سرحداتی حکومت خود را تا ساحل چپ سند ادامه داد، و این ممالک را از تصرف آخرین شاهان پارتی نژاد - جانشینان گندوفار^۲ - بدر آورده. وی هنگام توسعه ممالک خویش به سوی مغرب، ناگزیر می‌بایست با پارتیان تماس گرفته باشد، و مسکوکات او ظاهراً نشان می‌دهند که وی ناحیه مرو را از ایشان منتزع کرد، و سرحد مشترک را احتمالاً در حد گرگان تثبیت نمود. این توسعه پادشاهی جوان کوشان مربوط به عصریست که سیاست شدید نرون^۳ و مشاوران او نتایج خود را تا ساحل شرقی بحر خزر ظاهر کرده بود. روم، بدنبال خود، با گرگان روابطی برقرار کرد و به نظر می‌رسید که معاهده‌ای با آن بسته باشد. در این نزدیکی و تقرب، مسأله اقتصادی در نظر رومیان - که ظاهراً در صدد تأمین رفت و آمد عادی جاده تجارتي که میبایست مبادلات بین روم، چین و هند را تأمین کند، در حالی که از سرزمین پارت احتراز شود مسأله‌ای فرعی و ثانوی بدشمار نمی‌رفت. بازرگانان محصولات این ممالک شرقی را از جیحون به بحر خزر می‌رساندند، و از آنجا عبور داده بدسوی رود کورس (کر)^۴ می‌بردند، و پس از حمل آنها در مدت پنج روز، در ساحل فازیس^۵ به کشتی انتقال میدادند، و از آنجا بدبحر اسود می‌بردند. در سال ۵۸ م.، گرگان از دولت پارت مستقل گردید و سفیری به روم فرستاد.

کوجولا - کدفیزس، با الحاق مرو و شاید انعقاد اتحادی با گرگانیان، تقریباً سراسر مسیر قابل کشتیرانی جیحون را تحت نظارت در آورده، و خود را به دروازه‌های

۱ - Cyrus

۲ - Néron

۳ - Gondopharès

۴ - Kujula-Kadphisès

۵ - Phase (Phasis) ت. ا.)

خزر رسانید. جانشین او، وینا کد فیزس^۱، کارهای پدر را دنبال کرد. وی از ضعف پارتیان و محاربه آنان با روم استفاده کرده در مغرب، هرات، سیستان، و رخیج را از ایشان گرفت، و در مشرق، سراسر هند غربی را تصرف نمود، و مصب سند و بنادر غربی شبه جزیره را مسخر ساخت. از سوی دیگر، از زمان اغسطس، و در تعقیب کشف بادهای موسمی، حمل و نقل دریایی قوی بین بحر احمر و هند دایر گردید. مال التجاره‌هایی که از مصر و حوضه شرقی بحر الروم - که در تصرف رومیان بود - در بنادر بحر احمر بارگیری و حمل میشد و به مصب رود سند میرسید، سپس آنها را از روی این شط تا پیشاور کنونی می‌رساندند، آنگاه به وسیله کاروانها، از هندو کش و پامیر عبور داده، پس از گذراندن از ترکستان چین، بدچین حمل میکردند. بدین وجه کوشانها، از آغاز قرن دوم سه قطعه عمده از جاده بزرگ ابریشم را در قبضه خود گرفتند: اول جاده بین دو دریا، دوم جاده‌ای که از راه مرو به سوی شهر صد دروازه^۲ و هگمتانه (همدان) میرفت، و پس از عبور از فرات به بنادر بحر الروم میرسید، سوم طریق بحری بین هند و بحر احمر. تشکیل شاهنشاهی کوشان در سرحدات شرقی پارتیان برای اینان دو خطر داشت: از نظر سیاسی، ایران عهدپارت، به جای اینکه یک رقیب در مغرب داشته باشد، به شکل شاهنشاهی مرکزی واقع در بین روم و کوشان درآمده بود. از لحاظ اقتصادی، کشور کوشانها مانند مملکت پارتیان، در مبادلات تجاری از «ترانزیت» استفاده میکردند و قسمتی از سه جاده را در ضبط خود داشتند، و میتوانستند مال التجاره‌ها را از راهبایی خارج از سرزمین پارت عبور دهند. روم زود بدین اهمیت دو گانه شاهنشاهی جدید پی برد، و در صد تماس مستقیم با سلاطین آن برآمد. بهر حال، کوشانها حتی در زمان شاه بزرگ خود کنیشکا^۳ (۱۴۴ - ۱۷۳) و در زمان جانشینان بلا فصل وی - آنگاه

که شاهنشاهی آنان به اوج قدرت خود رسیده بود - به نظر نمی‌رسید که به تصرف سرزمینهایی به‌زیان یارت متمایل باشند. هند با ثروتهای بسیار خود، که تحت لوای یک قدرت هم مجتمع نبود، در نظر کوشانها مرکز جاذب‌تر و سودمندتر از نواحی بیابانی ایران شرقی می‌نمود. در همین نواحی، سرحد بین دو کشور - به نظر می‌رسد تقریباً قریب به خطی که امروزه مشخص سرحد بین ایران و افغانستان است - تثبیت شده باشد. بهر حال، جنگ کنیشکا با پارتیان که روایات بودایی از آن سخن می‌رانند، نمیتوانست جز در زمان ولاش (بلاش) سوم، وقوع یافته باشد. آیا پادشاه پارت میکوشید یکی از ایالات ایرانی را که به کوشان ملحق شده بود باز پس گیرد؟ در متنی سریانی مربوط به سلطنت ولاش (بلاش) چهارم (۱۹۱ - ۲۰۷) از سپاهی مهم مرکب از «مادها و پارسها» که به‌مشرق ایران حمله بردند، به‌طور مبهم ذکری شده است. ولاش محاصره گردید و در آغاز ظاهراً تلفات سنگینی داد، اما سپاهیان او مجدداً حمله کردند و گویا دشمنان را تا «دریا» عقب راندند.

بنا بر این بسیار محتمل است که روابط بین دو شاهنشاهی مجاور همواره بدون اختلاف نبوده باشد، اما میتوان معتقد شد که پارتیان - که دچار اشکالات مداوم با روم بودند، و نیز بر اثر منازعات داخلی خود کوفته شده بودند - تمایل داشتند که توسعه کشور را به‌سوی مشرق - در عصری که صریحاً توأم با انحطاط آنان و اوج ترقی شاهنشاهی کوشان بود - به حد اقل بمنزل دهند. شاهنشاهی مذکور تهدیدی مداوم برای ایران به‌شمار می‌آمد، و نیز میتوانست به‌وسیله سد کردن راه تجارتي، ایران را بیشتر تضعیف کند. نخستین پادشاهان ساسانی این امر را دریافته بودند، و به‌همین مناسبت در زمره اولین اقدامات شاپور اول فتح مملکت کوشان بود.

تشکیلات و ادارات

به تاج و تخت رسیدن سلسله اشکانی، که قدرت عالی را در ایران به‌اثکای

چند خانواده از نجبای پرنی^۱ - در درجه اول - بدست آورده بودند ، به منزله پیروزی ایرانیان شمالی بر ایرانیان جنوبی و تفوق ایرانیان بدوی و مستقر در خارج ایران بر ایرانیان خانه نشین بود ، در حالی که قوم اخیر از تمدنهای کهن آسیای غربی - که خود جانشین آنها شده بودند ، و از زمان فتح اسکندر ، یونانیت با آنها در آمیخته بود - اشباع گردیده بودند . مغاکی که دو جامعه ایرانی را از هم جدا میکرد ، بسیار عمیق بود و با وجود گذشت قرون که پارتیان اشکانی تاج و تخت را در دست داشتند ، هرگز پرنگرديد . به نظر میرسد که در امور داخلی ، اقوام ایرانی ساکن کشور روش احتیاط آمیز خود را حفظ کرده باشند ، و شاید هم در آغاز نسبت به شاهان خود و اطرافیان بلا فصل آنان خصومت میورزیدند . پادشاهان پارت از آن غافل نبودند ، و بعضی از آنان که دچار اشکالاتی میشدند ، ترجیح میدادند به جای آنکه از پارس یا ماد یاری و پناه بخواهند ، توجه خود را به استپهای مشرق خزر - یعنی به خویشاوندان بدوی خود - معطوف دارند . روابط اقوام مزبور با سلسله اشکانی هرگز قطع نشد ، و شاید این امر یکی از عللی است که گزارشهای تاریخی شرقی - و مخصوصاً نوشته های ارمنیان - سلسله کوشانی را ، که آنها ناشی از عناصر ایرانی بدوی بود ، به خاندان پارت مربوط میدانند .

پارتیان ، که وارث شاهنشاهی منحل سلوکی - که قادر نبود پادشاهیهای متعدد و امیرنشینهایی که از آن مجزا میشدند ، تحت اطاعت خود نگاهدارد - شده بودند ، به نظر نمیرسد در صدد برآمده باشند تغییرات بسیار در اوضاع و احوال بدهند . شاید آنان از انجام دادن این امر عاجز بودند . اشکانیان پادشاهان کوچک و امرا را عزل نکردند ؛ بلکه به این قانع شدند که سلطنت خود را بدانان بقبولانند و اتباع جدید خویش را وادار به اجرای احترامات و تأدیه خراج کنند . آیا خراج از

این مدعیات، که بین سلسلهٔ هرزبور و ممالک آنها روابطی سست ایجاد میکرد، پارتیان خطاهایی مرتکب شدند که تولید مخاصمت کرد؟ این امر استثنایی نبود، زیرا از زمان انتیوخوس سوم^۱ هر زمان که سلوکیان میکوشیدند ایالات متصرف پارتیان را تسخیر کنند، حکام این نواحی که تابع پارتیان بودند، در عصیان ضد سلطان متبوع خود تعجیل میکردند. رومیان جایگزین سلوکیان شدند، اما وضع تغییر نکرد، و هنگامی که لوکولوس^۲ یا پمپیوس^۳ از فرات عبور کردند، بسیاری از شاهان دست نشانده در پیشنهاد ایجاد اتحادی با آنان ضد پارتیان شتاب کردند. ماد مدتها در برابر پارتیان مقاومت ورزید. کرگان، که از آغاز ضمیمهٔ متصرفات پارتیان شده بود، استقلال خود را از سال ۵۸ م. به دست آورد. الیمایی^۴ به دمتریوس دوم^۵ و انتیوخوس هفتم^۶ معاضدت کرد، و منابع قدیم مدعی هستند که آنها در زمان اردوان سوم مستقل و حتی دشمن اشکانیان بودند.

نویسندگان باستانی هیچده مملکت تابع پارتیان را نام میبرند که یازده تای آنها ممالک «برتر» محسوب می شدند، و هفت دیگر مملکت «فروتر». ماد، با سلسلهٔ پادشاهان اشکانی الاصل، در مرحلهٔ دوم قرار داشت، و ارمنستان که پادشاهان آن از زمان تیرداد از همان اصل میباشند، در مرحلهٔ سوم واقع بود. بسیاری از این پادشاهیها، مانند پارس، الیمایی یا خرسن^۷ مسکوکات ضرب میکردند. بقیهٔ کشور به ایالاتی تقسیم شده بود که در رأس آنها غالباً رؤسای خاندانهای بزرگ فتودال پارت قرار داشتند، که عموماً شغل والی را به عنوان موروثی حفظ میکردند، و بنابراین اختلاف چندانی بین تشکیلات آنان با تشکیلات سلسلههای کوچک نبود. علاوه بر اینها اقوام بدوی یا نیمه بدوی مانند کوسیان^۸ و واوکسیان^۹ در جنوب غربی و

۱- Antiochus III ۲- Lucullus ۳- Pompey (پمپی، ا.) ۴- Elymaïde
 (Elymais، ا.)، خوزستان (م.) ۵- Dêmétrius II ۶- Antiochus VII
 ۷- Cosséens (Kossaioi، ا.) ۸- Uxiens (Uxiens، ا.) ۹- Characène

اعراب در سرحد غربی بودند که عملاً استقلال کامل خود را حفظ می‌کردند. روایتی شرقی دال بر این است که در زمان مرگ اسکندر، وی از بیم انتقام پارس، و برای فالج ساختن آن، کشور را بین ۹۰ شاه تقسیم کرد، و این امر موجب ضعف سیاسی و اداری پارتیان شد. مدینه‌های یونانی مانند سلوکیه^۱ واقع در ساحل دجله یا سلوکیه واقع در ساحل اولتوس^۲ (شوش) به پادشاهیهای تابع ملحق گردیده، از طرف پارتیان مجاز بودند تشکیلات یونانی خود را حفظ کنند. وضع زندگی آن جز تغییری مختص نکرد، مگر آنکه یونانیان می‌بایست از يك والی ایرانی که از جانب اشکانیان به جای والی یونانی تعیین میشد، اطاعت کنند. وضع فتودال پادشاهی پارت، که به وضع فتودال اروپا در قرون وسطی بسیار شبیه و مبتنی بر هفت خانواده بزرگ از جمله اشکانیان بود، یادگار سنن هخامنشی می‌باشد. پس از این خانواده‌های فتودالهای بزرگ، نجبای کوچکتر یا فارسان^۳، و در طبقه سفلی روستاییان و رعایا قرار داشتند. روابط بین مخدومان بزرگ و اتباع کوچک آنان محکمتر از روابط نجبا با پادشاه بوده است. سلطنت پارت لزوماً از پدر به پسر منتقل نمیشد، رأی اشراف که توسط شوری یا «سنا»^۴ اظهار میشد، بسیار ارزش داشت. شورای مزبور قدرت سلطنتی را محدود میکرد. مجمع دیگر عبارت از مجمع «فرزانگان و مغان» بود که فقط بمنزله هیأت مشاور پادشاه به شمار میرفت.

نجبای بزرگ، که در آغاز نیروی شاهان پارت را تشکیل میدادند، به مرور موجب سقوط سلسله شدند. تشکیلات فتودالی بدعت پارتیان نبود. اینان آنرا از هخامنشیان به ارث بردند و به ساسانیان منتقل ساختند. این وضع مدتی دراز در عهد اسلامی به شکلی کاملتر حفظ شد. بهر حال، نجبای فتودال، با ضعف شاهان اشکانی

۳ - Chevaliers

۲ - Eulæus (Eulæus ت. ا.)

۱ - Séleucie (Seleucia ت. ا.)

۴ - Sénat

دردست خود قدرتی را متمرکز کردند که اوضاع را دیگرگون ساخت و روابط شاه را با رعایا به مهملکه انداخت. در سراسر تاریخ پارت، نجبا گاهی با وسایل مخصوص خود، و گاه به اتکای خارجیان (غالباً روم) شاهان را عزل و نصب میکردند. هر بار که پادشاهی در صدد تثبیت قدرت خود برمی آمد، به عنوان ستم گری معزول میگردد. تقریباً در زمان تغییر هر پادشاه، جنگی داخلی ایجاد میشد، و بسیاری از مدعیان، خود را «شاه» می خواندند، بدون آنکه مردم بدانند حق با کیست. شاهانی که از تاج و تخت محروم می شدند، گاه به بدویان پناه میبردند، و گاه بدرمیان که در موقع مقتضی با لژیون های خود ایشان را یاری میکردند.

جامعه ایرانی در زمان پارتیان سنن باستانی خود را حفظ کرد. مرد نجیب و آزاده، جنگجو و سواری بود که وقت خود را در جنگ یا شکار می گذرانید. پارتیان دارای قشون منظم نبودند. سرکیب قشون آنان انعکاسی از وضع اجتماعی کشور بود؛ هر قشودال بزرگ دارای قشون حقیقی خاص خود بود، و در وقت محاربه با اتباع و مردان آزاد و بردگان خودش شرکت میکرد، چنانکه وضع سورنا^۱ در جنگ کره^۲ چنین بود، چه سوارانی که در آن هنگامه تحت فرماندهی وی بودند، اغلب از افراد خود او بودند. مخدومان ارجمند تشکیل سواره نظامی سنگین میدادند مجهز به سلاح آهنین (زره پوشان)، دارای نیزه و شمشیر که در مانور جنگی، نیرویی موحد داشت (ش ۷۹). این قشون سوارشتر



ش ۷۹ - دورا - اروپوس^۳؛ یک تن زره پوشیده پارتی

نیز میشد، ولی به نظر میرسد که هرگز پارتیان در تشکیلات خود، فیل را به کار نبرده باشند. تجبای کهن، تشکیل سواره نظام سبک اسلحه را میدادند، و این سپاه مسلح به کمان در جنگ «متحرك» ماهر بود، و دشمن را با ابری از تیرها محاط میکرد، و هنگام کوچکترین حمله متقابل ناپدید میشد. در جنگ کرهه^۱ هزار شتر که بار آنها تیرهای ذخیره بود با سپاه کمانداران سواره که موجب شهرت قشون پارت بود همراه بوده است. پیاده نظام نقش فرعی داشت و افراد آن از کوهستانیان یا بردگان بودند. قشون پارتی به طور کلی قشونی تدافعی بود، و برای جنگ تهاجمی تربیت نشده بود. اطلاع آنان از آلات محاصره مقدماتی بود، و قشون پارتی درزیر دیوارهای قلاع دشمنان، عجز خود را نشان میداد.

پارتیان و یونانیان

نخستین پادشاهان پارت از مهرداد اول به بعد در مسکوکات خویش، خود را «یونان دوست»^۲ می خواندند. آیا حقیقه آنان از این فرهنگ خارجی بسیار مطلع و در آن منغم بودند؟ دلایلی هست که در این باب تولید شک میکند و موجب میشود باور کنیم که این امر در نظر پارتیان یکی از اقدامات سیاسی بود که وضع ایران برایشان تحمیل میکرد. آنان نمیتوانستند راهی دیگر انتخاب کنند. ایران - که پارتیان آنرا از دست یونانیان آزاد کرده بودند - از فرهنگ غربی بسیار متأثر بود، و یونانیت - که ملک را به پارتیان وا گذاشت - آثار عمیقی در این تمدن که منظره ای جدید، یونانی - ایرانی، میگيرد به جای گذاشت. از دست بدویانی که از سوی استپها آمده بودند، چه کاری ساخته بود؟ این سواران که در مقابل میراثی که بر اثر وجود یونانیت در مدت دو قرن در ایران پدید آمده بود جز نه ور جنگی چیزی نداشتند،

چه تحولاتی در حیات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ممکن بود ایجاد کنند؟ پارتیان که به فرمانروایی ایران رسیدند، در آن کشور تشکیلاتی منظم و مدینه‌هایی دیدند که به وسیله مستعمره‌ای قوی از یونانیان ممزوج با طبقه جدید بورژوازی ایرانیان یونانی شده که واسطه بین آنان و یونانیان میشدند، و عنوان میانجی را برای ایشان داشتند، اداره میشد. طبقه میانجی مزبور با پارتیان و یونانیان همکاری میکرد، اداره امور را تأمین مینمود، مسئول جمع مالیاتی که بخش اعظم آن از این مدینه‌هایی که تجارت بین‌المللی را در دست داشتند، بود و همچنین جریان حکومت محلی را تحت مراقبت و نظارت نماینده شاهی، تأمین میکرد. تأثیر مدینه و بورژوازی یونانی و ایرانی آن در حیات سیاسی کشور بسیار مهم بود، زیرا اغلب همانجا بود که افکار عمومی تشکیل میشد و حتی میتوانست درباره سرنوشت شاه تصمیم بگیرد. شاهان پارت وضع را درک کردند. علت اینکه ساخلو ایشان وارد سلوکیه نشد، بلکه در ساحل مقابل اردو زد، عملی معنی‌دار بود، و این روش با جنبشها در سراسر مدت سلطنت سلسله مورد بحث، باقی ماند. «رومیان و پارتیان خصیصه یونانی خود را فقط به وجود شبکه مستعمرات یونانی مدیون بودند.» مستعمراتی که در ایران بودند به منزله صف مقدمی به شمار میرفتند که تشکیلات و زبان خود را حفظ کردند. زبان آنان در مدت چند قرن، پیش از آنکه زبان پارسی جانشین آن بشود، در حکم زبان بین‌المللی در امور سیاسی و تجارتي خواهد بود. خط یونانی، که بدویان مستقر در ایالت بلخ هم که بعدها ایجاد شاهنشاهی کوشان خواهند کرد - آنرا اقتباس کردند، در نزد یونانیان مزبور تا قرن هشتم تاریخ مسیحی محفوظ خواهد ماند.

پارتیان ارزش تمدن یونانی را میدانستند، و آنرا همانگونه که بخشی از جامعه ایرانی تقدیر میکردند، ارج مینهادند. برهم زدن نظم موجود و بازگشت به وضع پیش از اسکندر یا ایجاد وضعی جدید، برخلاف منافع دولت بود. بنابراین

پارسیان این مدینه‌های یونانی را - که به شکل سنگ‌های ثروت و سعادت مخدومان جدید^۱ در آمده بودند - بدو وضع خود باقی گذاشتند. سلوکیه در ساحل دجله، سلوکیه در ساحل اولئوس^۲ (شوش)، دورا-اورپوس^۳، اوروک^۴، و شاید شهرهای دیگری که تا کنون کشف نشده‌اند، سبجیه نظامی، کشاورزی و بازرگانی خود را حفظ کردند، سرزمین‌های سکنه آنها را بدیشان وا گذاشتند، و در وضع اجتماعی و اقتصادی آنان دخالتی نکردند، و حتی ساخلو یونانیان هم در جای خود باقی ماند، و مستعمرات نظامی ایشان مثلاً در شوش - طبق کتیبه‌های قرن اول مسیحی - به کشف زمین می‌پرداختند. حکام از افراد خاندانهای محلی و از جانب شاه یا مدینه انتخاب می‌شدند، و شهر بان (والی) بر او نظارت می‌کرد. قضاة از میان همین خاندانها برگزیده می‌شدند. شهرها اجتماعات خود را حفظ کردند. بدین وجه تفاهیم بین دو قومی که در جوار هم می‌زیستند، ادامه می‌یافت. مع‌هذا هماهنگی همیشه کامل نبود، و اغتشاشانی در بعض مدینه‌های بزرگ، مانند سلوکیه واقع در ساحل دجله، نشان می‌دهد تصادماتی - که گاه شدید بوده - بین اشرافیت بازرگانی یونانی و سکنه ایرانی و سامی، که در طرفداری یا مخالفت با سلطنت فلان و بهمان با هم موافقت نداشتند، روی میداد. همچنین اختلافاتی بین مدینه و دربار ایجاد می‌شد. و از اینرو بود که سلوکیه مزبور علناً ضد شاه پارت عصیان کرد، و مدت هفت سال پیایی جنگید. اما جمعاً روابط آنان نیکو بود. حکام پارسی، صاحب منصبان، دبیران و عمال آنان زبان یونانی را بلد بودند. شاهان هم یونانی می‌دانستند، و بعض کارهای هنری و مسکوکات سلطنتی (تص ۸۶) ثابت می‌کند که آنان - مخصوصاً در دو قرن اخیر هزاره اول ق. م. - نویسندگان و هنرمندان یونانی را به دربار خود جلب می‌کردند و مورد حمایت قرار می‌دادند.

رفتار خیرخواهانه پارتیان نسبت به میراث یونانیت در ایران ، اهمیتی عظیم در مقدرات و توسعه تمدن ایرانی داشته است . این امر باعث شد که کشور از واژگونی و تحولات شدید برکنار ماند ، و در حالی که مملکت را به راه تکامل تدریجی سوق داد ، موجب گردید که به مرور زمان و به تدریج و تائی عنصر خارجی مستهلك شود ، و در نتیجه فرهنگی ملی که جلوه عالی آن در تمدن ساسانی مشهود است ، پدید آید .

دین

بسیاری از مطالب مربوط به دین ایرانی در زمان پارتیان بر ما مجهول است . سلسله پارت که در نواحی خارجی ایران - مسکن عناصر بدوی ایرانی - نشأت یافته بودمی بایست معتقدات ابتدایی پرستش عناصر طبیعی - و به نظر میرسد در مرحله اول پرستش خورشید و ماه - را با خود همراه آورده باشد . ما نمیدانیم تا چه حد پارتیان دینی را که در خود ایران متداول بود ، پذیرفتند ، و یا آنچه میدانیم مهم نیست . تحقیقات جاری در باب سنن دینی و عملیات باستانشناسی میرساند آیین زرتشت - که بعض دانشمندان آنرا آیین ایران عهد پارت می دانند - اهمیتی چندان نداشته است . پارتیان ، مانند هخامنشیان زرتشتی نبودند . کسانی که طرفدار فرضیه انتساب پارتیان به دین زرتشت هستند ، به قول تاسیتوس^۱ استدلال می کنند که تیرداد پادشاه ارمنستان ، برادر و لاش (بلاش) اول ، هنگامی که به روم عزیمت میکرد، برای اینکه تاج خود را از دست نرو^۲ بگیرد ، از مسافرت دریایی صرف نظر کرد ، تا مبادا آب - که عنصری مقدس است - آلوده شود . به طور خلاصه باید گفت که آب در همه ازمند ، نزد ایرانیان مقدس بوده و هرودوت^۳ آنرا تأیید میکند ، و ما میدانیم که ربه النوع

۲- Nero) Néron (ت. ا.)

۱- Tacite (Tacitus ت. ا.)

مظهر آب ، اناهیته (ناهید) بوده است . ازسوی دیگر ، غالباً اهمیت عبارتی دیگر از تاسیتوس (29,XV) مورد غفلت واقع شده است، وی میگوید در جریان جشنی «مقدمانی» که در ارمنستان منعقد شده بود ، همین تیرداد ، تاج خود را زیرپاهای مجسمه نرون قرارداد ، و این عمل رمزی را پس از «اجرای قربانیها طبق مراسم» انجام داد. بنابراین ، قربانیهای خونین در قرن اول مسیحی در ایران معمول و جزوی از مراسم دینی خانواده شاهی بوده است ، و این امر با تعالیم زرتشت - که شدیداً ضد قربانی جانوران اقدام کرده است - مخالف میباشد .

ثلیث اهورمزدا^۱ - مهر^۲ - ناهید^۳ که در زمان هخامنشیان پرستش میشد به نظر میرسد در زمان پارتیان نیز مورد توجه دین عمومی و یحتمل دین رسمی هم بوده است و اگر ما متونی مؤید این امر در ایران نداریم ، مدارك کتبی مثبت وجود آن در ارمنستان به دست آمده است ، زیرا مورخان قدیم آن کشور، نام معابد دارای سه مذهب مختص این سه رب النوع را - که به اسم یاد شده اند - نقل کرده اند. اگر از این عهد به عقب رویم و به عهد هخامنشی برسیم ، باید قبول کنیم دو مذهبى که در فضای آزاد در نقش رستم و پاسارگاد قرارداد دارند ، با مذهب سومى که نزدیک برج معبد برپا بوده است ، به همین ثلیث تعلق داشتند ، و همچنین سه آئشى که روی سه مذهب در بام برج معبدى که در مسکوکات شاهان پارس - تابع پارتیان - منقوش است نماینده همین ثلیث میباشد .

سابقاً ، از زمان سلطنت اردشیر دوم ، از میان این سه بخت ، به نظر میرسد اعتقاد به ناهید (اناهیته) اهمیتی بیشتریافته بوده ، و آن در زمان پارتیان هم در درجه اول قرارداد شده است . معابدی کاملاً مختص بدین ربه النوع شناخته شده که اردشیر دوم آنها را در همه مراکز بزرگ شاهنشاهی خویش برپا کرده بود . تشویقى که پادشاه

هخامنشی از پرستش ناهید کرد، موجب شد که این عقیده در طی قرون بعد از سقوط سلسله هخامنشی توسعه یابد، و در زمان پارتیان، همه معابد ایرانی که در منابع تاریخی مذکور است به همین ربه النوع تعلق دارند. تیرداد اول در شهر ارشک^۱ در یک معبد ناهید، تاجگذاری کرد. در هگمتانه (همدان) - مقر تابستانی شاهان پارت - معبدی از ناهید برپا بود که انتیوخوس سوم^۲ آنرا غارت کرد. معبد کنگاور مختص ارتمیس^۳ - یعنی ناهید - بود. در الیمایی^۴ دو معبد که مهر داد اول غارت کرد، متعلق به «آتنه^۵ و ارتمیس^۶» بودند. در معبد شوش، ربه النوع ننه یا^۷ را که مظهر سامی ناهید است - همچنانکه آتنه و ارتمیس مظهر یونانی آن میباشند - می پرستیدند. در استخر اجداد خاندان ساسانی نگهبان معبد ناهید بودند که در آنجا آتورانهیت^۸ (آتش ناهید) برافروخته بود. و بدقول بعض دانشمندان، آتش پرستی مخصوصاً وابسته بدین ربه النوع بوده است. اردشیر اول^۹ سرهای دشمنان خود را که بریده بود، بر دیوارهای این معبد آویزان کرد، و در اردشیر خوره پوست اردوان پنجم را که مغلوب و مقتول شده بود، به معرض نمایش گذاشت.

از میان سه فرد تثلیث ایرانی مذکور ذرفوق، ناهید در خارج از سرحداتی غربی ایران، پیشرفت بسیار کرد، پرستش وی در اودیای^{۱۰} - که در آنجا به نام «باخید»^{۱۱} مشهور شد - بنظیفس^{۱۲}، کاپادوکیه، ارمنستان انتشار یافت و مورد اقبال و توجه - شاید بیشتر از پرستش مهر (میترا) - گردید. مهر پرستی توسط دزدان دریایی اسیر پمپئوس^{۱۳} به روم برده شد، و با سپاهیان رومی، بدنواحی رن^{۱۴} و دانوب^{۱۵} رسید.

۱ - Arsak ۲ - Antiochus III ۳ - Artémis ۴ - Elymaïde (Elymais ت. ا.)
 خوزستان (م.) ۵ - Athêna (Athene ت. ا.) ۶ - Artémis ۷ - Nanaïa [Nanaia
 ت. ا.) ۸ - Athur Anahit ۹ - مراد اردشیر پاپکان مؤسس سلسله ساسانی است (م.)
 ۱۰ - Lydie (Lydia ت. ا.) ۱۱ - The Bady of Bactria) la Bactrienne ت. ا.)
 ۱۲ - Pont (Pontus ت. ا.) ۱۳ - Pompée (Pompey ت. ا.) ۱۴ - Rhin ۱۵ - Danube

شیز، مرکز عظیم دینی ماد آذربایگان (نخت سلیمان امروزه) و معبد عمده شمال ایران، نیز متعلق به ناهید بود. در این معبد جامعه‌ای بسیار قدیمی از مغان میزیستند، که به نظر میرسید، از عهدی که نمیتوان آنرا مشخص کرد، تاحدی افکار اصلی تجدد دین زرتشی را پذیرفته بود، در همان حال که سنن قدیمی و عملی خود را، که در آنان عمیقاً متمکن شده، حفظ کرده بود. اثر این سنن را در عبارت تاسیتوس که مذکور شد، میتوان مشاهده کرد. یکی از سنن، عرضه اجساد اموات است.^۱ معبد اشکانیان از این سنت تبعیت نمیکردند، چه آنان در نسا^۲، در کوههای سرحدی استپهای ماوراء خزر، در مقابر شاهي خود - مانند هخامنشیان - دفن میشدند. علاوه بر این به نظر میرسد، عرضه داشت اجساد در عهد پارت بسیار تخفیف یافته بود، زیرا تفحصات باستانشناسی در نیپور^۳، کاکزه^۴، دورا - اوریوس^۵، گورستانهای پارتی نشان داده است که در آنها اموات را با لوازم تدفین در تابوتهای سفالین دفن کرده بودند. تابوت مزبور غالباً لعاب کاری شده و مزین به نقشی برجسته معرف ربه النوعی عربان است، و دانشمندان آنرا ناهید میدانند. این ملاحظات به وسیله تحقیقات اخیر ما در شوش، در گورستانی وسیع متعلق به دوره پارت، تأیید شده است. مامقابر بسیاری در آنجا کشف کرده ایم. بعضی از آنها دارای چاهی است که به دخمه میت مربوط است (نوع قبری که شاید از عهد هخامنشی به بعد باقی مانده باشد)؛ و برخی دیگر عمیقاً در خاک بکر کننده شده، و به وسیله پلکانی به مغاره كوچك خانوادگی - که شامل اطاقهای متعدد و خوابگاههای اموات بوده است - منتهی میشده. اموات را همواره در تابوت های سفالین دراز خوابانیده اند. تابوت های مزبور گاه لعاب کاری شده، و سرپوش آنها به شکل صورت اولی باناشی گری ساخته شده و بدون شك تقلید تابوتهای

۱ - مراد قرار دادن جسد میت در هوای آزاد است تا مرغان لاشخور گوشت آنرا بخورند (م)

۲ - Nysa ۳ - Nippur ۴ - Kakzu (Kakzu، ت. ا.) ۵ - Dura - Europos (ت. ا.)

انسانهای میمون وار است که میبایست از سوریه یا فلسطین آمده باشد (نص ۶۸ و ۶۹). در پایان قرن اول یا در آغاز قرن دوم مسیحی، تغییری نسبتاً مهم در عملیات تدفینی سکنه شوش پدید آمد. مقابر افراد و دخمه های خانوادگی جای خود را به گورستان مشترکی داد که پلکان، اطاق اموات و سقف آن از آجر نیک پخته ساخته می شد. جسد میت را روی نیمکتی در برابر مدخل میگذاشتند تا کاملاً پوسیده گردد؛ سپس استخوانهای وی را بی ترتیب روی دو نیمکت مجاور در سمت راست و چپ مدخل می نهادند (نص ۷۰). این طرز جدید دفن اموات، بدون شك با طرز تدفین مغان شمال ایران - که مستلزم عرضه داشت اجساد در هوای آزاد، روی کوهها یا «برج خاموشی» بود - وجوه اشتراکی دارد. اما به عقیده ما، طرز تدفین شوش، درجه ایست از انتقال بین عرضه داشت در هوای آزاد و دفن. در اینجا این سؤال حتماً پیش می آید که آیا با جلوس شعبه زنان سلسله اشکانی از اردوان سوم - شعبه ای که در ماد آذربایگان سلطنت میکرد، آنجا که معبد «شیز» و مرکز مغان بود - طرق تدفین که نزد این مغان معمول بوده، در میان سکنه جنوب ایران نفوذ نکرده است، و آیا در آغاز این نفوذ به صورت نوعی مبادله بین دو طریقه تدفین، در نیامده است؟

دانش جدید، افسانهای را که مدعی است اسکندر بزرگ اوستا را که کتاب مقدس ایرانیان و بر روی هزاران پوست با حرف زرین نوشته شده بود، معدوم کرد، مردود میداند؛ و به روایت دیگری که طبق آن کتاب مزبور به امر و لاش (بلاش) اول نوشته شده بود، توجهی اندک دارد. کتیبه بزرگ شاپور اول، که روی دیوارهای آتشگاه نقش رستم حک شده، و اخیراً کشف گردیده، در نظر بعض دانشمندان ثابت میکند که متون مقدسی - که به نام اوستا شناخته شده - در زمانی که کتیبه مزبور انشا و حک شده (نیمه دوم قرن سوم م.) هنوز وجود نداشته است، و متخصصان بزرگ

فن ، اختراع الفبای اوستایی رایش از نیمه قرن چهارم یا حتی قرن ششم م . نمیدانند^۱ ، پارتیان اشکانی ، درست مانند کوشانیان - دوسلسله ناشی از ایرانیان بدوی آسیای مرکزی - به ادیان خارجی - که مورد احترام آنان بود - با نظر اغماض بسیار می نگریستند . در بین النهرین ، آنان معتقدات کشورهای را که فتح کردند ، با تعدیل یا با تغییری اندک در ظاهر ، پذیرفتند . خدایان خارجی نواحی غربی که قسمتی از شاهنشاهی اشکانی به شمار میرفت ، در نظر آنان به منزله نیکخواهان و حامیان ایشان محسوب میشدند . به نظر نمیرسد که پارتیان دین خود را در میان اقوام مغلوب رواج داده باشند . در دورا - اورپوس^۲ ، که مدتی دراز ایستگاه مقدم شاهنشاهی پارت محسوب میشد ، وباینکه مستعمره بزرگی از ایرانیان در داخل دیوارهای این شهر تجارتی سکنی داشتند ، حتی يك آتشگاه هم در میان تعداد معتنی به معابد ، پیدا نشده است .

اغماض اشکانیان ، مخصوصاً در روابط آنان با قوم یهودی آشکار است . یهودیان شاهان ایرانی مزبور را مدافعان حقیقی دین خود میدانستند ، و چون از طرف سلوکیان و رومیان مورد ظلم و ستم قرار گرفته بودند ، معتقد شدند ، ایران - که همواره نسبت به آنان خیر خواه بوده - تنها قدرتی است که ممکن است ایشان را از یوغ خارجی نجات بخشد ، همان گونه که در زمان هخامنشیان این امر تحقق یافته بود . ظهور سواران پاکر^۳ که در بیت المقدس ، سلسله ملی را مجدداً برقرار کردند ، با شور و شعف مورد استقبال قرار گرفت . در زمان پارتیان ، یهودیت در بابل توسعه بسیار یافت . در سال ۲۰ ق . م . ، دولت حقیقی کوچکی از یهودیان - دست نشانده -

۱ - ولی گروهی که معتقدند اوستای مکتوب پیشتر وجود داشته ، بر آنند که این کتاب به خطی دیگر - به اقرب احتمال آرامی - نوشته شده بود (م) .
۲ - Dura - Europos

۳ - Pacorus

درسواخل فرات ایجاد شد و مدت بیست سال دوام یافت. در سراسر این ناحیه، در بابل و مدینه‌های یونانی، حیات معنوی و عقلانی قوم یهود با مکاتب مترقی خود پناهنده و متمرکز شد، و این نزدیکی موجب تأثیر افکار یهود در دین ایرانی گردید. در زمان اعتصاب عظیم یهود در قرن دوم مسیحی، که سراسر نواحی شرقی دولت روم را فراگرفت، یاغیان مورد مساعدت و حمایت پارتیان بودند، و این یاری در عبارت مشهور ذیل تعبیر شده: «هنگامی که تو اسب پارتی را به قبری بسته بینی، ساعت ظهور مسیح نزدیک است.»

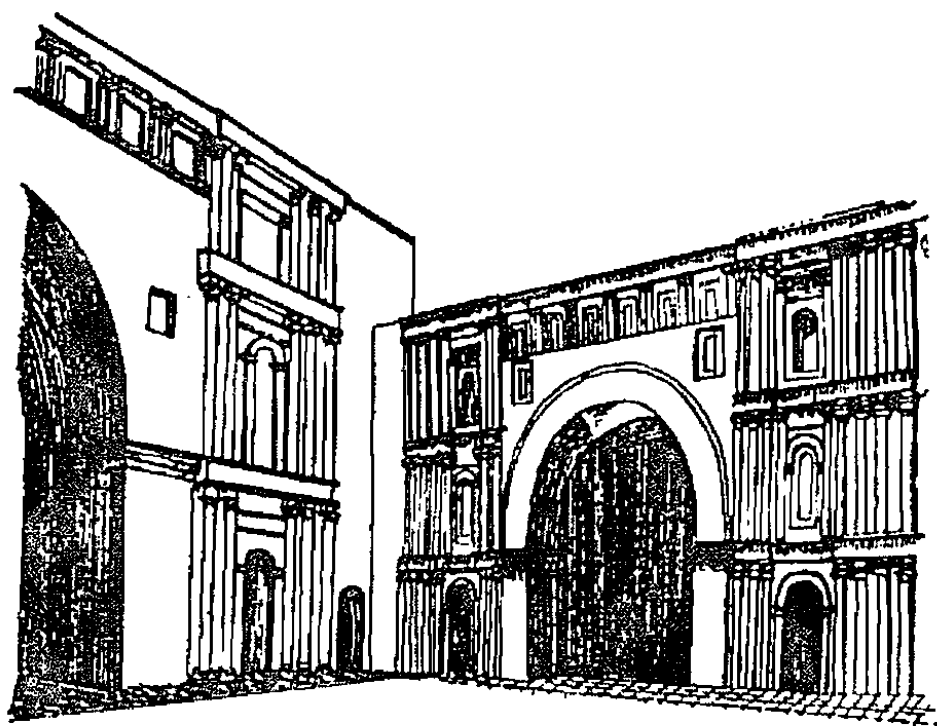
شهرسازی، معماری، هنر

به نظر میرسد پارتیان بانیان بزرگ شهرها باشند. از تأسیسات آنان جز اندکی شناخته نشده است. شهرهای ذیل را میتوان از مؤسسات عهداشکانی محسوب داشت: در خارج سرحداتی نجد ایران، تیسفون و هتره^۱ در بین‌النهرین، و در ایران، دارابگرد. کور - فیروزآباد^۲ در جنوب شیراز، توسط نخستین فرد سلسله ساسانی، اردشیر، بنا شد آنگاه که این امیر تابع پارتیان ضد پادشاه متبوع خود عصیان کرده بود و با درصدد عصیان بود. طرح این شهرها عدم امنیت دایمی را که در ایران عهد پارتیان حکمفرما بود، و عدم ثبات سیاست خارجی، و اغتشاشات داخلی را آشکار میسازد. طرح عمومی آنها عبارتست از دایره‌ای که مبادی آن از اصول شهرسازی قدیم آسیای غربی اقتباس شده، و نیز طرح اردوگاههای نظامی قدیم را - که در قشون آشوری متداول بوده - به خاطر می‌آورد. علاوه بر این، تاریخ و وضع این شهرهای ناد: مؤید و مصدق طرح مذکور میباشد: تیسفون در آغاز اردوگاه نظامی پارتی بود که در مقابل سلوکیه در ساحل دجله ساخته شد؛ هتره به منزله قلعه‌ای مستحکم در جوار سرحد بین دوشاهنشاهی به‌شمار میرفت. و غالباً دفاع ایران در مقابل سپاهیان

۱ - Hatra - ۲ - شهر کور (جور) نام قدیم فیروزآباد است (م).

رومی بدان متکی بود؛ و همچنین اردشیر، گور- فیروز آباد را در زمانی بنا کرد که هدف جسورانه انتزاع تاج و تخت را از اردوان در سر داشت. وی احتمال میداد شکست‌هایی بیابد و شاید هم می‌اندیشید که باید از خود در شهری مستحکم دفاع کند. اردشیر، طرح مدور این شهر از دارا برگرد را- که خود سابقاً مأموریتی رسمی در آنجا داشت - اقتباس کرد. شهر اخیر شاید به شکل اردوگاهی به منظور احتمال منازعاتی بین خاندانهای فئودال، طوایف و قبایل، ساخته شده بود. وضع ایران این عهد، از نظرهای مختلف میبایست شبیه به وضع اروپای قرون وسطی بوده باشد.

از معماری خانه سازی پارتیان، تا کنون در نجد ایران نمونه‌ای به دست نیامده، اما از بقایایی که در ایالات غربی کشور بدجا مانده، میتوان تصویری درست از آن در ذهن ایجاد کرد. معماری مزبور، مانند عهد هخامنشی، دارای دو طرح است: طرح اول، شامل سرایی است دارای حیاط؛ این طرح از آن بین‌النهرین است،

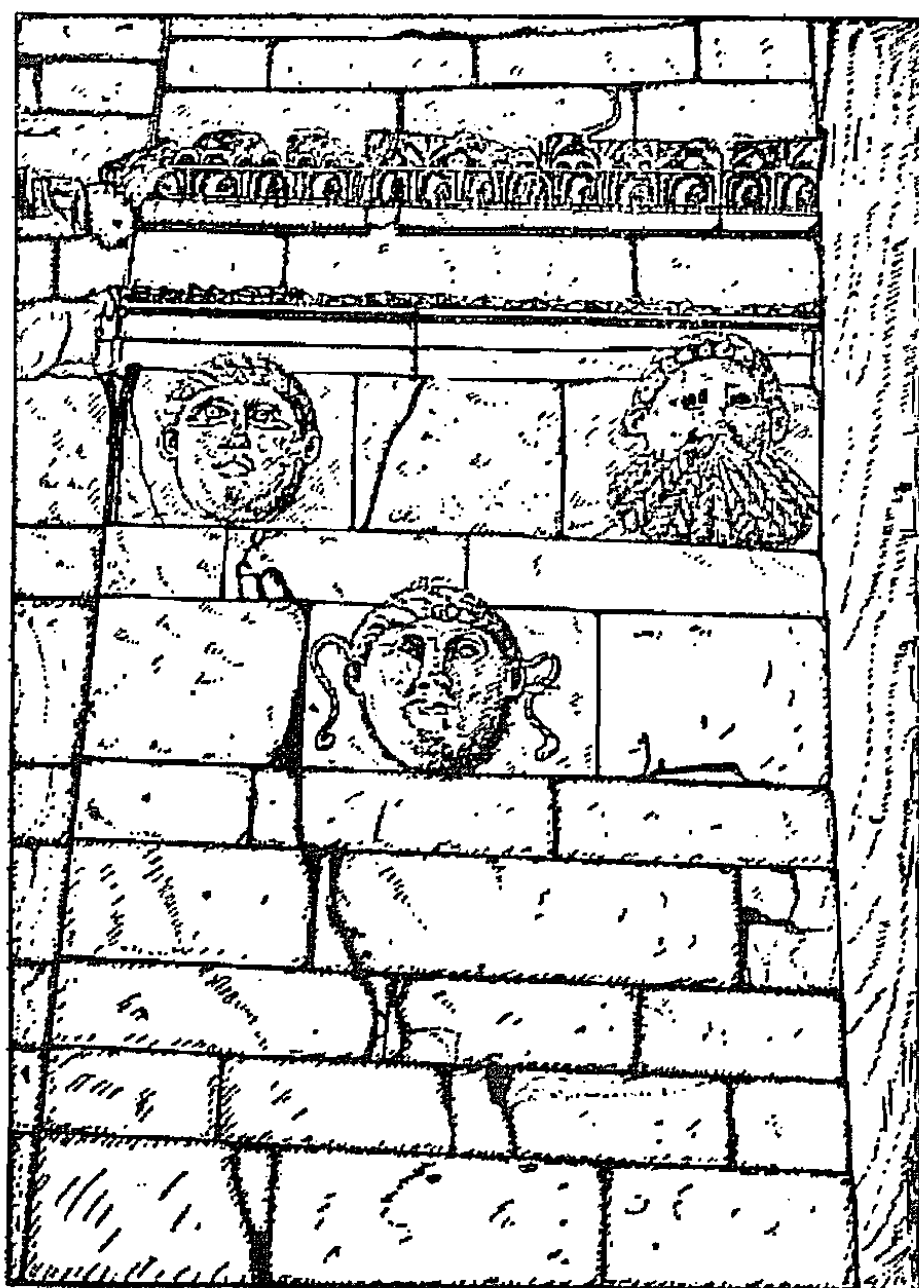


ش ۸۰ - آشور : کاخ پارتی

چنانکه در دورا - اورپوس^۱ یا قصر داریوش در شوش دیده میشود . بعکس، در آشور (ش ۸۰)، هتره^۲ و فیروزآباد، طرح ایرانی که صورت « کلاسیک » داشته، شامل سرایی است با ایوان . این طرح از طرف ساسانیان بسیار رواج یافت، و علاوه بر آن

تأثیر ما نیز در معماری ملی ایران پدیدار مانده است . طرح مزبور در عهد پارتیان به شکل سه اطاق درآمد که قسمت مرکزی عریضتر از جناحین بود . کاخ تیسفون، با بعض تغییرات به طرح اخیر متعلق است . استعمال مواد بنا نیز متغیر است :

دیوارهایی که با قلوه سنگها یا سنگهای کنار دریا ممزوج با ملاط ساخته شده بسیار رایجتر از



ش ۸۱ - هتره : کاخ پارتی

ساختمانهایی است که با سنگهای تراشیده - چنانکه در هتره دیده میشود - بنا شده‌اند.

ساختمانهای نوع اخیر دارای تزیینی است که در سنگ حجاری شده و در هتیره، تزیین مزبور شامل موضوعاتی چند است که در میان آنها تصویر چهره هم دیده میشود. (ش ۸۱).

این بناها که آنها را با سنگهای حجاری شده ساخته‌اند، مربوط به معماری هخامنشی است، و در زمان نخستین پادشاهان ساسانی نیز این سبک ادامه خواهد یافت. دیوارهای اینیه سنگی یا آجری، با گچ‌بری یا نقاشی روی گچ مزین است. در بابل و آشور، و نیز در کوه خواجه - که جزیره ایست در میان دریاچه هامون، در سیستان - از این سبک نمونه‌هایی یافته‌اند. در محل اخیر، تزیین گچ‌بری شامل نقشه پیچاپیچی از خطوط مستقیم و عمود بر یکدیگر، و دندانهای اریبی، و دوایر پیچیده میباشد. به نظر میرسد نقاشی دیواری در عهد پارتیان، توسعه بسیار یافته باشد، و دانشمندان گویند که یکنواختی نقوش برجسته این عهد ممکن است انعکاسی از نفوذ نقاشی در آن باشد. تخته‌های منقوش، مکشوف در کوه خواجه و منسوب به قرن اول مسیحی مفهومی کاملاً تزیینی دارد، و از جهت الوان و موضوعات غنی است. در میان آنها اشکال مستطیل در جنب منحنیات دیده میشود، و این موضوع سابقاً در نقاشی دیواری آشور شناخته شده بود که از میان آن بر گهای زرد و بنفش کنگر بیرون می‌آید. اروس^۱ سوار بر اسبی سرخ یا پلنگ، مطربان، ارباب انواع، شاه و ملکه موضوعاتی هستند که به آزادی و به طور طبیعی نقش شده‌اند، و به نظر میرسد که اینها ثابت کنند که جریان و نفوذ هنر یونانی هنوز در کشور ایران زنده بوده است.

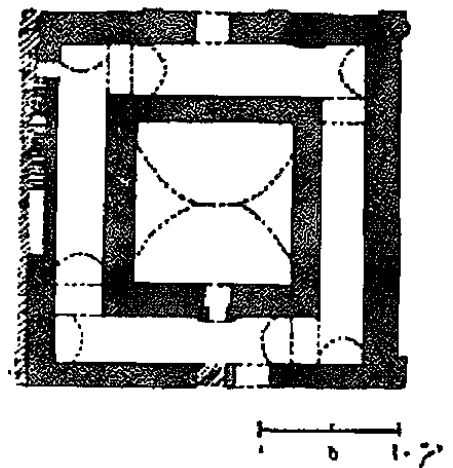
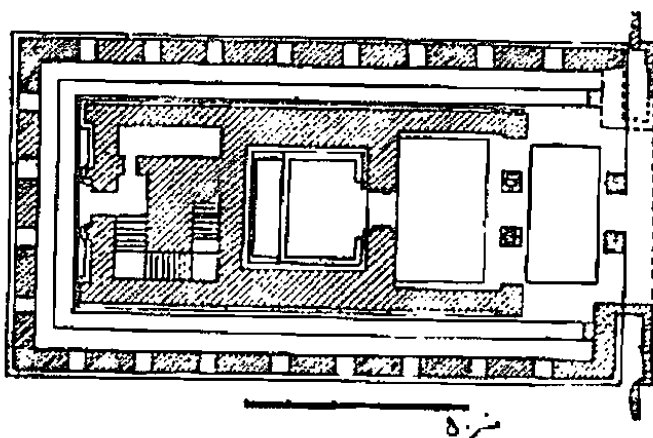
ناکنون معابد پارتی را در نجد ایران کشف نکرده‌اند، و همواره ایالات خارجی شاهنشاهی آنها این خلأ را پر میکنند. اگر از روی معبد هتیره^۲ (ش ۸۲) و معبد تکسیلا^۳ که در ساحل شرقی سند بنا شده بود (ش ۸۳) دآوری کنیم، طرح معبد

Taxila - ۳

Hatra - ۲

۱- Eros، نام یونانی خدای عشق (م).

ایرانی این عصر - که ناشی از طرح عهد هخامنشی است - شامل يك تالار وسطی مربع بود که به وسیله رواقی در گرداگرد آن ، باز محوطه خارج مجزا میشد . پلکان



ش ۸۳ - تکسیلا : طرح معبد پارتی

ش ۸۲ - هتره : طرح معبد

را که به سوی بام قربانگاه میرفت در ضخامت دیوار کار می گذاشتند . این قربانگاهها از زمان هخامنشیان ، دردشت برپا میشد . بنا بر این تشریفات دینی همواره در هوای آزاد ، در اطراف معبد اجرا میگردید ، اما آتش در مذهبی که در بام قرار داشت ، میسوخت .

در مسأله هنر عهد پارت ، بدون بحث از دو فرضیه در این باب - که در بادی نظر ناسازگار به نظر میرسید - نمیتوان وارد شد . در نظر بعضی ، پنج قرن عهد پارت مشخص طراز هنری « به نحو تأثر انگیز پست » میباشد ، و ابداعات این عهد معرف سقوط به سوی حالت بدوی - عهد صباوت نه ، بلکه - ضعف دوران پیری است . بعکس در نظر دیگران ، هنر پارتی ، که يك دفعه از زیر بار همه آنچه که یونانیت بر هنر ایرانی تحمیل کرده بود ، خارج شد ، در طریقی ملی افتاد و مشخص « ترقی قطعی » است . با این سائقه جدید ، جریانی به صبغه ایرانی نو حادث شد که در آن نفوذ یونانیت به حد صفر رسید . و سنن ایرانی - موضوعاتی که هرگز وجود آنها از بین نرفته و اشعه آنها دور از سر حدهای ایران به معنی اخص پرتو افکن شده بود -

احيا گرديد .

بدون خرق اجماع ميتوان اثبات كرد كه دو نظر مزبور ، چندان مخالف هم نيستند ، زيرا هر يك در مبحث ديگري وارد شده است : نخستين به كار هنري از نظر طرز اجراي آن مينگرد ؛ و دومين ، پيش از همه ، به موضوع بينشي كه در آن به كار رفته ، به اندیشه‌اي كه ساختمان مابين آنست ، اهميت ميدهد . مرحله‌اي كه هنر پارتي را از يوناني - ايراني به ايراني نو ميرساند ، تأسف آور است . باز گشت به سوي فني بدوي محقق مي‌باشد . هنر پارتي ، انحطاط در كارهاي هنري را به حد اكثر رسانيد و تأثير آن حتي در نخستين مصنوعات عهد ساساني مشهود است . اما هنر مزبور ، با وجود عدم ارزش فني ، به همين وسيله توانست آنچه را كه ميراث اجدادي و ملي - عاري از هر گونه نفوذ خارجي - محسوب ميشد ، احيا كند . اين امر از نظر مليت سودمند بود ، ولي از نظر هنري زبان داشت . در پرتو اطلاعات كنوني ما ، مشكل است تاريخ و مشخصات دقيق هنر مورد بحث را تعيين كرد . فرضيه‌اي كه طبق آن ، تحولات در امور هنري ، مي‌بايست طی قرن اول مسيحي انجام گرفته باشد ، ظاهراً مقرون به صواب مي آيد . اما بد نظر ميرسد كه اين تاريخ نبايد سبب انكار وجود كارهاي هنري نو ايراني در قرون گذشته شود . بهر حال ، چنين تاريخ متأخري نبايد موجب تعجب گردد . « تحولات فرهنگي تدريجي ، غالباً مدتي بعد از حكومتهاي موقتي كه نشأت خود را بدانها مديونند . آشكار ميشود . »

يكی از خصايص هنر پارتي قانون تقابل^۱ شديد است كه آنرا در ابنيه رسمي عهد هخامنشي نمي بينيم ؛ از اينرو منشأ آنرا در همه جا - به استثنای ايران - جستجو کرده‌اند . به طور خلاصه ، به نظر ميرسد ، در نجد ايران ، تقابل با ورود نخستين ايرانيان ، و پيدایش قديمترين تجسم سر انساني از روبرو سابقاً در ظروف منقوش

گورستان ب سیلک - و بنا بر این از آغاز هزاره اول ق. م. - ظاهر شده باشد. اندکی بعد، هنر لرستان این موضوع را با تجسم تمام بدن از روبرو، توسعه داد، چنانکه میتوان آنرا در اشیاء نذری (تص ۲۸) و در بسیاری از مصنوعات این هنر فیاض دید. اگرچه این طرز نمایش دادن انسان در هنر رسمی هخامنشی مورد توجه نبوده، اما تقابل در هنر ایرانی وجود داشته است، و حجاری یونانی - پارسی آنرا تأیید میکند. ساسانیان این سنت کهن هنر ایرانی را ترك نگفتند، و آن در مصنوعات هنرمندان سوری - بین النهرینی نفوذ کرد، و از آنجا در اشیاء هنری بوزنطی (بیزانسی) اثر بخشید.

مهمترین بناهایی که از عهد پارت شناخته شده اند، بدون شك، مجسمه بزرگ مفرغی است که در شمی (تص ۶۴) - ناحیه ای که متعلق به الیمایی^۱ قدیم است - به دست آمده. معبدی که این مجسمه در آن پیدا شده، نزدیک مال امیر قرار دارد. مال امیر سابقاً مرکز بزرگ عهد عیلامی جدید^۲ بود، و اگر پایتخت دولت الیمایی محسوب نمیشد، به سبب استقرار در جاده بزرگ تجار تی - که خلیج فارس را به ناحیه اصفهان مربوط میسازد - یکی از مهمترین اجتماعات آن به شمار می آمد. امروزه نیز بقایای این جاده نفوذ به سوی قلب نجد ایران را - که قسمتی از آن سنگفرش، و قسمتی در صخره ها کنده شده بود - میتوان دید.

از همان معبد يك مجسمه كوچك مفرغی بدون سر (تص ۶۶) و سر امیری با دیهیم از مرمر (تص ۶۷) و نیز دو قطعه از سر مجسمه ای به سبك یونانی از مفرغ - که قبلاً یاد کرده ایم - به دست آمده است (تص ۷۱). فراوانی اشیاء مكشوف به هنگام حفاریات معبد مزبور - که موجب پیدایش بسیاری از قطعات مجسمه های مرمری و مفرغی گردید - میرساند که این انواع زیاد ساخته میشدند. اگر همچنانکه بعضی

۱ - Elym, îde (Elimais ت. ا.)، خوزستان (م.) ۲ - Néo - élamite

اظهار نظر کرده‌اند ، سرمفرغی سبك يونانی را ، سرمجسمه انتیوخوس چهارم^۱ بدانیم میتوانیم از خود پیرسیم آیا معبد شمی^۲ یکی از دو معبدی نیست که توسط مهرداد اول ، پس از غلبه بردمتریوس دوم^۳ (۱۳۹ ق . م .) - به هنگام فتح مجدد وی بر کشور الیمایی^۴ - غارت شده ؟ اگر فرضیه ما درست باشد ، مصنوعات هنری که از شمی به دست آمده ، تاریخ آنها مؤخرتر از نیمه قرن دوم ق . م . نباید باشد . میتوان سرممرین ملکدای را (نص ۷۳) که در شوش کشف شده به هنر یونانی - ایرانی انتساب داد . تصور کرده‌اند که آن مجسمه موزا^۵ زن فرهاد چهارم است . در صورت صحت این حدس ، پیکر مزبور متعلق به پایان قرن اول ق . م . میباشد . دانشمندان مایلند سربزرگی را که در موزه تهران محفوظ است و در همدان - هگمتانه قدیم ، آنجا که پادشاهان پارت در تابستان اقامت میکردند - به دست آمده است (نص ۷۵) ، به قرن بعد انتساب دهند . این مجسمه که هنوز برجستگی خود را حفظ کرده ، و در ماده‌ای پست (سنگ آهکی) کار شده ، دارای چشمهایی مرصع بوده ، و فاقد روح نبوده است . دیگر سر مردی ریشدار ، که آن هم از سنگ آهکی ساخته شده و در شوش به دست آمده است (نص ۷۴) ، از لحاظ تاریخ ، میتواند این دسته اشیاء متعلق به ایران دوره پارت را تکمیل کند . در پیکره اخیر ، میتوان تمایل به نیمرخ هموار و کشیده را احساس کرد ، که تجسم تفاصیل ، به وسیله برشها ، آنرا بدفنی که علامت مشخصه نقوش برجسته ایرانی نو میباشد ، نزدیک میسازد .

نقوش برجسته ، بسیار کمتر از سنن هنر غربی متأثر میباشند . نقش برجسته پارتی - چنانکه ما میشناسیم - تقریباً بدون هیچگونه تغییری ، به نوع کارفر تداره‌های^۶ چهارچوبهای درب معبدی که در آغاز قرن سوم ق . م . در پایه سطحه نخت حمشید

۱- Elymais) Elymaïde

۲- Démétrius II

۳- Shami

۴- Antiochus IV

۵- Frata-dara

۶- Mousa

ت . ا . خوزستان . م .)

بنا شده ، مرتبط با مانده است (تص ۶۰ و ۶۱) . قدیمترین نقش برجسته پارتی که تا کنون شناخته شده ، از آن مهرداد دوم است که در حدود ۸۰ ق . م . در بیستون حجاری گردیده (تص ۸۰) و در آن صلابت ، فقدان حیات ، عدم آشنایی به کالبدانسانی مشخص «تکنیک» کودکانه هنر نو ایرانی است . در جنب بنای اخیر ، بنایی دیگر توسط کودرز دوم به یادگار غلبه وی بر رقیبش مهرداد ، در حدود ۵۰ م . حجاری شده ، و در آن هنوز اثر یونانیت در مظهر پیروزی بالدار^۱ که تاج بر سر شاه میگذارد ، دیده میشود . این نقش با وجود ترکیب « مکانیکی » ، عاری از حرکت و جنبش نیست .

نقوش برجسته تنگ سروک^۲ - که از شمی دور نیست - تشکیل مجموعه‌ای میدهند که کاملاً مشخص هنرمزبور است و با وجود پستی «تکنیک» تمایل به عظمت دارد ، چنانکه این خصیصه در صحنه‌ای که پادشاه قربانی میکند و عده بسیاری دنبال اویند ، و همه از روبرو نقش شده‌اند ، و همچنین در تصویر سوار سنگین اسلحه که حامل نیزه است (تص ۷۹ و ۸۲) دیده میشود . همان قانون تقابل شدید ، همان فقدان حیات ، و همان تجسم تفصیل به وسیله برش را ، در صحنه‌ای نظیر نقوش مزبور ، که تصویر امیری (؟) را - که مشغول قربانی در برابر مذبحی است (تص ۷۷) - نشان میدهد ، و در نقش برجسته‌ای روی صخره‌ای مجزا از بیستون حجاری شده ، میتوان دید . سلسله ابنیه بزرگ با نقش برجسته‌ای که ما اخیراً در شوش یافتیم ، تکمیل میشود ، و آن اردوان پنجم ، آخرین پادشاه اشکانی را نشان میدهد که بدشهر بان شوش حلقه یا تاجی که نشانه قدرت است ، اعطا میکند . همه آثار مذکور در فوق که مشخص هنر نقش برجسته پارتی است ، در این نقش - که فی الحقیقه میتوان آنرا آخرین اثر سلسله مزبور دانست - منعکس است (تص ۷۸) .

در اینجا باید از يك پيكره كوچك پادشاه كه برجسته و عالی است (تص ۷۶) بالاخص یاد کرد : این اثر از سنگی سبز و سخت ساخته شده ، و با در نظر گرفتن ابعاد ، میتوان آنرا جزو احجار کریمه‌ای که در گردن بند یا تاج به کار میرفته (ارتفاع : ۳۲ سانتیمتر)^۱ محسوب داشت .

پادشاه که از روبرو مجسم شده ، کلاه ملی اشکانیان را - که چهره را فرا گرفته ، گوشها را پوشانده و به شانه‌ها میرسد - بر سر دارد . این کلاه ، که در جلو مزین به يك رده عمودی از سنگهای مربع است ، در محاذی پیشانی ، به وسیله دیهیمی دارای دو رشته موی اسب که منتهی الیه آنها ضخیم‌تر گردیده بر شانه‌ها می افتد ، فشرده شده است . بینی با منخرین گشاد ، سیله‌های پر پشت ، و ریش دراز مؤید آنست که تصویر حقیقی و درست است . حقیقت پردازي و نجابت با وقار تجسم آن اجازه میدهد این شاهکار کوچک را در میان هزاران قطعه هنری پارتی جا بدهیم . پیکره روی لوحه‌ای به شکل ستل^۲ نقش شده ، که بخش سفالی آن - که دارای کتیبه‌ای بد زبان پهلوی اشکانی میباشد - مدور است ، مضمون کتیبه مزبور این است : «ولاش (بلاش) اشکانی ، شاهنشاه » . نظر به شباهت این اثر با مسکوکات ، به نظر میرسد از آن ولش سوم باشد . میتوان قرابتی بین این اثر و پیکره‌های تدمری^۳ یافت .

مجموعه نقوش برجسته سنگی یا ابنیه‌ای که ما به شرح آنها پرداخته‌ایم ، از نظر فقر تکنیک و فقر موضوع کاملاً ایرانی و متعلق به عهد پارت است . اجرای تشریفات مذهبی در برابر آتشگاه ، اعطای منصب ، محاربه سواران ، شکار ، صحنه‌هایی هستند که مورد تقدیر هنر ایرانی در این عهد بود ، و در نواحی دور از سرحداتی

۱- ۱/۴ اینچ (ت. ا.) ۲- Stèle ، ستون بی‌سر و لوح سنگی (م.)

۳- Palmyréniens (of Palmyra ت. ا.)

خاص ایران نیز پرتو افکن گردید. این جریان در مغرب ایستگاههای سرحدی ایران نیز نفوذ کرد، مخصوصاً در دورا^۱، وروسیه جنوبی، که در آنجا این صحنه‌ها روی دیوارهای مقابر سرمتیان^۲ دیده میشود. این هنر توسط ایرانیان بدوی استپهای اوراسی^۳ اقتباس شد و توسط آنها تا حدود چین رسید، چه در چین ابنیه هان^۴ ثابت میکند که هنر چینی از تأثیرات هنر ایرانی، بیگانه نمانده است.

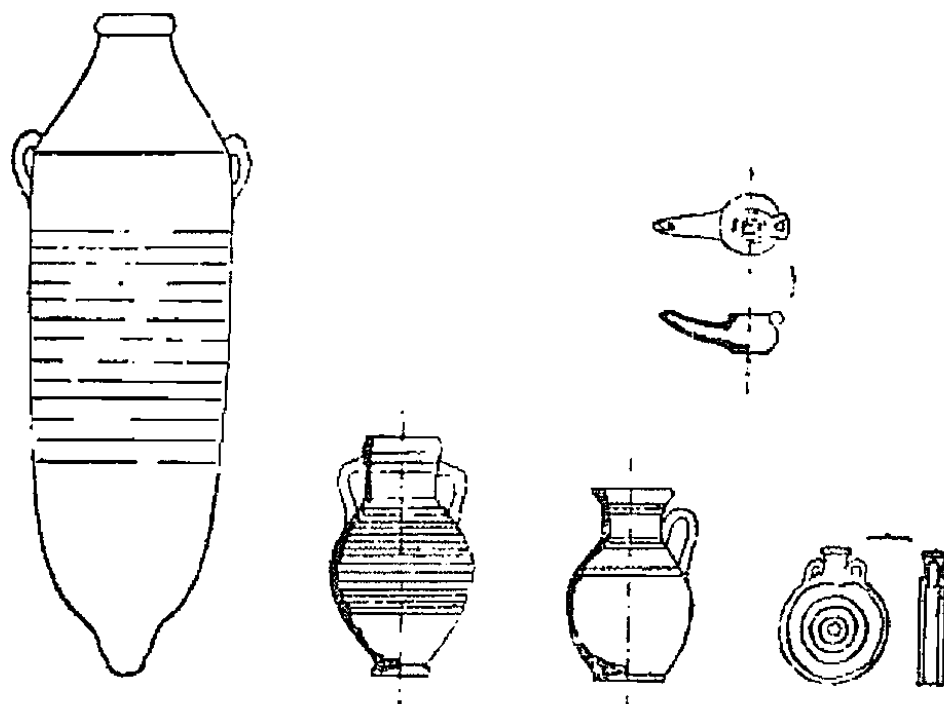
هنر پارسی الهام بخش دیگران شد، ولی به نوبه خود از آنان ملهم گردید. وی در عوض از بدویان مذکور، سلیقه جواهرسازی رنگارنگ و پر زرق و برق را - که از آن کوشانها و سرمتها بود - اقتباس کرد. همین نوع جواهر است که گتها^۵ و ژرمنها بعدها خود را بدان مزین ساختند، و به سواحلی اقیانوس اطلس - آنجا که مروثریان^۶ آنرا اقتباس کردند - نیز نفوذ نمود.

همچنین از همین نواحی استپها، سبک نقوش حیوانی - دارای حدت و پر از جنبش - به ایران رسید، و تحت تأثیر آن مجسم مفرغی (تمس ۸۳) ساخته شده است، و آن دارای دسته ایست به شکل جانوری نیکو که بدن نرم و قوی وی دارای حالتی مشابه با جانوری از گنجینه سرمتی نورسیساک^۷ میباشد.

اکنون باید از کار کوزه گران و سازندگان مجسمه های سفالین که نقش عظیمی در زندگی بومیه داشتند، یاد کنیم. همان گونه که امروز نزدیک قبرستانها امتعه فروشندگان آثار مربوط به اموات و اشیاء مقدس گسترده است، در عهد پارسیان نیز، نزدیک گورستانها و در خارج دیوارهایی که شهر را محاصره میکرد، کارگاههای کوزه گران و سازندگان مجسمه های سفالین قرار داشت. ما چند عدد از آنها را در شوش تشخیص داده ایم. این هنرمندان برای اشخاص بالغ تابوت و برای کودکان

۱ - Dura ۲ - Sarmates ۳ - Eurasiques (Eurasian ت. ا.) ۴ - Han
۵ - Goths ۶ - Mérovingiens ۷ - Novorossiysk (Novorossijsk ت. ا.)

خمرة ميت میساختند ، و نیز به دست آنان ظروف و جامهای سفالین - که به رنگ آبی یا خاکستری لعاب داده میشد - برای استعمال در زندگي خانوادگی ، و یا برای نهادن در مقابر - مانند «قمقمه آبخوری زوار» - ساخته میشد (ش ۸۴) .



ش ۸۴ - شوش ، ظروف سفالین عهد پارتی

همین کارگاهها مجسمه‌هایی از ربة النوع عربان [که گاه آنها را با استخوان نیز میساختند] (تص ۸۴) ، یا سواران بر مرکب نشسته - که دهها عدد از آنها را در گورستان میتوان یافت - و شاید معرف ربة النوع‌های حامی باشند - تهیه می‌کردند. سودی که از این سواران مصنوع از گل پخته - که در همه ممالکی که فاتحان ایرانی از مصر هخامنشی تا شاهنشاهی کوشان زیر پا گذاشته‌اند ، وجود دارد - عاید میشود سابقاً مورد توجه و تأیید قرار گرفته است (تص ۸۱) . در پایان از يك نشان یاد می‌کنیم که از گل پخته ساخته شده و در کارگاه يك سازنده مجسمه‌های سفالین در شوش کشف گردیده است ، و آن ربة النوع برهنه را نشان میدهد که يك پستان خود را میفشارد و شیر آنرا در جامی که در دست چپ گرفته میریزد . کاری که در این قطعه شده ،

از نفوذ هنر غربی عاری نیست ، هر چند که مبنای بینش آن شرقی است . میتوان تصور کرد - هر چند تأیید نشده - قطعهٔ مزبور معرف ربه النوع ناهید (اناهیتد) باشد که بدصورت ربه النوع یونانی (تص ۸۵) درآمده است .

حیات اقتصادی و اجتماعی

میراث اسکندر کبیر ، که بین سد سلطنت دمدونی تقسیم شد ، از سوی مغرب مورد حملهٔ روم و از سوی مشرق مورد مهاجمهٔ پارتیان قرار گرفت ، و پس از احتضار طولانی منهدم گردید ، و با سقوط خود در ممالکی که آنرا تشکیل میدادند، انقلاباتی شدید ایجاد کرد ، و از آن میان به نظر میرسد آسیا بیشتر متأثر گردیده باشد . انقلابات و اغتشاشات جهان قدیم را تکان داد ، و همانگونه که در نواحی حوضهٔ بحر الروم تأثیر کرد در ایران و حتی روسیهٔ جنوبی نیز مؤثر افتاد . همه جا بحران اقتصادی حکمفرما بود . محصول کم گردید ، با کثرت راهزنان در جاده‌ها و دزدان دریایی در دریاها ، اشکالات مبادلات و حمل و نقل شدیدتر شد . این عصر را ، از لحاظ محاربات و غارتها ، با تاریکترین اعصار سابق نمیتوان مقایسه کرد ، غارت کاروانها و مخصوصاً سرقتمهای دزدان دریایی چندان شدید شده بود که روم مجبور گردید به قدرت آخرین شاهان کوچک ساوکی - سلاطین خیمه شب بازی - خاتمه دهد ، و رومیه را - به منظور تصفیهٔ آن گنبداب شرارت منطقهٔ بحر الروم - توسط پمپیوس^۱ به متصرفات خود ملحق سازد (۶۴ ق . م .) . بحران اخلاقی بصورت تمایل متزاید طبقهٔ عالی رومی برای تحصیل ثروت تجلی میکرد . تمایل مزبور به آفتی حقیقی برای جامعه تبدیل میشد و گاه جمهوری روم را به منازعات بین‌المللی میکشاند . و کراسوس^۲ یکی از مظاهر آن به شمار میرفت .

اما از قرن اول ق . م . تمایلی شدید و متزاید نسبت به صلح ایجاد شد که از

سرحداتی روم و بالاخص ایران نشأت یافته بود و اقوام و ملل جهان به کمال طالب آن بودند . اغسطس^۱ در زمانی قدرت را در دست گرفت که افکار صلح طلبانه در روم نفوذ کرده بود .

عمل نخستین امپراتور روم از لحاظ ایجاد تعادل مجدد در جهان ، و استقرار وضع عمومی ، تثبیت قیمتها ، دامنهدار و وسیع بود ، و نتایج آن در ممالک بسیار دور از روم - از جمله ایران - محسوس گردید . بهر حال ، این ترمیم ، از نجات دادن مبادی فرهنگ قدیم عاجز بود - دنیای کهن و هلنیسم واژگون شدند . جهان ، به تدریج در طریقی افتاد که توانست تشکیلات خود را بر مبنای جدید اجتماعی و اقتصادی قرار دهد .

از قرن دوم ق . م . ایتالیا عامل مهم اقتصادی در حوضه بحر الروم گردیده بود ، و چون محصولات کشور برای خود آن کافی نبود ، وی یکی از وارد کنندگان محصولات از نواحی یونانی - که بیش از پیش وسعت یافته بود - گردید ، و با محصولات اجتماعی و اقتصادی خود ، تقاضای او برای مصنوعات دایماً در تزايد بود . فتوحات رومیان ثروتهای دنیای قدیم را - که به طرف روم سرازیر میشد - به سوی خود جلب کرد ، و آن کشور مرکز شبکه ای وسیع از ممالک گردید که از غالباً^۲ تا آسیای مرکزی ، چین و هند کشیده میشد . مصنوعات تجملی کشورهای اخیر ابریشم ، ادویه ، عاج ، عطریات ، احجار کریهه که بسیار گران قیمت بود ، دایماً حجم تجارت را افزون میساخت و روم ، در عوض ، محصولات صنعتی مانند مفرغ آلات ، شیشه ، اشیاء هنری ، شراب و روغن و مخصوصاً طلا بدانها صادر میکرد . ایران ، در تجارت جهانی ، کماکان به وظیفه میانجیگری خود ادامه میداد ، چه کاروانهای بسیار از جاده های آن استفاده می کردند . وظیفه مزبور اهمیت بسیار داشت : در سرزمین ایران مراکزی برای

۱ - Auguste (Augustus ت. ا.) ۲ - Gaule (Gaul ت. ا.)

متخصصان تجارت قرانزیت، دلالان، عمال همه نوع حمل و نقل، رهبران کاروانها و تشکیلات دریانوردان برای حمل و نقل بحری، تشکیل گردید. اعزام سفارتها از چین به دربار اشکانی موجب شد که روابط مستقیمی بین دوشاهنشاهی ایجاد شود، تشکیلات جاده‌ها بهتر و مبادلات بین آن دو کشور منظم گردد. از قرن اول مسیحی مال‌التجاره‌ها، پس از عبور از سرزمین ایران، وارد شاهنشاهی کوشان می‌شد: قسمتی از آنها را از راه پامیر^۱ و ترکستان چین به سرحد چین حمل می‌کردند، و قسمت دیگر از طریق معابر هندو کش و طول درهٔ کابل، به سوی هند فرستاده می‌شد. هرگز دول شرق و غرب بدین سان با هم ارتباط حاصل نکرده بودند. هرگز، پیش از عهد اغسطس، موج مال‌التجاره‌هایی که در دو جهت جریان داشت، بدین وجه نیرومند نگردیده بود.

از لحاظ اقتصادی، ایران، بابل، و سوریه - فلسطین از عهد هخامنشیان به هم مرتبط شده بودند، و اگرچه نقشهٔ قیصره مبنی بر الحاق ایران و بین‌النهرین صورت تحقق نگرفت، مع هذا این روابط همچنان ادامه یافت و تقویت گردید. ایران فلزات صادر می‌کرد، از جمله آنها فولاد چین و هند در بازارهای جهانی آن عهد شهرت داشته است، و تصور می‌کنند که فولاد دمشقی - که در قرون وسطی معروفیت بسیار داشته - اصلاً هندی، یا شاید چینی بوده است. فلوطرخس^۲، اسلحهٔ سواران پارتی را «اسلحهٔ مرو» - شهری که محققاً واسطهٔ مهم تجارت فولاد چینی بود - مینامد. بین مال‌التجاره‌های دیگر از پوست، پوستین، منسوجات، اشیاء چوبی، چارپایان، پرندگان، برنج، زعفران، ادویه، احجار کریمه، قیر معدنی و روغن معدنی را باید نام برد. اجناس ذیل به کشور وارد می‌شد. پاپیروس، اشیاء مفرغی، شیشه، ظروف سفالین، رنگ ارغوانی، اشیاء فلزی عموماً. تجارت داخلی با ازدیاد تعداد تجارتخانه‌های

۱ - Pamirs ۲ - Plutarque (Plutarch) ت. ا. ۱)

بزرگ و کوچک و بازارهایی که مال التجاره آن‌ها در محله‌های مخصوص به فروش میرفت، روبه‌تزايد گذاشت. یکی از شعب نادری که به نظر میرسد عهد انحطاط را طی می‌کرد، بانکداری بود.

وسایل حمل و نقل بهتر گردید. هرگز جاده‌ها مانند زمان پارتیان خوب نگهداری نمی‌شد، زیرا پادشاهان پارتی بداندظام مراقبت طرق و شوارع دقت بسیار مبذول می‌داشتند، از این جهت که مالیاتی که از جریان مال التجاره‌ها اخذ می‌کردند، یکی از مهمترین منابع عایدات دولت بود. خط سیرهایی که از بیابانها می‌گذشت، با چاه‌های آب و کاروانسراها مجهز بود. در مدینه‌های کاروانی مانند تدمر^۱، دورا^۲، پترا^۳، سراهایی برپا شده بود که در آن‌ها تاجر گرد می‌آمدند. اسنادی که در «دورا» کشف شده وجود دستگاه پلیس سواره بیابان را اثبات میکند. مردم عصر خدایان حامی کاروان را سوار شتر و اسب تصور می‌کردند. پارتیان منازل کاروانها و ایستگاههای دارای اسبان یدکی را - که برای نقل و انتقال سریع به کار میرفت - مراقبت می‌کردند، چنانکه وردان (بردان)^۴ برای عزل برادرش گودرز دوم ۳۵۰ میل را در دو روز طی کرد. هم در این عهد نعل یا کفشك اسب اختراع شد، امامعلوم نیست که منشأ آن شرق یا غرب بوده است.

صنعت و پیشه فعالیتی داشت که مخصوصاً در برتری کیفیت و کمال کارهای نساجی، چرم کاری، ظروف سفالین، اسلحه و شیشه آلات مشهور است، و بی‌هوده نیست اگر یادآوری شود که همین امر هم در مصنوعات روم و هم مصنوعات ایران صادق است، و این موضوع کاملاً ثابت می‌کند که روابط مستحکمی بین دو مرکز صنعتی مزبور وجود داشته است.

تحولاتی عمیق در حیطه فلاحات ایجاد شد. در روم، مردم ثروتمند و جسور

۱- Palmyre (Palmyra ن. ا.) ۲- Dura ۳- Pétra ۴- Vardanès

زمینهای متعلق به دولت را به قیمت ارزان می خریدند و از آنها املاک وسیع - یا لاتی فوندیا^۱ - تشکیل می دادند. در ایران دیده می شود که به تدریج املاک کوچک از بین می روند و تبدیل به املاک مالکان عمده (فئودالها) می گردند. اصولاً دهگانان^۲ و خرده مالکان استقلال خود را از دست می دهند و بیش از پیش تحت فشار مالکان عمده قرار می گیرند. آنان رسماً آزاد بودند، اما آزادی ایشان نسبی بود. استفاده از زمینها شاید از این نظر مفید بود که مالک ثروتمند هم می توانست سنن مفید فلاحه را حفظ کند و از لحاظ علمی زمینها را به کار اندازد، و هم ترقیات و تحولات طرق جدید را پیروی نماید، و این امور برای يك دهگان بهیچوجه میسر نبود. این مزیت و سود به بهای انهدام بخشی از آزادی توده روستاییان به دست آمد. در تعقیب این تحولات، اختلافی ایجاد شد که نظیر آن هرگز بدان شکل در جامعه ایرانی روی نداده بود، و آن تقسیم جامعه مزبور است به دو قسمت روستاییان و شهرنشینان، که هر کدام به شعبه ای مخصوص از اقتصاد کشور تعلق داشتند، و از لحاظ شهرنشینی و ده نشینی طرز زندگی خاصی دارا بودند. بهای زمینها افزوده شد، و این افزایش به علت امنیت استقرار سرمایه صورت گرفت. برای خرده مالکان امکان نداشت که زمینهای خود را حفظ کنند و به ستیزه خود با مالکان عمده ادامه دهند. بدین وجه کشور تحول یافت و اکثریت آن را خالصه های دولتی و املاک وسیع تشکیل می داد.

فن کشاورزی که در دوره یونانیان به طرازی بسیار عالی رسیده بود، رو به انحطاط گذاشت، اما پرورش حیوانات اهلی و مخصوصاً پرندگان که در بازارهای خارجی مشتری بسیار داشت، ترقی کرد. در تعقیب نخستین سفارتهایی که چین به ایران فرستاد، اسپست، مو، و سپس خیار، پیاز، زعفران و یاسمن در شاهنشاهی

۱- Latifundia ۲- مراد معنی لغوی دهگان (دهقان) است. (م).

آسمانی^۱ وارد شد ، و در آن کشور شروع به کاشت آنها کردند . در عوض ، ایران از چین زردالو و هلو و سپس کرم ابریشم وارد کرد . نیشکر از هند وارد میشد ، و در همان عهد به کاشت آن شروع کردند .

اطلاعات بسیاری در خصوص تحولاتی که در این عهد در جامعهٔ ایرانیان شهر نشین رخ داد در دست نیست ، اما میتوان قبول کرد که افکار آزادی خواهانه که توسط هلنیسم رایج شده و در روم بسیار توسعه یافته بود ، در ایران نیز مؤثر افتاد . همطرازی محسوسی در ایران - مانند روم - به وجود آمد و نسبت به غلامان روشی دیگر اتخاذ گردید . غلامان آزاد شده بهترین مصنوعات هنری رامی ساختند ، و آنان که عنوان « غلامان تجملی » داشتند در خدمات دولتی به درجات عالی و حتی اشغال تاج و تخت قیصره می رسیدند . در ایران نیز مشاهده می شود کنیزی که روم به فرهاد چهارم اهدا کرد ملکه شد ، و او در زمان پسرش فرهاد پنجم - که بعدها شوهرش گردید - نقشی مهم در امور دولتی داشت .

آمیزش بین دو قوم ساکن ایران همچنان ادامه یافت . یونانیان ، خانواده های یونانی - ایرانی تشکیل داده بودند که در آنها نامهای یونانی و ایرانی به اندازه هم معمول بود . تحدید حدود طبقهٔ عالی و طبقهٔ سافله بیش از پیش مشکل می گردید . اتفاق می افتاد که یونانیان ایرانی شده که دچار فقر شده بودند ، در درجات اجتماعی رتبه ای پایین تر از ایرانیان یونانی شده دارا می شدند . در نتیجه ، جامعه - که در آن یونانیان مقامات عالی را دارا بودند - از نظر اهمیت ثروت تقسیم شد به اغنیا که ممکن بود ایرانیان هم در آن زمره باشند ، و فقرا که ممکن بود یونانیان نیز در آن میان باشند .

در جامعهٔ ایرانی بطور کلی اختلاف عظیمی پیدا شد : مالکان عمده ، درباریان ،

۱ - مراد چین است (م).

صاحب منصبان ، خانواده‌هایی که جزو اشراف عمده نبودند ، نسلاً بعد نسل تشکیل اشرافیتی دادند که در مقابل آن ، طبقه‌ای نیز شامل مردم آزاد شهرها و روستاها ایجاد شد . بعدها در جامعه رومی ، تحولی مشابه صورت گرفت که آنرا به چهار قسمت تقسیم کرد : ۱- سلسله قیصره ، ۲- کلیسا ، ۳- اشراف ، ۴- طبقه دانی .

این طبقه بندی در سازمان جامعه ساسانی بدین صورت منعکس گردید :
۱- نجبا و جنگ جویان ، ۲- روحانیان ، ۳- دبیران و کار گزاران ، ۴- مردم کارگر .

خوشبختانه بر اثر تتبعات جدید که در زمینه تاریخ ، آیین ، هنر و تمدن مادی عصر مورد بحث به عمل آمده ، به تدریج چهره حقیقی پارتیان اشکانی و نیز وضع ایران - که ایشان مدت پنج قرن بر آن حکومت می کردند - آشکار می شود . در آغاز این امر جز فتح ایالتی کوچک و کم ارزش که در خارج شاهنشاهی سلوکی واقع بود چیزی نمی نمود ، ولی به تدریج مانند لکه روغنی وسعت یافت ، و آثار یونانیت مختصر را از صفحه ایران زدود . جنبش اشکانیان در سمت مغرب مصادف با توسعه روم - که به هر جا که یونانیت از آن رخت می بست قدم می نهاد - بدسوی مشرق گردید . عاقبت زمانی فرا رسید که دولت ایران و روم که میراث مادی و حتی معنوی یونانیت را بین خویش قسمت کرده بودند ، خود را در مقابل یکدیگر در دو ساحل فرات مشاهده کردند . یکی حق وراثت هخامنشیان و سلوکیان را برای خود قایل بود و بنابراین می خواست شاهنشاهی قدیم را با مخرجهای آن واقع در بحرالروم مجدداً برقرار سازد ؛ دیگری ، به اراده قیصره ، خود را وارث اسکندر می دانست و مایل بود بر تمام آسیا - و از جمله هندوستان - استیلا یابد .

در مدتی قریب به سه قرن ، ایران به عنوان مدافع در مقابل روم با شدت مقاومت کرد و کلیه اقدامات رومیان - به استثنای چند پیشرفت موقت - به شکست

منتهی گردید . ایران که گرفتار چنین منازعه‌ای طولانی شد ، اسلحه به دست گرفت و در مقابل قدرتی بسیار موحدش چون قدرت امپراتوری روم نبرد کرد و فاتح گردید . کشور مزبور از این محاربه سودی برد ، و آن این که سلسله‌ای که بر آن حکومت می کرد نفحه‌ای جدید از روح جنگجویی قدیم ایرانی - که اندک زمانی در دوره آخرین پادشاهان هخامنشی متروک شده و در زمان سلوکیان فقط پرتوی از آن باقی مانده بود - در او دمید .

این منازعه با روم نتایج مثبت دیگر هم برای ایران اشکانی به بار آورد . شکست کراسوس^۱ ، مهاجمه پاکر^۲ به سوریه ، بدبختی انتونیوس^۳ ، گذشته‌های اغسطس ، به ایرانیان فهماند که ایشان منابعی در دست دارند که به وسیله آنها می‌توانند در مقابل مهاجمه مغرب ایستادگی نمایند و استقلال و تمامیت کشور خود را حفظ کنند . در روح ایرانی ، وجدان ملی که در زمان فتوحات ارشک و تیرداد بهیچوجه وجود نداشت ، به تدریج ایجاد شد . این انتباه پیشرفت کرد ، و شاید شعبه جدید سلسله اشکانی را که از آن استفاده کرد تکیه گاه و پشتیبان خود یافت ؛ از اینرو جلوه آن در زمینه سیاست ، دین و هنر ملت آشکار است .

ایران در زمان پارتیان ، در همان حال که در مقابل روم از خود دفاع می‌کرد ، همه وزنه مهاجمات بدویان را - که بعضی آنان از استپهای شمال شرقی و برخی دیگر از معابر قفقاز وارد می‌شدند - تحمل نمود . در این منازعه ، ایران خدمتی عظیم به جهان کرد ، زیرا او بود که شاید از همه تمدن کهن آسیای غربی - که خود یکی از وراثت آن به شمار می‌رفت - مدافعه نمود و آنرا از تخریب نجات داد .

ایران ، هر چند بر اثر محاربات داخلی که ناشی از فقدان قدرتی قوی بود فرسوده و کوفته شده بود ، مع هذا در سه سرحد بردشمنان خارجی فایق آمده همچنان

۳- Antoine (Antony ت. ا.)

۲- Pacorus

۱- Crassus

که در طرح داخلی موفق شد روح ایرانی را احیا کند. پارتیان اشکانی، بر اثر این دو موفقیت، جای ساسانیان را آماده ساختند و شاهان سلسلهٔ اخیر از آن استفادهٔ بسیار بردند و به نوبهٔ خویش وحدتی ملی و تمدنی ایجاد کردند که شاید هرگز وحدت و تمدن ایرانی محض نظیر آن تولید نشده بود. «تجدد و احیای ناکهانی ساسانیان اسطوره‌ای به نظر می‌آید.» پارتیان رابط بین آنان و هخامنشیان بوده‌اند.



تیسفون ، کاخ ساسانی

فصل ششم*

توصیف تمدن ایرانی

ساسانیان

احیا و تجدید ایران توسط سلسله‌ای جدید صورت گرفت که کانون آن ایالت فارس بود ، یعنی همان سرزمین باستانی جنوب غربی ایران ، که قریب به هزار سال پیش نخستین قبایل قوم پارس در آن مستقر شده بودند . تخت شاهنشاهی به دست سلسله‌ای از پادشاهان ملی افتاد که خود را وارث هخامنشیان معرفی می کردند ، و با محروم کردن اشکانیان از این مزیت ، سلطنت را تنها حق خود می دانستند . ساسانیان پس از آن که تاج و تخت را بر اثر منازعات طولانی به دست آوردند ، حکومتی ملی تأسیس کردند که متکی به دین ملی و تمدنی بود که شاید از جنبهٔ ایرانیت در سراسر تاریخ طویل ایرانیان نظیر نداشته است . تشکیل قدرتی مرکزی و قوی که زمام اشراف و ملوک الطوائفی فتنه جو را در دست گرفت ، تشکیل قشون منظم و نیکو تربیت شده ، و سازمان دقیق داخلی که به عهدهٔ اداره‌ای - که تحت نظارت قرار داشت - سپرده شده بود ، همه موجب گردید ایران - که تجدید قوی یافته بود - در طریقی که آخرین پادشاهان اشکانی طرح کرده بودند رهپار شود ، و چنان قوه‌ای به هم رساند که به نظر می رسد دنیای متمدن بین آن کشور و روم

* در ت. ا. : فصل هفتم. (رك. ص ۲۸۵ ج)

تقسیم شده بود .

از نظر مسایل خارجی ، ساسانیان بدون احساس خستگی و با موفقیت متناوب در سه جبهه محاربات را ادامه می دادند : با رومیان در مغرب ، با کوشانیان و هیاطله^۱ در مشرق ، و با بدویان در شمال . مسأله دشوار ارمنستان نیز بخشی از مساعی آنان را مصروف خود میداشت بدون آنکه انتظامی قطعی برقرار شود . این محاربات طولانی و جنگهای خونین با ممالك مجاور ، مدت چهار قرن ملت ایران را فسد میکرد بی آنکه وضع داخلی شاهنشاهی بتواند برای استقرار تعادل چاره ای بیندیشد . ملوک الطوائفی همواره در صدد بود مجدداً حقوق قدیم خود را باز یابد . عصیانهای فرماندهان نظامی که توقع داشتند قدرت عالیه را در دست خود بگیرند ، استبداد و رقابتهای شدید در اطراف تاج و تخت که قدرت آن به مرور ضعیف میگردد ، و پس از همه منازعه حقیقی طبقات به شکل جنبش کمونیسم که مبنای جامعه ایرانی را لرزاند و در شهرها و قصبات خونها جاری کرد ، همه این عوامل برای سقوط شاهنشاهی در همان زمان که وی در نظر جهانیان بدوچ قدرت خود رسیده بود ، دست بدهم دادند . ضربت قاطع از سوی دشمنان ایران - که مدت چند قرن قوای آن را فرسوده کردند - وارد نشد ، بلکه از طرف قوم جدید عرب که تازه از زندگانی بدوی چادر نشینی و وحشی بدر آمده بود - اما تعصب دینی داشت - وارد آمد . این قوم مدت چند سال خود را به عنوان مولی و مخدوم شاهنشاهی وسیع ایران معرفی کرد . مائرك ساسانیان به منزله مکتبی ارجمند برای آنان بود ، فتح نظامی عرب موجب منازعه صالح جویانندای شد که در نتیجه جنبه ایرانی غلبه کرد .

طبق روایات ، ساسان چند سلسله ساسانی مقامی ارجمند در معبد اناهیته

۱ - Heptalites که معرب آن باید هپتال و جمع آن هیاطله باشد بنظر مشهور هیاطله متداول است . رك . برهان قاطع ، به تصحیح مترجم ، ذیل كلمه هپتال (م).

(ناهید) در استخر داشت . پسر او پایک که جانشین او گردید ، با دختر امیری محلی ازدواج کرد و به وسیله کودتایی قدرت را از دست او گرفت . هموست که بعدها به منزله مؤسس حقیقی سلسله شناخته شد ، و جلوس وی مبدأ تاریخی جدید به شمار میرود (۲۰۸ م .) . سلطان متبوع او ، پادشاه پارت ، این جانشینی را مشروع ندانست ، و با پیشنهاد پایک مبنی بر جانشینی پسرش شاپور ، رضایت نداد . بنابراین بن شاه بزرگ و تابع او قطع رابطه شد ، و این قطع رابطه معرف وضع اغتشاش آمیز و هرج و مرجی است که در این عصر در ایران ، و مخصوصاً در فارس حکمفرما بوده است .

اردشیر ، پسر دوم پایک ، در دارابگرد - شهر ایالتی پارس - شغلی نظامی داشت . وی پس از مرگ پدر ، از شناختن پادشاهی برادر خود ، شاپور ، امتناع ورزید . کشمکش بین آنان قریب الوقوع بود ، ولی حادثه‌ای موجب مرگ شاپور شد ، و راه را برای اهواء اردشیر - که خود را به عنوان شاه پارس معرفی کرد - باز نمود . او امرای کوچک ایالت مزبور را - یکی پس از دیگری - از بین برد ، و وحدت آن ناحیه را تأمین کرد ، و سلطنت خود را در خارج از حدود پارس - یعنی اصفهان و کرمان - هم تثبیت نمود . موفقیت‌های وی اردوان پنجم را مضطرب ساخت . او به پادشاه اهواز دستور داد که به فعالیت توأم با استقلال تام اردشیر خاتمه دهد . اما اردشیر فایز شد و اندکی بعد خود به حمله پرداخت . وی در سه جنگ متوالی ، سپاه شاه بزرگ پارت را منهزم ساخت ، و خود او را در طی تلافی‌نهایی که در ایالت شوش (سوزیان) وقوع یافت (۲۲۴) بکشت . پنج قرن و نیم پس از سقوط هخامنشیان ، قدرت ایران مجدداً به دست قوم پارس افتاد ، و قوم مزبور ادامه تمدن ایرانی را به وسیله سلسله جدید - جانشین قانونی هخامنشیان - تعهد کرد .

غلبه بر اردوان پنجم و مرگ پادشاه مزبور ، همه موانعی را که در سر راه اردشیر - برای اینکه فرمانروای بی‌چون و چرای ایران گردد - وجود داشت ، بر طرف نکرد .

اتحادی‌دای قوی برای ترمیم وضع خاندان اشکانی و ضد اردشیر ایجاد شد. روح این اتحادیه پادشاه ارمنستان خسرو اول - که خود او هم از خاندان اشکانی بود - محسوب می‌گردد. وی معابر قفقاز را باز کرد و سکاییان را به یاری خواست. رومیان هم پشتیبانی خود را اعلام کردند. و پادشاه مقتدر کوشان نیز، که اعضای خانواده اردوان به دربار وی پناهنده شده بودند، قوای خود را در اختیار متحدان گذاشت. بهر حال از میان همه خاندانهای بزرگ پارت، تنها خاندان قارن در این اقدام ضد اردشیر شرکت کرد، و بقیه سلطان جدید را از وفاداری خود مطمئن ساختند.

اردشیر، در يك سلسله محاربات، متحدان را مغلوب کرد و با سیاست ارتشاء بعضی آنان را به ترك محاربات بیهوده واداشت. رومیان و سکاییان خود را کنار کشیدند، پادشاه کوشان پس از دو سال مخاصمه عقب نشست، و در پایان امر، پادشاه ارمنستان برای مقاومت با اردشیر تنها مانده بود. وی با حدت به مقاومت پرداخت، و اردشیر پس از ده سال زد و خورد توانست او را مغلوب سازد. اردشیر فرمانروای شاهنشاهی گردید که از فرات تا مرو، هرات و سیستان ادامه داشت، وی پس از غلبه بر رقبای داخلی در صدد تحکیم سرحدات کشور خود برآمد، و بنا بر این تلاقی او با رومیان غیر قابل اجتناب بود. ایرانیان پس از چند شکست، مجدداً دوشهر مستحکم و مهم نصیبین و حران را فتح کردند (ش ۸۵).

اردشیر در مدتی قریب به نیم قرن، از حریفی به حریف دیگر می‌پرداخت و سر نوشت خود را با دلیری تعقیب می‌کرد. وی عاقبت موفق شد در ایران، شاهنشاهی جدید به وجود آورد. اولین موفقیت او ایجاد سپاهی بود که به منزله آلتی مقتدر برای تحقق دادن به آمال و نقشه‌های وی به شمار میرفت. اردشیر در زمان حیات خویش، پسرش شاپور را در سلطنت با خود شریک کرد، و طبق روایت با تسلیم تاج و تخت به پسر کمی پیش از مرگ خویش، از زندگانی توأم با فعالیت کناره گرفت.

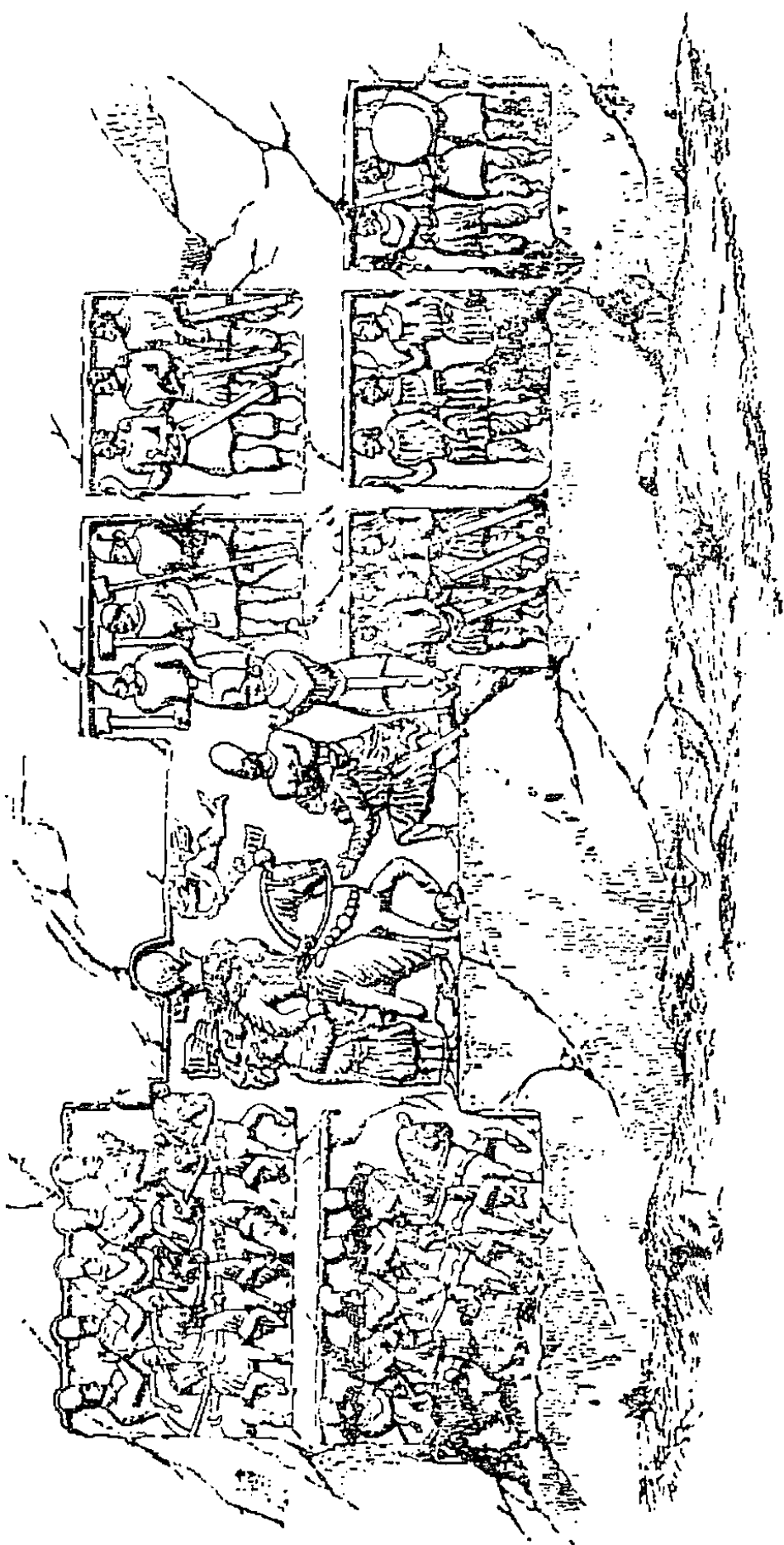
شاپور از پدر خود مملکتی را به ارث برد که در آن تشکیلات پارتی محفوظ ماند و مجدداً بر اصل تمرکز قوی تنظیم شده بود ، بدون آنکه دستگاه ملوک الطوائفی از بین رفته باشد . شاهنشاهی ، با ایجاد قشونی با انضباط و تشکیلات اداری که طبق مبانی و اصول جدید کار میکرد ، ثابت و مستقر گردید . این پادشاه از آغاز کار توجه خود را به مسایل خارجی معطوف داشت . پیشتر دیدیم که از قرن اول مسیحی تشکیل شاهنشاهی عظیم کوشان در سرحداتی شرقی ایران برای کشور اخیر خطری سیاسی و مزاحمتی اقتصادی فراهم کرده بود . شاپور از یک سو بین رومیان و کوشانیان گرفتار بود ، و از سوی دیگر دائماً برای حل مسئله ارمنستان میکوشید ، و از جانب دیگر همواره تحت تهدید بدویانی بود که بر معابر قفقاز فشار وارد میآوردند . شاهنشاهی جدید ساسانی میبایست مافوق قوای خود خطر محاربه ناگهانی را در همه سرحدات احساس کند . شاهنشاهی کوشان از دول لحاظ توجه شاپور را به خود جلب میکرد : نخست آنکه کشور مزبور بواسطه تجارت بین المللی ثروتمند شده بود ، دیگر آنکه مخالف قدرت شاپور بود . شاپور اول از آغاز ، مساعی خود را بدان سوی معطوف داشت . وی در کتیبه ای طولانی که در دیوارهای آتشگاه نقش رستم حک شده ، نخستین پیشرفتهای خود را نقل میکند : سپاه فاتح او پیشاور ، پایتخت زمستانی شاهان کوشان ، را متصرف شد ، دره سند را اشغال کرد و به سوی شمال راند ، از هندو کش عبور کرد ، ایالت بلخ را تسخیر نمود ، از جیحون گذشت و به سمرقند و تاشکند در آمد . سلسله کوشان ، که کنیشکای^۱ کبیر آنرا تأسیس کرده بود ، منقرض شد . از این پس سلسله ای دیگر جای گزین آن میگردد که سلطنت ایران را می شناسد و بر مملکتی محدود حکومت میکند .

چون مسئله مشرق منظم شد ، شاپور به سوی مغرب باز گشت . اینجا نیز اقبال

با اویاری کرد . وی در سوریه پیش رفت و به انطاکیه رسید . شاپور پس از چند شکست آماده بازگشت بود . در این هنگام امپراتور گردیانوس^۱ کشته شد ، و جانشین او فیلفوس عرب^۲ در انعقاد صلح عجله نمود و پرداخت خراجی هنگفت را تعهد کرد و بین النهرین و ارمنستان را به ایران وا گذاشت (۲۴۴) . پس از پانزده سال ، مجدداً محاربه با روم آغاز شد ، و آن باموفقیتی پریهاو توأم بود . شاپور عده ای معننی به از شهرهای سوریه ، من جمله انطاکیه ، را تسخیر کرد . وی نزدیک الرها^۳ فتحی عظیم کرد ، و امپراتور والریانوس^۴ را با هفتاد هزار لژیونر رومی اسیر گرفت و آنان را بدایران رهسپار کرد (۲۶۰) . این عده در شهرهایی که خود آنان طبق طرح اردوگاههای نظامی رومی بنا کردند ، استقرار یافتند . ایشان به عنوان متخصص ، معمار ، مهندس و اهل فن در تحقق دادن کارهای عظیم عام المنفعه مخصوصاً بنای پلها ، سدها و طرق به ایرانیان مساعدت کردند و از خدمات آنان ایالت پثرروت خوزستان فواید بسیار بر گرفت ، و بعض آثار و بقایای آن عهد هنوز در زمان ما قابل استفاده است .

شاپور در تعقیب موفقیت خود ، سوریه و کاپادوکیه را ویران کرد ، ولی در بازگشت مورد حمله امیر تدمر^۵ قرار گرفت و شکست یافت ، و قسمتی از غنائم خود را از دست داد . این شکست در نظر ایرانیان چیزی از اهمیت غلبه مهم بر والریانوس نکاست . شاپور برای تذکار فتح خود ، دستور داد تصویر امپراتور روم را که زیر پای او افتاده ، برینج نقش برجسته که روی صخره ها و پرتگاههای فارس حجاری شده ، منقوش سازند (ش ۸۶) .

۱ - Gordian (ر.ك. دائرة المعارف بریتانیا Gordianus . م.) ۲ - L'Arabe Philip
 ۳ - Edesse (the Arab Philippe ت. ا.) ۴ - Edessa (ت. ا.) الرها ، اورفا ، اورفه (م.)
 ۵ - Valérien (ت. ا.) Valerian (ت. ا.) Palmyre



شاپور، فرمانده بزرگ، عملیات پدر خود را در نظم امور داخلی شاهنشاهی تکمیل کرد. وی با نظر وسیع و روح کنجکاو خویش، دستور داد آثار و مصنوعات متعدد یونانی و هندی را که در مباحث مختلف مانند طب، نجوم و فلسفه تألیف شده بود، ترجمه کنند. شاپور که شاهنشاهی بزرگی به وجود آورده بود، بهمانی توجه کرد، و این مبدع دین «عمومی» را تحت حمایت گرفت. افکار مانوی که از ادیان زرتشتی، بودایی و مسیحی اقتباس شده بود، پیروانی از اقوام آسیای غربی^۱ که دارای مذاهب مذکور بودند، برای پیامبر مزبور فراهم آورد. آیا شاپور، با جلب مانوی به سوی خود، و با موافقت در تبلیغ آیین وی، مقاصد سیاسی کمابیش دور و درازی داشته است؟ این فرضیه بعید به نظر نمی آید. اگر هم این اندیشه در ذهن آن پادشاه بزرگ خطور کرده بود، جانشینان وی درین راه گامزن نبودند، زیرا مانوی کمی پس از مرگ شاپور (۲۷۲) مورد اینا قرار گرفت، و در زمان بهرام اول که محققاً تحت نفوذ روحانیت مزدایی^۲ قرار داشت، اعدام شد.^۳

در باب دوره های کوتاه سلطنت دو پسر شاپور: هرمزد اول و بهرام اول، اطلاعات اندکی موجود است. در عهد بهرام دوم (۲۷۶-۲۹۳)، در عین حال که اغتشاشی شدید در سرحداتی شرقی شاهنشاهی ایجاد شده بود، جنگی جدید با

۱- Mani در متن فرانسوی: آسیای مقدم، و در ت. ا. : آسیای غربی (م).
 ۳- مؤلف وفات شاپور اول و جلوس هرمزد اول را در ۲۷۲ میلادی نوشته، با توجه به تحقیقات آقای تقی زاده وفات شاپور در ۲۷۳ است (دکتر یارشاطر. مجله سخن ۸۱، ۶ ص ۷۵۶ بنقل از The Early Sassanians, BSOAS, Vol. XI, part 1, 1943 و ر. ک. این مجله دانشکده ادبیات ۱:۳ ص ۷۹) ۴- مراد روحانیت زرتشتی است (م). ۵- شخص «کرتیر» موبد بنام زرتشتی در قتل مانوی درست داشته است. ر. ک. W. B. Henning, Mani's Last Journey, BSOAS, Vol. X. 1942, pp. 950-53 (دکتر یارشاطر. سخن ۸۱، ۶ ص ۷۵۸؛ مجله دانشکده ادبیات ۱:۳ ص ۷۹) ۶- جلوس بهرام دوم و وفات بهرام اول را در ۲۷۶ نوشته، در صورتی که باید ۲۷۷ قرار داد (دکتر یارشاطر. سخن ۸۱، ۶ ص ۷۵؛ مجله دانشکده ادبیات ۱:۳ ص ۷۹).

دولت روم آغاز شد . برادر این پادشاه ، که شغل مهم نیابت سلطنت سیستان را داشت ، به قصد تصرف تاج و تخت عصبان کرد ، و پادشاه کوشان که بر اثر مشاهده عدم قدرت شاهنشاه در فکر کسب قدرت مجدد افتاده بود . بدو مساعدت نمود . بهرام دوم می بایست در دو جبهه بجنگد . وی برای نجات تاج و تخت خویش ، و برای تصفیۀ کار برادر ، با عجله صلحی با رومیان امضا کرد و بین النهرین شمالی و ارمنستان را بدافان تسلیم نمود .

بهرام سوم ، پس از چند ماه سلطنت ، به دست نرسی پسر شاپور اول خلع گردید ، و پادشاه اخیر تاج و تخت ساسانی را به شعبۀ صغرای سلسله منتقل ساخت . آغاز سلطنت پادشاه جدید سعادت آمیز نبود : جدال با روم به شکستی منتهی گردید که در نتیجۀ آن همه افراد خانوادۀ نرسی - مانند داریوش سوم در سابق - در دست دشمن افتادند . بر اثر صلحی که منعقد گردید ، ایران از ارمنستان صغری ، و مجموعۀ ایالات واقع در مشرق دجله محروم گردید . در مدت چندین قرن که خصومت بین روم و ایران دوام داشت ، هیچگاه روم منافعی چنین سرشار از ایران به دست نیاورده بود ، و چون از توسعه کشور خویش راضی بود ، از آن پس دیگر صلح را در مدت چهل سال برهم نزد . ایران به علت مقاومت در مغرب ، ضعیف شده بود و با اسلحه از عهدۀ مقابله با کشور کوشان بر نمی آمد ، ناگزیر کوشید تا به وسیلۀ ازدواج خطر را مرتفع سازد . هر مزد دوم ، پسر و جانشین نرسی (۳۰۳-۳۰۹) ، با شاهدختی کوشانی ازدواج کرد ، و این عمل به منزله کروگانی برای رفتار نیکخواهانۀ خانوادۀ وی نسبت به ساسانیان تلقی گردید .

مرگ هر مزد دوم موجب شد که تاج و تخت به کودکی تعلق گیرد ، و او شاپور دوم است که سلطنت طولانی وی در مدت ۷۰ سال (۳۰۹-۳۷۹) می تواند حقاً او را در ردیف دو پادشاه نخستین سلسلۀ ساسانی قرار دهد . در هنگام طفولیت وی ،

پادشاهی کوشان از اغتشاشات داخلی و ضعف قدرت ایران استفاده کرده و به نظر میرسد که قدرت قدیم خویش را به دست آورده، و حتی بعضی اراضی متعلق به دولت مجاور خود را متصرف شده باشد. اما همینکه شاپور به سن بلوغ رسید، به تقلید همنام خویش^۱، عملیاتی ضد کوشانیان آغاز کرد. این بار شاهنشاهی اخیر درهم شکست و سرزمین کوشانیان به عنوان ایالتی جدید به ایران منضم شد، و از این پس حاکم آن از میان شاهزادگان ساسانی انتخاب می شد که مقرر او بلخ بود. توسعه سیاسی ایران متعاقب توسعه فرهنگی وی انجام گرفت، و هنر ساسانی به زودی در مشرق - از طرفی که بر اثر عملیات نظامی کاملاً مفتوح شده بود - نفوذ کرده به شهرهای دور - دست تر کستان چین و حتی خود چین رسید.

شاپور دوم که از جانب دشمن شرقی آسوده خاطر گردید، در سمت مغرب به منظور شستن لکه ننگ دو صلیبی که با رومیان به وسیله بهرام دوم و نرسی منعقد شده و در نتیجه قسمت اعظم ایالات غربی از دست ایران خارج گردیده بود، جنگ را آغاز کرد، ولی جنگ طولانی شد: در آغاز محاربات به نفع رومیان بود، و سپس به سود ایرانیان گردید. به علت خطری که در سرحدات شرقی ایجاد شد - و به نظر میرسید که نتیجه نخستین پیشرفتهای شاپور را از بین ببرد - موقتاً جنگ موقوف گردید. مهاجمه کوشانیان اصغر و هیاطله^۲ خیونی شاهنشاه را مجبور کرد در آن حدود به محاربه پردازد، و در نتیجه امتیازاتی به دست آمد که بر اثر آنها مهاجمان در زمینهای کوشان به عنوان «متفقان» مستقر شدند و متعهد گردیدند که در محاربه شاه ضد رومیان، سپاهیان برای او آماده کنند. اقداماتی که روم برای استقرار صالح به عمل آورد، به نتیجه نرسید، و شاپور دوم با متحدان جدید شرقی خود

۱- مراد شاپور اول است (م). ۲- Chionites - Hephtalites؛ راجع به هیاطله رك. ص ۳۴۶ ج ۱ (م).

به سفر جنگی جدیدی پرداخت که نتیجه بسیار درخشان آن تصرف «آمد»^۱ بود . پس از حمله متقابل رومیان که تیسفون را تهدید می کرد ، سپاهیان امپراتور بولیانیوس^۲ - که خود در جنگ کشته شد - عقب رانده شدند ، و صلح منعقد و بر اثر آن ایالات متنازع فیه به شاپور تسلیم گردید . ارمنستان مجدداً تصرف شد ، ولی خدعه هایی که روم در آنجا برای مستقر ساختن شاهی طرفدار روم به کار می برد ، موجب گردید شاپور تصمیمی اساسی در این باب اتخاذ کند . همان گونه که کشور کوشان به صورت ایالتی از ایران در آمد ، ارمنستان هم از لحاظ نظامی اشغال شد ، و از آن پس مرزبان - یا فرمانده سرحدی - حاکم آن گردید .

تزع بین ایران و روم به صورتی در آمد که بهیچ وجه سابقه نداشت . از زمانی که قسطنطین کبیر^۳ مسیحیت را قبول کرد و ارمنستان به کیش مزبور گروید ، کشور اخیر علاقه ای جدید و قوی نسبت به بوزنطه (بیزانس)^۴ نشان می داد ، مع هذا گروهی از نجبای ارمنستان مایل بودند روابط قدیم خود را با ایران - که تمدن آن در طی قرون تأثیرات عمیق در تمدن ارمنستان به جا گذاشته بود - حفظ کنند . ارمنستان که کانون جنگهای ایران و روم بود ، در این زمان در دست دو فرقه از سکنه خود پاره پاره شد : طرفداران ایران و طرفداران روم ؛ و راه حلی هم که شاپور در نظر گرفته بود ، برای تسکین هوی و هوسهای آنان کافی نبود . دین جدید ، که در امپراتوری روم رسمی بود ، موجب ظهور مسئله رعایای مسیحی شاهنشاه گردید . از لحاظ سیاسی ، آنان در نظر مقامات ایرانی مورد سوء ظن بودند ، تعدیاتی که نسبت به آنان به عمل آمد ، سراسر بقیه سلطنت طولانی شاپور دوم را به خون آغشته کرد .

۱- Amida ۲- Julien (Julian ت. ا.) ۳- Constantine the)Constantin le Grand
Great ت. ا.) ۴- Byzance (Byzantium ت. ا.)

پس از مرگ ابن پادشاه، دوره ایست که بیش از يك قرن طول کشیده. در این مدت شاهانی فاقد شخصیت بر تخت سلطنت جلوس کردند، و در این دوره بین آنان و اشراف فئودال که با روحانیان مقتدر زرتشتی متحد بودند، منازعات برقرار بود. نجبای عالی رتبه، با وجود همه موازینی که مؤسسات شاهنشاهی برای محدود کردن قدرت آنان اتخاذ کرده بودند، بر اثر رسوم جاری، بعض امتیازات را حفظ نمودند، و بدعات موروثی بودن برخی مشاغل عالی شاهنشاهی در میان ایشان، نفوذشان رو به ازدیاد گذاشت. قدرت پادشاه که بر اثر مخالفت منظم نجبا ضعیف شد، بدو اجازه تعیین جانشین خویش را - چنانکه در زمان نخستین شاهان ساسانی معمول بود - نموداد. در این دوره طولانی، ایران به صورت سلطنتی انتخابی در میان افراد خاندان ساسانی درآمد، و بر اثر اختلافات بین دسته های طرفدار داوطلبان متعدد قطعه قطعه شد.

از دیاد نفوذ نجبا بیشتر در زمان اردشیر دوم آغاز شده بود، و در زمان شاپور دوم و بهرام چهارم، آنگاه که ایران در صدد پیدا کردن راه حلی جدید برای مسئله ارمنستان برآمده بود، تعقیب گردید. بر اثر مصالحه با روم، دوشاهنشاهی متخاصم به تقسیم ایالت مزبور پرداختند (۳۸۹)، و در نتیجه سه چهارم آن به ایران بازگشت. از این پس ارمنستان، فقط مدتی کوتاه پادشاه خود را حفظ کرد، و از سال ۴۲۹ بار دیگر، بد صورت ایالتی ساده تحت اداره عمال شاه بزرگ درآمد، و از طرف رومیان نیز همین عمل اجرا شد.

در زمان سد پادشاه مذکور، رفتار نسبت به مسیحیان محققاً بیشتر از زمان شاپور دوم، توأم با اغماض بوده است. به همین وجه، در زمان یزدگرد اول تغییر اساسی در رفتار نسبت به مسیحیان ایران پدید آمد. پادشاه که با دختری یهودی ازدواج کرد، با مسیحیان چنان بد نیکی رفتار نمود که اینان وی را «شاه مسیحی» نامیدند. او

اجلاسیه‌ای از رؤسای روحانی منعقد کرد ، يك جائلیق درسلو کیه و پنج مطران در ایالات مستقر نمود ، و روحانیان مسیحی را در اجرای احکام دینی آزاد فرمود . اما به نظر میرسد مسیحیان از آزادی‌هایی که بدانان داده شده بود ، سوءاستفاده کرده باشند . رفتار آنان ، که گاهی نسبت به معابد و روحانیان زرتشتی تند و شدید بوده است ، شاه را - که تحت فشار روحانیان زرتشتی قرار گرفت - مجبور کرد رفتار خود را تغییر بدهد .

به نظر میرسد در زمان یزدگرد اول نخستین اختلافات بین ایران و قدرت جدید شرقی - دولت هیاطله خیونی - ایجاد شده باشد . هیاطله ، چنانکه دیدیم ، توسط شاپور دوم در زمینهای کوشان به عنوان « متحدان » مستقر شدند ، و موفق گردیدند که کوشانهای صغیر را منقرض سازند و حکومتی قوی تشکیل دهند که در آغاز قرن پنجم از ضعف قدرت مرکزی ایران استفاده کرده از دو جانب هندو کش به توسعه متصرفات خود پردازد ، و از ناحیه اخیر هند را مورد تهدید قرار دهد .

پس از مرگ یزدگرد اول بر سر جانشینی اورقابتی شدید بین پسران وی ایجاد شد . بهرام پنجم (۴۲۱-۴۳۸) به سبب کومک نظامی امیر عرب حیره ، از این منازعه فاتح بیرون آمد . حیره کشوری کوچک تحت الحمايه ساسانیان و در مغرب فرات واقع و بهرام هم در آنجا نشأت یافته بود . سرمشق مزبور که مبنی بر مداخله قومی خارجی در امور مربوط به سلسله پادشاهی ایران بود ، از طرف دیگران تقلید شد و به مرور ایام ، یکی از علل ضعف شاهنشاهی گردید .

هیچ پادشاه ساسانی از وجاهت ملی مانند بهرام پنجم برخوردار نگردیده است . وی شکارگر ، شاعر ، موسیقی‌دان ، و به کمال متمتع از زندگانی بود . او از مخاصمه با بزرگان احتراز کرد و قسمتی از قدرت را بدانان وا گذاشت . به سبب پیدایش افسانه‌های متعدد درباره شهامت بهرام ، نام وی مخلد گردیده ، و او در طی قرون -

حتی پس از پایان شاهنشاهی ساسانی - یکی از موضوعات جالب هنرمندان ایرانی شده است . بهرام در جنگی که ضد هیاطلمه در گرفت پیروز گردید و از روح توسعه طلبی آنان ممانعت کرد ، ولی در جدالی کوتاه با بوزنطه (بیزانس)^۱ توفیق وی کمتر بود . این جنگ به سبب اقدام به تعدیاتی که نسبت به مسیحیان روا میداشتند ، ایجاد شد ؛ و در نتیجه موافقت نامهای مبنی بر اعطای آزادی دینی به مسیحیان منعقد گردید . بار دیگر وقایعی پیش آمد که موجب سازش بین روم و ایران شد . سابقاً در زمان شاپور سوم ، موافقت نامه‌ای بین وی و امپراتور جوویانوس^۲ مبنی بر شرکت دوشاهنشاهی در دفاع معابر قفقاز نوشته شده بود . ایرانیان در آن حدود استحکاماتی بنا کردند که آنها را ساخلوهای ایرانی محافظت میکردند ، و دولت روم قسمتی از مخارج آنها را می پرداخت . از این زمان امواج هونها^۳ بدوی لابنقطع بدین خط دفاعی حمله میبردند و گاه آنها را متصرف میشدند ، و - همچنانکه در سال ۳۹۵ اتفاق افتاد - نه تنها به ارمنستان هجوم می بردند ، بلکه به کاپادوکیه و شمال سوریه هم حمله می کردند و حتی انطاکیه را مورد تهدید قرار می دادند . در زمان بهرام ، بار دیگر دولت روم مصمم شد قرارداد قدیم را مبنی بر شرکت و همراهی در دفاع در بندهای قفقاز اجرا کند . در زمان بهرام پنجم ، مسئله مسیحیان ایران حل گردید: مشاجرات داخلی آنان ، به انکاء حمایت شاه از جاثلیق جدید ، شخص اخیر را وادار کرد اجلاسهای از کشیشان ترتیب دهد که در آن تصمیم گرفتند کلیسای مسیحی ایران را از کلیسای بوزنطه (بیزانس) مستقل کنند . بدین وجه ، سوءظن هانست به ایرانیان مسیحی - که ایشان را متهم به توطئه به نفع رومیان میکردند - میبایست خاتمه پذیرد .

مسیحیان مورد توجه یزدگرد دوم (۴۳۸ - ۴۵۹) بودند ، اما این امر

۱ - Byzance (Byzantium) ت. ا. ۱) ۲ - Jovien (Jovian) ت. ا. ۲) ۳ - Huns

چندان طول نکشید . پادشاه مزبور ، پس از ابراز علاقه مخصوص به مسئله ادیان و مطالعه و دقت در همه دین‌هایی که در ایران معمول بود ، عاقبت با تعصب در دین زرتشتی باقی ماند ، و بر اثر آن به ایدئای مسیحیان و یهودیان پرداخت . تصمیم وی مبنی بر الزام ارمنستان به گرویدن به آیین مزدیسنی ، آن کشور را دچار عصبانی عمومی کرد و بر اثر آن ، دسته‌های سربازان ایرانی شکست خوردند ، و در همان زمان پادشاه ایران با هیاطله هم مشغول محاربه بود . سپس ، یزد کرد در رأس سپاهیان خویش ، وارد ارمنستان شد ، عاصیان را مغلوب کرد ، و برای سرکوب کردن ملت ، نمایندگان خاندانهای بزرگ و رؤسای روحانی ایشان را با خود به ایران آورد .

وضع داخلی شاهنشاهی در زمان پیروز (۴۵۹ - ۴۸۴) هم وخیم بود . قحط در مدت چند سال پیایی ، شهرها و نواحی را تخریب کرد و شاه را بر آن داشت که ازمالیات صرف نظر کند و حتی بدنوزیع گندم بپردازد . مشاجرات دینی ، کشور را قطعه قطعه کرد . شاه به ایدئای یهودیان ادامه داد . مسیحیان به دو دسته نسطوری^۱ (که برای مسیح دو طبیعت قابل بودند : الهی و بشری) و معتقدان به طبیعت واحد^۲ (که در نظر آنان دو طبیعت مزبور در شخص مسیح مستحیل گردیده) تقسیم شده بودند . علاوه بر اینها ، جنگهایی که پیروز با هیاطله کرد ، مملکت را به کنار پر تگاه کشانید . پیروز پس از شکست نخستین و اسارت ، در قبال آزادی خویش متعهد شد خراجی هنگفت بپردازد و پسرش قباد را در مدت جمع آوری مبلغ لازم ، گروگان بگذارد . فدیة مزبور به وسیله تحمیل مالیتهای جدید و کومک مجدد رومیان میبایست تهیه شود . خلاصه سیاست بوزنطه (یزانس) درباره ایرانیان مقرون به فطانت وزیر کی

۱- Nestoriens (Nestorians ت. ا.) ۲- Monophysists (Monophysists ت. ا.) ؛

در این زمان یعقوبیان این عقیده را داشتند (کریستنسن « ایران در زمان ساسانیان » ، چاپ ۱۹۴۴ ، ص ۲۹۱ ؛ ترجمه ، چاپ دوم ، ص ۳۱۴) (۲) .

بود. در نظر روم، ایران میبایست نقش کشور پوشالی یا سپر بلا را ایفا کند و مہمای تحمل ضربات وحشیانی باشد که مهاجمات آنان ممکن بود سرحداتی شرقی امپراتوری روم را تهدید نماید. ضعف مفرط ایران هم موجب گشوده شدن راه متصرفات جدید بوزنطه میگردد. از این رو چون پیروز پس از شکست در دست هیاطلدا افتاد، طبق منابع غربی، امپراتور زنو^۱ فدیه آزادی او را پرداخت. طلای روم میبایست برای حمایت سرحداتی بین النهرین - که ممکن بود ایرانیان به ایالات ثروتمند آن حملاتی مخرب کنند - مصرف شود. خلاصه، تازمانی که ایرانیان با وحشیان مشغول بودند، بین النهرین از منطقه خطر خارج بود. پس روم در عین حال که میخواست ایران را در مقابل شکستی بسیار موحدش حمایت کند، در صدد بود منازعاتی بین آن کشور و هونها ایجاد نماید، و آتش اختلافات را دامن زند. طبق یک تاریخچه سریانی، هونها - که پس از تخریب «معا بر قفقاز»، که به دست سپاهیان پیروز حفظ میشد، بدو حمله بردند و تا ایالات متعلق به ایران پیش راندند، و در نتیجه شاهنشاه مجبور شد سپاهیان برای منازعه با آنان تجهیز کند - از جانب رومیان تشویق و تحریک میشدند.

پس از چند سال که آرامش در جبهه هیاطله بهتر از جبهه قفقاز تأمین شد، و بر اثر آن، پیروز توانست وضع مالی خود را مرمت کند و سپاهیان لازم را کرد آورد، تصمیم گرفت مجدداً به دشمنان خود حمله برد. اطرافیان وی هر چه کوشیدند او را وادار به فسخ عزیمت کنند، میسر نشد. وی در ۴۸۴ به هیاطله حمله کرد و مجدداً شکست یافت و جان خود را در این اقدام تا مبارک از دست داد.

از زمان مرگ پیروز، قوم مجاور ایران در سمت مشرق، دیگر هم پیمان ایران به شمار نمیروند، و نیز قومی تابع که باید خراج بپردازد نیست، و متحد هم

۱ - (Zeno) Zenon (ا.ا.)

محسوب نمیگردد ، بلکه تقریباً قوم مخدوم و سروری به شمار می آید که حتی به دریافت خراج هنگفت سالیانه و نقد - که آنرا در زمان سلطنت چهارتن از جانشینان پیروز یعنی در مدتی متجاوز از نیم قرن گرفت - راضی نیست . پادشاه هیاطله در صدد مداخله در امور داخلی ایران و در وهله اول در مشاجرات و رقابتهای مدعیان تاج و تخت ، و توطئه های دربار ، برآمد . این امر از جلوس بلاش - جانشین پیروز - محسوس است . وی پس از چهار سال سلطنت جای خود را به قباد داد . اگر به خاطر آوریم که قباد چند سال از روز گارجوانی خویش را نزد هیاطله گذرانیده بود ، میتوانیم نتیجه بگیریم که قوم مزبور در وقایعی که موجب جلوس این پادشاه گردید (۴۸۸) دخالت داشته است .

« هر جنگی که منجر به شکست میشد ، موجب عکس العملی دینی و سیاسی میگردد . » وظیفه ای که به عهده قباد گذاشته شده بود سنگین تر از همه اسلاف وی بود . کشور ایران ، پس از تحمل چند سال قحط ، جنگهای پیروز و شکست نهایی وی ، در آستانه ورشکستی اقتصادی بود . تحت الحمایه ها عصیان میکردند و بدویان به تاخت و تاز می پرداختند . میبایست از سر حدهای شمال در مقابل مهاجمات هونها دفاع کنند و به هیاطله خراج پردازند . وجود طلا بیش از هر وقت دیگر ضرورت داشت ، اما خزانه خالی بود . قباد سفارتهای پیایی به دربار قسطنطنیه فرستاد ، ولی نتیجه ای مثبت عاید او نشد . در سیاست داخلی ، وی میبایست بین نجبا - که همیشه مقتدر بودند - و ملت ، که جمعی تابع نهضت مزدکی شده بودند و تقاضای تحولات اجتماعی عمیق به نفع طبقات محروم داشتند ، یکی را انتخاب کند . شاه با جرأت ملت را انتخاب کرد تا بتواند اقویا را تضعیف کند .

نهضت مزدکی بر آیینی مبتنی بود که دارای معتقداتی خاص مربوط به آفرینش و جهان دیگر بود ، و مزدک آنرا مخصوصاً با استفاده از تعلیمات مانی

توسعه بخشید و پیروان خود را به نوعی پرهیز دعوت و آنانرا وادار کرد که از کینه و ستیزه پرهیزند؛ و نظریه اجتماعی او که مبتنی بر مساوات در تقسیم ثروت بین افراد بشر بود، انظار را جلب میکرد. دارایی غنی باید به فقیر داده شود، و منظور از دارایی، هم اشیاء مادی و هم زنان بوده است. در جامعه‌ای مانند جامعه ایران عهد ساسانی، که در آن طبقات مختلف از هم مجزا بودند، شخص دنی‌النسب هرگز نمیتوانست به صفی بالاتر از طبقه‌ای که میان آنان متولد شده بود ارتقا یابد، و در آن، دستگاه اجتماعی مبتنی بر خانواده، ملک و تمایز کامل طبقات بود. برنامه مزدک - که آنرا بحق کمونیسم ایرانی مینامند - انقلابی حقیقی به شمار میرفت. بعض دانشمندان، این نهضت را به منزله عکس‌العمل بردگان و روستاییانی که نیمه برده شده بودند، و همچنین سکنه «سابقاً آزاد» شهرها و حومه آنها، ضد فئودالیسم و دستگاه «برده سازی» آن میدانند که به صورت جدال طبقاتی درآمد و علیه حرمسراهای اغنیا - که در آنها زنان متعدد محبوس بودند - اعتراض کرد. قباد طرفدار این نهضت شد و قوانینی وضع کرد که برخی از آنها به نظر میرسد در مورد زنان باشد. وی بر اثر توطئه‌ای مخلوع و محبوس و محاکمه گردید، ولی جان خود را نجات داد و اندکی بعد فرار کرد، و به دربار هیاطله پناه برد، و در سال ۴۹۹ در رأس سپاهی از آن قوم به ایران بازگشت و به کومک آنان، برادر خود زاماسپ^۱ را خلع کرد و مقام خود را به دست آورد. از این زمان به بعد، سیاست وی تغییر یافت. او چون مجبور بود به پرداخت باج به هیاطله ادامه دهد و مزد دسته‌های سربازان هپتالی را که در خدمت او بودند بپردازد، برای مقابله با دشمنان بدانان تکیه کرد. چون روم از پرداخت حصه‌ای که قبول کرده بود سرباز زد، روابط قطع شد و قباد به بین‌النهرین حمله برد، «آمد» را متصرف گردید، و در

آنجا غنایم هنگفت به دست آورد، و پس از انعقاد قراردادی با بوزنطه (بیزانس)، وی در شمال محاربه‌ای دلیرانه با هونها کرد که دنباله آن به تناوب تا پایان سلطنتش طول کشید.

اما نهضت مزدکیان راه خود را تعقیب می‌کرد. این نهضت به صورت انقلاب در آمد و موجب اغتشاشانی توأم با اعمال افراطی، غارت املاک بزرگان، ربودن زنان، و ضبط اراضی گردید. قباد، پس از استقرار مجدد نسبت به رؤسای مزدکی، که بعضی نجبا هم تغییر دین داده در صفوف آنان در آمده بودند - به سردی رفتار کرد. پادشاه مزبور نظر به اینکه مزدکیان با جانشینی پسرش خسرو مخالفت کردند، تصمیم گرفت با آنان قطع رابطه کند. مجلس مباحثه و مناظره‌ای تشکیل شد که در آن، روحانیان زرتشتی و مسیحی حریف مزدکیان بودند. مزدکیان مغلوب شدند و قتل عام گردیدند، کتابهای آنان سوخته شد و ثروت ایشان ضبط گردید. نهضت مزبور را خفه کردند، اما افکار آنان بعدها تبلیغ شد و مخفیانه دوام و انتشار یافت. نیم قرن بعد، پسر خاقان بزرگ ترکان غربی در رأس فقرا و محرومان قرار گرفت و واحه بخارا را تصرف و نجبا و بازرگانان ثروتمند را مجبور به فرار کرد. مع هذا فتح اوچندان نیابید. عصیان مزبور سرکوب شد و موجود آن وحشیانه اعدام گردید. به نظر میرسد آیین مزدکی در آغاز قرن هشتم مسیحی موجب الهام عصیان «خورزاد» برادر شاه خوارزم شده باشد. وی قدرت را در دست گرفت و دارای نجبا را - اعم از اغنام و احشام، دختران و زنان - از دست آنان خارج کرد و در میان فقرا تقسیم نمود. شاه ملزم گردید اعراب را به یاری خود بخواند، و آنان تحت قیادت «قتیبه» قدرت شاه را تثبیت کردند و به فعالیت خورزاد خاتمه دادند.

قباد که نسبت به اندیشه‌های مبتنی بر عدالت اجتماعی بیگانه نبود، در صدد برآمد وضع امور موجود را بهبود بخشد، وی طرحی برای ایجاد تحول در امور بیت المال

ریخت ، اما مرگ او مانع تحقق آمالش گردید ، و این امور به دست جانشین وی انجام شد . در اینجا باید تذکر داد که در زمان سلطنت قباد ، نسطوریت تنها مذهب مسیحی ایران گردید ، و کلیسای جدید مسیحی نیز مانند آیین زرتشتی ، که همواره با تجرد و عزوبت مخالف بود ، با رسم مزبور مخالفت ورزید .

در عهد خسرو اول (۵۳۱ - ۵۷۹) شاهنشاهی از منازعه طولانی که بین اشراف و ملت در گرفته بود ، فاتح بیرون آمد . هرگز تاج و تخت سلطنت به اندازه آن زمان ، استوار نگردیده بود ، چه تمام طبقات ، حتی روحانیان ، مطیع شاه بودند . یکی از نخستین تصمیمات شاه آن بود که املاکی را که در عهد تجاوز مزدکیان غصب شده بود ، به صاحبان آنها بازگرداند . وضع قوانین متعدد ، سرنوشت زنان و فرزندان متعدد نجبا را که در زمان شورش و فساد ربهوده شده بودند ، تعیین کرد . دولت ، تربیت این جوانان را که در آینده میبایست اشرافی را تشکیل دهند که وابستگی آنها به سلطنت به هیچ دیگری - جز نحوه تعلق اشراف قدیم - بود ، به عهده گرفت . تدابیر لازم برای نجات دادن روستاها اتخاذ شد : قریه‌ها را مجدداً بنا ، جاده‌ها و پلها را تعمیر و قنوات متروک را تصفیه کردند . به جای چارپایان مفقود ، چارپایان دیگر گماشته شدند . حکومت قوانینی انتشار داد که ترتیب امور مالی شاهنشاهی را تغییر داد . به حساب همه اراضی رسیدگی شد ، و مالیات بر طبق حاصلخیزی ، موقع یا نوع محصول تعیین و مقرر گردید . مالیات فردی مبتنی بر دسته و طبقه شخص بود . همه این تحولات ناشی از نفخه‌ای جدید بود که از تمایل مقام سلطنت به در نظر گرفتن عدالت و نصفت بیشتر در مدعیات خود حکایت میکرد ، و در عین حال همینها میبایست در آمد مملکت را تأمین کند ، و برای مقابله در سیاست داخلی و محاربات خارجی وی ضرور بود . همچنین تحولات در نظام صورت گرفت . تا آن زمان قشون فقط يك فرمانده قوی داشت . در زمان اتوشیروان چهار فرمانده در رأس چهار

بخش شاهنشاهی قرار گرفتند . ملت موظف بود خدمت نظام را بپذیرد . خسرو طبقه روستاییان سرباز را ایجاد کرد . وی برای آنکه بهتر بتواند از سرحدات دفاع کند ، در آنها قبایل مطیع را که وظیفه متحدان رومی یا چینی را ایفا میکردند ، مستقر ساخت ؛ استحکامات قوی در معبر « دربند » برای قطع راه مهاجمان بدوی بنا کرد ، و دیواری به طول چندین کیلومتر که قرب گوشه جنوب شرقی بحر خزر ساخته شد ، دشت گرگان را - که به منزله « شکافی » در زره کوههای ایران محسوب میشد - حمایت میکرد .

با وجود « صالح دایمی » که با بوزنطه (بیزانس) امضا شد ، خسرو در سال ۵۴۰ به سوریه حمله برد . انطاکیه تسخیر و سوخته شد و سکنه آنرا در شهری جدید - که به سبک همان شهر نزدیک تیسفون بنا شد - جای دادند . صالحی که اندکی بعد منعقد گردید ، با وجود تحمیل خراجی هنگفت ، در سرحد غربی تغییری نداد و بار دیگر آزادی مسیحیان را تضمین کرد . خسرو در همین سال که خود را به حد کافی قوی میدید ، از پرداخت خراج به هیاطله - که دیگر نمیتوانستند اراده خود را بر ایران تحمیل کنند - سرباز زد . بیست سال بعد ، خسرو - که با ترکان غربی متحد شده بود - نیروی هیاطله را به طور قطع درهم شکست ، و متصرفات آنان بین ایران و ترکان تقسیم شد ، و در نتیجه سرحد شرقی ایران در جیحون تثبیت گردید . به علت استقرار ساخلوهای نظامی ، سرحدات شمالی ایران کاملاً در مقابل حملات هونها مقاومت میکرد ؛ و در جنوب شاهنشاهی ، یمن به ایران منضم گردید .

توسعه ارضی ایران ، قدرت و پیشرفتهای نظامی وی ، تهدیدی علنی برای بوزنطه (بیزانس) به شمار میرفت . کشور اخیر شکی نداشت که جنگی جدید با دشمن همیشگی در پیش خواهد داشت . از این رو دولت روم فعالیت سیاسی بسیار وسیعی به کار برد تا بتواند اتحادیه‌ای ضد ایران تشکیل دهد و حریف را کاملاً

محاصره کند . سفرایی نزد ترکان غربی و اقوام دیگر آسیای مرکزی - که میبایست جناح شمال شرقی اتحادیه را تشکیل دهند - فرستاده شدند ؛ و عده دیگر راهم برای مذاکره ، نزد حبشیان و اعراب فرستادند تا آنان جناح جنوب غربی را - که دو جانب سرحد وسیع مشترك دو شاهنشاهی محسوب میشد - تقویت کنند . مساعی رومیان بی نتیجه ماند : محاربه‌ای که به علت اغتشاشات ارمنستان ایجاد شد دلیلی جدید بر تفوق نظامی ایران بود . بین‌النهرین مورد مهاجمه سپاهیان شاهنشاه قرار گرفت و تخریب شد . شاه پیر ، پس از سلطنت در مدتی قریب به نیم قرن ، هنگامی که مذاکرات در باب صلح جریان داشت ، در گذشت . روایات شرقی ، این پادشاه را به عنوان شاهی به صورت کمال مطلوب ، مدافع ملل ، فریفته عدالت ، جدی و در عین حال نیک خواه معرفی میکنند . دوره سلطنت وی را چه از نظر پیشرفت سیاسی و نظامی و چه از نظر مکتوبات تمدن ایرانی در فنون ، علوم و ادبیات ، شاید بتوان درخشانترین عهد ساسانی محسوب داشت .

پسر وی هر مزد چهارم (۵۷۹ - ۵۹۰) مردی شایسته ، با هوش و تحصیل کرده بود . وی میخواست سیاست پدر را تعقیب کند و مانند او بر نجبا و روحانیان مسلط باشد ؛ اما چون کمتر جانب احتیاط را رعایت میکرد ، به زودی خود را در میان مشکلاتی که از طرف دو طبقه مقتدر در جامعه ایرانی ایجاد شده بود ، گرفتار دید ؛ و برای تثبیت وضع خویش بدرعایای مسیحی اتکا نمود ، و همین امر موجب عکس العملی قویتر از جانب روحانیان زرتشتی گردید . وضع خارجی ایران نیز وخیم میشد . نتایج سیاست بوزنطه (یزانس) کم کم آشکار شد و شاهنشاهی ایران را مجبور کرد به مقابله دشمنان بشتابد و در آن واحد در سه جبهه بجنگد . یکی از بزرگترین فرماندهان عصر به نام بهرام چوبین در جبهه هونها در شمال و جبهه ترکان در مشرق بديك سلسله پیشرفته‌ها و فتوحات نایل آمد ، اما در عملیات ضد بوزنطیان

(بیزانسیان) شکست یافت. هر مزد از عملیات اخیر ناراضی بود و بهرام رامورد بی لطفی قرارداد. در نتیجه بهرام که نزد سربازانش بسیار محبوب بود، عصیان کرد. در نظر نجبا، زمان برای تصفیه کار خود با هر مزد مساعد به نظر میرسید. در نتیجه آنان وی را مقید، مثله^۱ و محبوس کردند، و پسرش خسرو دوم (۵۹۰ - ۶۲۸) راجانشین وی ساختند. اما بهرام چوبین هدفی عظیم داشت: وی چون از یکی از خانواده‌های بسیار بزرگ نجبای اشکانی بود^۲، میخواست به تاج و تخت دست یابد، از اینرو به انکاء سپاهیان خود پایتخت را محاصره کرد و خود را شاه خواند، و این سوء قصد نسبت به مقام سلطنت از جانب شخصی که از خانواده ساسانی نبود، جنایت محسوب میشد. در مقابل این کودتا، خسرو عاجز بود و ناگزیر به امپراتور مورریق^۳ پناه برد. امپراتور از او پشتیبانی کرد و سپاهیان همراه وی فرستاد که به وسیله آنان توانست بهرام را ساقط کند و تاج و تخت خود را به دست آورد. بهرام کشته شد. این کومک بوزنطه (بیزانس) به بهای صلحی گران تمام شد: ایران تقریباً همه ارمنستان را از دست داد، و سرحد یونانی^۴ به دریاچه وان و تفلیس رسید.

چند سال بعد، پس از مرگ امپراتور مورریق، خسرو دوم به بهانه انتقام وی، خود را از قید تعهدات سابق نسبت به بوزنطه آزاد کرد و بدان کشور حمله برد. قشون ایران مجدداً ارمنستان را تصرف کرد، الرها^۵ را تسخیر نمود، از کاپادوکیه گذشت، قیصاریه^۶ را هم متصرف شد و به سفر^۷ نزدیک اسکوناری رسید (۶۱۰). سال بعد، سپاهیان اوسوریه، انطاکیه، دمشق و عاقبت بیت المقدس را تصرف کردند و ناحیه اخیر را در مدت سه روز غارت نمودند. بیش از ۵۰۰۰۰ مسیحی کشته شدند

۱- بقول کریستنسن (ایران در زمان ساسانیان، چاپ ۱۹۴۴، ص ۴۴۴) او را کور کردند (م).
 ۲- یعنی از خاندان مهران (ایضاً ص ۴۴۳) (م). ۳- Maurice ۴- مراد رومی است (م). ۵- Edesse (Edessa ت. ا. ا.) ۶- Césarée (Caesarea ت. ا.)
 ۷- Bosphore (Bosporus ت. ا.)

و بقایای آثار مقدس - از جمله ياك قطعه صلیب اصیل - بدایران حمل گردید . در سال ۷۱۶ قشون ایران غزه را متصرف و داخل مصر شد ، بابلیون^۱ (قاهره قدیم) و اسکندریه را تسخیر کرد ، در امتداد نیل بالا رفت و به حدود حبشه رسید ، و در نتیجه برای ایران حدودی مقرر کرد که پس از عهد هخامنشی تا آن زمان هرگز بدان حدود نرسیده بود . فرماندهان خسرو ، پس از تسخیر انقره (انکارا) در آسیای صغیر ، قسطنطنیه را محاصره کردند ، در همان زمان در جبهه شرقی ، هیاطله تابع ترکان نیز شکست یافتند . هرگز چنین پیشرفتهایی نصیب شاهنشاهی نشده بود ، هرگز کشور مانند زوره خسرو دوم قوی نگردیده بود ، و هرگز امپراتوری روم بدانسان در کنار پرتگاه سقوط قرار نگرفته بود .

اما عکس العمل بوزنطه (بیزانس) چندان به تأخیر نیفتاد ، و امپراتور جدید (هرقل)^۲ شدیداً به حمله متقابل پرداخت . وی در ظرف چند سال ، آسیای صغیر را مستخلص ساخت ، قشون شاهنشاه را عقب راند ، به ارمنستان حمله برد ، وارد آذربایجان گردید ، و در آنجا مهمترین معبدایران را متصرف شد ، و پس از برقراری ارتباط با متحدان خود ، خزرها - که از قفقاز عبور کرده بودند - وارد دره دجله شد و تیسفون را در حصار گرفت . خسرو که در صدد التجا به مأمنی بود ، در دست نزدیکان خود گرفتار و مقتول گردید . سقوط شاهنشاهی و سرانجام حزن آور پرویز در این زمان موجب تعجب است ، و اگر طرف دیگر قضیه - سحیه شاه بزرگ و وضع داخلی ایران - مورد دقت قرار گیرد امری نامفهوم به نظر میرسد .

خسرو دوم حریص ، بد خو ، دور و بی جرأت بود . وی ملت را زیر بار مالیات خرد کرد ؛ نه مراعات اقویا میکرد و نه ضعفا . وی چون مردی بد گمان بود

۱- Babylone (Babylon ت. ا.) « بابلیون » یا « باب الیون » (رك . معجم البلدان)

۲- Héraclius

حتی صمیم‌ترین خدمتکاران خود را به‌دیار نیستی فرستاد . او چون شیفتهٔ تشخص و جاه و جلال بود ، مبالغ هنگفت برای دربار خود خرج میکرد . دربار وی شامل هزاران زن غیر عقدی ، خدمتکاران ، عملةٔ طرب و درباریان بود . چون مردان کشور ملزم به تجهیز قوای نظامی بودند ، ناگزیر از تعداد آنان کاسته می‌شد . این فقدانها موجب شروع یکی از بحرانهای کم‌خونی- که درملل پس از هر کوشش غیر متناسب مؤثر می‌افتد - گردید ، و ایرانیان را در زمانی که پیشرفت میکردند، فرسوده و مغلوب دشمنان ساخت .

پیشرفت امپراتور هرقل ، مسیحیان را که از طرف شاه با نهایت شقاوت مورد اذیت و آزار بودند مظلون قرار داد. به نظر میرسید عناصر طبیعت ضد خسرو برخاسته‌اند، زیرا طغیانهای عظیم دجله ، نواحی حاصلخیز را به باتلاق تبدیل کرد و موجب سقوط قسمتی از کاخ شاهی تیسفون گردید . پادشاه که مریض بود از امضای معاهدهٔ صلح با هرقل سرباز زد . وی که از هر طرف فرماندهان عاصی او را احاطه کرده بودند ، عاقبت ضربت قطعی را از دست پسر خود - که از مریم ، شاهدخت بوزنطی (بیزانسی) متولد شده بود - نوش کرد .

در مدت چهارده سالی که از مرگ خسرو دوم و جلوس آخرین پادشاه این سلسله ، یزدگرد سوم ، فاصله است ، کمتر از دوازده پادشاه بر تخت سلطنت جلوس نکرده‌اند . مرگ آخرین شاه بزرگ ، سدی را که خسرو از قدرت و قساوت برای مخالفت با هوی و هوسهای مالکان بزرگ یا فرماندهان نظامی ، برپا کرده بود ، درهم شکست. کشور، به علت جنگها ، مالیات و ظلم و ستم خرد شده، در امواج رقابتها و هوسها غرقه گردیده بود . شاهزادگان فقط ملعبدای در دست دستها بودند ، تاج بر سر می‌گذاشتند تا چند ماه بعد کشته شوند . چون مرد کم آمد، زنان را بر تخت نشانده‌اند.

چنانکه دودختر خسرو، بوران^۱ و آذر میدخت به سلطنت رسیدند. فرماندهان بزرگ قشون نیز به ادتکاء سربازان خود یا همراهی بوزنطیان، در صدد تصرف تاج و تخت بودند، هر چند از خاندان ساسانی نبودند و هیچ حقی برای کسب این مقام نداشتند. خلاصه اعضای خاندان ساسانی - که تقریباً همه آنان از بین رفتند - چندان نادر بودند که در سال ۶۳۲ برای نصب شاهی جدید، ناگزیر شدند شاهزاده‌ای را در استخر - که وی بدانجا پناه برده بود - پیدا کنند. او را از نهانگاه در آورده و در همان شهر تاجگذاری کردند. اما دیر بود؛ شاهنشاهی، که سازمان نظامی آن امتحان خود را داده بود، به سبب همین قشون تجزیه می‌شد، زیرا فرماندهان - که حکام ایالات بودند - ناحیه حکومتی خود را به منزله تیول خویش می‌پنداشتند. این وضع بدوجهی تعجب آورده و در همان حالت شاهنشاهی را در زمان آخرین پادشاهان هخامنشی و تسلط شهر بانان (حکام) به خاطر می‌آورد. شاهنشاهی خرد شد و به شکل مجموعه ممالک کوچکی درآمد که مورخان عرب مشخصاً نام آنها را یاد میکنند. هیچ قوه‌ای نمیتوانست این فشار را دفع کند^۲، و اشرافیت جدید که توسط خسرو اول تأسیس شده بود، هنوز بسیار جوان بود و نمیتوانست بدوجهی مؤثر تاج و تخت لرزان خاندان ساسانی را - که اعتبار آن کاسته شده بود - حفظ کند. همه چیز بر اثر حمله سخت بدویان غیر متمدن از پای درآمد.

رستم، فرمانده کل، با وجود هنرمندی و قشون قوی خود، در قادسیه نزدیک حیره، در بین النهرین، شکستی سخت خورد و جان خویش را در میدان کارزار از دست داد. به زودی تیسفون تسخیر شد و گنجینه‌های عظیم در دست اعراب افتاد. مقاومت در نجد ایران تعقیب شد، قشونی جدید توسط یزدگرد تشکیل گردید، و با اعراب در دشت نهاوند - در جنوب همدان - مقابله کرد. اما این بار هم فتح با

۱- Boran در ت. ا.؛ هیچ‌دسته یا فردی لایق مقابله با پیشرفت عرب نبود.

تازیان بود . پادشاه با دربار خود به سوی مشرق فرار کرد ، و مانند آخرین پادشاه هخامنشی در حوالی مرو کشته شد (۶۵۱) و شاهنشاهی سقوط کرد .

سازمان ، اداره ، قشون

منابع مستقیم ، متعلق به آغاز عهد ساسانی ، تصویری کلی از وضع اجتماعی ایران در ذهن ما ایجاد میکنند . چنین هر می که به نهجی استوار مستقر گردیده بود ، و در آن عبور از يك طبقه به طبقه دیگر عملاً غیر ممکن بود ، و در رأس آن رئیس ملت - شاهنشاه - قرار داشت ، شامل چهار طبقه بود که به ترتیب از بالا به پایین بر تعداد افراد آنها افزوده میشد . این افراد عمادهای مملکت به شمار میرفتند و مبنای فتودال را تشکیل میدادند ، و همچنین در اداره آن شرکت میکردند . طبقه اول ، مرکب بود از همه تحت‌الحمایه‌ها ، از شاهزادگان و امرای بزرگ و کوچک ، که در مقابل شناسایی قانونی سلطنت ایران ، تاج و تخت آنان بدیشان واگذار شده بود . همچنین شاهزادگان خاندان شاهی - که حکومت ایالات بزرگ مانند سیستان ، کرمان ، یا ممالک مفتوحه و منضمه مانند کوشان در عهده ایشان بود - در این طبقه جای داشتند . اگر این دوره را با عهد پارت مقایسه کنیم ، باید بگوییم که در دوره ساسانیان از تعداد سلسله‌های محلی به طور محسوسی کاسته گردید و تقریباً ازین رفت ، مخصوصاً در پیرامون کشور شاهنشاهی که وظیفه آنان - چنانکه دیده‌ایم - قابل مقایسه با وظیفه اقوام متحدی است که رومیان در سرحدات خود مستقر ساختند ، و تابعیت آنان غالباً دشوار و سخت نبود ، اما مکلف بودند دسته‌هایی تجهیز کنند و سرزمینهای خود را حفظ و حمایت نمایند ، و خلاصه دفاع خارجی شاهنشاهی را تأمین کنند .

در پله پایین‌تر ، هفت رئیس خاندانهای بزرگ قرار داشتند که تعداد آنان از زمان هخامنشی به بعد در طی قرون محفوظ ماند . وضع ملوک الطوائفی ایشان میراث

مستقیم عهد پارت بود، و در آن دوره قدرت این خاندانها مانع استحکام و ثبات سلطنت میشد. ساسانیان، در حالی که این گروه را پذیرفتند، مساعی خود را برای تخفیف قوت آنان به کار بردند. در نتیجه قدرت این خاندانها در دوره اول سلطنت ایشان تا مرگ شاپور دوم، محدود گردید؛ اما در زمان شاهانی که بعد بر تخت نشستند تا جلوس خسرو اول - یعنی مدت ۱۲۵ سال عهد اغتشاشات وضعف - مجدداً قدرت خود را بازیافت، ولی در زمان دویادشاه اخیر سلسله مزبور باز رو به ضعف گذاشت. اشرافیت مذکور، در جدالهای خود با دربار برای دفاع از حقوق دیرین خویش، یکی از علل انحطاط و حتی انهدام شاهنشاهی ساسانی بود. امتیازات این خاندانهای بزرگ درست شناخته نیست: محقق است که قدرت آنان در سراسر ایالات نافذ بود، و روستاییان آنها میبایست علاوه بر آنچه که به خزانه سلطنتی میدادند، بدیشان هم مالیات پردازند. در عوض، این سروران بزرگ، مقام سلطنت را با قوای نظامی خود پشتیبانی میکردند و در صورت لزوم، موظف بودند مانند دوره پارتیان، دسته‌هایی تجهیز کنند. بعضی از این خاندانها، مناصب موروثی خود را - اعم از مناصب کشوری یا لشکری - که در طی چهار قرن تاریخ ساسانی تابع تغییرات و تحولاتی گردید - حفظ کردند.

عمل طبقه‌ای که به عنوان «بزرگان و نجبا» خوانده میشود، در حقیقت عبارت بود از تضعیف قدرت متجاوز سرورانی که از خانواده‌های بزرگ بودند. این طبقه شامل صاحب منصبان کشور، وزرا، رؤسای ادارات و مرتبه داران سلطنتی بود. توسعه و انبساط طبقه مزبور تنوعی در سجدیه قدرت ساسانی ایجاد کرد. پادشاهی ساسانی در حالی که از يك سوی بدین طبقه و از سوی دیگر به قشون متکی بود، توانست مجدداً مملکت را نظم دهد، و در آن، نیرویی بدمد که در عهد ساسانی سابقه نداشت.

در پایین پله مزبور ، «آزادان» قرار داشتند و آنان نجبای کوچک و مالک املاک یا «رؤسا»ی دهکده‌ها بودند و ارتباط بین روستاییان و حکومت مرکزی را - که عمال دولتی نماینده آن بودند - تأمین میکردند. این نجبایاشوالیه‌های (فارسان) کوچک درمقابل مالیاتی که از روستاییان تحصیل میکردند، مسئول بودند. روستاییان بزرگترین نوده ملت ایران را تشکیل میدادند و قانوناً آزاد بودند ولی عملاً به صورت بردگانی وابسته به زمین درآمده بودند ، وبا اراضی و دهکده‌ها فروخته میشدند .

ادارات ساسانی تشکیل هرم دیگری را میداد که در رأس آن صدراعظم یا نخست وزیر قرار گرفته بود ، و او عملاً زمام قدرت را در کف خویش داشت و آنرا تحت نظارت کمابیش مؤثر پادشاه به کار میبرد . صاحب این مقام ، در غیبت شاه جانشین او میکردید ، به امور سیاسی و تدبیر مدن می پرداخت ، قراردادهای و معاهدات را امضا میکرد ، و گاهی نیز در جنگها فرماندهی عالی فشون را به عهده میگرفت . وی همچنین در رأس همه «وزارتخانه‌ها» یا «دیوان‌ها» - که توسط «دبیران» اداره میشد - قرار داشت . دبیران کسانی بودند که استعداد بسیار در انشای گزارشها ، معاهدات سیاسی و مکاتبات رسمی داشتند . این گروه میتوانستند مقامات اداری دیگر را - بجز اداره دیوانها - اشغال کنند. از جمله آنها خدمات دبیرخانه ، ارسال مراسلات ، انتصابات و افتخارات ، عدلیه ، امور نظامی و مالی بود. شغل اخیر یکی از مهمترین مشاغل بود ، و در رأس آن مدیر مالیات قرار داشت که بر گروهی از محاسبان ، تحصیلداران و عمال ریاست میکرد ، و این شغل مسئولیتی بزرگ داشت ، زیرا میبایست هستی مملکت و جریان امور آنرا تأمین کند .

بخش اعظم درآمد ، در کشوری فلاحتی مانند ایران ، میبایست از مالیاتی که بر اراضی مقرر شده بود تأمین گردد ، و عوارض فردی نیز موجب تزئید آن میشد. اما غالباً در قدیم ، جمع آوری مالیاتها موجب تعدیاتی از طرف عمال میگردد ،

و در نتیجه روستاییان اغلب مقروض میشدند. عهد ساسانی هم از این آفت - که در تاریخ ملل مانند مصریان در عصر بطلمس، و رومیان در قرنهای دوم و سوم، تولید اغتشاشاتی اجتماعی نمود - برکنار نماند. پادشاهان ساسانی بارها، برای تسکین توده، مبالغی را که پرداخت نشده بود بخشیدند، یا اصول پرداخت مالیات را مساعدتر ساختند.

پادشاه بزرگترین قاضی بود، و از رعایا کسانی که موفق به اخذ حقوق خود نمی شدند، حق داشتند بدو مراجعه کنند. ملت ایران همواره شیفته حق و عدالت بود، و به داور نیک احترام بسیار می گذاشت. با وجود آنکه دیوان عدالتی وجود داشت، عموماً روحانیان به کارداوری می پرداختند، زیرا حقوق و اصول اخلاقی کاملاً وابسته به دین بود. در شهرهای ایالات، این وظیفه به عهده روحانیان واگذار شده بود، ولی در دیهها، وظایف قاضی را رئیس محل یا مالک انجام میداد. معلوم نیست که مجموعه‌ای از قوانین مکتوب وجود داشته یا نه، اما کتاب مقدس زرتشتی شامل فصولی مختص به حقوق با ذکر جرایم ضد شاه، مملکت، دین، همسایه و غیره بوده است. و شکنجه بسیار معمول بود، و طبق توصیفات که از شهدای مسیحی به جا مانده شکنجه‌ها توأم با قساوتی ظریفانه بوده است.

اداره داخلی کشور همواره مبتنی بر تقسیم آن به ایالات یا شهربانی‌هایی بود که صاحب منصبان عالی رتبه - منتخب از اعضای خاندان شاهی، و گاه از خاندانهای

۱- Ordeal (ت. ا.) - در اوستا Varah و در پهلوی Var از ریشه Var به معنی بازشناختن و اعتقاد داشتن و باور کردنست. اصطلاحاً در ایران باستان عبارت بوده از آزمایشهای گوناگونی که مدعی و مدعی علیه بدان وسایل میبایست حقانیت خود را به اثبات رسانند. چون در روزگار باستان کشف حقیقت دشوار بود، ناچار به قوای فوق طبیعت متوسل میشدند، و تمیز حق را از باطل میخواستند، یعنی در محاکمه‌های مبهم و پیچیده چاره‌ای جز این ندیدند که دوطرف دعوا را بیازمایند و هر کس در آزمایش رستگار شد او را محق بدانند. رك. «مزدیسنا» به قلم مترجم، ص ۴۴۲ ببعد.

بزرگ و یا در اواخر از فرماندهان نظامی - بر آنها حکومت میکردند. حدود ایالات همیشه ثابت نبود. تقسیم مملکت به قطعات - که گاه مصنوعی مینمود - غالباً برای جریان اداره امور آن - که قطعاً بدطور دقیق تنظیم شده بود ، اما فاقد ارزش لازم برای استفاده از فعالیت خلافت ثروت بود - مساعد نبود. ایالات به نواحی تقسیم میشد که توسط حکام اداره میکردید ، و نواحی هم به بلوک ها تقسیم میشد ، و حکومت در رأس آنها امرای کوچکی میگماشت ، و رؤسای دهکده با آنان رابطه داشتند . همه این دستگاه اداری پس از حمله عرب دست ناخورده ماند ، و آثار و بقایای آن حتی در ایام ما نیز مشاهده میشود . این وضع بطور کلی در عهد اشکانی - عهدی که اشراف فتودال به مداخله در اداره امور آغاز کرده بودند - وجود داشته است . کار بزرگی که در عهد ساسانی انجام گرفت عبارت از تشکیل ادارات ثابتی بود که از مرکز تبعیت میکرد و ایالات را به مرکز می پیوست . در عوض کشوری که در عهد پارتیان به عده ای از حکومت های کوچک تجزیه شده بود ، شاهنشاهی ساسانی موفق به تمرکزی گردید که توانست عظمت وی را تأمین کند .

همچنین تشکیلاتی دقیق و ثابت در زندگانی دربار - که تشریفات وسیع آنرا حفظ میکردند - حاکم بود . درباریان ، طبق اصل و نسب یا شغلی که دارا بودند ، به سه طبقه تقسیم میشدند :

مهمتر از همه ، اقوام پادشاه و فارسانی بودند که موب شاه را تشکیل میدادند و ندمای وی به شمار میرفتند ؛ سپس مقلدان ، حقه بازان و دلچکان قرار داشتند ؛ دیگر مطربان ، که در دربار وظیفه ای مهم داشتند و طبق هنر و آلات موسیقی خویش به سه دسته تقسیم میشدند .

برای تأمین مخارج سنگین دربار که شامل چندین هزار تن بود ، و برای تهیه هزینه های دستگاه اداری ، قشون ، امور عام المنفعه ، علاوه بر مالیات و عوارض ،

درآمدهای دیگری وجود داشت که از املاک شاه، استخراج معادنی که متعلق به دولت بود، و گمرک که به سبب تجارت بسیار وسیع بخشی مهم از عایدات را تشکیل میداد، به دست میآمد؛ و نیز باید از غنایم جنگی که گاه گاه خزانه تهی راپر میکرد، نام برد. استفاده از این ثروتها بسته به رأی شاه بود، و هر گاه در میان پادشاهان ساسانی، افرادی منور ظهور میکردند که میل داشتند به ملت یاری کنند، عموماً همان تمایل عهد هخامنشی را در ذخیره کردن نشان میدادند. بدین وجه، هنگام فتح عرب، گنجینه‌های شاهی - که مدت‌ها تخیل مورخان را به خود مشغول کرد - به دست تازیان افتاد.

تشکیلات قشون و فرماندهی آن در مدت سه قرن اول سلطنت ساسانی در دست يك فرمانده کل و شغلی موروثی بود، و همواره به عهده یکی از افراد خاندان شاهی تفویض میشد. تحت فرمان او دو صاحب منصب عالی رتبه انجام وظیفه میکردند: يك تن مأمور تنظیم امور قشون، و دیگری فرمانده سواره نظام. این دو شغل هم به افراد خاندانهای بزرگ شاهنشاهی واگذار میشد. خسرو اول این تشکیلات اولیه را تغییر داد و منصب فرماندهی واحد کل قوی را حذف کرد، و فرماندهی قشون را به چهار فرمانده که مأمور شمال، جنوب، مشرق و مغرب مملکت بودند وا گذاشت، و برای هر يك از آنان معاونی برگزید. این اقدام که به منظور ممانعت از تمرکز کلیه قوای نظامی در دست يك تن به عمل آمده بود، در طول مدت، باز موجب مخاطراتی گردید، و ما اعمال مشئومی را که این فرماندهان در طی آخرین سنوات دوره شاهنشاهی انجام دادند، دیدیم.

قشون ساسانی، مانند زمان پارتیان، مبتنی بر سواره نظام سنگین زره پوش بود، که نجای ایرانی آنرا تجهیز میکردند. بخش مزبور از طرف سواره نظام سبك -

که از کمانداران نجبای کوچک تشکیل میگردید - حمایت میشد . در عقب این تشکیلات ضربت ، فیلها قرار داشتند ، که پارتیان از آنها هرگز استفاده نکردند بودند . عقب دارقشون راپیاده نظام تشکیل میداد ، و آن مشکل از روستاییانی بود که تسلیح و تجهیز آنها خوب نبود و از لحاظ نظامی عاملی با ارج محسوب نمیشدند . تشکیلات کومکی اقوام مختلف تابع ایران که ساکن سرحدات شاهنشاهی بودند ، بسیار مهمتر بود . اینان از عهد نخستین شاهنشاهان هخامنشی تشکیل سواره نظامی میدادند که دارای روح جنگجو و محارب بود . در زمان ساسانیان این اقوام عبارت بودند از : مردم سیستان ، آلبانیان ، کوشانیان ، هیاطله خیونی . سواره نظام ارمنی هم بسیار مورد توجه بود و در قشون ساسانی مقامی ارجمند داشت . قوای قشونی به سپاه‌هایی تقسیم میشد که خود آنها نیز واحدهای کوچکتری را - که شاید معادل هنگهای (افواج) ما بوده - در برداشت . فن محاصره که در عهد پارتی توسعه اندک داشت ، در زمان ساسانیان بسیار وسعت یافت ، و در فن شهربندی ، آنان همپایه رومیان بودند . برای دفاع سرحدات ، مخصوصاً در زمان خسرو اول ، مستعمرات نظامی حقیقی مشکل از اقوام جنگجوی مطیع و نقل مکان یافته ، تأسیس گردید . بدین وجه شاهنشاهی در حلقه دفاعی خارجی - که از طرف اتباع ایران تشکیل میشد - محصور ، و در عقب آنان ، قشون منظم ایرانی آماده دفاع بود .

نوشته‌های فنی مخصوص نظام ، در عهد ساسانیان به نظر میرسد بسیار غنی بوده است ؛ اما این امر فقط اذکری که در منابع غیرمستقیم آمده ، معلوم میشود . رسالدهایی در باب تشکیلات قشون در زمان صلح و زمان جنگ وجود داشته است که شامل دستورهایی در باب استفاده از سواره نظام و مراقبت اسبان بوده و تعلیماتی راجع به تیراندازی با کمان و تغذیه سپاهیان ، در ضمن آنها درج شده بود . فصل‌هایی نیز در فن حرب ، وضع رفتار با دشمن ، انتخاب محل و رور جنگ ، و غیره در این رسایل نقل

شده بود. جمعاً علم نظام ایران در عهد مورد بحث، بهیچوجه پست‌تر از رومیان نبوده است.

دین

تحقیقاتی که در این اواخر در باب دین ساسانی شده، صحت روایاتی را که به‌نظر میرسد بعدها ساخته شده‌باشد، رد میکند. این روایات مبتنی است بر اینکه اردشیر پاپکان، پس از استقرار کشور، دین زرتشتی را - که به‌همان صفوت خویش در فارس محفوظ مانده بود - آیین رسمی قرارداد. حقیقت تاریخی که هم از متون مکتوب و کتیبه‌ها و هم از قراین باستان‌شناسی استنباط میشود، با گفتار فوق‌اختلاف دارد. فارس محققاً به‌منزلهٔ نگهبان سنن دین ایرانی بوده است، ولی این همان آیینی که به‌نظر میرسد با تحول دینی زرتشت مرتبط باشد نیست، بلکه بیشتر همان صورت آیین قدیم مزدایی را که تقریباً لایتنجیر ماند داشته است، همان آیینی که اردشیر دوم در آن پرستش ناهید (اناهیته) را - که مخصوصاً مرتبط با آتش پرستی بود، و تصویری از الوهیت به‌شمار می‌آمد - داخل کرد. به‌نظر میرسد که اردشیر دوم میخواست است آیینی پدید آورد که بین همهٔ اقوام شاهنشاهی مشترك باشد، و بنا بر این به‌تقلید ادیان بابلی و یونانی که خدایان خود را مجسم می‌ساختند، مجسمهٔ این ربه‌النوع را پدید آورد. این بدعت را میتوان با کوششی که پیروان بودا در زمان توسعهٔ آیین بودایی، تحت تأثیر جهان یونانی - رومی برای ایجاد مجسمهٔ بودا به‌کار بردند، مقایسه کرد.

بنا بر این در زمان پیدایش سلسلهٔ ساسانی، فارس - مهد آنان - با داشتن آیین اهورمزدا، محافظ آیین ناهید (اناهیته) بود که معبد عمدهٔ آن در استخر قرار داشت،

و در آن هیربدان^۱ - روحانیان آتشگاه - که در میان آنان به نظر میرسد اجداد خاندان ساسانی مقامی ارجمند داشتند ، خدمت میکردند . دیده ایم که ساسان و پدرش مقامات مهمی در این مرکز دینی داشتند ، و پایک پیش از رسیدن به مقام شاهی ، در آنجا جانشین پدر گردید ؛ و اردشیر هم غنایم دشمنان مغلوب را در آنجا گرد میآورد . سنت خانواده مزبور در زمان شاپور اول هم ادامه یافت ، و معبدی که وی در شهر بیشاپور^۲ خویش بنا نهاد ، از جهت وسایلی که در آنجا برای جریان آب در اطراف تالار مرکزی تهیه دیده بود ، شکفت آورا است . آیا باید تصور کرد که پرستش آتش در این زمان با پرستش آب - که ناهید (اناهیته) مظهر آن به شمار میرفت - توأم شده است ؟

دانشمندان بر آنند که وضع دینی ایران جنوب غربی بدین منوال بوده است . در شمال غربی^۳ ، در اطراف معبد بزرگ شیز ، دین کهن ایرانی متمرکز شده بود و اجرای مراسم آن به دست مغان^۴ انجام میگرفت ، و آنان همان گروه روحانیانی بودند که در عین حفظ سنن صنف خود ، در عهدی که بر ما مجهول است ، سنن زرتشتی را هم پذیرفتند . روابطی که بین دوزم کزدینی مذکور وجود داشته ، شناخته نیست . تأثیر مرکز دینی شمال غربی ممکن بود بیشتر از مرکز جنوب غربی باشد ، اما با وجود این ، مرکز اخیر تحت حمایت نخستین شاهان خاندان ساسانی قرار گرفت ، و در مدت چندین نسل ، آنان با این مرکز ارتباط داشتند .

در زمان شاپور اول ، یعنی در عصری که شاهنشاهی جوان ، به طور مستحکم استقرار یافته و منافعی در سیاست بین المللی به دست آورده بود ، هنگامی که در جنگ

۱ - هیربد (در اوستا aethrapaiti) به معنی آموزگار و معلم است ، و چون پیشوایان زرتشتی به تعلیم نیز میپرداختند کلمه مزبور در مورد روحانیان زرتشتی نیز به کار رفته ، رک . « مزدیسنا » به قلم مترجم ، ص ۳۹۴-۵ و برهان قاطع به تصحیح مترجم : هیربد . ۲ - Bichâpour ۳ - در ت.ا. بخط « شمال شرقی » ترجمه شده . ۴ - mages (magi ت.ا.)

باروم همه قوای ملی لازم بود متمرکز گردد، مسأله دین شاهنشاهی میبایست مطرح شده باشد. به نظر میرسد علت توجه شاپور به مانی و دین او، و اظهار علاقه وی بدین پیامبر - که دوستی وی را جلب کرده بود - همین امر باشد.

مانی که در اصل از نجبا بود و خود را کاملاً مانند زرتشت، بودا و عیسی فرستاده خدا معرفی میکرد، برای تکمیل تعلیماتی که پیشینیان آورده بودند دینی جدید و عمومی را تبلیغ می نمود که مانند مسیحیت در آن به روی آدمیان از هر نژاد و باهر وضع، باز بود. عقاید آن نیز که از آیین های بابلی و ایرانی سیراب شده بود، تحت تأثیر بودایی و مسیحیت قرار گرفت. بنیاد این دین بر مخالفت بین نور و ظلمت - و به عبارت دیگر بین خیر و شر - نهاده شده است. از این دو عنصر - که همواره در ستیزه اند - جهان پدید آمده است. در انسان روان نورانی و تن ظلمانی است، و سراسر اخلاق مانوی در اطراف رهایی روان از تن دور میزند. آنگاه که همه ارواح، همه نور، که محبوس ماده هستند، آزاد شوند و به سوی خورشید صعود کنند، آسمان و زمین منهدم و از یکدیگر جدا خواهند شد، و حکومت نور جاویدان پدیدار خواهد ماند. عملاً مؤمنان به وزیدگان^۱ و نیوشگان^۲ تقسیم میشدند. دسته نخستین که فرقه روحانیان را تشکیل میدادند، موظف به تجرد و عدم تأهل بودند، گوشت نمی خوردند، و میبایست از آزمندی و دروغ پرهیزند. نیوشگان حق داشتند ازدواج کنند، میتوانند مانند افراد دیگر کار کنند، ولی میبایست صفای خود را محفوظ دارند و از گرد آوردن ثروت احتراز نمایند. در دین جدید نه قربانی وجود داشت و نه پرستش اصنام، اما نماز و روزه مقرر بود. مانویان مراسم تعمید و عشاء

۱ - Vizidhaghân یعنی برگزیدگان. رك. کریستنسن «ایران در زمان ساسانیان»، ۱۹۴۴

ص ۱۹۳ (۲) - Niyôshaghân یعنی سماعون (شنوندگان). رك. ایضاً. ص، ۱۹۳ =

ننوشاگان (۲).

ربانی را مجری میداشتند و بخشایش یا آمرزش گناهان خود را پیش از مرگ میطلبیدند. مانویت دین یهود را طرد میکرد و موسی و انبیای بنی اسرائیل را به منزله شیاطین تلقی مینمود، و خدای ایشان را خدای ظلمات محسوب میداشت. در توسعه حکمت پیدایش و انتظام عالم، تحت تأثیر فرقه گنوسی^۱ واقع شد. سرودهای آن از منابع بابلی ملهم است و افکار آن از مواعظ زرتشت مأخوذ است. عیسی در آیین مانی مقامی ارجمند دارد؛ وی از مسیحیت، تثلیث و بعض بخشهای انجیلها را به عاریت گرفته است، تناسخ را از بودایی اخذ کرده. و نامهای فرشتگان نیز سریانی هستند.

آیا شاپور اول، در حالی که نیکخواهی خود را نسبت به مانی ابراز کرد و او را در وعظ و تبلیغ و کرد آوردن پیروان آزاد گذاشت، در صدد بود که روزی مانویت را دین کشور خود قرار دهد؟ آیا وی ملاحظه میکرد سلسله جدید، که توانسته است شاهنشاهی مجدد و قوی به وجود آورد، مجبور است آنرا با مغنویات جدید مجهز کند، و این دین را که در سرزمین ایران ظهور کرده و توسط یک ایرانی تبلیغ میشود، و با توحید عقاید کونا کون، توأم با اغماض، و منطبق با تمایلات عصر است، بپذیرد، در حالی که آیین معمول در استخر حتی از عهده دفاع خود در مقابل پیشرفت ادیان بزرگ، مخصوصاً مسیحیت بر نمی آید؟ دین مانی شاید میتواندست توقعات او را بر آورد. خلاصه از زمان مرگ شاپور اول عکس العملی شدید از جانب روحانیان مزدایی، مخصوصاً مغان شمال - که رئیس آنان کرتیر^۲، در زمان جانشینان شاپور، بویژه بهرام دوم، در حکم سیاستمدار درجه اول بود - ایجاد گردید. این عکس العمل را میتوان چنین تعبیر کرد: مزدپرستی بین بودایی از یک سوی و مسیحیت از سوی دیگر محصور شده بود. آیین بودایی از آغاز سلطنت سلسله دوم

کوشان که مؤسس آن، پادشاه کنیشکا^۱، این آیین را دین (رسمی) مملکت خود قرار داد، در مشرق در اوج توسعه خود بود. مراکز مسیحیت در بین‌النهرین شمالی تشکیل شده و در مغرب با یهودیت - که همواره در بابل فعالیت میکرد - در جدال بود. در این هنگام آیین مزدا، حتی در داخل ایران، از جانب مانویت و روحانیان آن که توسط مانی ایجاد شده بود، مورد تهدید قرار گرفت. اندکی پس از مرگ شاپور اول، مانی محاکمه شد و در نتیجه محکوم و اعدام گردید. پیروان وی مورد ایذا قرار گرفتند و از وطن مهاجرت کردند، بعضی به سوی مشرق رفتند و در آسیای مرکزی، مانویت سرزمینی برای تبلیغ عقاید خود به دست آورد؛ بعض دیگر به سوی سوریه و مصر شتافتند. در سه کتیبه طویل که روی صخره‌ها و ابنیه فارس حک شده، کر تیر افتخار میکند که مسیحیان، مانویان و برهمنان را مورد اذیت و آزار قرار داده است. اما چون کر تیر در گذشت، نرسی پسر شاپور اول بر تخت جلوس کرد، و وضع تغییر یافت. اعراب ساکن سرحد غربی ایران به دین مانی در آمده بودند، و نرسی در صدد برآمد که ضد رومیان بدانان انگا کند. در مصر نیز مانویان بسیار بودند، و با شاگردان مانی در ایران تماس داشتند. نرسی با رفتار خیر خواهانه خود، آنان را به صورت دو عامل باوفا نسبت به ایران - که وظیفه‌ای مهم در اغتشاشات ضد دیو کلسین^۲ داشتند - در آورد. تصور میرفت که روزگار مجدداً نسبت به مانویت و شاید هم نسبت به مسیحیت - برای به دست آوردن زمینه در ایران - مساعد گردیده. فقر منابع ما، اجازه نمیدهد بدانیم که چه حوادثی جریان امور را تغییر داد و موجب تجدید حیات مزدیسنی شد. اما محقق است که عاملی مهم در اتخاذ سیاست دینی ایران، تبدیل آیین قسطنطین کبیر^۳ بود که متعاقب

۱- Kanishka ۲- Dioclétien (Diocletian ت. ا.) ۳- Constantin le Grand

(Constantine ت. ا.)

آن مسیحیان در زمان شاپور دوم مورد اذیت و سوء ظن قرار گرفتند ، همچنانکه مانویان در نظر رومیان ، عمال ایرانی محسوب میشدند . این جنبش ، مزدیسنی را به حالت اولی برگرداند و اتحاد آن بامقام سلطنت به وسیله تبعیت روحانیت از آن ، تقویت شد . در این عصر ، تا چه حد آیین زرتشتی توسط مغان محفوظ مانده بود ، و آن تا چه اندازه در توسعه دین ملی رسمی شرکت کرد ؟ آیین مزبور ایمان به اهورمزدا را حفظ کرده و اعتقاد بدو را که در آن اندیشه خدای واحد تسلط داشت ، محفوظ داشته بود . خلاصه ، این اندیشه ، در عهدی که ادیان بزرگ مبتنی بر توحید رواج داشتند ، میبایست سلاحی برای حمایت دین در دست موبدان به شمار رود . آنان سنن جنوب غربی را اقتباس کردند ، و چون نمی توانستند خدایان قدیم از قبیل اناهیته (ناهید) و میثرا (مهر) را کنار گذارند ، آنها را تادرجه دوم فرود آوردند . در همین عصر برای آنکه از «طریقه رومیان اهل کتاب» عقب نمانند ، لازم بود سلاحی شبیه بدان داشته باشند ، و سنن مقدس را به وسیله کتابت تثبیت نمایند . این کار در مورد اوستا انجام شد ، و روایات شفاهی را - که بعضی آنها به عهدی بسیار کهن میرسند - گرد آورده و برخی از دانشمندان بر آنند که این کتاب در قرن چهارم تدوین شده است ، و دیگران آنرا به قرن ششم می رسانند^۱ . هر چه باشد ، مسأله مزبور هنوز بطور قطع حل نشده ، همانگونه که مسأله دیگر - مبتنی بر اینکه در جنب آیین «سیاسی و اداری» مغان ، افکار مرفقی در صدد روشن کردن دین جدید به وسیله فلسفه و علوم برآمده بودند یا نه - باید حل شود . ایران پس از وحدت سیاسی ، وحدت دینی خود را به دست آورد . دین زرتشتی با اتکا به قدرت دنیوی قوی شد و پس از اخراج مانویت ،

۱- H. W. Bailey, Zoroastrian Problems in the Ninth Century Books (Oxford, 1943) (ت. ا.) - بسیاری از دانشمندان معتقدند که اوستا مدت ها پیش از عصر مورد بحث تدوین شده است . رک. پورداود «کاتها» ، چاپ اول ، ص ۵۱ ، بعید . (م.)

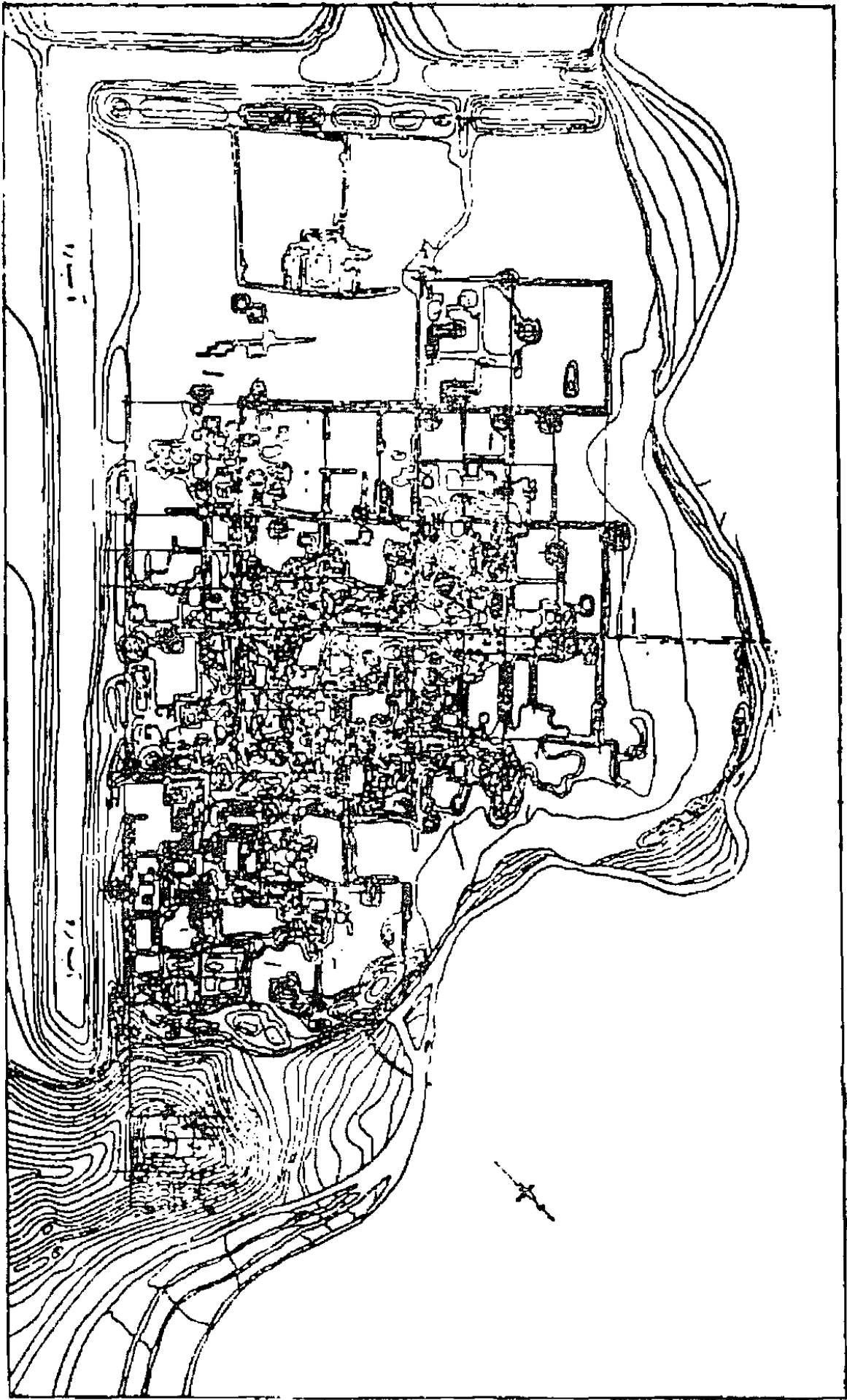
مسیحیت را در خط فرات و مانویت را در طول رود هلمند (هیرمند) متوقف ساخت. حتی در عهد یونانیت، ایران با سحیة جهان دوستی تمدن یونانی مخالفت میورزید، همچنانکه با احیای ملیت پرستی قدیم خود، شدیداً با جهان بین‌المللی - که روم و مسیحیت معرف آن بودند - مخالفت میکرد. آیین زرتشتی، که توسط مغان به وجود آمد و به مرتبة دین (رسمی) کشور رسید، مملکت را در این جدال تقویت کرد، و قوای معنوی ملت را در اختیار دفاع از مشرق - که ایران، در مقابل قدرت غرب، خود را قهرمان آن معرفی کرده بود - قرار داد.

هنر، ادبیات، علوم

هنر ساسانی، بعکس آنچه که معمولاً میگویند، معرف يك تجدد و احیای ناگهانی نیست، و همچنین تجلی متأخری از هنر یونانی نمیشد، و نیز پیدایش مجدد سنن قدیم شرقی عاری از هر گونه تأثیر غربی هم به شمار نمیرود. هنر ساسانی که آخرین جلوه هنر شرقی قدیم است، و قدمت آن به چهار هزار سال میرسد، خود معجونی است از هنر ایرانی که متجاوز از هزار سال بر آن گذشته و درهای آن به روی جریانات خارجی بازمانده است. وی آنهار پذیرفت و طبق سنن محلی تغییر شکل داد. این هنر دایماً مقتبس بود، اما چون هنر شاهنشاهی جهانی شده بود، به اطراف پرتو افکن شد و خود مورد اقتباس گردید و در ممالك بسیار بعید جهان نفوذ کرد. تجلیات بسیار قدیم هنر مزبور، جانشین مستقیم آخرین جلوه هنر پارسی است که اساساً ایرانی بوده است.

دیده‌ایم شهر فیروزآباد - که توسط اردشیر، پیش از جلوس وی، بنا شده بود -

۱- مترجم انگلیسی به جای این جمله، جمله ذیل را (که در آخر همین بند آمده) آورده است: آن، خلف مستقیم آخرین جلوه هنر پارسی بود که آنهم از لحاظ سحیة اساساً ایرانی بوده است.



طبق طرح معمول که مخصوصاً در زمان پارتیان رایج بود، ساخته شد. طرح تأسیسات جدید شهرسازی در زمان شاپور اول تغییر کرد. شهر بیشاپور وی بر طبق اصول سنن غربی که توسط هیپوداموس^۱ (ش ۸۷) معمول گردید، ساخته شده، و دارای طرحی مستطیل است که وضع طبیعی زمین را نیز تعقیب میکند، و دو جاده شریانی یکدیگر را در مرکز شهر بطور عمودی قطع مینمایند. ساسانیان، بانیان بزرگ شهرها به شمار میروند، و منابع تاریخی، وسعت شهرسازی را که تقریباً در زمان همه شاهان این سلسله معمول بوده - گزارش میدهند. ما هنوز از طرح شهرهای دیگر ساسانی آگاهی نداریم، اما از طرح مؤسسه‌انی که شاهان ایران، اسرای رومی خود را در آنها مستقر ساختند، اطلاع داریم. شاپور اول، آنها را در کند شاپور جای داد. خرابه‌های این شهر بین دزفول و شوش واقع است، و تقریباً سراسر آن در زیر گاو آهن منهدم شده. طرح آن عبارتست از مستطیلی وسیع که شباهتش به طرح اردوگاه نظامی رومی عجیب مینماید. همین امر را ما در ایوان کرخه، نزدیک شوش، ملاحظه کرده ایم. طبق روایات، شاپور دوم نیز اسرانی را که از مغرب آورده بود، در این ناحیه جای داد.

معماری ساسانی عمیقاً مربوط به سنن ملی و دنباله معماری است که در عهد پارت شناخته شده. تا پایان قرن سوم، ابنیه مر کب از تخته سنگهای بزرگ مقطوع و نیک نصب شده، کماکان باقی ماندند. یکی از قصرهای بیشاپور به همین وجه ساخته شد. سنگهای آن بانقوش تاریخی برجسته مزین بود، و شاه را در حالی که سوار اسب است یا با مو کب خود سر پا ایستاده، نمایش میدهند. این امر ثابت میکند که در عهد ساسانی، لا اقل در آغاز آن، به معماری توأم بانقوش برجسته، آشنا بودند. بنایی کوچک که طبق طرح قصرهای هتره^۲ ساخته شده طاق کره^۳ واقع در جاده بغداد

۱ - Hippodame (Hippodamus ت. ۱). ۲ - Hatra ۳ - Taq-i-Girre (= القطف)

(ایران باستان، یرنیا ص ۲۱۲)

یاد کرد . کتیبه بنای مزبور
 (ش ۸۹) میرساند که آن
 دارای مجسمه‌ای از پادشاه،
 شاپور اول، بوده است. این
 بنا مجموعاً ملهم از سبک

www.takbook.com

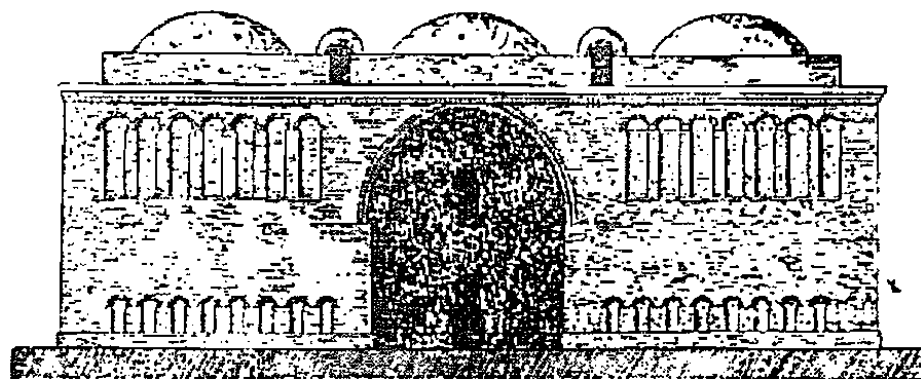
سریانی - رومی منطبق بر پیش ایرانی است . در نخستین طرح ، هنوز پایه مجسمه شاه را میتوان مشاهده کرد . در اطراف آن ، دو آتشکده قرار دارد . استقرار کتیبه در روی یکی از ستونها هم بدسبک شرقی است .

در هر حال مصالح ساختمانی غالباً عبارت بود از قلوه سنگهایی که با اندود ممتل شده اند . قصر فیروز آباد به همین وجه ساخته شده . در این قصر ، بر فراز ایوانها سقفی بدشکل طاق نیم دایرهبی کار گذاشته شده و گنبدی مربع بر روی آن قرار داده اند (ش ۹۰ و ۹۱) و طرح آن ، ترکیبی نغز از اطاقهای پذیرایی و ساختمانهای



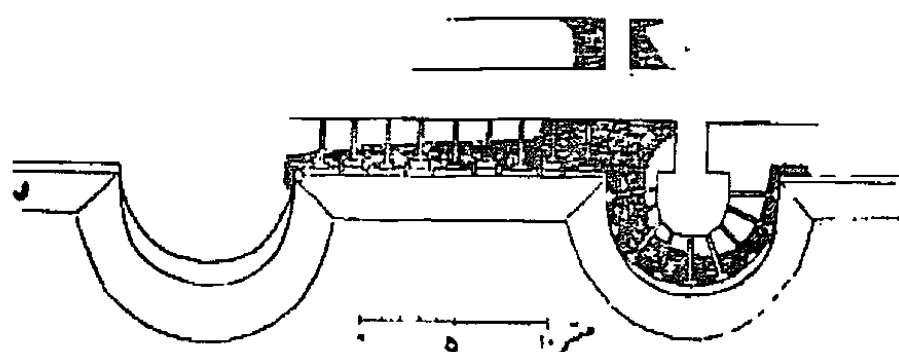
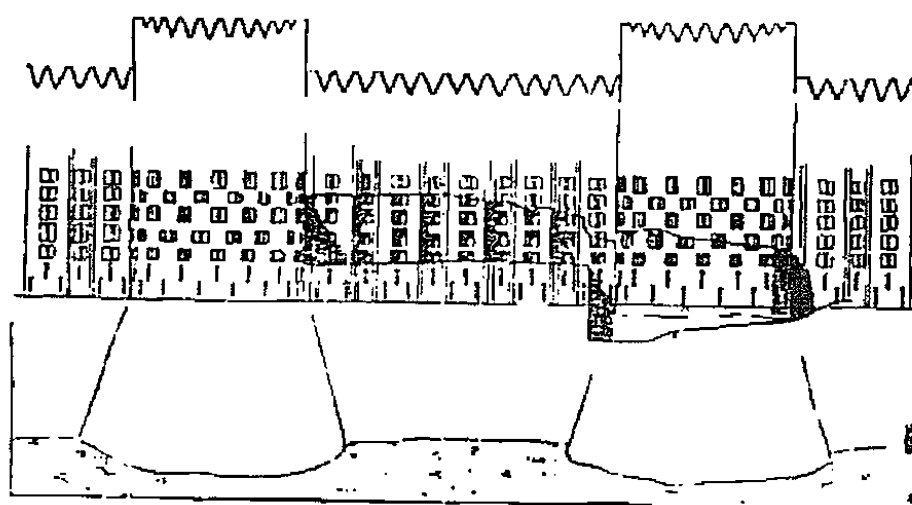
ش ۹۰ - کاخ فیروز آباد

اختصاصی است ، در صورتیکه این دو بخش در معماری هخامنشی مجزا بوده اند . این



ش ۹۱ - کاخ فیروز آباد از مقابل (بازگردانده به حالت اول)

فن استعمال سنگهای بزرگ در ساختمان قصر شاپور اول ، در بیشاپور نیز به کار رفته است . تالار بزرگ قصر مزبور در قسمت مرکزی ، گنبدی مسقف دارد ، و نیز دارای چهار ایون است ، و جمعاً به شکل چلیپایی است (تص ۸۹) . آجر پخته بسیار مورد استعمال بود ، مخصوصاً در ایالات بابل - که در آنجا هنوز قسمتی از قصرشاهی تیسفون با سقف آن بر فراز تالار بار دیده میشود (تص ۸۷) . خشت خام طبق معمول استعمال میشد ، و یکی از نمونه های عمده استعمال آن دیوار دور شهر استخر است که تصور میرود پیش از عهد ساسانی ساخته شده باشد (ش ۹۲) . برجهای مدور این حصار به نظر میرسد که در مشرق از عهد امپراتوری روم مورد توجه مخصوص بوده و قلعه

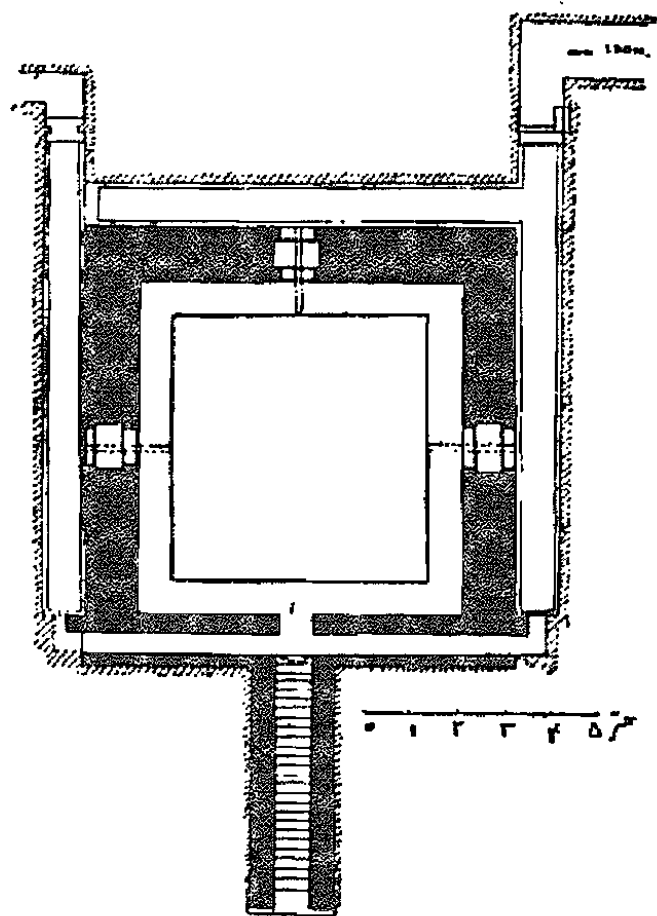


ش ۹۲ - استخر، دیوار گرد شهر، از خشت خام

بیشاپور و تکسیلا^۱ - در هند شمال غربی^۲، در شهری که توسط سلسله دوم کوشان، در قرن دوم مسیحی ساخته شده - شاهد آن میباشند.

در بنای معابد تغییراتی صورت گرفت. تالار مرکزی آتشکده، مربع و محصور به چهار دالان بوده است. بزرگترین آنها از لحاظ ابعاد (ارتفاع دیوارها: ۱۴ متر) آتشکده ایست که ما در بیشاپور کشف کرده ایم (تص ۹۸ و ش ۹۳). در فیروز آباد،

در جنب آتشکده، برجی برپا بود که به هنگام تشریفات در رأس آن آتش در هوای آزاد میسوخت (ش ۹۴). این تشریفات عموماً در اطراف کلاه فرنگی هایی که از چهار جانب باز بودند و چهارپای زیر آن چهار سقف را که بر فراز آنها گنبدی نصب شده بود، نگاه میداشتند، اجرا میشد؛ و در ظرفی که در زیر گنبد در برابر گروه مؤمنان جای داده بودند، با آتش مقدس محفوظ در آتشکده آتش

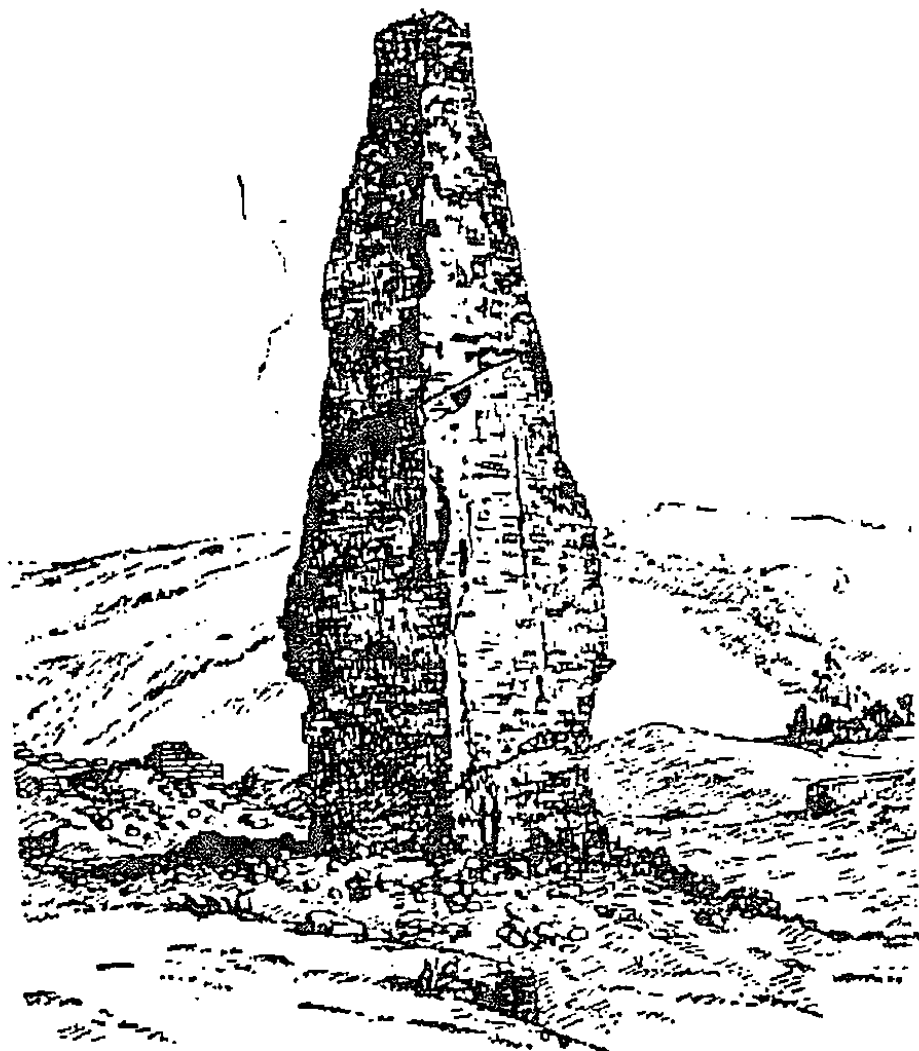


ش ۹۳- بیشاپور، نقشه آتشگاه بر می افروختند.

دیوارهای قصرها و منازل که از قلوه سنگ یا آجر ساخته میشد دارای تزیینی از مرمر حجاری شده و منقوش بود که میبایست سطح آنرا - که منظره ای نامطبوع داشت - بپوشاند. در قدیمترین کاخ، یعنی کاخ اردشیر در فیروز آباد، این تزیین بسیار سطحی

۱- Taxila - ۲- در ت. ا. بخطا، شمال شرقی (م).

و فقط محدود به «شیار مصری» است (ش ۹۵) که درها و طاقچه‌های تخت جمشید را بدان تزیین کرده‌اند . تحولی ناگهانی در تزیین گچ اندود در عهد دومین پادشاه ، شاپور اول ، روی داد . در قصر بیشاپور وی ، که کمی پس از غلبه او بر امپراتور والریانوس^۱



ش ۹۴ - فیروزآباد : برج دارای آتشگاه

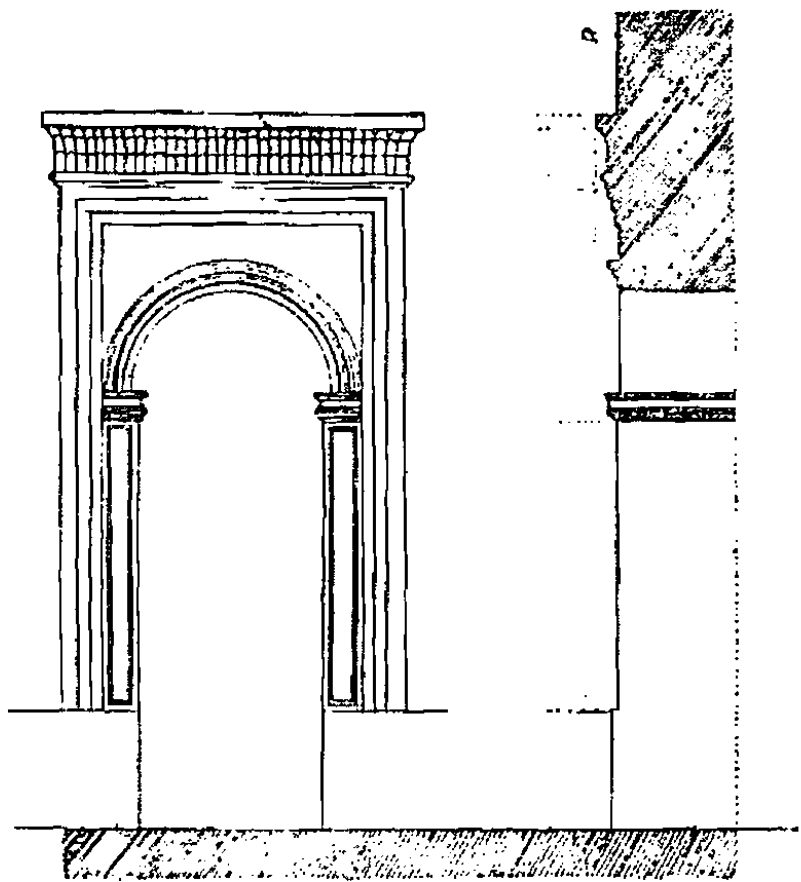
ساخته شده ، تالار بزرگ باراز ۶۴ طاقچه (نص ۸۸) مزین است که با مرمر معماری پوشیده شده ، و عناصر مختلف آن معرف تأثیر قوی سبک سربانی - رومی میباشد ، و شامل خطوط پیچاپیچ ، ترسیمات رمجی ، و بر کهای کنگراست . بعدها این تزیین با نقوش جانوران ، گیاهان ، صحنه‌های شکار و حتی تصاویر شاهان نیکوتر می‌گردد . مرمر

۱ - (Valerian) Valérien ت. ا.)

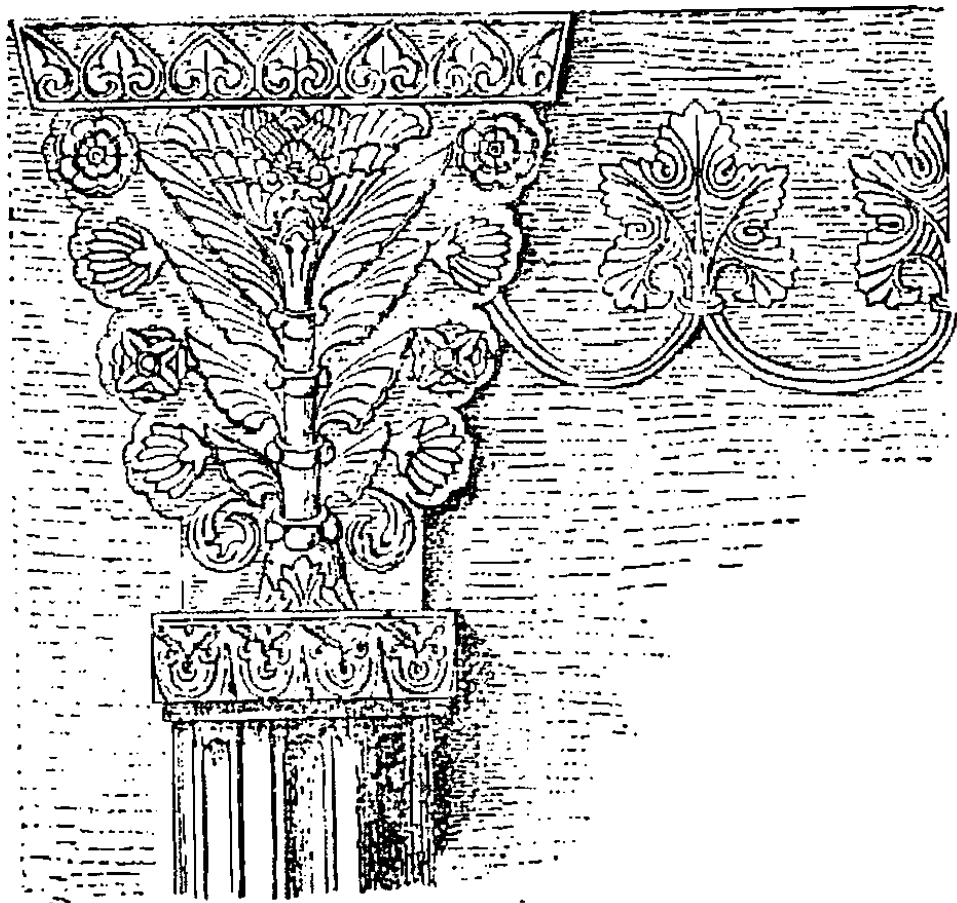
حجاری شده حتی در حدود اواخر عصر ساسانی ، در کار حجاران تأثیر مینماید . تزئین معماری غار طاق بستان (ش ۹۶) و سرستونهای سنگی ، و گوشکهای سلطنتی (ش ۹۷) از همین قبیل بوده است .

از روی منابع تاریخی میدانیم که قصرهای ساسانی با نقاشی‌ها مزین بودند ، و قصر تیسفون دارای نقاشی روی گچ - که تسخیر انطاکیه را نشان میداد - بوده است . تحقیقات اخیر در خصوص مقر ساسانی ، ایوان کرخه ، وجود نقاشیهای روی گچ را در قصر شاهی ثابت میکند . بعلاوه ما در قصر بیشاپور ، موزاییکهای بدست آورده‌ایم که سطح ایوان را مزین ساخته ، و آن تا حدی مکمل اطلاعات ماست ، زیرا چنانکه میدانیم موزاییک کاران از روی نمونه کار میکردند بعضی تخته‌های موزاییک معرف تصاویر است : بر روی بیست و دو تا از اینها ، دو تصویر مشابه یافته نمیشود ، و این ثابت میکند که هنرمندان عصر در صدد بودند که در تجسم تصویر شباهت را مراعات کنند (تص ۹۵) . صرف نظر از چند سر نیم رخ ، بقیه با سه ربع چهره نشان داده شده ، و به نظر میرسد که این سبک وضع مرجح هنر عهد ساسانی است و شاید الهامی از هنر سریانی - رومی باشد . در روی تخته‌های دیگر که بزرگترند ، يك در میان تصاویر مردان و زنان کشیده شده‌اند . در این میان تصویر یکی از بانوان دربار دیده میشود که خود را باد میزند . درباریان با جامه‌های طویل و بسا کهای گل بر سر و دسته گلی در دست نشان داده شده‌اند (تص ۹۶) . مطربهای برهنه يك آلت موسیقی را باسیم می‌نوازند . موضوعات معماری پرده‌های مورد بحث را مزین می‌سازند چنانکه در نقاشی‌های دورا - اورویوس^۲ همین امر مشاهده میشود .

شاهان ساسانی بیش از همه اسلاف خود سنن نقوش برجسته روی سنگ را که از هزاره سوم ق . م . شناخته شده ، حفظ کردند . متجاوز از سی نقش برجسته آنان



ش ۹۵- فیروز آباد : تزئین گچ اندود قصر



ش ۹۶- طاق بستان : جزئیات یک سردیون به شکل برجسته

صخره‌های نجد ایران را - که بخش اعظم آنها در فارس یعنی ناحیه اصلی سلسله مزبور می‌باشد - مزین ساخته است و هیچ یک از آنها دارای سجدیه دینی نیست : اعطای



ش ۹۷- بیستون : سرستون‌های يك ساختمان از بین رفته

منصب ، فتح ، غلبه بر دشمن ، شکار ، پادشاه با افراد موکب یا افراد خانواده خویش ، اینها موضوعات کارهای هنری هستند که جریانات مختلفی را که در هنر ساسانی در طی چهار قرن به عمل آمده ، جلوه گر می‌سازد . اوایل پیدایش هنر مزبور - که آنرا از روی نقش برجسته فیروزآباد ، که در آن غلبه اردشیر بر اردوان پنجم نقش شده ، میتوان شناخت - هنوز از هنر پارتی ، که به وسیله یکنواختی نقش برجسته و حک جزئیات مشخص است ، اشباع شده . اندکی بعد ، باز در زمان همان پادشاه ، اشکال

صاحب حجم و مدور میشوند . مخصوصاً در صحنه اعطای منصب ، به سبک قدیم «نقوش و علائم نجابت» شرقی که در آن شاه و خدا ، اهور مزدا - در حالی که حلقه نوآردار را - که نشانه سلطنت است - بدو میدهد ، هر دو سواره نقش شده اند . سم اسبان آنها بترتیب ، پادشاه پارت که مغلوب اردشیر گردیده - و اهریمن ، روان شر ، رقیب اهور مزدا را لگد کوب میکند (تص ۹۹) . از زمان شاپور اول ، بار دیگر تحت تأثیر غربی ، طریقه ای جدید در البسه پدید آمد . سابقاً شکل بدنی که جامه آن را می پوشانید نامعلوم بود . در این زمان بعکس لباس به قالب بدن بود . به تقلید نقوش برجسته تزئینی روم ، هنرمندان ایرانی شروع به تشکیل صحنه های کامل کردند . در اطراف پادشاه - که قسمت مرکزی را اشغال میکند - گروهی از اشخاص را مجسم می سازند ، چنانکه آنرا در نقش برجسته غلبه بر والریانوس ، در بیشاپور میتوان دید (ش ۸۶) . مع هذا این گروه پاهای گز نمیتوانند معرف وحدتی باشند . این امر مخصوصاً در نقش برجسته دیگری حاکی از فتح مزبور ، در بیشاپور جلوه گر است ، و آن دارای شکلی مدور میباشد و شامل چهارده رده است (تص ۱۰۰) ، و در آن تمایلی به نزدیکی به نقوش برجسته رومی مخصوصاً نقش ستون طرایانوس دیده میشود . اما در روم ، امپراتور که این بنای کتابخانه مانند را برافراشت ، میخواست که ماریچ روی مرمر به مثابه کشودن طومار دوم جلد یا نسخه - که حاکی از فتوحات جنگی امپراتور به طور متوالی است - باشد ، در صورتی که نقش برجسته مدور شاپور اول که مقعر میباشد ، فقط عبارتست از یک سلسله رده هایی که نه باهم ارتباط دارند و نه با صحنه مرکزی؛ و مجموع محدود است به یک داستان و یک موضوع محدود و معین .

هنر نقش برجسته ساسانی در زمان بهرام اول به اوج رفعت خود میرسد . صحنه اعطای منصب از طرف این پادشاه در بیشاپور باروحترین و زباندارترین همه نقوشی

است که هنرمندان ایرانی توانستند به وجود آورند. صفات عالی این هنر در زمان بهرام دوم هم حفظ شد؛ اما از قرن چهارم، طرح ریزی حدت خود را از دست داد و ضعیف و بی‌لطف گردید، در عین حال که نقش جزئیات مجدداً درحکاکی معمول شد. در حدود اواخر عهد مورد بحث، نقوش برجسته شکار غار طاق بستان (ش ۹۸) تأثیر قوی نقاشی را در این هنر نشان می‌دهد.

غالباً در خصوص شباهت نقش برجسته ساسانی و برجسته تزئینی رومی اصرار



ش ۹۸ - طاق بستان : نقش برجسته معرف شکار شاهی

ورزیده‌اند، و این اندیشه محققاً تا حدی حقیقت دارد. مع‌هذا در این دو نوع تجلی هنری، اختلافاتی موجود است که نتیجهٔ دو جهان مختلف و دو بینش تقریباً مخالف است. برجستهٔ رومی تابع معماری و همواره با ابعاد محدود است، بعکس نقش برجستهٔ ساسانی که در آن قد اشخاص غالباً از قد معمولی انسان تجاوز می‌کند. برجستهٔ رومی در

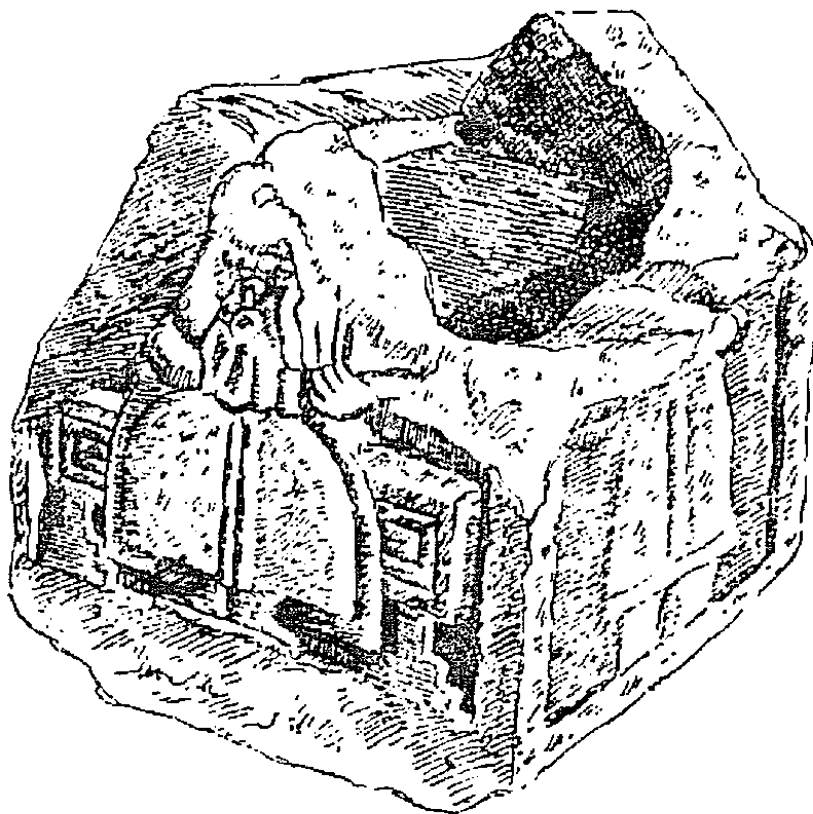
صدق تعبیر حقیقتی تاریخی، حادثه‌ای سیاسی به وسیله تصاویر پیاپی است که در آن حقیقت و مجاز با یکدیگر نیاک توأم میگردند. برجسته ساسانی، که آنهم غالباً حاکی از واقعه‌ای تاریخی است، بر روی بخشی ممتاز از این واقعه ثابت میگردد و فقط به همان محدود میشود. هنر مزبور، در غرب حکم فیلمی را دارد که جریان می‌یابد، ولی در شرق، مانند عکسی است که بر روی صحنه‌ای که بیشتر معرف حادثه است، متوقف می‌باشد. بدین وجه فتح و غلبه در پرده‌ای تجسم می‌یابد که در آن شاه یا خدا، سرپا یا سوار اسب، دشمن را که بر زمین افتاده‌اند کوب می‌کند؛ در پرده دیگر، در جنگی تن‌به‌تن شاه ساسانی رقیب را با اسبش سرنگون می‌سازد. در نتیجه جدال شکی نیست، لحظه مهیج وجود ندارد، و رابطه هنر مذکور با حجاری‌های تخت جمشید - که شاه را در حال کشتن هیولای عجیب نشان میدهد - شکفت آورا است. نقش برجسته ساسانی سکون توأم با وقار و آرامش هنر عهد هخامنشی را حفظ میکند، همچنانکه حدت جداها و شکارهای عهد پارت را محفوظ میدارد. هدف آن تجسم موضوعی است که همواره لایتغیر است، و شاهی را که ساختمان بدو منتسب است نشان میدهد، با این تفاوت که وی را با تاج مخصوص خود - که با تغییر پادشاه، آن نیز تغییر می‌یافت - مجسم کرده‌اند. در ترکیب و فن، اختلافات بسیار مشاهده میشود: هرگز صحنه هنر ساسانی در تزیینی که معرف مکانی باشد که واقعه در آن رخ داده، نشان داده نشده است. اشخاص اطراف شاه را فرا گرفته‌اند، شاه خود طبق سنن قدیم شرقی، بسیار بزرگتر از آنان نمایش داده شده. در این صحنه‌ها نشان دادن صفی از اشخاص، تنها راه حلی بوده که حجاران پذیرفته‌اند، و نتیجه آن قسمی استقلال تصاویر است، درست همچنانکه در عهد هخامنشی معمول بوده. گروه در نقش برجسته ایرانی وجود ندارد. محقق است که این هنر بعض اصول غربی را پذیرفته است، از آن جمله است طرز تجسم البسه، طرح، حجاری برجسته، و طبیعتی بودن تعبیر. اما نقش برجسته ساسانی

با داشتن قرینه در تر کیب ، تناقض محض ، سبک وابسته بدیجابت خانوادگی ، وبا دارا بودن سنجیه مخصوص خود ومفهوم مخفی خویش ، اصولاً ایرانی باقی مانده است ، زیرا در ایران تجسم يك فتح میباشد بهوسیله قسمی جادو ، بهشاه قدرت و افتخار ببخشد . این تجلی مخالف نقش برجسته غربی است .

هنر مربوط به تدفین اموات در عهد ساسانی نیکوشناخته نیست . در این عصر ، اموات را در «برجهای خاموشان» می نهادند . و پس از ریزش کامل گوستها ، استخوانها را در منسوجی می پیچیدند و در ستودانها در آرامگاههایی که در کمره کوه حفر میکردند ، و یا در اطاقهای مخصوص تدفین ، جای میدادند . قطعات متعدد این ستودانها که از گل پخته ساخته شده ، در ترکستان روس بدست آمده ، و متعلق به آخر عهد ساسانی است . اما در ایران ، جزدو ستودان سنگی شناخته شده : یکی از آنها ستودان بیشاپور است که با نقوش برجسته مزین میباشد (ش ۹۹ و ۱۰۰) ، حجاری آن بسیار ساینده شده و تقریباً فاقد طرح است ، نیمرخ اشخاص بدوسیله توده ای یکنواخت بر زمینه ای گود ترسیم شده . اگر این نقوش برجسته را از لحاظ شباهت با ستودانهای ساخته از گل پخته مقایسه کنیم ، درمی یابیم که آنها عبارتند از بنغ میترا (مهر) ، درحالی که بر گردونه خود - که اسبان بالدار آنرا میکشند - سوار است ، خدا زروان^۱ ، خدای آتش و ربه النوع اناهیته (ناهید) . این سه محتمل است تثلیثی از آیین مزدایی باشند .

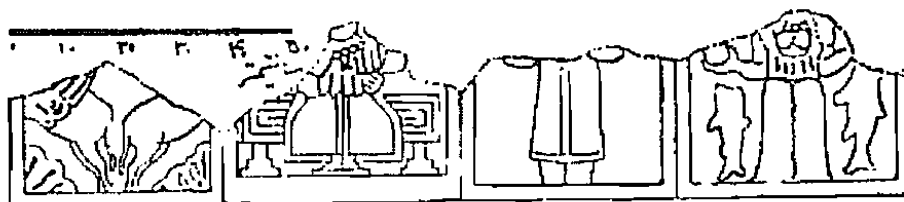
کننده کاری عهد ساسانی بهتر معرفی شده ، چنده ها دوری ، جام ، فنیجان و بطری از این عهد شناخته شده است . همه این قطعات مزین اند ، و از جمله موضوعات مختلف ، مخصوصاً شکارشاهی مقامی مخصوص دارد . شاه - که سوار اسب و ملبس به جامه های گرانبهاست و سر وی مکرل بدتاجی است که استادانه کار شده ، درحالی که

تیرها را پرتاب میکند و جانورانی را که بدتاخت تعقیب مینماید ، میکشد - به طریقی مصنوعی تجسم داده شده ، و همه صحنه هایی که از نظر اندیشه با نقوش برجسته



ش ۹۹- بیشاپور : ستودان سنگی حجاری شده

سنگی قرابت بسیار دارند (نص ۹۰) همین حال را دارا هستند . در این صحنه نمیتوان



ش ۱۰۰- بیشاپور : ستودان سنگی حجاری شده (بتفصیل)

شکار حقیقی را مشاهده کرد ، همه چیز مخالف این اسناد است : چه جامدهای شاه ، چه نوارهای موج ، چه تاج - که ممکن است در حال چهارنعل تاختن آنرا برس داشته باشند - ، و چه تعداد جانورانی که شکارگر را احاطه کرده اند . این ، تصویری

مختلط و پردای نقاشی است با مفهومی مخفی که باید به وسیله قسمی سحر، در اقدامات مربوط به شکار، موفقیت شاه را تأمین کند، و بدو جرأت مقابله با شیر، ببر و گراز را بدهد. این پرده معرف يك «شاه شکارگر» است.

موضوعات دیگر عبارت بود از صحنه اعطای منصب (ش ۱۰۱ الف)، یا شاه که بر تخت خود نشسته (ش ۱۰۱ ب)، و یا صحنه ضیافت (ش ۱۰۱ ج) که آن‌هم به نظر



ش ۱۰۱ - تصویر شاهان در صنعت زرگری ساسانی

میرسد بسیار مورد توجه بوده است. بعضی فنجانها و بطریهای مزین به تصویر رفاصگان یا کنیزکان (تص ۹۱) را باید بدسته اخیر اسناد داد. روی بعضی از دوری‌ها تصویر جانوران حقیقی (ش ۱۰۲) یا تخیلی حاک شده است. بد نظر می‌رسد مؤثرترین و زیباترین قطعات از لحاظ فن، در قرن سوم و چهارم م. بد وجود آمده باشد، و کارهای بعدی غالباً جز استنساخ کارهای سابق، چیزی محسوب نمی‌شود.

سنگ شفاف - این ماده نجیب که از ازمئه قدیم آنرا بسیار گرانبها میدانستند در نزد هنرمندان عهد ساسانی جالب توجه بوده است. اندکی از این جنس به ما رسیده، و محتمل است در عهدی که صنعت شیشه‌گری بد شدت جانشین برش سنگهای شفاف شده، از تعداد اینها بسیار کاسته گردیده باشد. معروفترین کار هنری روی سنگ شفاف، نشان مرکزی جام زرینی است که از خزینه سن دنی^۱ بد دست آمده، و در جایگاه مدالها^۲ در پاریس محفوظ است، و آن يك پادشاه ساسانی را نشان



ش ۱۰۲ -
جام سیمین
ساسانی

میدهد که بر تخت خود نشسته و تخت او را اسبان بالدار نگاه داشتند (ش ۱۰۳).



ش ۱۰۳ - نشان روی سنگ شفاف جام
زرین گنجینه سن دنی. کتابخانه ملی پاریس

یك دوری از گنجینه سن مارک در ونیز ،
مزمین به تصویر نصف نخل که درترین گچ بری
ساسانی بسیار رایج بود (نص ۹۴) و يك پیاله
با تزیین گلی (نص ۹۲) را میتوان به کار گاههای
ایرانی این عصر یا به کار گاههایی که تحت
تأثیر آنها واقع شده بودند ، اسناد داد .

کنده کاری عهدساسانی به وسیله هزاران
قطعه در موزه ها یا کالکسیونهای خصوصی

سراسر جهان شناخته شده است. بعضی آنها مزین به تصویر مالکشان می‌باشد، و به زبان پهلوی نام و عنوان ایشان نوشته شده، ولی در غالب آنها موضوعاتی از جهان جانوران یا گلها، یا موضوعهای ایمایی که مفهوم حقیقی آنها هنوز بر ما آشکار نیست، حک شده است. ما در اینجا تصویر مهری را نشان می‌دهیم که از گل پخته ساخته شده و متعلق به قرن ششم^۱ است، و از طبقه ساسانی شوش به دست آمده، و به وسیله نواری به سندی رسمی - شاید پارشمن (پوست) - ثابت شده بود. در این قطعه اعضای شخصی بزرگ که مجسمه نیم تنه وی مشاهده می‌گردد، و سپس اعضای یکی از عمال شاهنشاهی - که مهر رسمی وی جز کتیبه‌ای به زبان پهلوی نمی‌باشد - دیده می‌شود (تص ۱۰۱).

ایران، که بین چین - مملکت عمل آورنده ابریشم - و روم، بزرگترین مصرف کننده منسوجات گرانبهای ابریشمی، واقع بود، حکم کشور ترانزیت ابریشم خام و ابریشم کار شده را یافت. پادشاهان بزرگ ساسانی، که مایل بودند این شعبه از تهیه منسوجات را در ایران توسعه دهند، در تعقیب فتوحات خود در سوریه، دستهای بزرگ نساخان را تغییر مکان دادند و در ایالات ایران - مخصوصاً خوزستان - مستقر ساختند.

ابنیه سنگی از قبیل طاق بستان، از تزیینات منسوجات عهد ساسانی - که در آنها موضوعاتی که در کچبری یا کنده کاری به کار برده می‌شد، روی ابریشم تجسم داده شده‌اند - تصویری در ما ایجاد می‌کنند. نشانهای شامل تصاویر حیوانات، صحنه‌های شکار مخصوصاً شکارهای بهرام گور، موضوعات رمزی بر روی چند قطعه منتسب به این عهد که تا روزگار ما محفوظ مانده‌اند، نقش شده است. هزاره اول

۱ - در متن فرانسوی: قرن ششم، و در ت. ا. : قرن چهارم با علامت استفهام. با مؤلف مذاکره شد، همان قرن ششم را صحیح میدانند (م.)

تاریخ مسیحی عہدی بود کہ در آن تجارت آثار مقدس کہ از مشرق حمل میشد رونق داشت . مجلل ترین و زیباترین مواد، برای پوشش اجساد قدیسان بہ کار میرفت . بدین وجہ است کہ کلیساها و اسقفیہای اروپا مالک قطعات مربوط بہ عہد ساسانی یا متأخر از آن عہد - کہ در سرزمین ایران عموماً محفوظ مانده - گردیدہ اند ، و هنوز ہم مالک میباشند . ورود اسلام رسم استفاده از کفن و صنعت آنرا از بین برد ، و مقابری کہ پس از پایان عہد ساسانی ساختہ شدہ ، گاهی بر اثر اتفاقاتی نادر با کفنیہایی مشاہدہ شدہ اند کہ ثابت میکنند تاچہ حد نقش شمایل اولیا در طی قرون محفوظ مانده است (تص ۹۳) .

ہر قدر ہنر نیرومندتر بود ، تأثیر آن بد نقاط دورتر میرسید و دوام و بقای آن - حتی در ممالک خارجہ - مطمئن تر بود . ہنر ساسانی نیز ہمین سرنوشت را داشت ، و دامنه آن از چین تا اقیانوس اطلس میرسید . نفوذ وی مخصوصاً در مغرب - کہ نقش الہام آن در ہنر قرون وسطی معہود است - بسیار بود . اینکہ کلیسای



ش ۱۰۴ - نقش برجستہ «نقش رستم» :
اردشیر برابر اہورمزدا

ژرمینی دبرہ^۱، نزدیک ارلٹان^۲ ، بہ طرح آتشگاہ ساختہ شدہ ، و دیوارہای آن با کچہریہایی تزیین یافتہ است و میتوان در آنہا تصویر درخت زندگانی را - کہ در غار طاق بستان نقش شدہ - مشاہدہ نمود ، امری منفرد و استثنایی محسوب نمیکردد . کچہ اندود مقبرہ^۳ راہبہ اگیابر تا^۴ متوفی بدسال ۶۶۵ و مدفون در سرداب کلیسای ژوار^۵ بین پاریس و

۱ - Jouarre -

۲ - Aguilberta -

۳ - Orléans -

۴ - Germigny-des-Prés -

شادو - تیری^۱ نمونه دیگری از آن میباشد .

شاه ، مظهر اهورامزدا در زمین ، فرهمند ، در هنر ساسانی در حال تاجگذاری در دربار باشکوه خویش معرفی شده . چهره وی به عنوان سرمشق هنرمندان بوزنطی (بیزانسی) برای تجسم چهره مسیح پیروزمند - که اطراف وی را موکبی از فرشتگان ، حواریون ، پیامبران و نویسندگان انجیل فرا گرفته اند - به کار رفته است . بعدها هنرمندان ، در نقوش برجسته و گچ بری کلیساهای کهن فرانسه ، انگشت سبابه خم شده دستی را^۲ که علامت احترام بزرگان دوره ساسانی بود ، نقش کردند ، شاید بدون آنکه مفهوم این امر را دریابند (ش ۱۰۴ و ۱۰۵) . زرگران



ش ۱۰۵ - کلیسای پیک^۳ (اندر)^۴ : پرستش مغان . هنر دینی فرانسه در قرن دوازدهم مسیحی

اروپای مرکزی بعدها موضوعات کنده کاری دوره ساسانی را تقلید کردند ، و شاید آنان نیز بیش از ما از مفهوم آنها خبر نداشتند ، چنانکه کسانی که قطعات زرین عالی قدر گنجینه موسوم به گنجینه ایتالیا^۵ را که منسوب به قرنهای هشتم و نهم مسیحی است ساخته اند ، همین کار را کرده اند (ش ۱۰۶ و ۱۰۷) .

۱ - Château-Thierry ۲ - در ت . : دست راست ۳ - Bic ۴ - Indre ۵ - Attia



ش ۱۰۶- کوزه زرین متعلق به گنجینه منسوب به اتیلا

هنر ساسانی همچنین موجب الهام نقاشان آسیای مرکزی در کج بریه‌های
اعتاب مقدسه بودایی (ش ۱۰۸) و نسا جان مصر و بوزنطه (بیزانس) گردیده‌است،
اما « وارث حقیقی ایران ساسانی ، اسلام است » ، و هر جا که اسلام توسعه یافت ،
اشکال هنر کهن ساسانی را - که آخرین پرتو خویش را بد نقاط دور افکند - با
خود انتقال داد .

ادبیات ملی و عمومی که از نسلی بد نسل دیگر باروایات شفاهی منتقل میشد



ش ۱۰۸- گنج بری بودایی مونک
اوی^۱ (ترکستان چین)



ش ۱۰۷- نقش مرکزی کوزه‌ای زرین متعلق به گنجینه منسوب به اتیلا

و از معتقدات مردم و حیات ملت متمتع میگردید، در عهد ساسانیان جای خود را به ادبیات مکتوبی داد که به منظور قرائت درباریان و اشراف تحریر میشد. بعضی قسمتهای اوستا - منبع همه دانش - شامل قطعاتی بود که از طب بحث میکرد و در آنها دستورهای بقراط را با تعلیمات آیین زرتشتی منطبق کرده بودند. ترجمه آثار خارجی: یونانی، لاتینی و هندی، در عهد شاپور اول شروع شد، و مخصوصاً در عصر خسرو اول - که سلطنت وی دوره حقیقی نهضت ایرانی محسوب میشود - رونق گرفت. دوره خسرو (انوشروان) که از نظر اغماض فراوان نسبت به ادیان، ممتاز بوده و درست مقابل کلیسای مسیحی بوزنطه (بیزانس) قرار داشته، فیلسوفان یونانی را که در یونان مورد ایذا قرار گرفته بودند، به خود جلب کرد و از ایشان در تیسفون پذیرایی شد. افکار غربی که در این عهد در ایران نفوذ کرد

۱- Mong oï (Ming oï ت. ا.) ۲- Hypocrate (Hippocrates ت. ا.)

و با افکاری که از هند منتقل میشد مخلوط گردید ، افکار روشن فکران ایرانی را بازتر کرد . از جمله اینان میتوان از پزشک بزرگ شاه موسوم به برزویه نام برد . وی در نوشته‌های خود از جامعه ، اخلاق و ادیان بحث میکند . خوانندگان به‌رسایل و کتب اندرز^۱ علاقه تام داشتند ، و بسیاری از این قبیل رساله‌ها نوشته شد ، ولی متأسفانه همه آنها به‌ما نرسیده‌است . در این آثار از خردمندی ، احسان ، مهربانی ، وظیفه غنی نسبت به فقیر ، مزیت فقر بر افاقتمندانه نسبت به ثروت مبتنی بر تکبر و ظلم گفته‌گوشده‌است . وسعت آزادی افکار ، نفوذ روحانیت زرتشتی را متزلزل گردانید ، و روحانیان در صدد مقابله برآمدند ، اما ستیزه‌ای که آنان ضد افکار و اندیشه‌های فیلسوفان خارجی برپا کردند ، به‌نفع ایشان تمام نشد . گزارشهایی که به‌ما رسیده روحانیان را به‌فساد عقیده ، آزمندی ، حتی کفر و زندقه متهم میکند ، زیرا روحانیت رسمی اصول توحید (درالوهِیت) را که تحت تأثیر ادیان بزرگ عصر رواج می‌یافت ، احیا و تبلیغ میکرد . این نظم جدید در ایران وقتی صورت گرفت که اسلام فاتح شده بود ، و آنگاه برای نجات آیین ملی بسیار دیر بود .

حیات اقتصادی و اجتماعی

اقتصاد شاهنشاهی ساسانی کماکان بیشتر بر کشاورزی مبتنی بود تا بازرگانی . مع هذا این عهد که مشخص پایان جهان باستانست ، به‌یاری اداره دولتی ، با کد یمین و عرق جبین ملت‌ها ، در امور فرهنگی و سیاسی موفقیت‌هایی به‌دست آورد که آثار آن تا روزگار ما باقی مانده‌است . دوره ساسانی از نظر ازدیاد مداخل و توزیع محصولات و مصنوعات مهمتر از ادوار سابق میباشد . قسمی تعادل در همه وجوه حیات و فعالیت بشری در حوضه بحر الروم پدید آمد که هم در امپراتوری روم و هم

۱- بندناملک (م) .

در شاهنشاهی ساسانی تجلی کرد. این بخش از جهان کهن از این نظر، بر اروپای جنوبی، مرکزی و شمالی قطعاً رجحان داشته است.

مسکوکات ساسانی - سیمین، مسین، و به ندرت زرین - در مبادلات تجاری، در منطقه‌ای وسیع جریان داشت. این عهد دوره پیدایش حقیقی برات است، و بانکداران یهودی بابل و مؤسسات مشابه ایرانی، در جریان دادن برات نفوذ عمده داشتند. برات محققاً از هزاره دوم ق. م. شناخته شده بود، اما جریان آن محدود بود، و در حقیقت جز شناسایی قرضی یا تثبیت تاریخ تأدیه چیزی دیگر نبود. از دوره ساسانی، برات به صورت سند تملک در آمد و رسماً آنرا می شناختند. بانکهای شاهنشاهی، که تحت اداره ایرانیان یا یهودیان بودند، مبادلات پولی را به وسیله اسناد مکتوب به کثرت انجام میدادند. گروهی اندک از متخصصان مالی میدانند که کلمه چک^۱ یا اصطلاح تضمین سند^۲ از زبان پهلوی (به زبانهای اروپایی) رفته، و آنها از ابداعات مؤسسات بانکی ایران در اوایل قرون وسطی میباشند. بازرگانان مسیحی سوری بعداً برات را از ایران اقتباس کردند و به مغرب رسانیدند؛ در آنجا برات مخصوصاً از عهد مروئری^۳ شناخته شده است.

در شهرها، استعمال سکه وسعت یافت، و تعداد فراوانی از درهمهای سیمین ساسانی (تض ۱۰۲) در ایران یا در ممالک مجاور یافته شده است. در مناطق روستایی، غالباً مزد زارعان، سربازان، کارگزاران، و حتی مالیات هم جنسی پرداخت میشده، و این سنت در بعض نواحی تا عهد ما هم ادامه یافته است. اما تجارت خارجی کاملاً بر پایه اقتصاد مبتنی بر مسکوکات مستقر بوده است. تجارت خارجی بطور محسوسی نسبت به قرون گذشته افزایش یافته، و مخصوصاً شامل امتعه گرانبها و مصنوعات تجملی که مورد استعمال دربار شاهنشاهی و طبقه ثروتمند اشراف ایرانی

۲- Mérovingienne

۲- Avaliser

۱- Chèque (Cheque ت. ا.)

بوده، میشده است. اخذ مالیات و عوارض جنسی موجب آن گردید که حکام ذخیره‌هایی مهم از محصولات که در درجه اول لزوم بودند، فراهم آورند، و عمال آنان آنها را در بازارها پخش میکردند. فایده دیگر اینها آن بود که هنگام قحط، احتیاجات ملت را به وسیله توزیع ذخایر مرتفع سازند، و شاهان ملزم بودند به جهت تسکین بدبختیهای ملت با آن موافقت نمایند.

هرگز در ادوار سابق تجارت مانند این دوره تحت نظارت جدی قرار نگرفته بود، و این امر دولت را مجبور کرد برای وسایل متزاید حمل و نقل در جاده‌ها، شطوط و انهار، ایستگاهها و کاروانسراها و آب انبارها بسازد. عمال مخصوص برای این خدمت معین شده بودند و ایستگاههای سرحدی و بنادر دریایی را مراقبت و نظارت میکردند. همچنین دولت انحصارهایی تحت اختیار خود داشت که مهمترین آنها ابریشم خام بود که از چین وارد میشد، و مخصوصاً در کار گاههای سوری - فنیقی آنرا به کار میبردند، و به زودی مردمی که پادشاهان ساسانی آنان را در سرزمینهای ایران جایگزین کرده بودند با ایشان رقابت نمودند، و از آن میان کارگاههای شوش، گندشاپور و شوشتر از جهت مصنوعات خود شهرت یافتند. ظروف سفالین تجملی، مصنوعات شیشه‌یی سوری - فلسطینی و اسکندرانی به ایران وارد میشد. مبادله منسوجات و تجارت البسه بسیار قابل توجه بود. عنبر را از بحر اسود وارد میکردند. پایپروس^۱ که بیش از پیش جانشین پارشمن (پوست) شده بود، همواره خریدار داشت. استعمال کاغذ به نظر نمیرسد که پیش از دوره اسلام از چین به ممالک دیگر رفته باشد. ادویه معطر را از چین و عربستان به عنوان ترانزیت میآوردند. ناردین و فلفل را از ماد صادر میکردند. تجارت بین‌المللی موجب ایجاد مستعمرات بازرگانان گردید، و مخصوصاً یهودیان و سریانیان در

نواحی بعید مانند هند، ترکستان، برتانی^۱ و سواحل بحراسود مستقر شدند. تجار تنخنده‌های صادراتی که سابقاً همه چیز می فروختند، در این دوره تخصص یافتند، و خود را به فروش گندم، چارپایان و مصنوعات کارخانه‌ها محدود کردند. بدین وجه تمایز بین تاجر صادراتی و بازرگانانی که در بازارهای داخلی تجارت میکردند آشکار گردید، و نتیجه این شد که تعداد دلالتان افزایش یابد. جمعاً، تجارت خارجی نسبت به دوره سابق چندان بهتر نشد و سبب آنرا باید در مداخله دولت در امور - که موجب اشکال آزادی مبادلات میگردد - جستجو کرد.

همچنین در تجارت داخلی، قراین میرساند که در بابل، و بر اثر آن در ایران، تاجر محلی و دست فروشان روستایی، که عموماً وابسته به تاجر مستقر در مراکز مهم بودند، تخصص یافتند.

در خارج از حیطه تجارت، فعالیت بانکی محدود بود. بانکها جز در موارد کمی محصول یا مواقع پرداخت مالیات، وارد عمل نمیشدند. مع هذا این امر مانع از آن نبود که دولت بیش از پیش در عمل مؤسسات اعتباری ابراز علاقه کند و نظارت خویش را بر آنها به طرزی منظم ادامه دهد، چندانکه آثار آن مدتی دراز، تا ازمئه جدید بدون تغییر باقی مانده است.

تولید محصول بهتر شد و توسعه یافت، و آن هم شامل منسوجات ابریشمی و هم صنعت شیشه سازی بود، و در این رشته‌ها نیز تخصص کامل به دست آوردند. دولت با انحصارات خویش، تولید کننده به شمار می آمد و دارای کارخانه‌هایی بود. وی قدرت خود را حتی به بعض صنایع خصوصی - صنایعی که مستقیماً مورد توجه دربار، قشون و ادارات بود - بسط داد، و در نتیجه قیمت مواد اولیه و دستمزد کارگران را تعدیل کرد و نظمی ایجاد نمود. بدین وجه تمایلات جدیدی پدید آمد که

۱- Bretagne (Brittany) (ث.ا.)

موجب ظهور عده‌ای از پیشدها گردید و بعدها اسلام و قرون وسطی از آنها استفاده کردند .

املاک بزرگ عموماً دارای زارع ، نجار ، آهنگر ، نساج ، نانوا ، آسیابان ، روغن گیر مخصوص به خود و همچنین آسیاب بودند . آسیاب ، اختراعی تازه به شمار نمی‌رفت ، بلکه از قرن چهارم م . مورد استعمال بود . محصولات کشاورزی حفظ میشد و توسعه می‌یافت : در این قسمت کارهای جدیدی انجام شد ، از جمله کاشت درخت توت و تربیت کرم ابریشم ، و آن برای کشوری که منسوجات ابریشمی در آن بسیار مصرف میشد ، مهم بوده‌است . املاک عظیم دولت و بزرگان کماکان طبق روشهای قدیم زراعت میشد ، و اگر تکاملی مشهود بود ، فقط در املاک متعلق به دولت صورت می‌گرفت ، زیرا آزادی اقتصادی در امور کشاورزی بسیار محدود بود ، و با اقدامات انفرادی نمیتوانستند آنرا توسعه دهند .

در حالی که حیات اقتصادی جمعاً تاحدی سعادت آمیز بود ، سر نوشت روستاییان بدتر شده بود . سیرت روشن بیناندهای که روستاییان در دوره یونانیت از آن برخوردار بودند ، از میان رفت . آنان مورد تعدی قرار می‌گرفتند ، استقلال نداشتند ، و هرگز از تعلیم و تربیت برخوردار نمیشدند . ایشان - به استثنای چند مورد نادر ، که استقلالی کمابیش بی ثبات در میان آنان دیده میشود - به دولت یا یکی از بزرگان تعلق داشتند . زارعان ، وابسته به اراضی و املاک دولت و بزرگان و یا آتشگاهها بودند . مالکان بزرگ اراضی بیش از پیش مقتدر گردیدند ، و مالکان کوچک مجبور بودند که برای رفع بحران اقتصادی و تعدیات دولت ، خود را تحت حمایت مالکان بزرگ قرار دهند . چون بزرگان مزبور میبایست مالیات را برای دولت جمع آوری کنند ، تعداد کسانی که تحت نظارت آنان بودند افزایش یافت . دولت که بدین وجه جمع - آوری مالیاتها و عوارض برای وی تسهیل شده بود ، تاحدی به فقودالها وابسته گردید ، و

مساعی وی برای پایان دادن نفوذ اینان منجر به شکست شد. قدرت بزرگان بدان حد رسید که پادشاه از نظر مالی و نظامی وابسته آنان به شمار میرفت.

ایران تنها کشوری نبود که از این عدم تعادل رنج می برد. در امپراتوری روم همه جا، در ایتالیا، گالیا^۱، مصر، افریقای شمالی، اعیان مالک اراضی وجود داشتند. خسرو اول، با تولید تحولات اساسی و ایجاد دهقنت نظامی کوشید که از این قدرت متزاید اعیان بکاهد. روم نیز به تقلید ساسانیان پرداخت و امپراتور هرقل^۲ طبقه‌ای از روستاییان سرباز تشکیل داد، اما تحولاتی که وی ایجاد کرد برای مقابله با حملات دشمن خارجی بسیار دیر انجام گرفت.

املاک بزرگ به صورت مؤسسات محدودی درآمدند، و قسمت اعظم آنها به اجاره واگذار میشدند. در این املاک گروهی از روستاییان به کار می پرداختند و هرچند که مصرف اعیان و بزرگان بود عمل می آوردند از قبیل: گندم، روغن، شراب، انواع میوه، گوشت. دستمزد را جنسی می پرداختند، و همچنین عواید زمین جنسی بود. جریان مسکوکات، در مناطق روستایی، به حداقل تخفیف یافته بود. مالکان دیگر در شهرها سکونت نمی کردند، بلکه در املاک خود، در مواضع مستحکم مسکن میگزیدند، و از آنجا زراعت املاک خود را به وجهی معقول و منظم اداره می کردند. کاخهای آنان همه گونه تجملاتی را که در آن عهد میسر بود، دارا بود، و سربازان خاص ایشان از آن قصرها دفاع می کردند و همواره آماده حمایت آنان با خانواده، دوستاران و خدمتکاران ایشان، در مقابل اغتشاشاتی که رخ میداد، بودند. در آن عهد یک روش اقتصادی ثابت - ولی دور از عواطف انسانی - مبتنی بر فلاح، در جهان ایجاد شد و در طی قرون برقرار ماند. همچنین به مرور قرن‌ها در مقابل این تحولات، تمدنی جدید پدید آمد و توسعه یافت، و از

مناطق روستایی به شهرها سرایت کرد. ایران و روم، بر مبنای موارث قدیم، به قسمی از فتودالیسم دست یافتند که بیش از ادوار سابق ثمر بخش بود. « در عوض بردگی روستاییانی که سابقاً آزاد بودند، نخبه‌ای از فتودال تشکیل شد ... و انقلابی در فتودالیسم رخ داد که بعدها درهمه ممالک اروپا و آسیا تجلی خواهد کرد، و جانشین همه تشکیلات ملکی جهان قدیم خواهد گردید. » این انقلاب مبتنی بر فتودالیسم قرون وسطایی عرب، اسلاو - روسی^۱ و بحر الرومی است که فرهنگ عالی جهان باستان را حفظ خواهد کرد و آنرا توسعه خواهد بخشید.

دولت در امور مالی فاقد عاطفه بود. بسا احیای سنن دوره یونانیت، برای زمین و افراد نرخی تعیین میکرد که از استعداد مردم خارج بود، و برای اخذ آن به قوه قهریه متوسل میشد. مالیات غیر مستقیم که بر گمرک، نواقل و راهداری وضع شده بود، موجب تحمیلات بیشتری بر مردم گردید. کلیه کسانی که به طبقه ممتازان متعلق نبودند، مجبور بودند به هر قسم خدمت تن در دهند، در ساختمان کاخ شاهی شرکت کنند، در تهیه مواد بکوشند، کار صنعتگران را انجام دهند، ایستگاههای چاپار را حفظ کنند، از سپاهیان پذیرایی نمایند، اغنام و احشام شاه را بچرانند. روستایی موظف بود اسبان خود را برای چاپار حاضر کند، کاروان سالار، ارا به ران و قایقران میبایست ستوران، گردونه و قایق خویش را برای حمل و نقل آماده سازند. دولت محصولات را از کسانی که در بازارها به داد و ستد می پرداختند به قیمتی نازل میخرید، و فساد عمال، با وجود مقابله جدی پادشاهان، وحشتناک بود.

دولت به پول احتیاج داشت. متصرفات و کارخانه‌های وی برای دربار و قشون کار میکردند، و مازاد فروخته میشد. آزادی انفرادی بسته به اراده دولت بود، و در حدود هزار سال در ایران اثری از آن نبود. خزانه اشباع نمیشد. ادارات و قشون

مبالغی بسیار درخواست میکردند. استحکاماتی که در سرحدات برپا مینمودند، گران تمام میشد. باید مخارج جهازات و همچنین سقرایی را که به دربارهای خارجه با هدایای سلطنتی می فرستادند، بر این ارقام اضافه کرد. به هنگام بدبختی و قحط، دولت موظف بود احتیاجات آسیب دیدگان و فقرا را مرتفع سازد. وجوه هنگفتی برای امور فرهنگی، ساختمان مدارس و دارالعلمها تخصیص داده شده بود. برای زیبا ساختن شهرها، ایجاد قنوات و انتقال آب کوشش میشد. هرچند نمیتوان گفت که زمان ساسانی دوره صلح بوده است، مع هذا شهرها توسعه می یافتند، در همه بخشهای شاهنشاهی شهرهایی ایجاد میشد، بر تعداد آنها افزوده میکردید و مسافت آنها از یکدیگر کمتر میشد مخصوصاً در نواحی حاصلخیزی که کمتر در معرض حوادث واقع و از دیرباز مزروع بودند و یا نواحی که بر اثر سیاست روشن بین شاهنشاهان در آنها زراعت شده بود. خوزستان و سیستان در میان ایالاتی که از توسعه بسیار شهرسازی متمتع شدند، مقام اول را دارا بودند.

تحول مالی که خسرو اول ایجاد کرد، بیش از آنکه به نفع ملت باشد، به سود خزانه بود، و تعدی و جهل - که مردم در آنها غوطه ور بودند - آنها را به اعتصاب برمی انگیزخت. اعتصاب امری جدید در جهان قدیم محسوب نمیشد، و حملات آن در مصر، یونان و روم مشهود شده بود اما انقلاباتی که جهان یونانی را به لرزش در آورد، اعتصاب بردگان یا وامداران بود. جنبش مزدکی که رنگی دیگر داشت، مبتنی بر مبنای اجتماعی و اقتصادی بود، و به همین دلیل است که آنها کمونیسم نامیده اند. بدبختی که ملت در آن غوطه ور بود، مانع از آن میشد که وی به تفکر پردازد و عدم عدالت اجتماعی را احساس کند. بدبختی های او موجب ترحم افکار مردان بزرگ عصر گردید، چنانکه برزویه می نویسد: «عصر

ما همه جا در انحطاط است^۱. دولت بر اثر تمدن و ثروت خویش درخشان مینمود ، و قوای نظامی آن قادر مطلق به نظر میرسید . اما سازمان اجتماعی اش پوسیده و خراب بود ، و همین امر کفایت میکرد که کشور ، به هنگام حمله عرب - که از مقاومت در برابر آن عاجز بودند - در بازوان فانی افتد .



بحرانی عمیق در قرن سوم مسیحی ، دنیا را از اسپانیا تا چین به لرزه درآورد . بحرانی سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی در روم ایجاد شد ، و فقط به علت جلوس دیو کلسین^۲ نجات یافت . بحرانی سیاسی و دینی در ایران رخ داد که بر اثر آن سلسله اشکانیان پس از سلطنت در مدتی قریب پنج قرن ، منقرض شد و سلسله « ملی » ساسانی جانشین آن گردید . بحرانی سیاسی در شاهنشاهی کوشان ایجاد شد ، و آن دولت پس از آن که در زمان کنیشکا^۳ به اوج رفعت خود رسیده بود ، در زمان دومین جانشین همین پادشاه ، بر اثر فتح شاپور اول منقرض گردید . رابطه ای که بشر عهد حجر متأخر ، محجوبانه با همسایه خود برقرار نموده بود ، راه خود را باز کرد . دنیا ، هر چند بین ملل مختلف قطعه قطعه و تقسیم شده بود ، ثابت کرد که اقتصاد و اجتماع هر کشور وابسته به کشور دیگر است ، و کوچکترین حادثه ای که در یکی از آنها اتفاق افتد ، در دیگری مؤثر واقع میگردد .

تمدن ساسانی پایان هزار سال زندگانی ملت ایرانی است ، و به نظر میرسد که اوج موفقیت آن باشد . به استثنای شرق اقصی ، پس از انقراض شاهنشاهی کوشان ، جهان بین ایران و روم تقسیم شد . ایران دیگر ، مانند زمان پارتیان ، شریکی نیست که به دفاع اکتفا کند ، بلکه رقیبی است دارای همان قدرت حریف ،

۱- در کلیله و دمنه بهرامشاهی آمده : « می بینم که کارهای زمانه میل به ادبار دارد » (کلیله ، مصحح قریب ، چاپ اول ، ص ۵۴) (۱۴)
۲- Diocletien (Diocletian) ، ج ۱ .

۳- Kanishka

بلکه بالاتر . سلسله ملی ، دین ملی ، هنر ملی ، فرهنگ ملی و تمدن ملی حکمفرما بود . همه امور مبتنی بر جامعه ای بغایت اشرافی بود که اصل و نسب و املاک مظاهر آن محسوب میشدند . خاندان شاهی ، نجبا و روحانیان پایه های این حکومت به شمار میرفتند ، و این بنایی است که تحسین مورخان عرب را بدخود جلب کرده است ، و آنان آنرا به عنوان سرمشق فن سیاست محسوب داشته اند . نجبا اراضی را حفظ میکردند ، از بعض مزایای موروئی برخوردار بودند ، و شاه را انتخاب میکردند . جنگ ، شکار ، ضیافت و تمتعات حرم سرا همه اوقات آنانرا فرا می گرفت . تعدد زوجات بسیار متداول بود ، ولی زن از همه حقوق خود محروم نبود . بمرور زمان ، اخلاق و آداب ترقی کرد و لطیف گردید ، جنگجویان و شکارگران به خواندن و نوشتن علاقمند شدند . مردم به بازی شطرنج ، گوی و چوگان بازی تمایل یافتند . موسیقی ، تصنیف و علوم مورد توجه بود و در توسعه آنها کوشش میشد . دربار مدهایی برای لباس اختراع کرد و انواع جواهر طبق سلیقه خویش ابداع نمود ، و در فن تهیه اطعمه پیشرفت کرد . این جامعه ، درخشان و مظهر تمدن و هنر لطیف و مجلل میباشد . بین آن طبقات پایین ، دیواری است غیر قابل عبور . طبقه شهریان ، هنرمندان و بازرگانان ضعیف است و توده ملت شامل روستاییان است که وضع بردگی آنان با تعلیمات روحانیت زرتشتی سازگار نیست .

عمل پادشاه ساسانی با امپراتور روم - که زندگی وی مصروف حفظ میراثی که فرهنگ قدیم جهان باستان معرفی میکرد ، بود - اندکی فرق داشت . ایران مانند روم ، محاط به کمر بندی از اقوام دارای فرهنگ بدوی بود ، که شاهان در مقابل آنان سدهایی برپا کردند ، ولی همواره توفیق نمی یافتند . جمعا و بهر حال ، ساسانیان موفق شدند و در ذهن اقوام از خود خاطره ای به عنوان شاهان بسیار مقتدر جهان باقی گذاشتند .

تفوق ایرانیان در شیوه حکومت و اداره ، طریقه جنگ ، ظرافت هنرها ، طرز جامه پوشیدن ، خوردن و رفتار مورد تصدیق بود .

ایران این عهد ، وظیفه تبلیغ هنر و ادیان را به عهده گرفت . به نظر میرسد آیین بودایی ، در تماس با مزدیسنی ، اصل دوگانگی (ثنویت) را در ستیزه بین خیر ، که در بودای منفرد تجسم یافته بود ، و سپاه شر که تحت قیادت مارا^۱ بود پذیرفته باشد . دانشمندان مایلند که در متربای^۲ بوداییان ، اثر خدای منجی مزدیسنی یعنی مهر (میترا)^۳ را بدینند . پیشرفت مانویت در ترکستان و چین شناخته شده است . این آیین از راه سوریه و مصر ، در افریقای شمالی نفوذ کرد و در آنجا یکی از پیروان آن «اگوستین قدیس»^۴ بود . مانویت که در شرق مورد ایذا قرار گرفته بود ، در آسیای صغیر توسعه یافت ، در ارمنستان نفوذ کرد ، و به تاراکید^۵ رسید (قرنهای دهم و یازدهم مسیحی) . این آیین با تجارت مشرق ، بدفرانسه^۶ جنوبی رسید ، و موجب پیدایش فرقه مقتدر کانار^۷ - یعنی پاکان - گردید ، که کلیسای کاتولیک بدان اعلان جنگی سخت داد . در مدت بیست سال ، ناحیه بزیه^۸ و کارکاسون^۹ غارت گردید ، و هزاران تن از جانب تفتیش مذهبی^{۱۰} کشته یا سوخته شدند (۱۲۰۹ - ۱۲۲۹) . این بخش از فرانسه چنان آسیمی دید که سه قرن طول کشید تا خرابیهای آن مرمت شود . از یک سوی مانویت در فرانسه و چین نفوذ کرد ، و از سوی دیگر مذهب نسطوری ، که تنها فرقه مسیحی بود که در ایران به رسمیت شناخته شده بود ، تا چین پیش رفت . این است پهنه تشعشع افکار دینی که از شاهنشاهی ایران نشأت یافته و از این سرزمین نیرو گرفته بود .

هنر ساسانی که ممکن است ظاهراً با هنر دوره های قبل فرق داشته باشد ، در

۱- Augustine (Saint Augustin) ت.ا.

۲- Inquisition .

۳- Carcassonne .

۴- Mithra .

۵- Béziers .

۶- Maitreya .

۷- Cathares .

۸- Mara .

۹- Thrace .

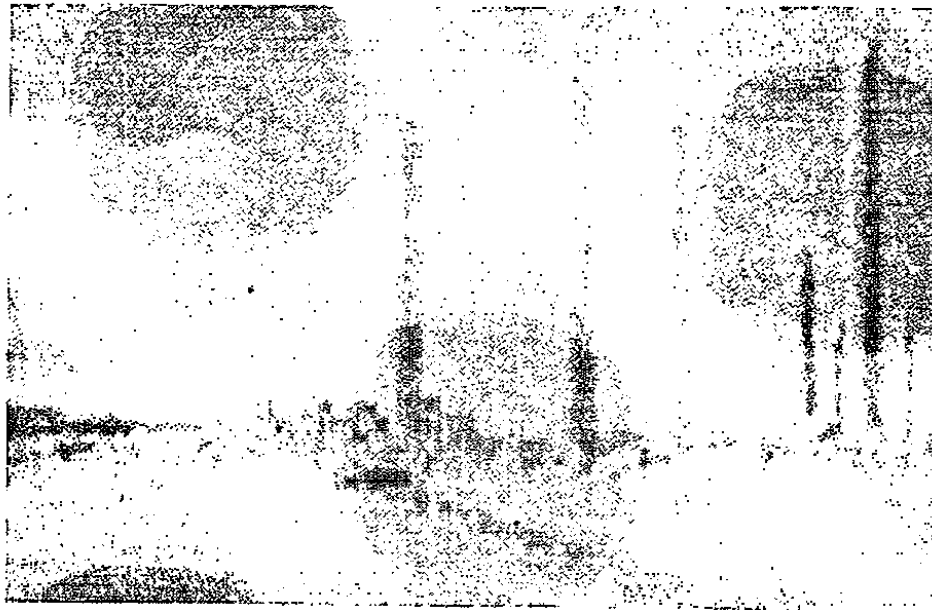
حقیقت و اساساً مبتنی بر عناصر کهن شرقی است. هنر مزبور با هنر غربی هم عصر خود مخالف است و با آن شباهتی ندارد، و قرابت آن دو - که بعضی دانشمندان در این باب کوشش کرده‌اند - فقط در موارد خارجی و ظاهری صادق است. هنر ساسانی هنری است ایرانی با جلوه‌های کاملاً خاص، وریشه‌های آن در جهانی بسیار کهن فرو رفته است، هر چند در دنیایی تجلی کرده که توسط یونانیت تغییر شکل یافته است. این هنر که پایان تکامل متمدنی است، به حد کافی دارای نیروی حیاتی جهت تشخیص نفوذ وی در هنرهای اقوام مجاور میباشد. هنر مذکور در عهد رونق خویش، موجب الهام معماران و طراحان رومی گردید، و آنان اشکال جدید را در هنر بوزنطی (بیزانسی) پذیرفتند. هنر تازه به دوران رسیدهٔ اقوام صقلاب^۱ که جدیداً از جنگلهای خود بیرون آمده بودند، در صدد اقتباس از آن برآمد. همچنین این هنر از سر حد‌های شرقی شاهنشاهی عبور کرد و به خدمت دینی خارجی درآمد، و مبانی هنر ایرانی - بودایی^۲ را، که در مدت قرن‌ها، از افغانستان تا چین را تحت الشعاع خود قرار داد، پی افکند. هنر ساسانی که وابسته به اشکال ایرانی است، به منزلهٔ پلی بین تمدنهای کهن آسیا و تمدنهای قرون وسطای غربی به شمار میرود. عمل تمدن بخشندهٔ ایران دورهٔ ساسانی بدینجا محدود نمیگردد. ایران، مدت چند قرن روابطی بسیار نیکو با دولتی هندی - یعنی دولت گوپتا^۳ داشت. دولت مزبور عاقبت وحدتی ملی ایجاد کرد و دورهٔ نهضتی در هندوستان پدید آورد. ایران برای این دولت، نقش میانجی و عامل انتقال افکار و هنرهای غربی را داشت، و بد وسیلهٔ وی این امور داخل کشور مجاور گردید. سابقاً گفته شد که در مدت این «دورهٔ طلایی» تمدن هندی، هند به سبب دوستی و مبادلات اقتصادی و فرهنگی که بین دو دولت مذکور وجود داشت، توانست به منابع غربی دست یابد، و از آن در علوم پزشکی، نجوم، هندسه و منطق استفاده کند، و

۳ - Gupta (Gupta) (۱۰۰۰)

۲ - Irano - bouddhique

۱ - Slaves

در این موارد - لاقلاً در بخشی از آنها - مدیون ایران میباشد .
مع هذا این بنای عالی ، این سازمان بزرگ پیکر، یعنی ایران عهد ساسانی،
که با درخشندگی و وضوح عمل میکرد ، در عرض چند سال منهدم گردید . اما باید
دانست که پیشرفت تازیان به سبب تفوق سیاسی ، یا نبوغ خارق العاده فرماندهان
نظامی ایشان نبود . دنیای آن عصر : آسیا ، اروپا و آفریقا ، که به دعوات محاربات فرسوده
شده و به سبب منازعات اجتماعی و دینی داخلی تحلیل رفته بود نمیتوانست در برابر
دشمن متحد ، ملهم ، متعصب و مصمم مقاومت کند و بنابراین تازیان توفیق یافتند .



تخت جمشید : تاج آیدانه

نتیجه

ورود ایرانیان به نجد ایران مسبوق بدعده‌ی طویل بالغ بر سه هزار سال است که در طی آن ، بدتدریج ، تمدن انسان ماقبل تاریخی که از غارهای خود فرود آمده و در دشتها و دره‌ها سکونت گزیده بود ، توسعه یافت . در مدت سی قرن ، انسان فلاح و تربیت جانوران را آموخت و وسعت داد و در استخراج فلزات نخستین گامها را برداشت هنر ساختن ظروف سفالین منقوش وی ، که بدون شک در نجد ایران پدید آمد ، به سرعت پیشرفت و در نقاط بعید نفوذ کرد . بشر با ایجاد قصبات زندگانی اجتماعی را تنظیم نمود ، و از آن پس منفرد نیست ، و با دسته‌های دیگر انسانی تماس یافت و این روابط را توسعه بخشید .

ایران ، چون مورد و معبر اقوام است ، در طی دوره ماقبل تاریخ ، جنبشهای اقوام مختلف را به خود دیده ، ولی استقرار آنها در نجد ، تا آنجا که ما اطلاع داریم ، فقط اتفاقی بوده است . تنها از آغاز عهد آهن به بعد است که زندگانی در ایران بر اثر ظهور و استقرار ایرانیانی که از استپها آمده و در کوهپای این کشور سکونت گزیده بودند ، تحولی عمیق یافت . بازی حوادث چنین مقدر کرده بود که ایرانیان

– که بعد از همه وارد شده بودند – در نجد متوقف شوند. نجد مزبور ناحیه ایست به منزله پلی بین منطقه اوراسی^۱ استپها و منطقه صحرای عظیم غربی که تا افریقا ادامه می یابد، و در آن میان، درواحه های غنی بین النهرین و دره نیل، تمدنهای عالی مبتنی بر شهرسازی توسعه یافته بود. این موقع جغرافیایی قوم ایران در تمدن مخصوص و تاریخ وی اثری عمیق به جای گذاشته است. ایرانیان، بدون آنکه رابطه خود را با مردم ساکن استپها (همان استپها که خود از آنجا آمد بودند) که به حرکت خویش ادامه میدادند، قطع کنند، همینکه جامعه آنها منظم و مرتب شد، تمایلی به تسلط بر اقوام ساکن بین النهرین احساس کردند. در مدت دوازده قرن، آنان این منطقه غنی را در تصرف خود داشتند. همچنین بارها برای ایشان – در طی تاریخ خویش – اتفاق افتاد که از سرحدات طبیعی مشرق تجاوز کنند و بر اقوام مهاجر شرقی تسلط یابند. بدین وجه فرهنگ آنان که در یک زمان از منابع دو جهان مختلف استفاده میکرد، توسعه یافت. نخست جهان شرق که خود از آنجا بیرون آمده بودند و با آن بنا به علاقه نسبت بدنیاکان، روابط نزدیک خود را حفظ کردند و اثر این روابط در هنر نقاشی جانوران، اشیاء فلزی، زین و یراق بندی غنی و متنوع اسپان، ظروف مزین و ممتاز، و نیز در جواهرسازی ایشان به جامانده است. دوم جهان غرب، که مبادی شهرسازی و معماری، هنر تزیینات، و علوم از آنجا می آمد. ایرانیان به سبب استقرار در میان دو جهان مذکور از یک سو، و از سوی دیگر به علت استعداد و فعالیت، تمدنی مختلط در ایران به وجود آوردند که به پیشرفت هایی نایل آمد و موجب تحسین ملل دنیا گردید. ایرانیان به واسطه سدهایی که اقوام مقتدر آسیایی به وجود آورده بودند، متوقف شدند، و از توقف خود در کنار مدنیت های کهن که مدت چهار قرن طول کشید، استفاده کردند و از فرهنگ آنان متمتع گردیدند تا توانستند

به نوبه خویش جهان آسیایی را تحت تسلط درآوردند. در آسیای صغیر و سواحل دریای اژه^۱ آنان با غرب که معرف تمدن هلنی بود و اندیشه حریت شهرنشینی و حیات مدنی در آن حکمفرما بود، روبرو شدند. سلطنت هخامنشی که مبتنی بر الیگارشی^۲ بود با امپراتوری دموکراتیک یونانی به نزاع برخاست. ارک تخت جمشید در مقابل ارک ائینه (آتن) قد علم کرد. در اینجا دو منظره مجسم میشود، که بین آنها تفاوت بسیار است: در یک طرف ملت، قضاة، روحانیان، جوانان قلباً به پرستش خدایان خویش مشغولند. در جانب دیگر، همه اقوام مطیع، تحت مراقبت نگهبانان شاهی، برای مخدوم خویش باج و خراج می آورند. اینجا الوهیتی مشهود نیست، تنها پادشاه مرکز حیات شاهنشاهی است و همه مساعی میلیونها افراد بدو معطوفست. از نظر هنر نیز اختلاف بارزی بین این دو دیده میشود: در حالی که یک دسته خدایان را پرستش میکنند، دسته مقابل یک فرد بشری را - که مظهر خدا در زمین است - تقدیس مینمایند.

غالباً خواسته اند از تمدن هخامنشی انتقاد کنند از اینرو که تمدن مزبور به تمدنهای اقوام دیگر مخصوصاً در زمینه هنر، تعلق بسیار داشته است. اگر منظور ابنیه است که ما می شناسیم، باید این حقیقت کهن را تصدیق کرد که در همه ازمنه، اقوامی که با یکدیگر رابطه داشته اند، در یکدیگر متقابلاً نفوذ کرده اند. آیا یونان با همه نبوغ خود، از منابع هنری و فکری مشرق استفاده نکرده است؟ آیا روم از همه آنچه که یونان - پس از التقاط از منابع اقوام مجاور خویش، اتروسکها^۳ و کامپانیان^۴، اقوامی که از حیث ذوق و سلیقه ظریفتر و از جهت هنر متری تر از رومیان قانع و خشن بوده اند - عرضه کرده متمتع نشده است؟

۱- Mer Egée
۲- Oligarchie: حکومتی که اختیارات آن در دست چند خاندان مقتدر باشد. (م.)
۳- Etrusques (Etruscans) (ا.ع.)
۴- Campaniens (Campanians) (ت.ا.)

سابقاً قدما معتقد بودند که جهان بین دو کشور متمدن، ایران و یونان، تقسیم شده، تشکیلات سیاسی و اقتصادی این دو، باهم اختلاف داشت و مع هذا متعادل بود، چه هر يك از آنها نتیجه تکاملی بود که در مدتی کمابیش طویل ایجاد و بر اثر فعالیت خلاقه بشر حاصل شده بود، اما هر يك میکوشید که روش زندگی خود را در بقیه دنیای قدیم بسط دهد. ایرانیان نخستین ملتی هستند که شاهنشاهی جهانی، ایجاد کردند که روح اغماض - عدالت - که پیش از آن شناخته نبود - در آن حکمفرما بود. آنان سرحداتی جهان متمدن را به نواحی بعید مشرق، تا خط سیحون (سیر دریا) کشانیدند. در مدتی متجاوز از دو قرن، حیات سیاسی در گرد شاه بزرگ متمرکز گردیده بود، و او توانست در طی تاریخ طولانی خویش از آنها دفاع کند. وی آنها را بد نواحی که کمتر در دسترس بود، انتقال داد. خط دیوانی هخامنشی موجب پیدایش قدیمترین خط هندوستان گردید. هنر سلسله موریان مقتبس از هنر عهد شاهان بزرگ بوده است. طرق بحری بین شرق اقصی و بحر الروم کشف شد، و در نواحی واقع بین جیحون و سیحون مبانی شهرسازی و آبیاری را وارد کردند. اما اقداماتی که برای درهم شکستن مقاومت هلنیان به عمل آمد، منجر به شکست شد، و این امر کمتر وابسته به نیروی یونانیان بود تا خطاهای ایرانیان. وحدت طبیعی، سیاسی و اقتصادی شاهنشاهی هرگز تحقق نیافته بود.^۲ انحطاط سلسله هخامنشی، و اگذاری شغل نظامی به مزدوران یونانی از یکسو، و از سوی دیگر بیدار شدن احساسات هلنی تحت حمایت مقدونیه که خود به زحمت صبغه هلنی گرفته بود، تاریخی جدید را افتتاح کرد. «وجدان اروپایی» قرن چهارم ق. م. بود که راهنمای سفرهای جنگی اسکندر گردید، و تمام آسیای صغیر را از یونانیت مستور کرد، سرحداتی اروپا را تا حدود سند و آسیای مرکزی عقب برد، و آن انقلابی بود که جنبه سیاسی اش

۱- Maurya ۲- مراد وحدت همه ممالکی است که تحت تسلط هخامنشیان درآمد (م.م.)

کمتر از جنبه اقتصادی و مخصوصاً اجتماعی بود. ایران در مسیر اقتصاد جهانی افتاد، محصولات خارجی را مصرف میکرد و صادر مینمود، و در دو جهت ترانزیت داشت. وی نیز بر همان طریقه و طرح اجتماعی دول مترقی تر غرب رهسپار شد. سلطنتی که دارای حقوق الهی بود، با وجود اسکندر به صورت تشکیلات یونانی درآمد.

فاتح که براریکه داریوش جلوس کرده بود، جز تجدید بنای شاعنشاهی هخامنشیان اندیشه‌ای نداشت، و پندار خویش را مبنی بر اختلاط و امتزاج دولت بزرگ و دو تمدن عظیم دنبال میکرد.

عهد یونانیت در ایران - که مدتی قریب به دو قرن تحت تسلط خارجی باقی ماند - آثاری به جا گذاشت. تشخیص درجه نفوذ یونانیان مشکل است، همچنانکه تعیین درجه ایرانی شدن سریع و کامل یونانیان ساکن ایران هم دشوار است. سنجیه قابلیت نفوذ ایرانیان که دارای نیروی اقتباس است، و همچنین استعداد وی برای تغییر شکل دادن عنصر خارجی به صورت معاون و دستیار، محققاً درین مسأله دقیق اهمیت اساسی داشته است. در حیطه خارجی و مادی تمدن، یونانیت میبایست پیشرفتی محتملاً وسیع و سریع کرده باشد، اما در حیات روحی و دینی، این موضوع صورت دیگر به خود گرفته است. مقایسه آن دوره با زمان ما قابل توجه است و میرساند چگونه قبول شکل و ماده‌ای که از خارج وارد میشد سریعتر از پذیرفتن فکر و اندیشه انجام میگرفت، و چگونه تضاد بین شهر و قصبه آشکار است. بطور کلی یونانیت در ایران شکست خورد. رؤسای آن هرگز نتوانستند از مخالفت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مصون مانند. ستیزه بین دو شکل زندگانی مدنی، بین حیات شرق و حیات غرب، بین شهر مستقل^۱ و سلطنت شرقی، بین روش اقتصادی مبتنی بر آزادی و اقدامات فردی و اقتصاد شرقی تحت نظارت و هدایت دولت، هرگز قطع نشد. یونانیت از عهد

حل «مسأله دایمی جامعه انسانی» وجدال بین حکومت و مردم، بین طبقه متصرف و طبقه ای که از ارث خویش محروم شده بود، بین بورژوازی و کارگران برنیامد. در مقابل نفوذ یونانیت و تحمیل آن به عنوان ماده ای خارجی، عکس العملی در مشرق از جانب پارتیان و کوشان، و در مغرب از جانب قرطاجنه و روم ایجاد شد. این کشورها که در پیرامون قرار داشتند، کما بیش تحت تأثیر یونانیت واقع شده و مع هذا سببیه اختصاصی و ملی خود را حفظ کرده بودند. جهان ایرانی، در آخرین قرن قبل از مسیح و نخستین قرون تاریخ مسیحی به نهایت توسعه خود رسید. ایران دوره پارت تا سرحد مصر پیش رفت. شاهنشاهی کوشان تقریباً همه هندوستان، ترکستان روس و بخشی از ترکستان چین را اشغال کرد. سرمتها^۱ که در استپهای اوراسی^۲ درهم میالویدند، در این زمان صاحب بخشی بزرگ از ساحل شمالی بحر اسود شدند، و با سکنه اطراف دانونب تماس یافتند، و از سوی دیگر تا حدود آسیای مرکزی گسترده شدند. جهان ایرانی از جهان یونانی انتقام گرفت. آنگاه که بدو پاسگاه واقع در اقصی نقاط شرقی شاهنشاهی وی حمله برد، حکومت یونانی - بلخی تحت ضربات یوئه چی^۳ یا کوشانیان آینده از بین رفت، و شهرهای یونانی ساحل شمالی بحر اسود تحت تسلط سرمتها درآمد. ایران به فشار خود بر رومیان - که در آسیای نفوذ کرده بودند - ادامه داد، و جنگهای مهرباد بنطیقمسی^۴ به منزله مقاومت آسیانیان که در رأس آنان ایرانیان قرار داشتند، تلقی میشد. از این مبارزه عظیم تن بتن بین ایران و امپراتوری محتضر سلوکی غالب، ایران فاتح بیرون آمد.

نوعی تشابه در مقدرات پارتیان و کوشانیان میتوان دریافت. هر دو آنان بامیرانی هلنی شروع کردند که نهضتی ملی در دنبال داشت. اما وظیفه ای که به عهده پارتیان

۳- Yue-tche (Yüeh-chih) (ا.ت.)

۲- Eurasiques

۱- Sarmates (Sarmatians) (ا.ت.)

۴- Mithridate du Pont (Mithridates of pontus) (ا.ت.)

گذاشته شده بود ، بسیار سنگین تر بود ، زیرا آنان این افتخار را داشتند که دفاع از تمدن قدیم مشرق در سه جبهه بدیشان واگذار شده بود . پارتیان لاینقطع در اجرای این وظیفه کوشیدند ، و گاه عقب نشستند برای اینکه بتوانند حملات را دفع کنند . آنان با مقاومت لجوجانه خود ، راه فتوحات ساسانیان را هموار کردند . به نظر نمی‌رسد افکار میهن پرستی در زمان شاهان اشکانی غلبه داشته باشد ، چه پادشاهان مزبور نسبت به اقوام خارجی به نظر اغماض مینگریستند . دوره طولانی سلطنت آنان مانع شد که از جانب ایران عکس العملی بسیار خشن نسبت به همه آنچه که از خارج آمده بود ، ایجاد شود . این دوره ، عهد انتقالی به شمار می‌رود که به مملت ایران اجازه داد میراث خود را حفظ کند و آنچه را که یونانیت به وی بخشیده بود تحلیل برد . پارتیان از نظر سیاسی راه ساسانیان را باز کردند ، در حالی که آیین مزدیسنی را - که در زمان ساسانیان دوره درخشانی یافت - محفوظ داشتند . آنان اصول و مبادی هنر ملی را که بر اثر روابط بسیار نزدیک با اقوام ایران خارجی تقویت شده بود ، محافظت کردند .

پنج قرن و نیم پایان شاهنشاهی هخامنشی را از آغاز سلسله ساسانی جدا می‌کند ، و در طول این مدت سرزمین ایران که رابط بین دو جهان به شمار میرفت ، از تصادم آن دو رنج می‌برد . در مقابل نفوذ یونانی که از مغرب ناشی شده بود ، نفوذ پارتیان - که از استپهای مشرق آمده بودند - قرار داشت . در مدت این چند قرن ، گویی عناصر مختلف و اصولی که عمیقاً باهم اختلاف داشتند ، در يك بوته ریخته شده ممزوج گردیدند . مغرب ، آثار قطعی در طبقه علیای فکر ایرانی به جا گذاشت و موجب پیدایش اشکال ایرانی - شرقی گردید ، و پارتیان در صدد امحای این آثار بر نیامدند . آثار مزبور از آغاز تاریخ مسیحی باشدتی متزاید جلوه گر شد . در این لحظه که مخصوصاً برای شکستن تمدن ایرانی با سجایای ملی مناسب بود ، تاج و تخت به دست ساسانیان افتاد ، و آن مرحله‌ای در درجه اول اهمیت در تاریخ ایران به شمار می‌رود . ایران

ساسانی، که ریشه‌های خود را در فرهنگ کهن ایرانی - شرقی فرو برده بود، در تعقیب پیشرفته‌های سیاسی و نظامی خود - در مغرب ضد رومیان و در مشرق ضد کوشانیان - باردیگر دروازه‌های خود را بر امواج جدید فرهنگهای نواحی مجاور باز کرد، و از آن جمله فرهنگ ایالات شرقی روم با فرهنگ ایرانی تازه نیرو گرفته پیوند یافت. عهد ساسانی را فقط از طریق همین اختلاط جدید باید شناخت.

تمدن ایرانی در عهد ساسانی، همچنانکه از منابع خارجی مستفید بود، خود بیش از ادوار سابق به اعمال نفوذ در اقوام دیگر ادامه داد. هنروی تا اقیانوس اطلس پرتو افکن شد، و به صورت جریان جدید ایرانی - بودایی^۱ به چین رسید. ادبانی که در سرزمین ایران برخاستند - و در اروپا و آفریقا با آنها مبارزه شد - در صحرای آسیای مرکزی نفوذ کردند. تشکیلات نظامی وی راه فرسیت^۲ قرون وسطی را آماده کرد، و تشکیلات اداری آن در دربار شارلمانی^۳ نفوذ نمود.

ایران ساسانی، همچون سپری عظیم، از فرهنگ قدیم آسیای غربی در مقابل حملات اقوام بدوی، که با جنبش شدید خود سرحدات شمالی وی را مورد تهاجم قرار میدادند، دفاع کرد. ملت ایرانی بر اثر این محاربه برای دفاع مواریث کهن تمدن شرقی، و منازعه با رومیان برای تسلط بر جاده‌ها و دریاها، بازارها و منابع اقتصادی، نیروی خود را به پایان رسانید. در میان ممالک مجاور ایران، بین این کشور و هند عهد کوپتا^۴ حسن تفاهم وجود داشت، و این امر برای دو فرهنگ که به سبب روابط صلح جویانه مشترکاً ترقی میکردند، بسیار سودمند بود. اگر این روابط به مغرب، به جهان یونانی - رومی، کشانیده میشد، ممکن بود که مردم آن حدود را با میانجی گری ایران، با هند، و حتی دورتر با چین، ارتباط دهد و شاید

۱ - Charlemagne (ت.ا.)

۲ - Chevalerie (Chivalry ت.ا.)

۳ - Irano-bouddhique

۴ - Gupta (ت.ا.)

آیندهٔ اوراسی^۱ به وضع بهتری تبدیل میشد.^۹

جهان متمدن در طریق زندگی اجتماعی، اقتصادی و دینی بیش از پیش نزدیک و بیش از پیش مشابه یکدیگر شدند. از شط سند تا مصر، از قسطنطنیه تا ایتالیا، اسپانیا و غالیا^۲، کاخهای مستحکم، کوشکهای استوار، منازل نیرومندان اشرافی مجلل و ظریف فتودال بنا شد که در آنها دوستان، خدمتکاران و جنگجویان اشراف مستقر بودند. دو کشور ایران و روم ضد اشرافیت جنگیدند، ولی به نتیجه نرسیدند. دو شاهنشاهی وارد دوره‌ای جدید از اقتصاد مدنی فتودال شدند. این اشرافیت محافظ سنن جهان کهن گردید و خود را حفظ کرد، اما باچه بهای گرانی!

میلیونها افراد بشر که وابسته به زمین، کارخانه، باغ یا شغلی میباشند، رنج میبرند و امیدی ندارند که هرگز از بدبختی خود نجات یابند. هیچ اثری از نفخهٔ آزادی نسبی که جهان یونانی در صدر انتشار آن بود، درین دوره باقی نمانده بود. علت علاقهٔ مردم به ادیان بزرگ مبتنی بر توحید در قرون اول تاریخ مسیحی، تعدیاتی بود که به توده‌های مردم در شاهنشاهی ساسانی و امپراتوری روم وارد می‌آمد. آنان در دورهٔ یونانیت آزاداند به کار می‌پرداختند و مزد می‌گرفتند، اما در این دوره به جای آن، بردگی سنگینی حکمفرما بود که ذوق کار کردن را در مردم میکشت. دیگر آنان در صدر کسب ثروت نبودند، بلکه میخواستند در خارج از حیطهٔ کار به تفکر و دعا و نماز بپردازند. زمین نمی‌تواند خیری به انسان برساند، و رنجهایی که بشر در این جهان متحمل میشود موجب آرامش روح در آخرت خواهد بود. مسیحیت، این دنیا را جهانی توأم با تحمل ظلم و جور و رنج کشیدن و یأس معرفی مینمود.

همهٔ این اوضاع، اقتصادی و اجتماعی، در سطح کرهٔ زمین باعث توسعهٔ

مسیحیت - که بدآرزوهای جامعه بدبخت بشری جواب مساعد میداد - میگردد. مغرب برای قبول آن آماده بود ، و سه قرن بعد هم مشرق برای قبول اسلام بدجای دین زرتشتی - که بدصورت مقرراتی بسیار سخت و دور از آلام بشری درآمده بود - آماده گردید .

مع هذا وضع ملك دارى این عهد فقط دارای جنبه‌های منفی نبود . اقوام جدید ژرمنیان ، صقلاییان^۱ ، ترکان و تازیان در طی قرنهای بعد ، وضعی از امور را دریافتند که بدانان اجازه داد در آینده آنرا تغییر دهند و بدصورت اقتصادی مدنی درآورند . دستگاه دوات ، تشکیلات روحانیت و املاک بزرگ در دست این اقوام افتاد ، و ایشان آنها را برای بنا کردن آینده فرهنگهای مسیحیت و اسلام به کار بردند . بدن وجه ، با وجود انحطاط ، نه تنها دنباله فرهنگ قدیم قطع نشد ، بلکه بعکس ادامه آن در تاریخ تأمین گردید .

فتوحات پر ولوله و مکرری که دو شاهنشاهی عظیم به تناوب بر یکدیگر بدست آوردند ، هر دورا ضعیف کرد و راه را برای اعراب باز نمود . شرق و غرب ، که دارای يك تقدیر بودند ، بر اثر فتح نیرویی جدید - که مبانی وجود ایشان را واژگون کرد - دچار سرنوشت مشابهی شدند . مشرق به دین اسلام درآمد ، مغرب به دین مسیح گروید ، و این نتیجه احترام ناپذیر اوضاع مشابهی بود که مردم این دو بخش جهان در آن میزیستند . بدین وجه ، شباهت سازمان - خواه سازمان معنوی و خواه سیاسی - همه اقوام متمدن قرون وسطی و ازمنه جدید ، در مغرب هندوچین ، ناشی از غلبه است که در تاریخ جهان آشکار شده ، و آن منازعه حزن آور و در عین حال پیروزمندانداست که دنیای محض کهن در دفاع از میراث خود بدان اقدام کرد .

بعضی عصری را که متعاقب سقوط شاهنشاهی ساسانی پدید آمد، عهد دلکش تجدّد ایرانی میدانند که تابع قانونی است مبتنی بر اینکه هر «تجدد راه را برای تمدنهای جدید باز میکند.» ضعف اخلاقی و سیاسی ایرانیان، که بر اثر دخول دموکراسی اسلام به وضعی بدتر در آمد، مانع آن نگردید که سنن آنان حفظ شود و پایدار بماند و در دربار خلفا تجلی کند. بالنتیجه، در زمان انحطاط خلفا، سنن مزبور موجب تجددی در فکر ایرانی در دوره سامانیان^۱ گردید.

ملتی که توانست تمدنهای عظیم دشت پهناور دوشط را بپذیرد و از آن خویش سازد، ملتی که پس از فتح مقدونیه تحت نفوذ نیرومند غربی قرار گرفت و تا حد زیاد در تمدن خارجی غوطه‌ور شد و مع هذا ایرانی باقی ماند، ملتی که در برابر همه مهاجمات بعدی: حملات عرب، ترك و مغول نه تنها توانست نیروی ادامه زندگی خویش را حفظ کند، بلکه همچنین توانست این عناصر خارجی را ایرانی سازد، این ملت در طی تاریخ متمادی خویش، نیروی حیاتی خارق العاده‌ای از خود نشان داده است. بیداری این ملت در زمان حاضر - که تاریخ آن از ربع قرن تجاوز نمی‌کند و به صورت تجدّد ملی شدیدی جاوه گر شده - به نظر میرسد مقام قدیم وی را در خانواده اقوام آسیای غربی بدوباز گرداند. ایران امروز، باردیگر از لحاظ ماده و صورت - که مقتبس از غرب است - تغییر شکل یافته است، اما از لحاظ روح به سنن خویش وفادار مانده، و به نظر میرسد مجدداً مرکز سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ملل این بخش از آسیا شناخته شود. موقع جغرافیایی، ثروتهای طبیعی فراوان و سکنه فعال آن که از سنن یکی از قدیمترین فرهنگهای جهان برخوردارند، در آینده، در مجمع ملل آسیایی، مقامی که شایسته گذشته وی باشد، برای او کسب خواهند کرد.

پایان

۱ - در متن فرانسوی باشتباه Sassanides چاپ شده و در ترجمه انگلیسی Samanides آمده که صحیح است (م).

فهرست منابع موضوعات کلی

- C. G. Cameron, *History of Early Iran*, Chicago, 1936 - *Histoire de l'Iran antique*, 1937.
- G. Childe, *L'Orient préhistorique*, Payot, Paris, 1953.
- A. Christensen, *Die Iranier*, Munich, 1933.
- G. Contenau, *Manuel d'archéologie orientale, des origines jusqu'à l'époque d'Alexandre*, 4 vol. Paris, 1927-1947.
- W. Geiger et E. Kuhn, *Grundriss der iranischen Philologie*, t. II, 1896-1904.
- R. Grousset, *Histoire de l'Asie*, t. I.
- A. Von Gutschmid, *Geschichte Irans und seine Nachbarlande*, 1889.
- W. Geiger, *Ostiranische Kultur im Altertum*, 1882.
- E. Herzfeld, *Archaeologische Mitteilungen aus Iran*, 9 volumes.
Archaeological History of Iran, 1935.
Iran in the Near East, 1941.
- F. M. Heichelheim, *Wirtschaftsgeschichte des Altertums*, 2 vol., 1938.
- J. Marquart, *Untersuchungen über die Geschichte von Iran*, 1896-1905.
- G. Maspero, *Histoire ancienne des peuples de l'Orient classique*, 1909.
- E. Meyer, *Geschichte des Altertums*, t. I, 1909.
- A. Moret, *Histoire de l'Orient*, 1929-1930.
- J. De Morgan, *Mission Scientifique en Perse*, vol. IV, 1895.
- G. Perrot et C. Chipiez, *Histoire de l'art dans l'antiquité*, 1882-1911, t. V.
- A. V. Pope (edit.), *A Survey of Persian Art*, 1938, t. I, et IV.
- J. V. Prasec, *Geschichte der Meder und Perser bis zur Makedonischen Eroberung*, 1906.
- G. Rawlinson, *Five great monarchies*, 1871-1876, vol. III.
- M. Rostovtzeff, *Social and economic life of the Hellenistic World*, 3 vol., 1941.
- P. M. Sykes, *A History of Persia*, 2 vol., 1915.
- C. Huart et L. Delaporte, *L'Iran antique: Elam et Perse et la civilisation Iranienne*, 1943.

حفاريا

- T. Arne, *The Smedish Archaeological Expedition to Iran. 1932-1933, 1935.*
 G. Contenau et R. Ghirshman, *Fouilles de Tépé-Giyan près de Nehavend, 1935. Mémoires de la Délégation en Perse, puis Mémoires de la Mission de Susiane, puis Mémoires de la Mission en Iran, sous la direction de Morgan, puis de Mecquenem et R. P. Scheil, puis de G. Contenau et R. Ghirshman; 1900-1954. 36 volumes.*
 R. Ghirshman, *Fouilles de Sialk près de Kashan, 2 vol. 1938-1939.*
 E. F. Schmidt, *Excavations at Tepe Hissar Damghan, 1937.*
 A. Stein, *An Archaeological Tour in Gedrosia, 1934.*
 „ *An Archaeological Tour in the Ancient Persia, 1936*
 „ *Archaeological Reconnaissances in North-Western India and South-Eastern Iran, 1937.*
 „ *Old Routes of Western Iran, 1940.*

ماقبل تاريخ، اشياء مفرغى لرستان، گنجینه سقر (زيريد)

- G. Contenau, *Le Trésor d'Astrabad et les fouilles de Tépé Hissar, Rev. Ass. XXXI, 1934.*
 R. Ghirshman, *Notes sur les peuples et l'art de l'Iran préhistorique, Rev. Arts Asiat. X, 1936.*
 R. Dussaud, *Ceinture en Bronze du Luristan avec scène de chasse, Syria, XV, 1934.*
 R. Ghirshman, *Le Trésor de Sakkez, les débuts de l'art mède et les bronzes du Luristan, Artibus Asiae, 1950.*
 R. Ferrer, *Six bronzes préhistoriques du Luristan, Bull. de la Ste. préhist. de France, t. XXXX, 1932.*
 C. T. Gadd, *Luristan Bronzes, Brit. Mus. Quarterly, t.V. 1930.*
 „ *More Luristan Bronzes, ibid. t. VI.*
 „ *Bronzes from North-Western Persia, ibid. t. VII. 1933.*
 „ *Three Luristan Bronzes, ibid. t. IX. 1934.*
 A. Godard, *Les Bronzes du Luristan, 1931.*
 F. Haugue, *Kaukasus - Luristan, 1935.*
 V. Minorsky, *The Luristan Bronzes, Apollo, XIII, 1931.*
 L. Speelers, *Nos Bronzes perses, Bull. Musées royaux d'art et d'arch., 1931.*

عهد دىخامنشى

- J. Bidez et F. Cumont, *Les Mages hellénisés, 1938.*
 E. Babelou, *Les Perses achéménides, Catalogue des monnaies. 1939.*

- E. Benveniste, *Les Mages dans l'Ancien Iran*.
- C. Clemen, *Die griechischen und lateinischen Nachrichten über die persische Religion*, 1920.
- O. Dalton, *The treasure of the Oxus*, 1921.
- R. Ghirshman, *Nurabad. Etude sur les temples du feu en Iran*. Syria, 1947.
- Masjid-i-Soleiman, Résidence des premiers princes achéménides*, Syria, 1950.
- Suse. Un village perse - achéménide*, Mémoires M. A. I., vol. XXXVI, 1954.
- M. Dieulafoy, *L'acropole de Suse*, 1890.
- L'art antique de la Perse*.
- G. Cardascia, *Les archives des Murasu, une famille d'hommes d'affaires babyloniens à l'époque perse (455-403)*, 1951.
- G. Cousin, *Kyros le Jeune en Asie Mineure*, 1905.
- C. Driver, *Aramaic documents of the fifth century B. C.* 1954.
- K. Erdmann, *Die iranische Feuerheiligtum*, 1941.
- E. Flandin et P. Coste, *Voyage en Perse pendant les années. 1840/41-1843/45*.
- G. J. Gadd, *The fall of Nineveh*, 1923.
- E. Herzfeld, *Am Tor von Asien*, 1920.
- Altpersische Inschriften*, 1938.
- P. J. Jung, *Dareios I. König der Perser*, 1944.
- F. Justi, *Iranisches Namenbuch*, 1895.
- R. G. Kent, *Old Persian Grammar, Texts, lexicon*, 2ème ed., 1953.
- L. W. King and R. C. Thompson, *The sculptures and inscriptions of Darius the Great on the rock of Behistun in Persia*, 1907.
- F. W. König, *Aelteste Geschichte der Meder und Perser*, 1934.
- Relief und Inschrift des Königs Dargios I. am Felsen von Bagistan*, 1938.
- Der falsche Bardia, Dareios der Grösse und die Lügenkönige*, 1938.
- A. Meillet, *Grammaire du vieux perse*.
- J. De Morgan, *Manuel de numismatique orientale*, 1923.
- H. S. Nyberg, *Die Religionen des alten Iran*, 1939.
- A. T. Olmstead, *The History of the Persian Empire*, 1948.
- E. Pillet, *Le palais de Darius à Suse*, 1914.
- G. Posener, *La première domination perse en Egypte*, 1936.
- Prasec, *Kyros der Grosse*, 1912.
- Dareios*, 1914.
- G. Radet, *La première incorporation de l'Egypte à l'empire perse*. Revue des Etudes anciennes, 1909.
- G. Rawlinson, *Five great monarchies*, t. III, 1871-1876.

- M. Rostovtzeff, *Iranians and Greeks in South Russia*, 1922.
 F. Sarre und E. Herzfeld, *Iranische Felsreliefs*, 1910.
 E. Schmidt, *Persepolis*, vol. I, 1953.
 F. Spiegel, *Iranische Altertumskunde*, 3 vol. 1871-1878.
 P. Weissbach, *Die Keilinschriften der Achämeniden*, 1911.
 S. Wikander, *Feuerpriester in Kleinasien und Iran*, 1946.
 G. Widengren, *Hochgottglaube im Alten Iran*, 1938.
 Sukumar Sen, *Old Persian Inscriptions of the Achæmenian Emperors*. Calcutta, 1941.
 E. Obst, *Der Feldzug des Xerxes*, 1913.
 S. Wikander, *Mithra en vieux perse*, *Orientalia Suecana*, 1952.

عهد پارتی

- F. Altheim, *Alexander und Asien*, 1953.
 E. Bickerman, *Institutions des Séleucides*, 1938.
 N. C. Debevoise, *A political history of Parthia*, 1938.
 B. Ghirshman, *Un bas-relief d'Artaban. V. avec inscription pehlevi - arsacide* Monum. Piot, 1950.
Quelques intailles du musée de Calcutta à légendes en tokharien, pehlevi arsacide et pehlevi sassanide, volume publié à la mémoire du prof. E. Herzfeld, 1952.
 Chapitre "Art parthe" dans "Homme et Art" Laorusse (sous presse).
 C. Hopkins, *Aspects of Parthian Art in the Light of Discoveries from Dura-Europos*, Beirut, III.
 M. T. Rostovtzeff, *Dura and Problem of Parthian Art*, 1936.
 H. Seyrig, *Antiquités syriennes*, Syria, 1936.
 W. Wroth, *Catalogue of the Coins of Parthia*, 1903.
 M. J. Saint-Martin, *Fragments d'une histoire des Arsacides*, 1950.
 V. Kahrstedt, *Artabanos III und seine Erben*, 1950.

عهد ساسانی

- F. Altheime, *Die Kriese der alten Welt*. 3 vol. 1943.
 „ *Literatur und Gesellschaft im ausgehenden Altertum*, 2 vol. 1948.
 „ *Aus Spätantike und Christentum*, 1951.
 „ *Asien und Rom*, 1952.
 „ *Niedergang der alten Welt*. 2 vol. 1952.
 „ *Ein asiatischer Staat*, 1st vol. 1954.
 H. W. Bailey, *Zoroastrian Problems in the Ninth-Century Books*, 1943.

- Ch. Bartholomae, *Zum sasanidischen Recht*, 1922.
- F. Burnouf, *Etudes sur la langue et les textes zends*, 1840 - 1850.
- A. Christensen, *L'Iran sous les Sassanides*, 1936, 2ème ed. 1944.
- Fr. Cumont, *Textes et Monuments figurés relatifs aux mystères de Mithra*, 2 vol. 1896/99.
- J. Darmesteter, *Le Zend-Avestâ*, 3 vol. 1893.
- G. Fluegel, *Mani, seine Lehre und seine Schriften*, 1862.
- R. Ghirshman, *Inscription du monument de Châpour I à Châpour*, *Revue des Arts Asiat.*, 1936.
- „ *Les fouilles de Châpour*, *ibid*, 1938.
- „ *Un plat sassanide en argent doré*, *Artibus Asiae*, 1942.
- „ *Les astodans, Etude sur les rites funéraires sous les Sassanides*, *ibid*, 1948.
- „ *A propos des bas-reliefs rupestres sassanides*, *ibid*, 1950.
- „ *Inscriptions Pehlvi des plats sassanides du Musée de l'Ermitage*, B. S. O. S., 1951.
- „ *Scènes de banquets sur l'argenterie sassanide*, *Art. Asiae*, 1953.
- „ *Chapitre „Art Sassanide” dans Homme et Art*, Larousse, 1956.
- „ *Une coupe sassanide à scène de chasse*, *Artib. Asia*, 1955.
- „ *Argenterie d'un seigneur sassanide*, *Ars Orientalis* 1955.
- „ *Bichâpour. Les mosaïques sassanides*, 1 vol. 1956.
- E. Herzfeld, *Zoroaster and his world*, 2 vol. 1947.
- „ *Paikuli*, 2 vol. 1924.
- G. Husing, *Der Mazochismus*, 1935.
- A. V. W. Jackson, *Zoroaster, the Prophet of Ancient Iran*, 1899.
- „ *On the date of Zoroaster*, *J. of Am. Or. Soc.*, 1896.
- „ *Studies in Manichaeism*, *ibid*, 1923.
- „ *Prof. Jackson Memorial Volume*, *Cama Orient. Inst.*, 1954.
- „ *Etudes sassanides (en russe)*, 1909.
- E. Kühnel Wachtonneth, *Die Ktesiphon. - Expedition*, 1931-32-33.
- B. Labourt, *Le christianisme dans l'empire perse*, 1904.
- B. Laufer, *Sino - Iranica*, 1919.
- G. Le Strange, *The Lands of the Eastern Caliphate*.
- Macoudi, *Les Prairies d'or*, Trad. C. Barbier de Meynard, 1865.
- J. Markwart - G. Messina, *A Catalogue of the Provincial Capitals of Eranshahr*, 1931.
- J. J. Modi, *The religious system of the Parsis*, 1908.
- „ *The funeral ceremonies of the Persees, their origin and explanation*, 1905.
- J. H. Moulton, *Early Zoroastrianism*, 1913.

- F. Paruck, *Sassanian Coins*. 1924.
- Jilvestre de Sacy, *Mémoires sur diverses antiquités de la Perse et sur les médailles des rois de la dynastie des Sassanides*, 1793.
- C. Salemann, *Manichäische Studien*. 1908.
- H. C. Puech, *Le Manichéisme, Son fondateur, sa doctrine*, 1949.
- R. Reitzenstein und H.H. Schaeder, *Studien zum antiken synkretismus Iran und Griechenland*, 1926.
- F. Spiegel, *Avesta, die heilige Schrift der Parsen, aus sein Grundtext übersetzt mit Rücksicht auf die Tradition*, 3 vol., 1852-1863.
- B. Spuler, *Iran in Früh-islamischer Zeit*. 1952.
- M. Sprengling, *Third Century Iran. Sapor and Kartir*, 1953.
- E. Benveniste et L. Renou, *Vrtra et Vithragna*. 1934.
- W. B. Henning, *Zoroaster, Politician or Witch-doctor?* 1951.
- S. H. Taqizadeh, *Old Iranian Calendars*. 1938.
- F. Wolff, *Avesta - Übersetzungen auf der Grunde von Chr. Bartholomae's Wörterbuch*, 1924.
- R. C. Zaehner, *Zarban. A Zoroastrian dilemma*, 1955.
- G. Widengren, *Xosrau Anosurnan, les Hephtalites et les peuples tures*. *Orientalia*, 1952.
- J. Smirnov, *Argenterie orientale*. 1909.
- J. Orbelli et K. Trever, *Le Métal Sassanide (en russe)*, 1935.

فہرست نامیا

آذربائیگان ۳۲۲، ۳۲۱
 آارات : رك . اورارتو ۶۸
 آرال ۲۸۶
 آرامی ۲۶۷، ۲۳۱، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۶۸، ۱۲۳
 ح ۳۲۳
 آرامیان ۱۸۱، ۹۴
 آریاییان ۶۹، ۱۱
 آریوبرزن ۲۴۴، ۲۲۷ ح
 آرمیدخت ۳۷۰
 آژیلاش ۲۳۵، ۲۲۳
 آسیا ۱۸۱، ۱۶۲، ۱۶۱، ح ۶۹، ۶۷، ۳۰، ۲۰
 ، ۲۲۰ ، ۲۱۹ ، ۲۱۵ ، ۲۱۳ ، ۲۰۲
 ، ۲۳۸ تا ۲۳۶ ، ۲۲۹ ، ۲۲۶ ، ۲۲۱
 ، ۲۶۷ ، ۲۵۷ ، ۲۵۴ ، ۲۴۹ ، ۲۴۶
 ، ۴۱۳ ، ۳۲۴ ، ۳۰۱ ، ۲۸۹ ، ۲۷۹
 ، ۴۱۸ ، ۴۱۹ ، ۴۳۰
 آسیانی ۲۹ ، ۴۹ ، ۵۰ ، ۵۳ ، ۵۴ ، ۶۹
 ، ۱۳۲ ، ۱۰۷ ، ۱۰۳ ، ۹۸ ، ۹۳ ، ۸۹
 ۱۷۳

آ

آب‌دیر ۱۲۸
 آپادانه ۴۲۰
 آپولو ۱۳۸ ح
 آپیس ۱۴۹ تا ۱۵۱
 آتر (آتش) ۱۷۲
 آتریاتن : رك . آذربایجان
 آفس ۱۶۵
 آتن ۲۴ دیباچه ، ۱۶۳ تا ۱۶۶ ، ۱۹۲ ، ۲۱۳
 تا ۲۴۴ ، ۲۲۷ ، ۲۲۴ ، ۲۲۱ ، ۲۱۸
 آتنا ۲۹۰ ، ۱۹۵
 آتند ۳۲۰
 آتورانهیت ۳۲۰
 آتورپات ۲۴۹
 آتورپاتکان : رك . آذربایجان
 آتیک ۱۵۶ ح ، ۲۱۵
 آثار الباقید بیرونی ۱۴۷ ح
 آذربایجان ۳ ، ۴ ، ۹۸ ، ۲۴۹ ، ۲۶۸ ، ۲۸۸ ، ۲۸۹
 ۳۰۲ ، ۲۹۹

ایران از آغاز تا اسلام	۴۳۸
آشور نصیر پال ۸۶	آسیانی ها ۱۱۹
آشوری ۸۵، ۸۴، ۸۱	آسیای سفیر ۱، ۶، ۴۵، ۴۹، ۵۰، ۵۹،
آشوریان ۱، ۸۶، ۸۲، ۶۹، ۵۵، ۸	۶۳، ۶۵، ۶۶، ۹۵، ۹۷ تا ۹۹،
آلبانی ۳۰۵	۱۰۳، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۳۵،
آلبانیان ۳۷۷، ۲۹۹	۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۵۴، ۱۵۹،
آلمان ۱۵	۱۶۰ ح، ۱۶۳، ۱۶۵، ۲۰۰ تا ۲۰۳،
آلیاتس ۸۴	۲۱۵، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۲، ۲۳۵،
آمد ۳۵۵	۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۵۶، ۲۵۸،
آمن ۲۴۲، ۱۴۸	۲۶۰، ۲۶۱، ۲۹۴، ۲۹۸، ۳۰۴،
آمودریا: رك . جیحون	۳۰۶، ۳۶۸، ۴۱۷، ۴۲۲، ۴۲۳،
آمیتیس ۱۱۷	آسیای علیا ۲۹۵
آمیرگی ۱۶۹ ح	آسیای غربی ۱۵ دیباچه، ۲۳ دیباچه، ۱،
آندره گدار ۲۴۵ ح	۲۹، ۳۰، ۴۵، ۴۹، ۵۱، ۵۲،
الف	۶۴، ۶۵، ۱۰۸، ۱۱۷، ۲۰۱،
ابن عبری: رك . ابوالفرج	۲۰۵، ۲۱۰، ۲۹۳، ۳۰۶، ۳۱۱،
ابوریحان بیرونی ۱۴۷ ح	۳۲۴، ۳۴۳، ۳۵۲، ۴۲۷، ۴۳۰،
ابوالفرج بن عبری ۱۲۷ ح	آسیای مرکزی ۱۵ دیباچه، ۱، ۵، ۳۹،
ابیردوش ۱۸۴	۸۳، ۱۴۰، ۲۵۸، ۲۹۳، ۳۲۳،
آبادانه ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۸۹	۳۳۷، ۳۶۶، ۳۸۲، ۴۰۵، ۴۲۳،
آبادنه تخت جمشید ۱۸۷	۴۲۵، ۴۲۷،
آبادنه داریوش ۱۹۴	آسیای مقدم ۱ ح، ۲۰۱ ح، ۳۵۲ ح
آبادنه شوش ۱۸۷	آسیای میانه ۴
آپامه ۲۵۴	آسیایی ۲۶۸، ۴۲۱، ۴۲۲،
آپامیه ۲۶۰	آشور ۳۷، ۵۰، ۵۷، ۵۸، ۶۱، ۶۸،
ایم نیات ۱۷۲	۷۰، ۸۰، ۸۲، ۸۵ تا ۹۹، ۱۰۶،
ایولونیوس ۱۶۶	۱۱۰، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۳ تا
اتراپاتن ۹۸	۱۲۸، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۶۹، ۱۸۳،
اتراپاتکان ۲۴۹	۱۸۴، ۱۹۱، ۲۴۲، ۲۸۹، ۳۲۵ تا
اتروریا ۶۸	۳۲۷
اتروسکها ۴۲۲	آشوریانی پال ۹۸، ۹۹، ۱۲۵، ۱۲۷،
اتروسکیان ۳۱، ۳۰	۱۸۳

اردوان سوم ۳۰۲ ، ۳۱۲ ، ۳۲۲	اتریش ۷۷ ح
ارژیستی ۹۲	اتیك ۱۵۶ ح ، ۲۱۴
ارس ۳۰۶ ، ۸۹	اتیلا ۴۰۴ تا ۴۰۶
ارشام ۱۳۲ ح	اثینه : رك ، آتن
ارنامه ۱۳۱ ، ۱۳۶ ، ۱۵۲	اخی ۲۲۶ ، ۴۱۱
ارشك ۲۵۹ ، ۲۸۶ ، ۲۸۸ ، ۳۲۰ ، ۳۴۳	اخلاق ایران باستان ۳۰ ح
ارلئان ۴۰۳	ادد نیراری اول ۵۶ ح
ارمنستان ۲۹ ، ۴۶ ، ۶۹ ، ۱۵۳ ، ۱۶۹ ،	ادوارد هریو ۱۵ دیباچه
۲۵۹ ، ۲۸۰ ، ۲۹۴ تا ۳۰۶ ، ۳۱۲ ،	ادوم : رك . فلسطين
۳۱۹ ، ۳۲۰ ، ۳۴۶ تا ۳۵۳ ،	اراك ۲۶۲
۳۵۵ تا ۳۵۹ ، ۳۶۶ تا ۳۸۷ ، ح	اربل ۱۵۸
۴۱۷	ارتبان : رك . اردوان اول
ارمنیان ۶۵	ارتريا ۱۶۵ ، ۱۶۶
ارمیا ۱۰۰ ، ۱۱۸	ارتمیس ۲۹۰ ، ۳۲۰
اروآندر ۲۲۷	ارد ۲۹۷ تا ۲۹۹
ارویا ۱ ، ۹ ، ۲۰ ، ۶۸ ، ۶۹ ح ، ۱۰۰ ،	ارداویرافنامه ۳۰ ح
۱۳۹ ، ۱۶۰ تا ۱۶۶ ، ۲۰۲ ، ۲۱۵ ،	اردبیل ۲۴۲
۲۱۹ ، ۲۲۰ ، ۲۲۵ ، ۲۲۹ ، ۲۳۹ ،	ارد دوم ۲۹۶
۲۴۷ ، ۲۷۷ ، ۲۷۹ ، ۲۹۲ ،	اردریکه ۱۶۶
۲۹۴ ، ۳۱۳ ، ۴۰۳ ، ۴۱۳ ، ۴۱۹ ،	اردشیر اول ۱۹۱ تا ۱۹۳ ، ۲۰۰ ، ۲۱۹ ،
۴۲۳ ، ۴۲۷	۲۲۰ ، ۳۱۷ ، ۳۲۰ ، ۳۳۴ ، ۳۲۵ ،
اروپای جنوبی ۶۷ ، ۲۰۵ ، ۲۷۹ ، ۴۰۸	۳۴۸ ، ۳۹۴ ، ۳۹۵ ، ۴۰۳
اروپای غربی ۶۷ ، ۷۹	اردشیر پایکان ۳۲۰ ح ، ۳۷۸
اروپای مرکزی ۴۰۴	اردشیر خوره ۳۲۰
ارویوس ۲۶۲ ، ۳۱۴	اردشیر دوم ۱۷۲ ، ۱۷۵ ، ۱۹۴ ، ۲۲۲ تا
اروس ۳۲۷	۲۲۷ ، ۳۱۹ ، ۳۶۵ ، ۳۷۸
اروگو ۱۲۸	اردشیر سوم ۱۹۳ ، ۱۹۴ ، ۲۱۱ ، ۲۲۷ ،
اریامنه ۱۲۵ ، ۱۲۶ ، ۱۳۰ تا ۱۳۲ ، ۱۳۶	۲۲۹ ، ۲۳۴
۱۵۲ ، ۱۸۱	اردوان اول ۲۸۸ ، ۳۲۵
اریاند ۱۵۳	اردوان پنجم ۳۲۰ ، ۳۳۲ ، ۳۴۷ ، ۳۹۴
	اردوان دوم ۲۹۲

ایران از آغاز تا اسلام	۴۴۰
<p>اسکندریه ۲۴۱، ۲۴۷، ۳۶۸ اسکوتاری ۳۶۷ اسکودره ۱۶۹ اسکیلاکس ۱۵۹، ۲۰۶ اسلاف ۱۳۰ اسلام ۱۹ دیباچه، ۲۰ دیباچه، ۲۲ دیباچه، ۲۴ دیباچه، ۱۵۵، ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۲۹، ۴۳۰ اسلاو ۴۱۳ اشک : رک . ارشک اشکانی ۱۹ دیباچه، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۷، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۲۲ تا ۳۲۴، ۳۳۸، ۳۴۲ تا ۳۴۵، ۳۴۸، ۳۶۷، ۳۷۵، ۴۲۶ اشکانیان ۴، ۳۰۶، ۳۱۱ تا ۳۱۳، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۳۳، ۳۴۲، ۳۴۵، ۴۱۵ اشکوزای ۹۷، ۱۱۰ اصطخر ۷ اصفهان ۴۵۰، ۷، ۸۸، ۲۸۸، ۳۳۰، ۳۴۷ اغسطس ۱۳۵، ۱۹۱، ۳۰۰ تا ۳۰۴، ۳۰۹، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۳ افرودیثا ۱۹۵ افریقا ۲۱۳، ۴۱۹، ۴۲۱، ۴۲۷ افریقای شمالی ۴۱۲، ۴۱۷ افسوس ۱۵۸ افغان ۷۷ افغانستان ۲۰ دیباچه، ۱۶۹، ح، ۲۵۶، ۳۱۰، ۴۱۸ افولون : رک . آیولو اقبال آشتیانی ۱ ح اقر بعل ۲۰۳</p>	<p>اریتی ۱۵۴، ۱۶۰ اژدها ۱۱۷ ح اژده ۵۱ اژیبی ۲۰۷ اسارهانن ۹۶، ۹۸، ۱۱۰ اسبارطه : رک . اسپارت اسپارت ۲۴ دیباچه، ۱۳۸، ۱۶۳، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۴۰ اسیانیا ۸۳، ۴۱۵، ۴۲۸ اسیرانس ۱۴۷ ح اسیت ۲۰۲ استب ۷۰ استیها ۱۱۳، ۲۸۶، ۲۸۷، ۳۱۱، ۳۱۵، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۵ استخر ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۳، ۳۲۰، ۳۷۰، ۳۷۸، ۳۸۱، ۳۸۹ ح استرابون ۵۵، ۱۶۷ استیاج : رک . استیاگس استیاگس ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۴ استها ۶۸ اسدآباد ۲۰ دیباچه اسکاندیناوی ۶۸ ح اسکندرکیر ۲۱ دیباچه، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۷۳، ۱۹۴، ۲۰۱، ۲۱۲، ۲۲۹، ۲۳۴ تا ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۶، ۲۸۲، ۳۰۵، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۲۲، ۳۳۶، ۳۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴</p>

اندر ۴۰۴
 اتران ۵۳
 انسان ۱۴۴، ۱۳۲، ۱۲۵
 انطاکیہ ۲۵۸، ۲۶۲، ۲۸۷، ۳۵۰، ۳۵۸
 ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۹۳
 انقرہ (انکارا) ۳۶۸
 انگلستان ۲۳ دیباچہ، ۱۵، ۶۷
 انوبانی نی ۴۱
 انوشیروان: رک. خسرو اول
 انتیوخوس اول ۲۵۶، ۲۶۴
 انتیوخوس دوم ۲۵۶، ۲۶۴
 انتیوخوس چہارم ۲۶۰، ۲۶۵، ۲۷۵،
 ۲۹۰، ۳۳۱
 انتیوخوس سوم ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۵۹،
 ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۸،
 ۲۹۰، ۳۱۲، ۳۲۰
 انتیوخوس ہفتم ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۷،
 ۳۱۲
 اوتیدموس ۲۵۹
 اور ۳۵، ۴۵، ۴۶، ۴۹
 اورارتو ۶۸، ۶۹، ۸۴ تا ۹۹، ۱۱۷ تا
 ۱۱۹، ۱۲۹، ۱۳۷، ۱۵۱
 اورارتی ۹۱
 اورارتیان ۹۱، ۲۰۰
 اوراسی ۴۹، ۶۹، ۷۰، ۱۱۳، ۳۳۴،
 ۴۲۱، ۴۲۵، ۴۲۸
 اورال ۱۶۱
 اورامان ۲۶۸
 اورپوس ۲۶۲
 اورشلیم ۹۴ ح
 اورمید ۳، ۷۶، ۸۷، ۸۸، ۹۱، ۹۲،

اقریطسیان ۳۰
 اقیانوس طلسی ۳۳۵، ۴۰۳، ۴۲۷
 اقیانوس ہند ۱۵، ۱۳۶، ۱۶۸
 اعراب ۳۱۳، ۳۶۳
 اکتوبوس ۳۰۰
 اکد ۴۰، ۴۴ ح
 اکدی ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۵۴، ۲۰۰
 اکدیان ۲۱ دیباچہ
 اکروپلیس ۱۸۳، ۲۱۴
 اکسایا: رک. ہمدان
 اگادہ ۳۹، ۴۴
 اگوستین قدیس ۴۱۷
 اگیلبرتا ۴۰۳
 اگینا ۱۶۴
 البرز ۳، ۴، ۷، ۶۲
 الرہا ۳۵۰، ۳۶۷
 التشر ۱۰۰
 الفاتتین ۱۴۹
 المستند ۱۴۴ ح، ۱۵۰ ح
 المفیہ ۲۰۸
 الیگارشی ۴۲۲
 الیمایی ۲۸۸ تا ۲۹۰، ۳۰۰، ۳۱۲،
 ۳۲۰، ۳۳۰، ۳۳۱
 امارنا ۵۶
 ماسیس ۱۴۷، ۱۴۸
 امثال وحکم دہخدا ۳۹ ح
 امریکا ۱۰۰، ۲۷۷ ح
 اناطونی ۴۴ ح
 اناہنہ: رک. ناہید
 انتونوس ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۴۳
 انتونیوس متقی ۳۰۶

١٦٧ ، ١٧٢ ، ١٧٣ ، ١٧٩ ، ١٨١ ،
 ١٩٣ ، ٢٠١ تا ٢٠٦ ، ٢١٠ تا ٢١٦ ،
 ٢٢٠ تا ٢٢٤ ، ٢٢٧ تا ٢٤٧ ، ٢٥٠ ،
 ٢٥٨ تا ٢٧١ ، ٢٧٦ تا ٢٩٩ ، ٣٠٢ ،
 ٣٠٤ تا ٣١١ ، ٣١٥ تا ٣٣١ ، ٣٣٤ تا
 ٣٥٠ ، ٣٥٤ تا ٣٧١ ، ٣٧٣ ، ٣٧٧ تا
 ٣٨٦ ، ٣٨٧ ، ٣٩٤ ، ٣٩٨ ، ٤٠٢ تا
 ٤١٠ ، ٤١٢ تا ٤٢٨ ، ٤٣٠
 ایران باستان ١٩ دیباچه ، ١٠٨ ح ، ١١٧ ح ،
 ١٢٤ ح ، ١٣٢ ح ، ٢٣٩ ح ، ٢٤٠ ح ،
 ٢٤٢ ح ، ٢٤٤ ح تا ٢٤٧ ح ، ٢٩٣ ح ،
 ٣٧٤ ح ، ٣٨٦ ح
 ایران باستانی ١٩ دیباچه
 ایران جاویدان ١٢٧ ح
 ایران در زمان ساسانیان ١٩ دیباچه ، ٣١ ح ،
 ٣٥٩ ح ، ٣٦٧ ح ، ٣٨٠ ح
 ایرانیان ٣٠ ، ٣٩
 ایرانیست ٢٤
 ایسوس ٢٥٣
 ایسقراطیس ٢٢٨
 ایسوس ٢٤٠
 ایسین ٤٥ ، ٥٣
 ایشواینی ٩١ ، ٩٢
 ایشوویگو ١٣٢ ح
 ایلیریان ٦٥
 ایلمنوا ١٤٤ ح
 ایندره ٥١
 اینشوشی ناک ٥٣
 ایوان کرخه ٣٩٢
 ابونی ١٩٤ ، ٢١٦ ، ٢٧٥
 ایونیان ١٦٢ ، ١٦٣ ، ١٦٥ ، ١٨٤ ،

٩٧ تا ٩٩ ، ١٠٨ ، ١١٠ ، ١٢٩
 اوروک ٥٣ ، ٣١٧
 اورینیدس ٢١٩ ، ٢٩٧
 اوریمین ٢١٥
 اوستا ١٧٢ ح ، ٣٠٣ ، ٣٢٣ ، ٣٧٤ ح ،
 ٣٨٣ ح ، ٤٠٦
 اولیس ١٩٣ ح
 اولئوس (شوش) ٣١٣ ، ٣١٧
 اوم مان مینانو ١٢٤ ح
 اومیروس ٨١
 اوتتاش گال ٥٦ ، ١٢٨
 اوتتاش هوبان ٥٦
 اوتتاشی : رک . جغازنبیل
 اهواز ٣٤٧
 اهورامزدا ١٧٨ ، ١٧٩ ، ١٨٤ ، ٣١٩ ،
 ٣٧٨ ، ٣٨٣ ، ٣٩٥ ، ٤٠٣ ، ٤٠٤
 ایریریان ٣٠ ، ٨٩ ، ٢٩٩
 ایتالیا ٢٠ ، ٧٨ ، ٧٩ ، ٢٩٧ ، ٣٠٣ ،
 ٣٠٦ ، ٣٣٧ ، ٤١٢ ، ٤٢٨
 ایتالیان ٦٧
 ایخ توویکو ١١٧ ح
 ایدیده : رک . آب دیر
 ایران ١٥ دیباچه ، ١٧ دیباچه ، ١٩ تا ٢٤
 دیباچه ، ١ ، ٣ تا ١٠ ، ١٦ تا ٢٠ ،
 ٢٥ تا ٣٨ ، ٤٠ ، ٤١ ، ٤٣ تا ٤٦ ،
 ٤٩ ، ٥٣ ، ٥٥ ، ٥٧ تا ٦٤ ، ٦٦ ،
 ٦٧ ، ٧٠ ، ٧٥ ، ٧٧ ، ٧٩ ، ٨٠ ،
 ٨٢ تا ٨٤ ، ٨٧ تا ٩١ ، ٩٧ تا ٩٩ ،
 ١٠٦ ، ١١٦ ، ١١٩ ، ١٢٦ ، ١٢٩ ،
 ١٣٠ ، ١٣٣ ، ١٣٥ تا ١٣٧ ، ١٤٠ ،
 ١٤٢ ، ١٤٧ ، ١٤٩ ، ١٥٠ ، ١٥٧ تا

بالتیک ۱۶	۲۲۴، ۲۱۵، ۲۰۲، ۱۸۵
بالک ۴۴	ایونی مقدم ۹۰
بالکان ۴۹، ۶۵، ۱۶۰، ۲۵۱	ایونید ۹۸، ۱۳۹، ۱۶۳، ۱۶۹، ح ۱۸۵،
بحراحمر ۱۵۹، ۲۷۸، ۳۰۹	۲۹۸، ۲۲۴، ۲۱۸
بحراسود ۴۹، ۹۸، ۱۳۹، ۱۶۰، ۱۶۱،	ب
۲۰۳، ۲۳۱، ۲۵۲، ۳۰۴، ۳۰۸،	بابل ۳، ۳۹ تا ۵۱، ۵۵، ۵۶، ۵۴،
۴۰۹، ۴۱۰، ۴۲۵	۵۶ تا ۵۸، ۶۱، ۶۳، ۶۴، ۶۸،
بحرخزر ۱، ۳، ۴، ۶، ۵۰، ۵۵، ۲۵۲،	۹۴، ۱۱۶ تا ۱۱۸، ۱۲۴، ۱۲۵،
۲۷۸، ۲۸۶ تا ۲۸۸، ۳۰۸، ۳۶۵،	۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۴۰،
بحرالروم ۲۹، ۶۰، ۹۳، ۱۱۸، ۱۳۷،	۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۲،
۱۴۸، ۱۵۹، ۲۰۶، ۲۹۸، ۳۰۵،	۱۵۳، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۸، ۱۷۰،
۳۰۷، ۳۰۹، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۲،	۱۷۷، ۱۸۲ تا ۱۸۴، ۲۰۵ تا ۲۰۷،
۴۰۷، ۴۱۳، ۴۲۳	۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۷ تا ۲۲۰،
بخارا ۳۶۳	۲۲۲، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۴۳، ۲۴۹،
بخت نصر ۵۸، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۵۳،	۲۵۴، ۲۶۰ تا ۲۶۲، ۲۸۹، ۲۹۲،
بخت نصر سوم ۱۵۲	۳۰۵، ۳۰۶، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۳۸،
بختیاری ۲۰ دیباچه، ۸۹، ۱۳۰، ۲۷۵،	۳۸۲، ۳۸۹، ۴۰۸، ۴۱۰
بدخشان ۲۰۴	باب‌الیون: رک. بابلیون
بربرها ۷۰، ۲۲۹	بابل جنوبی ۲۸۸
برتانی ۸۳، ۲۷۹، ۴۱۰	بابلیان ۲۱ دیباچه، ۸۲، ۱۳۱
بردشاند ۱۳۰	بابلیون (قاهره قدیم) ۳۶۸
بردیا ۱۴۷، ۱۵۳	باخوس ۲۶۲ ح
برزویه ۴۰۷، ۴۱۴	بارتلمی ۳۰ ح
برسم ۱۲۲، ۲۷۲	بارتولمه ۱۷۲ ح
برقه ۱۴۸	بارونهای فرانسوی ۲۳۷
بروتوس ۲۹۸	باسکان ۳۰
بروجرد ۲۶۲	باکا ۲۹۷
برهان قاطع ۵۱ ح، ۱۲۷ ح، ۲۷۰ ح	باکتریا: رک. بلخ
۲۷۹ ح، ۲۸۷ ح، ۳۴۶ ح	باکوس ۲۹۷ ح
بریتانیا ۳۵۰ ح	باکوم ۲۸ ح
بریتانیای شمالی ۶۸ ح	بالت ۶۸

۳۵۵ ، ۳۶۰ ، ۳۶۳ ، ۳۶۵ تا ۳۶۹ ،	نرید ۴۱۷
۴۰۴ تا ۴۰۶	بسر ۳۶۷ ، ۳۰۴ ، ۶۵ ، ۴۹
بوشهر ۳۹ ، ۲۶۲	بسوس ۲۴۶
بهجهان ۱۵۸	بشاپور ۱۵۸
بهرام اول ۳۵۲ ، ۳۵۸ ، ۳۸۷ ح ، ۳۹۵	بطالید ۳۷۴ ، ۲۵۴
بهرام پنجم ۳۵۷ ، ۳۵۸	بطلمیوس ۲۳۱
بهرام چوبین ۳۶۶ ، ۳۶۷	بعل ۱۴۱ ، ۲۴۳
بهرام چهارم ۳۵۶	بعل مردوک ۲۱۹
بهرام دوم ۳۵۲ تا ۳۵۴ ، ۳۸۱ ، ۳۸۶	بغداد ۳۸۶
بهرام سوم ۳۵۳ ، ۳۸۷ ح	بقراط ۴۰۶
بهرام گور ۴۲۰	بکنی: رک . بیکنی
بیاس : رک . هیفاسیس	بگرام ۲۰ دیباچه ، ۱۵۳
بیت دیاکو ۹۶	بلاش ۳۶۱
بیت المقدس ۱۴۱ ، ۲۱۹ ، ۲۲۰ ، ۲۹۸ ،	بلخ ۲۹ ، ۵۲ ، ۶۷ ، ۱۴۰ ، ۱۵۲ ، ۱۶۹ ،
۲۹۹ ، ۳۲۳ ، ۳۶۷	۱۸۴ ، ۲۱۷ ، ۲۳۲ ، ۲۴۶ ، ۲۵۱ ،
بیتینید ۲۲۶	۲۵۶ تا ۲۵۸ ، ۲۶۲ ، ۲۶۸ ، ۲۷۷ ،
بیزانی : رک . بوزنطه	۲۸۰ ، ۲۸۵ تا ۲۸۸
بیستون ۹۶ ، ۱۴۷ ح ، ۱۵۸ ، ۱۶۷ .	باخیان ۱۵ دیباچه ، ۲۵۹ ، ۲۹۰
۱۶۸ ، ۱۷۸ ، ۳۳۲ ، ۳۹۴	باخیه ۳۲۰
بیشاپور ۳۵۱ ، ۳۷۹ ، ۳۸۵ ، ۳۹۰ تا	بلوچ ۲۶۸
۳۹۲ ، ۳۹۵ ، ۳۹۸ ، ۳۹۹	بلوچستان ۵ ، ۲۹
بیشاور ۳۸۶ ، ۳۸۷	بلیناس : رک . اپولونیوس
بیک ۴۰۴	بندرعباس ۵ ، ۲۴۸
بیکنی ۸۷ ، ۹۳	بنطیقس ۲۹۴ ، ۲۹۵ ، ۳۲۰
بین النهرین ۲ ، ۵ ، ۶ ، ۸ ، ۲۵ تا ۲۷ ،	بنگی ، سفک ۲۳ دیباچه
۳۰ تا ۳۵ ، ۳۸ ، ۳۹ ، ۴۴ ، ۴۵ ،	بنی اسرائیل ۹۴ ، ۲۰۷ ، ۳۸۱
۴۸ ، ۵۰ ، ۵۴ ، ۶۳ ، ۶۸ ، ۸۲ ،	بودا ۳۸۰ .
۹۰ ، ۹۴ ح ، ۱۱۹ ، ۱۳۵ ، ۲۰۰ .	بورآس ۵۵
۲۰۳ ، ۲۰۷ ، ۲۵۲ ، ۲۶۰ ، ۲۹۱ ،	بوران ۳۷۰
۲۲۹ ، ۳۰۵ تا ۳۰۷ ، ۳۲۳ تا ۳۲۵ ،	بوریاش : رک . بورآس
۳۳۸ ، ۳۵۰ ، ۳۶۰ ، ۳۶۲ ، ۳۶۶ ،	بوزنطه (بیزانی) ۱۶۱ ، ۱۶۴ ، ۳۳۰ ،

پارسه ۷ ح ، ۱۲۵ ، ۱۲۶ ح ، ۱۳۱	۳۷۰ ، ۳۸۲ ، ۴۲۱
پارسه گد : رك . پاسارگاد	بین النهرین شمالی ۳۷ ، ۸۹ ، ۳۵۳
پارسه گرد : رك . پاسارگاد	
پارسیان ۱۵ دیباچه ، ۲۱ دیباچه ، ۸۹	پ
پارشمن ۲۶۸	پاپك ۳۴۷ ، ۳۷۹
پارمنین ۲۴۰	پاپیروس ۱۶۸ ، ۱۸۱
پاریس ۲۰ دیباچه ، ۳۰ ح ، ۴۰۰ ، ۴۰۱ ، ۴۰۳	پاراتا کین ۲۴۹
پاسارگاد ۷ ، ۹۰ ، ۱۳۰ ، ۱۳۲ ، ۱۴۲ ، ۱۴۴ تا ۱۴۶ ، ۱۷۳ ، ۱۷۵ ، ۱۸۶ ، ۱۸۷ ، ۲۲۲ ، ۲۳۴ ، ۲۴۸ ، ۲۷۲ ، ۳۱۹	پارت ۱۴۰ ، ۱۵۳ ، ۱۶۹ ، ۱۷۹ ، ۲۵۶
پاکر ۲۹۸ ، ۲۹۹ ، ۳۰۶ ، ۳۲۳ ، ۳۴۳	تا ۲۵۸ ، ۲۶۲ ، ۲۶۸ ، ۲۷۷ ، ۲۸۵
پامفیلیه ۲۲۶	تا ۳۲۳ ، ۳۲۸ تا ۳۳۳ ، ۳۴۷ ، ۳۴۸ ، ۳۷۱ ، ۳۷۲ ، ۳۸۶ ، ۳۹۵ ، ۳۹۷ ، ۴۲۵
پامیر ۲۶ ، ۳۰۹ ، ۳۳۸	پارتاتوا ۹۸ ، ۹۹ ، ۱۰۹ ، ۱۱۰
پان هلنیسم ۲۷۳	پارتیان ۲۱ دیباچه ، ۲۵۵ ، ۲۵۸ تا ۲۶۰ ، ۲۶۲ ، ۲۶۸ ، ۲۷۰ ، ۲۷۵ ، ۲۷۷ ، ۲۸۳ تا ۲۸۱ ، ۳۰۱ تا ۳۰۵ ، ۳۲۰ تا ۳۲۴ ، ۳۲۷ تا ۳۳۴ ، ۳۳۶ ، ۳۳۹ ، ۳۴۲ ، ۳۴۴ تا ۳۷۵ ، ۳۷۷ تا ۳۸۶ ، ۴۱۵ ، ۴۲۵ ، ۴۲۶
پایکولی ۳۸۷	پارته ۱۰۴
پترا ۳۳۹	پارس ۱۵ دیباچه ، ۱۶ دیباچه ، ۲۱
پننه ۲۳۱	دیباچه ، ۴ ، ۸۷ ، ۱۱۸ ، ۱۲۶ ح ، ۱۳۱ ، ۱۳۳ ، ۱۳۵ ، ۱۵۰ ، ۱۵۲ ، ۱۵۳ ، ۱۵۵ ، ۱۵۸ ، ۱۶۹ ، ۱۷۱ ، ۱۸۷ ، ۲۰۲ ، ۲۰۳ ، ۲۲۰ ، ۲۳۶ ، ۲۴۴ ، ۲۵۶ ، ۲۵۹ ، ۲۶۲ ، ۲۷۰ ، ۲۸۸ تا ۲۹۰ ، ۳۱۱ تا ۳۱۳ ، ۳۱۹ ، ۳۴۵ ، ۳۴۷
پرتوتیس ۹۸	پارسوا ۸۷ ، ۹۲ ، ۹۳ ، ۹۵
پرثوه ۸۸ ، ۲۸۷	پارسواش ۸۹
پرنی ۲۸۶ ، ۲۸۸ ، ۳۱۱	پارسوماش (مسجد سلیمان) ۸۹ ، ۹۹ ، ۱۲۴ تا ۱۲۶ ، ۱۲۸ ، ۱۳۲
پرسکینس ۲۵۰	
پرسید ۱۳۲	
پروشات ۲۲۲	
پرویز ۳۶۸	
پریا پاتیوس ۲۸۸	
پرینکلس ۲۱۸	
پرینتوس ۲۲۹	
یشکوه ۵	
پارته ۲۱۵	

تاریخ ایران باستان ۹۶ ح
تاریخ تمدن ایران ساسانی ۱۹ دیباچه
تاریخ شاهنشاهی پارس ۱۴۴ ح ، ۱۵۰ ح
تاسیتوس ۳۱۸ ، ۳۱۹ ، ۳۲۱
تاشکند ۳۴۹
تاماریتو ۱۲۷
تبریز ۸۸
تبس ۲۲۵ ، ۲۳۸ ، ۲۵۶ ح
تجن ۲۸۶
تخت جمشید ۲۱ دیباچه ، ۷ ، ۲۸ ، ۹۰ ،
۱۱۵ ، ۱۳۰ ، ۱۳۱ ، ۱۳۴ ، ۱۵۶ ،
۱۵۵ ، ۱۵۸ ، ۱۶۸ ، ۱۷۵ ، ۱۷۸ ،
۱۸۲ ، ۱۸۳ ، ۱۸۷ تا ۲۰۱ ، ۲۰۵ ،
۲۰۶ ، ۲۰۹ ، ۲۱۰ ، ۲۱۶ ، ۲۱۷ ،
۲۳۱ ، ۲۳۲ ، ۲۵۴ تا ۲۷۰ ، ۲۷۰ ،
۲۷۲ ، ۲۷۴ ، ۳۳۱ ، ۳۹۱ ، ۳۹۷ ،
۴۲۰ ، ۴۲۲
تخت سلیمان ۳۲۱
تدمر ۳۰۱ ، ۳۳۹ ، ۳۵۰
تراکو ۶۵ ، ۶۷
تراکیه ۱۶۲ ، ۱۶۸ ، ۲۲۸ ، ۲۶۳ ، ۲۱۷
قرر ۹۸ ح
تررها ۹۸
ترك ۴۳۰
ترکان ۳۶۵ ، ۳۶۶
ترکستان ۲۹۲ ، ۴۱۰ ، ۴۱۷
ترکستان چین ۱۵ دیباچه ، ۳۰۹ ، ۳۳۸ ،
۳۵۴ ، ۴۰۶ ، ۴۲۵
ترکستان روس ۲۹ ، ۳۳ ، ۳۹۸ ، ۴۲۵
ترموپیل ۲۱۴
تروا ۲۳۸

پلوپونز ۲۲۱ ، ۲۱۴ ح ، ۲۲۸ ح
پلوزیوم ۱۴۸
پلیکان ۲۳ دیباچه
پلیکراتس ۱۴۷
پلیناس ۱۶۶
پمپتوس ۲۵۹ ، ۳۱۲ ، ۳۲۰ ، ۳۳۶
پنت ۲۰۳
پنتوس : رك . بنطیقس
پنجاب ۶۶ ، ۲۹۳
پندیشیر ۵۲
پنگوین ۲۳ دیباچه
پنلوپ ۱۹۳
پورداد : ابراهیم ۹۳ ح ، ۱۱۷ ح ، ۱۷۲ ح ،
۳۸۳ ح
پوزور - اینشوشی ناك ۵۰ ، ۵۵
پوزیدن ۲۷۶
پهلو ۲۸۷ ح
پهلوی ۱۸۲ ، ۲۶۸ ، ۳۰۳ ، ۳۸۷ ،
۴۰۸ ، ۴۰۲
پیرنیا ۱۹ دیباچه ، ۹۶ ح ، ۱۰۸ ح ،
۱۷۷ ح ، ۱۲۴ ح ، ۲۳۹ ح ، ۲۵۰ ح ،
۲۴۲ ح ، ۲۴۴ ح تا ۲۴۶ ح ، ۲۸۳ ح ،
۲۹۳ ح
پیروز ۳۵۹ ، ۳۶۰ ، ۳۶۱
پیسیدیه ۲۲۶
پیشاور ۱۵۹ ، ۱۶۹ ح ، ۱۸۴ ح ، ۳۰۹
ت
تائوتیه ۱۰۷ ، ۱۱۰
تاخس ۲۲۶
تارلونی ۴۱
تارتتوم ۱۶۱

فهرست نامها	۴۴۷
تريوم وير ۲۹۶	ج .
تساليا ۲۱۳	جاده هزارساله ۲۶۲
تساليه ۲۲۸	جبال لرستان ۵۴
تفليس ۳۶۷	جبال طارق (هرکولس) ۲۰۶
تقي زاده ۱۷ ديباچه ، ۳۵۲ ح	جبل لبنان ۱۸۴
تکسيلا ۳۲۷ ، ۳۹۰	جليل ۹۴ ح
تل باکون ۲۸	جمدت نصر ۳۲
تل برك ۴۴ ح	جمشيد ۳۱ ح
تلماك ۱۹۳ ح	جوويانوس ۳۵۸
تلر ۲۰ ديباچه	جيحون (آمودريا) ۳۳ ، ۵۲ ، ۱۳۷ ،
تنگ پنده ۱۰	، ۳۰۷ ، ۲۹۳ ، ۲۷۸ ، ۲۵۶ ، ۱۴۰
تنگ سروك ۳۳۲	، ۳۰۸ ، ۳۴۹ ، ۳۶۵ ، ۴۲۳
تورات ۹۷ ، ۱۱۰ ، ۱۳۱	چ
توروس ۲۵۸	چغازنبيل ۱۲۸
تهران ۱۸ ديباچه ، ۱۹ ديباچه ۲۴ ديباچه ،	چندراگوپتا ۲۵۴
، ۷ ، ۱۲ ، ۴۰ ، ۵۵ ، ۶۲ ، ۷۶ ،	چيش پيش ۱۲۵ ، ۱۲۸ ، ۱۳۰ ، ۱۵۱ ،
، ۸۷ ، ۹۳ ح ، ۱۲۰ ، ۱۲۲ ح ، ۱۵۳ ،	۱۸۱
، ۱۷۲ ، ۱۷۵ ح ، ۲۶۲ ، ۳۳۱	چين ۱۵ ديباچه ، ۱۶ ديباچه ، ۲۰ ، ۸۳ ،
تيتان ۲۳۱	۸۶ ، ۱۰۷ ، ۲۵۷ ، ۲۷۸ ، ۲۹۲ تا
تير ۲۴۱	، ۲۹۴ ، ۳۰۸ ، ۳۳۴ ، ۳۳۷ ، ۳۳۸ ،
تيرداد ۲۸۶ تا ۲۸۸ ، ۳۰۲ ، ۳۱۸ تا	، ۳۴۰ ، ۳۴۱ ح ، ۳۵۴ ، ۴۰۲ ، ۴۰۹ ،
۳۴۳ ، ۳۲۰	۴۱۵ ، ۴۱۷ ، ۴۱۸ ، ۴۲۷
تيسافرن ۲۲۱	ح
تيسفون ۲۸۸ ، ۲۸۹ ، ۳۰۴ تا ۳۰۶ ،	حامورابي ۵۳ ، ۵۴
، ۳۲۴ ، ۳۲۶ ، ۳۴۵ ، ۳۵۵ ، ۳۶۵ ،	جبايه ۲۵۲
، ۳۶۹ ، ۳۷۰ ، ۳۸۷ ، ۳۸۹ ح ، ۳۹۲ ،	حبشه ۱۴۸ ، ۱۴۹ ، ۱۶۹ ح ، ۱۸۴ ، ۲۲۸ ،
۴۰۶	۳۶۸
تيگران ۲۹۴ ، ۲۹۵	حران ۱۱۲ ، ۱۱۸ ، ۱۳۳ ، ۱۳۸ ، ۱۵۸ ،
تيگلات پيلرسوم ۹۲ ، ۹۳	۳۴۸
ث	حصار ۴۹ ، ۵۲ ، ۵۸ ، ۶۱
تندگوش ۱۶۹	حکمت اشراق وفرهنگ ايران باستان ۵۱ ح ،

خورزاد ۳۶۳	ح ۱۷۲
خوروین ۶۲	حلب ۶۶
خوزستان ۵ ، ۱۶۶ ، ۲۸۸ ح ، ۳۰۰ ح ،	حلوان ۵۶ ، ۱۵۸
۳۱۲ ح ، ۳۲۰ ح ، ۳۳۱ ح ، ۳۵۰ ،	حلوله ۱۲۴
۴۰۲ ، ۴۱۴	حماة ۶۶ ، ۹۵ ، ۱۸۱
خیوس ۱۶۴	حمورابی ۱۶۸
خیون ۸۶	حیره ۳۵۷ ، ۳۷۰
د	خ
داتیس ۱۶۵	خاور نزدیک ۲۳ دیباچه ، ۱۸۱
دارابگرد ۳۲۴ ، ۳۲۵ ، ۳۴۷	ختیان ۲۹ ، ۵۰ تا ۵۲ ، ۸۳
دارداتل ۲۱۳ ح	خراسان ۴ ، ۸۸ ، ۲۰۴
دارمستتر ۳۰ ح	خرسن ۲۸۸ ، ۲۸۹ ، ۲۹۲ ، ۳۱۲
داریوش ۱۷ دیباچه ، ۹۶ ، ۱۱۶ ، ۱۳۰ ،	خرسوسن ۱۶۱
۱۳۴ ، ۱۳۵ ، ۱۴۰ ، ۱۴۲ ، ۱۴۶ ،	خرشتی ۲۳۱
۱۵۰ تا ۱۷۵ ، ۱۷۹ ، ۱۸۱ تا ۱۸۴ ،	خرم آباد ۱۰۰
۱۸۷ ، ۱۸۹ ، ۱۹۱ ، ۱۹۲ ، ۱۹۷ ،	خزر ۵۵ ، ۸۸ ، ۱۳۶ ، ۳۰۹ ، ۳۱۱ ،
۱۹۹ تا ۲۰۲ ، ۲۰۶ ، ۲۱۰ تا ۲۱۳ ،	۳۲۱
۲۱۶ ، ۲۱۹ ، ۲۲۰ ، ۲۲۳ ، ۲۲۴ ،	خسرو (اوشیروان) ۳۰۴ ، ۳۰۵ ، ۳۴۸ ،
۲۲۸ ، ۲۳۱ ، ۲۳۹ تا ۲۵۰ ، ۲۶۴ ،	۳۱۳ تا ۳۷۰ ، ۳۷۲ ، ۳۷۶ ، ۳۷۷ ،
۲۸۷ ، ۲۹۴ ، ۳۲۶ ، ۴۲۴	۴۰۶ ، ۴۱۲ ، ۴۱۴
داریوش دوم ۲۲۱ ، ۲۲۲	خسرو دوم ۳۶۸ ، ۳۶۹
داریوش سوم کدمان ۲۱ دیباچه ، ۲۱۱ ،	خشیارشا ۱۹۱ تا ۱۹۴ ، ۲۰۰ ، ۲۰۱ ،
۲۳۴ ، ۲۳۵ ، ۳۵۳	۲۱۱ تا ۲۱۷ ، ۲۲۴ ، ۲۳۸ ، ۲۴۳ ،
داماتس ۲۲۶ ، ۲۲۷	۲۴۴ ، ۲۵۹
دامغان ۷ ، ۲۸ ، ۳۳ ، ۲۴۶	خشریته ۹۶ ، ۹۷ ، ۹۹
دانوب ۷۱ ، ۱۶۱ ، ۱۶۲ ، ۲۰۶ ، ۳۲۰ ،	خلف نبونید ۱۵۲
۴۲۵	خلیج عمان ۵
داود ۱۵۴	خلیج فارس ۱ ، ۸ ، ۱۵ ، ۳۲ ، ۳۹ ،
داودختر ۱۳۰ ، ۱۳۱	۴۰ ، ۵۷ ، ۲۰۴ ، ۲۰۶ ، ۲۴۸ ،
دجله ۲ ، ۵۷ ، ۶۹ ، ۱۱۹ ، ۱۲۴ ، ۱۳۸ ،	۲۵۵ ، ۲۶۲ ، ۲۷۸ ، ۳۰۵ ، ۳۳۰ ،
۱۵۲ ، ۱۵۸ ، ۱۶۴ ، ۲۰۳ ، ۲۰۴ ،	۲۶۳ ، ۲۸۲ ، ۲۳۰ ، ۱۶۹

۴۴۹	فهرست نامها
دوراوتتاشی (چغازنبیل) ۱۲۸ دهد ۲۸۶	۲۰۸ ، ۲۴۲ ، ۲۵۲ ، ۲۵۹ ، ۲۶۲ ، ۲۸۹ ، ۳۰۲ ، ۳۰۶ ، ۳۱۳ ، ۳۱۷ ،
دیاکو ۹۵ ، ۹۶ ، ۱۱۸ ، دیاله ۵۷ ، ۹۳ ،	۳۲۴ ، ۳۵۳ ، ۳۶۹ دربند ۳۶۵
دیانا کیرک براید ۲۳ دیباچه دینشاه ۳۰ ح	دربندهای خزر ۸۸ درنگ : رك . زرنگ
دینور ۲۶۲ ، ۲۷۶	دره اترك ۴۰
دیودتوس ۲۵۶ ، ۲۵۹ ، ۲۸۶	دره خابور ۴۴ ح
دیودورس سیکولوس ۲۴۶ ح	دره دجله ۳۶۸
دیوکس ۹۴	دره سند ۲۹ ، ۱۵۸ ، ۱۵۹ ، ۲۳۲ ، ۳۴۹
دیوکلین ۳۸۲ ، ۴۱۵	دره کابل ۲۵۹ ، ۳۳۸
دیوکوس : رك . دیاکو	دره نیل ۱۴۷ ، ۴۲۱
دیونیسوس ۲۶۲ ، ۲۷۶	دریاچه وان ۳۶۷
ذ	دریای اژه ۴۲۲
ذی مقرطیس ۲۲۰	دریای خزر : رك . بحر خزر
ر	دزفول ۳۸۶
رامس سوم ۶۶	دشت گرگان ۴ ، ۳۶۵
رخج ۶۶ ، ۶۷ ، ۱۴۰ ، ۱۵۳ ، ۱۶۹ ،	دغه ۱۴۹
۱۸۴ ، ۲۴۷ ، ۲۴۸ ، ۲۵۴ ، ۲۹۳ ،	دلس ۲۰۸ ، ۲۱۵
۳۰۹	دلفس ۲۰۸
رختانه ۲۴۷	دماوند ۳ ، ۹۳ ، ۸۷ ، ۹۹
رستم ۳۷۰	دمتریوس ۲۵۹
رتید یاسمی ۱۹ دیباچه ، ۳۱ ح	دمتریوس دوم ۲۹۰ ، ۲۹۱ ، ۳۱۲ ، ۳۳۱
رگا : رك . ری	دمشق ۹۹ ، ۱۸۱ ، ۲۰۳ ، ۲۳۲ ، ۲۴۰ ،
رم ۷۰ ، ۷۱ -	۲۹۷ ، ۳۶۷
زن ۷۱ ، ۲۰۶ ، ۳۰۶ ، ۳۳۰	دموستنی ۲۲۹
رودارس ۸۹	دموکدس ۱۶۱
رودسند ۱۵۹ ، ۲۰۶	دنیستر ۱۶۲
رود کورش (کر) ۳۰۸	دورا ۳۱۴ ، ۳۳۴
رود شاهور ۱۸۳	دورا - اورپوس ۳۱۷ ، ۳۲۱ ، ۳۲۳ ،
رود نیل ۱۴۸ ح ، ۱۵۹	۳۲۶ ، ۳۹۲

ایران از آغاز تا اسلام	۴۵۰
<p>زرنگ (سیستان) ۱۴۰ ، ۱۶۹ ، ۲۴۷ ، ۲۵۱ ، ۲۵۹ زروبابل ۱۴۱ ، ۱۵۴ زکرتو ۸۸ زندواوستا ۳۰ زفو ۳۶۰ زود ۴۱ زهره : رك . زاوش ژ ژرمینها ۱۲۰ ، ۳۳۴ ژرمینی دیره ۴۰۳ ژوار ۴۰۳ ژوپیترا ۲۳۱ ح ژورنال دتهران ۱۲۷ ح ژوستین ۲۴۶ ح ژیگس ۹۸</p>	<p>روس ۴۱۳ روسا ۹۵ ، ۹۷ ، ۱۵۱ روسید ۸ ، ۱۰۷ ، ۲۰۲ ، ۲۸۶ روسید جنوبی ۱۵ دیباچه ، ۴ ، ۴۹ ، ۱۱۳ ، ۱۶۰ ، ۱۶۱ ، ۱۹۸ ، ۲۵۷ ، ۲۷۸ ، ۳۳۴ ، ۳۳۶ روم ۲۱ دیباچه ، ۲۲ دیباچه ، ۲۳۰ ، ۲۶۰ ، ۲۷۸ ، ۲۸۸ ، ۲۹۴ تا ۲۹۷ ، ۳۰۰ تا ۳۱۰ ، ۳۱۴ ، ۳۱۸ ، ۳۲۰ ، ۳۲۵ ، ۳۳۶ ، ۳۳۷ ، ۳۳۹ ، ۳۴۱ تا ۳۴۳ ، ۳۵۰ ، ۳۵۳ تا ۳۵۵ ، ۳۵۸ ، ۳۶۰ ، ۳۶۳ ، ۳۶۸ ، ۳۸۰ ، ۳۸۴ ، ۳۸۹ ح ، ۳۹۵ ، ۴۰۲ ، ۴۰۷ ، ۴۱۲ ، ۴۱۶ تا ۴۲۲ ، ۴۲۵ ، ۴۲۷ ، ۴۲۸ ، ری ۷ ، ۲۸ ، ۱۲۰ ، ۱۵۳ ، ۲۶۲ ریم سین ۵۳ ح</p>
س	ز
<p>سائیس ۱۵۴ ساتیرها ۲۷۶ ساردس ۱۳۸ ، ۱۳۹ ، ۱۴۷ ، ۱۵۸ ، ۱۶۳ ح ، ۱۶۴ ، ۱۶۹ ، ۱۸۴ ، ۲۲۱ ، ۲۳۲ ساردسیان ۱۸۵ سارگائیان ۱۵۳ سارگن ۳۹ ، ۴۱ ، ۴۴ تا ۴۶ ، ۹۱ ، ۹۴ ، ۹۵ سارگن دوم ۸۴ ، ۹۴ ، ۹۶ ، ۹۷ ساسان ۳۴۶ ، ۳۷۹ ساسانی ۲۰ دیباچه ، ۲۱ دیباچه ، ۱۸۶ ، ۲۶۸ ، ۲۷۲ ، ۲۸۲ ، ۳۱۰ ، ۳۱۸ ، ۳۲۰ ، ۳۲۴ ، ۳۲۷ ، ۳۲۹ ، ۳۴۲ ،</p>	<p>زاب ۴۴ زاب علیا ۹۱ زاوش ۱۹۵ ، ۲۵۰ ، ۲۶۵ زاگرس ۱ ، ۲ ، ۵ تا ۸ ، ۲۸ ، ۳۰ ح ، ۳۹ ، ۴۵ ، ۵۰ ، ۵۱ ، ۵۴ ، ۵۷ ، ۵۹ ، ۶۰ ، ۶۴ ، ۶۸ ، ۶۹ ، ۸۵ تا ۸۷ ، ۸۹ ، ۹۳ ، ۹۴ ، ۱۰۰ ، ۱۰۸ ، ۱۱۶ ، ۱۲۱ زاماسپ ۳۶۲ زرتشت ۱۸۲ ، ۲۳۲ ، ۳۱۸ ، ۳۱۹ ، ۳۷۸ ، ۳۸۰ ، ۳۸۱ زرتشتی ۲۱ دیباچه ، ۱۷۹ ، ۳۰۳ ، ۳۲۱ ، ۳۵۶ ، ۳۵۷ ، ۳۶۳ ، ۳۷۴ ، ۳۷۸ ، ۴۰۶ ، ۴۰۷ ، ۴۱۶ ، ۴۲۹</p>

فهرست نامها	۴۵۱
سغد ۱۶۹	۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۳ تا ۳۵۸،
سغديان ۱۵ ديباچه، ۲۵۷	۳۶۲، ۳۶۷، ۳۷۰ تا ۳۷۹، ۳۸۴ تا
سقر ۱۰۸ تا ۱۱۱، ۱۱۳ تا ۱۱۵، ۱۲۱،	۳۸۷، ۳۸۹ ح، ۳۹۲ تا ۴۰۹، ۴۱۴،
سقاريان ۶۸	تا ۴۱۹، ۴۲۶ تا ۴۲۸، ۴۳۰
سكارو كايه ۲۹۳	ساسانيان ۱۹ ديباچه، ۲۰ ديباچه، ۲۸۳،
سكايي ۹۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۴ تا ۱۱۷،	۳۰۴، ۳۰۷، ۳۱۳، ۳۳۰، ۳۴۴ تا
۱۹۷ تا ۱۹۹، ۲۸۶ تا ۲۸۸، ۲۹۲،	۳۴۶، ۳۵۳، ۳۵۷، ۳۷۱، ۳۷۲،
۳۰۷	۳۷۷، ۳۸۶، ۴۰۶، ۴۱۲، ۴۱۶،
سكاييان ۱۵ ديباچه، ۲۱ ديباچه، ۵۲،	۴۲۶
۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۷، ۱۰۸،	ساگارتی ۸۸
۱۱۰، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۶۰ تا ۱۶۲،	سالاميس ۱۶۴، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۸،
۱۶۹ ح، ۲۳۱، ۲۴۸	سامانيان ۴۳۰
سكاييه ۱۶۲	سامره (سرمز رأی) ۹۴
سكنند دريا ۱۳۹	سامش ۱۴۹
سكدها ۲۹۳	سامی ۲۹، ۴۰
سگزيان ۱۵ ديباچه، ۲۹۳	ساوه ۲۸
سلدوز ۷۷	سبطيه ۹۴ ح
سلا ۱۸۵	سبتيموس سوروس ۳۰۶
سلوكوس اول ۱۶۴، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۷۷،	ستاتيره ۲۴۸
سلوكوس دوم ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷،	ستاسيه ۲۰۶
سلوكي ۲۵۴، ۲۵۷ تا ۲۶۰، ۲۶۴ تا	ستل ۱۶۸
۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۵، ۲۷۹، ۲۸۱،	سرافيوم ۱۵۰
۲۸۵ تا ۲۹۱، ۲۹۵، ۳۱۱، ۳۳۶،	سرانديب ۲۰۶
۳۴۲، ۴۲۵	سرين ۲۰ ديباچه
سلوكيان ۱۵۷، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۵،	سرپل ۱۲۱، ۱۲۲
۲۶۱، ۲۶۴ تا ۲۶۷، ۲۷۸ تا ۲۸۲،	سرپل زهاب ۴۱
۲۸۵، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۵، ۳۱۲،	سرمتها ۱۵ ديباچه، ۳۳۴، ۴۲۵
۳۲۳، ۳۴۲، ۳۴۳	سرمتيان ۳۳۴
سلوكيد ۲۵۴ تا ۲۵۶، ۲۶۲، ۲۸۹،	سرمتی نورسييسك ۳۳۴
۲۹۰، ۳۰۳، ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۱۷،	سريانی ۳۱۰، ۳۶۰، ۳۸۸، ۳۹۲
۳۲۴، ۳۵۷	سعيد نفيسي ۱۹ ديباچه

سیدون ۲۲۸
سیستان ۲۹، ۷۷، ۲۸۹، ۲۹۲، ۲۹۳،
۳۰۹، ۳۲۷، ۳۴۸، ۳۵۳، ۳۷۱،
۳۷۷، ۴۱۴
سیلا ۲۹۴
سیلک ۲۰ دیباچه، ۱۲، ۱۵، ۲۰، ۲۸،
۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۸، ۴۶، ۵۸،
۶۱، ۶۲، ۷۱، ۷۶، ۷۷، ۷۹،
۸۰، ۸۴، ۸۵، ۹۳، ۱۰۵، ۱۰۶،
۳۳۰
سیلنوسها ۲۷۶
سیماش ۴۵، ۴۶
سیمون ۲۱۸
سین ۱۱۸، ۱۴۰
سینا ۱۵۸
سیوپ ۹۸، ۲۳۶
ش
شاپور (شهر) ۲۰ دیباچه
شاپور اول ۳۱۰، ۳۴۷ تا ۳۵۵، ۳۷۹،
۳۸۲ تا ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۱،
۳۹۵، ۴۰۶، ۴۱۵
شاپور دوم ۳۵۴ تا ۳۵۷، ۳۷۲، ۳۸۳،
۳۸۶
شاپور سوم ۳۵۸
شاتو - تیری ۴۰۴
شاردوری دوم ۹۳
شارلمانی ۱۵۷، ۴۲۷
شالا (رَبَّةُ النُّوع) ۵۳
شامس ۱۶۰، ۲۱۵
شرکری (شلککی) ۹۳
شط شور ۱۶۹

سمرقند (مرکند) ۳۴۹
سمل ۱۸۱
سا ۲۲۵، ۳۱۳
سناخریب ۹۶، ۱۲۴
سند ۱۵ دیباچه، ۱۶۸، ۱۶۹، ۲۴۷،
۲۴۸، ۲۵۱، ۲۹۳، ۳۰۸، ۳۰۹،
۴۲۳، ۴۲۸
سن دنی ۴۰۰، ۴۰۱
سنکرتیس ۱۰۵
سن مارك ۴۰۱
سورنا ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۱۴
سوریا ۵۴
سوری - ختی ۱۰۷، ۳۷۱، ۳۳۰، ۴۰۹
سوریه ۵۰، ۵۹، ۶۶، ۹۵، ۹۷، ۹۹،
۱۰۷، ۱۱۷، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۴۱،
۱۶۱، ۲۱۹، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۵۲،
۲۵۵، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۱،
۲۸۷، ۲۹۱، ۲۹۵ تا ۲۹۹، ۳۰۲،
۳۰۵ تا ۳۰۷، ۳۲۲، ۳۳۶، ۳۳۸،
۳۴۳، ۳۵۰، ۳۵۸، ۳۶۵، ۳۶۷،
۳۸۲، ۴۰۲، ۴۰۸، ۴۱۷
سوریه جنوبی ۲۵۴
سوریه شمالی ۱۱۳
سوزیان (شوش) ۵، ۲۷، ۳۹، ۶۸،
۱۳۱، ۱۵۲
سوزیانا : رك . سوزیان
سیریه ۱۶۱، ۲۵۷
سیپار ۲۳۱
سیتیوم ۲۱۸ ح
سیحون (سیر دریا) ۳۳، ۳۹، ۱۳۷،
۱۴۰، ۱۵۴، ۱۶۱، ۲۴۷، ۴۲۳

ص
صد دروازه (دامغان) ٧ ، ٢٦ ، ٢٨٨ ،
٢٩٢ ، ٣٠٩
صفویه ٤
صقلاب ٤١٨
ط
طاق‌بستان ٣٨٦ ، ٣٨٧ ، ٣٩٢ ، ٣٩٣ ،
٣٩٦ ، ٤٠٢ ، ٤٠٣
طخارها ٢٩٣ ، ٣٠٧
طرایانوس ٣٠٤ ، ٣٠٥ ، ٣٠٧ ، ٣٩٥
ع
عراق ٢٠ دیباچه ، ٣٨٧
عرب ٢١ دیباچه ، ١٥٥ ، ٢٠٦ ، ٢٥٨ ،
٣٤٦ ، ٣٥٧ ، ٣٧٠ ، ٣٧٥ ، ٣٧٦ ،
٤١٣ ، ٤١٥ ، ٤١٦ ، ٤٣٠
عربستان ١٦٩ ، ٢٥٢ ، ٤٠٩
عزرا ٢١٩
عیسی ٣٨٠
عیلام ٢٧ ، ٣٨ ، ٣٩ ، ٤٤ ، ٤٥ ، ٥٣ ،
٥٦ تا ٥٨ ، ٦٣ ، ٦٨ ، ٩٤ تا ٩٦ ،
١١٧ ، ١٢٣ تا ١٢٨ ، ١٥٢ ، ١٦٩ ،
١٨٢ ، ١٨٤ ، ٢٠٤
عیلامی ٣٦
عیلامیان ٢١ دیباچه ، ٢٩ ، ٣١ ، ٣٨ ،
٣٩ ، ٨٨
عیلامی مقدم ٣٢ ، ٣٤
غ
غالیا ٨٣ ، ٣٣٧ ، ٤١٢ ، ٤٢٨
غزه ١٤٧ ، ٢٤٧
ف
فارس ٩٠ ، ١٢٥ ، ١٣٠ ، ١٨١ ، ٢٠٤ ،

شکیم ٩٤ ح
شلمانرسوم ٨٧ ، ٩٢
شمش شومو کین ١٢٥
شمشی ادد ٨٨
شمشی ادد پنجم ٨٨ ح
شمی ٢٧٥ ، ٣٣٠ تا ٣٣٢
شوالیه ٢٣٧ ح
شوتروک — ناخوتته ٥٦ ، ٥٧
شوریاشن ٥٤
شوش ١٦ دیباچه ، ٢٠ دیباچه: ٦ ، ٢٧ ،
٢٨ ، ٣١ تا ٣٥ ، ٣٨ ، ٣٩ ، ٤٥ ،
٤٦ ، ٥٣ ، ٥٧ ، ٥٨ ، ٦٨ ، ٨٤ ،
١٠٣ ، ١٠٤ ، ١٢٧ ، ١٣١ ، ١٣٢ ،
١٤٤ ، ١٥٢ ، ١٥٥ ، ١٥٨ ، ١٦٣ ،
١٦٤ ، ١٦٦ ، ١٦٨ ، ١٧٥ تا ١٧٧ ،
١٨١ ، ١٨٣ تا ١٨٩ ، ١٩٢ تا ١٩٤ ،
٢٠٠ ، ٢٠٦ ، ٢١٠ ، ٢١٢ ، ٢١٦ ،
٢٢٩ ، ٢٣٢ ، ٢٣٤ ، ٢٣٩ ، ٢٤٣ ،
٢٤٩ تا ٢٥٤ ، ٢٥٩ ، ٢٧٥ ، ٢٧٦ ،
٢٨٥ ، ٣٢١ ، ٣٢٢ ، ٣٢٦ ، ٣٣١ تا
٣٣٥ ، ٣٤٧ ، ٣٨٦ ، ٤٠٢ ، ٤٠٩
شوشتر ١٠ ، ٨٩ ، ١٢٤ ، ١٢٨ ، ٣٨٦ ،
٤٠٩
شومرو — سامیان ٦٩
شومری ٨ ، ٣٩ ، ٥١ ، ٢٠٠
شومریان ٢١ دیباچه ، ٣٠
شیلهاک — اینشوشیناک ٥٦ ، ٥٧
شیراز ٧ ، ٣٢٤
شیز ٣٢١ ، ٣٢٢
شیکاگو ١٤٤ ح ، ١٩٣

، ۱۶۱ ، ۱۵۰ ، ۱۵۲ ، ۱۱۷ ، ۹۹	، ۳۸۲ ، ۳۷۸ ، ۳۵۰ ، ۳۴۷ ، ۳۴۵
، ۲۹۷ ، ۲۵۴ ، ۲۵۲ ، ۲۱۹ ، ۲۰۳	۳۹۴
۳۳۸ ، ۳۲۲ ، ۳۰۵ ، ۲۹۸	فازبی ۳۰۸
فلسطینیان ۶۵	فاسیس ۲۷۸
فلوطرخس ۱۹۳ ، ۳۳۸	فالانتر ۲۳۷ ، ۲۵۰ ، ۲۶۷
فهلپان ۱۳۰ ، ۱۵۸	فخریکا ۱۲۳
فیثاغورس ۱۴۷ ح ، ۲۷۵	فدیده ۱۷۸
فیدیاس ۱۹۲	فرا ارتس ۹۶
فیروزآباد ۳۲۶ ، ۳۸۴ ، ۳۸۸ ، ۳۹۰ ،	فرات ۱۵ دیباچه ، ۲ ، ۴۴ ، ۵۰ ، ۶۹ ،
۳۹۱ ، ۳۹۳ ، ۳۹۴	، ۸۹ ، ۹۳ ، ۱۱۹ ، ۲۰۲ تا ۲۰۴ ،
فیلغوس ۲۲۸ ، ۲۲۹ ، ۲۳۴ ، ۲۳۷ ،	، ۲۵۸ ، ۲۵۲ ، ۲۵۲ ، ۲۲۶ ، ۲۰۸
۲۵۳ ، ۲۵۰ ، ۲۴۳ ، ۲۴۰ ، ۲۳۹	، ۲۹۴ ، ۲۹۲ ، ۲۹۰ ، ۲۸۹ ، ۲۷۷
فینیقی ۲۱۴ ، ۴۰۹	، ۲۹۷ ، ۳۰۰ ، ۳۰۴ تا ۳۰۷ ، ۳۰۹ ،
فینیقیان ۲۱۳	، ۳۱۲ ، ۳۲۴ ، ۳۴۲ ، ۳۴۸ ، ۳۵۷ ،
فینیقیه ۹۹ ، ۲۲۵ ، ۲۴۰ ، ۲۴۱ ، ۲۶۰	۳۸۴
فید ۳۵۵	فرانس ۲۰ دیباچه ، ۱۵ ، ۱۲۵ ، ۲۷۹ ح ،
ق	۴۰۴ ، ۴۱۷
قاجاریه ۴	فرانکها ۱۲۰
قادیسه ۳۷۰	فرتداره ۳۳۱
قارن ۳۴۸	فردوسی ۱۷ دیباچه
قاهره ۲۰ دیباچه	فرورتیش - خشریتد ۹۶ ح ، ۹۹ ، ۱۰۸ ،
قباد ۳۵۹ ، ۳۶۱ تا ۳۶۴	۱۵۳
قبرس ۲۰۳ ، ۲۱۸ ح ، ۲۲۵ ، ۲۲۹ ،	فرهاد ۲۹۲
۳۰۵ ، ۲۳۵ ، ۲۳۱	فرهاد پنجم ۳۰۲ ، ۳۴۱
قتیبه ۳۶۳	فرهاد چهارم ۲۹۹ تا ۳۰۲ ، ۳۳۱ ، ۳۴۱
قدو ۱۶۹	فرهاد دوم ۲۹۰ ، ۲۹۵ ، ۲۹۶
قرطاجند ۱۳۶ ، ۱۴۸ ، ۲۰۶ ، ۲۴۹	فرهنگ ایران باستان ۹۳ ح ، ۱۱۷ ح
قرطاجنیان ۱۴۸	فریریان ۶۵ تا ۶۷ ، ۹۸
قرنطش ۲۰۶ ، ۲۴۱	فریگیای بزرگ ۲۲۲
قره تپه ۱۰۷	فستیخ سوم ۱۴۸
قریب (عبدالعظیم) ۴۱۵ ح	فلسطین ۵۰ ، ۶۰ ، ۶۵ ، ۹۴ ح ، ۹۷ ،

کاراکالا ۳۰۷
 کارون ۱۲۴ ، ۱۳۰
 کاره ۲۹۸ ، ۲۹۹
 کاریان ۳۰ ، ۱۶۴ ح ، ۱۶۹ ح ، ۱۸۴
 کاریاندا ۲۰۶
 کاریه ۲۲۶
 کاسی ۵۲
 کاسیان ۳ ، ۲۹ ، ۳۸ ، ۵۱ ، ۵۴ تا ۵۶ ،
 ۵۹ تا ۶۱ ، ۶۶
 کاشان (سیلک) ۷ ، ۱۲ ، ۷۱
 کاشو ۵۵
 کاکزه ۳۲۱
 کامپانیان ۴۲۲
 کانال سوئر ۱۵۹
 کبوجیه اول ۱۳۲ ، ۱۴۲ ، ۱۴۷ تا ۱۵۱ ،
 ۱۵۳ ، ۱۵۴ ، ۱۵۶
 کبوجیه دوم ۱۵۱ ، ۱۵۲
 کپرنیکوس ۲۳۱
 کیسی (بگرام) ۱۵۳
 کتتر ۲۰ دیباچه
 کراسوس ۲۹۶ ، ۲۹۷ ، ۳۰۱ ، ۳۳۶ ،
 ۳۴۲
 کرتیر ۳۵۲ ح ، ۳۸۱ ، ۳۸۲
 کرج ۶۲ ح ، ۷۶
 کرخ میسان ۶۶
 کرخمش ۱۵۸
 کرخه ۱۲۷ ، ۳۸۶
 کردستان ۳۱ ، ۸۸ ، ۱۱۰ ، ۱۲۱ ، ۲۶۸
 کروزس ۸۴ ، ۱۳۷ ، ۱۳۸
 کرسه ۱۶۹
 کرکوک ۵۷ ، ۱۰۷

قریم ۹۷
 قزل ایرماق ۹۸ ، ۱۱۷ ، ۱۳۸ ، ۲۱۸ ،
 ۲۳۵ ، ۲۴۱
 قروین ۷
 قس ۳۹ ح
 قسطنطین کبیر ۳۵۵ ، ۳۸۲
 قسطنطنیه ۳۶۱ ، ۳۶۸ ، ۴۲۸
 قشقای ۲۶۸
 قصیرالرأس ۶۷ ، ۷۹
 قفقاز ۴ ، ۵۰ ، ۶۶ ، ۶۸ ، ۹۶ ، ۹۷ ،
 ۱۰۷ ، ۱۰۸ ، ۱۶۸ ، ۲۴۷ ، ۲۸۰ ،
 ۲۹۹ ، ۳۰۴ ، ۳۴۳ ، ۳۴۸ ، ۳۴۹ ،
 ۳۵۸ ، ۳۶۰ ، ۳۶۸
 قفقاز جنوبی ۲۰۳
 قفقازی ۲۹ ، ۹۳
 قلعه ۲۷۰
 قم ۷ ، ۲۸
 قمبوزس ۱۴۷ ح
 قورینا ۱۴۸ ، ۳۰۵
 قورینائییه ۱۴۸
 قیاصره ۳۴۱
 قیصاریه ۳۶۷
 قیصر ۳۰۰

ك

کابل ۵۲ ، ۱۵۳ ، ۱۵۸ ، ۱۵۹ ، ۳۰۸
 کاپادوکیه ۳۳ ، ۱۳۸ ، ۱۶۹ ، ۲۲۲ ،
 ۲۳۲ ، ۲۵۹ ، ۲۶۳ ، ۳۲۰ ، ۳۵۰ ،
 ۳۶۷ ، ۳۵۸
 کاتار ۴۱۷
 کادوسیان ۲۲۲ ، ۲۲۷
 کارکاسون ۴۱۷

ایران از آغاز تا اسلام	۴۵۶
۲۹۰ ، ۲۹۴	کرمان ۱۸۴ ، ۲۰۳ ، ۲۵۹ ، ۳۴۷ ، ۳۷۱
کوروش دوم ۱۱۸ ، ۱۵۱	کرمانشاه ۴۰ ، ۱۰۰ ، ۱۵۱ ، ۲۶۲ ، ۲۷۶
کوزیکوس ۱۶۴	۳۸۷
کوسایویی ۵۵	کرتی ۲۷۲ ، ۲۷۴
کوسیان ۳۱۲	کرنک ۲۴۲
کوشان ۳۰۸ تا ۳۱۰ ، ۳۱۲ ، ۳۱۶ ،	کرهد ۲۶۲ ، ۲۷۰ ، ۲۷۴ ، ۳۱۴ ، ۳۱۵
۳۳۵ ، ۳۳۸ ، ۳۴۸ ، ۳۴۹ ، ۳۵۳ تا	کریستنن ۱۹ دیباچه ، ۳۱ ح ، ۳۵۹ ح ،
۳۵۵ ، ۳۵۷ ، ۳۷۱ ، ۳۸۲ ، ۳۹۰ ،	۳۶۷ ح ، ۳۸۰ ح
۴۱۵ ، ۴۲۵	۳۶۷ ح
کوشانها ۳۰۸ تا ۳۱۰ ، ۳۳۴	کریمه : رک . فریم
کوشانیان ۱۵ دیباچه ، ۲۱ دیباچه ، ۳۲۳	کسپایرس ۱۵۹
۳۷۷	کرزی ا ح
کول تپه ۳۳	کنفون ۱۷۵ ، ۲۳۵
کونکیتادر ۲۷۷	کلئوپاتر ۳۰۰
کوه خواجه ۳۲۷	کلتها ۶۷
کویتد ۵	کلرمس ۱۱۲
کویرنوت ۵	کلیله و دمنه (بهرامشاهی) ۴۱۵ ح
کیاکزار ۱۰۸ ، ۱۱۶ ، ۱۱۷ ، ۱۳۱ ،	کمبریج ۲۳ دیباچه
۱۵۳	کنتو (دکتر) ۲۰ دیباچه
کیریرشه ۱۰۴	کنداره ۱۵۹
کیدینو ۲۳۱	کنگاور ۲۶۲ ، ۲۶۵ ، ۲۷۰ ، ۲۷۲ تا
کیشسیم ۸۱	۲۷۶ ، ۳۲۰
کیلیکیا ۱۳۷	کینکا ۳۰۹ ، ۳۱۰ ، ۳۴۹ ، ۳۸۲ ، ۴۱۵
کیلیکیه ۹۸ ، ۲۲۶ ، ۲۳۲ ، ۲۳۶ ، ۲۴۰	کوتیر - ناخوتته ۵۳ ، ۵۶ ، ۵۷
کیمیری ۹۸ ، ۹۹	کوجولا - کدفیزس ۳۰۸
کیمریان ۵۲ ، ۹۶ تا ۹۹ ، ۱۲۰	کور ۲۷۸
گ	کوروش ۷۸ ، ۱۲۶ ، ۱۲۸ ، ۱۳۱ تا
گابینیوس ۲۹۶	۱۴۵ ، ۱۴۷ ، ۱۵۱ ، ۱۵۳ ، ۱۵۴ تا
گاتها ۳۸۳ -	۱۵۷ ، ۱۵۹ ، ۱۶۷ ، ۱۷۳ ، ۱۷۵ ،
گی ۵	۲۰۰ ، ۲۱۰ تا ۲۱۲ ، ۲۱۹ ، ۲۲۲ ،
گنها ۳۳۴	۲۲۳ ، ۲۳۴ ، ۲۴۴ ، ۲۶۴ ، ۲۸۷ ،

ل

لئونارد وولی ۵۰ ح
لائودیسه (نهاوند) ۲۶۲
لایینوس ۲۹۸ ، ۲۹۹
لاتی فونندیا ۳۴۰
لارسا ۵۳
لاماسو ۱۱۴
لبنان ۱۸۴ ، ۲۰۳
لرستان ۲۰ دیباچه ، ۳ ، ۵ ، ۵۴ ، ۵۹ ،
۱۰۰ تا ۱۰۸ ، ۱۱۴ ، ۱۱۵ ، ۱۵۸ ،
۳۳۰
لسبوس ۱۶۴
لقتوس ۲۷۵
لندن ۲۳ دیباچه
لوییا ۱۴۸ ، ۱۶۰ ، ۱۶۹ ح
لودیا ۸۴ ، ۹۸ ، ۱۱۷ ، ۱۳۷ تا ۱۳۹ ،
۲۰۱ ، ۲۲۶ ، ۳۲۰
لودیه ۲۲۲
لودیها ۱۱۷
لوکولوس ۲۹۵ ، ۳۱۳
لولویی ۳۸ ، ۴۰ ، ۴۱ ، ۴۶
لوور ۲۰ دیباچه ، ۱۰۵
لیبی : رك . لوییا
لیدی : رك . لودیا
لیکیان ۳۰
لیکیه ۳۱ ، ۲۲۶

م

ماد ۷ ، ۹۳ تا ۹۹ ، ۱۰۸ ، ۱۱۶ ، ۱۱۷ ،
۱۱۹ ، ۱۳۱ تا ۱۳۳ ، ۱۳۶ ، ۱۳۷ ،
۱۴۰ ، ۱۵۲ ، ۱۵۳ ، ۱۶۹ ، ۱۷۱ ،
۱۷۹ ، ۱۹۹ ، ۲۰۲ ، ۲۲۱ ، ۲۴۹ ،

گداتس ۲۰۲

گدار ، آندره ۲۴۵ ح

گدروزیا ۲۵۴ ، ۲۸۹

گرانیکوس ۲۳۹

گرجی ۸۹

گردش جهان ۲۲۰

گردیانوس ۳۵۰

گزرگان (هیرکانی) ۱۴۰ ، ۱۵۳ ، ۱۷۹ ،

۲۵۶ ، ۲۵۸ ، ۲۸۷ ، ۲۹۰ ، ۳۰۲ ،

۳۰۸ ، ۳۹۲

گشتاسب : رك : ویشتاسپ

گل : رك . غالباً

گندار ۱۶۹

گنداره ۱۸۴ ، ۲۳۲

گندشاپور ۳۸۶ ، ۴۰۹

گندفر ۲۹۳

گندوفار (گندفر) ۳۰۸

گنوسی ۳۸۱

گوپتا ۴۱۸ ، ۴۲۷

گودرز دوم ۳۳۲ ، ۳۳۹

گور (جور) ۳۲۴ ح

گور - فیروزآباد ۳۲۴ ، ۳۲۵

گوگمل ۲۴۲

گوماتا ۱۵۰ ، ۱۵۱

گیان ۲۰ دیباچه ، ۲۸ ، ۴۶ ، ۵۸ ، ۶۰ تا

۶۲ ، ۷۶ ، ۸۵ ، ۹۳

گیتا ۱۶۱

گیرشمن (دکتر-) ۲۰ تا ۲۳ دیباچه

گیلگامش ۱۰۷

گیمیرای ۹۷

گیمریان آمیرگی ۱۶۹

متپها ۵۹	۲۷۰ ، ۲۶۹ ، ۲۶۲ ، ۲۵۹ ، ۲۵۸
متریا ۴۱۲	۲۸۸ ، ۲۸۹ ، ۳۰۰ ، ۳۱۱ ، ۳۱۲ ،
متون پهلوی ۳۱ ح	۴۰۹
مجله آموزش و پرورش ۱۲۷ ح	۳۲۲ ، ۳۲۱ ، ۳۰۲ ، ۲۹۹
مجله دانش ۱۶۶	ماد آذربایجان : رك . ماد آذربایجان
مجله دانشکده ادبیات تهران ۲۲ دیباچه ،	ماداکتو ۱۲۷
۴ ح ، ۳۱ ح ، ۱۳۲ ح ، ۲۳۲ ح ،	مادی ۸۷
۳۷۸ ح	مادها ۱۵ دیباچه ، ۲۱ دیباچه ، ۹۳
مجله سخن ۲۲ دیباچه ، ۳۱ ح ، ۱۳۲ ح ،	مادیس ۹۹ ، ۱۰۸ ، ۱۰۹
۲۳۵ ح ، ۳۸۷ ح	مارا ۴۱۷
مجله مردم شناسی ۵۸ ح	ماراتس ۲۴۱
مجله یادگار ۲۴۵ ح ، ۲۷۶ ح	ماراتن ۱۶۶ ، ۱۶۷
محیط المحيط ۱ ح	ماردنیوس ۲۱۵
مختصر الدول ابو الفرج بن عبری قمباسوس	مارادوک ۵۷ ، ۵۸ ، ۱۴۳
۱۴۷ ح	مارسیاس ۱۶۴
مرتبه ۱۵۲	مارگارت مون رانکین ۲۳ دیباچه
مردوک ۲۱۹	ماروت ۵۴
مرکند (سمرقند) ۲۵۱	ماروتاش ۵۴
مرو ۱۴۰ ، ۲۹۳ ، ۲۹۷ ، ۳۰۸ ، ۳۴۸ ،	ماساژتها ۸۴
۳۷۱	ماکرینوس ۳۰۷
مروئه ۱۴۹	مال امیر ۳۳۰
مروثری ۱۲۵ ، ۴۰۸	مالوان ۲۱ دیباچه ، ۲۳ دیباچه
مروثریان ۳۳۴	مانای ۸۸ ، ۹۱ ، ۹۵ ، ۹۸ ، ۹۹ ، ۱۱۰ ،
مردا ۳۸۲	۱۱۸ ، ۱۶
مزدایی ۱۷۸ ، ۳۵۲ ، ۳۷۸	ماناییان ۹۶ ، ۱۱۶
مزدك ۳۶۲	مانی ۳۵۲ ، ۳۶۱ ، ۳۸۰ ، ۳۸۲
مزدکی ۲۱ دیباچه ، ۳۶۱ ، ۳۶۳ ، ۴۱۴	مانیشتوسو ۳۹
مزدکیان ۳۶۳	ماوراء خزر ۲۸۹
مزدیسنا ۳۷۴ ح ، ۳۷۹ ح	ماوراء سند ۲۹۳
مزدیسنا وتأثیر آن در ادبیات پارسی ۵۱ ح ،	ماوراء قفقاز ۸۵ ، ۱۰۷
۱۲۲ ح ، ۱۷۵ ح ، ۱۷۸ ح	ماوراءالنهر ۵۲ ، ۶۶
مزدینسی ۳۸۳ ، ۴۱۷ ح ، ۴۲۶	

مکاشفات یوحنا ۲۹۷ ح	مسجد سلیمان ۱۲۸ تا ۱۳۰
مکران کوه ۵	مسیح ۲۱ دیباچه ، ۴۲۵
مکه ۱۶۹ ح	مشهد ۷
ملیطی ۲۸۲ ح	مشکی ۶۶
ملیطیه ۶۶ ، ۱۳۹ ، ۱۶۴ ، ۲۰۶	مشیرالدوله : رك . پیرنیا
ملگونوف ۱۱۲	مصر ۱۸ ، ۲۰ ، ۵۰ ، ۵۱ ، ۵۶ ، ۶۳ ، ۶۶ ، ۸۲ ، ۹۶ ، ۱۰۰ ، ۱۰۸ ، ۱۱۶ ، ۱۱۹ ، ۱۳۵ ، ۱۳۸ ، ۱۴۲ ، ۱۴۷ تا ۱۴۹ ، ۱۵۳ ، ۱۵۴ ، ۱۵۸ تا ۱۶۱ ، ۱۶۶ ، ۱۶۹ ، ۱۸۱ ، ۱۸۴ ، ۲۰۳ ، ۲۰۴ ، ۲۰۶ ، ۲۱۲ ، ۲۱۳ ، ۲۱۷ ، ۲۱۸ ، ۲۲۰ ، ۲۲۱ ، ۲۲۵ ، ۲۲۶ ، ۲۲۸ ، ۲۲۹ ، ۲۳۱ ، ۲۳۵ ، ۲۴۱ ، ۲۵۰ ، ۲۵۴ ، ۲۵۵ ، ۲۶۰ ، ۲۷۹ ، ۳۰۵ ، ۳۰۶ ، ۳۰۹ ، ۳۳۵ ، ۳۶۸ ، ۳۸۲ ، ۴۰۵ ، ۴۱۲ ، ۴۱۴ ، ۴۲۵ ، ۴۲۸
منتهی الارب ح	مهریان ۳۰ ، ۳۱ ، ۶۹ ، ۸۲
منفیس ۱۴۸ ، ۱۴۹	مصیصر ۹۱
منوا ۹۱ ، ۹۲	معجم البلدان ۳۶۸ ح
منوچهر امیرمکری ۱۹ دیباچه	معین (دکتر) ۱۷ دیباچه ، ۲۴ دیباچه ، ۱۷۲ ح ، ۱۷۵ ح ، ۱۷۸ ح
موراشی ۲۰۸	مغنیسیا ۲۶۰
موریا ۲۳۱ ، ۴۲۳	مغول ۴۳۰
موریاها ۲۵۹	مقدونی ۲۱۱ ، ۲۳۵ ، ۲۳۹ ، ۲۴۰ ، ۲۴۴ ، ۲۴۸ تا ۲۵۰ ، ۲۵۴ ، ۲۵۶ ، ۲۶۱ ، ۲۶۶ ، ۲۶۷ ، ۲۷۱ ، ۳۳۶
موریق ۳۶۷	مقدونیان ۲۴۶ ، ۲۵۱ ، ۲۶۷
موزا ۳۳۱	مقدونیه ۲۱۳ ، ۲۲۸ ، ۲۲۹ ، ۲۳۴ ، ۲۳۶ ، ۲۳۸ ، ۲۴۹ ، ۲۵۴ ، ۲۵۵ ، ۲۵۹ ، ۲۶۷ ، ۴۲۳ ، ۴۳۰
مهر (میترا) ۱۷۲ ، ۲۳۲ ، ۳۱۹ ، ۳۲۰ ، ۳۹۸ ، ۴۱۷	
مهران ۳۶۷ ح	
مهرداد اوپاتور ۲۹۴ ، ۲۹۵	
مهرداد اول ۲۸۹ تا ۲۹۴ ، ۳۰۱ ، ۳۰۲ ، ۳۱۵ ، ۳۲۰ ، ۳۳۱	
مهرداد بنطیقسی ۴۲۵	
مهرداد دوم ۲۹۴ ، ۳۳۲	
مهرداد سوم ۲۹۶	
میتانی ۵۰ ، ۵۱ ، ۵۵ ، ۵۹ ، ۶۰ ، ۶۴ ، ۶۶	
میتانیان ۲۹	
میترا : رك . مهر	
میترد : رك . مهر	
میشرا (مهر) ۳۸۳	
میخی ۱۸۱ ، ۱۸۲	

نسا - الکساندر پولیس ٢٦٢	میداس ٩٨
نستیه ٥١	میسان ٦٥ ، ٣٠
نسطوری ٣٥٩ ، ٣٦٤ ، ١٧٠	میسیه ٢٦٣
نشای ٩٣	میگال ٢١٥
نصیین ٣٤٨	میلتریان ١٦٤
نقش رستم ١٣١ ، ١٤٦ ، ١٦٨ ، ١٧٣ تا	مینوی ٦٧
١٧٥ ، ٢٧٠ ، ٢٧٢ ، ٣١٩ ، ٣٢٢ ،	ن
٤٠٣ ، ٣٤٩	نارخوس ٢٤٨ ، ٢٥٢
نکو (فرعون) ١٥٩	ناییری ٨٩
نورآباد ٢٧٠	ناپیر - اسو ٥٦
نورسینک ٣٣٤	نادعلی ٧٧
نهاوند (لائودیسه) ٢٠ دیماچه ، ٢٨ ،	نانایا ٢٦٥
٢٦٢ ، ٢٦٤ ، ٢٦٥ ، ٢٧٠ ، ٢٧٥ ،	نانایه ١٠٤
٣٧٠	ناهید (اناهیته) ١٠٥ ، ١٧٢ ، ١٧٥ ،
ندندیا ٣٢٠	١٧٧ ، ٢٣٢ ، ٢٦٥ ، ٢٩٠ ، ٣١٩ تا
نیپور ٢٠٨ ، ٣٢١	٣٢١ ، ٣٣٦ ، ٣٤٦ ، ٣٧٨ ، ٣٧٩ ،
نیدیتتوبعل ١٥٢	٣٨٣ ، ٣٩٨
نیسا : رك . نسا	نبتك ١٤٩
نیل ٦٩ ، ١١٩ ، ١٤٨ ح ، ١٥٩ ، ٢٠٨ ،	نبطیان ٣٠ ، ٢٩٧ ، ٢٩٨
٣٦٨	نبرپاسر ١١٦ ، ١١٧
نینی (ربذ النوع) ٤١	نبریمانو ٢٣١
نینوا ٩٩ ، ١١٦ ، ١١٧ ، ١٢٠ ، ١٢٧ ،	نبوكد : رك . بخت نصر
١٣١	نبونید ١١٨ ، ١٣٢ ، ١٣٨ ، ١٤٠ ، ١٤١
و	نیتون ٢٧٦ ح
واروند ٥١	نحمیا ٢١٩
والریانوس ٣٥٠ ، ٣٩١ ، ٣٩٥	نذور ٣٨٧
وان ٦٨ ، ٨٩ ، ٩٣	نردیك ١٠٥ ، ١٤٢ ، ١٩٠
واندالها ١٢٠	نرسی ٣٥٣ ، ٣٥٤ ، ٣٨٢ ، ٣٨٧ ح
وانیان ٢٩	نرم سین ٤٠ ، ٤١
ودایی ٦٧	نرون ٣٠٣ ، ٣٠٨ ، ٣١٨ ، ٣١٩
وردان (بردان) ٣٣٩	نسا ٩٣ ، ٢٧٦ ، ٣٢١

هتیان : رك . ختيان

هخامنش ١٢٤ ، ١٢٥ ، ١٣٠ ، ١٥١ ،

هخامنشی ٦ ، ٣٦ ، ١٠٦ ، ١١٤ ، ١١٥ ،

١٣٠ ، ١٣٢ ، ١٣٤ ، ١٤٤ ، ١٤٧ ،

١٥٠ ، ١٥١ ، ١٦٩ ، ١٧٢ ، ١٧٤ تا

١٧٨ ، ١٨٢ تا ١٨٤ ، ١٨٧ ، ١٨٩ ،

١٩١ ، ١٩٣ ، ١٩٥ ، ١٩٦ ، ٢٠٠ ،

٢٠٢ ، ٢٠٤ ، ٢٠٥ ، ٢٠٩ ، ٢١١ ،

٢٢٥ ، ٢٢٩ ، ٢٣١ ، ٢٣٢ ، ٢٤٥ ،

٢٤٧ ، ٢٤٩ ، ٢٥٣ ، ٢٥٤ تا ٢٥٦ ،

٢٦٤ ، ٢٧٠ تا ٢٧٢ ، ٢٧٥ ، ٢٨٠ ،

٢٨٩ ، ٣١٣ ، ٣١٩ تا ٣٢١ ، ٣٢٥ ،

٣٢٧ تا ٣٣٠ ، ٣٣٥ ، ٣٤٣ ، ٣٦٨ ،

٣٧٠ ، ٣٧١ ، ٣٧٦ ، ٣٧٧ ، ٣٩٧ ،

٤٢٢ ، ٤٢٣ ، ٤٢٦

هخامنشیان ٣٩ ، ٨٢ ، ١٢٦ ، ١٣٠ ،

١٣٤ ، ١٣٥ ، ١٣٩ ، ١٧٢ ، ١٧٣ ،

١٨١ ، ١٨٧ ، ١٩٣ ، ٢٠٣ ، ٢٠٦ ،

٢٠٧ ، ٢٣٠ تا ٢٣٣ ، ٢٤٤ ، ٢٤٦ ،

٢٤٩ تا ٢٥١ ، ٢٥٥ ، ٢٦٠ ، ٢٦١ ،

٢٦٤ تا ٢٦٧ ، ٢٧٠ ، ٢٩٧ ، ٣١٣ ،

٣١٨ ، ٣١٩ ، ٣٢٣ ، ٣٢٨ ، ٣٣٨ ،

٣٤٢ ، ٣٤٤ ، ٣٤٥ ، ٣٤٧ ، ٤٢٣ ح ،

٤٢٤

هدیابینه ٣٠٤

هرات ٧ ، ٨٨ ، ١٦٩ ، ٢٤٧ ، ٢٤٩ ،

٢٨٩ ، ٢٩٠ ، ٢٩٢ ، ٢٩٣ ، ٣٠٩ ،

٣٤٨

هرتسفلد ٣٨٧ ح

هرسین ١٠٠

هرقل ٣٦٨ ، ٣٦٩ ، ٤١٢

ولاش آباد ٣٠٤ ح

ولاش (بلاش) اشکانی ٣٣٣

ولاش (بلاش) اول ٣٠٢ ، ٣٠٣ ، ٣١٨ ،

٣٢٢

ولاش (بلاش) پنجم ٣٠٧

ولاش (بلاش) چهارم ٣١٠

ولاش (بلاش) دوم ٣٠٥

ولاش (بلاش) سوم ٣٠٦ ، ٣١٠ ، ٣٣٣

ولتر ٢٤٦

ونن اول ٣٠٢

ونوس ١٩٥ ح

ونیز ٤٠١

وهیزداته ١٥٣

وهیو ١٧٢

ویزیگتها ١٢٠

ویشتاسپ ١٣٣ ، ١٤٠ ، ١٥٣ ، ١٦٩ ،

١٨٥ ، ١٧٩

وینا کدفیژس ٣٠٩

ه

هاتف افولون ١٦٤

هاتف دلنس ٨٤

هادریانوس ٣٠٥

هالتاتی ٧٧

هالیس ٩٨ ح

هالیکارناسوس ٢٣٩

هامون ٣٢٧

هان ٨٦ ، ٣٣٤

هبتال ٣٤٦ ح

هپتالی ٣٦٢

هتره ٣٠٥ ، ٣٠٧ ، ٣٢٤ ، ٣٢٦ ، ٣٢٧ ،

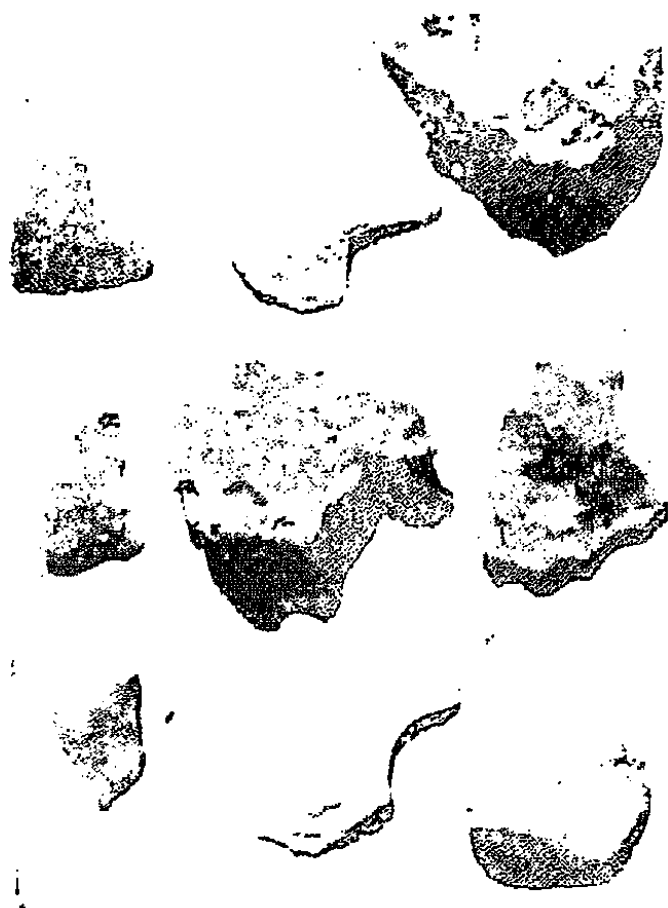
٣٨٦

ایران از آغاز تا اسلام	۴۶۲
<p>هند ۱۶ دیباچه ، ۲۰ ، ۲۹ ، ۵۲ ، ۶۴ ، ۶۵ ، ۶۷ ، ۶۹ ، ۸۳ ، ۱۵۶ ، ۱۶۹ ، ۱۷۳ ، ۱۸۱ ، ۱۸۵ ، ۲۰۳ ، ۲۰۶ ، ۲۳۱ ، ۲۴۷ ، ۲۵۴ ، ۲۵۸ ، ۲۷۶ ، ۲۸۰ ، ۲۹۳ ، ۳۰۵ ، ۳۰۸ ، ۳۱۰ ، ۳۳۷ ، ۳۳۹ ، ۳۴۱ ، ۳۵۷ ، ۳۹۰ ، ۴۱۰ ، ۴۱۸ ، ۴۲۷</p>	<p>هرکولس ۲۰۶ هرمزد اول ۳۵۲ ، ۳۶۷ هرمزد چهارم ۳۶۶ هرمزد دوم ۳۵۳ هرودتوس ۸ ، ۸۴ ، ۹۴ تا ۹۹ ، ۱۰۸ ، ۱۱۷ ، ۱۲۰ ، ۱۲۵ ، ۱۳۲ ، ۱۳۶ ، ۱۳۸ ج ، ۱۶۰ ، ۱۶۲ ، ۱۶۶ ، ۱۷۰ ، ۱۷۳ ، ۱۷۵ ، ۲۰۲ ، ۲۲۰ ، ۳۱۸</p>
<p>هند غربی ۱۵۹ ، ۳۰۹ هند واروپائی ۱۵ دیباچه ، ۴۹ ، ۵۱ تا ۵۴ هند وایرانی ۵۰ هندوچین ۴۲۹ هندوستان ۸ ، ۲۰۶ ، ۲۴۸ ، ۳۴۲ ، ۴۱۸ ، ۴۲۳ ، ۴۲۵</p>	<p>هرودس ۲۹۸ ، ۲۹۹ هروس ۱۷۸ هرهر ۱۱۶ هریره ۸۸</p>
<p>هندوکش ۵۲ ، ۶۶ ، ۱۵۳ ، ۲۴۷ ، ۲۵۹ ، ۳۰۸ ، ۳۰۹ ، ۳۳۸ ، ۳۴۹ ، ۳۵۷ هنینگ ۳۵۲ ح ، ۳۸۷ ح هوبان - ایمنه ۱۲۴ هورقلیا ۲۳۲ ح هوری ۲۰۰</p>	<p>هفتیون ۲۴۸ هکاتوم پیاس ۲۶۲ هکاتیوس ۱۶۴ هگمتانه : رک . همدان هالاد ۲۲۵ ، ۲۴۰</p>
<p>هوریان ۵۰ ، ۵۱ ، ۶۶ ، ۸۹ ، ۱۰۷ هوم ۱۷۵ ، ۱۸۰ ، ۲۱۰ هورین شیخ خان ۴۲ هونها ۳۵۸ ، ۳۶۰ ، ۳۶۱ ، ۳۶۳ هونها هفتالی ۲۰ دیباچه</p>	<p>هلسپنت ۱۶۲ هلمند (هیرمند) ۷۷ ، ۳۸۴ هلنی ۲۲۸ ، ۲۷۲ ، ۲۷۵ ، ۲۷۶ ، ۲۸۳ ، ۴۲۲ ، ۴۲۳</p>
<p>هورین شیخ خان ۴۲ هونها ۳۵۸ ، ۳۶۰ ، ۳۶۱ ، ۳۶۳ هونها هفتالی ۲۰ دیباچه هووخ شتره ۱۰۸ ح هیاطله ۳۴۶ ، ۳۵۸ ، ۳۶۲ ، ۳۶۵ هیاطله تابع ترکان ۳۶۸ هیاطله خیونی ۳۵۴ ، ۳۵۷ هیپوداموس ۳۸۲ ، ۳۸۶ هیپاس ۱۶۳ هیتال ۳۴۶ ح</p>	<p>هلنیا ۲۲۸ ، ۲۳۶ ، ۲۳۹ ، ۴۲۳ هلنسم ۲۳۸ ، ۲۶۰ ، ۳۳۷ ، ۳۴۱ همدان ۲۸ ، ۴۰ ، ۵۴ ، ۵۵ ، ۸۷ ، ۹۳ ، ۹۵ ، ۹۸ ، ۹۹ ، ۱۱۶ ، ۱۱۸ ، ۱۲۱ ، ۱۲۶ ، ۱۳۱ ، ۱۳۳ ، ۱۳۶ ، ۱۴۴ ، ۱۵۱ ، ۱۵۳ ، ۱۵۴ ، ۱۵۸ ، ۱۷۷ ، ۲۰۰ ، ۲۳۲ ، ۲۴۳ ، ۲۴۸ ، ۲۵۹ ، ۲۶۲ ، ۲۶۵ ، ۲۸۸ ، ۲۹۱ ، ۲۹۲ ، ۲۹۵ ، ۳۰۹ ، ۳۲۰ ، ۳۳۱ ، ۳۷۰</p>

هیتیان ۸۳	یعقوبیان ۳۵۹ ح
هیدالو ۱۲۸	یمن ۱۶۹ ، ۳۶۵
هیرکانی : رك . گرگان	یونانی ۴۲۵
هیرمند : رك . هلمند	یونانی ها ۳۰۷
هیروگلیفی ۱۰۷ ، ۱۱۲ ، ۱۱۳	یوچی ۲۹۳
هیناسیس ۲۴۸	یونان ۲۲ دیباچه ، ۲۴ دیباچه ، ۷ ، ۷۷ ،
هیکسها ۶۰	۸۱ ، ۱۳۹ ، ۱۶۰ تا ۱۶۷ ، ۱۷۳ ،
ی	۱۹۳ تا ۱۹۵ ح ، ۲۰۲ ، ۲۰۳ ،
یارشاطر (دکتر) ۱۹ دیباچه ، ۲۲ دیباچه ،	۲۰۵ ، ۲۰۸ ، ۲۱۱ ، ۲۱۳ ، ۲۱۶ ،
۴ ح ، ۳۱ ح ، ۱۳۲ ح ، ۲۵۲ ح .	۲۲۰ ، ۲۲۳ ، ۲۲۴ ، ۲۲۶ ، ۲۲۸ ،
۳۸۷ ح	۲۳۰ ، ۲۳۴ تا ۲۳۸ ، ۲۴۰ ح ،
یاسمی ۳۱ ح	۲۴۱ ، ۲۴۶ ، ۲۵۲ ، ۲۶۱ ، ۲۶۷ ،
یافثی ۲۹	۲۶۸ ، ۲۷۱ ، ۲۷۶ ، ۲۹۴ ، ۳۰۶ ،
یزدگرد اول ۳۵۶ ، ۳۵۷ ، ۳۵۹ ، ۳۷۰	۳۲۳ ، ۴۱۴ ، ۴۲۲ ، ۴۲۳
یزدگرد دوم ۳۵۸	یونانیان ۲۱ دیباچه ، ۸۲
یزدگرد سوم ۳۶۹	یهود ۳۲۴
یشتها ۱۷۲ ح	یهودیان ۲۱ دیباچه ، ۳۲۳
یعقوب ۲۰۷	یهودیه ۹۴ ح ، ۹۶ ، ۱۵۴ ، ۲۲۰



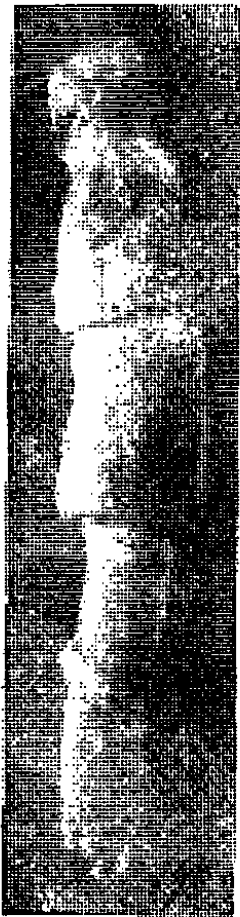
۴- ری - طرف قرمز سفالین



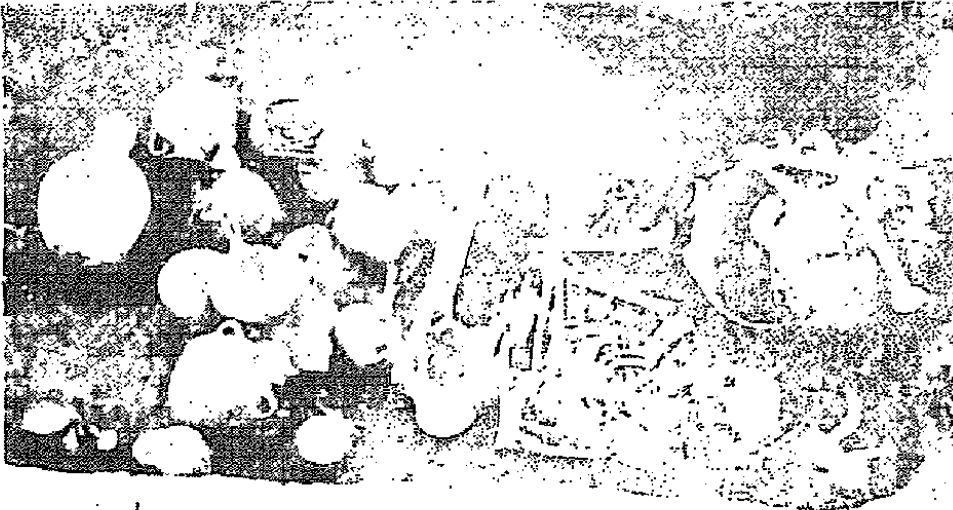
۱- ابزارهای سنگی ازغار تنگ بده



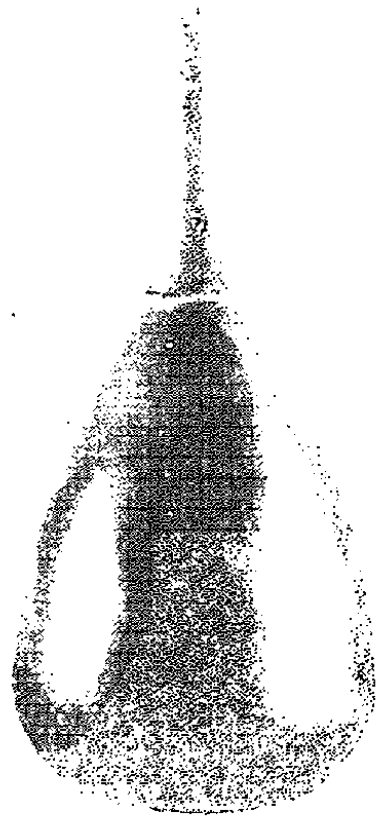
۳- سیلک : قبر . ازطراز اول



۲- سیلک : دسته استخوانی حکاکی شده برای سنگ چخماق



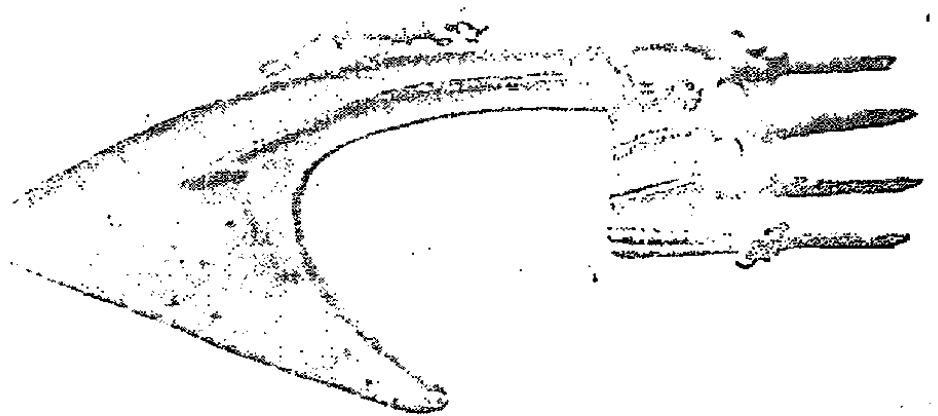
۶- سیلک ، قبری از کورستان ب



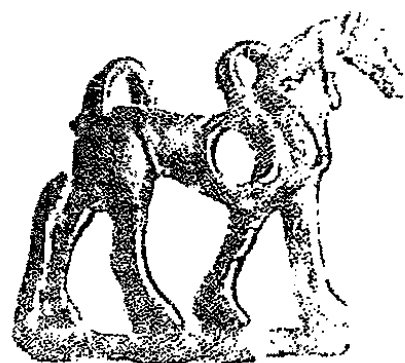
۵- تپه حصار، ظرف سیاه



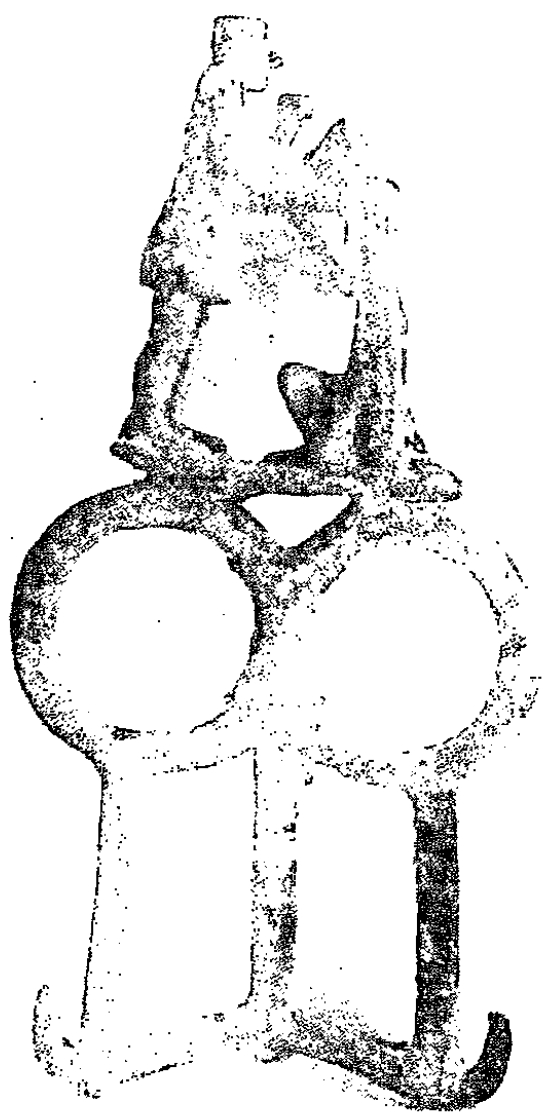
۱- سِنل نرم سین



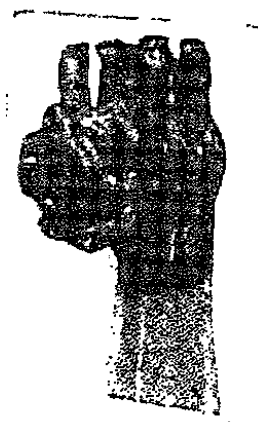
۸- لرستان : تبرمفرغی



۱- لرستان: انتهای مفرغی مایلندگرددونه



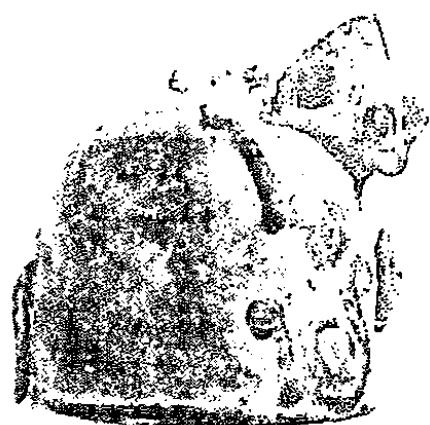
۱۳- لرستان: زنگ دهنة مفرغی

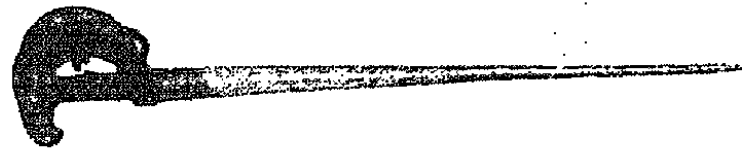


۹- لرستان: تبرمفرغی

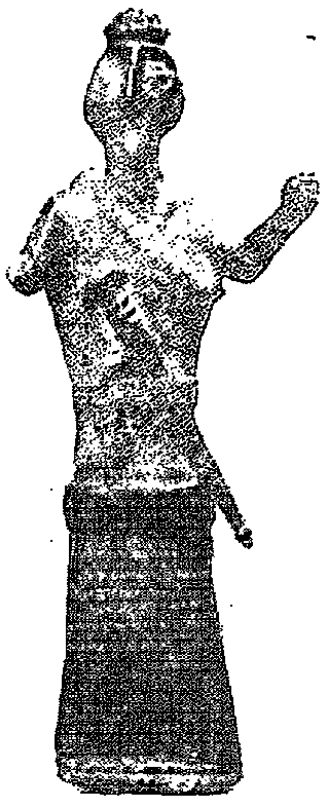


۱۱ و ۱۲- لرستان:
قطعاتی از یراقاسب

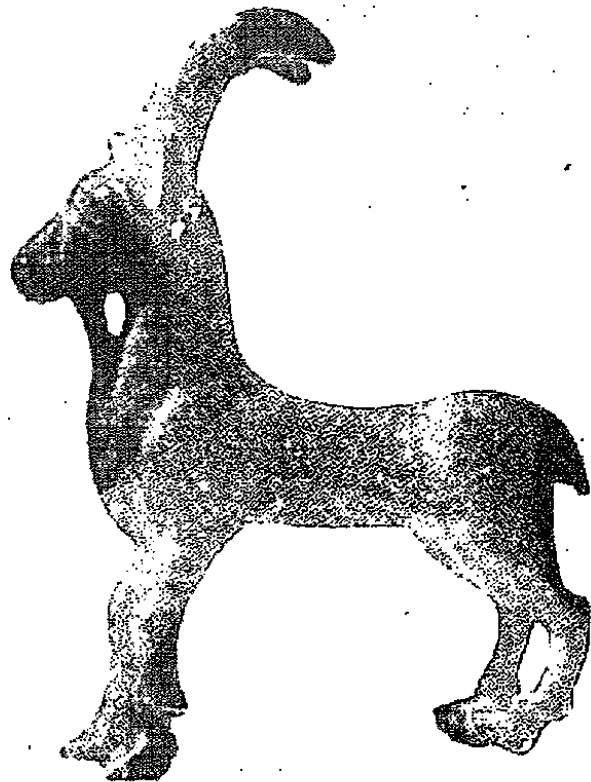




۱۴- لرستان : سنجاقهای مفرغی



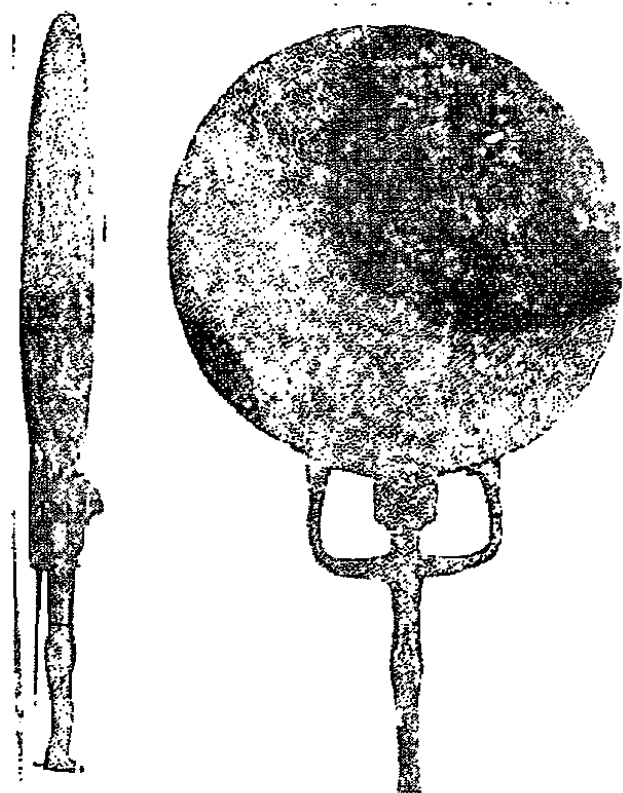
۱۶- لرستان : مجسمه کوچک مفرغی



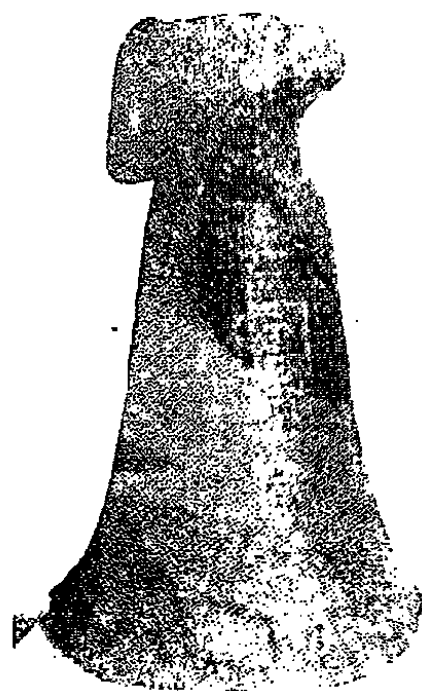
۱۵- لرستان : بزکوهی مفرغی



۱۷- گنجینه سقر : ته غلاف طلا
←



۱۹- ارستان : آینه مفرغی



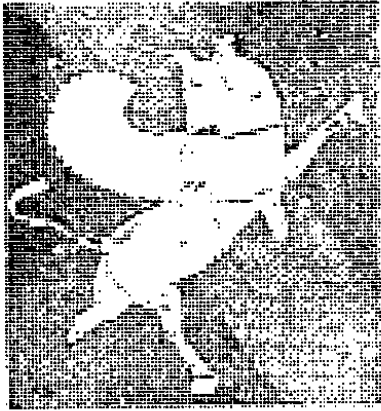
۱۸- محسمه مفرغی ملکه ناییر-اسو



۲۱- ارستان : دهنه مفرغی



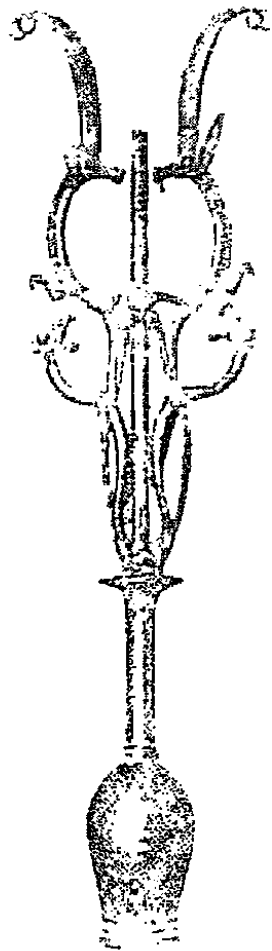
۲۰- کنجینه سقر : لوحه طلا



۲۳- همدان (؟)؛ طلائی کار شده



۲۲- همدان (؟)؛ طلائی کار شده



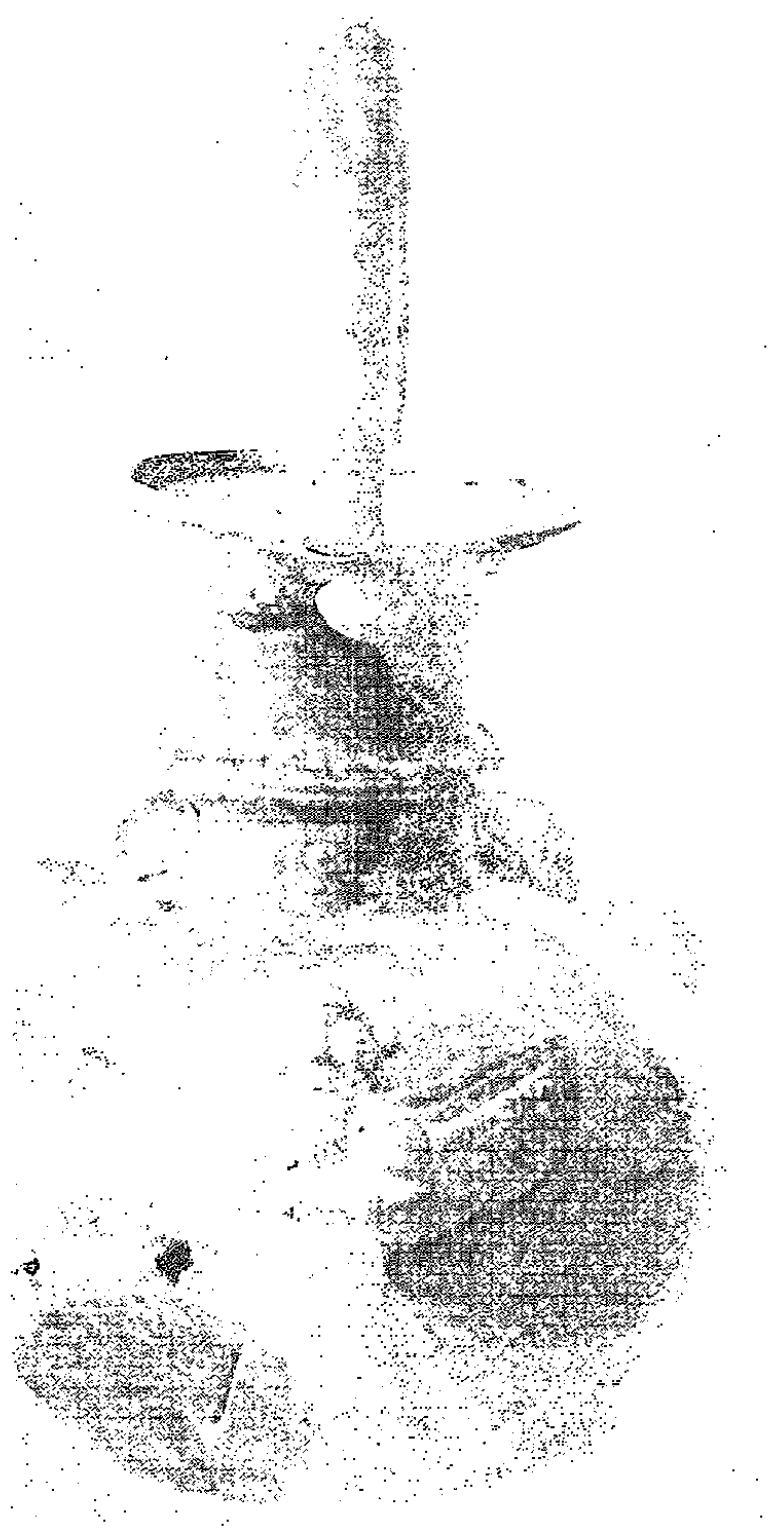
۲۴- لرسنان : شی' نذری مهرخی



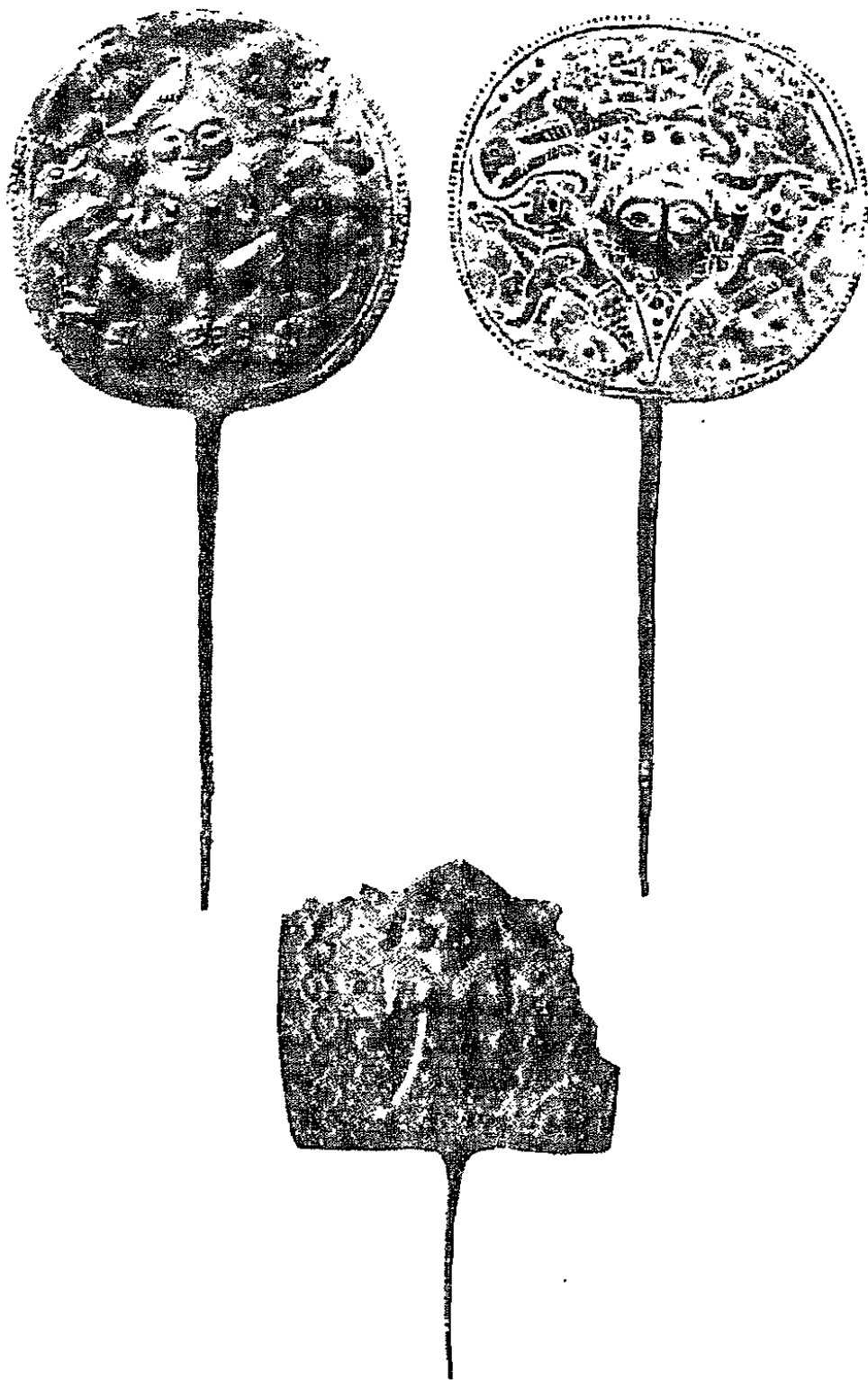
۲۶- گنجینه سقر : سروصله زرین اناه



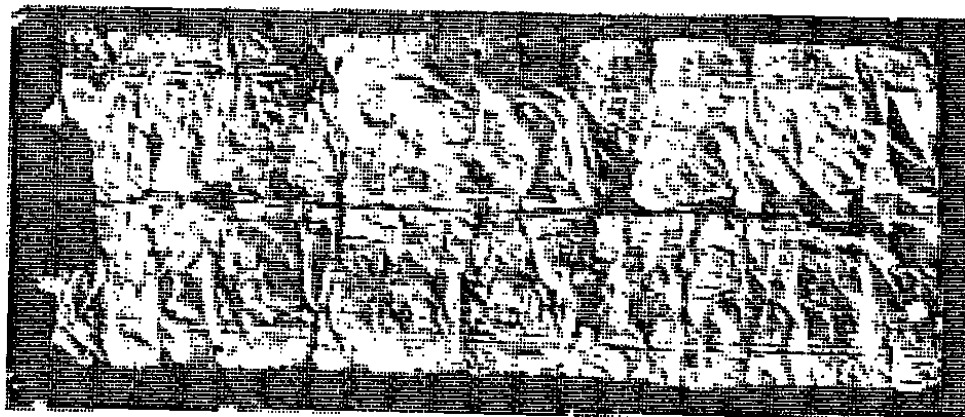
۲- گنجینه سقر: سروصله زرین اناه



۲۰- لرستان : ظرف بهفرغی



۲۸- لرستان ،
سنجاقهای نذری



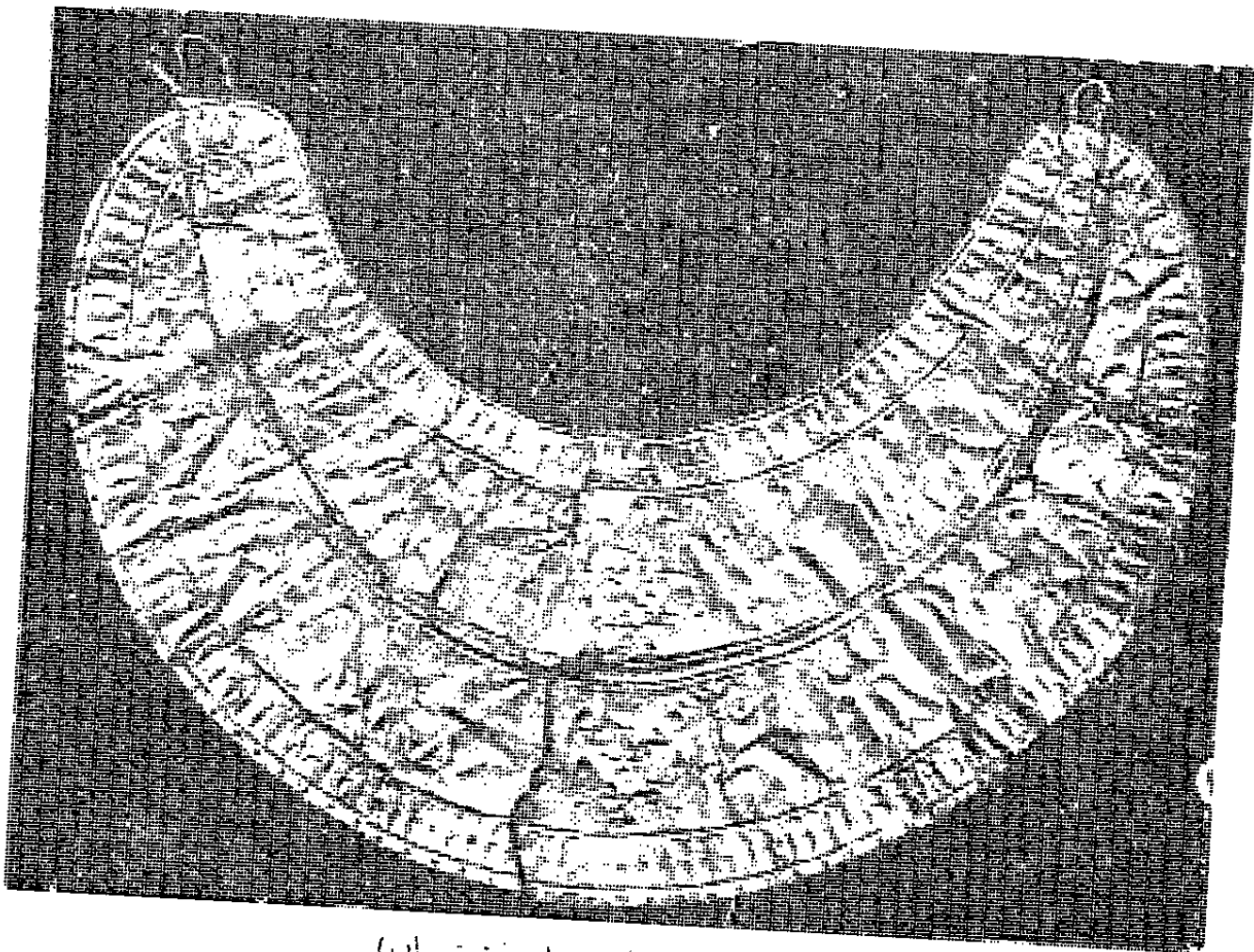
۲۹- گنجینه سقر :
لوحة طلا از يك كمر بند



۳۱- دستبند زرین



۳۰- آویز زر



۳۲- سینه بند زرین (موزه تهران)



۳۳- کلاردشت : جام زر (موزه تهران)



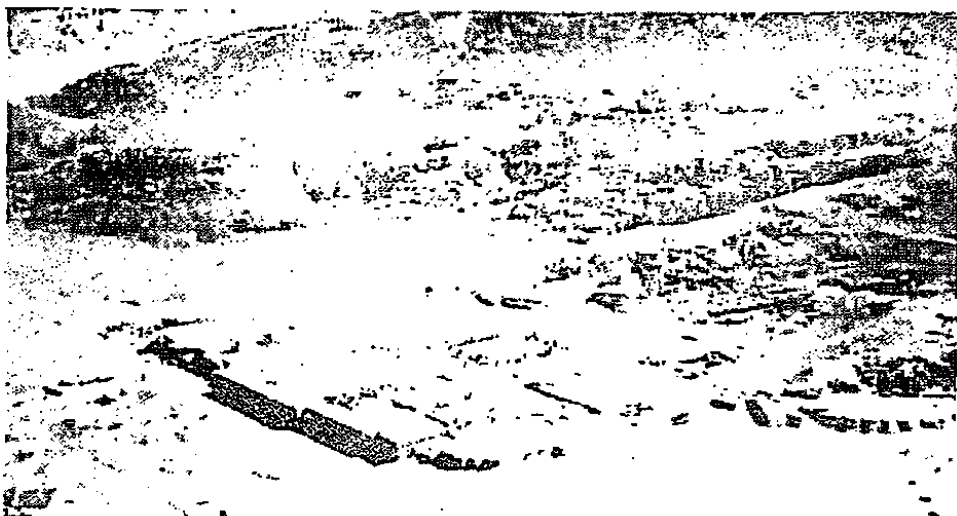
۳۴- آذربایجان : جام بشکل سر حیوان از گل پخته (موزه تهران)



۳۵- طرحة مسجد علمان



۳۶- تخت جمشید : پلکان اپادانه



۳۷- تخت جمشید : منظره هوایی



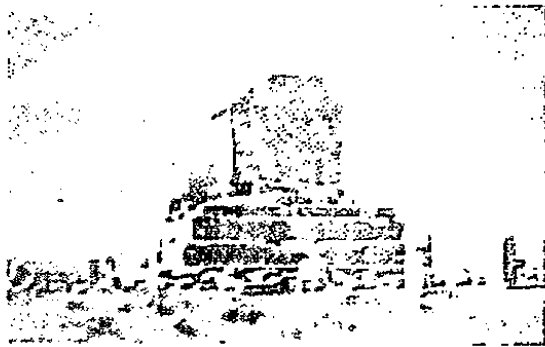
۳۹- پستون : داریوش کبیر



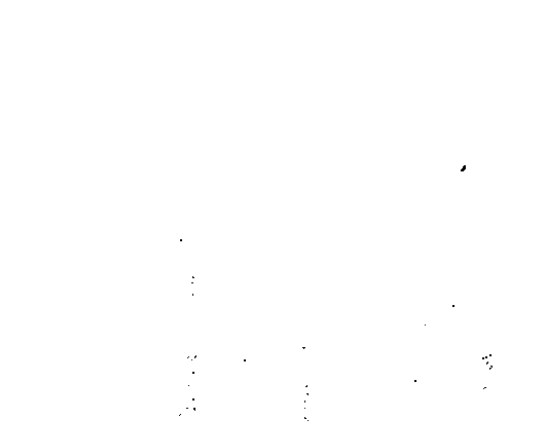
۳۸- پاسارگاد: فرودگاه بالدار



۴۱- پستون : نقش برجسته داریوش

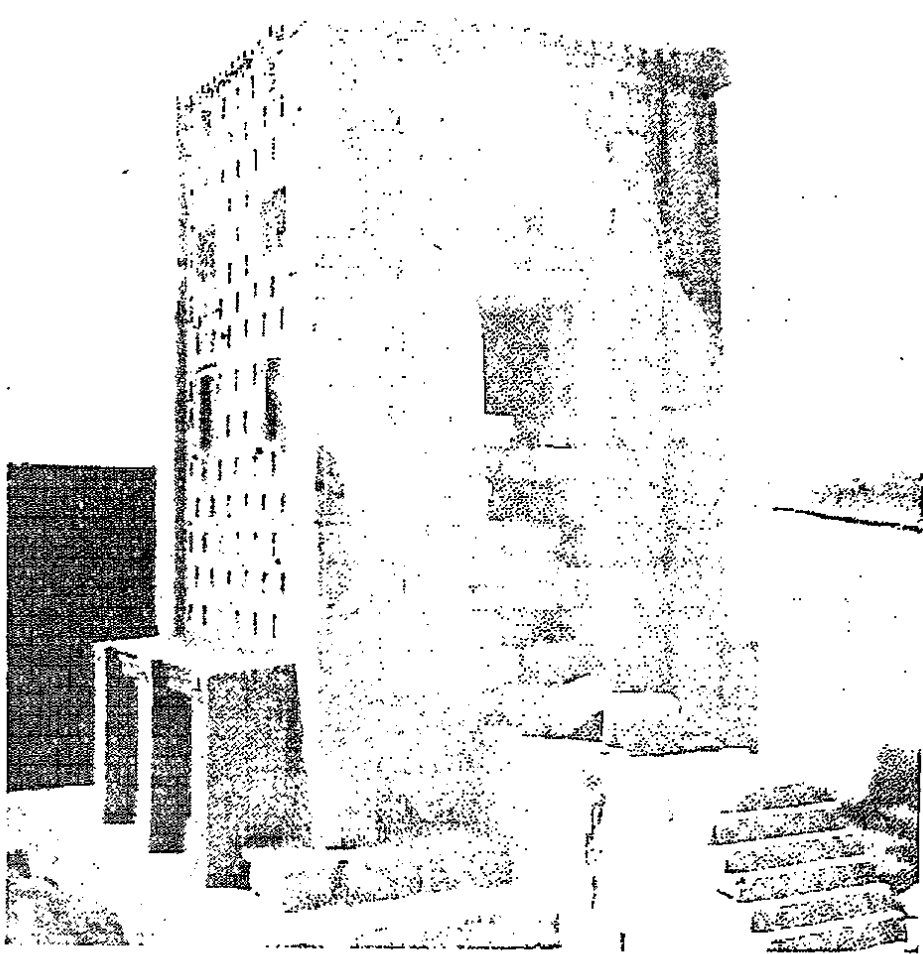


۴۰- پاسارگاد : آرامگاه داریوش



۴۲- تخت جمشید : داریوش هنگام بار دادن

۴۳- نقش رستم :
آتشگاه



۴۴- شوش :
منظره عوایی



۴۶- تخت جمشید : مجسمه یونانی از مهر (موزه تهران)



۴۵- تخت جمشید : سنگ از مهر سیاه



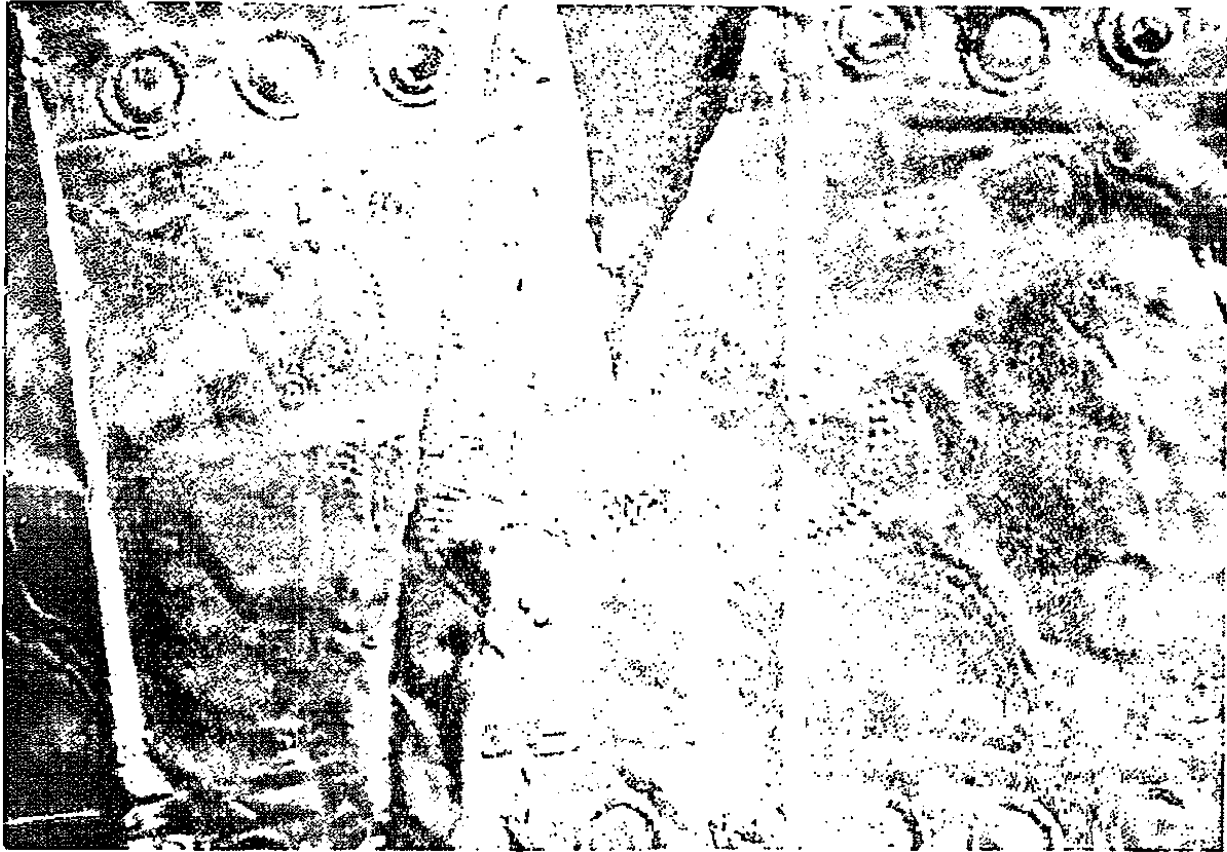
۴۸- تخت جمشید : نقش برجسته از تالار صد ستون



۴۷- تخت جمشید : سربک امیر از خمیر سنگ لاجورد (موزه تهران)

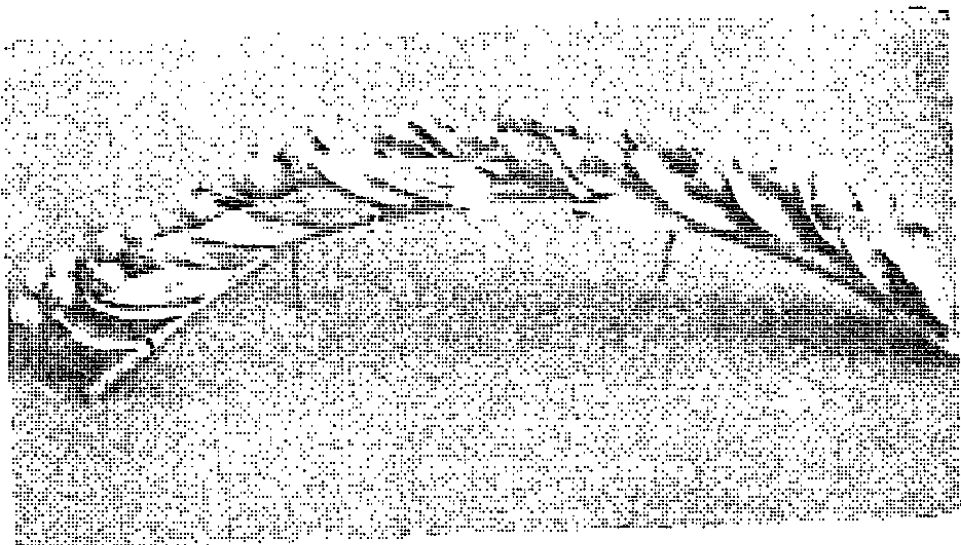


۴۹- نقش دال شیر در کاشی مینا

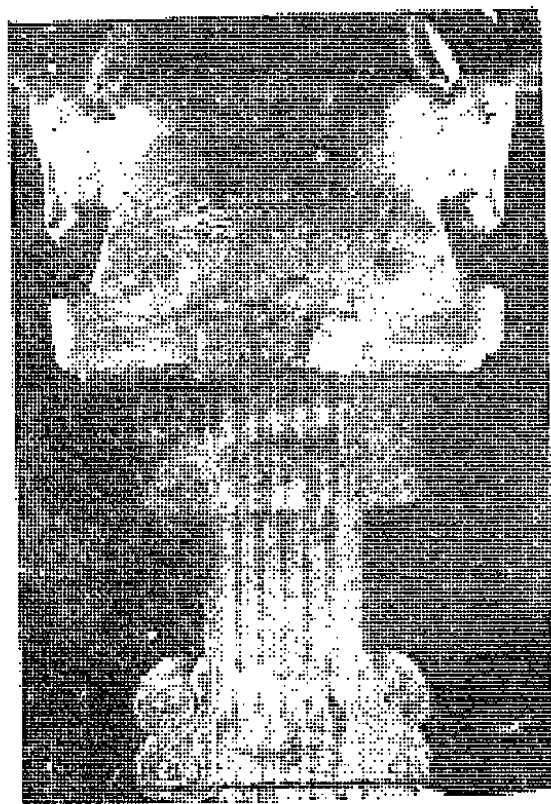


۵۰- تحت چشمه : لوحه ۱۱۱

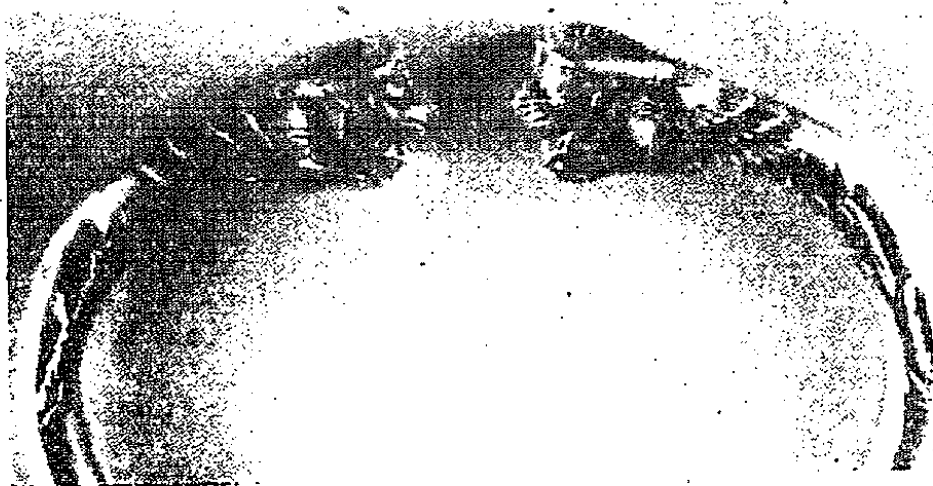
۵۱- قاج گل زرین



۵۳- ظرف مفرغی هخامنشی



۵۲- یکی از سرستونهای کاخ هخامنشی



۵۴- دستبند زرین



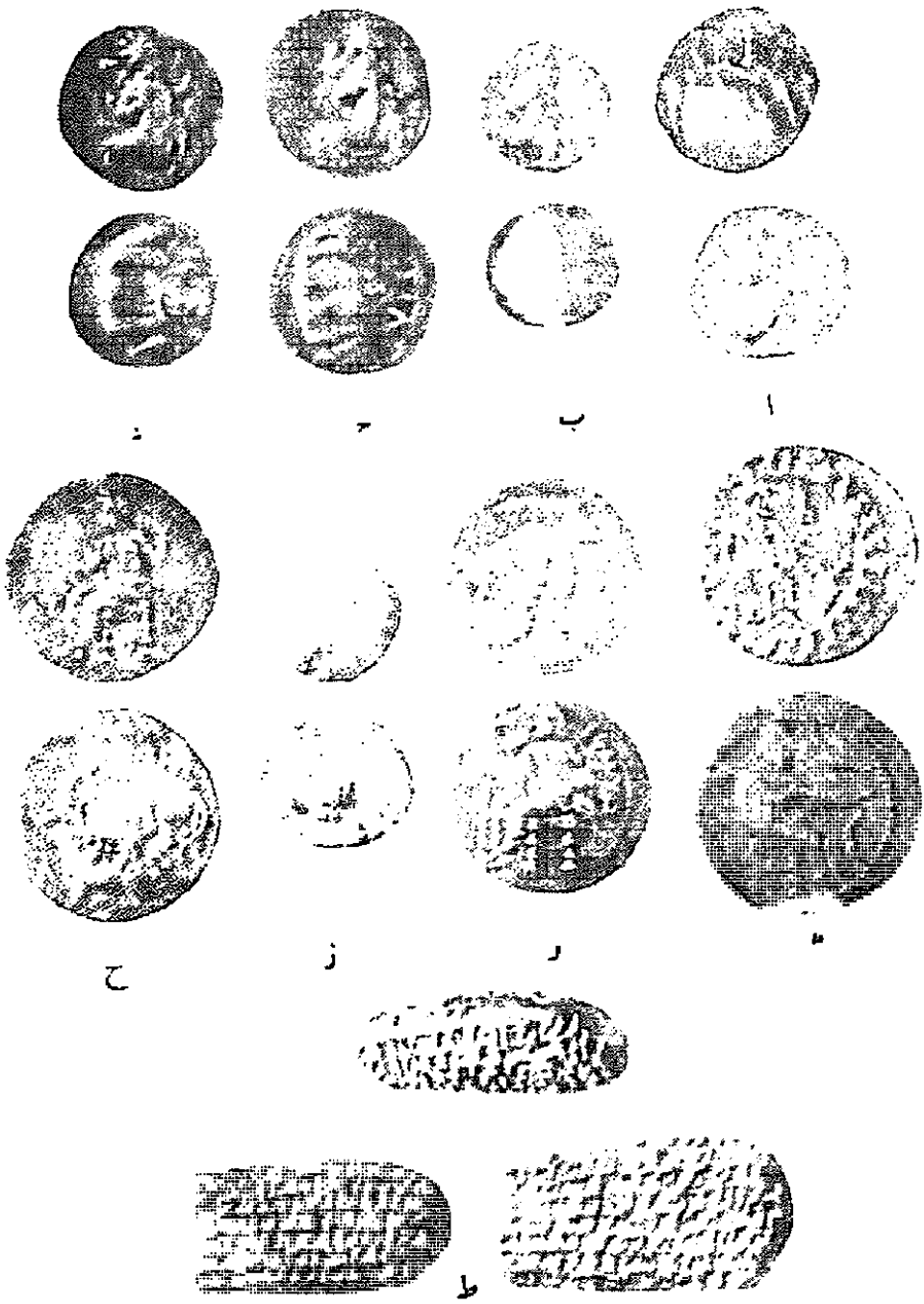
۵۵- نقش کمانداران در کاشی مینا



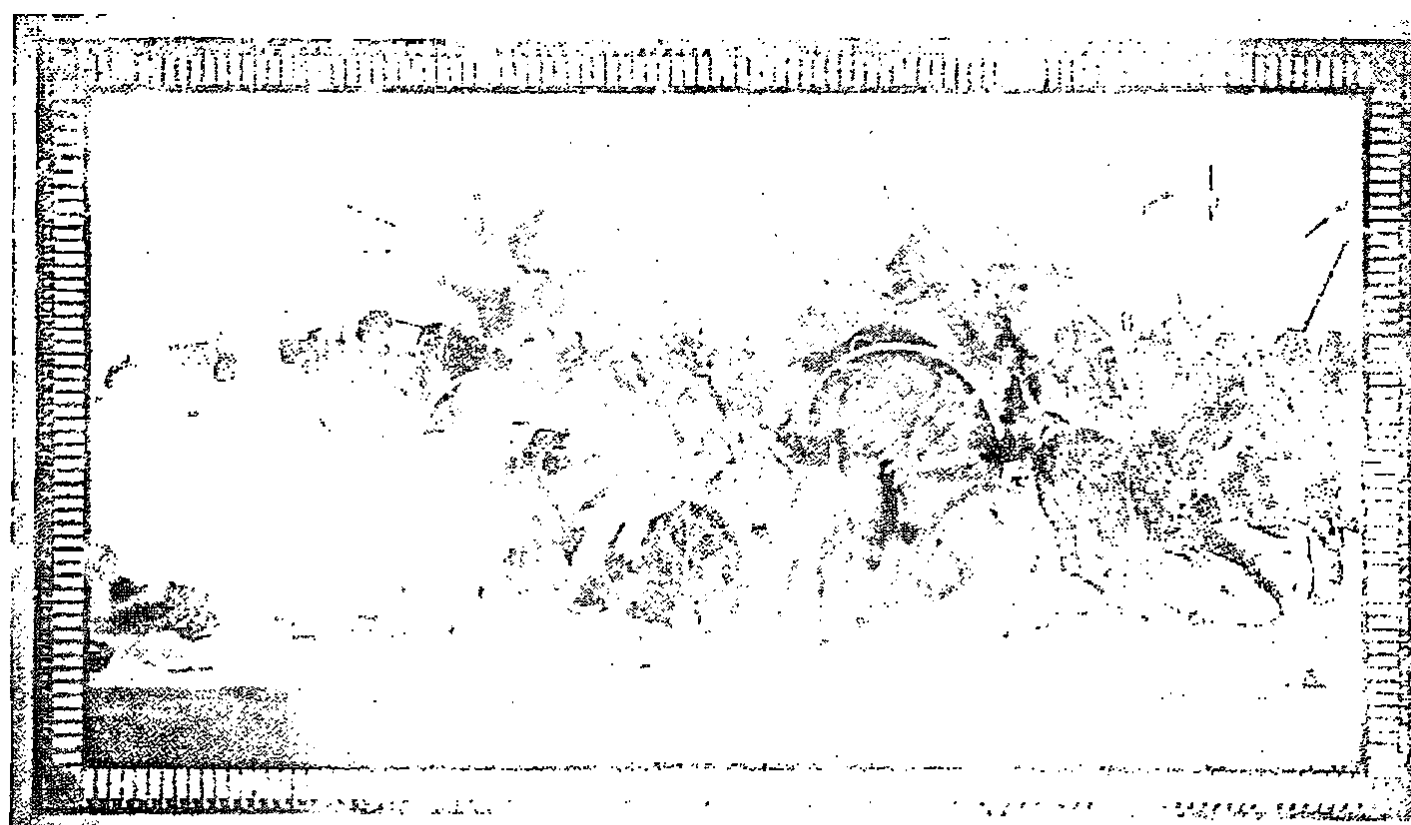
۵۶- تخت جمشید ، باج اوران سوریه



۵۷- همدان (۴) : دسته مزین
زرین برای سنگ فسان



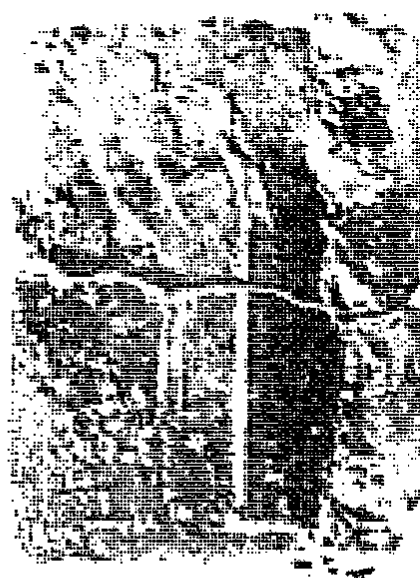
۵۸- (۱) تا (د) : مسکوکات شاهنشاهی هخامنشی .
(د) تا (ح) : مسکوکات ولای هخامنشی :
(ه) داتامس Datames در طرسوس Tarsus ،
(و) فرنبازوس Farnabazus در طرسوس ؛
(ز) ازنس Orontes در لامیسا کوس Lampsacus
(ط) تخت جمشید الواح عیلامی (موزه تهران)
(ج) مازاوس Mazaenus در طرسوس .



۵۹- تمسک، مورانیان جنگ داریوش و اسکندر در ایسوس



۶۰ و ۶۱- تخت جهشید نقش
برجسته بر سر در معبدی
در راس سطحه



۶۲- دینور (؟) :
سیلنوس Silenus

۶۳- دینور (؟) : ساریک
ساتیر Satyr





۶۴ - شمی : مجسمه سفرغی

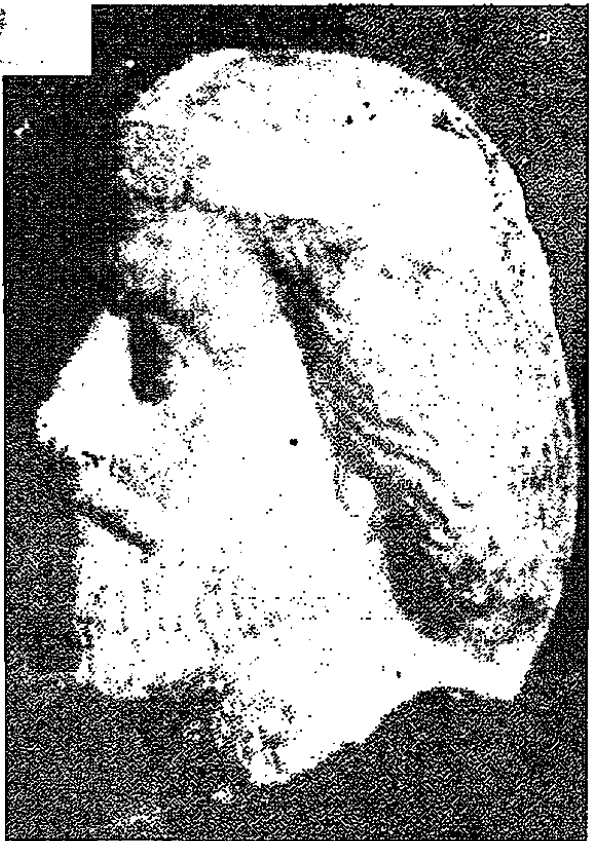


۶۵ - نهاوند : مجسمه‌های کوچک
مفرغی از معبد یونانی





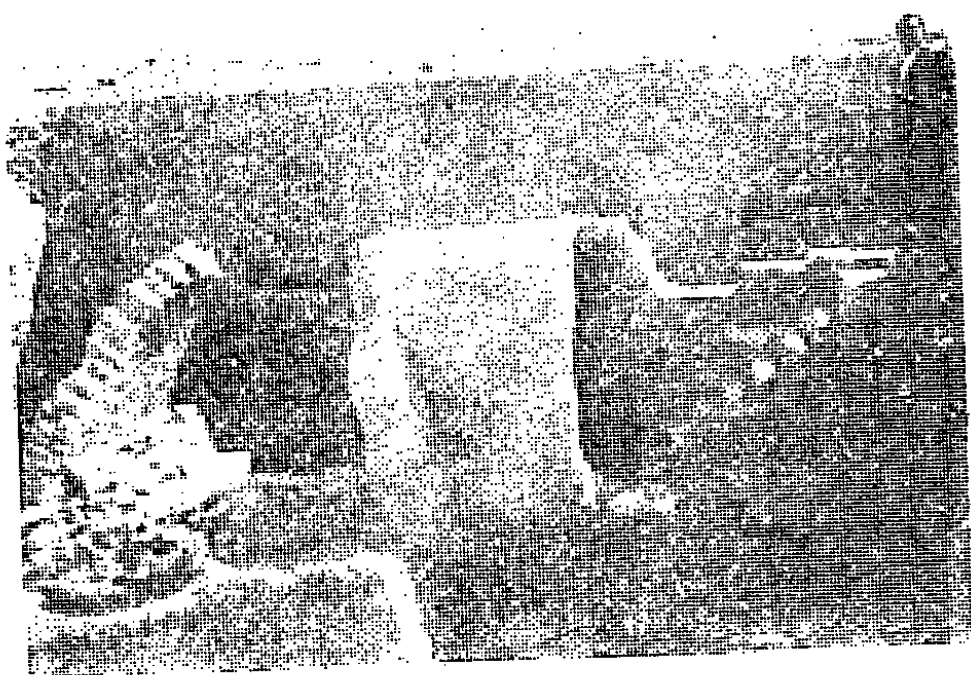
٦٦ - شمی : مجسمه کوچك مفرغی



٦٧ - شمی : سربك اميراز



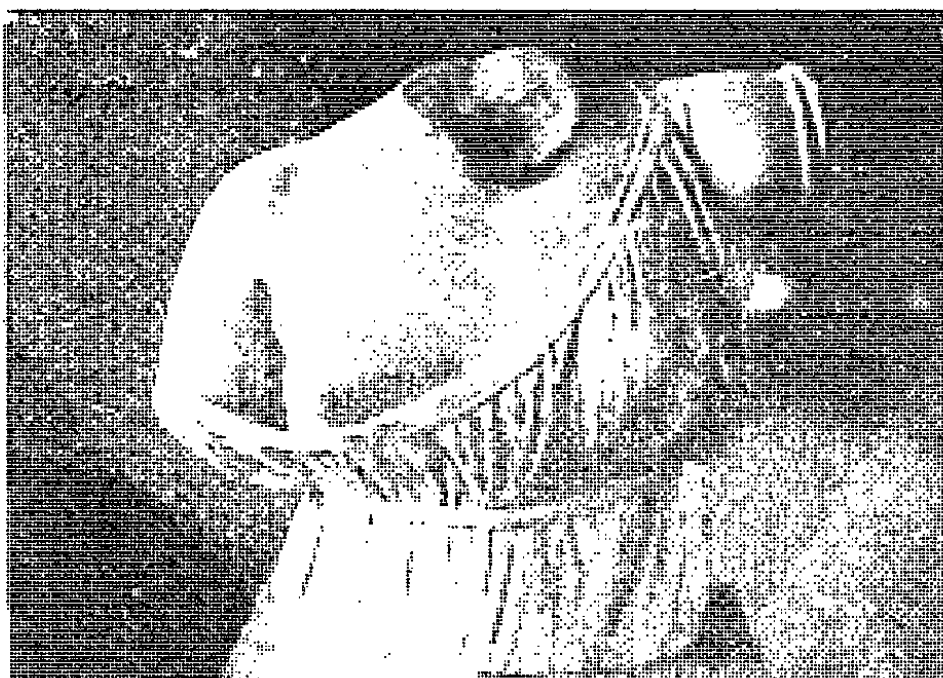
۶۸ و ۶۹ - شوش قبر یارقی
(قبر انفرادی)



۷۰ - شوش ، قبر یارقی (گورستان عمومی)



۷۱- شمی : سر مفرغی آنتیوخوس چهارم (۴)



۷۲- بدنه مجسمه مرمن یونانی

۷۳- شوش : سرملکه موزا Musa (۱) از مرمر (دوی
تاج به یونانی نوشته شده و نام سازنده را انتیوخوس
یادمی‌کند از دوی سبک تحریر میتوان تاریخ آنرا آخر
قرن اول ق. م. تا آغاز قرن اول م. تعیین کرد .)



۷۴- شوش : سرمرد از سنگ آهک



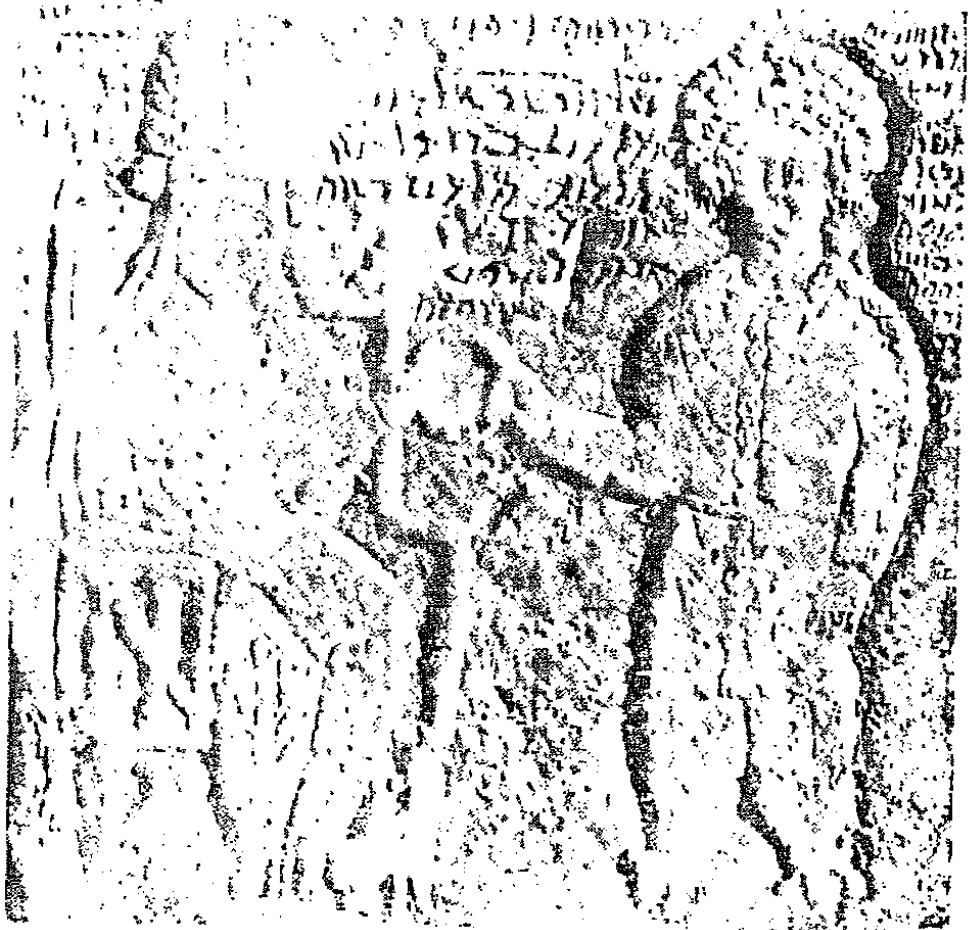
۷۵- همدان : سرمرد از سنگ آهک



۷۷- بیستون : نقش برجسته یارتی



۷۶- بیکر بلاش سوم (۱)



۷۸- شوش : نقش برجسته اردوان پنجم
(موزه ایران)



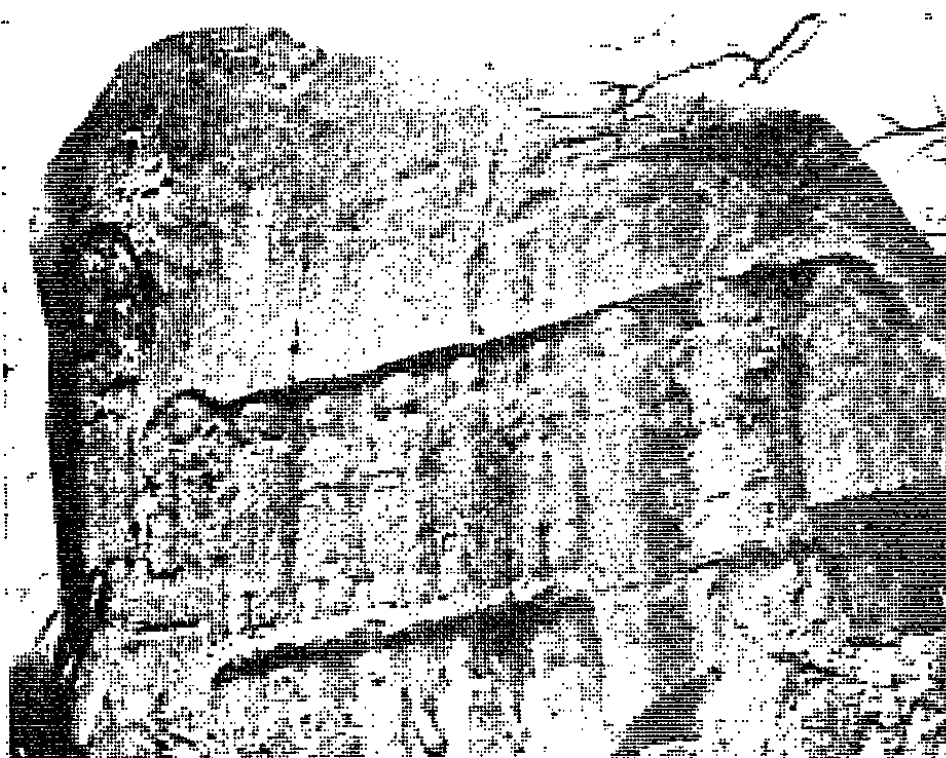
۷۹- تنگ سروك : نقش برجسته يارتي



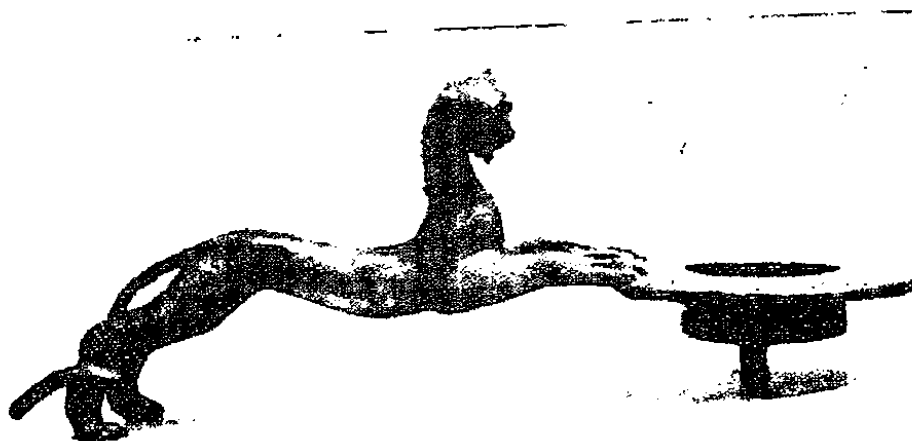
۸۰- نقش برجسته مهرداد دوم (سمت چپ) و گودرز دوم



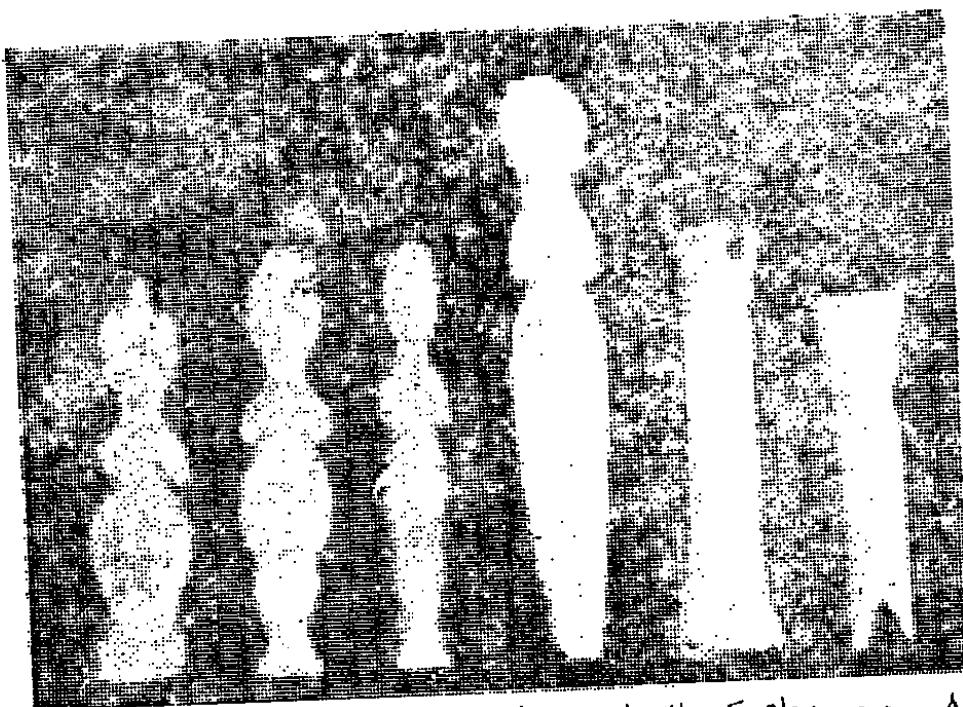
۸۱- سوار پارتی از گل پخته



۸۲- تنك سروك ، نقش برجسته پارتی

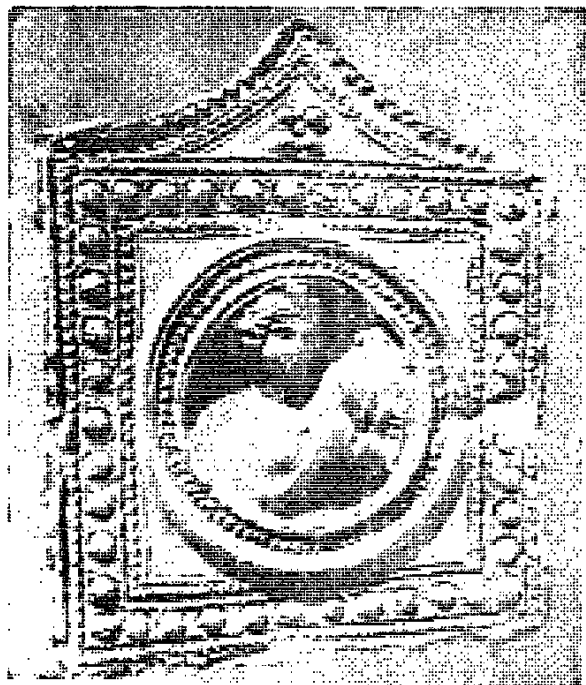


۸۳- مجسمه مفرغی

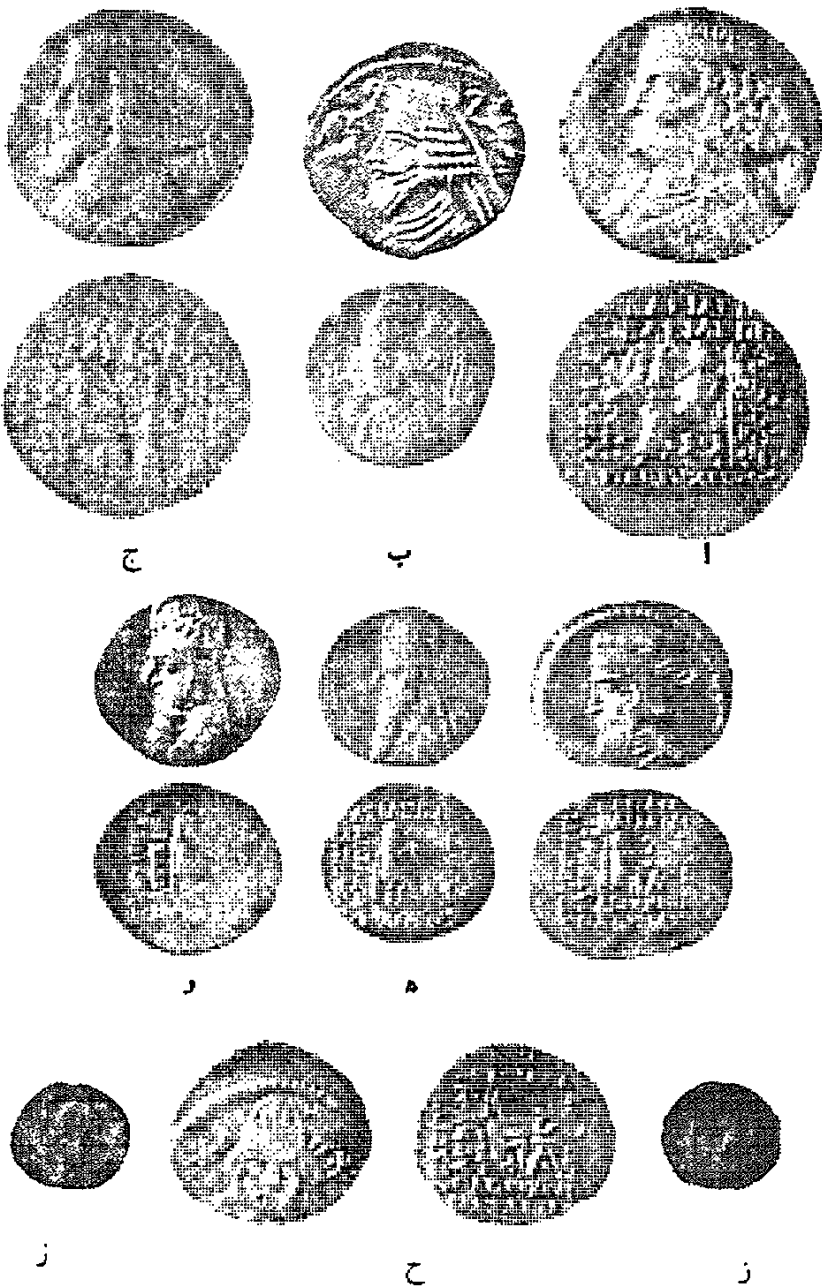


۸۴- مجسمه‌های کوچک پارتی اراستخوان کنده کاری شده (مورۀ تهران)

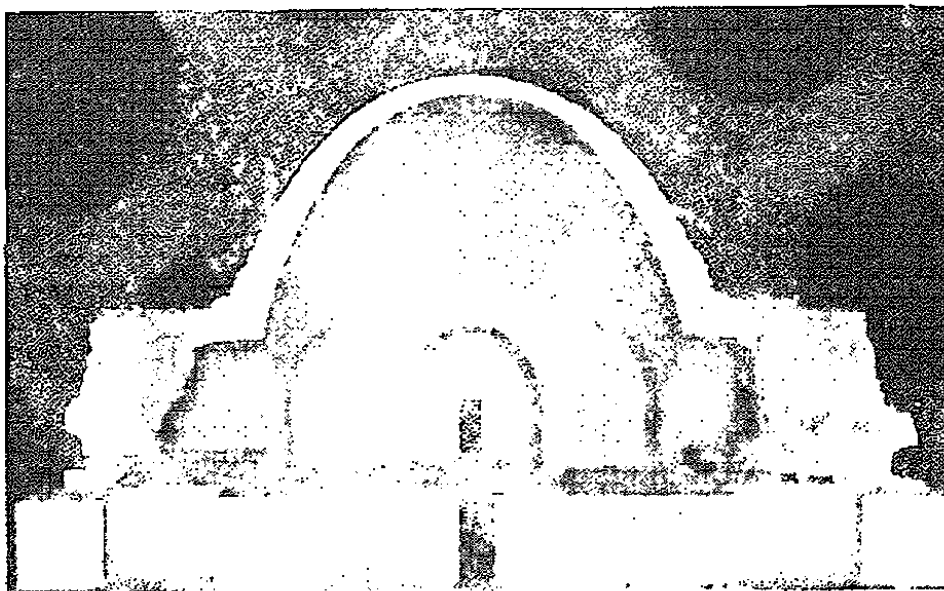
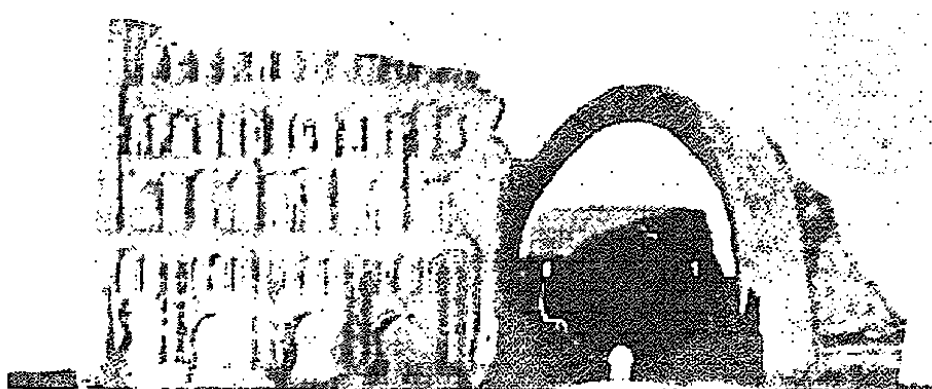
۸۵- شوش : نشان ازگل پخته



۸۶- مسکوکات شاهنشاهی
یارتی
(ا) ارد اول
(ب) فرهاد پنجم و موزا
(ج) فرهاد چهارم
(د) گودرز دوم
(ه) مبرداد دوم
(و) مبرداد دوم
(ز) گودرز دوم (۴)
(ح) مبرداد (درت ا.
وردان دوم (Vardanes II)



۸۷- تیسفون : کاخ ساسانی



۸۸- پیشاپور : تالار
بزرگ کاخ ساسانی



۸۹- پیشاپور : کاخ ساسانی - شاه نشین
با گچ بری و تزیینات آن



۹۱- بطری سیمین مطلا (موزه تهران)

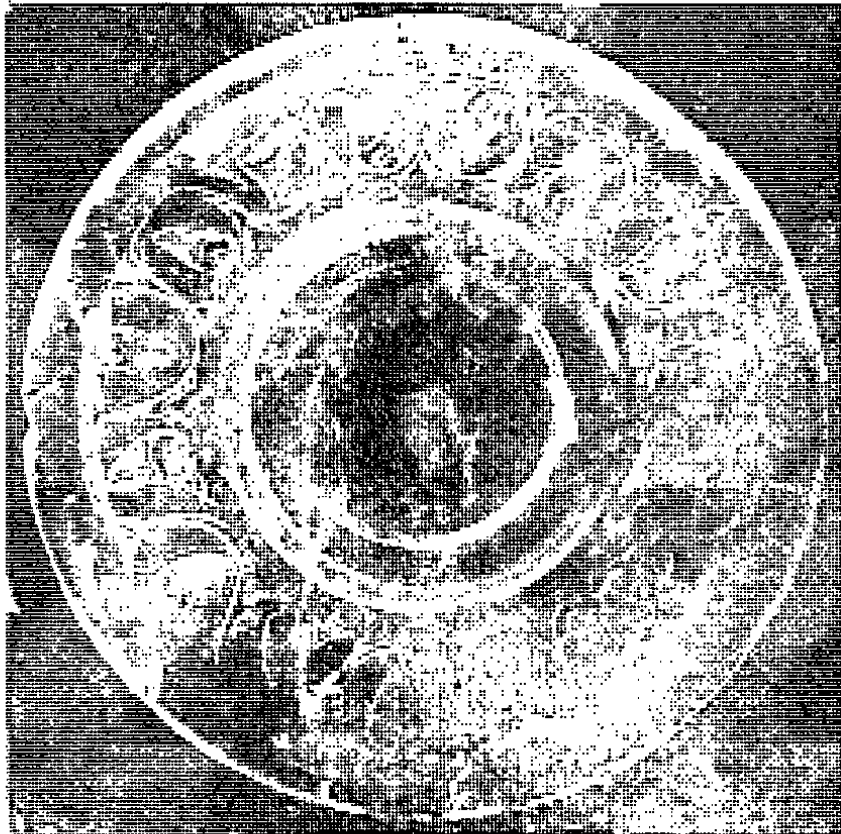


۹۰- دوری سیمین مطلا- پادشاه ساسانی در حال شکار

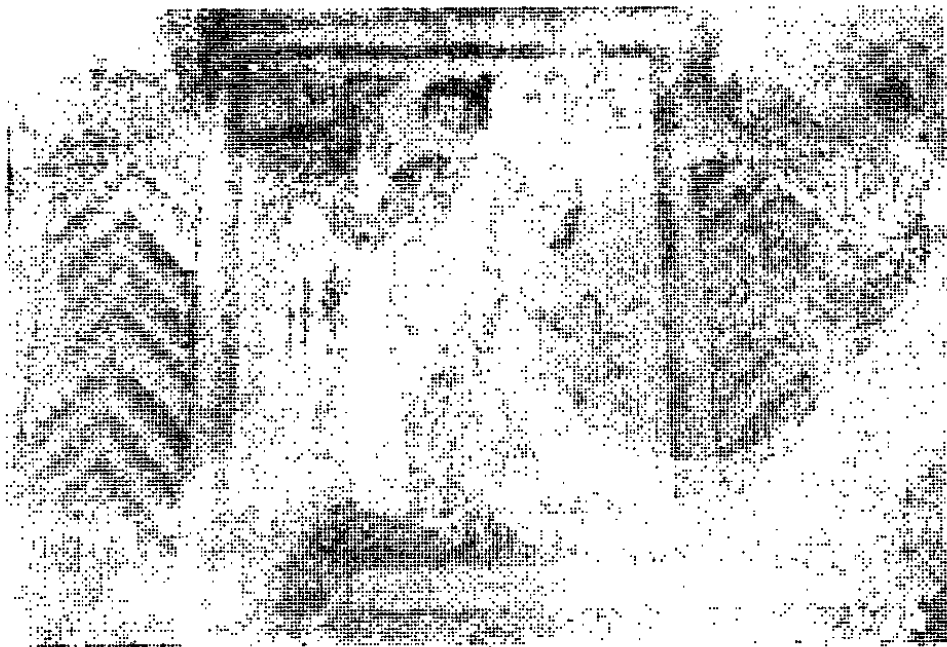


۹۲- ساغر سنگی بلورین

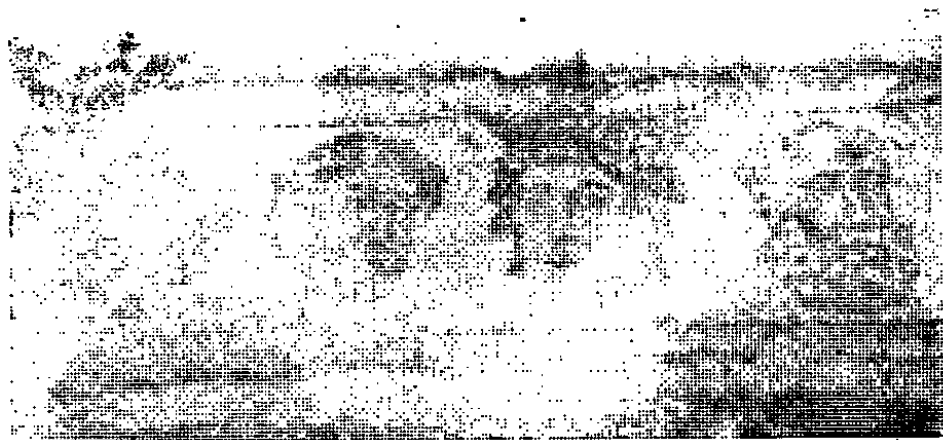
۹۳- پارچهٔ عهد
بعد از ساسانی

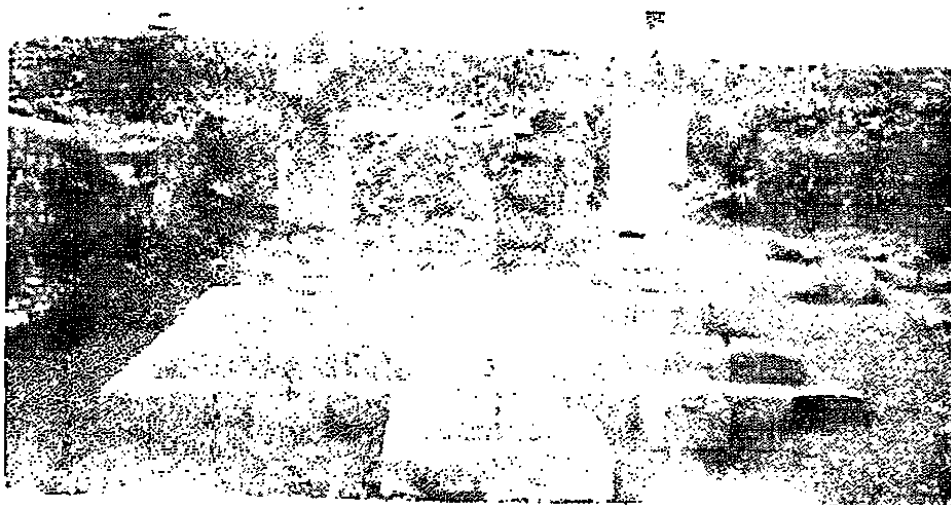


۹۴- دوری سنگی بلورین

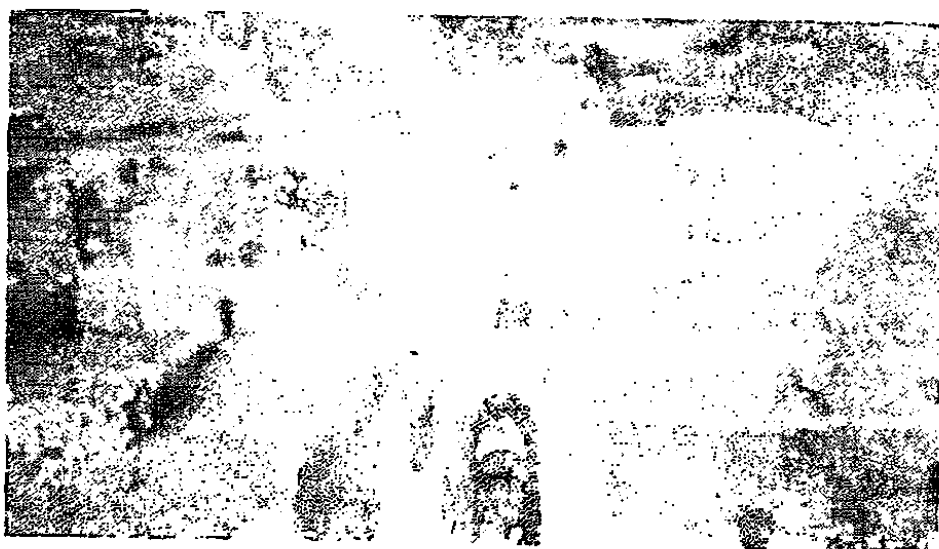


۹۵ و ۹۶- موزائیکای کاخ ساسانی





۹۷ . بیشاپور: جایگاه ندور بادوستون



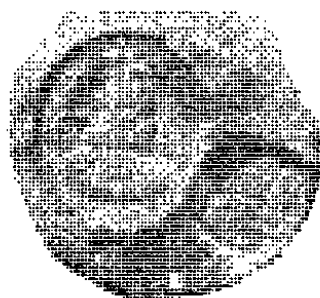
۹۸ - بیشاپور: آتشگاه



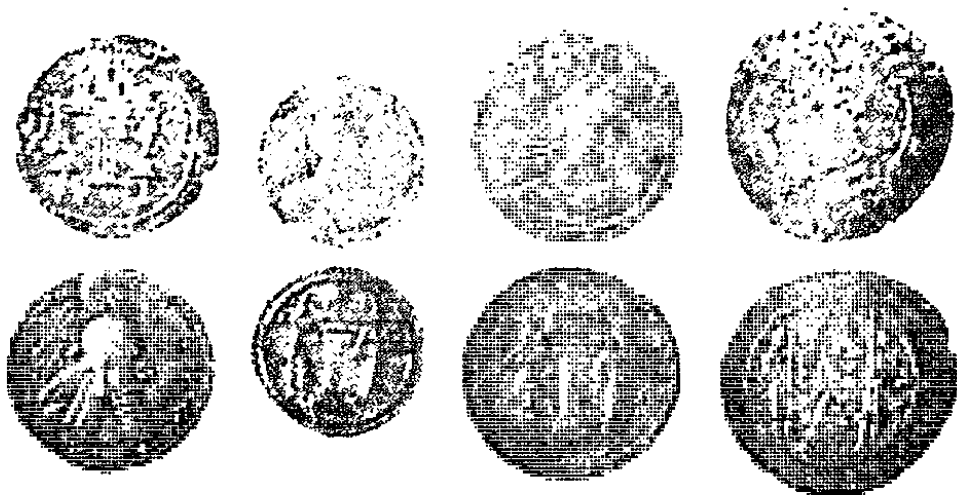
۹۹- نقش رستم : اعطای مناسبت اردشیر اول



۱۰۰- بهشتابور : فتح شاپور اول



۱۰۱ - شوش . مهر ساسانی



ا ب ج د



و ز

۱۰۲ - مسکوکات شاهنشاهی ساسانی ؛
(ا) بهرام پنجم ؛ (ب) شاپور اول (درت . ۱ . ؛ شاپور دوم) ؛ (ج) شاپور
(د) اردشیر اول ؛ (ه) خسرو اول ؛ (و) خسرو دوم ؛ (ز) بهلول (درت
بردگرد دوم) .

© Copyright 1993
by Shirkat-i Intishārāt-i‘ Ilmī wa Farhangī
Printed at S.I.I.F. Printing House
Tīhrān, Irān

IRAN

DES ORIGINES A L'ISLAM

PAR
R. Ghirshman

traduit par
M. Muşin

**Scientific & Cultural
Publications Company**

78

IRAN

DES ORIGINES A L'ISLAM

PAR
R. Ghirshman

traduit par
M. Muşin

**Scientific & Cultural
Publications Company**

78



مجموعه ایران شناسی

کتاب ایران شرح زندگی و تمدن مردمی است که از روزگار بسیار کهن تا آغاز اسلام در سرزمین ایران زیسته‌اند. این مردم که از اقوام گوناگون بوده در فراز و نشیب زندگانی خود تمدنهای درخشان بوجود آوردند. آثار آنها از هنر قریبی در شش هزار سال پیش حکایت می‌کند. تمدن ملامی و مادی و هخامنشی و پارتی و ساسانی و نمدنی که آثار مصرعی لرستان یادگار آنست همه در این دوره رونق گرفتند.

دکتر گبرشس که سالها به کاوشهای باستانشناسی در ایران و افغانستان اشتغال داشت و آثار متعدد درباره تاریخ و تمدن ایران انتشار داده، با قلمی شیوا ماجرای زندگی و احوال اقتصادی و فرهنگی و سیاسی این الموام را در این کتاب بیان کرده و بخصوص از آخرین کاوشهای باستانشناسی برای شناساندن تمدنهای کهن این سرزمین و سهمی که در توسعه فرهنگ عمومی جهان داشته‌اند استفاده نموده و سیر ترقی و انحطاط تمدنها، مذاهب، سلسله‌ها و شیوه‌های هنری و رسوم اجتماعی را که در این دوره در ایران ظهور یافت توضیح داده است.



مجموعه ایران شناسی

کتاب ایران شرح زندگی و تمدن مردمی است که از روزگار بسیار کهن تا آغاز اسلام در سرزمین ایران زیسته‌اند. این مردم که از اقوام گوناگون بوده در فراز و نشیب زندگانی خود تمدنهای درخشان بوجود آوردند. آثار آنها از هنر قریبی در شش هزار سال پیش حکایت می‌کند. تمدن ملامی و مادی و هخامنشی و پارتی و ساسانی و نمدنی که آثار مصرعی لرستان یادگار آنست همه در این دوره رونق گرفتند.

دکتر گبرشس که سالها به کاوشهای باستانشناسی در ایران و افغانستان اشتغال داشت و آثار متعدد درباره تاریخ و تمدن ایران انتشار داده، با قلمی شیوا ماجرای زندگی و احوال اقتصادی و فرهنگی و سیاسی این الموم را در این کتاب بیان کرده و بخصوص از آخرین کاوشهای باستانشناسی برای شناساندن تمدنهای کهن این سرزمین و سهمی که در توسعه فرهنگ عمومی جهان داشته‌اند استفاده نموده و سیر ترقی و انحطاط تمدنها، مذاهب، سلسله‌ها و شیوه‌های هنری و رسوم اجتماعی را که در این دوره در ایران ظهور یافت توضیح داده است.